ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی
(۴۸۹ - ۵۸۸ هـ ق)

مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی طالب

ترجمه و تحقیق: حسین صابری

جلد ۲

امامت و امیر مؤمنان علیه‌السلام



ابن‌شهرآشوب سرآمد منقبت‌نگاران جهان تشیع است و کتاب ایشان با عنوان *مناقب آل ابی‌طالب* شاهکار این عرصه و سزاوار بازشناختن و بی نیاز از شناساندن. گواه این حقیقت آن است که در میراث مکتوب شیعه بارها و بارها از آن سخن رفته و بدان استناد شده است، و آوازهٔ آن بر هیچ پژوهشگر و عالم این حوزه پوشیده نیست.

گستردگی مآخذ و تنوع منابع *مناقب*، شاهدی بر دانش و وسعت نظر ژرف مؤلف اثر، ابوجعفر ثانی ابن‌شهرآشوب مازندرانی است و این تنها یکی از ویژگی‌هایی است که این اثر بدان آراسته می‌باشد.

آنچه اکنون فراروی دارید برگردان فارسی این اثر گرانسنگ و میراث کهن است که با نام مناقب *خاندان نبوت و امامت* همراه با تحقیق و بازشناخت مآخذ ارائه شده است.

مناقب خاندان نبوت و امامت





978-600-121-368-7 (set)
978-600-121-367-0 (vol.1)


9786001213670

قیمت دوره ۶ جلدی: ۲۲۰۰۰۰۰ ریال

مناقب خاندان نبوت و امامت

جلد ۲

ابو جعفر محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی

ترجمه و تحقیق: حسین صابری



ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی
(۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق.)

مناقب خاندان نبوت و امامت

برگردان فارسی مناقب آل ابی‌طالب

جلد دوم

امامت و امیرمؤمنان علیه‌السلام

ترجمه و تحقیق
حسین صابری


شرکت انتشارات علمی و فرهنگی


کنگره بین‌المللی علامه ابن شهرآشوب ساروی مازندرانی

تهران ۱۳۹۲

ناشر برگزیدهٔ

هفدهمین، بیستمین، بیست‌ودومین، بیست‌وسومین

و بیست‌وچهارمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران

سرشناسه : ابن شهرآشوب، محمد بن علی، ۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق.
عنوان قراردادی : مناقب آل ابی‌طالب، فارسی.
عنوان و نام پدیدآور: مناقب خاندان نبوت و امامت /ابن شهرآشوب مازندرانی؛ ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی؛ ترجمه و تحقیق: حسین صابری.
مشخصات نشر : تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲ ـ
مشخصات ظاهری : ۶ ج.
شابک : دوره: ۷ ـ ۳۶۸ ـ ۱۲۱ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸ جلد دوم: ۴ ـ ۳۶۹ ـ ۱۲۱ ـ ۶۰۰ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع : محمد صلی‌الله علیه و آله، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت ـ ۱۱ ق. -- مدایح و مناقب
موضوع : علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت ـ ۴۰ق. -- مدایح و مناقب آل ابوطالب
موضوع : چهارده معصوم -- مدایح و مناقب
موضوع : چهارده معصوم -- فضایل
شناسهٔ افزوده : صابری، حسین، ۱۳۴۵ ـ ، مترجم
شناسهٔ افزوده : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۲ ۸۰۴۱م۲۵الف/BP ۳۶
رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳
شمارهٔ کتابشناسی ملی : ۳۲۷۳۱۳۰

مناقب خاندان نبوت و امامت (برگردان فارسی مناقب آل ابی‌طالب)
جلد دوم: امامت و امیر مؤمنان علیه‌السلام
نویسنده: ابوجعفر محمد بن علی بن شهرآشوب مازندرانی
ترجمه و تحقیق: حسین صابری
چاپ نخست: ۱۳۹۲؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
لیتوگرافی: البرز نوین؛ چاپ: عطا؛ صحافی: دلشاد


شرکت انتشارات علمی و فرهنگی


کنگره بین‌المللی علامه ابن‌شهرآشوب ساروی مازندرانی

○ **ادارهٔ مرکزی:** خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچهٔ کمان، پلاک ۲۵؛ کدپستی: ۱۵۱۸۷۳۶۳۱۳؛ صندوق‌پستی: ۹۶۴۷ ـ ۱۵۸۷۵؛ تلفن: ۷۰ ـ ۸۸۷۷۴۵۶۹؛ فکس: ۸۸۷۷۴۵۷۲
آدرس اینترنتی: info@elmifarhangi.ir www.elmifarhangi.ir
○ **مرکز پخش:** شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچهٔ گلفام، پلاک ۷۲؛ کدپستی: ۱۹۱۵۶۷۳۴۸۳؛ تلفن: ۴۳-۲۲۰۲۴۱۴۰؛ تلفکس: ۲۲۰۵۰۳۲۶
آدرس اینترنتی: info@ketabgostarco.com www.ketabgostarco.com
○ **فروشگاه یک:** خیابان انقلاب، روبه‌روی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۶۴۰۰۷۸۶

تقدیم به

مادر سفرکرده‌ام

که آغاز این دفتر انجام کتاب او شد

و

مادر همسرم

که انجام این کتاب آغاز سفر او بود

فهرست مطالب

بخش دوم: امامت امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام

بخش سوم: امامت امامان دوازده‌گانه علیهم السلام

بخش چهارم: فضایل امیر مؤمنان علیه السلام

بخش دوم

امامت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه‌السلام

فصل ۱

شروط امامت

اثبات امامت

خداوند در این آیهٔ قران که فرموده: ﴿إِنِّی جَاعِلٌ فِی ٱلْأَرْضِ خَلِیفَةً﴾[۱]، سخن از خلافت را بر خلقت مقدم داشت و این در حالی است که حکیم دانا همواره موضوع مهم‌تر را پیش از موضوع فراگیرتر می‌آورد.

همچنین، این که فرمود: ﴿فَقَدْ وَکَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَیْسُوا بِهَا بِکَافِرِینَ * أُولَـٰئِکَ ٱلَّذِینَ هَدَى ٱللهُ فَبِهُدَاهُمُ ٱقْتَدِهْ﴾[۲] خود دلیلی است بر این که هیچ زمانی خالی از کسی نیست که دین را حفاظت کند؛ یا پیامبر صلی الله علیه و آله و یا امام.

امام صادق علیه السلام فرمود: «زمین از عالمی که مردم در حلال و حرام خویش به او پناه برند خالی نشود»[۳].

او سپس آیهٔ ﴿یَا أَیُّهَا ٱلَّذِینَ آمَنُوا ٱصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَٱتَّقُوا ٱللهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ﴾[۴] را

---

۱. بقره/۳۰: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

۲. انعام/۸۹ و ۹۰: بی‌گمان گروهی دیگر را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند. اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن.

۳. «لاتخلو الارض من عالم یفزع الیه الناس فی حلالهم و حرامهم».

۴. آل‌عمران/۲۰۰: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید. امید است که رستگار شوید.

چنین تفسیر کرد: «بر دین خویش پایداری ورزید، در برابر دشمنان خود، یعنی آنان که با شما مخالفند، ایستادگی کنید، پیوند با امام خویش را پاس بدارید و از خدا در آنچه شما را به آن فرمان داده و بر شما واجب ساخته است پروا کنید»[۱].

از امام رضا علیه السلام و از امام صادق علیه السلام پرسیدند: آیا امکان دارد زمین باشد و امامی نباشد؟ فرمودند: «در این صورت [ساکنان خویش را] فروبرد»[۲].

ابن‌بابویه گوید:[۳] چنان که در داستان پیامبران آمده است: ﴿فَإِذَا جَآءَ أَمْرُنَا وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ﴾[۴]، ﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ ٱلَّيْلِ﴾[۵] و ﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ﴾[۶] و نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله ما فرموده است: ﴿وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾[۷].

از پیامبر صلی الله علیه و آله هم روایت شده که فرموده است: «در میان هر طایفه‌ای از امت من عدالتگرانی از اهل بیت من هستند که تحریف غالیان، بربسته‌های بی‌باوران و تأویل ناآگاهان را از این دین نفی می‌کنند»[۸].

ابوعبیده گوید: از امام باقر علیه السلام دربارهٔ ﴿ٱئْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ﴾[۹] پرسیدم.

---

۱. «اصبروا علی دینکم و صابروا عدوکم ممن خالفکم و رابطوا امامکم و اتقوا الله فیما امرکم به و فرض علیکم». برای این متن و نیز روایت پیشین ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۱۲/۱.

۲. «اذا لساخت». برای متن و روایت ← صفار، بصائر الدرجات، ۵۰۸؛ ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۳۴ و ۳۵؛ کلینی، الکافی، ۱۷۹/۱؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۹۸/۱؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۴۶/۲؛ همو، کمال الدین، ۲۰۲؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۱۳۹.

۳. ← کمال الدین، ۲۰۹.

۴. مؤمنون/۲۷: و چون فرمان ما دررسید و تنور به فوران آمد ...

۵. حجر/۶۵: پس، پاسی از شب گذشته خانواده‌ات را حرکت ده.

۶. مریم/۴۸: و از شما و از آنچه غیر خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم.

۷. انفال/۳۳: ولی تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند.

۸. «فی کل خلق من امتی عدل من اهل بیتی ینفون من هذا الدین تحریف الغالین و انتحال المطلبین و تأویل الجاهلین». ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۲۲۱ و ۲۸۱؛ همو، معانی الاخبار، ۳۵ (به مضمون)؛ حمیری، قرب الاسناد، ۷۷؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۱۵۲.

۹. احقاف / ۴: کتابی پیش از این قرآن یا بازمانده‌ای از دانش نزد من آوردید.

امام علیه السلام فرمود: «از کتاب تورات و انجیل، و از ﴿أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ﴾ تنها دانش اوصیای پیامبران را اراده کرده است»[1].

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «زمین از کسی که حجت خدا را برپا بدارد خالی نیست، خواه آشکار و شناخته باشد و خواه پنهان و ناشناس»[2].

در خبر دیگری است که فرمود: «در میان فرزندان من پیوسته کسی خواهد بود که مأمور است، مأمور است»[3].

عونی گفته است:

اگر در هر زمان حجتی نبود نشانه‌های دین ناشناخته می‌ماند،

و مردم در ظلمت‌های روزگاران سرگشته می‌شدند. لیک ما به گردش ماه و ستارگان راه یافته و رسته‌ایم[4].

دیگری گفته است:

ستارگان آسمان رو به خاموشی دارند و هرگاه یکی به خموشی گراید ستاره‌ای دیگر بدرخشد و تاریکی آن را از میان ببرد[5].

در سخنانی از امام رضا علیه السلام چنین آمده است: «امامت زِمام دین، نظام امور مسلمین، سرافرازی

---

۱. «عنی بالکتاب التوارة و الانجیل و بالاثارة من العلم فانما عنی بذلک علم اوصیاء الانبیاء». ← کلینی، الکافی، ۴۲۶/۱.

۲. «لاتخلو الارض من قائم بحجة الله اما ظاهر مشهور و اما خائف مغمور». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۱۸۷؛ همو، الامالی، ۲۵۳؛ همو، کمال الدین، ۱۳۹، ۲۰۷، ۲۹۱، ۲۹۴ و ۶۵۷؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۲۷۵/۲؛ مفید، رسائل فی الغیبة، ۲ / ۱۲؛ همو، الامالی، ۲۵۰.

۳. آنچه در مناقب آمده این است: «لایزال فی ولدی مأمور مأمور». این در حالی است که در برخی از دیگر منابع «لایزال فی ولدی مأمون مأمول» آمده است. برای نمونه ← حمیری، قرب الاسناد، ۲۲. در برخی از منابع نیز «لایزال فی ولدی مأمون مأمول» آمده است. برای نمونه ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۵۵؛ ابن‌بابویه، کمال الدین، ۲۲۸؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۴۳۵.

۴. و لو لا حجة فی کل وقت ... لاضحی الدین مجهول الرسوم
و حار الناس فی طخیاء منها ... نجونا بالاهلة و النجوم

۵. کواکب دجن کلما انقض کوکب ... بدا و انجلت عنه الدجنة کوکب

مؤمنین و نابودی کافرین است. بنیاد اسلام است و سامان دنیا، ستارهٔ راهنما است و چراغ پرفروغ، بر تشنگی‌ها آب گوارا است، نوری است که به هدایت راه نماید و از هلاکت برهاند. ابری است پرباران و ریزشی سرشار، خورشیدی پرتو افکن است و زمینی گسترده‌بستر و چشمه‌ای جوشان، امین رفیق است و پدر شفیق، و برادر تنی و مادری مهربان بر کودک خردسال خویش، امین خدا در میان آفریدگان است و حجت خدا بر بندگان و جانشین او در هر مکان، آن است که به خدا فراخواند و از حریم خدا دفاع کند»[1].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز فرموده است: «هرکس در حالی بمیرد که امام زمان خویش را نشناخته باشد، بر مرگ جاهلیت مرده است»[2].

سید حمیری گوید:

هرکس امام خویش را نشناخته باشد و بمیرد بر آیین جاهلیت به دیدار مرگ رفته است[3].

در کتاب عیون و المحاسن آمده است: هشام بن حکم گوید:

به عمروبن عبید گفتم: پرسشی دارم.

---

۱. «الامام زمام الدين و نظام امور المسلمين و عز المؤمنين و بوار الكافرين و اس الاسلام و صلاح الدنيا و النجم الهادی و السراج الزاهر و الماء العذب على الظمأ و النور الدال على الهدى و المنجي من الردى و السحاب الماطر و الغيث الهاطل و الشمس الظليلة و الارض البسيطة و العين الغزيرة و الامين الرفيق و الوالد الشفيق و الاخ الشقيق و الام البرة بالولد الصغير و امين الله في خلقه و حجته على عباده و خليفته في بلاده الداعي الى الله و الذاب عن حرم الله». این متنی است که ابن‌شهرآشوب آورده است. این متن با تفاوت‌هایی و البته گاه کامل‌تر از این در منابع آمده است. از آن جمله ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۹۷/۲؛ همو، الامالی، ۷۷۵ و ۷۷۶؛ همو، کمال الدین، ۶۷۷؛ همو، معانی الاخبار، ۹۷؛ کلینی، الکافی، ۲۰۰/۱؛ ابن‌شعبه، تحف العقول، ۴۳۸؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۲۱۸ و ۲۱۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۲۷/۲.

۲. «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية». این خبر در منابع بسیاری آمده است. از آن جمله ← طوسی، الاقتصاد، ۲۲۶؛ همو، الرسائل العشر، ۳۱۷؛ ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۵۲؛ ابن‌بابویه، کمال الدین، ۴۰۹؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۹۶؛ ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۱۷؛ مفید، الفصول المختارة، ۳۲۵؛ همو، رسالتان فی الغیبة، ۱۱/۱؛ همو، الافصاح، ۲۸؛ ابن‌حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ۴۹۵.

۳. فمن لم‌يكن يعرف امام زمانه — و مات فقد لاقى المنية بالجهل

← دیوان السید الحمیری، ۳۴۴.

گفت: بگو.

گفتم: آیا چشم داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می‌بینی؟

گفت: رنگ‌ها و کسان را.

گفتم: آیا بینی داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: با آن می‌بویم.

هشام گوید: گفتم: آیا دهان داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: با آن غذا را مزه می‌کنم.

گفتم: آیا قلب داری؟

گفت: آری.

گفتم: با آن چه می‌کنی؟

گفت: با آن همهٔ آنچه را بر این اندام‌ها می‌گذرد بازمی‌شناسم.

گفتم: آن اندام‌ها از قلب بی‌نیاز نیستند؟

گفت: نه.

گفتم: چگونه چنین است، در حالی که آن اندام‌ها همه سالم هستند؟

گفت: پسرم، آن اندام‌ها اگر در چیزی که بوییده‌اند یا دیده‌اند یا چشیده‌اند یا شنیده‌اند تردید کنند، آن را به قلب بازمی‌گردانند و قلب یقین را استوار می‌سازد و شک را از میان می‌برد.

گفت: پس خداوند قلب‌ها را برای این آفریده است که اندام‌ها تردید دارند؟

گفتم: آری.

گفتم: پس گریزی از قلب نیست وگرنه اندام‌ها به یقین نرسند؟

گفت: آری.

گفتم: ای ابومروان، خداوند هیچ اندام تو را وانگذارده که برایش پیشوایی قرار نداده باشد تا درستی‌ها را استوار کند و تردیدها را به یقین آورد. آیا همهٔ این مردمان را در سرگردانی و تردید و اختلاف واگذاشته و برایشان امامی نگمارده است تا تردید و سرگردانی خود را به او بازگردانند، ولی برای اندام‌های تو پیشوایی برگمارده تا حیرت و تردید تو بدان بازگردد؟[1]

به شاهان است که جماعت اگر بر صلاح باشند سامان گیرند و اگر نه، چون گله‌ای بی‌چوپان شوند[2].

متکلمی گفته است: از این چهار صورت بیرون نیست: یا پیامبر ﷺ علم اولین و آخرین و همهٔ نیازهای امت خویش را در دوران زندگی خود به ایشان آموخته است، چندان که پس از مرگ وی نیازی برای آنان نمانده است؛ یا این که امت همهٔ این‌ها را پس از رحلت او دانسته است؛ یا این که به کلی از کسی که از جانب خداوند ایشان را ادب آموزد و تعلیم دهد بی‌نیاز گشته‌اند؛ و یا این که پس از او تکلیف از امت به‌سان چهارپایان، برداشته شده است.

امّا همهٔ این صورت‌های چهارگانه باطل باشند؛ زیرا از یک‌سو تکلیف امت لازم است و از دیگر سو، چون مردمان معصوم نیستند به لطف الهی واجب پس ناگزیر می‌بایست انسانی معصوم شریعت را پاس بدارد تا هر که تباه می‌شود در آگاهی تباه شود و هر که حیات می‌یابد در آگاهی حیات یابد[3].

افوه اودی گوید:

هیچ طایفه‌ای جز به پیشاهنگان خویش سامان نگیرند و البته آن‌گاه که نابخردان ایشان حکم رانند هیچ پیشاهنگی نباشد.

خانه جز به ستون‌هایش بنا شود، و البته تا میخ‌هایی استوار کوبیده نشود ستونی در کار نیست. اما اگر میخ و ستون و ساکن خیمه در برهم آیند آنچه را می‌خواهند به چنگ آورند.

کارها تا به سامان باشد بر محور نیکان بچرخد. اما اگر وضع بازگونه شد از بدان فرمان ببرند[4].

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۱۷۰/۱؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۹۴/۱ و ۱۹۵؛ همو، الامالی، ۶۸۷؛ همو، کمال الدین، ۲۰۸ و ۲۰۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۲۸/۲.

۲. علی الملوک تصلح الجماعة ان صلحوا او لا فهم کالضاعة

۳. اشاره به آیهٔ ۴۲ سورهٔ انفال: ﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾؛ تا کسی که باید هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که باید زنده شود با دلیل واضح زنده بماند.

۴. لایصلح القوم الا فی السراة لهم و لا سراة اذا جهالهم سادوا

←

عصمت

خداوند فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾[۱] و در این آیه به طور مطلق و بی‌آن‌که هیچ تخصیصی در میان باشد، ما را به همراه بودن با راستان فرمان داده است. لازمهٔ این فرمان آن است که آنان معصوم باشند؛ زیرا دستور پیروی از کسی که ایمنی از کار ناشایست ندارد و فرمان بردن از او به کار قبیح می‌انجامد، خود کاری ناشایست است. از دیگر سوی، اگر عصمت در امامت اثبات شود اختصاص آن به امیرمؤمنان علیه السلام و فرزندان معصومش نیز اثبات می‌شود، بدان اعتبار که هرکس از امت که پیرامون عصمت سخن گفته، آن را بدیشان اختصاص داده است و نیز بدان اعتبار که این صفات برای کسی جز علی علیه السلام و فرزندان معصوم او به ثبوت نرسیده و حتی برای غیر ایشان ادعا نیز نشده است.[۲]

خداوند همچنین فرموده است: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾[۳]. این آیه هم بر عصمت امامان علیهم السلام دلالت می‌کند؛ زیرا از این خبر داده است که حقیقت دانش همان‌گونه که با ارجاع امور به پیامبر صلی الله علیه و آله حاصل می‌شود، با بازگرداندن به «اولوالامر» نیز حاصل می‌آید و روشن است که حصول علم، آن هم همراه با یقین، از جانب آن‌که معصوم نباشد میسّر نگردد. دیگر آن‌که خداوند روا ندارد به فتوا طلبیدن از کسی فرمان دهد که امکان صدور قبیح از او وجود دارد؛ چرا آن‌که این خود امر به قبیح از سوی خداوند خواهد بود. هنگامی که آیه عصمت «اولوالامر» را اثبات کند امامت آنان نیز به اثبات خواهد رسید؛ چه هیچ‌کس این دو نظریه را از همدیگر

←

و البیت لایبتنی الا باعمدة	و لا عماد اذا لم ترس اوتاد
فان تجمّع اوتاد و اعمدة	و ساکن ادرکوا الامر الذی کادوا
تهدی الامور باهل الرأی ما صلحت	فان تولت فبالاشرار تنقاد

ابن‌شهرآشوب بیت‌ها را چنین آورده، اما این بیت‌ها در دیوان الافوه الاودی (۶۵ و ۶۶) با ترتیب و نیز با واژه‌هایی متفاوت آمده است.

۱. توبه/۱۱۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و با راستان باشید.

۲. ← ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ۱۷۹.

۳. نساء/۸۳: و اگر آن را به پیامبر خدا و اولیای امر ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که می‌توانند درست و نادرست آن را دریابند.

جدا نکرده است. چون این ثابت شد نظر داشتن آیه به اهل بیت پیامبر ﷺ هم ثابت شود.

این نیز روایت شده که آیه دربارهٔ حجت‌های دوازده‌گانه نازل شده است[1].

خداوند فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾[2]. ابراهیم علیه السلام به سبب جایگاه حساس امامت پرسید: ﴿وَمِن ذُرِّيَّتِي﴾[3]. خداوند فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾[4].

در خبر است که ابراهیم علیه السلام پرسید: و از فرزندان من چه کسی ستمگر است؟ خداوند فرمود: آن‌که به جای سجده در پیشگاه من، نزد بتی سجده کند. پس ابراهیم علیه السلام گفت: ﴿وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾[5].

از دیگر سوی ثابت شده است که پیامبر ﷺ و وصی علیه السلام هرگز بتی نپرستیدند[6] و از این روی دعوت الهی سرانجام بدیشان رسید و محمد ﷺ پیامبر شد و علی علیه السلام وصی.

نیز چون خداوند فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾[7] ابراهیم علیه السلام در شمار گزیدگان الهی درآمد، چونان که در جایی دیگر فرمود: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ﴾[8]. پس این همچنان در نسل ابراهیم علیه السلام ماند و آن را از همدیگر به ارث بردند تا به

---

۱. در این باره از امام باقر علیه السلام روایت شده که فرموده است: «هم الائمة من اهل بیت رسول الله جعلهم الله اهل العلم الذین یستنبطونه ثم اوجب طاعتهم». ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۴/۱.

۲. بقره/۱۲۴: من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

۳. بقره/۱۲۴: از دودمانم چطور؟

۴. بقره/۱۲۴: پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.

برای روایت ← کلینی، الکافی، ۱۷۵/۱؛ مفید، الاختصاص، ۲۲.

۵. ابراهیم/۳۵: و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.

← طوسی، الامالی، ۳۷۹؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۱۱/۱.

۶. ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۴۱۹.

۷. بقره/۱۲۴.

۸. انبیاء/۷۲ و ۷۳: و اسحاق و یعقوب را به عنوان نعمتی افزون به او بخشودیم و همه را از شایستگان قرار دادیم و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و به پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستندهٔ ما بودند.

پیامبرﷺ رسید. پس خداوند فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾[1].

بدین‌سان، این رشته اختصاصاً در اختیار پیامبرﷺ بود و او آن را به فرمان خدا و آن‌گونه که او واجب گردانیده بود به علی‌علیه‌السلام سپرد و از آن پس این سلسله در نسل برگزیدهٔ او که خداوند بدیشان علم و ایمان داده بود قرار گرفت.[2] خداوند می‌فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ﴾[3].

عبدالله بن عجلان از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ این آیه فرموده است: «مقصود ائمه است و کسانی که از ایشان پیروی کنند»[4].

باری، ابراهیم‌علیه‌السلام پرسید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾[5]، و در این‌جا واژهٔ «مِنْ» برای دلالت بر برخی از کسانی است تا دانسته شود که در نسل او، هم کسانی که شایستهٔ امامت باشند وجود دارند و هم کسانی که این شایستگی را ندارند. از دیگر سوی، محال است کسی از خداوند چنین بخواهد، مگر آن‌که خود نیز در طهارت همانند آن یادشدگان باشد؛ چراکه فرمود: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾[6] و نیز فرمود: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي﴾[7]. پس باید که آن امامان معصوم‌علیهم‌السلام باشند.

ابراهیم‌علیه‌السلام آن‌گاه که از خداوند رزق طلبید، آن را برای همگان خواست؛ ﴿وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ﴾[8]. اما زمانی که از خداوند امامت را طلب کرد آن را برای کسانی ویژه طلبید؛ ﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾[9].

---

۱. آل‌عمران/۶۸: در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند و نیز این پیامبر و کسانی که به آیین او ایمان آورده‌اند، و خدا سرور مؤمنان است.

۲. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۷۷۵؛ همو، عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام، ۱۹۶/۲؛ همو، کمال الدین، ۶۷۶؛ همو، معانی الاخبار، ۹۷؛ ابن شعبه، تحف العقول، ۴۳۷؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۲۲۶؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۲۷/۲.

۳. روم/۵۶: ولی کسانی که دانش و ایمان یافته‌اند می‌گویند... .

۴. «هم الائمة و من تبعهم». ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۱۷۷/۱؛ کلینی، الکافی، ۴۱۶/۱.

۵. بقره/۱۲۴.

۶. بقره/۱۲۴.

۷. ابراهیم/۳۶: پس هر که از من پیروی کند، بی‌گمان او از من است.

۸. بقره/۱۲۶: و مردمش را از فراورده‌ها روزی بخش.

۹. بقره/۱۲۴.

امام صادق‌علیه السلام در تفسیر آیهٔ ﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾[۱] فرمود: «مقصود امامت است تا روز قیامت»[۲].

سدی گوید: در این آیه مقصود از ﴿عَقِبِهِ﴾ خاندان محمد صلی الله علیه و آله است[۳].

عونی گفته است:

از سر شادی گفت: پروردگارا آیا پیمانت را ارجمندانه در نسل من به جای می‌گذاری؟

خداوند فرمود: پیمان من به ستمگران نمی‌رسد و وعده‌ام را نیز در میان آنان نمی‌گذارم.

شرک ستمی بزرگ است و سرساییدن بر پیشگاه بتان چیزی است که به بت‌پرستان امنیت ندهد.

رمز و اشارت را بنگر که چگونه این پیمان به کسی برمی‌گردد که بتی را نپرستیده باشد[۴].

هم او راست:

مگر او در آن زمان پیامبر نبود؟ سپس رسول بیم‌دهنده و پسندیدهٔ خدا نشد؟

و مگر پس از آن، خلیل، صفی و برگزیدهٔ خدا و سرانجام امام هدایتگر هدایت‌یافته نبود؟

و مگر پروردگارش از او خرسند نبود؟

در چنین هنگامی گفت: و از نسل من خداوند فرمود: نه، رحمت من هرگز نخواهد رسید و نیز عهد من به مردمان ستمگر نخواهد رسید و وحدانیت و یگانگی من این را برای مردمان برنخواهد تافت.

سبحان الله: او همچنان یگانه است[۵].

---

۱. زخرف/۲۸: و آن را در پی خود سخنی جاویدان کرد.

۲. «ای الامامة الی یوم القیامة». این روایت ابن‌شهرآشوب است. اما آنچه بیشتر در منابع دیده می‌شود این است که امام‌علیه السلام فرمود: «یعنی بذلک الامامة جعلها فی عقب الحسین الی یوم القیامة»؛ مقصود امامت است که آن را تا روز قیامت در نسل حسین‌علیه السلام قرار داد. برای روایت ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۱۲۶ و ۱۳۲؛ همو، الخصال، ۳۰۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ۷۶/۹.

۳. ← طوسی، التبیان، ۱۹۳/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۷۶/۹؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۲۴۳/۸.

۴.
فقال من فرج یا رب عهدک فی	ذریتی هل تبقیه مؤنفه
فقال لیس ینال الظالمین معا	عهدی و وعدی فیه لست اخلفه
و الشرک ظلم عظیم و العکوف علی ال	اصنام لایلحق التأمین عکفه
فانظر الی الرمز و الایماء کیف اتی	من لم‌یکن عبد الاصنام مصرفه

۵.
الم‌یکن فی حاله نبیا	ثم رسولا منذرا رضیا

←

لازمهٔ این که پیامبر ﷺ فرمود: «انی مخلف فیکم الثقلین»[1] این است که آن یادشدگان معصوم باشند؛ زیرا این سخن فرمانی مطلق برای پیوستن بدیشان است؛ امری که عصمت آنان را اقتضا می‌کند، وگرنه بدان می‌انجامد که خداوند به قبیح فرمان داده باشد. دیگر آن‌که پیامبر ﷺ در سخن خود اطمینان داده است که چنگ زدن بدیشان مایهٔ در امان ماندن از گمراهی است[2]، در حالی که اگر خطایی برای آنان متصوّر باشد، با پیروی از ایشان نسبت به دور ماندن از گمراهی اطمینانی به دست نیاید. نکتهٔ دیگر آن‌که پیامبر خدا ﷺ آنان را، در حجت بودن و وجوب تمسک، همتای کتاب قرار داد و سپس از این خبر داد که آنان از کتاب الهی جدایی ندارند[3]. این‌ها همه در حالی است که امکان وقوع خطا مقتضی جدایی از کتاب خدا است و اگر چنین باشد با متن سخن پیامبر ﷺ ناسازگاری می‌یابد.

سرانجام، چون عصمت ایشان ثابت شود امامت ایشان هم ثابت شود و این نکته مسلم گردد که مقصود از این روایت، آنان هستند[4].

→

ثـــم خـــلیلا صـــفوه صـــفیا　　ثـــم امـــاما هـــادیا مـــهدیا

وکـــان عنـــد ربـــه مـــرضیـــا

فـــعندها قـــال و مـــن ذریـتی　　قـــال له لا لن‌یـــنال رحـــمتی

و عـــهدی الظـــالم مـــن بـریتی　　ابت لمـــلکی ذاک وحـــدانـــیتی

سبـحـــانـــــه لازال وحـــدانیـــا

۱. «انی مخلف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»؛ من در میان شما دو گرانسنگ بر جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم. خبر در منابع فراوان آمده است. از آن جمله ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۰/۲ و ۲۰۸؛ همو، الامالی، ۶۱۶؛ همو، کمال الدین، ۲۴۰، ۲۴۳ و ۲۴۴؛ ابن‌شعبه، تحف العقول، ۴۲۶ و ۴۵۸؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۱/۳؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۲۹؛ مفید، الفصول المختارة، ۱۷۳؛ همو، الافصاح، ۲۲۳؛ طوسی، الامالی، ۴۷۹.

این مضمون در منابع اهل سنت نیز با عبارت «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» و گاه «و اهل بیتی» نقل شده است. از آن جمله ← حاکم، المستدرک، ۱۶۰/۳؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۳۳/۴؛ همو، المعجم الکبیر، ۱۶۹/۵، ۱۷۰، ۱۸۲ و ۱۸۶؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۷/۳ و ۱۸۹/۵؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۱۹۴/۲؛ طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۹ / ۸۸؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۳۳۶/۳.

۲. اشاره به این بخش از حدیث که فرمود: «لن تضلوا ان اتبعتموها». ← حاکم، المستدرک، ۳/ ۱۱۸ و ۶۱۸.

۳. اشاره به این بخش از حدیث که فرمود: «و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض». ← همان، ۱۱۸.

۴. ← ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ۱۸۱.

یک بار ابوعلی محمودی به ابوالهذیل گفت: آیا بر این باور نیستی که از جانب خدا عصمت و توفیقی به تو نرسد، مگر این که کاری انجام داده باشی و شایستهٔ آن شوی؟

گفت: چرا.

گفت: پس در این باره چه می‌گویی که فرمود: ﴿اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾[۱]؟

گفت: روشن است که خداوند دین را برایمان کامل کرده است.

گفت: پس در رویارویی با مسئله‌ای که آن را در کتاب و سنت و سخن صحابه و چاره‌اندیشی فقیهان نیابی چه می‌کنی؟

گفت: نمونه‌ای بیاور.

گفت: مرا در این باره بیاگاهان که اگر جماعتی گرفتار عنن باشند و با زنی در یک طهر بیامیزند و البته ناتوانی ایشان متفاوت باشد، به‌گونه‌ای که برخی به بخشی از حاجت خود برسند و برخی دیگر به اندازهٔ ممکن تا آستانه بروند، آیا امروز در میان آفریدگان خدا کسی هست که حد الهی را در مورد هریک از این مردان و مقدار خطایی را که هر کدام مرتکب شده‌اند بداند و در این دنیا بر او حد جاری کند و او را در آخرت پاک سازد؟

ابوالهذیل در پاسخ فروماند[۲].

باری، امام اگر معصوم نباشد، نشان پیشگامی بر دیگران را بر گردن نیاویزد.

هر کس از اردوی مأمومان بیرون باشد، ناگزیر در شمار معصومان است.

هر کس بشر به او نیاز داشته باشد، عصمت برایش ثابت است.

هر کس معجزه از او هویدا شود عصمت وی ثابت گردد.

امیرمؤمنان فرموده است: پیامبر ﷺ دربارهٔ آیهٔ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ

---

۱. مائده/۳: امروز دین شما را برایتان کامل کردم.

۲. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۸۳۴/۲ و ۸۳۵. ناگفته نماند در نقل ابن‌شهرآشوب افتادگی‌ای رخ داده و آن این که ابوعلی محمودی پس از پرسش نخست خود در مورد استحقاق توفیق به واسطهٔ عمل از او می‌پرسد: پس دعایم چه معنایی دارد؟ من عمل انجام می‌دهم و استحقاق می‌گیرم.

آن‌گاه در ادامهٔ این گفت‌وگو ابوالهذیل از محمودی پرسید: مسئله‌هایی را که داری به میان آور. در این هنگام ابوعلی دربارهٔ آیهٔ اکمال پرسید ـ و ادامهٔ روایت.

لَهُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ وُدًّا﴾[1] فرمود: «مودت در دل‌های مؤمنان همان عصمت است»[2].

ناشی[3] گفته است:

خداوند برای شما کسی را قرار داده که به راه‌یافتگی و عصمت استوار شده و از هر خطایی در امان است.

امامی است که دانش را دربرگرفته است و البته آن‌که بر دانش احاطه نداشته باشد روا نیست امام خوانده شود.

ای خاندان طه، در بهشت فردوس جاویدان باغ‌های نشاندار از چونان شمایی و برای شما است.

دوستی هرکس دیگر جز شما مستحب، ولی دوستی شما فریضه‌ای است که خداوند آن را بر ما مقرر داشته است.

ای چکادهای دست‌نیافتنی و بلند فضیلت و ای دریاهای بی‌کرانهٔ دانش که نهرها بدان‌ها درپیوندند.

هر ولایتی جز ولایت شما باطل است و هر گناهی به ولایت شما بخشوده[4].

---

۱. مریم/۹۶: کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به زودی خدای رحمان برای آنان محبتی در دل‌ها قرار می‌دهد.

۲. «المودة فی قلوب المؤمنین هی العصمه». این متن را در منابع نیافتم. اما متونی از این خبر می‌دهد که امام صادق علیه السلام فرمود: «ولایة امیرالمؤمنین هی الود الذی قال الله تعالی»؛ ولایت امیرمؤمنان همان ودّی است که خداوند از آن سخن گفته است. ← کلینی، الکافی، ۴۳۲/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۵۷/۴. برای مضمون ← طبرسی، مجمع البیان، ۴۵۵/۶. در منابع اهل سنت نیز روایت‌هایی حاکی از آن‌که آیه دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده رسیده است. از آن جمله ← طبرانی، المعجم الاوسط، ۳۴۵/۵؛ همو، المعجم الکبیر، ۱۲۲/۱۲.

۳. ظاهراً مقصود ابوالحسین علی بن عبدالله بن وصیف مشهور به ناشی صغیر (د. ۳۶۵ ق.) است.

۴.

قد نصب الله لکم مسددا	بالرشد و العصمة مأمون الخلط
احاطه بالعلم لایصلح ان	یدعی امام من بعلم لم‌یحط
من مثلکم یا آل طه و لکم	فی جنة الفردوس و الخلد خطط
حب سواکم نفل و حبکم	فرض من الله علینا مشترط
یا طور افضال بعید المرتقی	و بحر علم ما له یحویه شط

کل الولا الا ولاکم باطل

و کل جرم بولاکم منحبط

نص

خداوند دربارهٔ آدم(ع) فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَادَمَ﴾[۱] و در جایی دیگر فرموده: ﴿إِنِّی جَاعِلٌ فِی ٱلْأَرْضِ خَلِیفَةً﴾[۲].

دربارهٔ ابراهیم(ع) فرموده است: ﴿وَ لَقَدِ ٱصْطَفَیْنَاهُ فِی ٱلدُّنْیَا﴾[۳] و در جایی دیگر: ﴿إِنِّی جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾[۴].

دربارهٔ موسی(ع) فرموده است: ﴿إِنِّی ٱصْطَفَیْتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾[۵] و در جایی دیگر: ﴿وَٱصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِی﴾[۶].

دربارهٔ طالوت فرموده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَیٰهُ عَلَیْكُمْ﴾[۷].

دربارهٔ دیگر پیامبران و فرستادگان نیز فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا ٱلْحُسْنَىٰٓ﴾[۸]، ﴿ٱللَّهُ یَصْطَفِی مِنَ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَ مِنَ ٱلنَّاسِ﴾[۹]، ﴿وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ ٱلْمُصْطَفَیْنَ ٱلْأَخْیَارِ﴾[۱۰]، ﴿وَ لَقَدِ ٱخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى ٱلْعَالَمِینَ﴾[۱۱]، ﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾[۱۲]، ﴿مَالِكَ ٱلْمُلْكِ تُؤْتِی ٱلْمُلْكَ مَنْ تَشَآءُ﴾[۱۳]، ﴿یُؤْتِی ٱلْحِكْمَةَ مَنْ یَشَآءُ﴾[۱۴]، ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ

---

۱. آل‌عمران/۳۳: به یقین، خداوند آدم را برگزید.

۲. بقره/۳۰: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.

۳. بقره/۱۳۰: و ما در این دنیا او را برگزیدیم.

۴. بقره/۱۲۴: من تو را پیشوای مردم قرار دادم.

۵. اعراف/۱۴۴: تو را بر مردم برگزیدم.

۶. طه/۴۱: و تو را برای خود پروردم.

۷. بقره/۲۴۷: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده است.

۸. انبیاء/۱۰۱: بی‌گمان، کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعدهٔ نیکو داده شده است...

۹. حج/۷۵: خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردمان.

۱۰. ص/۴۷: و آنان در پیشگاه ما جداً از برگزیدگان نیکانند.

۱۱. دخان/۳۲: و قطعاً آنان را دانسته بر مردم جهان ترجیح دادیم.

۱۲. انبیاء/۷۳: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند.

۱۳. آل‌عمران/۲۶: تویی که فرمانفرمایی، هر آن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی.

۱۴. بقره/۲۶۹: خداوند هر که را بخواهد حکمت می‌بخشد.

وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ﴾[1]، ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا فِى ٱلْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً﴾[2]، ﴿وَأَنْزَلَ ٱللهُ عَلَيْكَ ٱلْكِتَابَ وَٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ ٱللهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾[3]، ﴿ذٰلِكَ فَضْلُ ٱللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ﴾[4]، ﴿قُلْ إِنَّ ٱلْفَضْلَ بِيَدِ ٱللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ﴾[5]، ﴿وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ ٱللهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ﴾[6]، ﴿شَهِدَ ٱللهُ أَنَّهُ لَآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلْمَلٰٓئِكَةُ وَأُولُوا ٱلْعِلْمِ قَآئِمًا بِٱلْقِسْطِ لَآ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ﴾[7]، ﴿وَٱللهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ﴾[8] و ﴿وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ﴾[9].

سید حمیری گفته است:

این دهشی الهی است و آنچه را مالک هستی به بندهٔ خویش دهد پایدار ماند و هرجا هبه نکرده باشد برخورداری‌ای در کار نباشد.

آنچه خواهد محو کند و اثبات کند و علم کتاب نزد او است و نیز دانش آنچه هنوز کتابت نشده است[10].

---

۱. نور/۵۵: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که آنان را در این سرزمین جانشین خود قرار دهد.

۲. قصص/۵: و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم گردانیم.

۳. نساء/۱۱۳: و خدا کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و تفضل خدا بر تو همواره بزرگ بود.

۴. مائده/۵۴؛ حدید/۲۱؛ جمعه/۴: این فضل خدا است. آن را به هر که بخواهد می‌دهد.

۵. آل‌عمران/۷۳: بگو: این تفضل به دست خدا است. آن را به هر کس بخواهد می‌دهد.

۶. نساء/۳۲: و زنهار، آنچه را خدا به سبب آن بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است آرزو مکنید.

۷. آل‌عمران/۱۸: خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان و دانشوران نیز گواهی می‌دهند که جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست.

۸. نحل/۷۱: و خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده است.

۹. زخرف/۳۲: و برخی از آنان را از نظر درجات بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم.

۱۰.
هبة و ما وهب الملیک بعده — یبقی و مهما لم‌یهب لم یوهب
یمحو و یثبت ما یشاء و عنده — علم الکتاب و علم ما لم یکتب

← دیوان السید الحمیری، ۱۱۴.

←

عونی نیز گفته است:

در نص، آیه‌هایی از قرآن نازل شده است که هر کس کتاب را تحریف نکند از جان به آن‌ها اقرار می‌آورد.

برخی از آن آیه‌ها رمز و اشاره‌اند، برخی به حق به تلویح نام می‌برند و برخی تصریح می‌کنند و می‌توانی نام او را از دل آن‌ها بیرون کشی[1].

از امام رضا علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده است ــ و روایت در این‌جا به اختصار می‌آید ــ که آدم علیه السلام به پسر خود شیث، شیث به شبان، شبان به مجلث، مجلث به محوق، محوق به عثمیثا، عثمیثا به اخنوخ یا همان ادریس، ادریس به ناحور، ناحور به نوح علیه السلام، نوح به سام، سام به عشام، عشام به برغیثا، برغیثا به یافث، یافث به بره، بره به جفیسه، جفیسه به عمران، عمران به ابراهیم علیه السلام، ابراهیم به اسماعیل علیه السلام، اسماعیل به اسحاق، اسحاق به یعقوب علیه السلام، یعقوب به یوسف علیه السلام، یوسف به برثیا، برثیا به شعیب، شعیب به موسی علیه السلام، موسی به یوشع، یوشع به داوود علیه السلام، داوود به سلیمان علیه السلام، سلیمان به آصف، آصف به زکریا علیه السلام، زکریا به عیسی، عیسی به شمعون، شمعون به یحیی علیه السلام، یحیی به منذر، منذر به سلمه و سلمه به برده وصایت سپرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «پس برده آن را به من سپرد و من آن را به تو ــ ای علی ــ می‌سپارم، و تو آن را به وصی خویش و وصی تو نیز آن را به اوصیای تو از فرزندانت یکی پس از دیگری می‌سپارد تا به بهترین ساکنان زمین پس از تو سپرده شود»[2].

→

شاعر در بیت اخیر به آیهٔ ۳۹ سورهٔ رعد اشاره کرده است: ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛ خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد او است.

۱. فی النص آی من القرآن منزلة ... یقر طوعا بها من لایحرفه
منهن رمز و ایماء و تسمیة ... تلویح حق و تصریح تنقّقه

۲. «و دفعها الی بردة و انا ادفعها الیک یا علی و انت تدفعها الی وصیک و یدفعها وصیک الی اوصیائک من ولدک واحد بعد واحد حتی تدفع الی خیر اهل الارض بعدک». ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۲۱ ـ ۲۴؛ ابن‌بابویه، من لایحضره

←

اگر بر امام تصریحی نباشد، امام به علم خداگزین نشود.
هر کس امامت او بدون نص شکل گیرد، نگرنده‌ای باشد که واکاوی نکرده است.
هر کس از جانب پاداش به نام او تصریح شود، پسند خویشاوندان افتد.
ابن‌عماد گفته است:

دیدم که نص منکرانش را رسوا می‌کند و آنان را به تنگنا درمی‌افکند.
اگر گردهم آمدن آن طایفه راه‌یافتگی بود، به این جدایی دور و دراز نمی‌انجامید[۱].

ناشی گفته است:

هر کس از سر کینه‌ورزی، نص دربارهٔ او [= علی علیه‌السلام] را باور ندارد، به رغم تمایلش، عقل وی با او به مجادله خیزد
و حق و برتری وحی بر مردمان را به او بشناساند تا آن هنگام که یاوه‌پنداری‌هایش فروپاشد[۲].

بشنوی[۳] نیز گفته است:

→

الفقیه، ۱۷۵ ـ ۱۷۷؛ همو، الامالی، ۴۸۷ و ۴۸۸؛ همو، کمال الدین، ۲۱۲ و ۲۱۳؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۴۷ ـ ۱۵۱؛ طوسی، الامالی، ۴۴۲ و ۴۴۳؛ طبری، بشارة المصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ۱۳۶ و ۱۳۷.

۱. رأیت النص یفضح جاحدیه — یلجئهم الی ضیق الخناق
و لو کان اجتماع القوم رشدا — لما ادی الی طول افتراق

۲. بیت در مناقب با تشویش ضبط شده و صورت درست آن، که ترجمه نیز بر این پایه انجام گرفته، چنین است:
و من لم یقل بالنص فیه معاندا — غدا عقله بالرغم منه یجادله
یعرفه حق الوصی و فضله — علی الخلق حتی تضمحلّ بواطله
بیت‌ها در ضمن قصیده‌ای با مطلع زیر آمده است:
الا ان خیرالخلق بعد محمد — علی الذی بالشمس ازرت دلائله

۳. مقصود ابوعبدالله حسین بن داوود بشنوی (د. ۴۵۶ ق.) است که ابن‌شهرآشوب از کتاب‌های رسائل البشنویة و الدلائل برای او یاد کرده است (ابن‌شهرآشوب، معالم العلماء، ۷۸). کحاله، صفدی و ابن‌اثیر از دیوان مشهوری برای او یاد کرده‌اند.
← کحاله، معجم المؤلفین، ۳۸۲/۱۳؛ ابن‌اثیر، اللباب، ۱۵۷/۱؛ صفدی، الوافی بالوفیات، ۶/۱۲ و ۷.

ای آن‌که از سر نادانی نص را از ابوالحسن بازگردانی، دروازهٔ شهر بر روی آن‌که با نادانی همدم باشد بسته است.

علی علیه السلام هم مولا و هم ولیّ مردمان است، آن‌سان که جبرئیل از صاحب عرش سخن گفته است[۱].

حمران بن اعین از یحیی بن اکثم دربارهٔ این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پس از گرفتن دست علی علیه السلام و معرفی او به مردم که فرموده بود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» پرسید که آیا این سخن به فرمان خدا بوده است یا به رأی خود پیامبر صلی الله علیه و آله؟ یحیی بن اکثم پاسخی نداد تا حمران از آن‌جا رفت. پس در این مورد از او پرسیدند. گفت: اگر می‌گفتم پیامبر صلی الله علیه و آله به رأی خود او را برای مردم گمارده است با این کلام خدا مخالفت می‌ورزیدم که فرموده است: ﴿وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ ٱلْهَوىٰٓ﴾[۲]، و اگر می‌گفتم به فرمان خدا بوده است منصوب بودن او ثابت می‌شد. در این صورت او می‌گفت: پس چرا با او مخالفت کردند و کسی جز او را به ولایت گرفتند؟

عونی گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را بدون هدایتگر و بی‌آن‌که پرچمی برافراشته باشد به شورا وانگذاشت.

اما شیطان چنان فریبی بیاراست که هم چوپان را تباه کرد و هم گله را[۳].

امام صادق علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿إِنَّ ٱللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا ٱلْأَمَانَاتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا﴾[۴] فرمود: «مقصود آن است که هر امامی در هنگام مرگ به امام پس از خود وصایت کند»[۵].

---

۱. یا مصرف النص جهلا عن ابی الحسن ... باب المدینة عن ذی‌الجهل مغفول
مولی الانام علی و الولی معا ... کما تفوه عن ذی‌العرش جبریل
امینی در الغدیر (۳۵/۴) این دو بیت را همراه با یک بیت دیگر آورده است.

۲. نجم/۳: و از سر هوس سخن نمی‌گوید.

۳. فما ترک النبی الناس شوری ... بلا هاد و لا علم مقیم
و لکن سوّل الشیطان امرا ... فاودی بالسوام و بالمسیم

۴. نساء/۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید.

۵. «یعنی یوصی امام الی امام عند وفاته». برای متن با تفاوت‌هایی ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۳۸؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۳۴۷/۱؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۶۰؛ صفار، بصائر الدرجات، ۴۹۵ و ۴۹۷؛ کلینی، الکافی، ۲۷۶/۱.

پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس در حالی که وصیت نکرده باشد بمیرد، به مرگ جاهلیت درگذشته است»[1].

همچنین فرموده است: «وصیت بر هر مسلمانی لازم است»[2].

نیز فرمود: «هر کس در حالی که وصیت نکرده باشد بمیرد، عمل خود را به نافرمانی ختم کرده است»[3].

ابن‌عودی نیلی در شعر خویش گفته است:

هر پیامبری پیش از من وصی او فرمانروا بوده است. اما شما وصی مرا نافرمانی کردید.

بدین‌سان کردار شما در دین با کردار من ناسازگار افتاد و فرمان من چیزی جز آن شد که شما بدان فرمان دادید.

و گفتند: او بدون هیچ وصیتی از میان ما رفته است. آیا مگر به سخنانی وصیت نکردم که شما برخی از آن گمراه شدید و برخی دریافتید؟

پس از خود برایتان امامی برگماردم تا شما را به سوی خدا راه نماید. اما تکبر ورزیدید و به بیراهه رفتید.

این در حالی است که در مقدم داشتن و در ولای او بر شما چیزهایی را گفتم که خود دیدید و شنیدید.

---

۱. «من مات و لم‌یوص مات میتة جاهلیة». این متنی است که ابن‌شهرآشوب آورده است. همانند این مضمون را فتال نیشابوری در روضة الواعظین (۴۸۲) با عبارت «من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة» آورده است. برای این روایت، با تعبیر اخیر، همچنین ← مفید، المقنعة، ۶۶۶؛ طوسی، النهایة، ۶۰۴؛ ابن زهره، غنیة النزوع، ۳۰۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۸۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۳۶۲.

۲. «الوصیة حق علی کل مسلم». ← دیلمی، الفردوس، ۴۳۳/۴؛ ابن‌بابویه، الهدایة، ۳۱۹؛ مفید، المقنعة، ۶۶۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۷۲/۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۸۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۳۶۳.

۳. «من مات و لم یوص فقد ختم عمله بمعصیة». این متن در منابع اهل سنت با افزودهٔ «لذی‌قرابته» پس از «لم یوص» آمده است. ← سعید بن منصور، السنن، ۱۳۵ و ۱۴۰. اما در منابع امامیه این روایت از امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام علی علیه السلام نقل شده است. برای نمونه با افزوده: «لذوی قرابته ممن لایرث» ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۸۳۴؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۷۶/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۹۴/۱؛ قطب راوندی، فقه القرآن، ۳۱۶/۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۸۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۳۶۳.

علی‌علیه‌السلام را نسبت به من نزدیکی و جایگاهی چون جایگاه هارون نسبت به موسی‌علیه‌السلام است. اما شما او را در این‌جایگاه ننشاندید.

علی فرستادهٔ من است. از او پیروی کنید که پس از من و آن‌گاه که از میانتان رخت بربستم او ولیّ شما باشد[1].

امام باقرعلیه‌السلام و امام صادق‌علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَاسِرِينَ﴾[2] گفته‌اند: «این آیه هنگامی بود که خداوند پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله خود را فرمود تا علی‌علیه‌السلام را بگمارد و هیچ‌کس را با او شریک نسازد»[3].

ناشی در شعری گفته است:

اگر به پیامبر هدایت‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و به خداوند بخشایشگر ایمان داشتند، با تو مخالفت نمی‌ورزیدند.

اگر معاد را باور داشتند، آن متون صریح را وانمی‌نهادند و با تو لجاجت نمی‌کردند.

اما آنان شکی را که دربارهٔ برادر تو، یعنی پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله داشتند پنهان ساختند و تردید را در تو آشکار نمودند.

آنان را نسل‌های پسین است که پندار ایشان را یاری رساندند تا در حالی که تو را ندیده‌اند بر تو ستم ورزند.

۱.

و کـل نـبی جـاء قـبلی وصـیه	مـطاع و انـتم للـوصی عـصیتم
ففعلکم فی الدیـن أضحی مـنافیا	لفعلی و أمری غیر مـا قـدأمـرتم
و قـلتم مـضی عـنا بـغیر وصـیة	ألم اوص لفـظاً زغـتم و عـقلتم
نـصبت لکـم بـعدی إمـاماً یـدلکم	عـلی الله فـاستکبرتم و ضـللتم
و قـد قـلت فـی تـقدیمه و ولائه	عـلیکم بـما شـاهدتم و سـمعتم
عـلی غـدا مـنی مـحلا و قـربة	کهارون من موسی فلم عنه حـلتم
عـلی رسـولی فـاتبعوه فـانه	ولیکـم بـعدی اذا غـبت عـنکم

۲. زمر/۶۵: و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه می‌شود و مسلماً از زیانکاران خواهی شد.

۳. «و ذلک لما امر الله رسوله ان یقیم علیا ان لایشرک مع علی شریکا». هر چند متن را به این صورت در منابع ندیدم، اما این مضمون آمده است که مقصود از این شرک، همتا قرار دادن برای علی‌علیه‌السلام در ولایت است. برای نمونه ← کلینی، الکافی، ۴۲۷/۱؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۲۴۵/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۲۵۱/۲.

چون آن نص به درستی اثبات شود ما را گویند: پیامبرﷺ از حق سستی کرده است و تو را ضعیف پندارند.

اما ایشان را گوییم: متن رسیده از پیامبر خداﷺ گمان‌های نادرست را از میان برمی‌دارد و تردیدها را می‌زداید[1].

صفات ائمه‌علیهم‌السلام

در روایت‌های امامیه آمده است که امام هدایت را پنجاه نشان است: عصمت، نص، این‌که آگاه‌ترین، سخنورترین، بردبارترین، باتدبیرترین، پرهیزگارترین، دلیرترین، والاترین، خیرخواه‌ترین، و وفادارترین، شیکباترین، پارساترین، گشاده دست‌ترین، پرستشگرترین و دلسوزترین مردم باشد، بیش از همه در برابر خداوند کرنش کند، بیش از همه فرمان خداوند به جای آورد، بیش از همه از آنچه مورد نهی است بپرهیزد، بیش از خود مردمان به ایشان سزاوار باشد، ختنه‌شده زاده شود، پاک باشد، کارهای تولد و وفات او را یک معصوم عهده‌دار شود، دارایی‌ها در فرمان او باشد، به واسطهٔ تیزبینی صادقانه پشت سر و پیش روی خود را ببیند، از آن روی که از نور خدا آفریده شده است سایه‌ای نداشته باشد، هرکس از او زاده شود مؤمن باشد، چون از شکم مادرش بیرون آید بر کف دستان به زمین رسد و صدای خود را به شهادتین بلند کند، دلش نخوابد، محدَّث باشد، دعایش مستجاب باشد، از آن روی که خداوند زمین را به فروبردن آنچه از او بیرون آید فرمان داده است او را حدثی نباشد، محتلم نشود، خمیازه نکشد، به خویشتن ننازد، بویش از بوی مشک برتر باشد، صاحب وصیت آشکار باشد، در انجام خارق عادت و استجابت دعوت و پیشگویی رخدادها به اشارتی که پیامبرﷺ بدیشان داده است آیت‌هایی الهی داشته باشد، سلاح و شمشیر پیامبرﷺ ذوالفقار نزد او باشد، زره

---

۱. و لو آمنوا بنبی الهدی — و بالله ذی‌الطول ماخالفوکا
و لو أیقنوا بمعاد لما — أزالوا النصوص و لامانعوکا
و لکنهم کتموا الشک فی — أخیک النبی و أبدوه فیکا
لهم خلف نصروا قولهم — لیبغوا علیک و ماعاینوکا
اذا صح النص قالوا لنا — توانی عن الحق و استضعفوکا
فقلنا لهم نص خیر الوری — یزیل الظنون و ینفی الشکوکا

پیامبر ﷺ بر او راست آید، صحیفه‌ای که نام‌های شیعیان تا روز قیامت در آن است و صحیفه‌ای که نام‌های دشمنانشان تا روز قیامت در آن است نزد او باشد، جامعه یعنی صحیفه‌ای که هفتاد ذراع طول دارد و همهٔ آنچه آمیزدگان بدان نیاز دارند در آن است و املای پیامبر ﷺ و خط علی علیه السلام است نزد او باشد، جفر احمر یعنی ظرفی که سلاح پیامبر ﷺ در آن است و تا قیام قائم علیه السلام به بیرون آورده نشود نزد او باشد، جفر ابیض یعنی ظرفی که تورات موسی علیه السلام، انجیل عیسی علیه السلام، زبور داوود علیه السلام و همهٔ کتاب‌های فرودآمده از آسمان در آن است نزد او باشد، الهام، سماع، صدایی بر گوش و بانگی بر دل داشته باشد، صدا را چون صدای یک زنجیر در تشت بشنود، گاه نیز صورتی بزرگ‌تر از صورت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر او آشکار گردد و گاه فرشته را به عیان ببیند و با او همسخن شود[1].

همچنین گفته‌اند: آگاهی از همهٔ احکام از دیگر نشانه‌های امام است.

مقدم داشتن آن‌که دیگری بر او برتری دارد مخالف قواعد است و آن‌که کاستی‌اش ثابت شود اختصاص او به امامت نیز ابطال گردد.

عبدالمحسن صوری گفته است:

خاندان پیامبر ﷺ خودِ پیامبرند و تنها به وحی میان او با ایشان تفاوت نهاده شده است و بدین سبب با همدیگر تفاوت یافتند.

امامت این را برنتافته است که شایستهٔ دیگران باشد. راستی که رسالت به امامت سزامندتر است.[2]

امامان ما به همهٔ دانش‌ها گزین شده بودند؛ چه، آنان نه به مکتب خانه‌ای رفته بودند، نه از معلمی فراگرفته بودند، نه نزد فقیهی به شاگردی نشسته بودند و نه از راوی‌ای حدیث دریافت کرده بودند. از سرچشمهٔ ایشان دانش‌هایی در میان همهٔ فرقه‌ها و نحله‌ها گسترده که در جای دیگری شناخته نشده است؛ زیرا آنان همهٔ این دانش‌ها را از پیامبر ﷺ گرفته بودند.

نیای بزرگ ایشان نیز چنین بود، چونان که همگان از رشد و پرورش او میان قریش خبر دارند و می‌دانند که او نه به مکتب‌خانه‌ای رفت، نه نزد معلمی درس خواند و نه از روایتی بهره برد و با این همه

---

۱. ← ابن‌بابویه، عیون الاخبار الرضا علیه السلام، ۱۹۲/۲؛ همو، معانی الاخبار، ۱۰۳؛ طوسی، الامالی، ۴۰۸؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۴/۲.

۲.
آل النبی هم النبی و انما	بالوحی فرق بینهم فتفرقوا
ابت الامامة ان تلیق بغیرهم	ان الرسالة بالامامة الیق

قرآن عظیم را با همهٔ آن رازهای پیامبران و اخبار نخستان برای مردمان آورد و خردمندان دریافتند که این کتاب از جانب خداوند است، نه از خود او.

فرزندان آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز طایفه‌ای هستند که به نور خلافت می‌تابند و به زبان نبوت سخن می‌رانند. یاران آن امامان آنچه را از ایشان شنیده‌اند گردآورده و این گرد آمده‌ها را «اصول» نامیده‌اند و شمار این اصول نیز هفتصد و افزون بر آن بوده و دانش‌های دینی، آداب، حکمت‌ها و اندرزها و جز این‌ها را در برداشته است.

در این میان کسانی مانند حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام هستند که به واسطهٔ کوتاه بودن دوران ایشان روایت‌های کمتری از آنان نقل شده است. یا کسانی چون امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام که در سامرا زندانی بودند و از دیدار با دیگران بازداشته می‌شدند. با این وصف چون دانش همین کسان نیز ثابت شود، از آن‌جا که اینان نه دانش خویش را از بزرگان عامه گرفته‌اند و نه کسی ایشان را دیده است که نزد پیشگامانی از اهل دانش رفته باشند و همچنین از آن‌جا که بسیاری از فتواهایشان با آنچه عامه برآنند مخالف است و از دیگر سوی هیچ‌کس مدعی نشده است که آنان نزد مخالفان خود شدآمدی داشته‌اند تا از ایشان دانش فراگیرند؛ چرا که اصولاً اگر فتواهایشان موافق بود امکان داشت از وجود آن فتواها به نیاز ایشان راه گشود ـ چون این مقدمه‌ها ثابت شود ـ این خود بر آن دلالت کند که خداوند آن امامان را از جانب خویش به دانش گزین ساخته است تا این امر نشانی برای استحقاق امامت ایشان و دلیلی بر این حقیقت باشد که آنان بیش از دیگران سزامند مقدم داشته شدن هستند؛ چرا که مردم به ایشان نیازمندند و ایشان از مردمان بی‌نیازند و در این ویژگی گام بر جای گام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نهاده‌اند، زمانی که خداوند آن حضرت را نیز از رهگذر آن دسته از خبرهای امت‌های پیشین و احکام آیین‌های کهن که به او آموخته بود بی‌نیاز ساخت و این در شرایطی بود که او با هیچ یک از عالمان آن آیین‌ها ملاقاتی نداشت، و خداوند این را یکی از دلایل اعجاز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار داد، آن‌گاه که فرمود: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّيَ إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ﴾[1] و فرمود: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾[2].

---

۱. یونس/۳۵: پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن‌که خود هدایت شده باشد؟

۲. زمر/۹: بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

ابو تمام طائی گفته است:

آن‌سان که آن قوم سلطنتی خواستند که از رهگذرش ناامنی رخت بربندد و انتقام‌ها ستانده شود.

اما چون طالوت را دیدند فخرآفرینی‌های گذشتهٔ خود را بر او برشمردند، اما فخرآفرینی‌های گذشته و به خود بالیدن‌ها سود نبخشد.

این بهانه جز از سر آن نبود که نبرد و نیزه را خوش نداشتند و نمی‌خواستند با لشکری در پی لشکری دیگر هماورد شوند.

این‌ها همه کوری‌ها و تردیدهایی بود که نبرد نهروان آن‌گاه که سپاهیان به کنار نهر درآمدند مشکل آن را آشکار ساخت[1].

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

امامت پس از محمد صلی الله علیه و آله برای من لازم است، به‌سان دلو چاه که به چرخ و ریسمان درپیوسته است.

آنان نه در دوران نبوت او پاکدامن بودند و نه پس از او بیان و سوگندی را پاس داشتند.

اگر حق آن داشتم که بی‌درنگ آنان را فرمان دهم طایفهٔ خویش را برای پیکار آزاد می‌گذاشتم و آن جماعت به جماعت‌ها بدل می‌شدند و می‌پراکندند[2].

---

۱. ابن‌شهرآشوب بیت‌ها را چنین آورده است:

اما سأل القوم الالی ملکا یکن — تسدّ به الجلی و یطلب به الوتر

فلما رأوا طالوت عدّوا سناهم — علیه و ما یغنی السناء و لا الفخر

و ما ذاک الا انهم کرهوا القنا — و هجر وغی یتلوه من بعده هجر

عمی و ارتیابا اوضحت مشکلاته — وقیعةُ یوم النهر اذ وُرد النهر

برای بیت‌ها با تفاوت‌هایی ← ابو تمام، دیوان ابی‌تمام، ۱۴۷.

ناگفته نماند در دیوان در بیت آغازین به جای «اما» «کما» آمده و مصرع دوم بیت سوم نیز چنین است: و مجر و غی یتلوه من بعده مجر. از آن‌جا که ضبط دیوان دقیق‌تر می‌نماید، ترجمه بر پایهٔ آن صورت پذیرفته است.

۲. بیت‌ها چنین روایت شده است:

فرض الامامة لی من بعد احمدنا — کالدلو علقت التکریب و الوذما

لافی نبوته کانوا ذوی ورع — و لارعوا بعده الا و لا ذمما

←

همچنین فرموده است:

علی ام صاحب شمشیر بران و صاحب حوض در روز قیامت،

برادر پیامبر خدا ﷺ و صاحب نشان که پیامبر ﷺ چون عمامه بر سرم نهاد فرمود:

تو برادر من و خاستگاه کرامتی و کسی هستی که امامت پس از من از آن او است[1].

→

لو کـان لی جـائز سـرعان آمـرهم　　　خـلیت قـومی فکـانوا امـة امـما

بیت‌ها را در چاپ‌های مختلف دیو ان الامام علی علیه السلام نیافتم و در جایی دیگر نیز روایتی از آن ندیدم.

۱. انـا عـلی صـاحب الکـرامـة　　　و صـاحب الحـوض لدی القیامة

اخـــو نـبی الله ذی‌العـلامة　　　قـد قـال اذ عـممن العـمامة

انت اخـی و مـعدن الکـرامـة　　　و مـن له مـن بـعدی الامـامة

برای بیت‌ها ← مفید، الفصول المختارة، ۲۸۹.

فصل ۲

آنچه با امامت به نص ناسازگاری دارد[۱]

انتخاب

اصولاً اختیار بیست چیز به مشیت خداوند است: ﴿يَرْزُقُ مَنْ يَشَآءُ﴾[۲]، ﴿يَهَبُ لِمَنْ يَشَآءُ إِنَاثًا﴾[۳]، ﴿وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ﴾[۴]، ﴿وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَآءُ عَقِيمًا﴾[۵]، ﴿تُؤْتِى ٱلْمُلْكَ مَنْ تَشَآءُ﴾[۶]،

---

۱. ابن‌جبر دربارهٔ مسئلهٔ امامت از این سخن به میان آورده است که مردم در مورد امامت پس از پیامبر خدا ﷺ به چهار نظریه گراییدند.

یک: برخی به نص گراییدند. این نظریهٔ فرقهٔ بر حق، یعنی اثناعشریه است.

دو: برخی به انتخاب گراییدند. این نظریهٔ مذهب‌های چهارگانه است، هرچند برخی از ایشان به نص بر ابوبکر نیز گراییده‌اند و این خود گرایشی شاذ است که بدان اعتنا نکنند. به هر روی، این نظریه‌ای باطل است.

سه: برخی به دعوی امامت گراییدند. اینان زیدیه‌اند، و البته این نظریه نیز نادرست است.

چهار: برخی به ارث گراییدند. اینان عباسیه‌اند، و این نظریه هم بنیادی ندارد. ← ابن‌جبر، نهج الایمان، ۳۷۵.

۲. بقره/۲۱۲؛ آل‌عمران/۳۷؛ نور/۳۸؛ شوری/۱۹: خدا به هر که بخواهد روزی می‌دهد.

۳. شوری/۴۹: به هر کس بخواهد فرزند دختر می‌دهد.

۴. شوری/۴۹: و به هر کس بخواهد فرزند پسر می‌دهد.

۵. شوری/۵۰: و هر که را بخواهد عقیم می‌سازد.

۶. آل‌عمران/۲۶: هر آن کس را که خواهی فرمانروایی دهی.

﴿وَتَنْزِعُ ٱلْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَآءُ﴾[1]، ﴿وَتُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ﴾[2]، ﴿وَتُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ﴾[3]، ﴿يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَآءُ﴾[4]، ﴿ذٰلِكَ فَضْلُ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ﴾[5]، ﴿يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ﴾[6]، ﴿وَٱللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَآءُ﴾[7]، ﴿ٱللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَآءُ﴾[8]، ﴿يُؤْتِي ٱلْحِكْمَةَ مَنْ يَشَآءُ﴾[9]، ﴿وَٱللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَآءُ﴾[10]، ﴿وَلٰكِنَّ ٱللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَآءُ﴾[11]، ﴿نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَآءُ﴾[12]، ﴿يَهْدِي ٱللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَآءُ﴾[13]، ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخْتَارُ﴾[14].

نظیر همین آیه‌ها است که فرمود: ﴿ٱللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ ٱلْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ ٱلنَّاسِ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ﴾[15]، ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾[16]، ﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي ٱلْحَيٰوةِ ٱلدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾[17] و

---

۱. آل‌عمران/۲۶: و از هر که خواهی فرمانروایی را بازستانی.

۲. آل‌عمران/۲۶: و هر که را خواهی، عزت بخشی.

۳. آل‌عمران/۲۶: و هر که را خواهی، خوار گردانی.

۴. آل‌عمران/۱۲۹؛ مائده/۱۸ و ۴۰؛ فتح/۱۴: هر که را بخواهد می‌آمرزد.

۵. مائده/۵۴؛ حدید/۲۱؛ جمعه/۴: این فضل خدا است. آن را به هر که بخواهد می‌دهد.

۶. آل‌عمران/۴۰؛ حج/۱۸: خدا هر چه بخواهد می‌کند.

۷. بقره/۲۶۱: و خداوند برای هر کس که بخواهد چندبرابر می‌گرداند.

۸. نساء/۴۹؛ نور/۲۱: خدا هر که را بخواهد پاک می‌گرداند.

۹. بقره/۲۶۹: خدا به هر که بخواهد حکمت می‌بخشد.

۱۰. آل‌عمران/۱۳: و خدا هر که را بخواهد به یاری خود تأیید می‌کند.

۱۱. ابراهیم/۱۱: ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد.

۱۲. انعام/۸۳؛ یوسف/۷۶: درجات هر کس را بخواهیم فرامی‌بریم.

۱۳. نور/۳۵: خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند.

۱۴. قصص/۶۸: پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزینند.

۱۵. حج/۷۵: خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند و نیز از میان مردم. بی‌گمان، خدا شنوای دانا است.

۱۶. احزاب/۳۶: و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد.

۱۷. زخرف/۳۲: آیا آنانند که رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما وسایل معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان

←

﴿مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ * أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ * إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ * أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ * أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾[1].

انتخاب [از جانب مردم] در مسئلهٔ امامت زمینه‌ای برای ناسلامتی است. اگر امامت به امت واگذار شده بود توقیف از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله باطل بود. اگر روا بود امت امامی برای خود برگزینند، روا بود که احکامی نیز وضع کنند. انتخاب ما به نابودی راه می‌برد و انتخاب او به راه یافتگی. انتخاب ما به دوزخ می‌رسد و انتخاب او به بهشت جاوید. انتخاب ما به نگونبختی آتش می‌انجامد و انتخاب او به نیکبختی آسایش. انتخاب ما به جهنم سوزان راه می‌گشاید و انتخاب او به نعمت جاودان. انتخاب ما زمینهٔ سرزنش است و انتخاب او بستر کرامت و دهش. انتخاب ما مقدمه‌ای بر دور شدن است و انتخاب او زمینه‌ای برای نزدیک شدن.

محمد بن سنان از امام صادق علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ ﴿وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ﴾[2] فرموده است: «خداوند محمد و اهل بیت او را انتخاب کرد»[3].

ابوهاشم به سند خود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «خداوند به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: من تو را برگزیدم و علی علیه السلام را نیز برآوردم و از شما دو تن نسلی پاک قرار دادم و خمس را برای آن‌ها مقرر داشتم»[4].

→

تقسیم کرده‌ایم و برخی از آنان را از نظر درجات بالاتر از بعضی دیگر قرار داده‌ایم، تا بعضی از آن‌ها بعضی دیگر را در خدمت گیرند، و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می‌اندوزند بهتر است.

۱. قلم/۳۶ ـ ۴۱: شما را چه شده است؟ چگونه داوری می‌کنید؟ یا شما را کتابی هست که در آن فرامی‌گیرید؟ که هر چه را برمی‌گزینید برای شما در آن خواهد بود؟ با این که شما تا روز قیامت از ما سوگندهایی گرفته‌اید که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟ از آنان بپرس کدامشان ضامن این ادعایند؟

یادآور می‌شود متن عربی چنین است: «فما لکم کیف تحکمون الی قوله صادقین». اگر ظاهر این عبارت گرفته شود، به آیه‌های ۳۵ تا ۳۸ سورهٔ یونس اشاره خواهد داشت، اما اگر عبارت «مالکم ...» در آغاز باشد به آیه‌های ۳۶ تا ۴۱ سورهٔ قلم و نیز آیه‌های ۱۵۴ تا ۱۵۷ صافات مربوط خواهد بود. مترجم با توجه به سیاق سخن همین آیه‌های سورهٔ قلم را مناسب دیده است. البته در تحقیق یوسف البقاعی همان آیه‌های ۳۵ تا ۳۸ سورهٔ یونس برگزیده شده است.

۲. قصص/۶۸: و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند.

۳. «ان الله اختار محمدا و اهل بیته». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۱/۲؛ طوسی، الامالی، ۲۲۷.

۴. «قال الله تعالی لمحمد: انی اصطفیتک و انتجبت علیا و جعلت منکما ذریة طیبة جعلت لها الخمس». این متن به نقل از علی بن هاشم، از پدرش، از امام باقر علیه السلام در شرح الاخبار ابن‌حیون (۱۲/۳) آمده است.

ابن‌بطه در ابانه[1] به سند خود از اعمش، از ابوصالح، از ابوهریره، همچنین ابوصالح مؤذن در کتاب اربعین و نیز سمعانی در کتاب فضائل و این هر دو به سند خود از عبدالرزاق، از معمر، از ابونجیح، از مجاهد، از ابن‌عباس روایت کرده‌اند ـ و متن این‌جا متن روایت سمعانی است ـ که گفته است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمة را همسری علی علیه السلام درآورد، فاطمه علیها السلام گفت: مرا به همسری تهیدستی درآوردی که ثروتی ندارد! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فاطمه، آیا از این خرسند نیستی که خداوند متعال در زمینیان نگریست و از میان آن‌ها دو تن برگزید: یکی پدر تو و دیگری شوهر تو؟»[2]

علی بن جعد، از شعبه، از حماد بن مسلمه، از انس روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله [در تفسیر آیه] فرمود: خداوند آدم را آن‌گونه که خواست از خاک بیافرید.

پیامبر صلی الله علیه و آله سپس فرمود: ﴿وَ يَخْتَارُ﴾؛ یعنی خداوند مرا و اهل بیت مرا از میان همهٔ آفریدگان برگزید و ما را برآورد. مرا پیامبر و علی علیه السلام را وصی قرار داد.

آن‌گاه فرمود: ﴿مَا كَانَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ﴾؛ یعنی برای بندگان این را قرار نداده‌ام که خود انتخاب کنند، بلکه من خود آن را که می‌خواهم انتخاب می‌کنم. پس من و خاندانم برگزیدگان و انتخاب شدگان خداوند از میان آفریدگانش هستیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامهٔ سخن فرمود: ﴿سُبْحَانَ ٱللهِ﴾؛ یعنی خداوند از آنچه کافران مکه شریک او می‌گرفتند منزّه است.

سپس ادامه داد: ﴿وَ رَبُّكَ﴾؛ ای محمد پروردگار تو ﴿يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ﴾؛ می‌داند آن کینه‌ای را که منافقان نسبت به تو و خاندانت در دل دارند، ﴿وَ مَا يُعْلِنُونَ﴾، نیز آن محبّتی را که نسبت به تو و خاندانت آشکار می‌سازند[3].

ابن‌حماد گفته است:

در پی باطل کردن دلیل نص و یاری رساندن به آن اجتماعی هستی که پدید آمد.

---

۱. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۲. «یا فاطمة اما ترضین ان الله تعالی اطلع علی اهل الارض و اختار منها رجلین احدهما ابوک و الآخر بعلک». ← حاکم، المستدرک، ۱۴۰/۳؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۳۲۷/۶؛ همو، المعجم الکبیر، ۵۷/۳ و ۱۷۱/۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۳۰/۴۲، ۱۳۵ و ۱۳۶.

۳. برای روایت، که در تفسیر آیهٔ ۶۸ سورهٔ قصص رسیده است ← ابن‌طاووس، الطرائف، ۹۷.

مگر نشنیده‌ای آن سخن پیامبر ﷺ را که در ظهر غدیر، در آنچه بدان بانگ برآورد صادقانه فرمود:
زنهار که این ولیّ شما است. از او فرمان برید و وای بر هر کس که فرمان نبرد.
و نیز به او فرمود: تو برادر منی، آن‌سان که هارون نسبت به همزاد خود بود. پس بدین سخن باور بدار.
هم به او فرمود: تو دروازه‌ای به شهر دانش منی، برای هرکس که آن را بجوید، و در روز برائت نهی الهی چنین به او تصریح کرد که فریفته مشو.
و درکتاب ذکر (قرآن) و آن‌روز که مباهله کردند و آنان در برابر او سر فرود آوردند او را نفس پیامبر نامید.
پس به کدامین وجه کسی را که خداوند اختیار کرده و پرورانده است انتخاب کرده‌اید؟[1]

خداوند موسی علیه السلام را برگزید؛ ﴿وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ﴾[2] و او هم‌سخن و کلیم خدا شد؛ ﴿وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾[3] و ﴿وَكَلَّمَ اللهُ مُوسىٰ تَكْلِيمًا﴾[4] و چون موسی علیه السلام کسانی را برگزید؛ ﴿وَاخْتَارَ مُوسىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا﴾[5]، این انتخاب به جای آن‌که به گزینش اصلح بینجامد، به گزیدن افسد انجامید[6].

---

۱. بیت‌ها را چنین روایت کرده است:

تـرم فسـاد دلیـل النـصوص	و نـصرا لاجـماع مـا قـد جـمع
الم یسـتمع قـوله صـادقا	غـداة الغـدیر بـماذا صـدع
الا ان هـذا ولی لکـم	اطـیعوا فـویل لمـن لم یـطع
و قـال له انت مـنی اخـی	کـهارون مـن صنوه فـاقتنع
و قـال له انت بـاب الی	مـدینة عـلمی لمـن یـنتجع
و سـماء فـی الذکر نـفس الرسو	ل فـی یـوم بـاهل لمـا خشـع
فـفیم تـخیرتم غـیر مـن	تـخیره ربکـم و اصـطنع

۲. طه/۱۳: و من تو را برگزیده‌ام.

۳. مریم/۵۲: و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم.

۴. نساء/۱۶۴: و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.

۵. اعراف/۱۵۵: و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میعاد ما برگزید.

۶. ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۴۶۲؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۵۱۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۷۴/۲.

صاحب [بن عباد] گوید:

اگر به دینی باورمند شدی، باور خویش را به نص در پیوند و با عقیده به برگزیدن الهی استوار باش و از این سخن پروردگارمان پندگیر که فرمود: موسی از طایفهٔ خود هفتاد تن برگزید[۱].

همچنین، امت بر این اجماع دارند که پیامبر ﷺ در مورد اسیران با صحابه رایزنی کرد و آنان همه بر این که برای آزادی اسیران فدیه بپذیرند اتفاق کردند و پیامبر ﷺ هم این نظر را تأیید کرد، در حالی که نزد خداوند خطا بود[۲]. پس این آیه‌ها نازل شد: ﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُۥٓ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي ٱلْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا وَٱللَّهُ يُرِيدُ ٱلْآخِرَةَ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ ٱللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِي مَآ أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾[۳].

ابن‌جریر طبری گفته است: هنگامی که پیامبر ﷺ خود را بر قبایل عرضه می‌کرد نزد بنی‌کلاب رفت. آنان گفتند: با این شرط با تو بیعت می‌کنیم که پس از تو فرمانروایی از آن ما باشد.

پیامبر ﷺ فرمود: «فرمانروایی از آن خداوند است. اگر او بخواهد در میان شما خواهد بود یا در میان دیگران»[۴].

بدین‌سان، آنان رفتند و بیعت نکردند و گفتند: نمی‌شود که ما به شمشیرهایمان در جنگ برای تو پیکار کنیم و آن‌گاه کسانی دیگر را بر ما حکمفرما کنی[۵].

ماوردی در اعلام النبوة آورده است: عامر بن طفیل که به جان پیامبر ﷺ سوء قصد داشت از

۱.
بالنص فاعقد ان عقدت دینا — کن باعتقاد الاجتبا رصینا
مکن لقول ربنا تمکینا — و اختار موسی قومه سبعینا

← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۸۷.

۲. ← زمخشری، الکشاف، ۲۲۵/۲؛ طبری، جامع البیان، ۴۲/۱۰ و ۴۳؛ جصاص، احکام القرآن، ۲۵۷/۴؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۳۷۰/۴؛ مسلم، الصحیح، ۱۳۸۵/۳؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۳۲۰/۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۷۵/۴.

۳. انفال/۶۷ و ۶۸: هیچ پیامبری را سزاوار نیست که برای اخذ سربها از دشمنان اسیران بگیرد تا در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند. شما متاع دنیا را می‌خواهید و خدا آخرت را می‌خواهد و خدا شکست‌ناپذیر حکیم است. اگر در آنچه گرفته‌اید از جانب خدا نوشته‌ای نبود، قطعاً به شما عذابی بزرگ درمی‌رسید.

۴. «الامر لله فان شاء کان فیکم او فی غیرکم».

۵. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۵۵۶/۱.

ایشان پرسید: اگر اسلام بیاورم مرا چه خواهد بود؟

فرمود: «آنچه به سود اسلام باشد برای تو نیز هست، و آنچه بر ضد اسلام باشد بر ضد تو نیز هست»[۱].

گفت: آیا مرا پس از خود فرمانروا نمی‌کنی؟

فرمود: «این نه برای تو است و نه برای خاندان تو. آنچه از آن تو است زمام اسبان پیکار است تا سوار بر آن‌ها در راه خدا پیکار کنی»[۲]. ـ و دنبالهٔ ماجرا[۳].

کوتاه سخن آن‌که خداوند او را مقدم داشته است و کار از آن خدا است، نه از جانب من[۴].

همهٔ خیر در آن چیزی است که آفریدگارمان انتخاب کرده است و در انتخاب هر کسی جز او، نکوهش و تیره‌بختی است[۵].

ابوذر از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرموده است: «هرکس جوانی را بر گروهی بگمارد که در میان ایشان کسی از او خداپسندتر باشد، به خدا خیانت کرده است»[۶].

بشنوی نیز گفته است.

آن‌که مفضول را مقدم داشته به آفریدگار خویش خیانت کرده است. اما من در انتخاب مفضول به آفریدگار خود خیانت نورزیدم[۷].

---

۱. «لک ما للاسلام و علیک ما علی الاسلام».

۲. «لیس لک ذلک و لا لقومک و لکن لک اعنة الخیل تغزوا فی سبیل الله».

۳. برای دنبالهٔ ماجرا و نیز متن دو روایت پیشین ← ماوردی، اعلام النبوة، ۱۳۴.

۴. و جملة الامر ان الله قدمه ‌‌ و الامر لله لیس الامر من قبل

۵. الخیر اجمع فیما اختار خالقنا ‌‌ و فی اختیار سواه اللوم و الشؤم

ثعلبی این بیت را همراه با بیتی دیگر از ابوالفوارس حنیف بن احمد بن حنیف طبری روایت کرده است. ← الکشف و البیان، ۲۵۸/۷.

۶. «من استعمل غلاما فی عصابة فیها من هو ارضی لله منه فقد خان الله». برای متن با تفاوت‌هایی ← حاکم، المستدرک، ۱۰۴۴؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۱۸/۱۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۱۴/۱۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۷۶/۶؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۵۶/۵۳؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۲۷۰/۲.

۷. قد خان من قدم المفضول خالقه ‌‌ و للاله فبالمفضول لم اخن

ولید بن صحیح گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: «این امر را هیچ کس جز صاحبش ادعا نکند، مگر آن‌که خداوند عمر وی را نافرجام سازد»[1].

ابوالحسن رفا به ابن‌رامین فقیه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از مدینه بیرون رفت کسی را جانشین خویش نگذاشت. ابن‌رامین گفت: چرا، علی علیه السلام را جانشین ساخت. گفت: پس چرا به مردمان مدینه نفرمود: برای خود کسی را انتخاب کنید؛ زیرا شما بر گمراهی گرد نمی‌آیید؟ پاسخ داد: چون بیم سرپیچی و فتنه بر آنان می‌برد. گفت: اما اگر میان آن‌ها فتنه و فسادی رخ می‌داد، پس از بازگشتن آن را به صلاح می‌آورد. پاسخ داد: اما این کار اطمینان بخش‌تر بود. پرسید: پس آیا کسی را برای پس از مرگ خویش جانشین ساخت؟ گفت: نه. ابوالحسن رفا گفت: مرگ او در مقایسه با سفر سخت‌تر بود. پس چگونه از چیزی که در سفرهای دورهٔ حیات خود بیم داشت، برای دوران پس از مرگ بیمناک امّت نبود؟

ابوالحسن رفا این‌گونه توانست ابن‌رامین را از ادامهٔ سخن باز بدارد.

عبدی[2] گفته است:

گفتند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پس از خود پیشوایی انتخاب نکرده است و ما خود برای خویش برگزیده‌ایم.

ما امامی برگزیده‌ایم که اگر به راه راست بماند از او پیروی کنیم و اگر از راه درست به گمراهی رود او را به راه آوریم.

پس گوییم: در این صورت شما خود پیشوای امام خود هستید، و به شکر خدا ما سرگردان نگشته‌ایم و شما به سرگردانی گرفتار آمده‌اید.

ما آن کسی را انتخاب کرده‌ایم که پروردگارمان در روز غدیر خم او را برایمان برگزیده است و نه فراتر رفته‌ایم و نه نیرنگ ورزیده‌ایم.

پروردگارمان ما را در روز قیامت در بر هم خواهد آورد و در آن روز شما سزای گفتهٔ خویش خواهید دید و ما نیز سزای گفتهٔ خود.

---

۱. «ان هذا الامر لایدعیه غیر صاحبه الا بتر الله عمره». ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۳۶؛ ابن‌بابویه، ثواب الاعمال، ۲۱۴؛ کلینی، الکافی، ۳۷۳/۱ (با تفاوتی اندک).

۲. مقصود ابن‌حماد عبدی (قرن ۴ ق.) و نام کامل او ابوالحسن علی بن حماد بن عبیدالله عدوی عبدی بصری است. ← امینی، الغدیر، ۱۵۴/۴ و ۱۵۵.

شما به دست خویش پایه‌های دین خود را ویران کرده‌اید و هیچ دینی جز بر پایه‌های خویش استوار نگردد.

ما بر فروغی روشن از جانب خداوند هستیم. پروردگارا، از جانب خویش ما را فروغ افزای و پایدار بدار[۱].

در نهج البلاغه آمده است: «و به جانم سوگند اگر پیمان پیشوایی بسته نشود تا همهٔ مردم برای آن در پیشگاه گرد آیند، هیچ راهی برای انجام آن نیست؛ ولیکن مردم پیشگاه (با بستن پیمان) بر آنان که در آن‌جا نبوده‌اند فرمان رانند آن‌گاه نه باشندگان را روا است که از پیمان برگردند، و نه آنان که نبوده‌اند را توان آن‌که دیگری را برگزینند»[۲].

یحیی بن وزیر مغربی گفته است:

اگر فاضلان را جز کسانی که در فضیلت همانندشان باشند نشناسند،

امت از کجا انتخاب کند و عقل محال ایشان چه به دست آورد؟[۳]

ابن‌هانی مغربی[۴] نیز گفته است:

۱.

و قالوا رسول الله ما اختار بعده	اماما و لکنا لانفسنا اخترنا
اقمنا اماما ان اقام علی الهدی	اطعنا و ان ضل الهدایة قوّمنا
فقلنا اذا انتم امام امامکم	بحمد من الرحمن تهتم و لاتهنا
و لکننا اخترنا الذی اختار ربنا	لنا یوم خم ما اعتدینا و لاحلنا
سیجمعنا یوم القیامة ربنا	فتجزون ما قلتم و نجزی الذی قلنا
هدمتم بایدیکم قواعد دینکم	و دین علی غیر القواعد لایبنی
و نحن علی نور من الله واضح	فیا رب زدنا منک نورا و ثبتنا

علامه امینی در الغدیر (۱۵۶/۴ و پس از آن) متن کامل شعر ابن‌حماد را آورده است.

۲. «لئن کانت الامامة لاتنعقد حتی یحضرها عامة الناس ما الی ذلک سبیل و لکن اهلها یحکمون علی من غاب عنها ثم لیس للشاهد ان یرجع و لا للغائب ان یختار». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۷۳.

۳.

اذا کان لایعرف الفاضلیـ	ـن الا شبیهم فی الفضیلة
فمن این للامة الاختیار	و ما لعقولهم المستحیلة

۴. مقصود محمد بن هانی مغربی اندلسی (د. ۳۶۲ ق) است.

در حالی که خداوند روشن ساخته است که هدایت کجا است، از طایفه‌ای در شگفتم که راه را گم کرده‌اند.

آنان نه حق را آن هنگام که آشکار گشته است شناخته‌اند و نه درستی را آن‌گاه که هویدا شده است.

راه درست پنهان نیست. لیک سبک خردان را پیروی از هوس‌ها گمراه کرده است[1].

یکی دیگر گفته است:

اگر پیروی از هوس‌ها و گمراهی و حسادت نباشد، نور هدایت بر هیچ‌کس پوشیده نماند.

خداوند مایه‌های خرسندی و ناخشنودی خود را بیان داشته و راه و بیراهه را از هم بازشناسانده است،

از رهگذر احمد مصطفی که راهنما است و از رهگذر و خاندان او که هرکس به هدایت ایشان ره پیمود و بر راه ماند هدایت یافت.

امامت مقامی است که پروردگار عرش کسانی را بر کرسی آن نشاند، همانند نبوت بدون هیچ کاستی و فزونی.

خداوند خود آن را که می‌خواهد برمی‌گزیند و چونان که فرموده است ما را انتخابی نیست. پس راه میانه برگزین[2].

---

۱. عجبت لقوم اضلوا السبیل — و قد بین الله این الهدی
فما عرفوا الحق لمّا استبان — و لا ابصروا الرشد لمّا بدا
و ما خفی الرشد لکنما — اضل الحلوم اتباع الهوی

۲. نور الهدایة لایخفی علی احد — لولا اتباع الهدی و الغی و الحسد
قد بین الله ما یرضی و یسخطه — منا و فرق بین الغی و الرشد
باحمد المصطفی الهادی و عترته — من اهتدی بهداهم و استقام هدی
ان الامامة رب العرش ینصبها — مثل النبوة لم‌تنقص و لم‌تزد
و الله یختار من یرضاه لیس لنا — نحن اختیار کما قد قال فاقتصد

[دعوی] اوصاف

از امام صادق(ع) دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ تَرَى ٱلَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى ٱللّٰهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ﴾[1] پرسیدند.

فرمود: «مقصود هر کسی است که امام نباشد، ولی دعوی امامت کند»[2].

راوی گوید: گفتم: هر چند علوی و فاطمی باشد؟

فرمود: «هرچند علوی و فاطمی باشد»[3].

ابوخالد قماط به امام صادق(ع) خبر داد که مردی از من پرسید: در روزگار قیام زید چه چیز تو را از این بازداشت که همراه او برخیزی؟ من به او گفتم: اگر کسی از آنان که اطاعت ایشان واجب است در زمین وجود داشته باشد، [قبل از قیام او] آن‌که قیام کند و آن‌که قیام نکند هر دو مخیّرند[4].

زرارة بن اعین گفته است: در حضور امام صادق(ع) بودم که زیدبن علی از من پرسید: دربارهٔ مردی از خاندان محمد(ص) که تو را به یاری بطلبد چه می‌گویی؟ گفتم: اگر از کسانی باشد که فرمانبری ایشان واجب است او را یاری می‌دهم و اگر از آن کسان نباشد اختیار دارم که چنین کنم یا نکنم.

هنگامی که زید بیرون رفت، امام صادق(ع) فرمود: «خدای را سوگند که راه را از پیش روی و از پشت سر بر او بستی و برون شدی برایش نگذاشتی»[5].

---

۱. زمر/۶۰: و روز قیامت کسان را که بر خدا دروغ بسته‌اند روسیاه می‌بینی.

۲. «کل من زعم انه امام و لیس بامام».

۳. «و ان کان علویاً فاطمیاً». برای روایت مشتمل بر سخن امام(ع) ← ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۱۱۲. با اندک تفاوتی نیز ← کلینی، الکافی، ۳۷۲/۱؛ ابن‌بابویه، ثواب الاعمال، ۲۱۴؛ مفید، الاعتقادات، ۱۱۳.

۴. متن کامل این خبر چنین است: ابوخالد قماط گفت: در روزگار قیام زید یکی از زیدیان از من پرسید: چه چیز تو را از این باز داشت که همراه زید قیام کنی؟

ابوخالد گوید: به او گفتم: اگر در زمین کسی وجود داشته باشد که اطاعت از او واجب است، آن‌که پیش از او قیام کند تباه شده است و اگر چنین کسی در زمین وجود نداشته باشد آن‌که قیام کند و آن‌که بنشیند هر دو اختیار دارند.

در ادامهٔ روایت است که ابوخالد گفت: آن مرد هیچ پاسخی نتوانست بدهد.

در ادامه، همچنین از این سخن به میان آمده که وی پس از این گفت‌وگو ماجرا را با امام صادق(ع) در میان نهاد و امام نیز به او فرمود: تو از هر سو راه را بر او بسته‌ای و برایش گریزگاهی نگذاشته‌ای. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۷۱۱/۲.

۵. «اخذته و الله من بین یدیه و من خلفه و ماترکت له مخرجاً». ← همان، ۳۶۹/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۳۷/۲.

ابومالک احمسی گفته است: زید بن علی به مؤمن طاق[1] گفت: یا تو مدعی هستی در خاندان محمد صلی الله علیه و آله امامی مشخص وجود دارد که اطاعت از او واجب باشد؟ مؤمن طاق گفت: آری، و پدر تو یکی از آنان بود. زید گفت: چه غافلی! پس چه چیز او را از این بازمی‌داشت که این را به من بگوید؟ خدای را سوگند، او اگر خوراکی داغ می‌آورد مرا بر دامن می‌نشاند و لقمه‌ای از آن برمی‌داشت و سرد می‌کرد و سپس در دهان من می‌گذاشت. به گمان تو، او که از داغی خوراک بر من نگران بود، آیا نسبت به آتش دوزخ بر من نگرانی‌ای نداشت تا به من بگوید: تو نیز چون مردم، از پسرم، یعنی برادرت محمد باقر فرمان ببر و به سخن او گوش بدار و مگر نمی‌توانست مانع از این شود که من به مرگ جاهلیت درگذرم؟

مؤمن طاق در پاسخ گفت: خوش نداشت این حقیقت را به تو بگوید که تو بدان کفر ورزی و در نتیجه وعدهٔ کیفر الهی بر تو محقق شود و جای شفاعتی برای وی نماند. از این روی تو را واگذاشت بدان امید که خداوند دربارهٔ‌ات مشیتی کند و او را نیز دربارهٔ‌ات شفاعتی باشد[2].

پس مؤمن طاق از زید پرسید: آیا شما برترید یا پیامبران؟ گفت: پیامبران. مؤمن طاق گفت: یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام می‌گوید: ﴿لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا﴾[3]. چه می‌شد اگر یوسف علیه السلام آنان را از خواب خویش آگاه می‌ساخت تا برای او نقشه فریب نریزند؟ ولی او آن خواب را پنهان داشت! به همین‌گونه، پدرت حقیقت را از تو کتمان کرد؛ زیرا از تو بر محمد بیم داشت و نگران آن بود که اگر تو را از جایگاهی که او در دل وی دارد و از آنچه خدا او را بدان گزین ساخته است خبر دهد، برایش نیرنگی بسازی، آن‌سان که یعقوب علیه السلام نسبت به یوسف علیه السلام از برادرانش بیم داشت[4].

چندی بعد، این گفت‌وگو به امام صادق علیه السلام رسید و امام علیه السلام فرمود: «خدای را سوگند که جز این بیمی نداشته است»[5].

[یک‌بار] زیدبن علی به ابوبکر حضرمی گفت: از میان ما کسی که پس پرده بنشیند امام نیست؛ امام تنها کسی است که شمشیر از نیام برآورد. ابوبکر حضرمی به او گفت: ای ابوالحسن، مرا

---

۱. مقصود ابوجعفر احول محمد بن علی بن نعمان است.

۲. تا این بخش روایت در اختیار معرفة الرجال طوسی (۴۲۵/۲ و ۴۲۶) آمده است.

۳. یوسف/۵: ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند.

۴. ← کلینی، الکافی، ۱۷۴/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۴۱/۲.

۵. «و الله ماخاف غیره».

دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه السلام خبر ده؛ آیا او در حالی که پس پرده نشسته بود امام بود یا تنها زمانی امام شد که قیام کرد و شمشیر کشید؟

زید به او پاسخی نداد.

ابوبکر حضرمی پرسش خود را برای بار دوم و سوم نیز تکرار کرد، اما هیچ پاسخی نیافت. پس ابوبکر گفت: اگر علی بن ابی‌طالب علیه السلام در چنان شرایطی امام بوده این نیز روا است که پس از او امامی وجود داشته باشد که پس‌پرده بنشیند. اگر هم علی علیه السلام در شرایطی که پس پرده نشسته بود امامت نداشت، اینک تو از چه روی این‌جا هستی؟[1]

یک بار یکی از زیدیان به قصد فتنه‌انگیزی از شیخ مفید پرسید: به کدام بهانه روا داشته‌ای که امامت زید را انکار کنی؟ گفت: تو دربارهٔ من گمان باطل برده‌ای، عقیدهٔ من دربارهٔ زید چیزی است که هیچ کدام از زیدیان در آن با من مخالفتی ندارند.

مرد زیدی پرسید: مگر عقیدهٔ تو دربارهٔ او چیست؟

گفت: در امامت او آن چیزی را ثابت می‌دانم که زیدیان خود ثابت می‌دانند و آن چیزی را نفی می‌کنم که زیدیان خود نفی می‌کنند. می‌گویم: او در دانش و پارسایی و امر به معروف و نهی از منکر پیشوا بود، اما آن امامتی را که برای صاحبش اقتضای عصمت و نص و معجزه کند از او نفی می‌کنم و در این باور کسی با من مخالفتی ندارد[2].

ابن‌حجاج گفته است:

نکو باد مقدم آن مهتر و آن زادهٔ نیک‌بختان نیکوسیر،

نکو باد مقدم فرزند زمزم و منا و عرفات و حجر.

زادهٔ آن‌که اگر او نبود نه روزگار پایانی نزدیک می‌شد و نه ماه می‌شکافت.

زادهٔ آن‌که بر او سوره‌های محکم فرود آمد.

زادهٔ آن‌که او و محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برترین آدمیزادگانند.

و هر که جز این روا بداند یا روایت کند کافر شده است[3].

---

۱. ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۷۱۴/۲ و ۷۱۵.

۲. ← مفید، الفصول المختارة، ۳۴۰.

۳. اهـــلا و ســـهلا بـــالاغر ابـــن المـــیامین الغـــرر

←

سید رضی گفته است:

هرگاه نام وی را برای جانشینی به میان آورند، ستون‌های همهٔ منبرها از شادمانی به رقص درآید،
و هرگاه عظمت‌های ناب را برشمرند آنان بر بلندایی جای گیرند که از شمار فراتر است.
جز به این که نیزه برافشانند سزاوارند و جز به عظمت و افتخار بخل ورزند[۱].

[دعوی] میراث

موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن و معتب و مصادف، دو تن از وابستگان امام صادق عليه السلام در روایتی گفته‌اند: چون هشام بن ولید به مدینه آمد بنی‌عباس نزد او رفتند و از امام صادق عليه السلام شکایت کردند که میراث خواجه ماهر را از آن خود ساخته و به ما نداده است.

امام در این هنگام خطبه‌ای ایراد کرد و در خطبه خود فرمود: «چون خداوند پیامبر خود را برانگیخت پدر ما ابوطالب با جان خویش او را همراهی می‌کرد و یاری می‌رساند. اما پدر شما عباس و نیز ابولهب او را دروغگو می‌خواندند و شیطان‌های کفر را بر ضد او برمی‌انگیختند و پدر شما بدخواه او بود و در پیکار بدر قبایل را بر ضد او می‌شوراند و در آن نبرد مطعم طلیعه‌دار آنان و فرمانده سواران ایشان و برافرازندهٔ پرچم جنگ با پیامبر صلى الله عليه وآله بود»[۲].

←

اهـــلا و ســـهلا بـــابن زمـــزم و المشـــاعر و الحـــجر
بـــابن الذی لولاه مـــااق‌تـــربت ولا انشـــق القـــمر
بـــابن الذی نـــزلت عـــليه المـــحكمات مـــن الســـور
بـــابن الذی هـــو و النـــبی مـــحمد خـــير البشـــر
و مـــن اســـتجاز خـــلاف ذلک او رواه فـــقدکـــفر

شاعر در بیت سوم به آیهٔ اول سورهٔ قمر اشاره دارد: ﴿اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾؛ نزدیک شد قیامت و از هم شکافت ماه.

۱. اذا ذکـــروه للـــخلافة لم‌تـــزل تـطلع مـن شـوق رقـاب المـنابر
اذا عـددوا المـجد التـليد تـنحلوا عـلا تـتبزى مـن عقود الخـناصر
حـــريون الا ان تـــهز رمـــاحهم ضـــنينون الا بـالعلى و المـفاخر

← دیوان الشریف الرضی، ۳۴۶/۱ و ۳۴۷.

۲. «ان الله تعالی لما بعث رسول الله صلى الله عليه وآله و کان أبونا أبوطالب المواسی له بنفسه و الناصر له و أبوکم العباس و أبولهب

←

امام علیه السلام سپس فرمود: «پدر شما آزاد شده و رهاشدهٔ ما بود و از سر ناچاری در زیر شمشیر ما اسلام آورد. او هرگز به سوی خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله او هجرت نکرد و خداوند نیز در این سخن که فرمود: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾[1] رشتهٔ ولایت ما را با او راگسست»[2].

امام علیه السلام آن‌گاه فرمود: «آن‌که گفتید وابستهٔ ما است، چون در گذشته است، ما میراث او را از آن خود کرده‌ایم؛ چرا که او وابستهٔ ما بود و دیگر آن‌که ما فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستیم و مادرمان فاطمه علیها السلام میراث او را در اختیار گرفته است»[3].

فضل بن شاذان به این آیه استدلال کرده است: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾[4]، بدین بیان که خداوند ولایت را برای آن‌که نزدیک‌ترین کس به پیامبر صلی الله علیه و آله است واجب ساخت و بدین حکم کرد که او از دیگران سزاوارتر است. از این روی علی علیه السلام بیش از هرکس دیگر به پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوار باشد؛ زیرا امامت فرع رسالت است. اما در مورد عباس خداوند در قرآن تنها از نزدیک بودن سخن به میان آورد، بی آن‌که این نزدیک بودن را به وصفی منوط سازد، آن‌جا که فرمود: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾[5]. در این آیه خداوند در مورد کسانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله اولویت و قرابت دارند این را شرط کرد که ایمان

←

يكذبانه و يؤلبان عليه شياطين الكفر و أبوكم يبغى له الغوائل و يقود اليه القبائل فى بدر، و كان فى أول رعيلها و صاحب خيلها و رجلها المطعم يومئذ و الناصب الحرب له».

۱. انفال/۷۲: و کسانی که ایمان آورده‌اند ولی مهاجرت نکرده‌اند هیچ‌گونه خویشاوندی‌ای با شما ندارند.

۲. «فكان أبوكم طليقنا و عتيقنا و أسلم كارها تحت سيوفنا لم يهاجر الى الله و رسوله هجرة قط فقطع الله ولايته منا بقوله: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ﴾».

۳. «هذا مولى لنا مات فحزنا تراثه إذ كان مولانا و لأنا ولد رسول الله صلی الله علیه و آله و أمنا فاطمة أحرزت ميراثه».

۴. انفال/۷۵: و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند، اینان از زمرهٔ شمایند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند. آری، خدا به هر چیزی دانا است.

۵. احزاب/۶: پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر و نزدیک‌تر است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان طبق کتاب خدا بعضی به بعضی اولویت دارند و بر مؤمنان مهاجر مقدمند، مگر آن‌که بخواهید به دوستان مؤمن خود وصیت یا احسانی کنید و این در کتاب خدا نگاشته شده است.

داشته باشند و هجرت کرده باشند و این در حالی است که به اجماع همگان عباس هجرت نکرده بود.

دلیل دیگر آن‌که اگر ثابت شود مقام امامت به ارث می‌رسد امیرمؤمنان علیه‌السلام در مقایسه با عباس به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک‌تر و به مقام او سزاوارتر بود؛ چه، علی علیه‌السلام عموزادهٔ تنی ابوینی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، در حالی که عباس عمومی ناتنی و پدری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. از دیگر سوی، آن‌که به دو سبب با میت قرابت داشته باشد از آن‌که به یک سبب با او قرابت داشته باشد سزاوارتر است. از این روی، اگر [به فرض] پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمه علیهاالسلام نبود، علی علیه‌السلام بیش از عباس سزاوار ارث او بود. همچنین اگر در فرض وجود فرزند در مسئله‌ای، کسانی غیر از پدر و مادر و شوهر یا زن شخص ارث‌بر او شناخته شوند، در این صورت علی علیه‌السلام در کنار فاطمه علیهاالسلام برای به دست آوردن ارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از عباس سزاوارتر بوده است؛ چه، آن سان که گذشت، قرابت علی علیه‌السلام به دو سبب است و عباس تنها به یک سبب قرابت دارد[1].

یک بار سعید بن جبیر از ابن‌عباس پرسید: مردی مرده و عمو و دخترش بر جای مانده‌اند؟
ابن‌عباس گفت: مال میان آنان دو نیم شود.

سعید پرسید: پس چرا فاطمه علیهاالسلام همهٔ ارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را از آن خود کرد و ابن‌عباس چیزی نبرد؟
گفت: فاطمه به تنهایی همهٔ ارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نبرد و عباس هم ارث برد.

پرسید: پس آیا سلاح، کلاهخود، سپر، شمشیر، انگشتر، یابو و عصا و دیگر ماترک او نزد تو است؟
گفت: این‌ها نه.

پرسید: پس عباس از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چه چیز را به ارث برده است؟

معتصم از احمد بن حنبل پرسید: آیا ابوبکر برترین صحابه بود یا علی علیه‌السلام؟
گفت: ابوبکر برترین صحابه و علی علیه‌السلام برترین اهل بیت بود.

پرسید: آیا عموزاده را بر عمو برمی‌گزینی؟
گفت: هنگامی که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به بستن درها به سمت مسجد فرمان داد[2] حمزه و عباس همین را پرسیدند.

---

۱. ← مفید، الفصول المختارة، ۱۷۰.

۲. اشاره به این ماجرا که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود همهٔ درهایی را که به مسجد باز می‌شود، جز در خانهٔ علی علیه‌السلام ببندند. هیثمی مجموعهٔ این احادیث را در مجمع الزوائد (۱۱۴/۹ و ۱۱۵) آورده و سند آن‌ها را نیز معرفی کرده است. همچنین در این باره ← ابن‌حجر، فتح الباری، ۱۴/۷ و ۱۵؛ ترمذی، السنن، ۶۴۱/۵؛ بدرعینی، عمدة القاری، ۲۴۵/۴ و ۱۷۶/۱۶؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۷۶ و ۷۷.

یکی از عباسیان در حضور بزرگان این خاندان از شیخ مفید پرسید: پس از پیامبر ﷺ چه کسی امام بود؟

شیخ مفید پاسخ داد: همان‌کس که عباس دست خود را به سوی او برد و از او خواست تا بر پیکار با پیکارجویان و صلح با سازشگران با او دست بیعت دهد.

پرسید: او کیست؟

گفت: علی بن ابی‌طالب علیه السلام، آن هنگام که عباس در روز درگذشت پیامبر ﷺ آن گونه که راویان اتفاق دارند به علی علیه السلام گفت: ای پسر برادر، دست خود پیش آور تا با تو بیعت کنم و از آن پس مردمان گویند: عموی پیامبر خدا ﷺ با برادرزاده‌اش بیعت کرده است، و بدین ترتیب هیچ‌کس با تو مخالفت نکند.

پرسید: پاسخ علی علیه السلام چه بود؟

گفت: پاسخ آن بود که پیامبر ﷺ به من سپرده است هیچ‌کس را به خویش نخوانم، مگر آن‌که او خود نزد من آید و هیچ شمشیر برنیاورم، مگر آن‌که با من بیعت کنند؛ چه، من کعبه را می‌مانم که آهنگش کنند، ولی او آهنگ کسان نکند. البته، با وجود این، اکنون به پیامبر خدا ﷺ مشغولم.

عباسی پرسید: پس عباس در این که او را به بیعت فراخواند بر خطا بود؟

گفت: نه، عباس در آنچه آهنگ آن داشت خطا نکرد؛ زیرا او بر پایهٔ ظاهر رفتار کرد، رفتار علی علیه السلام نیز بر پایهٔ باطن بود و هر دو بر حق بودند.

پرسید: اگر پس از پیامبر ﷺ علی علیه السلام امام بود، پس شیخین و پیروانشان بر خطا بودند؟

گفت: اگر خطاکار دانستن نامبردگان را گران می‌دانی ناگزیر بایست علی علیه السلام و عباس را خطاکار بدانی که در بیعت ابوبکر تأخیر کردند و به مقدم داشته شدن او بر خود راضی نبودند و ابوبکر و عمر هم آن دو تن را شایستهٔ مشارکت در کاری از کارهای خود نمی‌دانستند. به ویژه آنچه عمر در روز شورا انجام داد و علی علیه السلام را مزّاح خواند و گاه او را به شوخ‌طبعی و گاه به آزمندی به دنیا وصف کرد و دستور داد که اگر با عبدالرحمن مخالفت کند او را بکشند و حق را به جانب عبدالرحمن داد و از جانب علی علیه السلام بازداشت و عبدالرحمن را بر او برتری بخشید و نیز از کسانی که در شورا شایستهٔ امامت بودند و از کسانی که سزاوار انتخاب بودند یاد کرد. اما در هیچ یک از این دو طایفه، نامی از عباس نبرد.

همچنین، این در حالی بود که از علی علیه السلام و عباس و از همهٔ بنی‌هاشم خمس ستانده و در تأمین سلاح و توشهٔ سپاهیان خرج کرده بود.

اینک ای مهتر، اگر از این سرمست می‌شوی که بر علی علیه‌السلام و عباس خرده‌گیری که با شیخین مخالفت کرده و از بیعت با آن‌ها گام پس نهاده‌اند و اگر آنچه را شیخین کردند که آن دو تن را از جایگاه بلند خود پس زدند و از منزلت ایشان فروکاستند برخاسته از ایمان می‌دانی، بر همین پندار باش که عین گمراهی است[1].

ابوطالب محسن حسینی نصیبی گفته است:

در آن روز شش تن در آن شورا بودند و عباس در آن‌جا حضور نداشت.

ابوحفص (عمر) او را از آن دور داشت و برای این شورا نپسندید. آیا او کار درستی کرده یا خطا کرده بود؟ به کدام باور داریم؟[2]

یک بار مکتفی، هارون خارجی و احمد قرمطی صاحب دکه را در بر هم آورد و به آنان گفت: در مسئله امامت مناظره کنید.

هارون خارجی گفت: پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چه کسی امام بوده است؟

گفت: علی علیه‌السلام.

پرسید: به کدامین دلیل؟ اگر به وراثت بوده عباس وارث است و اگر به اجماع بوده ابوبکر حاصل اجماع است.

قرمطی گفت: اما ابوبکر، اختلافی نیست که او مخالف بیعت بود و پس از درگیری تن به بیعت داد و به همراه یارانش تنها زمانی بیعت کرد که بیم فتنه در میان آمد. در مورد عباس نیز آزاد شدگان حق امامت بر مهاجران ندارند.

هارون شاری گفت: راست گفتی، جز این که آن مرد فتنه برساخت.

پس از این گفت‌وگو مکتفی آن دو تن را از یکدیگر جدا کرد و هر یک را به زندان خود برد.

کیست آن‌که مصحف و یابو را و شمشیر و ردا همه را به ارث برده است؟

جز علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. اما پس از آن عباس این ارث را از مولایم مطالبه کرد و مدعی آن شد.

---

۱. برای روایت با دنباله‌ای ← مفید، الفصول المختارة، ۳۴۱ و ۳۴۲.

۲. و قدکان فی الشوری من القوم ستة — و لم یک للعباس ثم دخول
نفاه ابوحفص و لم یرضه لها — اصاب ام اخطأ ای ذاک نقول

پس داوری نزد عتیق بردند و او چنین نظر داد که این ولایت از آن علی علیه السلام است و بر همین حکم کرد[۱].

ردّ بر غالیان

خداوند فرموده است: ﴿لَا تَغْلُوا فِی دِینِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾[۲].

معقل بن یسار گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دو مرد در امت من هستند که شفاعتم به ایشان نرسد: پیشوایی که ستم براند و زور بگوید، و کسی که در دین غلو کند و از آن بیرون رود»[۳].

اصبغ بن نباته گفته است: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «پروردگارا، من از غالیان بیزارم، آن‌گونه که عیسی بن مریم علیه السلام از مسیحیان بیزار بود. پروردگارا، پیوسته آنان را خوار دار و هیچ کس از آنان را پیروز مساز»[۴].

امام صادق علیه السلام فرموده است: «غالیان بدترین آفریدگان خدایند. عظمت خدا را فرومی‌کاهند و برای بندگان خدا مدعی ربوبیت می‌شوند. خدای را سوگند، غالیان از یهودیان و مسیحیان و مجوسیان و کسانی که شرک ورزیده‌اند بدترند»[۵].

مؤلف گوید:

مباد که در بلندی مرتبت پیامبران و اوصیا، از سر نادانی به غلو اندر شوی.

۱.

من ورث المصحف و البغلة	و السیف جمیعا و الردا
سوی علی المرتضی فطالب ال	عباس مولای بذاک و ادعی
فاحتکما الی عتیق فرأی	ان الولاء لعلی فقضی

۲. نساء/۱۷۱: در این خود غلو مکنید و دربارهٔ خدا جز سخن درست مگویید.

۳. «رجلان من امتی لاتنالهما شفاعتی امام ظلوم غشوم و غال فی الدین مارق منه». برای حدیث با تفاوت‌هایی اندک ← طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۰۰/۱؛ همو، المعجم الکبیر، ۲۸۱/۸ و ۲۱۳/۲۰ و ۲۱۴؛ دیلمی، الفردوس، ۲۷۵/۲ و ۴۰۱؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۹۶/۲.

۴. «اللهم انی بریء من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصاری اللهم اخذلهم ابدا و لاتنصر منهم احدا». ← طوسی، الامالی، ۶۷۰.

۵. «الغلاة شر خلق الله یصغرون عظمة الله و یدعون الربوبیة لعباد الله و الله ان الغلاة شر من الیهود و النصاری و المجوس و الذین اشرکوا». ← طوسی، الامالی، ۶۵۰.

مباد از یاد ببری که خداوند فرموده است: برای هر پیامبری دشمنانی قرار داده‌ایم[۱].

پیامبر ﷺ خود از این پدیده خبر داده بود. احمد بن حنبل در مسند[۲] و ابوالسعادات در فضائل العشرة آورده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «ای علی، حکایت تو در این امت به‌سان حکایت عیسی بن مریم علیهما السلام است که کسانی او را دوست داشتند و در این دوستی زیاده‌روی کردند و کسانی او را دشمن داشتند و در این دشمنی افراط ورزیدند»[۳].

در ادامهٔ همین حدیث آمده است که در این هنگام این آیه نازل گشت: ﴿وَ لَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْيَمَ مَثَـلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ﴾[۴].

ابوسعد واعظ در کتاب شرف النبی ﷺ آورده است که فرمود: «اگر بیم آن نداشتم که آنچه مسیحیان دربارهٔ عیسی علیه السلام گفتند دربارهٔ تو نیز گفته شود، امروز در شأن تو سخنی می‌گفتم که پس از آن بر هیچ جمعی از مسلمانان نگذری که خاک و آب وضوی تو را بر نگیرند و از آن شفا نطلبند. اما تو را همین بس که تو از من باشی و من از تو؛ تو از من ارث بری و من از تو»[۵].

این خبری است که ابوبصیر آن را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است[۶].

۱.

فـلاتدخلن فـی عـلا الانـبیاء	و فـی الاوصـیاء بـجهل غـلوا
و لاتـنسین الذی قـاله	﴿جَـعَلْنَا لِكُـلِّ نَـبِيٍّ عَـدُوًّا﴾

مؤلف در مصرع اخیر آیهٔ ۱۱۳ سورهٔ انعام را اقتباس کرده است: ﴿وَ كَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا﴾؛ و بدین‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم.

۲. روایت را در مسند احمد نیافتم. البته ابن‌حنبل آن را در فضائل الصحابة (۵۷۵/۲) آورده است.

۳. «یا علی مثلک فی هذه الامة کمثل عیسی بن مریم احبه قوم فافرطوا فیه و ابغضه قوم فافرطوا فیه».

۴. زخرف/۵۷: و هنگامی که در مورد پسر مریم مثالی آورده شد، به ناگاه قوم تو از آن سخن هلهله درانداختند و اعراض کردند.

۵. «لولا انی اخاف ان یقال فیک ما قالت النصاری فی المسیح لقلت الیوم فیک مقالة لاتمر بملأ المسلمین الا اخذوا تراب نعلیک و فضل وضوئک یستشفون به و لکن حسبک ان تکون منی و انا منک ترثنی و ارثک». برای متن ← خرگوشی، شرف المصطفی ﷺ، ۵۱۴/۵.

۶. برای طریق شیعی این خبر (البته به روایت جابر) و متن مفصل آن ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۵۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۲؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۳۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۸۱/۲.

در الفیه[1] آمده است:

اگر بیم آن نبود که تهمت زنانی از میان امت من دربارهٔ تو آن افتراها آورند که مسیحیان دربارهٔ پسر مریم علیهما السلام آوردند،

از مناقب تو چیزهایی فاش می‌ساختم که عقل هر فرزانه‌ای دربارهٔ آن به سر گشتگی درماند،

و کسانی به این بشتابند که آنچه را پای‌افزار تو بر آن ساییده است از زمین برگیرند و بدان تبرک جویند و سخت دلداده ایشان باشند و از سر دلدادگی آن خاک را ببویند[2].

بیت اخیر به همین صورت روایت شده است.

یکی دیگر گفته است:

اگر رهگذران زیرجامهٔ او را می‌دیدند از بوی خوش وی بر او یورش می‌بردند و بر او دست می‌کشیدند[3].

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «دو تن دربارهٔ من نابود شوند: دوستی که غلو کند و دشمنی که از حد درگذرد»[4].

همچنین فرموده است: «دو تن دربارهٔ من تباه شوند: آن‌که دوست بدارد و زیاده‌روی کند و مرا به آنچه در من نیست بستاید؛ و دشمنی که کینه‌اش با من او را بر آن دارد که به من تهمت زند»[5].

---

۱. مقصود القصیدة المحبرة یا الالفیة از ابن اسود، ابن‌علویه اصفهانی (د. ۳۱۲ یا ۳۲۰ ق.) است.

۲.
لولا مخافة مفتر من امتی	ما فی ابن مریم یفتری النصران
اظهرت فیک مناقبا فی فضلها	قلب الاریب یظل کالحیران
و لسارع الاقوام منک لاخذ ما	وطأته منک من الثری العقیان
متبرکین بذاک ترأمة لهم	ثم المعاطس ای ما رئمان

۳.
فلو ابصر النساک ما تحت ثوبه	لهاموا به من طیبه و تمسحوا

۴. «یهلک فی اثنان: محب غال و مبغض قال». ← شریف رضی، نهج البلاغة، حکمت ۱۱۷؛ همو، خصائص الائمة علیهم السلام، ۱۲۴؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۷۰۹؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۱۷/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۶۰/۱.

۵. «یهلک فی رجلان: محب مفرط یقرظنی بما لیس لی و مبغض یحمله شنآنی علی ان یبهتنی». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۹۳/۴۲؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۵۶.

عبدالله بن سنان گوید: عبدالله بن سبا خود دعوی نبوت داشت و مدعی بود علی(ع) خدا است. این سخن به امیرمؤمنان(ع) رسید. او را فراخواند و در این باره از او پرسید. او نیز اقرار کرد و گفت: تو خدایی.

امام(ع) به او فرمود: «وای بر تو، شیطان تو را مسخّر خویش کرده است. مادرت به عزایت بنشیند، از این پندار بازگرد و توبه کن»[1].

چون ابن‌سبا از توبه خودداری ورزید، امام(ع) او را به زندان افکند و سه روز مهلت توبه داد و پس از آن او را در آتش سوزاند[2].

روایت شده است پس از نبرد بصریان، هفتاد تن از خاندان زط به حضور امام(ع) رسیدند و در حالی که به زبان او را خدا می‌خواندند، در پیشگاهش سجده کردند.

امام(ع) به ایشان فرمود: «وای بر شما! چنین مکنید؛ من نیز آفریده‌ای چون شما هستم»[3].

آنان سخن امام(ع) را نپذیرفتند.

سپس فرمود: «اگر از آنچه دربارهٔ من گفتید بازنگردید و به درگاه خدا توبه نکنید، شما همه را خواهم کشت»[4].

راوی گوید: آنان همچنان نپذیرفتند. پس امام گودال‌هایی آماده کرد و در آن‌ها آتش برافروخت و قنبر یکایک آنان را بر شانه نهاد و در آتش افکند.

در شعری است که امام(ع) فرمود:

من چون کاری ناروا دیدم آتشی برافروختم و قنبر را خواندم.

پس گودال‌هایی را یکی پس از دیگری کندم و قنبر آنان را یک به یک به رو در آتش درمی‌افکند[5].

---

۱. «قدسخر منک شیطان فارجع عن هذا ثکلتک امک و تب».

۲. برای روایت و نیز متن سخن امام(ع) ← ابن‌شعبه، تحف العقول، ۱۱۸؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۳۲۳/۱.

۳. «ویلکم لاتفعلوا انما انا مخلوق مثلکم».

۴. «فان لم ترجعوا عما قلتم فی و تتوبوا الی الله لاقتلنکم».

۵.
انی اذا ابصرت امرا منکرا — اوقدت نارا و دعوت قنبرا
ثم احتفرت حفرا فحفرا — و قنبر یحطم حطما منکرا

←

سید حمیری گفته است:

طایفه‌ای که آنان را پدر مباد دربارهٔ علی‌علیه‌السلام غلو کردند و کسانی را در محبت او به رنجی سخت درافکندند.

گفتند: او خدا است. اما خداوند آفریدگار ما منزه از آن است که فرزند یک مادر، یا پدر کسی دیگر باشد.

اگر چنین است، آن هنگام که علی‌علیه‌السلام در گهواره یا در شکم مادر بود چه کسی کار خلق را تدبیر می‌کرد؟[1]

به هر روی، پس از ابن‌سبا مردی به نام محمد بن نصیر نمیری این پندار را زنده بداشت. او مدعی بود که خدا تنها در این روزگار تجلّی کرده و او کسی جز علی‌علیه‌السلام نیست.

طایفهٔ نصیریه به همین مرد انتساب دارند. آنان طایفه‌ای اباحی هستند که عبادت‌ها و امور شرعی را وانهاده و همهٔ حرام‌ها و آنچه را شرع از آن نهی کرده است مباح دانسته‌اند، و از جمله عقاید ایشان است که یهودیان برحقند، ولی ما از آنان نیستیم و مسیحیان برحقند و ما از آنان نیستیم[2].

مؤلف گوید:

طایفه‌ای که به نصیر یاری رساندند خوار شدند و هرچه نگریستند در کار خویش کور و نابینا گشتند.

آنان در سرکشی خود زیاده‌روی کردند و از کرانه درگذشتند. اینک به گمان تو آیا آنان سود برده‌اند یا زیان کرده‌اند؟

←

برای ماجرا و متن سخنان امام و نیز بیت اول از این دو بیت ← طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۲۸۸/۱ و ۵۹۶/۲. برای داستان نیز ← کلینی، الکافی، ۲۵۹/۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۵۰/۳.

۱. قوم غلوا فی علیا لا ابا لهم — و جشموا انفسا فی حبه تعبا
قالوا هو الله جل الله خالقنا — من ان یکون ابن ام او یکون ابا
فمن ادار امور الخلق بینهم — اذ کان فی المهد او فی البطن محتجبا

← دیوان السید الحمیری، ۷۱ و ۷۲.

۲. ← طوسی، الغیبة، ۳۹۸.

دربارهٔ آنان آنچه را خداوند فرموده است بخوان: چگونه خداوند طایفه‌ای را که کفر ورزیده‌اند هدایت کند؟[۱]

ردّ بر سبعیه

امت پس از پیامبر ﷺ دربارهٔ امامت اختلاف کردند؛ گروهی به نص و گروهی به انتخاب گراییدند. برای طرفداران نص از طریق مخالفان و موافقان این روایت‌ها اثبات شده است که امامان علیهم‌السلام دوازده تن هستند.

اما پس از امام صادق علیه‌السلام، سبعیه قامت افراشتند و ادعایی به میان آوردند و از رهگذر آن از همهٔ امت جدا شدند[۲].

این در حالی است که امام صادق علیه‌السلام به امامت فرزند خود موسی علیه‌السلام تصریح کرده و پسران خویش اسحاق و علی و همچنین مفضل بن عمر، معاذ بن کثیر، عبدالرحمن بن حجاج، عیص بن مختار، یعقوب سراج، حمران بن اعین، ابوبصیر و صفوان جمّال را بر این امر گواه گرفته بود و کتاب‌ها بر این حقیقت گواهی دهند[۳].

امام صادق علیه‌السلام همچنین به امام کاظم علیه‌السلام دربارهٔ این فتنه خبر داده بود.

او همچنین درگذشت اسماعیل و غسل دادن، کفن کردن و به خاک سپردن او را علنی ساخته و خود با پای برهنه در تشییع جنازهٔ وی شرکت کرده[۴] و نیز فرموده بود تا از طرف وی برایش حجی به جای آورند[۵].

۱.

ذل قوم بنصير انتصروا	و عموا فی أمرهم ما نظروا
اسرفوا فی بغيهم و انهمكوا	ربحوا فيما ترى ام خسروا
فاقرأن فی حقهم ما قاله	﴿ كَيْفَ يَهْدِى ٱللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا﴾

ابن‌شهرآشوب در این بیت اخیر بخشی از آیهٔ ۸۶ سورهٔ آل‌عمران را تضمین کرده است: ﴿ كَيْفَ يَهْدِى ٱللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَـٰنِهِمْ وَ شَهِدُوٓا أَنَّ ٱلرَّسُولَ حَقٌّ وَجَآءَهُمُ ٱلْبَيِّنَـٰتُ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴾؛ چگونه خداوند تو مردمی راکه بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می‌کند، با آن‌که شهادت دادند که این رسول برحق است و برایشان دلایل روشن آمد؟ و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند.

۲. ← طبرسی، اعلام الوری، ۷/۲.

۳. ← مفید، الارشاد، ۲۱۶/۲؛ طبرسی، اعلام الوری، ۷/۲.

۴. ← کلینی، الکافی، ۲۰۴/۳.

۵. ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۷۲.

امام باقر عليه السلام عکاشه بن محصن اسدی را با کیسه‌ای زر به سرای میمون فرستاد تا از او کنیزی با فلان اوصاف برای امام صادق عليه السلام بخرد. چون برده‌فروش به آن‌جا آمد گفت: کنیز را به کمتر از هفتاد دینار نمی‌فروشم. عکاشه خواست کیسه را بگشاید. برده‌فروش گفت: آن را مگشای مگر این که مطمئن باشی حتی یک دینار از هفتاد کمتر نباشد.

چون کیسه را گشود واقعاً همین تعداد بود.

راوی گوید: کنیز را نزد امام صادق عليه السلام آوردند. پرسید: نامت چیست؟ گفت: حمیده.

امام عليه السلام فرمود: «ستوده‌ای در دنیا و ستوده‌ای در آخرت، ستوده‌ای و پاک از آلودگی‌ها و همانند طلای ناب. پیوسته فرشتگان از او مراقبت کردند تا هنگامی که او را به من رساند و این گرامیداشتی از جانب خدا برای من و حجت پس از من بود»[1].

سپس امام از او پرسید: دوشیزه‌ای یا مرد دیده؟

گفت: دوشیزه.

پرسید: چگونه در دست کنیزفروشان چنین مانده‌ای؟

گفت: هرگاه کسی از آنان آهنگ من می‌کرد پیرمردی رخ می‌نمود و بر صورت او سیلی می‌نواخت، آن اندازه که مرا وامی‌گذاشت.

همچنین، زمانی که برده‌فروش او را از صاحب پیشین خریده بود یکی از زنان اهل کتاب او را دید و گفت: آن‌که ارجمندترین کسان بر روی زمین است از تو زاده خواهد شد.

ابن‌بابویه به سند خود از منصور بن حازم نقل کرده که گفته است: با ابوعبدالله [امام صادق عليه السلام] بر در سرای نشسته بودم و اسماعیل نیز آن‌جا بود. در این هنگام موسی که هنوز نوجوان بود از آن‌جا گذشت. اسماعیل که او را دید گفت: این کنیززاده در آن خیر پیشی جسته است.

ابن‌بابویه، همچنین به سند خود از ولید بن صبیح نقل کرده که گفته است: اسماعیل بن جعفر عليه السلام

---

۱. آنچه ابن‌شهرآشوب آورده چنین است: «حمیدة فی الدنیا محمودة فی الاخرة حمیدة مصفاة من الادناس کسبیکة الذهب مازالت الملائکة تحرسهاحتی ادیت الی کرامة من الله فی وللحجة من بعدی». در منابع با آن‌که ادامهٔ ماجرا همانند روایت ابن‌شهرآشوب نقل شده، اما آنچه در این بخش از سخن امام آمده تنها جملهٔ «حمیدة فی الدنیا محمودة فی الاخرة» است. برای این متن و روایت ← کلینی، الکافی ۴۷۷/۱؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۳۰۸؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۳۷۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۸۷/۱.

را در میان طایفه‌ای میگسار دیدم. اندوهگین از آن‌جا بیرون آمدم و به حجر [اسماعیل] رفتم. اما آن‌جا اسماعیل را دیدم که به خانه آویخته است و می‌گرید تا آن اندازه که اشک‌هایش پرده‌های کعبه را تر کرده است. پس بازگشتم و به گشتن پرداختم. ناگاه دوباره اسماعیل را دیدم که با همان طایفه نشسته است. بازگشتم. اما دیگر بار اسماعیل را دیدم که به پرده‌های کعبه درآویخته و آن‌ها را با اشک‌های خود تر کرده است.

راوی گوید: این ماجرا را با امام صادق علیه السلام که در میان نهادم.

امام فرمود: «پسرم به شیطانی مبتلا شده که در صورت او متمثل می‌شود»[1].

این در حالی است که در روایت آمده است: «شیطان در صورت هیچ پیامبر و هیچ وصی‌ای تمثل نمی‌یابد»[2].

زرارة بن اعین گوید: امام صادق علیه السلام داوود بن کثیر رقی، حمران بن اعین و ابو بصیر را خواست. مفضل بن عمر نیز بدان‌جا آمد و با خود گروهی را آورد تا شمار حاضران به سی تن رسید. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: ای داوود، چهرهٔ اسماعیل را برهنه کن. او چهرهٔ اسماعیل را برهنه ساخت. امام فرمود: ای داوود، نیک در او بنگر و ببین آیا زنده است یا مرده. داوود گفت: مرده است.

امام علیه السلام بدین‌سان چهرهٔ او را به یکایک آنان نمایاند و سپس فرمود: خداوندا تو خود گواه باش.

پس فرمود تا او را غسل دادند و کفن کردند. آن‌گاه گفت: ای مفضل، کفن از چهرهٔ او برگیر. مفضل چهرهٔ اسماعیل را گشود. امام علیه السلام پرسید: آیا او مرده است یا زنده؟ همه او را بنگرید. مفضل گفت: سرور ما، او زنده نیست؛ مرده است. پرسید: همه دیدید و از این اطمینان یافتید؟ گفتند: آری ــ و این در حالی بود که همه از این رفتار امام شگفت‌زده بودند.

آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: خداوندا، تو خود بر آنان گواه باش.

سپس اسماعیل را به آرامگاه بردند. چون او را در قبر نهادند فرمود: ای مفضل، چهرهٔ او را برهنه کن. مفضل صورت او برهنه ساخت. امام علیه السلام به آن گروه فرمود: بنگرید که آیا او زنده است یا مرده است. گفتند: ای ولی خدا، او زنده نیست؛ مرده است.

---

۱. «لقد ابتلی ابنی بشیطان یتمثل فی صورته». ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۷۰؛ ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۷۱.

۲. «ان الشیطان لایتمثل فی صورة نبی ولا فی صورة وصی». ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۷۰.

پس فرمود: «خداوندا تو خود گواه باش؛ در آینده بی‌عقیدگان تردید خواهند آورد. آنان می‌خواهند نور خدا را خاموش کنند»[۱].

آن‌گاه به امام موسی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: «و خداوند نور خود راکامل کند، هر چند کافران خوش ندارند»[۲].

سپس جنازه را در خاک کردند و امام دیگر بار همان سخن را تکرار کرد و پرسید: این مردهٔ کفن شدهٔ حنوط شدهٔ به خاک سپرده شده در این گور کیست؟ گفتیم: پسرت اسماعیل.

امام علیه السلام نیز فرمود: خداوندا تو خود گواه باش.

پس دست موسی علیه السلام را گرفت و فرمود: «او حق است و حق با او و از او است تا خداوند زمین و هرکه را بر زمین است به ارث برد»[۳].

عنبسه عابد گفته است: چون اسماعیل بن جعفر علیه السلام درگذشت امام صادق علیه السلام در سخنانی فرمود: «ای مردم! این سرا سرای جدایی و سرای خیمه درهم پیچیدن است نه سرای رحل افکندن»[۴].

سپس این بیت ابوخراش[۵] را برزبان راند:

فلاتحسبن انی تناسیت عهده — ولکن صبری یا امیم جمیل[۶]

کهمس در حدیث خود آورده است: در هنگام مرگ اسماعیل حضور داشتم و امام صادق علیه السلام نیز کنار جنازهٔ او نشسته بود.

---

۱. «اللهم اشهد فانه سیرتاب المبطلون یریدون ان یطفئوا نور الله».

۲. «و الله متم نوره و لوکره الکافرون». این سخن اقتباس از آیهٔ ۸ سورهٔ صف است.

۳. «هو حق و الحق معه و منه الی ان یرث الله الارض و من علیها». برای این متن و متون پیشین و نیز داستان ← ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۳۲۷ و ۳۲۸.

۴. «ان هذا الدار دارفراق و دار التواء لا دار استواء». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۰۹؛ همو، کمال الدین، ۷۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۴۴.

۵. نام کامل او خویلد بن مره و از خاندان هذیل است.

۶. گمان مبر من خاطرهٔ او را ازیاد برده‌ام، بلکه مادرم، صبر من بسیار است.

برای بیت با اندکی تفاوت ←دیوان الهذلیین، ۱۱۶/۲۰. نیز ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۰۹؛ همو، کمال الدین، ۷۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۴۴.

کهمس در ادامهٔ حدیث خود پس از سخنانی چند گفته: امام بر حاشیهٔ کفن او نوشت: «اسماعیل گواهی می‌دهد که خدایی جز الله نیست»[۱].

همچنین از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که یکی از شیعیان خود را خواست و درهمی چند به او داد و او را گماشت که با آن چند درهم از جانب فرزندش اسماعیل حج به جا آورد.

امام علیه‌السلام به او فرمود: «چون از جانب او حج گزاردی، تو را نُه سهم از ثواب و اسماعیل را یک سهم از ثواب است»[۲].

داوود بن قاسم جعفری در شعر خود گفته است:

چون پرسش کننده‌ای در برابرم قامت آراست تا به او پاسخ دهم که آیا موسی به این امامت سزاوارتر بوده است یا اسماعیل،

گفتم: من در برابر تو با خود دلایلی دارم. اما تو را به آنچه در دعوی امامت می‌گویی دلیلی نیست.

موسی زندگی دراز یافت و امامت را به ارث و نص به دست آورد و روایت‌ها از این حقیقت خبر دهند.

امام صادق پسر محمد، در حالی که همچنان تندرست و استوار بود خبر عزای اسماعیل را دریافت،

و با پای پیاده در نماز بر او حاضر شد. آیا جعفر علیه‌السلام در آن هنگام از امامت برکنار بود؟[۳]

یکی دیگر گفته است:

از ملحدی خواستیم تا آیینی را اثبات کند. با ما لجاجت ورزید و در دلیل فروماند.

---

۱. ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۷۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۸۹/۱.

۲. «انک اذا حججت عنه لک تسعة اسهم من الثواب و لاسماعیل سهم واحد». ← مفید، المقنعة، ۴۹۳؛ همو، المزار، ۲۰۹.

۳.

لمّا انبری لی سائلا لاجیبه	موسی احق بها ام اسماعیل
قلت الدلیل معی علیک و ما علی	ما تدعیه للامام دلیل
اطیل له البقاء فحازها	ارثا و نصا و الرواة تقول
ان الامام الصادق ابن محمد	عزّی باسماعیل و هو جدیل
و اتی الصلاة علیه یمشی راجلا	افجعفر فی وقته معزول

غرشی کرد و برقی از او برخاست و سپس پشت کرد و با دوست خود سخن آغازید.
به حق، به کفر آنان حکم کردم. آنان به راستی کافر شده‌اند و از راه اوبازداشته‌اند[۱].

ردّ بر خوارج

در حلیة الاولیاء آمده است: ابومجلز[۲] گفته: علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرمود: «آنان به داوری آن دو داور بر من خرده گرفتند، در حالی که خداوند دربارهٔ پرنده‌ای دو داور گمارده بود»[۳].

در ابانه ابوعبدالله ابن‌بطه آمده است: ابن‌عباس با جماعتی از حروریه مناظره کرد. او از ایشان پرسید: بر امیرمؤمنان چه خرده گرفته‌اید؟

گفتند: سه چیز: این که در دین خدا مردان را داور قرار داد و بدین سبب کافر شد؛ این که جنگید، ولی غنیمت نگرفت و کسانی را به تصرف در نیاورد؛ و این که عنوان امیرالمؤمنین را از نام خود محو کرد.

ابن‌عباس در پاسخ گفت: خداوند خود در جاهایی کسانی را در کار دین خدا داور گرفته است: در همانند کشتن شکار، آن‌جا که فرمود: ﴿يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾[۴]؛ در اصلاح میان زن و شوهر،

۱.
سألنـا ملحدا اثـبات ديـن — فـعاندنا و مـجمج فـی دلیـله
و ارعـد ثـم ابـرق ثـم ولی — و بـادر بـالمقال الی خـلیله
حکـمت عـلیهم بـالکفر حـقا — لقـد کـفروا و صـدوا عـن سبیله

۲. در متن «مجاز» آمده، اما در منبع اصلی مجلز آمده و همین نیز درست است.

۳. «عابوا علی بحکم الحکمین و قد حکّم الله فی طائر حکمین». برای متن، با تفاوتی اندک یعنی «تحکیم» به جای «بحکم» ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۱۳/۳.

ناگفته نماند سخن امام در این‌جا مقایسه‌ای میان تحکیم داوران در جنگ صفین با تحکیم دو داور در تعیین همانند جانور شکارشده در احرام از سوی دو داور عادل است؛ حکمی که آیهٔ ۹۵ سورهٔ مائده از آن سخن گفته است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَقْتُلُوا۟ ٱلصَّيْدَ وَأَنتُمْ حُرُمٌ وَمَن قَتَلَهُۥ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ ٱلنَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِۦ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًۢا بَٰلِغَ ٱلْكَعْبَةِ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالی که محرمید شکار را مکشید و هر کس از شما عمداً آن را بکشد، باید نظیر آنچه کشته است از چهارپایان کفاره‌ای بدهد که نظیر بودن آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند و به صورت قربانی به کعبه برسد.

۴. مائده/۹۵: آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند.

آن‌جا که فرمود: ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا﴾[1]. اما این که پیکار کرده و غنیمت نگرفته و کسانی را به تصرف در نیاورده است، [در پاسخ گویم:] آیا روا می‌داشتید که مادرتان عایشه را در تصرف درآورید و سپس از او چیزهایی را که از دیگران حلال شمرید حلال بدانید؟ اگر چنین می‌کردید در حالی که او مادر شما است کافر می‌شدید. اگر هم بگویید او مادر ما نیست بی‌باوری کرده‌اید؛ زیرا خداوند خود فرموده است: ﴿وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾[2]. اما این که عنوان امیرمؤمنان را از کنار نام خود برداشت، شما خود شنیده‌اید که در جریان صلح حدیبیه عمرو بن سهیل و ابوسفیان نزد پیامبر ﷺ آمدند و آن‌جا پیامبر ﷺ فرمود: بنویس: این چیزی است که محمد پیامبر خدا بر آن مصالحه کرد ـ و بقیهٔ داستان[3]. این در حالی است که ـ خدای را سوگند ـ پیامبر خدا ﷺ از علی علیه السلام برتر است و با این کار از نبوت نیفتاد.

در این هنگام برخی از آن جماعت گفتند: این از دین است. مرد از آن کسان است که خداوند دربارهٔ آن‌ها می‌فرماید: ﴿بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾[4] و ﴿وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾[5].

در ادامهٔ روایت آمده است که کسانی بسیار از این طایفه پس از این گفت‌وگو بازگشتند[6].

یک‌بار عبدالله بن اباض در حضور هارون با هشام بن حکم مناظره کرد. در این مناظره هشام گفت: خوارج هیچ خرده‌ای بر ما نتوانند گرفت.

---

۱. نساء/۳۵: و اگر از جدایی میان آن دو بیم دارید پس داوری از خانوادهٔ آن (شوهر) و داوری ا ز خانوادهٔ آن (زن) تعیین کنید. اگر سر سازگاری دارند، خدا میان آن دو سازگاری خواهد داد.

۲. احزاب/۶: و همسرانش مادران ایشانند.

۳. در ادامهٔ این داستان است که مشرکان نپذیرفتند عنوان «رسول الله» در کنار نام پیامبر ﷺ درج شود و پیامبر ﷺ نیز این عنوان را به دست خود پاک کرد و اجازه فرمود این نام جای خود را به «محمد بن عبدالله» دهد. ← حلبی، السیرة الحلبیة، ۲ / ۷۰۷: ابن‌هشام، السیرة النبویة، ۲۸۵/۴؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۲۳/۲؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۹۷/۲.

۴. زخرف/۵۸: بلکه آنان مردمی جدل‌پیشه‌اند.

۵. مریم/۹۷: و مردم ستیزه‌جو را بدان بیم دهی.

۶. روایت را در الابانة الکبری اثر ابن‌بطه نیافتم. البته این روایت در دیگر منابع با تفاوت‌هایی غیر محتوایی آمده است. از آن جمله ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۴۱۴/۱۰؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۶۶/۵ و ۱۷۹/۸؛ صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۱۵۹/۱۰؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۱۹/۱؛ نسائی، خصائص علی علیه السلام، ۲۰۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۵۷/۱۰.

اباضی پرسید: چگونه؟

گفت: زیرا شما طایفه‌ای هستید که در پذیرش ولایت یک انسان، عادل دانستن او، باور به امامت و نیز فضیلت او با ما هم عقیده شده‌اید. اما چندی بعد، در دشمنی با او و در بیزاری جستن از او راه خود را از ما جدا کرده‌اید. بدین‌سان، ما با شما بر همان اجماع پیشین و این که در همراهی با ما گواهی داده‌اید هستیم و مخالفتی که پس از آن با ما کرده‌اید به باور ما آسیبی نزند و دعوی شما در برابر ما شنیده نشود؛ چراکه اختلاف توان هماوردی با اتفاق را ندارد و گواهی فرد به سود طرف نزاع پذیرفته است و شهادت او بر ضد وی مردود باشد و پذیرفته نشود.

در این هنگام یحیی بن خالد گفت: به مغلوب کردن او بسیار نزدیک شده‌ای. اما او را مهلتی دیگر ده.

هشام گفت: شاید سخن به جایی رسد که پیچیده باشد و بر فهم‌ها دقیق و دشوار آید و برای برپایی انصاف لازم شود که واسطه‌ای در میان باشد. آن واسطه اگر از یاران من باشد از آن ایمن نیست که تعصب نسبت به من بر او چیرگی یابد. اگر هم از یاران تو باشد در داوری‌ای که بر ضد من کند به حکم او گردن ننهم. اگر با هردوی ما نیز مخالف باشد، نه دربارهٔ من امین خواهد بود و نه دربارهٔ تو. پس باید که یک تن از یاران من و یک تن از یاران تو باشند تا در آنچه میان من و تو هست داوری کنند.

گفت: باشد.

هشام گفت: با این سخن دیگر چیزی برای او نمانده است.

سپس افزود: این طایفه در پذیرش ولایت امیرمؤمنان علیه السلام، مدتی با ما بوده‌اند تا آن‌که داستان حکمین رخ داده است و آنان او را به جرم تن دادن به داوری کافر شمرده‌اند و گمراه دانسته‌اند. اینک این مرد دو تن را به داوری پذیرفته است که عقیده‌ای بر ضدّ هم دارند؛ یکی او را کافر می‌شمرد و دیگری او را عادل می‌داند. اگر این مرد کاری درست کرده است کار امیرمؤمنان علیه السلام سزاوارتر به درستی است و اگر به خطا رفته است با گواهی دادن به کفر خویش ما را آسوده کرده است و بدین‌سان پرداختن به کفر و ایمان خود او سزاوارتر از نگریستن در دعوی او مبنی بر کافر خواندن علی علیه السلام است.

هارون که این مناظره را شنید آن را پسندید و فرمود هشام را صله‌ای دهند[1].

هنگامی که ضحاک خارجی خود را امیرمؤمنان خواند و آهنگ بیرون رفتن از کوفه داشت، مؤمن طاق از او پرسید: چرا از علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیزاری جسته و جنگ با او را روا شمرده‌اید؟

گفت: زیرا او در دین خدا حکمیت را به میان آورد.

پرسید: آیا هر که در دین خدا حکمیت به میان آورد کشتن او را روا می‌دانید؟

---

۱. برای این مناظره ← مفید، الفصول المختارة، ۵۰ و ۵۱.

گفت: آری.

گفت: پس دربارهٔ عقیده‌ای که آورده‌ای مرا آگاهی ده تا در آن با تو مناظره کنم و اگر دلیل تو بر دلیل من برتری داشته باشد بدان عقیده درآیم.

گفت: اما چه کسی درستی سخن آن را که درست می‌گوید گواهی خواهد کرد؟ ناگزیر ما را عالمی بایست که میان ما داوری کند.

مؤمن طاق گفت: ای مرد، تو خود هم‌اکنون در باوری که آمده‌ای تا دربارهٔ آن با من مناظره کنی حکمیت به میان آوردی!

گفت: آری.

مؤمن طاق رو به یاران ضحاک کرد و گفت: این همدم شما در دین خدا حکمیت آورده است. خود دانید با او چه کنید.

پس او را هدف شمشیرهای خویش قرار دادند[1].

قاضی تنوخی در پاسخ ابن‌معتز گفته است:

بر علی‌علیه‌السلام در پذیرش داوری میان او و زادهٔ ابن‌حرب برای پیکار با سرکشان پیر خرده گرفته‌ای.
این در حالی است که در نبرد قریظه آن نماینده داوری کرد، با آن‌که هیچ عیبجویی نتواند در کار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خرده گیرد[2].

ابن‌عودی[3] نیز گفته است:

گفتند: علی‌علیه‌السلام در پذیرش داوری ستمگر بوده است، تا از رهگذر ادعا او تظلم بسیار شود،
و گفتند: خون مردمان را از سر ستم ریخته است و در میان کشتگان گناهکار و بی‌گناه وجود داشته‌اند[4].

---

۱. مجلسی در بحار الانوار (۴۲۳/۳۳) این روایت را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۲.
و عبت علیا فی الحکومة بینه — و بین ابن‌حرب فی الطغام الاشائب
و قد حکم المبعوث یوم قریظة — و لا عیب فی فعل الرسول لعائب

۳. مقصود ابن‌عودی نیلی (۴۷۸ ـ ۵۵۸ ق.) است.

۴.
و قالوا علی کان فی الحکم ظالما — لیکثر بالدعوی علیه التظلم
و قالوا دماء الناس ظلما اراقها — و قدکان فی القتلی بریء و مجرم

امینی در الغدیر (۳۷۲/۴ ـ ۳۷۹) متن کامل شعر و از جمله این دو بیت را آورده است.

فصل ۳

پرسش و پاسخ

چرا فدک را واگذاشت؟

از امام باقر﷣ پرسیدند: چرا امیرمؤمنان﷣ هنگامی که خود زمامدار مردم شد به فدک نپرداخت؟ فرمود: در اقتدای به پیامبر﷐، آن هنگام که مکه را گشود و چون دربارهٔ سرای وی که عقیل آن را فروخته بود از او پرسیدند: آیا به سرای خویش برنمی‌گردی، در پاسخ فرمود: «مگر عقیل برای ما خانه‌ای گذارده است؟ ما خاندانی هستیم که آنچه را به ستم از ما ستانده‌اند بازپس نمی‌خواهیم»[1].

در خبر دیگری است که امام﷣ فرمود: «زیرا ستمگر و ستمدیده هر دو به حضور پیامبر خدا﷐ رسیده بودند و خداوند آن بانو را که ستم دیده بود پاداش داده و آن مرد را که ستم کرده بود کیفر رسانده بود»[2].

۱. «و هل ترک عقیل لنا داراً؟ انا اهل بیت لانسترجع شیئا یؤخذ منّا ظلما». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۵۵/۱.

۲. «لان الظالم و المظلومة قدکانا قدما علی رسول الله و اثاب الله المظلومة و عاقب الظالم». در ادامهٔ این متن آمده است: «فکره ان یسترجع شیئا قدعاقب الله علیه غاصبه و اثاب علیه المغصوبة»؛ پس او [= امیرمؤمنان] خوش نداشت چیزی را بازستاند که خداوند غصب‌کننده‌اش را کیفر رسانده، و آن را که مال او غصب شده پاداش داده بود. ← همان، ۱۵۴ و ۱۵۵.

چرا مردم را به پیروی نخواند؟

ضرار از هشام بن حکم پرسید: اگر علی علیه‌السلام وصی بود، چرا پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مردم را به پیروی از خویش نخواند؟

هشام در پاسخ گفت: این کار بر او واجب نبود؛ زیرا پیشتر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود در غدیر، تبوک و دیگر جاها مردم را به پیروی از او و ولایت او فراخوانده بود و مردم از وی نپذیرفته بودند. اگر چنین دعوتی جایز بود این نیز روا بود که پس از آن‌که خدا ابلیس را به سجده برای آدم علیه‌السلام فراخواند و وی پاسخ نداد دیگر بار آدم خود نیز او را بدین کار فرا بخواند.

دیگر آن‌که او صبر پیشه کرد، چونان که پیامبران اولوالعزم صبر کرده بودند.

یک بار ابوحنیفه از مؤمن طاق پرسید: اگر علی علیه‌السلام بر حق بود، چرا پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حق خود را مطالبه نکرد؟

در پاسخ گفت: از این بیم برد که جنیان او را بکشند، آن‌سان که سعد بن عباده را به تیر مغیرة بن شعبه کشتند[1].

چرا با آنان نجنگید؟

از علی بن میثم پرسیدند: چرا علی علیه‌السلام از جنگ با آنان خودداری ورزید؟

گفت: آن‌گونه که هارون به سامری نپرداخت، در حالی که آن مردم گوساله را به پرستش گرفته بودند.

پرسید: مگر ضعیف بود؟

گفت: چنین بود، همانند هارون که گفت: ﴿ٱبْنَ أُمَّ إِنَّ ٱلْقَوْمَ ٱسْتَضْعَفُونِى وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِى﴾[2]، همانند نوح علیه‌السلام که گفت: ﴿أَنِّى مَغْلُوبٌ فَٱنْتَصِرْ﴾[3]، همانند لوط علیه‌السلام که گفت: ﴿لَوْ أَنَّ لِى بِكُمْ قُوَّةً أَوْ ءَاوِىٓ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾[4]، همانند موسی علیه‌السلام و هارون که موسی گفت: ﴿رَبِّ إِنِّى لَآ أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِى وَأَخِى﴾[5].

---

۱. ← طبرسی، الاحتجاج، ۱۴۸/۲.

۲. اعراف/۱۵۰: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند.

۳. قمر/۱۰: من مغلوب شدم. به داد من برس.

۴. هود/۸۰: کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم.

۵. مائده/۲۵: پروردگارا، من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم.

برای روایت نیز ← مفید، الفصول المختارة، ۷۰.

علی بن میثم این پاسخ را از سخن امیرمؤمنان علیه السلام گرفته بود که چون به ایشان خبر رسید که مردم پرسیده‌اند چرا با آن دو تن پیکار نمی‌کند، فرمود: من از شش تن از پیامبران الگو گرفته‌ام:

نخستین آن‌ها خلیل الرحمن علیه السلام است که گفت: ﴿وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ﴾[1]. اینک اگر بگویید او بی آن‌که ناخرسند باشد آنان را واگذارد کفر ورزیده‌اید و اگر بگویید او چون رفتاری ناخوشایند از ایشان دید بازهم از ایشان بگذشت، در این صورت وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله به چنین عذری سزاوارتر است.

به لوط علیه السلام اقتدا کرده‌ام که گفت: ﴿لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾[2]. اینک اگر بگویید لوط در برابر آنان قدرتی داشت کفر ورزیده‌اید واگر بگویید او در برابر آنان قدرتی نداشت، باز عذر وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفتنی‌تر است.

به یوسف علیه السلام اقتدا کرده‌ام که گفت: ﴿رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾[3]. اینک اگر بگویید یوسف علیه السلام بی‌آن‌که امری ناخوشایند بیند که خدا را به خشم می‌آورد خواستار زندان شد کفر ورزیده‌اید و اگر بگویید او به چیزی که خشم خدا در آن است فراخوانده شده بود اینک عذر وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفتنی‌تر است.

به موسی علیه السلام اقتدا کرده‌ام، آن‌گاه که گفت: ﴿فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾[4]. اینک اگر بگویید موسی علیه السلام بی‌آن‌که بیم داشته باشد گریزان شد کفر ورزیده‌اید و اگر بگویید او از بیم آهنگ بدی که درباره‌اش در سرداشتند از ایشان گریخت، عذر وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله پذیرفتنی‌تر است.

به هارون اقتدا کرده‌ام، آن‌گاه که به برادر خویش گفت: ﴿ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾[5]. اینک اگر بگویید: آنان او را ضعیف پنداشتند و آهنگ قتل او را نداشتند کفر ورزیده‌اید و اگر بگویید او را ضعیف یافتند و در آستانهٔ کشتن او بودند، عذر وصی او پذیرفتنی‌تر است.

به محمّد صلی الله علیه و آله اقتدا کرده‌ام، آن‌گاه که به غار پناه برد و مرا بر بستر خویش جایگزین گذاشت و من

---

۱. مریم/۴۸: و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید کناره می‌گیرم.

۲. هود/۸۰.

۳. یوسف/۳۳: پروردگارا، زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند.

۴. شعراء/۲۱: و چون از شما ترسیدم از شما گریختم.

۵. اعراف/۱۵۰: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند.

جان خویش را در راه خدا بر کف نهادم. اینک اگر بگویید محمّدﷺ بی‌آن‌که بیمی داشته باشد گریخت کفر ورزیده‌اید و اگر بگویید مردمان او را بیمناک ساخته بودند و راهی جز گریختن به غار نداشت عذر وصیّ او پذیرفتنی‌تر است.

پس مردم در پاسخ گفتند: ای امیرمؤمنان، راست می‌گویی[1].

عونی گفته است:

چه بسیار پیامبرانی که مستضعف شدند، در حالی که پروردگارا آسمان‌ها از ایشان است و ایشان را با فرشتگان همردیف سازد.

خدای را در زمین مکری است که هیچ‌کس از آن گریزی نیابد مگر آن‌که کافر و تیره‌بخت و اهل بهتان باشد[2].

در نهج البلاغه آمده است: «هنوز زمانی از رحلت رسول خداﷺ نگذشته بود که چون به تودهٔ مسلمانان نگریستم، ناگهان خود را تنها یافتم و جز اهل بیتم برای خود یاوری ندیدم. لذا مرگ را برای چنین خاندانی (که باید سرپرست دینی و اخلاقی مردم باشند) روا ندیدم، ناچار بر خاشاک خلیده در چشم دیده فروبستم، و بر اندوه گره‌خورده در گلو آب نوشیدم، و در برابر غمی جانکاه و نفس‌گیر و زیستی تلخ‌تر از دانهٔ زهرآگین علقم شکیبایی پیشه ساختم»[3].

در کتاب خصال در مبحث «آداب شاهان» در سخنی از امامعلیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «مرا در موسیعلیه‌السلام اسوه است، در خلیل خود الگو است، در کتاب خدا عبرت است، در آنچه پیامبر خداﷺ به من سپرده برهانی است و در آنچه از آن معرفت یافته‌ام مایهٔ بصیرت است. اگر سخن مرا دروغ پندارید پیش از من هم حق را تکذیب کرده‌اند و اگر من مایهٔ ابتلایشان شده‌ام همین راه روشن من است و طریقی که برای هرکس که بر آن بماند به نجات راه برد. پیوسته بر آن بوده‌ام و هرگز نه از آن کناره

---

۱. برای خبر با تفاوتی در ساختار ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۴۹/۱.

۲.
کم من نبی غدا مستضعفا و له ... رب السموات بالاملاک یردفه
لله فی الارض مکر لیس یأمنه ... الا کفور شقی الجد مقرفه

۳. «فنظرت فاذا لیس لی معین الا اهل بیتی فضننت بهم عن الموت فاغضیت علی القذی و شربت علی الشجی و صبرت علی اخذ الکظم و علی امرّ من طعم العلقم». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۲۶.

گرفته‌ام و نه چیزی را جایگزین آن ساخته‌ام. هیچ‌گاه کتاب روشن خداوند و سفارش عموزاده‌ام به آن را تباه نخواهم کرد»[۱].

پس فرمود:

دربارهٔ طایفهٔ خویش که آنچه راکتاب خدا مقرر داشته بودند ندانسته انگاشتند و به هر حرامی دست یازیدند هیچ عذری را نخواهم پذیرفت.

پس از احمد ریسمان امامت از آن من بوده است، به‌سان دلو چاه که به چرخ و به ریسمان درپیوسته است.

آنان نه در روزگار نبوت او پاکدامن بودند و نه پس از او پیمان و سوگندی را پاس داشتند.

اگر حق آن داشتم که بی‌درنگ آنان را فرمان دهم، طایفهٔ خویش را برای پیکار آزاد می‌گذاردم و آن جماعت به جماعت‌ها بدل می‌شدند و می‌پراکندند[۲].

در سخنی از امام به روایت محمد بن مسلم چنین آمده است: «از رحلت پیامبر خدا سخن‌هایی بر من وارد آمد که اگر بر کوه‌ها می‌نهادند تاب آن‌ها را نداشتند، و خاندان او را چنین یافتم که برخی را یارای آن نبود بر بی‌تابی خویش لگام نهند و خود را مهار کنند و بر آنچه دامنگیرشان شده است پای بدارند بی‌تابی شکیب از ایشان ستانده و هوش از سرشان برده و مانع آن شده است که بفهمند و بفهمانند و بگویند و گوش سپرند»[۳].

---

۱. «و لی فی موسی اسوة و فی خلیلی قدوة و فی کتاب الله عبرة و فیما اودعنی رسول الله برهان و فیما عرفت تبصرة. ان تکذبونی فقد کذبوا الحق من قبلی و ان ابتلی به فتلک سیرتی المحجة البیضاء و السبیل المفضیة لمن لزمها من النجاة لم ازل علیها لا ناکلا و لا مبدلا لن اضیع بتین کتاب الله و عهد ابن عمی به».

۲.

لن اطلب العذر فی قومی و قد جهلوا	فرض الکتاب و نالوا کلما حرما
حبل الامامة لی من بعد احمدنا	کالدو علقت التکریب و الودما
لا فی نبوته کانوا ذوی‌ورع	و لا رعوا بعده الّا و لا ذمما
لو کان لی جائزا سرعان امرهم	خلیت قومی و کانوا امة امما

در مناقب تنها سه مصراع نخست آمده و دنبالهٔ شعر از پاورقی بحار الانوار (۴۴۳/۲۹) نقل شده است. البته ابن‌شهرآشوب در فصلی پیشین (فصل شروط امامت، مبحث صفات ائمه) بیت‌های دوم تا چهارم را با تفاوتی آورده است.

۳. «فنزل بی من وفاة رسول الله ما لم‌تکن الجبال لوحملته حملته و رأیت اهل بیته بین جازع لایملک جزعه و لایضبط

←

امام در ادامه فرمود: «به گاه رحلت او خویش را بر شکیبایی بداشتم و خاموشی اختیار کردم و به کار پیکر او پرداختم که مرا بدان فرمان داده بود»[1].

خداوند فرموده است: ﴿فَوَكَزَهُ مُوسىٰ فَقَضىٰ عَلَيْهِ﴾[2]. موسی علیه السلام یک تن از آنان را در جریان دفاع کشته بود و به همین سبب در شهر بیم داشت و از آن‌جا بیرون رفت، چونان که خداوند فرمود: ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ﴾[3]، ﴿فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ﴾[4]، ﴿رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾[5] و ﴿رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾[6]. اگر درباره موسی علیه السلام چنین است چگونه علی علیه السلام بیمناک نباشد، در حالی که به کشتن کسانی از آن طایفه کینه در دل‌هایشان نشانده است و آنان را از دم تیغ خویش گذرانده و کسانشان را به اسارت درآورده است و هیچ قبیله‌ای از آنان، اعم از فرادست و فرودست، نمانده که یلانشان را نکشته باشد.

مهیار دیلمی گوید:

چیزی را وانهادی که اگر خواهان به چنگ آوردنش می‌شدی مخالفانش درمی‌یافتند چگونه بینی آنان به خاک مالیده شود.

صبر کردی و آیین خدا را که آنان واگذاشته بودند پاس داشتی و از دین دفاع کردی و هنگامی که آنان به خواب غفلت اندر شدند بیدار ماندی.

چون در فردای قیامت آنچه را کاشته‌اند برایشان بدروی در برابر شیرین‌کاری‌های امروز خویش تلخ‌کامی‌های آن فردا را خواهند چشید[7].

→

نفسه و لایقوی علی حمل ما نزل به قد اذهب الجزع صبره و اذهل عقله و حال بینه و بین الفهم و الافهام و بین القول و الاستماع».

۱. «و حملت نفسی علی الصبر عند وفاته و لزمت الصمت و الاخذ فیما امرنی به من تجهیزه». برای متن به صورت کامل ← ابن‌بابویه، الخصال، ۳۷۱.

۲. قصص/۱۵: پس موسی مشتی بدو زد و او را کشت.

۳. قصص/۲۱: موسی ترسان و نگران از آن‌جا بیرون رفت.

۴. شعراء/۲۱: و چون از شما ترسیدم از شما گریختم.

۵. قصص/۳۳: پروردگارا، من کسی از ایشان را کشته‌ام. می‌ترسم مرا بکشند.

۶. شعراء/۱۲: پروردگارا، می‌ترسم مرا تکذیب کنند.

۷. تـرکت امـرا و لو طـالبته لدرت ‌‌ مـعاطس راغـمته کـیف تجتدع

←

از امیرمؤمنان علیه السلام در این باره پرسیدند که چرا به پیکار ایشان نپرداخته است.

در پاسخ فرمود: «این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم که فرمود: این مردمان پیمان تو شکستند و خودکامانه آن را از تو بازداشتند و از آن خویش ساختند و دربارهٔ تو مرا نافرمانی کردند. پس بر تو باد به صبر تا فرمان فرود آید. آنان با تو نیرنگ خواهند ورزید، در حالی که تو بر آیین من می‌زیی. هرکس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هرکس با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده است، و این ـ اشاره به ریش خود ـ از این ـ اشاره به سر خود ـ خضاب خواهد شد»[1].

از امام صادق علیه السلام پرسیدند: چه چیز علی علیه السلام را از این بازداشت که دفاع کند یا امتناع ورزد؟

فرمود: «آنچه علی علیه السلام را بازداشت آیه‌ای از کتاب خدا بود که می‌فرماید: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾[2]. خداوند را در پشت کافران و منافقان ودیعت‌هایی مؤمن بود و علی علیه السلام نمی‌توانست بکشد تا این ودیعه‌ها بیرون آیند. پس چون بیرون آیند بر هر که خواهد چیره شود و او را بکشد»[3].

ابن‌حماد در شعری گفته است:

این که امام به تجاوزگران مهلت داد تو را فریفت، در حالی که از شأن آن امام خشنود مهلت دادن است.

اگر می‌خواست به سوی آنان کیفر بفرستد هیچ سپاه سواره و پیاده‌ای او را از این بازنمی‌داشت.

اما او به واسطهٔ نسل‌های پسین ایشان را مهلت داد، و اگر پدران نابود شده بودند نسل از میان می‌رفت[4].

→

صبرت تحفظ امر الله ما اطرحوا	ذبا عن الدين فاستيقظ اذ هجعوا
ليشـربن بـحلو اليـوم مـرّ غـد	اذا حصدت لهم فی الحشر ما زرعوا

→ دیوان مهیار الدیلمی، ۲۳۵.

۱. «انی ذکرت قول النبی: ان القوم نقضوا امرک و استبدوا بها دونک و عصونی فیک فعلیک بالصبر حتی ینزل الامر فانهم سیغدرون بک و انت تعیش علی ملتی و تقتل علی سنتی من احبک احبنی و من ابغضک ابغضنی و ان هذه ستخضب من هذه». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۴۶۲.

۲. فتح/۲۵: اگر کافر و مؤمن از هم متمایز می‌شدند قطعاً کافران را به عذابی دردناک معذّب می‌داشتیم.

۳. «منع علیا من ذلک آیة من کتاب الله ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾. انه کان لله ودائع مؤمنین فی اصلاب قوم کفار و منافقین فلم‌یکن علی لیقتل حتی تخرج الودائع فاذا خرج ظهر علی من ظهر و قتله». برای متن، عیناً یا با تفاوت‌هایی ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۴۷/۱؛ همو، کمال الدین، ۶۴۱.

۴. اغـرک امـهال الامـام لمـن بـغی — علیه و مـن شأن الامام الرضی المـهل

←

زرارة بن اعین گوید: از امام صادقعليه‌السلام پرسیدم: چه چیز امیرمؤمنانعليه‌السلام را از این بازداشت که مردم را به خویش بخواند و در برابر دشمن شمشیر برکشد؟

فرمود: «بیم آن‌که از دین برگردند و دیگر گواهی ندهند که محمد پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله است»[۱].

ناشی گفته است:

آن‌که وصیت را پذیرفت جز آنچه خدا پسندد انجام نداد و جز به آنچه او خواست نپرداخت.

تو با رفتار خویش در برابر آنچه زعامت تو بر ایشان را از میان برد وضع دین به سامان داشتی،

و می‌دانستی که اگر قصد پیکار با ایشان می‌کردی از اسلام روی می‌گرداندند و از بیم تو به هر سو می‌پراکندند.

اما با وانهادن مخالفت با ایشان انجمن ایشان را برپا داشتی، هرچند خود از خلافت دور ماندی.

تا بدین سان دینی را پاس بداری که به حفاظت از آن فرمان یافته‌ای و جمعی را گردهم آوری که در آستانهٔ فروپاشی بود[۲].

چرا در خانه نشست؟

صدقة بن مسلم از عمر بن قیس ماصر دربارهٔ خانه نشینی علیعليه‌السلام پرسید. گفت: علیعليه‌السلام در میان این امت فریضه‌ای الهی چون نماز، زکات، روزه و حج بود که پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله آن‌ها را به طایفهٔ خویش رساند. بر فریضه‌ها واجب نیست که مردم را به چیزی فرا بخوانند، بلکه مردم وظیفه دارند که به فریضه‌ها پاسخ گویند. علیعليه‌السلام را عذری فزون‌تر از عذر هارون بود، آن هنگام که موسیعليه‌السلام روانهٔ

→

و لو شـاء ارسـال العـذاب الیـهم | لمـاصده مـن ذاک خـیل و لا رجـل
و لکـنه ابـقی عـلیم لعـترة | و لو هـلک الآبـاء لانـقطع النسـل

۱. «تخوّف ان یرتدوا فلایشهدوا ان محمدا رسول الله». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۴۹/۱؛ طوسی، الامالی، ۲۳۰.

۲.
ان الذی قـبل الوصـیة مـااتـی | غیر الذی یرضی الاله و مـااغـتدی
اصلحت حـال الدیـن بـالامر الذی | اضحی لحالک فی الرئاسة مـفسدا
و عـلمت انک لو اردت قـتالهم | ولّـوا عـن الاسـلام خـوفک شـرّدا
فـجمعت شـملهم بـترک خـلافهم | و ان اغتدیت مـن الخـلافة مـبعدا
لتـتم دیـنا قـدامـرت بـحفظه | و جـمعت شـملا کـاد ان یـتبددا

میقات شد و هارون را گفت: ﴿ٱخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ ٱلْمُفْسِدِينَ﴾[1]، و او را گمارده‌ای بر مردم قرار داد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز علی علیه السلام را برای این امت به‌سان پرچم هدایت برافراشت و مردم را به او خواند. اما در پی نیرنگ آن مردمان علی علیه السلام در خانه نشست و آنان گرفتار گناه باشند تا آن هنگام که او را از خانه درآورند و در جایی بنشانند که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا نشانده است.

امام صادق علیه السلام سخن وی را پسندید.

عونی گفته است:

می‌گویی: چرا او بر سرحق شمشیر تیز نکرد و با آنان نجنگید تا ستم را از خویش براند؟

یا چگونه آن کس که اگر شمشیر بر کسی می‌کشید، می‌دیدی که پرندگان لاشه‌اش را از هم می‌ربایند مهلت داد؟

می‌گویم: آن کس را که در عقل، حکمتش ثابت است، آن‌گاه که انصاف روا می‌دارد اعتراضی نیست.

چرا خداوند ابلیس را عمری دراز داد و بر آدمیان چیرگی بخشید تا او را به دامن بلاها فروغلتاند؟

چرا خداوند فرعون را مهلت می‌دهد تا به مردم بگوید: من همان خدایی هستم که مردمان را زندگی دهم و بمیرانم؟

آن هم در انجمنی که اگر خداوند اراده کرده بود می‌توانست دشمن خویش و همهٔ کسانی را که دشمن را یاری رسانده‌اند در زمین فروبرد.

اما خداوند مردمان را مهلت داد. گرچه که آنان در سرکشی فروغلتیدند و واقعاً نیز سرکشی چنین است و گرفتاران خویش را به دام وعدهٔ فردا می‌افکند.

و آیا، ای بی‌خبر، هیچ حجتی از حجت‌های خدا هست که در برابرش ستمگری بدسگال نباشد که بخواهد او را از راه حق باز بدارد؟[2]

---

۱. اعراف/۱۴۲: در میان قوم جانشینم باش و کار آنان را اصلاح کن و راه فسادگران را پیروی مکن.

۲. بیت‌ها چنین روایت شده است:

تقول لم لم‌یقاتلهم هناک علی	حق لیدفع عنه الضیم مرهفه
أم کیف أمهل من لو سل صارمه	فی وجهه لرأیت الطیر یخطفه

←

امیرمؤمنان علیه السلام در سخنی دیگر چون دربارهٔ آن دو تن از وی پرسیدند، فرمود: «من همانند مردی بودم که از مردم طلبی داشته باشد؛ اگر مال او را زودتر به او بازگردانند آن را بستاند و ایشان را بستاید و اگر دیرتر به او بازپس دهند سرانجام آن را بستاند، بی‌آن‌که ایشان را بستاید. من چونان مردی بودم که راهی هموار در پیش گرفته باشد، اما مردم پندارند که بر سنگلاخ می‌رود. راه هدایت را به اندک بودن کسانش در میان مردم توان شناخت. پس اگر سکوت گزیده‌ام مرا معذور بدارید»[1].

علی علیه السلام همچنین در روز شورا به عبدالرحمن بن عوف فرمود: «ما را حقی است. اگر به ما دادند بگیریم و گرنه بر ترک شتران سوار شویم و برانیم، گرچه شبروی به درازا کشد»[2].

چرا با آن دو تن دیگر به پیکار برخاست؟

یکی از متکلمان را پرسیدند: چرا علی علیه السلام بر سر حق خود با آن دو نخست پیکار نکرد، ولی با آن دو تن دیگر به ستیز برخاست؟

گفت: چرا پیامبر صلی الله علیه و آله آن هنگام که به غار پناه می‌جست و یا در شعب ابوطالب بود، بر ابلاغ رسالت نجنگید، ولی پس از آن به پیکار پرداخت؟

←

فقلت من ثبتت فی العقل حکمته	فلا اعتراض علیه حین ینصفه
لم عمر الله ابلیسا و سلطه	علی ابن آدم فی الآفات یقرفه
لم یمهل الله فرعونا یقول لهم	إنی أنا الله محی الخلق متلفه
فی مجلس لو اراد الله کان به	و بالالی نصروه کان یخسفه
أملی لهم فتمادوا فی غوایتهم	ان الغوی کذا الدنیا تسوّفه
و هل خلا حجة لله ویحک من	جبار سوء علی البأساء یعطفه

۱. «کنت کرجل له علی الناس حق فان عجلوا له ماله اخذه و حمدهم و ان اخروه اخذه غیر محمودین و کنت کرجل یأخذ بالسهولة و هو عندالناس مخذول [و انما یعرف] الهدی بقلة اهله فاذا سکت فاعفونی». ← مفید، الامالی، ۲۳۴؛ طوسی، الامالی، ۹.

۲. «ان لنا حقا ان اعطیناه اخذناه و ان منعناه رکبنا اعجاز الابل و ان طال بنا السری». ← شریف رضی، نهج البلاغة، حکمت ۲۲.

چرا با اهل جمل و اهل صفین برخوردی متفاوت داشت؟

ابان بن تغلب از عبدالله بن شریک پرسید که از چه روی امیرمؤمنان علیه السلام آن هنگام که در نبرد جمل آن مخالفان را شکست داد، فرمود: «آن را که پشت کند تعقیب نکنید، برآن‌که مجروح افتاده است ضربت خلاص وارد نیاورید و هر که در سرای خویش ببندد در امان است»، اما در نبرد صفین هم بر گریختگان تاخت و هم بر مجروحان ضربت خلاص وارد آورد؟ این دو شیوهٔ متفاوت است!

گفت: در جمل، طلحه و زبیر را کشته بودند، ولی در صفین معاویه زنده بود و آنان را رهبری می‌کرد[1].

ابوبکر حضرمی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «رفتار علی علیه السلام با سپاهیان بصره برای شیعیان او از هرچه خورشید بر آن طلوع کند بهتر بود؛ او می‌دانست که آنان را دولتی در پیش است. پس اگر از ایشان کسان به اسیری می‌برد از شیعیان او نیز به اسیری می‌بردند»[2].

آیا آن دو تن را امیرمؤمنان خواند؟

یکی از ناصبیان به صاحب الطاق[3] گفت: علی علیه السلام بر آن دو تن به عنوان امیرمؤمنان سلام می‌داد. آیا این راست است یا دروغ؟

گفت: به من دربارهٔ آن دو پادشاهی بگو که بر سلیمان علیه السلام درآمدند و یکی از ایشان گفت: این برادرم را نودونه گوسفند و مرا یک گوسفند[4] است. آیا دروغ گفته بود یا راست؟

آن ناصبی از پاسخ فروماند[5].

چرا او را خلیفه خواند؟

یک بار سلیمان بن حریز از هشام بن حکم پرسید: ای هشام، مرا از این سخن علی علیه السلام به ابوبکر آگاه

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۳۳/۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۵۶/۶؛ همو، اختیار معرفة الرجال، ۴۸۲/۲.

۲. «سیرة علی بن ابی‌طالب فی اهل البصرة کان خیرا لشیعته مما طلعت علیه الشمس. انه علم ان للقوم دولة فلو سباهم سبیت شیعته». ← برقی، المحاسن، ۳۲۰/۲؛ کلینی، الکافی، ۳۳/۵۰؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۵۰/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۵۵/۶.

۳. نام او محمد بن علی بن نعمان مشهور به صاحب الطاق و شاه طاق است. ← تفرشی، نقد الرجال، ۲۸۹/۵؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱۸۰/۵.

۴. اشاره به آیهٔ ۲۳ سورهٔ ص: ﴿إِنَّ هٰذَآ أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ﴾.

۵. این خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۴۴۶/۲۹) روایت را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

کن که گفت: «ای خلیفهٔ پیامبر». آیا در این سخن راستگو بود یا دروغگو؟

هشام گفت: چه دلیلی بر این هست که امیرمؤمنان چنان گفته باشد.

پس افزود: اگر او این سخن را نیز گفته باشد، سخن وی چون این گفته ابراهیم علیه‌السلام است که ﴿إِنِّی سَقِیمٌ﴾[1] و ﴿بَلْ فَعَلَهُ کَبِیرُهُمْ﴾[2] و چون این گفتهٔ یوسف علیه‌السلام که ﴿أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسَارِقُونَ﴾[3].

چرا اقلیت؟

ابوعبید معتزلی به هشام بن حکم گفت: دلیل درستی عقیدهٔ ما و نادرستی باور شما فراوانی ما و اندک بودن شما است، آن هم در شرایطی که فرزندان و فرزندخواندگان علی علیه‌السلام بسیارند.

هشام گفت: تو با این سخن به ما نظر نداری، در حقیقت بر نوح علیه‌السلام خدشه می‌آوری که نهصد و پنجاه سال در میان طایفه خود ماند و آنان را شبانه روز به رستگاری فراخواند، اما جز عده‌ای اندک به او نگرویدند و با او همراه نشدند.

اقتدا به سیرهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: «در برخورد با بصریان به سیره پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در برخورد با مکیان رفتار کردم»[4].

چند پرسش از علی بن میثم

از علی بن میثم پرسیدند: چرا علی علیه‌السلام پشت سر آن طایفه نماز خواند؟

گفت: آنان را چون ستون[های مسجد] گرفت.

گفتند: چرا در حضور عثمان بر ولید بن عقبه تازیانهٔ حد نواخت؟

گفت: چون اجرای حد از حقوق او و همچنین وظیفه است و به هر شیوه‌ای که اجرایش برای او میسّر گردد آن را برپا بدارد.

پرسیدند: پس چرا علی علیه‌السلام به ابوبکر و عمر رایزنی داد؟

---

۱. صافات/۸۹: من کسالت دارم.

۲. انبیاء/۶۳: بلکه آن را این بزرگ‌ترشان کرده است.

۳. یوسف/۷۰: ای کاروانیان، قطعاً شما دزد هستید.

۴. «سرت فی اهل البصرة بسیرة رسول الله فی اهل مکة». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۲۷۳/۲.

گفت: در پی این هدف که احکام خدا اجرا شود و دین استوار او حکم براند، آن سان که یوسف علیه السلام به اعتبار منفعت مردمان به پادشاه مصر مشورت داد و نیز از آن روی که زمین و حکم راندن بر آن از آنِ او بوده و بر این پایه هرگاه توانسته است خود مصلحت مردمان را برآورد چنین کرده است و هرگاه خود نتوانسته، این مهم را بر دستان آن‌که برایشان امکانپذیر است به انجام رسانده است تا بدین سان فرمان برپا داشته شود.

پرسیدند: چرا در شورا نشست؟

گفت: هم از آن روی که بتواند حجت خویش بر کرسی نشاند و هم از آن روی که می‌دانست اگر با او به مناظره پردازند و در این مناظره از در انصاف درآیند چیرگی از آن او خواهد بود: چه، قاعده آن است که اگر کسی را دعوی‌ای باشد و از او بخواهند بر سر این دعوی مناظره کند تا چنانچه حق او ثابت شود آن را به او دهند و با چنین وصفی به چنین مناظره‌ای درنیاید حق او از میان رود و بدین‌سان بر مردم نیز شبهه درآید. او خود در آن روز فرموده بود: «امروز به بابی در آمده‌ام که اگر در آن مرا انصاف دهند به حق خویش برسم»[1]؛ یعنی آن مردِ نخست در روز سقیفه خودکامگی برگزید و با علی علیه السلام رایزنی نکرد.

پرسیدند: چرا علی علیه السلام دختر خویش را به همسری عمر در آورد؟

گفت: از آن روی که شهادتین را اظهار کرده بود و به فضیلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اقرار داشت و از آن روی که علی علیه السلام می‌خواست او را به صلاح آورد و آزار او را از خود دور بدارد. لوط نبی علیه السلام نیز دختران خود را بر خاندان خویش که کافر بودند عرضه کرد تا آنان را از گمراهی بازبدارد، آن‌جا که گفت: ﴿هٰؤُلَاءِ بَنَاتِی هُنَّ اَطْهَرُ لَکُمْ﴾[2]. آسیه دخت مزاحم را هم دیده‌ایم که همسر فرعون بود[3].

چند پرسش از شیخ مفید

از شیخ مفید پرسیدند: چرا علی علیه السلام عطایای آنان را پذیرفت، پست سر آنان نماز خواند، از زنانی که آنان در پیکارها به تصرف آورده بودند بهره گرفت و در مجالس آنان داوری کرد؟

گفت: این که عطایای آنان را گرفت از آن روی است که این بخشی از حق او بود. این که پشت سر

---

۱. «الیوم ادخلت فی باب اذا انصفت فیه وصلت الی حقی».

۲. هود/۷۸: اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه‌ترند.

۳. برای متن کامل روایت ← مفید، الفصول المختارة، ۷۰.

آنان نماز خواند از آن روی است که او خود امام است و هر که جلوتر از امام نماز بخواند نمازش باطل است، افزون بر این که در این نمازها هرکس وظیفهٔ خویش را ادا می‌کرد. این‌که از تصرف شدگان ایشان به نکاح درآورد پاسخ مبتنی بر انکار این است که شیعیان روایت کنند که امیرمؤمنان علیه‌السلام آن زن حنفی را به همسری محمد بن مسلم حنفی در آورد، و پاسخ مبتنی بر همسویی نیز این است که اگر او از آن زنانِ تصرف شده به نکاح درآورده بود آنچه شما می‌خواهید برایتان حاصل نیاید؛ زیرا کسانی که ابوبکر ایشان را به تصرف درآورد از دیدگاه شما با نبوت پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت داشتند و کافر بودند و به نکاح درآوردن چنین کسانی برای هرکس حلال است، هر چند آن‌که ایشان را به تصرف درآورده یزید و زیاد باشند. تنها در صورتی خواستهٔ شما از این سخن برآید که آنان که به تصرف درآورده شدند منکران امامت امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده باشند و با چنین وصفی، امیرمؤمنان علیه‌السلام آنان را به نکاح درآورده باشد. این هم که در مجالس آنان داوری کرد از آن روی بوده است که اگر او می‌توانست مانع داوری کردن آن طایفه شود مانع می‌شد؛ چراکه حکومت و داوری از آن او و بر او بوده است[1].

چرا عطایای آنان گرفت؟

در کتاب کرّ و الفرّ[2] آمده است: گویند: دیده‌ایم علی علیه‌السلام عطایای آن نخست را می‌گرفت، در حالی که عطایای ستمگر را جز ستمگر نگیرد.

گوییم: دیده‌ایم که دانیال عطایای بخت نصر را می‌پذیرد.

چرا این دو رفتار؟

گویند: در روایت صحیح رسیده است که علی علیه‌السلام در آغاز بیعت نکرد، اما چندی بعد بیعت کرد. کدام یک از این دو کار درست بوده است و کدام نادرست؟

گوییم: این نیز در روایت صحیح رسیده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در موقعیتی دعوت کرد و در موقعیتی دیگر دعوت نکرد، در وضعیتی پیکار کرد و در وضعیتی دیگر به پیکار نپرداخت.

---

۱. ← مفید، مسألتان فی النص علی علی علیه‌السلام، ۱۴/۱ ـ ۱۶.

۲. مقصود کتاب الکرّو الفرّ فی الامامة از ابن‌ابی‌عقیل عمانی است که ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۷۳) از آن یاد کرده است. همچنین ← نجاشی، رجال النجاشی، ۴۸؛ حر عاملی، امل الآمل، ۷۵/۲؛ بحر العلوم، الفوائد الرجالیة، ۲۱۷/۲؛ بغدادی، هدیة العارفین، ۲۶۵/۱.

پرسشی از سید مرتضی

مردی از سید مرتضی پرسید: کدام خلیفه است که پیکار کرد، ولی نه کسانی را به تصرف گرفت و نه غنیمت آورد؟

گفت: در روزگار ابوبکر، علاثه مرتد شد و او را کشتند، اما ابوبکر متعرض مال او نشد. همانند این در مورد یک مرتد دیگر در روزگار عمر نیز روایت شده است و آن‌جا نیز به مال او نپرداختند. علی‌علیه‌السلام هم مسوره عجلی را کشت، اما متعرض دارایی‌های او نشد. بنابراین، کشته شدن نشانه‌ای بر این نیست که اموال نیز به تصرف درآید.

چرا آرزوی مرگ کرد؟

مردی به شریک گفت: آیا در این سخن علی‌علیه‌السلام به فرزند خود حسین‌علیه‌السلام که فرمود: پسرم، پدرت دوست دارد که کاش سی سال پیش از این مرده بود، دلالتی بر این نیست که مشکلی در میان بوده است؟

شریک گفت: چنین نیست که هر حقی سزامند آن باشد که جان بر سرش بنهند. مریم‌علیهاالسلام دربارهٔ حقی که هیچ تردیدی در آن نبود گفت: ﴿يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا﴾[1].

چون از امیرمؤمنان‌علیه‌السلام پرسیدند: آیا تردید کرده‌ای، فرمود: «آیا من سزاوارترم که در دین خویش تردید نکنم یا پیامبر؟ و مگر نه آن‌که خداوند به او فرمود: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللهِ هُوَ أَهْدىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾»[2].

اجتماع نبوت و خلافت

هشام بن حکم از جماعتی پرسید: مرا از این خبر دهید که آیا خداوند محمد‌صلی‌الله‌علیه‌وآله را به نعمتی کامل برانگیخت یا به نعمتی ناقص؟

---

۱. مریم/۲۳: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم.

برای روایت با مقداری تفاوت ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۵۸/۴۲ و ۴۵۹.

۲. قصص/۴۹: بگو: پس اگر راست می‌گویید، کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت‌کننده‌تر باشد تا پیروی‌اش کنم.

متن روایت نیز چنین است: «انا اولی بان لاشک فی دینی ام النبی؟ اوما قال الله تعالی لرسوله: ﴿قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللهِ هُوَ أَهْدىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾». ← علم الهدی، تنزیه الانبیاء، ۱۹۸.

گفتند: به نعمتی کامل.

پرسید: پس کدام یک از این دو کامل تر است: این که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد، یا این که نبوتی بدون خلافت باشد؟

گفتند: این که نبوت و خلافت در یک خاندان باشد.

پرسید: پس چرا خلافت را در خانه‌ای دیگر قرار دادید و چون در خاندان بنی‌هاشم قرار گرفت با شمشیر در برابرشان ایستادید؟

آنان در پاسخ فروماندند.

صاحب بن عباد گفته است:

چه کسی چون وصی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است، به گاه گفتن از سابقه و آن هنگام که آن طایفه برخی را گمراه می‌خواندند و برخی را نابخرد؟

چه کسی چون وصی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است، در بر هر دشواری و در حالی که دریای دانش او سرشار و آکنده است؟

چه کسی چون وصی پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است، به گاه گرسنگی و آن‌گاه که خوراک خود را بخشید و نیازمند را برخویش برگزید.

ای نبرد بدر، تو خود را به تکلف دلاوری‌های او میفکن که لوح آن‌ها را حفظ می‌کند و وحی املا می‌نماید.

و تو ای اُحد، آیا در میان مردمان احدی را می‌شناسی که بتواند آنچه را دربارهٔ او گفته‌ام انکار کند؟

و ای برائت، تو نیز در میان آن مردمان روانه شو و بگستر که از ولایت او جامه‌ای زیباترین آراسته‌ای[۱].

۱.

مـن کـالوصی عـلی عـند سابقة	و القوم ما بـین تـضلیل و تسـفیه
مـن کـالوصی عـلی عـند مشکـلة	و عنده البـحر قـد فـاضت نـواحـیه
مـن کـالوصی علی عـند مـخمصة	قـد جـاد بـالقوت ایـثاراً لعـافیه
یـا یـوم بـدر تـجشم ذکـر مـوقعة	فـاللوح یـحفظه و الوحـی یـملیه
و أنت یا احد هل فـی الوری أحـد	یـطیق جـحداً لما قـدقلته فـیه
براءة استرسلی فی القوم و انبسطی	فـــقد لبست جـمالا مـن تـولیه

← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۴۳ و ۱۴۴.

بخش سوم

امامت امامان دوازده گانه علیهم السلام

فصل ۱

خطبه‌ها

به سید مرتضی نسبت داده شده است:

سپاس خدایی را که آفرینندهٔ مردمان است، روزی را تقدیر کند و قسمت‌ها را بدهد.

یگانهٔ ستوده‌ای که بر بندگان خویش از نعمت‌های بسیار فیضی سرشار دارد.

پروردگاری که نعمت‌های گوناگون او پی در پی رسد، آن سان که باران پربرکت پی در پی فروریزد.

او را می‌ستاییم و نعمت او را سپاس می‌گوییم، آن‌جا که ما را به این استوار خویش راه نمود،

و همهٔ پیامبران را با کتاب‌های خود که حجت او بر امت‌ها است فرستاد،

و مصطفی صلی الله علیه و آله را برانگیخت و او را به برترین کتاب‌های و والاترین کلام‌ها مهتری بخشید.

محمد صلی الله علیه و آله بهترین کسی که سعی صفا و مروه گزارد، مردمان را فراخواند و حج خانهٔ خدا و طواف کعبهٔ او در حرم را به جای آورد.

تا آن‌گاه که ستارگان در ظلمت آسمان سوسو زنند خدای بر او درود فرستد،

و سپس بر مرتضی علیه السلام و همسر او علیها السلام و آن‌گاه دو فرزندش و امامی که ساکن حرم بود.

سپس بر باقر علیه السلام و جعفر علیه السلام و کاظم علیه السلام و آن‌گاه رضا علیه السلام که امامان صاحب همت هستند.

سپس پسر او علیه السلام و نقی علیه السلام و حسن علیه السلام که مسموم شد و آن‌گاه امامی که صاحب پرچم است.

آن قائم عادل علیه السلام که دین مصطفی صلی الله علیه و آله را از نو بازآورد و همو که سرور همهٔ جهانیان است.

آن‌که زمین را در پی آکنده شدن از بیداد، به دادکه بهترین ارمغان است بیاکند.
آنان در میان مردمان تکیه‌گاه من هستند؛ چراکه بهترین همدم و بهترین ریسمان برای چنگ زدن باشند.
خداوندا، ای آفریدگار مردمان، دیدار آنان را در بهشت جاوید برایمان میسّر گردان
و گناهانمان بیامرز و ما را از وحشت و درد آن عذاب دهشتناک دوزخ برهان[۱].

شعر علی بن هیصم

علی بن هیصم نیز در شعری گفته است:

سپاس خداوندی راکه صاحب فضل وکرم است؛ پروردگار آفریدگان و صاحب هر دهش و هر نعمت،

---

۱. بیت‌ها چنین روایت شده است:

الحـــمد لله بـــاریء النســـم — مـــقدر الرزق قـــاسم القســـم
الواحــد المـاجد المـفیض عـلی — عـــباده مـــن ســـوابــغ النـعم
رب تـــــوالت فـــنون نـــعمته — کـــما تـــوالت هـــواطـل الدیـم
بـــحمده شـــاکـــرین أنـــعمه — حـــیث هـــدانـــا لدیـنه القـیم
و أرســـل المـــرسلین قـــاطبة — بکـــتبه حـــجة عـــلی الامـــم
و ابـــتعث المـــصطفی و فـــضله — بأفـــضل الکـــتب أشـرف الکـلم
مـحمد خـیر مـن سـعی و دعـا — و حـــج بـــیتا بکـــعبة الحـــرم
صـــلی عـــلیه الاله مـــا زهـرت — شـوابک النـجم فـی دجـی الظـلم
ثـــم عـــلی المـرتضی و زوجـته — و ابـــنیه ثـــم الامـام ذی‌الحـرم
ثـــم عـــلی بـــاقر و جـــعفر و ال — کـــاظم ثـم الرضـا ذوی‌الهـمم
ثـــم ابـنه و النـقی و الحسـن ال — ـــمسموم ثـم الامـام ذی‌العـلم
القـــائم العـــادل المـــجدد دیـ — ـن المصطفی الحـبر سـید النسـم
مـن یـملأالارض بـعد مـا ملئت — بـــالجور و العـدل خـیر مـقتسم
هـم عـصمتی فـی الوری لانـهم — خـــیر قـــرین و خـــیر مـعتصم
ســـهل و یســـر لنـــا لقـــاءهم — فـــی جـنة الخـلد بـاریء النسـم
و اغـــفر لنـــا ســـیئاتنا و قـــنا — هـــول عـــذاب الجـحیم و الألم

ابیات را در دیوان الشریف المرتضی نیافتم.

آن‌که دستافرینه‌های خویش را از غیب قدرت خود برون آورد و جلوه‌های بدیع آن چون بوستان‌هایی در دشت جلوه می‌کند.

فرمان قدرت او در همهٔ سرزمین‌هایش روا است و هرچه را بخواهد از نیستی به هستی آورد و بیافریند.

به گنبد سبز بلند آسمان بنگر که چگونه در ظلمت‌ها ستارگان آن را بیارایند.

به زمین بنگر که بر آب روان است، در حالی که به کوه‌های بلند و به مردمان استوار داشته شده است.

مگر خویش را که وجودی خجسته هستی نمی‌بینی که خداوند تو را از نطفه‌ای که در تاریکی رحم جای داد بیافرید؟

و موجودی شگفت برآورد که هیچ کاستی‌ای بر آن نیست و او را قامتی آراسته و پاهایی استوار باشد،

و صورت و چشم و دو گوش پیدا و قلب و جان و اندام‌هایی که در درون نهفته است.

در این آدمیان یکی چابک و هشیار و همدم خرد است و یکی چاق و با بینی و اندام‌های کشیده.

یکی ستوده‌کردار است و کارهایی هموار کند و یکی گشاده زیست و یکی نهفته زیست.

این یکی به شناخت عقیدهٔ درست والایی یافته است و آن دیگری به توحید پروردگار عرش غرقهٔ نعمت است.

سبحان الله بر پدید آورندهٔ این انسان و سبحان الله بر آفریدگار آن‌که خلقت او در هرچه توان یافت بس شگفت است!

او از میان آفریدگان خویش هر که را خواست برگزید و برآورد تا در جایگاهی والا و پرچمی افراشته، بلندی یابد،

و از میان آنان مهتر ما محمد ﷺ پیامبر خدا را که برترین آفریدگان و زندگان است برگزید.

همو که مقامی والا و تباری ستوده داشت و آوازهٔ خوش او در حلّ و حرم گسترده بود.

خدایِ آفریدگان پیوسته و تا آن زمان که بارانی بر دشت و دمن می‌ریزد بر او دورد فرستد.

سپس درود بر آن‌که پس از او جانشین وی بود، همو که بت‌ها را درهم شکست.

برادر پیامبر ﷺ، امیرمؤمنان علیه‌السلام ولیّ خدا که برترین همهٔ مردمان است.

سپس درود بر آن فرزند پرتدبیر یعنی حسن علیه السلام، آن گزیده و آن صاحب همت بلند.

سپس درود بر آن فرزند زیرک دیگر یعنی حسین علیه السلام، آن ستوده خوی بزرگوار.

پس درود بر زیور بندگان که به خشنودی خدا خشنود بود، یعنی علی علیه السلام همان که صاحب فضل و گشاده دستی است.

سپس درود بر امام دیگر معصوم امام باقر محمد بن علی علیه السلام که سرور همهٔ امت‌ها است.

سپس درود بر آن امید همگان امام جعفر ما علیه السلام که صادق و طاهر و پیراسته از هر تهمت بود.

سپس درود بر آن امام منصوص امام کاظم علیه السلام که خشم خویش از همگان فروخورد و حتی بر هیچ چهارپا و خدمتکاری خشم روا نداشت.

سپس درود بر امام مظلوم مهترمان علی بن موسی علیه السلام که پاسدار هر پیمان بود.

سپس درود بر آن سرآمد پرهیزگار بی‌همتا محمد بن علی علیه السلام که دانشی مردی اندیشمند بود.

سپس درود بر آن بدر پیراسته و فرزند امام پرهیزگار، امام ارجمند مردمان.

سپس درود بر امام معصوم ما حسن علیه السلام آن امام پیراسته که پیمان‌ها پاس بداشت و تربت او پاک است.

سپس درود بر مهدی امام قائم ما محمد بن حسن علیه السلام، همو که هر اندوه را برگشاید.

تا آن زمان که مشک در نافه است درود پاک خداوند بر همهٔ ایشان باد[۱].

---

۱. بیت‌ها چنین روایت شده است:

الحـــمد لله ذی‌الافـــضال و الکـــرم	رب البـــرایـــا ولی الطـــول و النـــعم
أبـــدا صـــنائعه مـــن غـــیب قـــدرته	تـــزهو بـــدائـــعها کـــالروض فـــی الدیـم
یـــجری مـــمالکه ســـلطان حکـــمته	مـــا شـــاء یـــخرجـــه خـــلقا مـــن العـــدم
انـــظر الی القـــبة الخـــضراء عـــالیة	قـــد زانـــها الانـــجم الزهـــراء فـــی الظـــلم
و انـــظر إلی الارض فـــوق المـاء طـافیة	مـــحفوظة بـــالرواســـی الشـــم و الامـــم
أمـــاتری شـــخصک المـــیمون أبـــدعه	مـــن نـــطفة مکـــنت فـــی ظـلمة الرحـم
نـــفسا عـــجیبا بـــلا عـــیب تـــعاوره	قـــدا جـــمیلا مکـــین الســـاق و القـــدم
فـــالوجه و العـــین و الاذنـــان ظـــاهرة	و القـــلب و الروح و الاحشـــاء فـــی ظـــلم
فـــیها دمـــی حـــلیف العـــقل مـــدکر	هـــذا لحـــیم ألیـــف النـــطق و الکـــلم

←

خطبه‌ای دیگر

دیگری در خطبه‌ای گفته است: سپاس خداوند را، آن‌که آسمان‌ها و زمین را بیافرید و آن‌ها را طبقه‌هایی بر فراز همدیگر قرار داد، همو که پستی و بلندی و نقض و ابرام بیافرید، خود از طول و عرض مبرّا است، نور آسمان‌ها و زمین، آفریدگار صبحگاه‌ها و شامگاه، برآورندهٔ پگاه، پراکننده بادها و احیاکنندهٔ ارواح است. همو که اهل گشایش است و دهش و حکایت فروغش حکایت چراغدانی است که بر آن چراغی باشد. همو که جوجه را از تخم برون کشاند و بارانی را از ابر فروریزاند که برخی شیرین

→

هـذا مـرتب أفـعال مـيسرة — هـذا مـفتح مـخزون و مـنكتم
هذا بعرفان محض القول فی شرف — هـذا بـتوحيد رب العرش فـی نـعم
سـبحان منشئها سبحان مبدعها — اعـجب بـصنعته فـی كـل ذی رقـم
اخـتار مـن خـلقه مـا شـاء مـغتنيا — حـتی تـعالی رفـيع الشأن و العـلم
و اخـتار مـنهم رسـول الله سـيدنا — مـحمداً أفـضل الاحـياء و النسم
جـلت مـناصبه عـزت مـناسبه — فـاحت أطـائبه فـی الحـل و الحـرم
صـلی عـليه إله الخـلق مـتصلا — مـا انهل وبل علی الضيعات و الاكم
ثـم الصلاة عـلی مـن بـعده خـلف — عـنه الخـليفة حـقا كـاسر الصنم
أخـو الرسـول اميرالمـؤمنين ولی — الله خـير عـباد الله كـلهم
ثـم الصـلاة عـلی نـجل له فـطن — أعـنی بـه الحسن المختار ذی‌الهـمم
ثـم الصـلاة عـلی نـجل له نـدس — أعـنی الحسين كريم الحلم و الشيم
ثـم الصـلاة عـلی زيـن العـباد رضـا — أعـنی عـليا عـلی الفـضل و الخـيم
ثـم الصـلاة عـلی المـعصوم بـاقرنا — مـحمد بـن عـلی سـيد الامـم
ثـم الصـلاة عـلی المأمـول جـعفرنا — الصـادق الطـاهر الخـالی مـن التـهم
ثـم الصـلاة عـلی المـنصوص كاظمنا — الكـاظم الغيظ غيظ الخيل و الخدم
ثـم الصـلاة عـلی المـظلوم سـيدنا — علی بن موسی الرضا الحفاظ للذمم
ثـم الصـلاة عـلی الصـدر التـقی نـد — مـحمد بـن عـلی عـالم فـهم
ثـم الصـلاة عـلی البـدر النـقی بـه — نـجل التـقی إمـام الخـلق مـحتشم
ثـم الصلاة عـلی مـعصومنا الحسـن الز — زكـی وافـی الذمـام الطـاهر الحـرم
ثـم الصـلاة عـلی المـهدی قـائمنا — مـحمد بـن الحسـن الكشـاف للـغمم
عـليهم صـلوات الله زاكـية — مـا دامت المسكـة الذفـراء فـی اللـمم

و گوارا و برخی تلخ و ناگوار باشد. پروردگار جهانیان و بسیار آگاه و بس بلند که به آنچه مؤمنان را وعده داده است وفا کند. او که برایمان مثل آورد ــ و مثل او هماره ستوده است ــ و گفت: ﴿كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾[1]. خدایی که پاداش بی‌کران و بی‌منت دهد. همو که تورات را در صحیفه‌هایی مهرنهاده نازل کرد و قرآن را در وقت‌هایی خجسته فروفرستاد. فروغ آن‌که حکایت او است از درخت خجسته زیتونی برمی‌افروزد که نه جوهر است و نه عرض، نه آسمان است و نه زمین، نه فوقی است و نه تحتی، و نه شرقی است و نه غربی. هر که او را بشناسد هیچ ننگ و گناهی به او نرسد و هر که او را نشناسند به دوزخ درپیوندد و هر که از عذاب او بگریزد هیچ سرایی و هیچ غاری او را نرهاند. او خداوند واحد قهار است و پروردگار نافع ضارّ، «و روغن آن چراغ نزدیک است که خود برافروزد، بی‌آن‌که آتشی بدان رسد»[2]، و از جمال او سرور اندر سرور است و از کمال او دهش برفراز دهش و در بهشت او قصری ورای قصر و در کتاب او نیز نوری در پس نور. خدای عزت و بهاء است و قدرت و سناء، و هر که را بخواهد به نور خویش راه بنماید. آن‌که او را شناخت کیفر و سختی و ناکامی و نومیدی از او برگرفته شد و خداوند برای مردم چنین مثل زند و او ملک قدیم است و رحمان و رحیم و به هر چیزی نیز علیم.

---

۱. نور/۳۵: آن شیشه‌گویی اختری درخشان است.

۲. نور/۳۵: ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾.

فصل ۲

آیه‌هایی که دربارهٔ امامان علیهم‌السلام نازل شده است

آیهٔ نور

روایت‌هایی همسوی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ آیهٔ ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾[1] آمده است که در آن‌ها فرمود: «ای علی، ﴿نُورُ﴾ نام من است و ﴿مِشْكَوٰةٍ﴾ تویی، ﴿ٱلْمِصْبَاحُ﴾ حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام، ﴿ٱلزُّجَاجَةُ﴾ علی بن حسین علیه‌السلام، ﴿كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ محمد بن علی علیه‌السلام، ﴿يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ﴾ جعفر بن محمد علیه‌السلام، ﴿مُّبَٰرَكَةٍ﴾ موسی بن جعفر علیه‌السلام، ﴿زَيْتُونَةٍ﴾ علی بن موسی علیه‌السلام، ﴿لَّا شَرْقِيَّةٍ﴾ محمد بن علی علیه‌السلام، ﴿وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ علی بن محمد علیه‌السلام، ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا﴾ حسن بن علی علیه‌السلام و ﴿يُضِيٓءُ﴾ قائم مهدی علیه‌السلام[2].

---

۱. نور/۳۵: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشْكَوٰةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ٱلْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَٰرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ يَهْدِى ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَٰلَ لِلنَّاسِ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ﴾؛ خدا نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است و آن چراغدان در شیشه‌ای است. آن شیشه گویی اختری درخشان است که از درخت خجستهٔ زیتونی که نه شرقی است و نه غربی افروخته می‌شود. نزدیک است که روغنش، هرچند بدان آتشی نرسیده باشد، روشنی بخشد. روشنی‌ای بر روشنی‌ای است. خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند و این مثل‌ها را خدا برای مردم می‌زند و خدا به هر چیزی دانا است.

۲. «یا علی النور اسمی و ﴿كَمِشْكَوٰةٍ﴾ انت یا علی، ﴿ٱلْمِصْبَاحُ﴾ الحسن و الحسین، ﴿ٱلزُّجَاجَةُ﴾ علی بن الحسین،

در کتاب توحید ابن‌بابویه به سند وی از امام باقر علیه‌السلام روایت شده که دربارهٔ آیهٔ ﴿کَمِشْکوٰةٍ فِیهَا مِصْبَاحٌ﴾[1] فرموده است: «﴿نُورُ﴾ علم در سینهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، ﴿اَلْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ﴾ و این «زُجَاجَةٍ» سینهٔ علی علیه‌السلام است؛ دانش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سینهٔ علی علیه‌السلام نقل یافت؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را آموخت. ﴿یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَکَةٍ﴾ همان نور علم است ﴿لَا شَرْقِیَّةٍ وَ لَا غَرْبِیَّةٍ﴾ که نه یهودی است و نه نصرانی، ﴿یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾، یعنی گویی عالم آل محمد پیش از آن‌که از او بپرسند سخن می‌گوید. ﴿نُورٌ عَلَیٰ نُورٍ﴾، یعنی امامی مؤید به نور علم از پس امامی دیگر از خاندان محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، و این از هنگام آدم علیه‌السلام بوده است تا آن زمان که قیامت برپا شود. اینان اوصیای خداوند هستند که خدای ایشان را خلیفگان خود در زمین و حجت‌های خویش بر مردم قرار داده است و زمین در هیچ روزگاری از یکی از ایشان تهی نباشد»[2].

گفته‌اند: «شجره» همان رضوان است و آن درختت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در زیرش با صحابه پیمان بست؛ ﴿لَقَدْ رَضِیَ اَللهُ عَنِ اَلْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ اَلشَّجَرَةِ﴾[3]. هم گفته‌اند: مقصود از «شجره» نور است و ﴿مُبَارَکَةٍ﴾ همان امامان دوازده‌گانه‌اند، چنان که مقصود از «شجرهٔ ملعونه» نیز بنی‌امیه است. این چیزی است که از امام باقر علیه‌السلام و از ابن‌مسیب در تفسیر آیهٔ ﴿وَ مَا جَعَلْنَا اَلرُّءْیَا اَلَّتِیَ أَرَیْنَاکَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَاَلشَّجَرَةَ اَلْمَلْعُونَةَ فِی اَلْقُرْءَانِ﴾[4] روایت شده است[5].

←

﴿کَأَنَّهَا کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ﴾ محمد بن علی، ﴿یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ﴾ جعفر بن محمد، ﴿مُبَارَکَةٍ﴾ موسی بن جعفر، ﴿زَیْتُونَةٍ﴾ علی بن موسی، ﴿لَا شَرْقِیَّةٍ﴾ محمد بن علی، ﴿و لَا غَرْبِیَّةٍ﴾ علی بن محمد، ﴿یَکَادُ زَیْتُهَا﴾ الحسن بن علی، ﴿یُضِیءُ﴾ القائم». ← شریف لاهیجی، تفسیر شریف لاهیجی، ۲۸۸/۳؛ بحرانی، البرهان، ۱۳۳/۴.

۱. نور/۳۵.

۲. «نور العلم فی صدر النبی، ﴿اَلْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ اَلزُّجَاجَةُ﴾ صدر علی صار علم النبی إلی صدر علی، علّم النبی علیا، ﴿یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَکَةٍ﴾ نور العلم، ﴿لَا شَرْقِیَّةٍ وَلَا غَرْبِیَّةٍ﴾ لایهودیة و لا نصرانیة، ﴿یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾ قال: یکاد العالم من آل محمد یتکلّم بالعلم قبل أن یسأل، ﴿نُورٌ عَلَیٰ نُورٍ﴾ أی إمام مؤید بنور العلم و الحکمة فی إثر إمام من آل محمد، و ذاک من لدن آدم إلی أن تقوم الساعة. فهؤلاء الأوصیاء الذین جعلهم الله خلفاءه فی أرضه، و حججه علی خلقه، لاتخلو الأرض فی کلّ عصر من واحد منهم». ← ابن‌بابویه، التوحید، ۱۵۸.

۳. فتح/۱۸: به‌راستی خداوند هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد.

۴. اسراء/۶۰: و آن رؤیایی راکه به تو نمایاندیم و نیز آن درخت لعنت‌شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم.

۵. ← طوسی، التبیان، ۴۹۴/۶؛ طبرسی مجمع البیان، ۲۶۶/۶؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۲۴۰/۱۲.

سید حمیری گوید:

از سلالهٔ آدم علیه السلام نخلی کاشته شد که او را شرافتی است و به پاکزادی فخر می‌کند.

درختی زیتون‌وش که سر برآورده است و نه به شرق می‌رود و نه تبار او به غرب راه می‌برد.

از روغنی که در آن است پیوسته بر فراز دشت‌ها و کوه‌های سخت پرتو می‌افکند،

و چراغ پرفروغ آن احمد صلی الله علیه و آله است، همو که به راه راست و درست هدایت می‌کند[1].

زاهی نیز در ابیاتی چند گفته است:

آنان در کتاب خدا همان درخت زیتون نور هستند و بی‌آن‌که در آن‌ها آتشی باشد فروغ دهند.

آنان همان نخل‌های سرافرازند و چنان که گفته است از باران الهی سیراب شوند و خوشه‌هایی انباشته برآورند.

آن‌گاه که نام بر زبان آورده شود نام‌های ایشان را با نام خدا پیوندی سخت است[2].

آیه‌های فجر

جابر جعفی از امام [باقر علیه السلام] نقل کرده که در تفسیر ﴿وَٱلْفَجْرِ * وَلَيَالٍ عَشْرٍ * وَٱلشَّفْعِ وَٱلْوَتْرِ﴾[3] فرمود: «ای جابر، ﴿وَٱلْفَجْرِ﴾ جدّ من است، ﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾ ده امام امت، ﴿وَٱلشَّفْعِ﴾

---

۱. غـرست نـخيل مـن سـلالة آدم — شرفا فطاب بفخر طيب المولد
زيـتونة خـلعت فـلا شـرقية — تـلقى و لا غـربية فـی المـحتد
مـازال يشـرق نـورها من زيـتها — فوق السهول و فوق صم الجلمد
و سـراجـها الوهـاج احـمد و الذی — يهدی الی النـهج الطريق الازهـد

← ديوان السيد الحميری، ۱۸۶ و ۱۸۷.

۲. فـهم فـی الكـتاب زيـتونة النـو — ر فـيها مـن غـير نـار وقـود
و هـم النـخل بـاسقات كـما قـا — ل سـوام لهـن طـلع نـضيد
و بـاسمائهم اذا ذكـر الآ — ه بـاسمائه اقـتران وكـيد

علامه امینی در الغدیر (۳۹۷/۳ و پس از آن)، در پی بیان مختصری از زندگی ابوالقاسم علی بن اسحاق بن خلف قطان بغداد، مشهور به زاهی (۳۱۸ - ۳۵۲ یا ۳۶۰ ق.)، اشعاری از او و از آن جمله این سه بیت را آورده است.

۳. فجر/۱-۳: سوگند به سپیده‌دم و به شب‌های ده‌گانه و به جفت و تاق.

امیرمؤمنان ﷺ است و ﴿وَٱلْوَتْرِ﴾ نامی برای قائم علیه السلام»[1].

ابن‌حجاج گوید:

به شفع و وتر و به نجم و به شب چون رهسپار شود سوگند یاد کرده‌ام
که من مردی هستم که از اندوه نهفته در سینه به تنگنا درافتاده‌ام[2].

سید حمیری نیز در شعر خود گفته است:

فجر همان فجر پگاه است و «عشر» همان ده پگاه و «شفع» آن دو نجاتبخش؛
محمد ﷺ و پور ابوطالب و «وتر» نیز پروردگار آن سرافرازی دوم است.
مقاتل آن آیه‌ها را چنین تفسیر کرده و این تفسیر همانند تفسیر آن صاحب صدق و ایمان است.
یعنی ابن‌عباس که خود مرد میدان تفسیر و تبیان بود[3].

آیهٔ نور

از امام رضا علیه السلام در تفسیر آیهٔ ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾[4] روایت شده که فرموده است: «هر که را در آسمان‌ها است و هر که را در زمین است هدایت کرد»[5].

در روایت دیگر است که فرمود: «هدایتگر آسمانیان و هدایتگر زمینیان است»[6].

---

۱. «یا جابر ﴿وَٱلْفَجْرِ﴾ جدی و ﴿وَلَيَالٍ عَشْرٍ﴾ عشرة ائمة و ﴿وَٱلشَّفْعِ﴾ امیرالمؤمنین و ﴿وَٱلْوَتْرِ﴾ اسم للقائم».

۲.
اقســـمت بـــالشفع و الوتـــر — و النـــجم و اللـــیل اذا یســـر
انـــی امـرؤ قـد ضـقت ذرعـا بما — اطـوی مـن الهـم عـلی صـدری

۳.
الفجر فجر الصبح و العشر عشر — الفـــجر و الشـــفع النـــجیان
مـــحمد و ابـــن ابـــی‌طالب — و الوتـــر رب العـــزة الثـــانی
مـــقاتل فســـر هـــذا کـــذی — تـــفسیر ذی‌صـــدق و ایـــمان
اعـــنی ابـن‌عباس و کـان امـرءاً — صـــاحب تـــفسیر و تـــبیان

← دیوان السید الحمیری، ۴۴۲ و ۴۴۷.

۴. نور/۳۵: خدا نور آسمان‌ها و زمین است.

۵. «هدی من فی السموات و هدی من فی الارض». ← ابن‌بابویه، التوحید، ۱۵۵.

۶. «هاد لاهل السموات و هاد لاهل الارض». برای این هر دو متن ← کلینی، الکافی، ۱۱۵/۱؛ ابن‌بابویه، التوحید، ۱۵۵؛ همو، معانی الاخبار، ۱۵.

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرموده است: «این مثلی است که خداوند برای ما زده است»[1].

گفته‌اند: ﴿نُورُ ٱلسَّمَـٰوَاتِ وَٱلْأَرْضِ﴾ یعنی کسی که آسمان‌ها و زمین را زینت می‌بخشد.

دوازده زینت

صاحب کتاب مصباح الواعظ گفته است: به واسطهٔ حدیثی که رسیده، خداوند هر چیزی را به دوازده چیز زینت بخشید: آسمان را به بروج؛ ﴿وَ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ﴾[2]، سال را به ماه‌ها؛ ﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا﴾[3]، دریاها را به جزایر که دوازده‌تایند، و زمین را به امامانی که از فرزندان علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام اند.

از زید رقاشی از انس روایت شده که گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز صبح را با ما خواند و چون نماز را به پایان برد به چهرهٔ گرامی در ما نگریست و فرمود: «ای مردم، هر که خورشید را نیابد به ماه چنگ زند و هر که ماه را نیابد به زهره درآویزد و هر که زهره را نیابد خود را به آن دو فرقد پیوند دهد»[4].

پس در این باره از او پرسیدند.

فرمود: «خورشید منم، ماه علی علیه‌السلام است، زهره فاطمه علیهاالسلام است و آن دو فرقد حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام»[5].

این روایتی است که نطنزی در خصائص[6] نقل کرده است.

---

۱. «هو مثل ضربه الله لنا». ← ابن‌بابویه، التوحید، ۱۵۷.

۲. فصلت/۱۲: و آسمان این دنیا را به چراغ‌ها آذین کردیم.

۳. توبه/۳۶: شمارهٔ ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است.

۴. «معاشر الناس من افتقد الشمس فلیستمسک بالقمر و من فقد القمر فلیستمسک بالزهرة و من افقد الزهرة فلیستمسک بالفرقدین».

۵. «انا الشمس و علی القمر و فاطمة الزهرة و الحسن و الحسین الفرقدان». برای این متن و متن پاورقی پیشین ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۱۱۴ و ۱۱۵.

۶. مقصود کتاب الخصائص العلویة اثر ابوعبدالله محمد بن احمد بن علی نطنزی (قرن ششم ق.) است. در این‌باره ← رحمتی، «الخصائص العلویة تألیف ابوالفتح نطنزی»، کتاب ماه دین، شمارهٔ ۷۲، مهر ۱۳۸۲؛ چلونگر، محمدعلی و همکاران، «بررسی و بازیابی کتاب الخصائص العلویة نطنزی»، فصلنامهٔ علمی ـ پژوهشی علوم حدیث، شمارهٔ ۵۳.

اما در روایت‌های امامیه: قاسم از سلمان فارسی روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «اگر آن دو فرقد را نیافتید به ستارگان درخشان چنگ زنید»[۱].

سپس در ادامه فرمود: «ستارگان درخشان همان امامان نه‌گانه از نسل حسین علیه السلام هستند که نهمین آن‌ها مهدی علیه السلام است»[۲].

دوازده چیز را نور نامید

خداوند دوازده چیز را «نور» نامیده است. خود را: ﴿ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾[۳]، پیامبر خود را: ﴿قَدْ جَآءَكُم مِّنَ ٱللَّهِ نُورٌ﴾[۴]، ولیّ خویش را: ﴿نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ﴾[۵]، امامان دوازده‌گانه را: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ﴾[۶]، ایمان را: ﴿مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشْكَوٰةٍ﴾[۷]، روز را: ﴿وَجَعَلَ ٱلظُّلُمَـٰتِ وَٱلنُّورَ﴾[۸]، ماه را: ﴿وَجَعَلَ ٱلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا﴾[۹]، سعادت را: ﴿يَسْعَىٰ نُورُهُمْ﴾[۱۰]، آتش را: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ ٱلَّذِى ٱسْتَوْقَدَ نَارًا﴾[۱۱]، طاعت را: ﴿إِنَّآ أَنزَلْنَا ٱلتَّوْرَىٰةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ﴾[۱۲]، قرآن را: ﴿وَٱتَّبَعُوا۟ ٱلنُّورَ﴾[۱۳]، و عدالت را: ﴿وَأَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾[۱۴].

---

۱. «اذا فقدتم الفرقدین فتمسکوا بالنجوم الزاهرة».

۲. «و اما النجوم الزاهرة فهم الائمة التسعة من صلب الحسین و التاسع مهدیهم». برای این متن و متن پاورقی پیشین، با اندک تفاوتی ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۴۱ و ۴۲.

۳. نور/۳۵: خدا نور آسمان‌ها و زمین است.

۴. مائده/۱۵: قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی‌ای آمده است.

۵. نور/۳۵: روشنی‌ای بر روی روشنی‌ای.

۶. صف/۸: می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند.

۷. نور/۳۵: مثل نور او چون چراغدانی است.

۸. انعام/۱: و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد.

۹. نوح/۱۶: و ماه را در میان آن‌ها روشنایی‌بخش گردانید.

۱۰. حدید/۱۲: نورشان روان است.

۱۱. بقره/۱۷: حکایت آنان همچون حکایت کسانی است که آتشی افروختند.

۱۲. مائده/۴۴: ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی‌ای بود نازل کردیم.

۱۳. اعراف/۱۵۷: و از آن نور پیروی کردند.

۱۴. زمر/۶۹: و زمین به نور پروردگارش روشن گردد.

اولوالامر

جابر جعفی در تفسیر خود از جابر انصاری نقل کرده که گفته است: دربارهٔ آیهٔ ﴿يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ﴾[1] از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم و گفتم: خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را می‌شناسیم. اما اولوالامر چه کسانی‌اند؟

فرمود: «ای جابر، آنان خلیفگان من و امامان مسلمانان پس از من هستند. نخستین آن‌ها علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است، سپس حسن علیه‌السلام، سپس حسین علیه‌السلام، سپس علی بن حسین علیه‌السلام، سپس محمد بن علی علیه‌السلام که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را درک خواهی کرد. چون او را دیدی از جانب من به او سلام برسان، سپس صادق جعفر بن محمد علیه‌السلام، سپس موسی بن جعفر علیه‌السلام، سپس علی بن موسی علیه‌السلام، سپس محمد بن علی علیه‌السلام، سپس علی بن محمد علیه‌السلام، سپس حسن بن علی علیه‌السلام، سپس همنام و هم‌کنیهٔ من، حجت خدا بر زمین و بقیة الله در میان بندگان او، پسر حسن بن علی علیه‌السلام و همو که خداوند بر دستانش خاور و باختر زمین را بگشاید. او است که از دیدگاه شیعیان خویش آن اندازه پنهان می‌ماند که جز آنان که خداوند دل‌هایشان را بر ایمان آزموده است بر باور به امامتش نمی‌مانند»[2].

ابوبصیر دربارهٔ همین آیه از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: «تا قیام قیامت امامان از نسل علی و فاطمه‌اند»[3].

---

۱. نساء/۵۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر او را نیز اطاعت کنید.

۲. «هم خلفائی یا جابر و ائمة المسلمین من بعدی اولهم علی بن ابی‌طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر و ستدرکه یا جابر فاذا لقیته فاقرأه منی السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم سمیّی و کنیّتی حجة الله فی‌ارضه و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی الذی فتح الله علی یده مشارق الارض و مغاربها ذاک الذی یغیب عن شیعته غیبة لایثبت علی القول بامامته الا من امتحن الله قلبه بالایمان». ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۲۵۳؛ قطب راوندی، قصص الانبیاء، ۳۵۸.

۳. «الائمة من ولد علی و فاطمة الی تقوم الساعة». ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۳۴؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۱۳۹/۱؛ همو، کمال الدین، ۲۲۲.

عونی گفته است:

خداوند بر شش تن و شش تن پس از پیامبرﷺ تصریح کرد و هریک از این امامان را حجتی روشن است.

خدای صاحب‌عرش بلند پیوسته بر او درود فرستد و جاویدان او را به رحمت خویش درپوشاند[1].

دوازده چشمه

از جابر بن یزید جعفی در روایتی طولانی نقل شده که در تفسیر آیهٔ ﴿فَقُلْنَا ٱضْرِبْ بِعَصَاكَ ٱلْحَجَرَ فَٱنْفَجَرَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ﴾[2] از امام باقرؑ نقل کرده که فرموده است: «طایفهٔ موسی چون از خشکسالی و قحطی به او شکایت بردند از وی باران خواستند و موسی نیز برایشان باران طلبید و آن‌گاه آنچه را خداوند به او فرمود، بشنید.

همین‌گونه، مسلمانان نیز نزد جدم پیامبرﷺ آمدند و گفتند: ای پیامبر خداﷺ، ما را از این آگاه کن که امامان پس از تو چه کسانی‌اند».

راوی حدیث را ادامه داد، و بدین‌جا رسیده که گفته است: امامؑ فرمود: «خداوند به پیامبرﷺ فرمود: اگر علیؑ را به همسری فاطمهؑ درآوری از پشت علی یازده امام بیافرینم و اینان همراه با علی دوازده تن شوند؛ همه هدایتگر امت تو باشند و هر طایفه از ایشان به یکی از آنان راه جویند و امام خویش را بشناسند، آن‌سان که در طایفهٔ موسیؑ هر گروهی آبشخور خویش را شناخت»[3].

میثاق

این سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ﴾[4]، ﴿وَإِذْ

---

۱. نـص عـلی ست و ست بـعده　　کـل امـام راشـد بـرهانه
صـلی عـلیه ذوالعـلی و لم یـزل　　یـغشاه مـنه ابـدا رضـوانـه

۲. بقره/۶۰: گفتیم: با عصایت بر آن تخته‌سنگ بزن. پس دوازده چشمه از آن جوشیدن گرفت، به گونه‌ای که هر قبیله‌ای آبشخور خود را می‌دانست.

۳. برای مضمون ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۹۲؛ همو، نوادر المعجزات، ۹۰.

۴. احزاب/۷: و یادکن هنگامی را که از پیامبران و از تو و از نوح پیمان گرفتیم.

﴿اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ﴾[۱] و ﴿وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ مِیثَاقَ بَنِیٓ اِسْرَآءِیلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیبًا﴾[۲].

امام صادق علیه السلام فرموده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند برای من و دوازده امام پس از من پیمان ستاند و آنان حجت‌های خدا بر مردمان هستند و دوازدهمین ایشان قائم است، همو که خداوند با او زمین را آن‌سان که به ستم و بیداد آکنده شده است به عدالت و داد می‌آکند»[۳].

نیکو رفیقان

قیس بن ابی‌حازم از ام‌سلمه روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ آیهٔ ﴿فَاُولٰٓئِکَ مَعَ الَّذِینَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ اُولٰٓئِکَ رَفِیقًا﴾[۴] فرمود: «﴿النَّبِیِّینَ﴾ من هستم، ﴿وَالصِّدِّیقِینَ﴾ علی علیه السلام است، ﴿وَالشُّهَدَآءِ﴾ حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هستند، ﴿وَالصَّالِحِینَ﴾ حمزه است و ﴿وَحَسُنَ اُولٰٓئِکَ رَفِیقًا﴾ امامان دوازده‌گانه پس از من باشند»[۵].

امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰٓئِکَ مَعَ الَّذِینَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصَّالِحِینَ وَحَسُنَ اُولٰٓئِکَ رَفِیقًا﴾[۶] فرموده است: «مقصود از انبیاء پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله، مقصود از صدیقان علی مرتضی علیه السلام، مقصود از شهیدان حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، مقصود از صادقین، پسران حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و مقصود از ﴿وَحَسُنَ اُولٰٓئِکَ رَفِیقًا﴾ نیز مهدی است»[۷].

---

۱. آل‌عمران/۸۱: و یاد کن هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت.

۲. مائده/۱۲: در حقیقت، خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.

۳. «ان الله تعالی اخذ میثاقی و میثاق اثنی عشر اماما بعدی و هم حجج الله علی خلقه الثانی عشر منهم القائم الذی یملأ به الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا».

۴. نساء / ۶۹: پس آنان در زمرهٔ کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته، یعنی با پیامبران و راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکوهمدمانند.

۵. «﴿النَّبِیِّینَ﴾ انا و ﴿وَالصِّدِّیقِینَ﴾ علی و ﴿وَالشُّهَدَآءِ﴾، الحسن و الحسین و ﴿وَالصَّالِحِینَ﴾ حمزة و ﴿وَحَسُنَ اُولٰٓئِکَ رَفِیقًا﴾ الائمة الاثنا عشر بعدی». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۸۳.

۶. نساء/۶۹.

۷. «المراد بالانبیاء المصطفی و بالصدیقین المرتضی و بالشهداء الحسن و الحسین و بالصادقین من اولاد الحسن و ←

در کتاب النبوة[۱] اثر ابن‌بابویه به سند وی از مفضل بن عمر آمده که گفته است: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾[۲] پرسیدم که این کلمات کدام است.

فرمود: «آن است که آدم علیه السلام از پروردگار خویش دریافت و پس از آن خدا توبهٔ او پذیرفت و آن این که گفت: پروردگارا به حق محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از تو مسئلت دارم که توبه‌ام بپذیری، و خداوند نیز تو به او پذیرفت که او تواب رحیم است»[۳].

راوی گوید: پرسیدم: مقصود از ﴿فَأَتَمَّهُنَّ﴾ چیست؟

فرمود: «نام آن امامان را تا قائم برشمرد و کامل کرد؛ دوازده امام»[۴].

شمس و ضحی

از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر سورهٔ شمس فرموده‌اند: ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا﴾[۵] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، ﴿وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا﴾[۶] علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، ﴿وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا﴾[۷] حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند.

گفته‌اند: ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا﴾[۸] عتیق، ابن‌ضحاک و بنی‌امیه و کسانی هستند که ایشان را به ولایت گیرند[۹].

←

الحسین و ﴿وَ حَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ المهدی». متن حدیث را نیافتم، هرچند حاکم حسکانی در شواهد التنزیل (۱۹۹/۱) نزدیک به این مضمون را آورده است.

۱. این اثر در شمار آثار مفقود شیخ صدوق جای می‌گیرد.

۲. بقره/۱۲۴: و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود.

۳. «التی تلقاها آدم من ربه فتاب علیه و هو انه قال: یا رب اسألک بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت علیّ فتاب الله علیه انه هو التواب الرحیم».

۴. «اتمهن الی القائم اثنی عشر اماما». برای روایت و متن دو سخن ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۳۵۸ و ۳۵۹؛ همو، الخصال، ۳۰۵؛ همو، معانی الاخبار، ۱۲۶.

۵. شمس/۱: سوگند به خورشید و تابندگی‌اش.

۶. شمس/۲: سوگند به ماه چون پی خورشید رود.

۷. شمس/۳: سوگند به روز چون زمین را روشن گرداند.

۸. شمس/۴: سوگند به شب چون پرده بر آن پوشد.

۹. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۵۹.

در کافی آمده است: امام صادقعلیه‌السلام فرمود: «شمس پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است که خداوند با او دین مردم را برایشان روشن ساخت، ﴿وَ ٱلْقَمَرِ إِذَا تَلَیٰهَا﴾[1] امیرمؤمنانعلیه‌السلام است که به دنبال پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و خداوند او را به دانش گزین ساخت. ﴿وَ ٱلَّیْلِ إِذَا یَغْشَیٰهَا﴾[2] پیشوایان ستم باشند که در برابر پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله خودکامانه حکومت را از آن خود کردند و بر جایی نشستند که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بدان سزاوارتر بود و بدین سان دین خدا را به ستم و بیداد فروپوشاندند. پس خداوند کردار ایشان را حکایت کرد و فرمود: ﴿وَ ٱلَّیْلِ إِذَا یَغْشَیٰهَا﴾. ﴿وَ ٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّیٰهَا﴾[3] نیز همان امام از نسل فاطمهعلیهاالسلام است که دربارهٔ دین پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله از مردم می‌پرسد. خداوند سخن او را نیز حکایت کرد و فرمود: ﴿وَ ٱلنَّهَارِ إِذَا جَلَّیٰهَا﴾[4]».

در کتاب کشف الحیرة[5] آمده است. امیرمؤمنانعلیه‌السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید خداوند در سورهٔ حج این آیه‌ها را نازل فرمود: ﴿یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا ٱرْکَعُوا وَ ٱسْجُدُوا وَ ٱعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ ٱفْعَلُوا ٱلْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ * وَ جَاهِدُوا فِی ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ ٱجْتَبَیٰکُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی ٱلدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرَٰهِیمَ هُوَ سَمَّیٰکُمُ ٱلْمُسْلِمِینَ مِنْ قَبْلُ وَ فِی هَٰذَا لِیَکُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِیدًا عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَدَآءَ عَلَی ٱلنَّاسِ فَأَقِیمُوا ٱلصَّلَوٰةَ وَ ءَاتُوا ٱلزَّکَوٰةَ وَ ٱعْتَصِمُوا بِٱللَّهِ هُوَ مَوْلَیٰکُمْ فَنِعْمَ ٱلْمَوْلَیٰ وَ نِعْمَ ٱلنَّصِیرُ﴾[6] و آیا می‌دانید پس از آن سلمان برخاست و گفت: ای پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، این کسانی که بر آنان گواهی و خود بر مردم گواهند و خداوند ایشان را برگزیده و در دین بر آنان حرجی ننهاده و پیروان ابراهیم هستند چه کسانی باشند؟ و

---

۱. شمس/۲.

۲. شمس/۴.

۳. شمس/۳.

۴. ← کلینی، الکافی، ۸/۵۰.

۵. نام دیگر کتاب کمال الدین شیخ صدوق است.

۶. حج/۷۷ و ۷۸: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید. باشد که رستگار شوید. و در راه خدا چنان که حق جهاد در راه او است جهاد کنید. او است که شما را برای خود برگزیده و در دین بر شما سختی‌ای قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم نیز چنین بوده است. او بود که شما را قبلاً مسلمان نامید و در این قرآن نیز همین مطالب آمده است تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا روید. او مولای شما است، چه نیکومولایی و چه نیکویاوری.

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود: مقصود او سیزده تنِ ویژه از میان این امت بود. پس سلمان گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را بیان فرما، پیامبر صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «من و برادرم علی و یازده تن از فرزندان من؟»

گفتند: چرا گواهی می‌دهیم ــ و دنبالهٔ خبر[1].

دوازده ماه

جابربن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَىٰ عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ﴾[2] فرموده است: ماه‌ها دوازده‌تا است و آن امیرمؤمنان علیه السلام است و ... ــ و پس از آن امامان را نام برد و پس از سخنی طولانی فرمود: ــ این که فرموده است: ﴿مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ﴾ چهارتن از ایشان یک نام دارند: علی امیرمؤمنان علیه السلام، پدرم علی بن حسین علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام و علی بن محمد علیه السلام. ﴿فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ﴾؛ یعنی همهٔ آنان را باور بدارید تا راه بیابید[3].

در خبری دیگر است که مقصود از آن ﴿أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ﴾ علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و قائم علیه السلام است، به گواهی این که فرمود: ﴿ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ﴾.

سلمان قصری[4] گفته است: از حسن بن علی علیه السلام پرسیدم. فرمود: شمارهٔ آنان به شمارهٔ ماه‌های سال است[5].

عمر کوتاه‌تر از آن است که به بیهودگی و سرمستی بگذرد،

و از پس آن رهسپار شدن با زیان‌دیدگی از این دنیا و برآمدن در روز رستاخیز.

پس به مولای خود که مرد دهش‌های بسیار و فضل‌گران است پناه جوی

---

۱. ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۲۷۸ و ۲۷۹.

۲. توبه/۳۶: در حقیقت، شمارهٔ ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده، در کتاب علم خدا دوازده ماه است. از این دوازده ماه چهار ماه ماه حرام است. این است آیین استوار. پس در این چهار ماه بر خود ستم مکنید.

۳. ← طوسی، الغیبة، ۱۴۹.

۴. در منابع سلیمان قصری آمده است.

۵. ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۲۴.

و به مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصیّ او که پاک و پیراسته است توسل کن،
آن سروران نیک و آن نورها، به شمار ماه‌ها،
که آنان در گذر روزگاران هدایتگران مایند.[۱]

برج‌های آسمان

در روایتی، اصبغ بن نباته دربارهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده و گفته است: در حالی که آن‌جا حضور داشتم او از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ امامان پرسید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «﴿وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ﴾[۲]؛ به خداوند شب‌ها و روزها و ماه‌ها سوگند، شمار آنان به شمارهٔ برج‌ها است»[۳].

کفر به ولایت

یزید بن عبدالملک از امام زین العابدین علیه‌السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿بِئْسَمَا ٱشْتَرَوْا بِهِۦٓ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾[۴] فرموده است: «از ولایت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و اوصیای پس از او که بر همهٔ ایشان درود»[۵].

۱.

العمر اقصر ان یقضی	بالبطالة و السرور
فنزوح بالخسران من	دنیاک فی یوم النشور
فافزع الی مولاک ذی ال	انعام و الفضل الکبیر
متوسلا بالمصطفی	و وصیه البرّ الطهور
السادة الابرار و الا	نوار فی عدد الشهور
فهم الهداة لنا علی	مرّ اللیالی و الدهور

۲. بروج/۱: سوگند به آسمان آکنده ز برج.

۳. ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۲۶۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۸۵/۲.

۴. بقره/۹۰: وه که به چه بدبهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند، که چرا خداوند از فضل خویش بر هر کس که بخواهد آیاتی فرومی‌فرستد. پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند و برای کافران عذابی خفت‌آور است.

۵. «من ولایة علی امیرالمؤمنین و الاوصیاء من ولده علیهم السلام اجمعین». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۴/۱.

والد و ولد

سلیم[۱] بن قیس در روایتی طولانی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل کرده که دربارهٔ ﴿وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ﴾[۲] فرموده است: ﴿وَالِد﴾ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است و «﴿مَا وَلَدَ﴾ یعنی این اوصیا»[۳].

علامات

دربارهٔ ﴿وَ عَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾[۴] نقل کرده‌اند که مقصود امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام است[۵] و گواه این سخن نیز آن‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «ستارگان امان آسمانیان هستند و خاندان من امان زمینیان»[۶].

چنین است که هرکس در بیابان راه را گم کند به ستاره راه می‌جوید و آن‌که در کار دین ره گم کند به هدایت ایشان راه می‌پوید.

آن باغ

در تفسیر آیهٔ ﴿أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذٰلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ﴾[۷] آمده است: صاحب آن باغ پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، باغ شریعت او

---

۱. در مناقب «مسنم» آمده ولی این نام به استناد منابع تصحیح شده است.

۲. بلد / ۳: سوگند به پدری چنان و آن کسی را که به وجود آورد.

۳. «اما الوالد رسول الله و ﴿مَا وَلَدَ﴾ یعنی هولاء الاوصیاء». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۹۲؛ مفید، الاختصاص، ۳۲۹.

۴. نحل/۱۶: و نشانه‌هایی دیگر نیز قرار داد و آنان به وسیلهٔ ستاره راهیابی می‌کنند.

۵. برای مضمون روایتی همسوی با این تفسیر ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۲۵۶/۲؛ کلینی، الکافی، ۲۰۶/۱؛ طوسی، الامالی، ۱۶۳.

۶. «النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لاهل الارض». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۲۳/۱؛ همو، کمال الدین، ۲۰۵؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۱۰.

۷. بقره/۲۶۶: آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آن نهرها روان است و برای او در آن باغ از هرگونه میوه‌ای فراهم باشد و در حالی که او را پیری رسیده و فرزندانی خردسال دارد ناگهان گردبادی ←

است، درختان ائمه‌اند، نهرها دانش‌های ائمه باشد، کهنسالی رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به لقای پروردگار است و «فرزندان» همان زادگان اویند، آتش فتنه‌ها است و یتیمان نیز امت او.

استوارگامان دانش

ابوالقاسم کوفی گوید: دربارهٔ ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱلرَّاسِخُونَ فِي ٱلْعِلْمِ﴾[1] گفته‌اند: مقصود از ﴿ٱلرَّاسِخُونَ فِي ٱلْعِلْمِ﴾ کسانی هستند که خداوند ایشان را همدم کتاب قرار داد و از این سخن گفت که از همدیگر جدا نخواهند شد تا در حوض بر او وارد شوند. در لغت نیز «راسخ» به معنای لازم و پیوسته و جدایی‌ناپذیر است. این وصف تنها برای کسانی میسّر است که خداوند در همان بدو آفرینش، ایشان را بر دانش سرشته باشد، چونان که یحیی علیه‌السلام را بر دانش سرشته بود؛ ﴿إِنِّي عَبْدُ ٱللَّهِ ءَاتَانِيَ ٱلْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا﴾[2]. اما آن کس که پس از سالیانی از زندگی تازه به دانش‌اندوزی درآید و بخشی از دانش را اندازهٔ توان خویش برگیرد و از بخشی هم فروماند، چنین کسی، را از راسخان نتوان شمرد. گوان آن‌که گویند: «رسخت عروق الشجر في الارض»، و این ریشه‌ها جز در آغاز رشد درخت در زمین استوار نگردد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام نیز فرموده است: «کجایند کسانی که ادعا کردند که آنان استواران در دانش هستند نه ما؟ به دروغ و از روی ستمگری بر ما. که خدا ما را برداشته به فراز برد و آنان را فروگذاشت و پست کرد، و ما را بهره‌مند و ایشان را بی‌بهره ساخت، و ما را به درون درآورد و آنان را بیرون کرد؛ از ما خواسته می‌شود راهنمایی، و به ما روشنی جویند از کوری و گمراهی، نه به ایشان»[3].

←

آتشین بر آن باغ زند و باغ یکسر بسوزد؟ این گونه خداوند آیات خود را برای شما روشن می‌گرداند. باشد که شما بیندیشید.

۱. آل‌عمران/۷: با آن‌که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کس نمی‌داند.

۲. مریم/۳۰: گفت منم بندهٔ خدا. به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.

۳. «این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا کذبا و بغیاً و حسدا علینا ان رفعنا الله سبحانه و وضعهم و اعطانا و حرمهم و ادخلنا و اخرجهم؟ بنا یستعطی الهدی و یستجلی العمی لابهم». برای متن ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۴۴.

ابوصباح کنانی و ابوبصیر از امام صادقعلیه‌السلام روایت کرده‌اند و فضیل بن یسار و یزید بن معاویه عجلی هر دو از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده‌اند ـ و متن حاضر روایت کنانی است ـ که فرمود: «ما طایفه‌ای هستیم که خداوند طاعت ما را واجب ساخته است. انفال از آن ما است، صفایا از آن ما است و ما ریشه‌داران در دانشیم و رشک برده‌شدگانی که خداوند دربارهٔ ایشان فرموده است: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِ﴾»[1].

آری، توحید پروردگار بزرگ را باور دارم و نیز این را که امامان دوازده تن هستند[2].

---

۱. نساء/۵۴: بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می‌ورزند.

متن روایت نیز چنین است: «نحن قوم فرض الله طاعتنا لنا الانفال و لنا صفو المال و نحن الراسخون فی العلم و نحن المحسودون الذین قال الله: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِ﴾». ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۲۲ و ۲۲۴؛ کلینی، الکافی، ۱۸۶/۱ و ۵۴۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۳۲/۴.

۲. اقـــول بـــتوحید رب العـــلی و ان الائـــمة اثـــنا عشـــر

فصل ۳

نصوص که دربارهٔ امامان علیهم‌السلام رسیده است

دسته‌بندی روایت‌ها

روایت‌هایی که در این باب رسیده بر دو گونه‌اند: برخی به دوران پیش از آدم علیه‌السلام نظر دارند، برخی ناظر به پیش از آیین اسلام هستند. گروهی از روایت‌ها نیز از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پی در پی نقل شده‌اند که این خود بر دو نوع است: یکی آن‌که از راویان عامه رسیده و دیگری آن‌که خاصه روایت کرده‌اند.

آنچه به دوران پیش از آدم علیه‌السلام نظر دارد شامل احادیثی چون حدیث میثاق، حدیث اصل، حدیث نام‌های مکتوب بر عرش، حدیث کلمات و از این دست می‌شود و می‌توان آن‌ها را در جاهای مناسب در کتاب حاضر یافت.

آنچه به دوران پیش از اسلام نظر دارد: از آن جمله است حدیث هارونی که از عمر بن خطاب پرسید و خود حدیثی طولانی است که بخشی از آن را در کتاب حاضر آورده‌ایم.

مژدهٔ موسی علیه‌السلام

همچنین ابوعلی طبرسی در اعلام الوری مرا حدیث آورده و گفته است: یکی از کسانی که به او اعتماد دارم برایم نقل کرده و گفته است: بشارت موسی علیه‌السلام به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در سفر اول تورات چنین آمده بود:

اسماعیل(ع)، نماز او را پذیرفته‌ام و او را برکت داده‌ام و فزونی بخشیده‌ام و بر شمار او افزوده‌ام، با فرزندی که نامش محمد است و در حساب نود و دو شود. به زودی از نسل او دوازده امام برانگیزم و او را طایفه‌ای پرشمار دهم[1].

قاضی کراجکی در استبصار[2] از این سخن به میان آورده که این روایت از تورات کهن است که نزد یونانیان وجود دارد[3].

شیخ مفید حدیث خضر و محبت او به امیرمؤمنان(ع) و نیز پرسش‌های او از امام و این را که امام(ع) به فرزند خود امام حسن(ع) فرمود به آن پرسش‌ها پاسخ دهد نقل کرده و در ادامهٔ این روایت آورده است که چون امام حسن(ع) به آن‌ها پاسخ داد، خضر در حضور کسانی که آن‌جا بودند گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و پیوسته بر این گواهی بوده‌ام. او یگانه است و هیچ شریک ندارد، و گواهی می‌دهم که محمد(ص) پیامبر خدا است و پیوسته بر این گواهی بوده‌ام، و گواهی می‌دهم که تو ــ و در این هنگام به علی(ع) اشاره کرد ــ وصی پیامبر خدایی که حجت او را برپا می‌داری و پیوسته بر این گواهی بوده‌ام، و گواهی می‌دهم که تو ــ و در این هنگام با دست به امام حسن(ع) اشاره کرد ــ وصی پدر خود هستی و پس از او حجت او را برپا می‌داری، و گواهی می‌دهم که حسین بن علی(ع) وصی پدر خود و برپادارندهٔ حجت او پس از او است، و گواهی می‌دهم که علی بن حسین(ع) برپادارندهٔ رسالت حسین(ع) است، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی(ع) برپادارندهٔ رسالت علی بن حسین(ع) است، و گواهی می‌دهم که جعفر بن محمد(ع) برپادارندهٔ رسالت محمد بن علی(ع) است، و گواهی می‌دهم که موسی بن جعفر(ع) برپادارندهٔ رسالت جعفر بن محمد(ع) است، و گواهی می‌دهم که علی بن موسی(ع) برپادارندهٔ رسالت موسی بن جعفر(ع) است، و گواهی می‌دهم که محمد بن علی(ع) برپادارندهٔ رسالت علی بن موسی(ع) است، و گواهی می‌دهم که علی بن محمد(ع) برپادارنده رسالت محمد بن علی(ع) است و گواهی می‌دهم که حسن بن علی(ع) برپادارندهٔ رسالت علی بن محمد(ع) است و گواهی می‌دهم که مردی از فرزندان حسین(ع) که تا

---

۱. طبرسی، اعلام الوری، ۵۹/۱.

۲. هرچند برخی از منابع از این کتاب با همین نام یاد کرده‌اند، اما برخی دیگر نام آن را الاستنصار فی النص علی الائمة الاطهار(ع) دانسته‌اند. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۴/۲؛ کنتوری، کشف الحجب و الاستار، ۴۲.

۳. ← کراجکی، الاستنصار، ۳۱.

خداوند کار او را آشکار نساخته است نتوان به نام و کنیه از او یاد کرد برمی‌خیزد و زمین را آن سان که به بیداد و ستم آکنده است از عدل و داد می‌آکند ـ و درود و رحمت و برکات خداوند بر تو ای امیرمؤمنان[۱].

طلب باران به نام امامان علیهم السلام

کلبی، از شرقی بن قطامی، از تمیم بن وعله مری، از جارود بن منذر عبدی که مردی مسیحی بود و بعدها در سال حدیبیه اسلام آورد روایتی نقل کرده است. در این روایت جارود در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ابیاتی بدین معنا بر زبان آورد:

ای پیامبر هدایت، مردانی از راه بس دور نزد تو آمده‌اند و دشت‌ها پیموده‌اند و کوه‌ها پشت سر نهاده‌اند.

دشت و صحرا را درنوردیده‌اند و در این رهروی شبانه و روزانه بس سختی‌ها دیده‌اند.

نخستان از تو با نام و نیز از کسانی که پس از تو می‌آیند و می‌درخشند به ما خبر داده‌اند[۲].

پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا در میان شما کسی هست که قس بن ساعده ایادی را بشناسد؟ جارود گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، همهٔ ما او را می‌شناسیم، من از جزئیات احوال او با خبرم و کار او را تعقیب می‌کنم.

سلمان که آن‌جا بود گفت: پس ما را از او بیاگاهان.

جارود گفت: ای پیامبر خدا، یک بار قیس را دیدم که با ردایی بر دوش از یکی از انجمن‌های ایاد

---

۱. مؤلف از انتساب حدیث به شیخ مفید سخن به میان آورده و این در حالی است که خبر را در آثار شیخ ندیدم. برخی از منابعی که حدیث را آورده‌اند نام شیخ مفید را در سلسلهٔ سند خود آورده‌اند. به هر روی، برای خبر به تفصیل ← کراجکی، الاستنصار، ۳۱؛ ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۰۶ و ۱۰۷؛ کلینی، الکافی، ۵۲۶/۱؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۹۶/۱؛ همو، کمال الدین، ۳۱۴؛ طبرسی، احمد بن‌علی، الاحتجاج، ۳۹۵/۱ و ۳۹۶؛ طبرسی، فضل بن‌حسن، اعلام الوری، ۱۹۱/۲ و ۱۹۲.

۲.

یا نبی الهدی اتتک رجال	قطعت فدفدا و افرت جبالا
جابت البید و المهامة حتی	غالها من طوی السری ما غالا
اخبر الاولون باسمک فینا	و باسماء بعده تتلالا

بیرون شد و به وادی‌ای آکنده از هیزم و خار و درختان درآمد و در میانهٔ شب چون خورشیدی بر جای ایستاد و سپس صورت خود به آسمان چرخاند و انگشت بدان سوی برداشت.

من به او نزدیک شدم و شنیدم که می‌گوید: پروردگارا، ای صاحب آسمان‌های بلند و زمین‌های گسترده، به حق محمد علیه السلام و آن سه ستودهٔ همراه او و نیز آن علیین چهارگانه و فاطمه علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام که نامورند و جعفر علیه السلام و موسی علیه السلام که پیروانند و آن اخیر که همنام کلیم خدا است، به حق این نقیبان شفیع و این راه‌های رفیع، این وارثان انجیل، محوکنندهٔ گمراهی‌ها و اباطیل و راستان بس قلیل که شمارشان شمار نقیبان بنی‌اسرائیل است سوگند، که آنان آغاز آغازند و به نام ایشان قیامت برپا شود و به واسطهٔ ایشان شفاعت صورت گیرد و از جانب خداوند در برابر ایشان طاعتی واجب است، خدایا، به حق اینان بر ما باران فروبار.

سپس افزود: کاش آنان را درک کنم، هر چند در پی دورانی از کهنسالی و پیری.

جارود در ادامهٔ سخن بیت‌هایی بر زبان راند:

قس سوگندهایی آشکار داد و آن‌ها را پنهان نداشت، و اگر دو هزار سال عمر می‌کرد از این سوگندها دست نمی‌شست.

تا احمد و آن سرآمدان فرزانه را درک کند که اوصیای احمد و برترین کسان در زیر آسمان بودند.

مردم از دیدن ایشان کورند، با آن‌که ایشان فروغی در برابر هر کوری و ظلمتند و تا آن‌گاه که در تیرهٔ خاک جای گیرم من هرگز نام ایشان را از یاد نبرم[1].

جارود گوید: پس از آن گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مرا از خبر این آسمان که خدایت از آن آگاه ساخته و ما آن را ندیده‌ایم و قس ما را بر نام آن گواه گرفته است بیاگاهان.

فرمود: ای جارود، آن شب که مرا به معراج بردند، خداوند عزّ و جلّ به من وحی کرد که از پیامبرانی که پیش از تو فرستاده‌ایم بپرس که به چه چیزی مبعوث شده‌اند. پرسیدم: به چه چیزی مبعوث

---

۱. اقسم قس قسما لیس به مکتمما — لو عاش الفی سنة لم یلق منها سلما
حتی یلاقی احمدا و النجباء الحکما — هم اوصیاء احمد افضل من تحت السما
یعمی الانام عنهم و هم ضیاء للعمی — لست بناس ذکرهم حتی احل الرجما

شده‌اند؟ فرمود: آنان را به نبوت تو و ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و امامانی که از شما دو تن برخیزند برانگیخته‌ام. سپس خداوند مرا از آنان و نام‌هایشان آگاه ساخت.

آن‌گاه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یکایک نام‌های ایشان را تا مهدی علیه‌السلام برای جارود ذکر فرمود و افزود: پروردگار ـ تبارک و تعالی ـ فرموده است: «اینان اولیای منند و این ـ یعنی مهدی ـ انتقام‌گیرنده از دشمنان من است».

جارود در ابیاتی چند گفت:

ای پسر آمنه، ای پیامبر، نزد تو آمده‌ام تا با تو به راه راست هدایت شوم.

سپس تو گفتی و سخنت حق است و آنچه صلاح دانی بگویی همه صدق است.

از خاندان عبد شمس ناآگاهی و کوری را دور کردی، در حالی که آنان همه از نابخردی در گمراهی بودند،

و تو را از قس ایادی خبری دادیم و تو خود به تفصیل از آن گفتی،

و نام‌هایی را بازگفتی که بر ما پوشیده بود و این گفته‌ها به آگاهی ما انجامید، با این که از آن حقیقت ناآگاه بودم[1].

صاحب روضه[2] از این یاد کرده که این استسقا ده سال پیش از نبوت بوده و گواهی سلمان فارسی نیز دربارهٔ حادثه‌ای همانند مشهور است.

شعبی گفته است: عبدالملک بن مروان به من گفت: کارگزار من بر باروی شهر صفر که سلیمان بن داوود آن را ساخته بود بیت‌هایی نوشته دید که از آن جمله است:

۱.

اتـــیتک یـــا ابـــن‌آمنة رســـولا — لکـی بک اهـتدی الـنهج السـبیلا

فـقلت و کـان قـولک قـول حق — و صـــدق مـــا بـدا لک ان تـقولا

و بـصرت العـمی من عبدشمس — وکـــلا کـان مـن شـمس ضـلیلا

و انـــبأناک عـــن قس الایـــادی — مـــقالا انت طـلت بـــه جـدیلا

و اســـــماء عـــمت عـــنا فآلت — الی عـــلم و کـــنت بـــه جـهولا

برای بیت‌ها و داستان به تفصیل ← ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۳۳ ـ ۳۹؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۲۵۶ ـ ۲۵۸.

۲. ظاهراً مقصود ابوعلی محمد بن حسن فتال واعظ نیشابوری (د. ۵۰۸) است که ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۱۱ و ۱۱۶) از او یاد کرده است. کتاب او روضة الواعظین نیز چاپ شده است. البته چنین سخنی را در روضة الواعظین نیافتم.

هذا مقالید اهل الارض قاطبة ... و الاوصیاء له اهل المقالید

هم الخلائف اثنا عشرة حججا ... من بعده الاوصیاء السادة الصید

حتی یقوم بامر الله قائمهم ... من السماء اذا ما باسمه نودی[1]

پس عبدالملک به زهری گفت: آیا دانستی آن‌که از آسمان او را به نام خوانند کیست؟ گفت: علی بن حسین علیه السلام مرا از این آگاهانیده که این، مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام است.

عبدالملک گفت: شما هر دو دروغ می‌گویید. ای زهری، او مردی از ما است. مبادا این سخن را کسی از تو بشنود.

اکنون که متون حاکی از پیشوایان ما همسوی یکدیگر است و روایت‌های خبردهنده از شمار ایشان پیش از آن‌که خود آمده باشند با یکدیگر همگنی دارد و خداوند در کتاب‌های پیشین از ایشان نام برده و پیامبران پیشین امت‌های گذشته را از ایشان آگاهانیده‌اند، همهٔ این‌ها به نیکی بر آن دلالت دارد که این یاد شدگان پیشوایان روزگاران و حجت‌های خداوند بر آدمیزادگان و پریزادگان و مقدم بر همهٔ حجت‌ها بر همهٔ مردمان هستند: امامان دوازده‌گانه علیهم السلام.

---

۱. کلیدهای همهٔ زمینیان این‌جا است و اوصیای او صاحبان این کلیدهایند.

آنان دوازده خلیفه‌اند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله اوصیای برگزیده و مهتر مردمانند.

تا آن‌گاه که قائم ایشان چون او را بخوانند به فرمانی که از آسمان رسد برخیزد.

برای داستان و نیز بیت‌ها در ضمن شعری بلند ← ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۴۴ و پس از آن.

فصل ۴

آنچه عامه روایت کرده‌اند

خلیفگان دوازده‌گانه

گروهی از کشمیهنی، از فریری، از بخاری برایمان حدیث آورده‌اند که گفته است: محمد بن مثنی برایمان حدیث آورده و گفته است: غندر برایمان حدیث آورده و گفته است: شعبة بن عبدالملک ما را حدیث آورده و گفته است: از جابر بن سمره شنیدم که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «دوازده امیر خواهد بود»[1].

راوی گوید: پیامبر ﷺ در ادامه سخنی فرمود که من نشنیدم.

پدرم گفت: پیامبر ﷺ فرمود: «همه از قریش هستند»[2].

این روایت را خطیب بغدادی نیز در تاریخ خود آورده است[3].

فراوی، از ابوالحسین فارسی، از ابواحمد جلودی، از ابواسحاق فقیه، از مسلم برایم حدیث آورده که از قتیبة بن سعید، از جریر، از حصین، از جابر بن سمره نقل کرده که گفته است: همراه با پدرم به

---

۱. «یکون اثنی عشر امیرا».

۲. «کلهم من قریش». ← بخاری، الجامع الصحیح، ۲۶۴۰/۶.

۳. برای حدیث و دو متن سخن پیامبر ﷺ ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۵۲/۱۴، البته با تفاوتی در سند.

حضور پیامبر ﷺ رفتم و از او شنیدم که می‌فرمود: «این کار به پایان نمی‌رسد، مگر آن‌که در میان ایشان دوازده خلیفه برخیزند»[۱].

راوی گوید: پیامبر ﷺ سپس سخنی بر زبان آورد که بر من پوشیده ماند. از پدر خود پرسیدم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»[۲].

به همین سند مسلم گوید: ابن‌ابی‌عمیر، از سفیان، از عبدالملک بن عمیر، از جابر بن سمره برایم نقل کرده که گفته است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «پیوسته کار مردم پیش می‌رود تا دوازده تن بر آنان ولایت یابند»[۳].

در ادامهٔ روایت آمده است: سپس پیامبر ﷺ سخنی بر زبان آورد که بر من پوشیده ماند. پس از پدر خود پرسیدم: پیامبر خدا ﷺ چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»[۴].

به همین سند، مسلم گفته است: قتیبة بن سعید برایمان روایت آورده است: ابوعوانه، از سماک، از جابر بن سمره برایمان همین سخن را بازگو کرده با این تفاوت که در آن جملهٔ «لایزال امر الناس ماضیا» را نیاورده است[۵].

باز به همین سند، مسلم گفته است: هدأب بن خالد ازدی برایمان حدیث آورده و گفته است: حماد بن خالد ازدی ما را از سماک بن حرب حدیث کرده که گفته است: از جابر بن سمره شنیدم که می‌گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «اسلام پیوسته تا دوازده خلیفه عزیز است»[۶].

راوی گوید: سپس پیامبر ﷺ سخنی فرمود که آن را نفهمیدم. در این باره با پدرم سخن گفتم. گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»[۷].

به همین سند مسلم گفته‌است: ابوبکر بن ابی‌شیبه مرا حدیث کرده و گفته است: ابومعاویه، از داوود، از شعبی، از جابر بن سمره برایمان نقل کرده که گفته است: «این آیین پیوسته تا دوازده خلیفه عزیز است»[۸].

---

۱. «ان هذا الامر لاینقضی حتی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة».

۲. «کلهم من قریش». برای روایت، مشتمل بر این دو جمله ← مسلم، الصحیح، ۱۴۵۲/۳.

۳. «لایزال امر الناس ماضیا ما ولیهم اثنا عشر رجلاً».

۴. «کلهم من قریش». برای روایت و هر دو متن ← همان‌جا.

۵. ← همان، ۱۴۵۳.

۶. «لایزال الاسلام عزیزاً الی اثنتی عشرة خلیفه».

۷. کلهم من قریش». برای روایت و هر دو متن ← همان‌جا.

۸. «لایزال هذا الامر عزیزاً الی اثنتی عشرة خلیفة».

در ادامهٔ روایت آمده است: سپس پیامبرﷺ سخنی بر زبان آورد که آن را نفهیدم. در این باره از پدرم پرسیدم.

گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»[۱].

به همین سند، مسلم گفته است: قتیبة بن سعید و ابوبکر بن ابی‌شیبه برایمان نقل کرده و گفته‌اند: حاتم ـ و او همان حاتم بن اسماعیل است ـ از مهاجر بن مسمار، از عامر بن سعد بن ابی‌وقاص برایمان نقل کرده که گفته است: همراه با غلام نافع به سمرة بن جابر نوشتم که مرا از چیزی از آنچه از پیامبر خداﷺ شنیده‌ای آگاه کن. او در پاسخ برایم نوشت: شامگاه همان روز که اسلمی را سنگسار کردند، از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: «دین پیوسته برجا است تا قیامت برپا شود و در این مدت دوازده خلیفه بر شما حکم رانند که همه از قریش هستند»[۲].

این روایت را ابویعلی موصلی نیز در مسند[۳] نقل کرده است.

به همین سند، مسلم گفته است: نصر بن علی جهضمی برایم نقل کرده و گفته است: یزید بن ذریع برایمان حدیث آورده و گفته است: ابن‌عورج و احمد بن عثمان نوفلی ما را حدیث کرده ـ و متن این‌جا متن همین راوی اخیر است ـ و گفته‌اند: ابن عون، از شعبی، از جابر بن سمره برایمان نقل کرده که گفته است: همراه با پدرم نزد پیامبر خداﷺ رفتم. سپس از پیامبرﷺ شنیدم که می‌فرمود: «این دین پیوسته تا دوازده خلیفه عزیز و سربلند است»[۴].

پس پیامبرﷺ سخنی فرمود که مردم شنیدند [اما من نشنیدم]. از پدر خود پرسیدم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»[۵].

این روایت را سجستانی نیز در سنن[۶] آورده است.

ابوالقاسم شحام، از ابوسعید کنجرودی، از ابوعمرو جبری، از ابویعلی موصلی، و او در مسند خود، از

---

۱. «کلهم من قریش». ← همان‌جا.

۲. «لایزال الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیکم اثنا عشر خلیفة». ← همان‌جا.

۳. ← ۴۵۶/۱۳.

۴. «لایزال هذا الدین عزیزا منیعا الی اثنی عشر خلیفة».

۵. «کلهم من قریش». ← مسلم، الصحیح، ۱۴۵۳/۳.

۶. ← ابوداوود، السنن، ۱۰۶/۴، البته بدون کلمهٔ «منیعا».

شیبان بن فروخ، از حماد بن زید، از مجالد، از شعبی، از مسروق برایم نقل کرده که گفته است: نزد عبدالله بن مسعود بودیم که مردی از او پرسید: ای ابوعبدالرحمن، آیا از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدید که پس از او چند تن عهده‌دار این امت می‌شوند؟

ابن مسعود گفت: از زمانی که به عراق آمده‌ام پیش از تو هیچ‌کس در این باره از من نپرسیده است. سپس در ادامه گفت: آری، من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم و او فرمود: «دوازده تن، همانند نقیبان بنی‌اسرائیل»[1].

این حدیث را ابن‌بطه در ابانه[2] و احمد در مسند[3] از ابن‌مسعود نقل کرده و عثمان بن ابی‌شیبه، ابوسعید اشج، ابوکریب، محمود بن غیلان، علی بن محمد، ابراهیم بن سعید، عبدالرحمن بن ابی‌حاتم نیز همه از ابواسامه، از مجالد، از شعبی این خبر را نقل کرده‌اند[4].

فراوی، از ابوعبدالله جوهری، از قطیفی، از عبدالله بن احمد بن حنبل، از پدرش، از ابوعبدالله ابن‌بطه عکبری ــ به نقل از ابانه ــ از علی بن جعد، از زهیر، از سماک و زیاد بن علاقه و حصین بن عبدالله، همه از جابر بن سمره نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پس از من دوازده امیر خواهد بود»[5].

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی دیگر بر زبان آورد. از پدرم پرسیدم. گفت: [فرمود:] «همه از قریش هستند»[6].

ابن‌بطه گوید: ثوری از عبدالملک بن عمیر، از جابر بن سمره نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کار مردم پیوسته و تا زمانی که دوازده خلیفه برخیزند که همه از قریش باشند، به سامان است»[7].

---

۱. «اثنا عشر مثل نقباء بنی‌اسرائیل». ← ابویعلی، المسند، ۴۴۴/۸.

۲. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۳. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۳۹۸/۱.

۴. همچنین ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۵۷/۱۰؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۹۰/۵؛ بزار، المسند، ۳۲۰/۵.

۵. «یکون بعدی اثنا عشر امیرا».

۶. «کلهم من قریش».

۷. «لایزال امر الناس صالحا حتی یقوم اثنا عشر امیرا من قریش». خبر را در الابانة الکبری نیافتم. البته برای آن ← ابوعوانه، المسند، ۳۷۰/۴؛ ابن‌الجعد، المسند، ۳۸۹ و ۳۹۰.

به همین سند از عبدالله بن امیه، وابستهٔ مجاشع، از یزید رقاشی، از انس رایت شده که گفته است: پیامبر ﷺ فرمود: «این دین تا دوازده امیر از قریش پیوسته برپا است. اما چون بروند، زمین ساکنانش را در خود فروبرد»[1].

به همین سند، از ابوبکر بن ابی‌خیثمه، از علی بن جعد، از زهیر بن معاویه، از زیاد بن خیثمه، از اسود بن سعید همدانی، از جابر بن سمره روایت شده که گفته است: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «پس از من دوازده خلیفه خواهند بود که همه از قریش هستند و پس از آن نابسامانی رخ خواهد داد»[2].

به همین سند، از سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبدالرحمن، از ابن‌سمره، از پیامبر ﷺ نقل شده که فرموده است: «پیروان این دین پیوسته و تا زمانی که دوازده خلیفه بیایند که همه از قریش هستند بر همهٔ کسانی که با ایشان دشمنی کنند چیره شوند»[3].

عبدالرحمن بن زریق قزاز بغدادی، از ابوبکر بن ثابت خطیب بغدادی برایم نقل کرده که در تاریخ بغداد گفته است: حماد بن سلمه، از ابوالطفیل برایمان حدیث آورده که گفته است: عبدالله بن عمر بن من گفت: ای ابوطفیل، دوازده خلیفه پس از پیامبر ﷺ را برشمار. از آن پس، آشوب و آشفتگی خواهد

---

۱. «لایزال هذا الدین قائما الی اثنی عشر امیرا من قریش فاذا مضوا ساخت الارض باهلها». این ساختار را در جایی ندیدم. تنها در کنز العمال (۱۷/۱۲، به نقل از ابن‌النجار) ساختاری نزدیک به این وجود دارد: «لن یزال هذا الدین قائماً الی اثنی عشر من قریش فاذا هلکوا ماجت الارض باهلها». در منابع شیعی نیز ← کراجکی، الاستنصار، ۲۴؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۶۱/۲؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۱۲۴.

۲. متنی که ابن‌شهرآشوب آورده چنین است: «یکون بعدی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش ثم یکون الهرج». اما آنچه در منابع آمده این است که پیامبر ﷺ بخش نخست این سخن را فرمود. آن‌گاه قرشیان یا کسان دیگر پرسیدند: پس از آن چه خواهد شد؟ فرمود: «ثم یکون الهرج». برای نمونه ← ابن‌حبان، الصحیح، ۴۳/۱۵؛ ابو داوود، السنن، ۱۰۶/۴؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۶۸/۶؛ همو، المعجم الکبیر، ۲۵۳/۲؛ ابن‌الجعد، المسند، ۳۹۰؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۹۲/۵.

۳. «لایزال اهل هذا الدین ینصرون علی من ناوأهم الی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش». نزدیک‌ترین روایت به این ساختار روایت ابن‌حبان (الصحیح، ۴۵/۱۵) است: «لایزال هذا الدین عزیزا منیفا ینصرون علی من ناوأهم علیه الی اثنی عشر خلیفه». ثم تکلم بکلمة اصمتنیها الناس فقلت لابی: ماذا قال؟ قال: «کلهم من قریش».

در منابع شیعی نیز ← کراجکی، الاستنصار، ۲۵؛ طوسی، الغیبة، ۱۲۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۶۲/۲؛ ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ۴۱۸.

بود[۱]. در روایت عبدالله بن ابی‌اوفی است که پس از آن سرگشتگی‌هایی پدید می‌آید.

یکی از روایت‌های لیث بن سعد، از خالد بن برید، از سعید بن ابی‌هلال، از ربیعة بن سیف آن است که گفت: ربیعه گفته است: نزد شقیق اصبحی بودیم که گفت: از عبدالله بن عمر شنیدم که گفت: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «پس از من دوازده خلیفه خواهد بود»[۲].

از روایت‌های سهل بن حماد، از یونس بن ابی یعقوب آن است که گفت: عوان بن ابی‌جحیفه از پدر خویش برایمان حدیث کرد و گفت: نزد پیامبر ﷺ بودیم که فرمود: «کار امت من پیوسته به سامان است، تا دوازده خلیفه بگذرند که همه از قریش هستند»[۳].

از روایت‌های ابوالفرج محمد بن فارسی غوری محدث به سند خود از انس آن است که انس گفته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «از ما دوازده خلیفه خواهد بود که خداوند آنان را بر هر که با ایشان دشمنی ورزد پیروز گرداند و آن‌که با ایشان دشمنی ورزد بدیشان زیانی نرساند»[۴].

از ابوطفیل روایت شده که دربارهٔ خلیفگان پس از پیامبر ﷺ از ابن‌عمر پرسید. او در پاسخ گفت: دوازده تن از بنی‌کعب.[۵]

ابوالمؤید مکی خطیب خوارزم کتاب اربعین[۶] را با من مکاتبه کرد و در این کتاب به سند از حسین بن علی علیه السلام روایت شده که فرموده است: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هرکس دوست دارد چون من بزید و چون من بمیرد و به بهشتی که خداوند به من وعده داده است درآید، علی بن

---

۱. البته روایت خطیب بغدادی چنین است: قال رسول الله: «اذا ملک اثنی عشر من بنی‌کعب بن لؤی کان النقف و النقاف الی یوم القیامة»؛ چون دوازده تن از بنی‌کعب بن لؤی حکم برانند، پس از آن آشوب و آشفتگی خواهد بود. ← تاریخ بغداد، ۲۶۳/۶.

۲. «یکون بعدی اثنی عشر خلیفة». برای متن حاضر و این روایت ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۳۱۹/۱؛ ابن‌عدی، الکامل، ۲۰۷۴؛ کراجکی، الاستنصار، ۲۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۶۳/۲.

۳. «لایزال امر امتی صالحا حتی یمضی اثنی عشر خلیفة». ← حاکم، المستدرک، ۶۱۷/۳؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۰۹۶؛ همو، المعجم الکبیر، ۱۲۰/۲۲؛ بخاری، التاریخ الکبیر، ۴۱۰/۸؛ ابونعیم، تاریخ اصبهان، ۱۴۶/۲.

۴. «یکون منا اثنی عشر خلیفة ینصرهم الله علی من ناوأهم و لایضرهم من عاداهم».

۵. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۶۳/۶، با مقداری تفاوت.

۶. مقصود کتاب الاربعین فی مناقب النبی الامین ﷺ و وصیه امیرالمؤمنین علیه السلام است و برخی احتمال داده‌اند که همان مناقب مشهور باشد.

ابی‌طالب علیه السلام و فرزندان او را که پاکند و امامان هدایت و پس از او، چراغ‌های روشنگر ظلمت‌ها هستند دوست بدارد، که ایشان شما را از طریق هدایت به طریق ضلالت نخواهند بردند»[۱].

ابو سعید عبداللطیف اصفهانی، از ابوعلی حداد، از ابونعیم اصفهانی ـ به سلسله سندی که تا حلیة الاولیاء می‌رسد ـ برایمان روایت کرده که ابونعیم به سند خود از شعبی، از جابر بن سمره نقل کرده که گفته است: در کنار پدرم به مسجد آمدم و در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه ایراد می‌کرد وارد شدم. شنیدم که می‌فرمود: «پس از من دوازده خلیفه خواهد بود»[۲].

آن‌گاه صدای خویش فروآورد و من نفهمیدم که چه می‌فرماید. از پدر خود پرسیدم: چه می‌گوید؟ گفت: فرمود: «همه از قریش هستند»[۳].

همو، به سند خود از سدی، از زید بن ارقم و از شریک، از اعمش، از حبیب بن ابی‌ثابت، از ابوطفیل، از زید بن ارقم، و از عکرمه و از سلمة بن کهیل، هر دو از ابن‌عباس، روایت کرده‌اند که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس دوست دارد چون من بزید و چون من بمیرد و در بهشت عدن که پروردگارم آن را کاشته است درآید، پس از من علی را به ولایت گیرد و دوستدار او را ولیّ خویش داند و به امامان پس از من اقتدا کند؛ چه، آنان عترت من هستند که از سرشت من آفریده شده‌اند و فهم و دانش را روزی گرفته‌اند. وای بر کسانی از امت من که فضیلت ایشان را باور ندارند و از ایشان پیمان بگسلند. خداوند شفاعت من را به ایشان نرساند»[۴].

---

۱. «من احب ان یحیی بحیاتی و یموت میتتی و یدخل الجنة التی وعدنی ربی فلیتول علی بن ابی‌طالب و ذریته الطاهرین ائمة الهدی و مصابیح الدجی من بعده فانهم لن یخرجوکم من باب الهدی الی باب الضلالة». ← صفار، بصائر الدرجات، ۷۰ ـ ۷۳. نیز با تفاوت‌هایی ← حاکم، المستدرک، ۱۳۹/۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۹۴/۵؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۵۰/۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۴۲/۴۲.

ناگفته نماند روایت منابع اهل سنت عمدتاً چنین است ـ و این روایت طبرانی است ـ که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من احب ان یحیی حیاتی و یموت موتتی و یسکن جنة الخلد التی وعدنی ربی فان ربی عزّ و جلّ غرس قصبانها بیده فلیتول علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه فانه لن‌یخرجکم من هدی و لن‌یدخلکم فی ضلالة».

۲. «یکون بعدی اثنی عشر خلیفة».

۳. «کلهم من قریش». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۳۳/۴.

۴. «من سره ان یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنة عدن التی غرسها ربی فلیوال علیاً من بعدی و لیوال ولیه ←

احمد بن حنبل در مسند خود همانند آنچه ما از صحیحین و دیگر کتاب‌ها روایت کردیم به سی و چهار طریق از جابربن سمره نقل کرده که طرق عامر بن سعد[۱]، سماک بن حرب[۲]، اسود بن سعید همدانی[۳]، عبدالملک بن عمیر[۴]، عامر[۵]، شعبی[۶] و ابوخالد والبی[۷] از آن جمله است[۸].

تصریح به دوازده نام

عبدالله بن محمد بغوی، از علی بن جعد، از احمد بن وهب بن منصور، از ابوقبیصه شریح بن محمد عنبری، از نافع، از عبدالله بن عمر روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، من نذیر این امت هستم، تو هادی آن، حسن علیه السلام قائد آن، حسین علیه السلام سائق آن، علی بن حسین علیه السلام جامع آن، محمد بن علی علیه السلام عارف آن، جعفر بن محمد علیه السلام کاتب آن، موسی بن جعفر علیه السلام محصی آن، علی بن موسی علیه السلام معبّر و منجی آن و نیز دورکنندهٔ دشمنان آن و نزدیک‌کنندهٔ مؤمنان آن، محمد بن علی علیه السلام قائد و سائق آن، علی بن محمد علیه السلام سائر و عالم آن، حسن بن علی علیه السلام گردآورنده و عطا دهندهٔ آن و قائمِ خلف علیه السلام ساقی، ناشر و شاهد آن؛ ﴿إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ﴾»[۹].

→

ولیقتد بالائمة من بعدی فانهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهماً و علماً و یل للمکذبین بفضلهم من امتی القاطعین منهم صلتی لاانالهم الله شفاعتی». ← همان، ۸۶/۱.

۱. «لایزال الدین قائما حتی یکون اثنی عشر خلیفة من قریش». ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۸۶/۵.

۲. «یکون اثنا عشر امیرا ... کلهم من قریش». ← همان، ۹۰.

۳. «یکون بعدی اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش». ← همان، ۹۲.

۴. «یکون اثنی عشر امیرا کلهم من قریش». ← همان‌جا؛ نیز همانند آن در: ۹۷/۵ و ۹۸.

۵. «ان هذا الدین لایزال عزیزا الی اثنی عشر خلیفة». ← همان، ۹۳.

۶. «لایزال هذا الامر عزیزا منیعا ظاهرا علی من ناوأه حتی یملک اثنا عشر کلهم من قریش». ← همان‌جا.

۷. «لایزال هذا الامر مؤاتی او مقاربا حتی یقوم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش». ← همان، ۱۰۷.

۸. برای مجموعه احادیث جابر بن سمره، که بخش عمده‌ای از آن دربارهٔ همین «دوازده خلیفه» است ← همان، ۸۵ - ۱۰۸.

۹. «یا علی انا نذیر امتی و انت هادیها و الحسن قائدها و الحسین سائقها و علی بن الحسین جامعها و محمد بن علی عارفها و جعفر بن محمد کاتبها و موسی بن جعفر محصیها و علی بن موسی معبرها و منجیها و طارد مبغضیها و مدنی مؤمنیها و محمد بن علی قائدها و سائقها و علی بن محمد سائرها و عالمها و الحسن بن علی نادیها و معطیها و القائم

←

گروهی نیز این خبر را از جابر بن عبدالله از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند.

اعمش، از ابواسحاق، از حارث بن سعید بن قیس، از علی بن ابی‌طالب علیه السلام و از جابر انصاری روایت کرده و هر دو از پیامبر علیه السلام روایت کرده‌اند که فرمود: «من شما را به حوض درمی‌آورم، تو ای علی ساقی هستی، حسن علیه السلام طلیعه‌دار است، حسین علیه السلام فرمان‌دهنده، علی بن حسین علیه السلام به حوض درآورنده، محمد بن علی علیه السلام از آن برآورنده، جعفر بن محمد علیه السلام پیش‌برنده، موسی بن جعفر علیه السلام شمارندهٔ دوستان و دشمنان و درهم شکنندهٔ منافقان، علی بن موسی علیه السلام زینت‌بخش مؤمنان، محمد بن علی علیه السلام جای‌دهندهٔ بهشتیان در مراتب خویش، علی بن محمد علیه السلام آن‌که برای شیعیان خویش خطبهٔ عقد حوران بهشت بخواند و حوران را به همسری ایشان درآورد، حسن بن علی علیه السلام چراغ بهشتیان که از او روشنایی گیرند، و هادیِ مهدی علیه السلام شفیع آنان در روز قیامت، آن هنگام که جز به آن‌که خدا بخواهد و بپسندد اجازهٔ شفاعت ندهند»[1].

محمد بن زکریا علانی، از سلیمان بن اسحاق بن سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس نقل کرده که گفته است: پدرم مرا حدیث کرد و گفت: نزد هارون رشید بودم که از مهدی و عدالت او سخن به میان آمد. هارون گفت: گویا شما می‌پندارید پدرم مهدی است. پدرم، از پدر خویش، از جد خود، از ابن‌عباس برایم نقل کرد که از پدرش عباس بن عبدالمطلب نقل کرده که پیامبر ﷺ به وی فرموده است: «ای عمو، دوازده خلیفه از فرزندان من حکومت می‌یابند و سپس رخدادهایی ناخوشایند و گرفتاری‌هایی سخت پدید می‌آید و آن‌گاه مهدی از فرزندان من برمی‌خیزد و خداوند به یک شب کار

←

الخلف ساقیها و ناشرها و شاهدها ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾». برای روایت ← قمی، مائة منقبة، ۲۴ و ۲۵؛ کراجکی، الاستنصار، ۲۲ و ۲۳. در این روایت آیهٔ ۷۵ سورهٔ حجر اقتباس شده و ترجمهٔ آن چنین است: و در این، هوشمندان را عبرت و بصیرت بسیار است.

۱. «انا واردکم علی الحوض و انت یا علی الساقی و الحسن الرائد و الحسین الآمر و علی بن حسین الفارط و محمد بن علی الناشر و جعفر بن محمد السائق و موسی بن جعفر محصی المحبین و المبغضین و قامع المنافقین و علی بن موسی مزین المؤمنین و محمد بن علی منزل اهل الجنة فی درجاتهم و علی بن محمد خطیب شیعتهم و مزوجهم الحور و الحسن بن علی سراج اهل الجنة یستضیئون به و الهادی المهدی شفیعهم یوم القیامة حیث لایؤذن الا لمن یشاء و یرضی». ← قمی، مائة منقبة، ۲۳؛ کراجکی، الاستنصار، ۲۳.

او را سامان می‌دهد و او زمین را آن سان که از بیداد آکنده است سرشار از عدالت می‌کند و تا آن زمان که خدا بخواهد می‌ماند و سپس دجال برمی‌خیزد»[۱].

محمد بن احمد بن عبید الله هاشمی روایت کرده و گفته است: ابو موسی عیسی بن احمد بن عیسی، از منصور برایم نقل کرده و گفته است: ابوالحسن علی بن محمد عسکری علیه السلام، از پدر خود محمد بن علی علیه السلام، از پدر خود علی بن موسی علیه السلام، از پدران خویش علیهم السلام، از علی علیه السلام روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس دوست دارد در حالی خدا را دیدار کند که در امان و پاکیزه است و از آن نگرانی بزرگ اندوهی ندارد تو را به ولایت گیرد و ولایت پسرانت حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، علی بن حسین علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، جعفر بن محمد علیه السلام، موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، علی بن محمد علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام و سپس مهدی علیه السلام را که خاتم ایشان است بپذیرد»[۲].

باری، اگر می‌خواستیم در این باب سخن را به کرانه بریم کتاب بسیار درازدامن می‌شد. پس هر که خواهان فزونی است کتاب ایضاح دفائن النواصب[۳] را که دربردارندهٔ روایت‌های مشتمل بر تصریح به امامان دوازده‌گانه علیهم السلام است بنگرد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مسئله امامان دوازده‌گانه را روشن ساخته و به نام و شمار ایشان تصریح کرده و از خلافت آنان سخن گفته است. این چیزی است که حتی اگر نزد مخالفان به شهرت نرسیده و از زبان ایشان به تواتر نقل نشده باشد، دست کم آنان خود با کسانی که مضمونی همانند این حقیقت را به تواتر روایت کرده‌اند همسویی دارند.

---

۱. «یا عم یملک من ولدی اثنا عشر خلیفة ثم یکون امور کریهة و شدة عظیمة ثم یخرج المهدی من ولدی یصلح الله امره فی لیلة فیملأ الارض عدلا کما ملئت جورا و یمکث فی الارض ماشاء الله ثم یخرج الدجال». ← طبرسی، اعلام الوری، ۱۶۵/۲؛ قطب راوندی، قصص الانبیاء، ۳۶۷.

۲. «من سره ان یلقی الله آمنا مطهرا لایحزنه الفزع الاکبر فلیتولک و لیتول ابنیک الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی ثم المهدی و هو خاتمهم». ← طوسی، الغیبة، ۱۳۶.

۳. کتابی است از محمد بن احمد بن شاذان قمی (د. ۴۴۹ق.) که برخی آن را با مائة منقبة یکی دانسته و برخی دیگر آن‌ها را دو کتاب مستقل دانسته‌اند. در این باره ← نوری، خاتمة المستدرک، ۱۴۱/۳؛ ابن‌شهرآشوب، معالم العلماء، ۱۵۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۴۹۴/۲ و ۴۹۵، ۲۵۱/۱۶، ۳/۱۹ و ۳۱۶/۲۲؛ کنتوری، کشف الحجب و الاستار، ۷۳؛ کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۴۲۷.

بر این پایه، محبت اهل بیت حتی از زبان دشمنان ایشان به اثبات رسیده است و اینک که با این روایت‌ها این شمار برای امامان اثبات شود امامت ایشان نیز اثبات گردد؛ زیرا مخالفان امامت را به این شمار محدود نمی‌دانند، بلکه نزد ایشان افزون بر این شمار هم روا است. این در حالی است که در میان امت هیچ‌کس جز شیعهٔ امامیه مدعی چنین عددی برای پیشوایان نیست و آنچه بر خلاف اجماع باشد به نادرستی‌اش حکم شود.

فصل ۵

آنچه شیعه روایت کرده است

این خود دو گونه را دربرمی‌گیرد: یکی آنچه از پیامبر ﷺ روایت شده است؛ و دیگری آنچه در آن پدران به فرزندان خویش تصریح کرده‌اند ــ و این گونه به خواست خداوند در باب هر امامی جداگانه خواهد آمد.

روایت‌های خزاز قمی

اما آنچه از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند، در این باره کتاب الکفایة فی النصوص[1] از خزاز قمی ساکن ری کفایت کند. او در این کتاب صد و پنجاه‌وپنج خبر را از طرق گوناگون به نقل از صحابه پیامبر ﷺ روایت کرده که از آن جمله است:

ــ ابن‌عباس که سعید بن جبیر، ابوصالح، مجاهد، طاووس، اصبغ و عطاء از او روایت کرده‌اند[2].

---

۱. این کتاب با نام کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر علیهم‌السلام به تحقیق سید عبداللطیف حسینی کوه‌کمره‌ای خوئی در قم: انتشارات بیدار، ۱۴۰۱ ق. چاپ شده است.

۲. برای روایت‌های رسیده از ابن‌عباس ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۰ ـ ۲۲.

ـ ابن‌مسعود که کسانی چون عطاء بن سائب، از پدر خویش مسروق، قیس بن عباد و حنش بن معتمر از او روایت کرده‌اند[۱].

ـ ابوسعید خدری که عطیه عونی، ابوهارون عبدی، سعید بن مسیّب و ابوالصدیق ناجی از او روایت کرده‌اند[۲].

ـ ابوذر که ابوحارث حنش بن معتمر و ابن مسیب از او روایت کرده‌اند[۳].

ـ سلمان فارسی که سلیم بن قیس هلالی، ابوحازم، سائب بن [ابی] اوفی، ابومالک و ابوالقاسم بن علیم ازدی از او روایت کرده‌اند[۴].

ـ جابر بن عبدالله انصاری که جابر بن یزید جعفی، واثلة بن اسقع، قاسم بن حسان و محمد بن علی امام باقر علیه‌السلام از او روایت کرده‌اند[۵].

ـ ابوایوب انصاری که ایاس بن سلمة بن اکوع، یزید بن هارون از استادان خود، از او روایت کرده‌اند[۶].

ـ عمار بن یاسر که ابوالطفیل، ابوعبیده و محمد بن عمار از او روایت کرده‌اند[۷].

ـ حذیفة بن یمان که احمد بن عبدالله بن یزید بن سلام از او روایت کرده است[۸].

ـ حذیفة بن اسید که ابوالطفیل، ابوجحیفه و هشام از او روایت کرده‌اند[۹].

ـ زید بن ارقم که محمد بن زیاد، یزید بن حسان و ابوالضحی از او روایت کرده‌اند[۱۰].

---

۱. ← همان، ۲۳ ـ ۲۷.

۲. ← همان، ۲۸ ـ ۳۴.

۳. ← همان، ۳۵ ـ ۳۹.

۴. ← همان، ۴۰ ـ ۴۸. البته سند مذکور در آن کتاب با آنچه در این‌جا آورده شده متفاوت است.

۵. ← همان، ۵۳ ـ ۶۷.

۶. ← همان، ۱۱۳ ـ ۱۱۹.

۷. ← همان، ۱۲۰ ـ ۱۲۶.

۸. ← همان، ۱۳۶ ـ ۱۳۸.

۹. ← همان، ۱۲۷ ـ ۱۳۰.

۱۰. ← همان، ۱۰۰ ـ ۱۰۴.

ـ واثلة بن اسقع که مکحول، اجلح، خالد بن معدان، ابوسلیمان ضبی، ابراهیم بن ابی‌عبله و قاسم از او روایت کرده‌اند[۱].

ـ زید بن ثابت که قاسم بن حسان و ابوالطفیل از او روایت کرده‌اند[۲].

ـ ابوامامه اسعد بن زراره که اجلح کندی، قاسم و ابوسلیمان ضبی از او روایت کرده‌اند[۳].

ـ عمران بن حصین که مطرف بن عبدالله، اصبغ و ابوعبدالله شامی از او روایت کرده‌اند[۴].

ـ سعد بن مالک که سعید بن مسیب از او روایت کرده است[۵].

ـ جابر بن سمره که زیاد بن عقبه، عبدالملک بن عمیر، شعبی، سماک بن حرب و اسود بن سعید همدانی از او روایت کرده‌اند[۶].

ـ انس که هشام بن یزید[۷]، انس بن سیرین، ابوالغالیه، حفصه بنت سیرین و حسن بصری از او روایت کرده‌اند[۸].

ـ ابوهریره که سعید مقری، عبدالرحمن اعوج، ابوصالح سمّان، ابو مریم و ابوسلمه از او روایت کرده‌اند[۹].

ـ ابوقتاده که [عمرو بن میمون، حریز، سعید بن مسیب، یحیی بن منقذ و هشام از او روایت کرده‌اند][۱۰].

ـ عمر بن خطاب که مفضل بن حصین، عبدالله بن مالک و عمرو بن عثمان بن عفان از او روایت کرده‌اند[۱۱].

---

۱. ← همان، ۱۰۸ ـ ۱۱۲.

۲. ← همان، ۹۵ ـ ۹۹.

۳. ← همان، ۱۰۵ ـ ۱۰۷.

۴. ← همان، ۱۳۱ ـ ۱۳۳.

۵. ← همان، ۱۳۴ و ۱۳۵.

۶. ← همان، ۴۹ ـ ۵۲.

۷. به استناد کفایة الاثر تصحیح شده است.

۸. ← همان، ۶۸ ـ ۷۸.

۹. ← همان، ۷۹ ـ ۹۹.

۱۰. افزوده به استناد کفایة الاثر، ۱۴۲. همچنین برای روایت‌های او ← همان، ۱۳۹ ـ ۱۴۲.

۱۱. ← همان، ۹۰ ـ ۹۳.

ـ عایشه که شعبه، از قتاده، از حسن بصری، از ابوسلمه [از او] و نیز هشام بن جابر، از ابوسلمه [از او] و محمد بن ابراهیم، از ابوسلمه [از او] و ابوبشیر محمد بن منکدر از ابوسلمه، از او روایت کرده‌اند[۱].

ـ فاطمه زهرا علیها السلام که زینب بنت علی علیه السلام، ابوذر، سهل ساعدی، جابر [بن عبدالله] انصاری، حسین بن علی علیه السلام و عباس بن سهل ساعدی از او روایت کرده‌اند[۲].

ـ ام‌سلمه که عمار دهنی، ابن جبیر و مقلاص از او روایت کرده‌اند[۳].

خزاز قمی همچنین از کسانی از تابعان چون زید بن علی[۴] همین روایت‌های حاکی از تصریح به نام امامان را آورده و به روایت‌های حاکی از این مضمون که از امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری رسیده[۵] پرداخته است.

اینک نمونه‌هایی از این احادیث که به من رسیده است:

اصبغ از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: از پیامبر خدا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین مطهّر و معصوم هستیم»[۶].

ابن‌سائب از ابن مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «امامان پس از من دوازده تن هستند؛ نه تن از نسل حسین و نهمین تن مهدی ایشان است»[۷].

حنش بن معتمر از ابن‌مسعود روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان پس از من دوازده تن هستند، همه از قریش»[۸].

---

۱. ← همان، ۱۸۷ ـ ۱۹۲.

۲. ← همان، ۱۹۳ ـ ۲۱۲.

۳. ← همان، ۱۸۰ ـ ۱۸۶. همان گونه که ملاحظه می‌فرمایید و از مقایسهٔ این فهرست با متن کفایة الاثر معلوم می‌شود، ترتیب این کسان در مناقب با ترتیب نسخهٔ چاپی کتاب خزاز قمی هماهنگی ندارد.

۴. ← همان، ۲۹۴ ـ ۲۹۹.

۵. ← همان، ۲۱۳ ـ ۲۹۳.

۶. «انا و علی و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین مطهرون معصومون». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۹. همچنین ← ابن‌عیاش، مقتضب الاثر، ۱۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۸۱/۱؛ اربلی، کشف الغمة، ۳۱۴/۳؛ قندوزی، ینابیع المودة، ۳۱۶/۲.

۷. الائمة بعدی اثنا عشر تسعة من صلب الحسین و التاسع مهدیهم». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۳.

۸. «الائمة بعدی اثناعشر کلهم من قریش». ← همان، ۲۷.

عطیه عوفی از خدری روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به حسین علیه‌السلام فرمود: «تو امامی، زادهٔ امام، و نه تن از فرزندانت پیشوایانی پاک هستند و نهمین تن قائم ایشان است»[1].

ابوذر گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «امامان پس از من دوازده تن هستند، نه تن از پشت حسین علیه‌السلام که نهمین ایشان قائم ایشان است»[2].

سپس فرمود: «زنهار که حکایت ایشان در میان شما حکایت کشتی نوح علیه‌السلام است؛ هر که در آن نشنید برهد و هر که از آن فروماند غرق شود. هم حکایت ایشان حکایت باب حطه در بنی‌اسرائیل است»[3].

سلمان فارسی گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «امامان پس از من به شمار نقیبان بنی‌اسرائیل هستند که دوازده تن بودند»[4].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن‌گاه دست خویش بر پشت حسین علیه‌السلام نهاد و فرمود: «از پشت او نه امام پاک باشند که نهمین آنان مهدی ایشان است. زمین را از عدالت و داد بیاکند، آن‌سان که از ستم و بیداد آکنده است. پس وای بر کسانی که با ایشان دشمنی ورزند»[5].

جابر انصاری به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: ای پیامبر خدا، در تورات چنین یافته‌ام: «شبر و شبیر را بیدار کنید». اما نام ایشان را نشناختم. پس از حسین علیه‌السلام چند تن از اوصیا خواهند بود و نام ایشان چیست؟

---

۱. «انت الامام ابن الامام تسعة من صلبک ائمة ابرار و التاسع قائمهم». ← همان، ۲۸ و ۲۹.

۲. «الائمة بعدی اثناعشر تسعة من صلب الحسین تاسعهم قائمهم». ← همان، ۳۸.

۳. «الا ان مثلهم فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق و مثل باب حطة فی بنی اسرئیل».

در این روایت به آیه‌های زیر اشاره شده است:

ـ بقره/۵۸: ﴿وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ و سجده‌کنان از در بزرگ درآیید و بگویید: خداوندا، گناهان ما را بریز تا خطای شما را ببخشاییم، و پاداش نیکوکاران را خواهیم افزود.

ـ اعراف/۱۶۱: ﴿وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ و بگویید: خداوندا، گناهان ما را فروریز و سجده‌کنان از دروازهٔ شهر درآیید، تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم و به زودی بر اجر نیکوکاران بیفزاییم.

۴. «الائمة بعدی بعدد نقباء بنی‌اسرائیل کانوا اثنی عشر».

۵. «من صلبه تسعة ائمة ابرار و التاسع مهدیهم یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما فالویل لمبغضیهم». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۴۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نه تن از پشت حسین علیه السلام و مهدی علیه السلام نیز از او است»[۱].

مفضل بن حصین از عمر بن خطاب نقل کرده که گفته است: از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «پیشوایان پس از من دوازده تن هستند»[۲].

سپس صدای خویش را فرود آورد. اما شنیدم که می‌فرمود: «همه از قریش هستند»[۳].

انس گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امامان پس از من از عترت من هستند»[۴].

پرسیدند: ای پیامبر خدا، امامان پس از شما چند تن هستند؟

فرمود: «به شمار نقیبان بنی‌اسرائیل»[۵].

فاطمه علیها السلام از پدر خود دربارهٔ آیهٔ ﴿وَعَلَى ٱلْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ ٱلْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ﴾[۶] پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان امامان پس از من هستند؛ علی علیه السلام و دو نوادهٔ من و نه تن از پشت حسین علیه السلام. آنان همان مردان اعرافند. هیچ‌کس به بهشت درنیاید جز آن‌که ایشان را می‌شناسد و ایشان او را می‌شناسند و هیچ‌کس به دوزخ نمی‌رود جز آن‌که منکر ایشان باشد و ایشان منکر او باشند. خداوند نیز جز از راه شناخت ایشان شناخته نشود»[۷].

ابوامامه گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چون مرا به معراج آسمان بردند بر پایهٔ عرش دیدم که با نور چنین نوشته است: خدایی جز الله نیست، محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است، او را به علی علیه السلام تأیید کردم و به علی علیه السلام و پس از او حسن علیه السلام و حسین علیه السلام یاری رساندم. همچنین علی علیه السلام و علی علیه السلام و علی علیه السلام

---

۱. «تسعة من صلب الحسین و المهدی منه». ← همان، ۵۸ و ۵۹.

۲. «الائمة بعدی اثنی عشر».

۳. «کلهم من قریش». ← همان، ۹۰ و ۹۱.

۴. الائمة بعدی من عترتی».

۵. «عدد نقباء بنی‌اسرائیل». برای متن با تفاوت‌هایی ← همان، ۷۶.

۶. اعراف/۴۶: و بر اعراف مردانی هستند که هر یک از آن دو دسته را از سیمایشان می‌شناسند و بهشتیان را که هنوز وارد آن نشده ولی بدان امید دارند آواز می‌دهند که سلام بر شما.

۷. «هم الائمة بعدی علی و سبطای و تسعة من صلب الحسین فهم رجال الاعراف لایدخل الجنة الا من یعرفهم و یعرفونه و لایدخل النار الا من انکرهم و ینکرونه لایعرف الله تعالی الا من سبیل معرفتهم». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۹۴ و ۱۹۵.

و محمد علیه السلام و محمد علیه السلام و جعفر علیه السلام و موسی علیه السلام و حسن علیه السلام و حجت علیه السلام دیدم؛ دوازده اسم که با نور کتابت شده بود. پرسیدم: پروردگارا، این نام چه کسانی است که با نام من همتا کرده‌ای؟ بر من بانگ زدند: ای محمد، اینان امامان پس از تو و نیکان از نسل تواند»[۱].

روایت‌های شیخ صدوق

ابو جعفر قمی (شیخ صدوق) در کمال الدین از سماعة بن مهران و ابوبصیر، از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده‌اند: «ما دوازده محدَّث هستیم»[۲].

ابو بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «پس از حسین بن علی علیه السلام نه امام خواهد بود که نهمین ایشان قائم ایشان است»[۳].

سعید بن جبیر از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خلیفگان و اوصیای من و حجت‌های خداوند بر مردمان پس از من دوازده تن هستند که نخستین و آخرین ایشان فرزند من است»[۴].

سلیم بن قیس هلالی گوید: میان عبدالله بن جعفر و معاویه گفت‌وگویی درگرفت. در این جریان عبدالله بن جعفر گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «من بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار هستم. پس علی بن ابی‌طالب علیه السلام بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار است. چون علی علیه السلام

---

۱. «لمّا عرج بی الی لسماء رأیت مکتوبا علی ساق العرش بالنور لااله‌الاالله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی ثم بعده الحسن و الحسین و رأیت علیا علیا علیا و رأیت محمدا محمدا ـ مرتین ـ و جعفرا و موسی و الحسن و الحجة اثنی عشر اسما مکتوبا بالنور فقلت: یا رب اسامی من هولاء الذین قرنتهم بی؟ فنودیت: یا محمد هم الائمة بعدک و الاخیار من ذریتک». ← همان، ۱۰۵ و ۱۰۶.

۲. «نحن اثنا عشر محدثاً». ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۳۳۵. البته در این کتاب «مهدیاً» آمده و در پاورقی از این یاد شده که در برخی از نسخه‌ها «محدثاً» آمده است. مقصود از «محدَّث» نیز آن است که به شخص فهم داده شده باشد. ← همو، معانی الاخبار، ۱۷۲. این واژه همچنین به کسی که فرشتگان، از جمله جبرئیل، با او سخن گویند تفسیر شده است. ← طریحی، مجمع البحرین، ۴۶۹۱.

۳. «یکون تسعة ائمة بعد الحسین بن علی تاسعهم قائمهم». ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۳۵۰.

۴. «ان خلفانی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی اثنا عشر اولهم و آخرهم ولدی». ← همان، ۲۸. همچنین ← طبرسی، اعلام الوری، ۱۷۳/۲.

به شهادت رسد حسن بن علی‌علیه‌السلام بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار است. در پی او فرزندم حسین‌علیه‌السلام بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار است. چون او شهید شود فرزندش علی بن حسین علی اکبرعلیه‌السلام بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار است. سپس فرزندم محمد باقرعلیه‌السلام بیش از خود مسلمانان به ایشان سزاوار است. تو ای جابر او را درک خواهی کرد و با او سخن خواهی گفت. دوازده امام هستند از نسل حسین‌علیه‌السلام».

آن‌گاه عبدالله بن جعفر از حسن‌علیه‌السلام، حسین‌علیه‌السلام، عبدالله بن عباس، عمر بن ابی‌سلمه و اسامة بن زید خواست در این باره گواهی دهند و آنان نیز بر این حقیقت گواهی دادند[1].

سلمان، ابوذر و مقداد نیز این روایت را نقل کرده‌اند.

[ابن‌بابویه] در کتاب مولد فاطمه‌علیهاالسلام[2] از این یاد کرده که پدرم برایم نقل کرد که از محمد بن موسی بن متوکل محمد بن علی ماجیلویه، احمد بن علی بن ابراهیم، حسین بن ابراهیم تاتانه و احمد بن زیاد همدانی به سندهای ایشان از جابر بن عبدالله نقل کرده است که به امام باقرعلیه‌السلام گفت: جبرئیل به شادباش ولادت حسین‌علیه‌السلام نزد فاطمه‌علیهاالسلام آمد، در حالی که لوحی در دست داشت و در آن چنین نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم. این نامه‌ای است از جانب خداوند عزیز حکیم به محمد، نور و سفیر و حجاب و دلیل او، که روح‌الامین آن را از نزد پروردگار جهانیان نازل کرده است.

ای محمد، نام‌های مرا عظیم‌دار و نعمت‌هایم را سپاس گزار و آیت‌هایم را انکار مکن؛ من الله هستم که خدایی جز من نیست. هرکس به غیر من امید بندد او را به چنان عذابی بنشانم که هیچ‌کس از جهانیان را چنان عذاب نکنم. پس تنها مرا بپرست و تنها بر من توکل کن. من هیچ پیامبری را نفرستاده‌ام که روزگارش به پایان برده باشم و مدت او سپری شده باشد، مگر این‌که برایش وصیّ‌ای قرار دهم. من تو را بر همهٔ پیامبران برتری بخشیده‌ام و علی‌علیه‌السلام وصی تو را نیز بر اوصیا برتری داده‌ام و تو را به دو فرزند و نواده‌ات حسن‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام گرامی داشته‌ام. حسن‌علیه‌السلام را پس از پایان روزگار پدر کان حکمت خویش قرار داده‌ام و حسین‌علیه‌السلام را خازن وحی خویش گرفته‌ام و او را به شهادت گرامی داشته‌ام. ارجمندترین و والاترین شهید است. کلمهٔ تامه خود را با او همراه ساخته‌ام و حجت

---

۱. ← سلیم بن قیس، کتاب سلیم، ۳۶۱.

۲. نجاشی از این کتاب یاد کرده و آقابزرگ نیز از آن نام برده است. ← رجال النجاشی، ۳۹۲؛ الذریعة، ۲۷۵/۲۳. نسخهٔ بازسازی‌شدهٔ این اثر هم به کوشش محمدهادی یوسفی غروی در میراث حدیثی شیعه (شمارهٔ ۱۹) نشر یافته است.

بالغ نزد او است. به عترت او مردمان را پاداش و کیفر دهم. نخستین ایشان علی‌علیه‌السلام است، مهتر پرستشگران و زیور دوستان من که بگذشته‌اند. پسر او همانند جد خویش محمود است، محمدعلیه‌السلام که شکافندهٔ دانش و کان حکمت من است. آنان که در جعفرعلیه‌السلام تردید کردند تباه شوند و آن‌که او را نپذیرد چونان کسی است که مرا نپذیرفته است. این سخن مؤکّد من است که جایگاه جعفرعلیه‌السلام را گرامی خواهم داشت و او را به پیروان، یاران و دوستدارانش دلشاد خواهم کرد. پس از او فتنه‌ای تیره و تار رخ می‌دهد. اما رشتهٔ آنچه من مقرر داشته‌ام هرگز نمی‌گسلد و حجت من پنهان نمی‌ماند و دوستان من تیره‌بخت نمی‌شوند. زنهار که هر کس یکی از ایشان را انکار کند نعمت مرا انکار کرده است و هر کس آیه‌ای از کتاب مرا دیگرگون سازد بر من تهمت بسته است. وای بر آن‌که بر من تهمت بندد و آن‌گاه که دوران بنده و برگزیده‌ام موسی‌علیه‌السلام پایان پذیرد انکار کند. آن‌که هشتمین را انکار کند همهٔ اولیای مرا دروغزن خوانده است. علی‌علیه‌السلام ولی و ناصر من است و کسی است که بارهای نبوت را بر دوش او می‌نهم و او را به قدرت می‌آزمایم. دیوی خودکامه او را می‌کشد و در شهری که بندهٔ صالح ذو القرنین آن را بنا کرده است در جوار بدترین بندگان من به خاک سپرده می‌شود. این سخن مؤکّد من است که او را به فرزند و وارث علمش محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله دلشاد خواهم کرد که آن فرزند کان دانش من و کانون رازهای من و حجت من بر آفریدگان است. بهشت را جایگاه او ساخته‌ام و او را شفیع هفتاد تن از خاندانش که دوزخ بر آنان حتمی بوده است قرار داده‌ام و زندگی او را با نیک‌بختی به وجود فرزندش علی‌علیه‌السلام پایان می‌دهم، همان علی که ولی و ناصر من و شاهد من بر مردمان و امین من بر وحی است. از او همان منادی راه خویش و خزانه‌دار دانش خویش حسن‌علیه‌السلام را برآورم و سپس این سلسله را به فرزند او که رحمتی برای جهانیان است کامل گردانم. پورِ حسن‌علیه‌السلام که کمال موسی‌علیه‌السلام، بهای عیسی‌علیه‌السلام و صبر ایوب‌علیه‌السلام دارد و در روزگار او دشمنانش خوار خواهند شد و آن‌سان که ترک و دیلم سر فرود آورند سر فرود خواهند آورد و کشته خواهند شد و سوزانده خواهند شد و پیوسته ترسان و نگران خواهند بود. زمین از خون ایشان رنگین شود و فریاد و شیون در میان زنانشان بگسترد.

اینان اولیای راستین منند که به ایشان هر فتنهٔ تیره و تاری را برگشایم و به ایشان تزلزل‌ها [و تردیدها] از میان بردارم که اینان همان راه‌یافتگانند»[1].

---

۱. برای روایت، که از آن به «حدیث لوح» یاد می‌شود ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۳۰۸ ـ ۳۱۱. همچنین ← ابن‌بابویه ←

ابن‌بابویه سپس روایت کرده است که امام باقر علیه السلام همهٔ فرزندان خویش را گردآورد ـ و عموی ایشان زید نیز در این میان بود ـ و نامه‌ای به خط علی علیه السلام و املای پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون آورد که در آن حدیث لوح نوشته بود.

وی همچنین، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «صحیفه‌ای به املای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام یافته‌ایم» ـ و در ادامه همانند آن خبر را آورده است[1].

شیخ مفید[2] و ابوجعفر کلینی[3] و نیز حسن بن حمزه علوی[4] از امام باقر علیه السلام از جابر نقل کرده‌اند که گفت: به حضور فاطمه علیها السلام رسیدم ... ـ و آن‌گاه حدیث لوح را ذکر کرده‌اند.

روایت‌های کلینی

از روایت‌های کلینی از ابن‌اذینه از زراره است که گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: «از خاندان محمد دوازده امام باشند که همه محدَّث هستند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام پدران ایشانند»[5].

همو از خدری و ابوطفیل روایت کرده که گفته‌اند: مردی هارونی[6] به حضور عمر آمد تا دربارهٔ مسائلی از او بپرسد. عمر او را به علی علیه السلام رهنمون شد. یکی از پرسش‌های آن مرد از علی علیه السلام این بود که گفت: مرا از اوصیای محمد صلی الله علیه و آله و از جایگاه او در بهشت و از کسانی که در آن‌جا با او هستند بیاگاهان.

←

قمی، الامامة و التبصرة، ۱۰۳ ـ ۱۰۶؛ کلینی، الکافی، ۵۲۷/۱ و ۵۲۸؛ مفید، الاختصاص، ۲۱۰ ـ ۲۱۲؛ همو، الارشاد، ۱۳۷/۲؛ طوسی، الغیبة، ۱۴۲ ـ ۱۴۶؛ همو، الامالی، ۲۹۱؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۶۲.

۱. ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۳۱۲.

۲. ← الاختصاص، ۲۱۰ و ۲۱۱.

۳. ← الکافی، ۵۳۲/۱.

۴. مشهور به مرعش، درگذشته به سال ۳۵۸ ق. و صاحب کتاب تباشیر الشریعة و کتاب‌هایی دیگر. ← نجاشی، رجال النجاشی، ۶۴.

۵. «من آل محمد اثنا عشر اماما کلهم محدث و رسول الله و علی هما الوالدان». ← کلینی، الکافی، ۵۳۱/۱ و ۵۳۳.

۶. در منبع «یهودی» آمده است.

امام علیه السلام فرمود: «این امت را دوازده امام از نسل پیامبر خویش است و آنان از منند. جایگاه پیامبر ما در بهشت نیز والاترین و برترین جایگاه‌ها است؛ بهشت عدن. کسانی هم که در این جایگاه با اویند همین دوازده تن از نسل او هستند»[1].

عمدهٔ بزرگان ما از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که فرمود: «امامان پس از من دوازده تن هستند و تو ای علی، نخستین ایشانی و آخرین ایشان نیز قائم است که خداوند بر دستان او خاور و باختر را می‌گشاید»[2].

امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرموده است: «به شب قدر ایمان آورید که در آن امرِ یک سال نازل می‌شود و آن امر را پس از من عهده‌دارانی است؛ علی بن ابی‌طالب علیه السلام و یازده تن از فرزندان او»[3].

نزدیک به همین مضمون از جابر بن عبدالله از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است.[4]

ابن‌عباس نیز از امیرمؤمنان نزدیک به این مضمون را روایت کرده است.

ابن‌هانی مغربی هم گفته است:

در آن شب وحیی فرود می‌آید و اهل بیت وحی را در آن فروغی دیگر است[5].

امام صادق علیه السلام فرموده است: خداوند پیش از درگذشت بنده‌اش [محمد] بر او مکتوبی نازل کرد و

---

۱. «ان لهذه الامة اثنی عشر اماما من ذریة نبینا و هم منی و اما منزل نبینا فی الجنة فهی افضلها و اشرفها جنة عدن و اما من معه فی منزله فهؤلاء اثنی عشر من ذریته». ← کلینی، الکافی، ۵۳۲/۱ و ۵۳۳.

۲. «الائمة بعدی اثنا عشر اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله علی یدیه مشارقها و مغاربها». در متون «مشارق الارض ومغاربها» آمده است. ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۷/۲؛ همو، الامالی، ۱۷۳؛ همو، کمال الدین، ۲۸۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۲/۳؛ ابن عیاش، مقتضب الاثر، ۱۰؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۷۳/۲.

۳. «آمنوا بلیلة القدر فانه یتنزل فیها امر السنة و ان لذلک الامر ولاة من بعدی علی بن ابی‌طالب و احد عشر من ولده». ← کلینی، الکافی، ۵۳۳/۱؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۴۸۰؛ همو، کمال الدین، ۲۸۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۶۱؛ مفید، الارشاد، ۳۴۶/۲.

۴. ← منابع پیشین.

۵. فیه تنزّل کل وحی منزل — و لاهل بیت الوحی فیه سناء

← دیوان ابن هانی الاندلسی، ۹.

فرمود: ای محمد، این وصیت تو به برگزیدهٔ خویش از خاندانت است.

پیامبر ﷺ پرسید: ای جبرئیل، برگزیدهٔ من از خاندانم کیست؟

فرمود: علی بن ابی‌طالب.

بر آن مکتوب مهرهایی از طلا بود. پیامبر ﷺ آن را به امیرمؤمنان علیه السلام سپرد و به او فرمود تا یک مهر از آن بگشاید و بدان عمل کند. علی علیه السلام آن را گشود و بدان عمل کرد.

پس آن را به فرزند خود حسین علیه السلام سپرد. حسین علیه السلام نیز یک مهر از آن گشود و در آن چنین دید که با طایفه‌ای رهسپار شهادت شو که آنان جز همراه تو شهید نشوند و خود را به خداوند گزین کن. امام حسین علیه السلام چنین کرد.

سپس آن نامه را به علی بن حسین علیه السلام سپرد. او نیز مهری از آن گشود و در آن چنین یافت که سکوت کن و خاموشی گزین و خانه‌نشینی اختیار کن و به پرستش پروردگار خویش بپرداز تا آن یقین تو را فرارسد.

سپس امام سجّاد علیه السلام آن را به فرزند خود محمد بن علی علیه السلام سپرد. او مهری از آن گشود و در آن چنین یافت: با مردم سخن بگوی و آنان را فتوا ده و جز از خدا مترس که هیچ کس را بر تو دستی نخواهد بود.

امام علیه السلام سپس آن را به فرزند خود جعفر علیه السلام سپرد. او مهری از آن گشود و در آن چنین دید: با مردم سخن بگوی و دانش‌های خاندان خویش بگستر و پدران درستکار خود را تصدیق کن و جز از خدا مترس که تو در امان و محفوظی.

امام صادق علیه السلام چنین کرد و سپس آن نامه را به فرزند خود موسی علیه السلام سپرد. موسی علیه السلام نیز آن را به فرزند خویش می‌سپارد و این رشته استمرار می‌یابد تا به قیام مهدی علیه السلام برسد[۱].

همانند این مضمون را ابوبکر بن ابی‌شیبه، از محمد بن فضیل، از اعمش، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده است.

در حدیث حبابه والبی نیز روایت کرده‌اند که گفته است: به علی علیه السلام گفتم. ای علی، دلیل امامت چیست؟

---

۱. ← ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۳۹؛ کلینی، الکافی، ۲۸۰/۱ و ۲۸۱؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۷۱/۱ و ۱۷۲؛ همو، الامالی، ۴۸۶؛ همو، کمال الدین، ۲۳۲ و ۲۳۳؛ طوسی، الامالی، ۴۴۲ و ۴۴۳.

فرمود: آن ریگ را برایم بیاور.

من آن ریگ را نزد او آوردم. با انگشتر خویش بر آن مهر زد و فرمود: ای حبابه، اگر کسی مدعی امامت شد و توانست چنان که دیدی مهر بنهد، بدان امامی است که اطاعت از او واجب است و امام از هر چه خواهد فرونماند.

راوی گوید: پس از وفات امام علی‌علیه‌السلام نزد امام حسن‌علیه‌السلام رفتم و او پرسید: حبابه والبی هستی؟ گفتم: آری. فرمود: آنچه همراه داری بده. من آن ریگ را به او دادم. آن سان که امیرمؤمنان‌علیه‌السلام بر آن مهر زده بود بر آن مهر زد.

بعدها نزد حسین‌علیه‌السلام رفتم. پرسید: آیا نشان بر امامت را می‌جویی؟ آنچه را همراه داری بده. من آن ریگ را به او دادم و بر آن مهر زد.

بعدها در حالی که صد و سیزده سال [از عمر خویش] را شمرده بودم نزد علی بن حسین‌علیه‌السلام رفتم و او را مشغول عبادت دیدم. با انگشت به من اشاره کرد و جوانی‌ام به من بازگشت. سپس فرمود: آنچه را همراه داری بده.

من آن ریگ را به او دادم و بر آن مهر زد.

بعدها نزد ابوجعفر [امام باقرعلیه‌السلام] رفتم و او نیز بر آن مهر زد.

به همین ترتیب در ادامهٔ روایت تا امام رضاعلیه‌السلام از این ماجرا سخن به میان آمده است. آن زن پس از دیدن امام رضاعلیه‌السلام تنها نه ماه دیگر زنده ماند[۱].

این‌ها نمونه‌هایی بود از آنچه شیعه از پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است. این روایت‌ها به دلیل همسویی معانی و همگنی درونمایه‌ها، در شمار روایات متواتر جای می‌گیرند، هر چند واژه‌های آن‌ها اندکی تفاوت داشته باشند. گواه این تواتر آن‌که بیشتر این روایت‌ها در کتاب‌های سلف شیعه که به «اصول» نامور بوده و صاحبان آن‌ها دوران قبل از غیبت و قبل از امامت همهٔ امامان را درک کرده‌اند و در روزگاران پسین نیز واقعیت همان شده که آنان در دوران کهن روایت کرده‌اند، بی‌آن‌که تفاوتی میان آن روایت‌شده‌ها و این که به حقیقت پیوسته است دیده شود. این خود در حالی است که خبر دادن از آنچه به وقوع نپیوسته، تنها از سوی خداوند روا است و آن را تنها می‌توان از پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله گرفت.

---

۱. ← کلینی، الکافی، ۳۴۶/۱؛ ابن‌بابویه، کمال الدین، ۵۳۶؛ ابن‌حمزه، الثاقب فی المناقب، ۱۴۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۴۰۸/۱ و ۴۰۹.

فصل ۶

نکته‌ها و اشاره‌ها

گواه‌هایی قرآنی

خداوند با چیزهایی به شمار و نام امامان علیهم السلام اشاره کرد، چونان که دربارهٔ این دلالت فرموده است: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾[1].

باری، برخی از این دلالت‌ها تصریح به ایشان و نام ایشان در کتاب‌ها است، و برخی دیگر هم این که به شمار ایشان در آفریدگان خویش پدید آورد؛ چرا که هر کس چیزی یا کسی را دوست بدارد فراوان از او یاد کند. از این نمونه است که فرمود: ﴿فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾[2] و نیز فرمود: ﴿سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا﴾[3].

همچنین، انس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ﴾[4] و

---

۱. فصلت/۵۳: به زودی نشانه‌های خود را در افق‌های گوناگون و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است.

۲. انعام/۹۰: پس به هدایت آنان اقتدا نما.

۳. اسراء/۷۷: سنتی که همواره در میان امت‌های فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته‌ایم جاری بوده است و برای سنت و قانون ما تغییری نخواهی یافت.

۴. احزاب/۳۸: این سنت خدا است که از دیرباز در میان گذشتگان معمول بوده است.

دربارهٔ این سنت که هیچ تغییر و تبدیل را برنتابد فرموده است: «آنچه در میان بنی‌اسرائیل رخ داده در امت من نیز رخ خواهد داد، چونان که پر بالی با پر بال دیگر و لنگهٔ دری با لنگهٔ دیگر همانند باشد»[۱].

دوازده نقیب

در میان بنی‌اسرائیل دوازده نقیب بود؛ ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾[۲].

سلمان، ابوایوب، ابن‌مسعود، واثله، حذیفة بن اسید، ابوقتاده، ابوهریره و انس روایت کرده‌اند که از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده شد: امامان پس از شما چند تن هستند؟

فرمود: «به شمار نقیبان بنی‌اسرائیل»[۳].

در روایت اعمش از امام حسین علیه السلام آمده است که عربی بادیه‌نشین به ایشان گفت: ای پیامبر خدا، مرا از این بیاگاهان که آیا پس از تو پیامبری خواهد بود؟

فرمود: «نه؛ من خاتم پیامبران هستم. اما پس از من امامانی به شمار نقیبان بنی‌اسرائیل خواهند بود که عدالت را برپا دارند»[۴].

در حدیث امام باقر علیه السلام است که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از اهل بیت من دوازده مهترِ محدَّث و مفهَّم هستند. یکی از ایشان قائم بالحق است که زمین را آن‌سان که از بیداد آکنده است به داد می‌آکند»[۵].

خداوند فرموده است: ﴿وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي

---

۱. «کائن فی امتی ما کان فی بنی‌اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة». این متنی است که ابن‌شهرآشوب آورده است. اما آنچه در منابع یافتیم تا «القذة بالقذه» و پس از آن نیز این عبارت است: «و ان الثانی عشر من ولدی یغیب حتی لایری». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۵؛ قندوزی، ینابیع المودة، ۲۸۳/۳. به هر روی، در این سخن بخشی از آیهٔ ۱۲ سورهٔ مائده تضمین شده است: و از آنان دوازده بزرگ سرکرده برانگیختیم.

۲. مائده/۱۲.

۳. «عدد نقباء بنی‌اسرائیل». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۴۶۷؛ خزاز قمی، کفایة الاثر، ۳۶، ۳۸، ۷۴، ۷۸، ۸۹، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۲ و ۱۳۳.

۴. «لا، انا خاتم النبیین. لکن یکون بعدی ائمة قوامون بالقسط بعدد نقباء بنی‌اسرائیل». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۱۷۳.

۵. «من اهل بیتی اثنا عشر نقیبا محدثون مفهمون منهم القائم بالحق یملأ الارض عدلا کما ملئت جورا». ← کراجکی، الاستنصار، ۸؛ ابوالصلاح حلبی، تقریب المعارف، ۴۱۹.

ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾[۱].

این‌ها در حالی است که ما را از این خبر داده‌اند که نقیبان بنی‌اسرائیل دوازده تن بودند؛ ﴿وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ ٱثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾[۲]. بنابراین، باید شمار خلیفگان ما نیز همین باشد؛ زیرا خداوند [در آیهٔ پیشین] با حرف کاف تشبیه آن خلیفگان روزگاران پسین را به آن نقیبان و خلیفگان نخستین تشبیه کرد و از دیگر سوی هیچ شبهه‌ای در این نیست که نقیبان همان خلیفگان بوده‌اند. مجالد، از شعبی، از مسروق، از ابن مسعود روایت کرده که گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «خلیفگان پس از من دوازده تن هستند، به شمار نقیبان بنی‌اسرائیل»[۳].

دوازده حواری

در میان بنی‌اسرائیل دوازده حواری بودند؛ ﴿إِذْ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ يَاعِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ﴾[۴].

هشام بن زید از انس روایت کرده که گفته است: از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیدم: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، حواریون تو چه کسانی‌اند؟

فرمود: «امامان پس از من دوازده تن از نسل علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام هستند. آنان حواریون و یاران دین منند. از خداوند بر آن‌ها تحیت و درود باد»[۵].

دوازده سبط

در میان بنی‌اسرائیل اسباط یا همان فرزندان یعقوب علیه‌السلام وجود داشتند و شمارشان دوازده تن بود؛

---

۱. نور/۵۵: و خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین خود قرار دهد، همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین خود قرار داد.

۲. مائده/۱۲: و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم.

۳. «الخلفاء بعدی اثنا عشر کعدة نقباء بنی‌اسرائیل». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۸۷؛ همو، کمال الدین، ۲۷۲؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة ۱۷؛ ابن‌عیاش، مقتضب الاثر، ۸. در منابع اهل سنت نیز ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۹۸/۱ و ۴۰۶؛ ابن‌ابی‌شیبه، المسند، ۱۸۷/۱؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۹۰/۵.

۴. مائده/۱۱۲: و یاد کن هنگامی را که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم...

۵. «الائمة من بعدی اثنا عشر من صلب علی و فاطمه و هم حواریی و انصار دینی علیهم من الله التحیة و السلام». ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۶۹.

﴿وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا﴾[۱].

ابوصالح سمان از ابوهریره رؤیت کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله برای ما ایراد خطبه کرد و فرمود: «ای مردم، هرکس می‌خواهد چون من بزید و چون من بمیرد علی بن ابی‌طالب را دوست بدارد و پس از او به امامان اقتدا کند»[۲].

پرسیدند: پس از تو چند امام خواهد بود؟

فرمود: «به شمار سبط‌ها»[۳].

برای موسی علیه السلام دوازده چشمه از زمین برجوشید؛ ﴿فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾[۴].

یوسف علیه السلام و برادرانش دوازده تن شدند؛ ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ﴾[۵]. این خواب به آن تعبیر شده است که یوسف علیه السلام یازده برادر داشت و او خود دوازدهمین بود.

دوازده پیامبر

بنی‌اسرائیل را دوازده طایفه بود.

خداوند در قرآن از دوازده پیامبر در ردیف هم یاد کرد: ﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا * وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا﴾[۶].

---

۱. اعراف/۱۶۰: و آنان را به دوازده عشیره، که هر یک امتی بودند، تقسیم کردیم.

۲. «معاشر الناس، من اراد ان یحیی حیاتی و یموت میتتی فلیتول علی بن ابی‌طالب و لیقتد بالائمة من بعده».

۳. «عدد الاسباط». برای این متن و متن پیشین ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۸۶.

۴. اعراف/۱۶۰: پس از آن دوازده چشمه جوشید.

۵. یوسف/۴: ای پدر، من در خواب یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم آن‌ها برای من سجده می‌کنند.

۶. نساء/۱۶۳ و ۱۶۴: ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم به تو نیز وحی کردیم و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان نیز وحی نمودیم و به داوود زبور بخشیدیم و پیامبرانی را فرستادیم که در حقیقت ماجرای آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی را نیز برانگیختیم که سرگذشت ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم و خدا با موسی آشکارا سخن گفت.

منصور بن حازم از امام صادقعليه‌السلام پرسید: آیا پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله امامان پس از خود را می‌شناخت؟

فرمود: آری، و حتّی نوحعليه‌السلام. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَٱلَّذِيَ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِۦٓ إِبْرٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓ أَنْ أَقِيمُوا ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ٱللَّهُ يَجْتَبِيٓ إِلَيْهِ مَنْ يَشَآءُ وَيَهْدِيٓ إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾[۱].

رمزهایی در قرآن

شمار امامان در قرآن به رمز نیز آمده است، گویی خداوند آن سان که در آیهٔ ﴿لَعَمْرُكَ﴾[۲] به پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله سوگند یاد کرد به نام‌های ایشان نیز سوگند خورد و فرمود: ﴿وَٱلصَّـٰٓفَّـٰتِ﴾[۳]، ﴿وَٱلذَّٰرِيَـٰتِ﴾[۴]، ﴿وَٱلْمُرْسَلَاتِ﴾[۵]، ﴿وَٱلنَّـٰزِعَاتِ﴾[۶]، ﴿وَٱلنَّجْمِ﴾[۷]، ﴿وَٱلطُّورِ﴾[۸]، ﴿وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ﴾[۹]، ﴿وَٱلسَّمَآءِ وَٱلطَّارِقِ﴾[۱۰]، ﴿وَٱلْفَجْرِ﴾[۱۱]، ﴿وَٱلشَّمْسِ﴾[۱۲]،

---

۱. شوری/۱۳: از احکام دین آنچه را که به نوح دربارهٔ آن سفارش کرد برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که دربارهٔ آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را به پای دارید و در آن تفرقه‌اندازی مکنید. بر مشرکان آنچه که ایشان را به سوی آن فرامی‌خوانی گران می‌آید. خدا هر که را بخواهد به سوی خود برمی‌گزیند و هر که را از در توبه درآید به سوی خود راه می‌نماید.

برای روایت نیز ← ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۱۱۳.

۲. حجر/۷۲: به جان تو سوگند.

۳. صافات/۱: سوگند به صف‌بستگان.

۴. ذاریات/۱: سوگند به بادهای ذره‌افشان.

۵. مرسلات/۱: سوگند به فرستادگان.

۶. نازعات/۱: سوگند به فرشتگانی که جان ستانند.

۷. نجم/۱: سوگند به اختر.

۸. طور/۱: سوگند به طور.

۹. بروج/۱: سوگند به آسمان آکنده ز برج.

۱۰. طارق/۱: سوگند به آسمان و آن اختر شبگرد.

۱۱. فجر/۱: سوگند به سپیده‌دم.

۱۲. شمس/۱: سوگند به خورشید.

﴿وَ ٱللَّیْلِ﴾[۱]، ﴿وَ ٱلضُّحیٰ﴾[۲]، ﴿وَ ٱلتِّینِ﴾[۳].

امام باقرعليه‌السلام فرمود: «﴿وَ ٱلتِّینِ﴾ حسن‌عليه‌السلام ﴿وَ ٱلزَّیْتُونِ﴾ حسین‌عليه‌السلام ﴿وَ طُورِ سِینِینَ﴾ امیرمؤمنان‌عليه‌السلام ﴿وَ هٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِینِ﴾ همان پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله است. ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنْسَانَ فِیٓ أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ﴾[۴] یعنی آن هنگام که خداوند از مردم برای محمد و اوصیای او به ولایت پیمان ستاند»[۵].

نام‌هایی در تورات

نام این بزرگان [پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله و امامان‌عليهم‌السلام] در تورات آمده است: ماد ماد، فتدوران، ابربیل، مسطور، مشموط، وذو رمر، مشوذ، هرار، شموید، نشطور، بوقش و فیثمور.

عبدالله بن عیاش در مقتضب روایتی دیگر از این نام‌ها دارد: ویشمعیل، شمعتیخ هنه، برختی اتو، هفرتی اتو، هربتی اتو، بماد ماد، شنیم، عاسار، نسیم، یوالد، اناتیتولگری، گاتل، و آت برنی هانیم[۶].

نام‌هایی در انجیل

نام‌های آنان در انجیل نیز در مقتضب این گونه روایت شده است: تفوبیث، فیدوار بیرا، مقشورا، مشموعوا، ذو موه، مشؤهداذ، یثموا، بطون، نوقش و فیذموا[۷].

دوازده حرف در شعار توحید

همچنین خداوند شعار توحید را در دوازده حرف قرار داده است: «لااله‌الاالله».

---

۱. لیل/۱: سوگند به شب.

۲. ضحی/۱: سوگند به روشنایی روز.

۳. تین/۱: سوگند به کوه تین.

۴. تین/۱ - ۴: سوگند به کوه تین و زیتون و طور سینا و این شهر امن و امان که به راستی انسان را در نیکوترین اعتدال آفریدیم.

۵. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۷۸.

۶. ← ابن‌عیاش، مقتضب الاثر، ۲۷، با مقداری تفاوت.

۷. ← همان، ۴۰، با مقداری تفاوت.

عونی گوید:

در واژه‌های توحید آیاتی محکم است که بی‌آن‌ها از توحید برکنار باشید.

از آن‌ها است هفت و دو و چهار، بنیادهایی دو دو که به دو دوهایی دیگر تأیید شده‌اند،

و جمع آن‌ها دوازده است و همه چون یکی باشند و اینان در اعداد چنین شمار شوند[۱].

دوازده حرف در نام و عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله

جملهٔ «محمد رسول الله» دوازده حرف است.

خداوند فرموده است: ﴿وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾؛ یعنی چون از من یاد شود از تو نیز یاد شود. پس آن‌که آخرین ایشان را انکار کند همچون کسی است که نخستین ایشان را انکار کرده باشد.

جمله‌های گواهی اسلام[۲] فاقد نقطه‌اند؛ یعنی آن‌که هیچ‌کس در جهان با ایشان همانندی نکند و آنان را همتایی نباشد.

شمار حروف نام‌های خدا

شمار حروف هر یک از نام‌های خداوند به شمار ایشان است: «الواحدالقدیم»، «الحلیم العلیم»، «الرحمن الرحیم»، «السمیع البصیر»، «اللطیف الخبیر»، «خالق العالمین»، «مالک یوم الدین»، «المالک القادر»، «الخالق الرازق»، «المحیی الممیت»، «الدائم الباقی»، «اللهلاالاهو»، «الحمد لله شکراً»، «الحمد لله حقاً»، «الله ولی الدین»، «توکلت علی الله»، «حسبی الله و کفی» و «وحده لا شریک له».

آیه‌هایی با حروفی به شمار ایشان

آیه‌هایی چند که حروفی به شمار ایشان دارند: ﴿أَعْطَيْنَاكَ ٱلْكَوْثَرَ﴾[۳]، یعنی فرزندان او، ﴿وَ رَفَعْنَا

---

۱. و فی احرف التوحید آیات محکمة ... بهن عن التوحید تنتفیان
فمنهن سبع و اثنتان و اربع ... مثانی اصول ایدت بمثانی
و جملتها اثنا عشر و هی واحد ... اهاتیک فی الاعداد یحتسبان

۲. مقصود «لااله‌الاالله» و «محمد رسول الله» است.

۳. کوثر/۱: ما تو را چشمهٔ کوثر دادیم.

لَكَ ذِكْرَكَ﴾[1]، یعنی به اولاد او، ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ﴾[2] و این هنگامی بود که پیامبرﷺ نام‌های آنان را دید که بر عرش نوشته است، ﴿وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً﴾[3]، ﴿فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾[4]، ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا﴾[5]، ﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ﴾[6]، و ﴿اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾[7].

ستایش پیامبرﷺ با حروفی به شمار ایشان

پیامبرﷺ با تعبیرهایی دارای حروفی به شمار ایشان مدح شده است: «النبی المصطفی»، «الولی المجتبی»، «افضل العالمین»، «خاتم النبیین»، «البشیر النذیر»، «السراج المنیر»، «الصادق المقال»، «الشریف الخصال»، «الحاکم بالعدل»، «القاضی بالفصل»، «الهادی المرشد»، «الشفیع المنقذ». هم او است: «محمد رسول الله»، «محمد حبیب الله»، «محمد امین الله»، «محمد جاء بالشرع»، «محمد خص بالوحی»، «محمد صاحب الحق»، «محمد صفوة الرب»، «محمد سید الرسل»، «محمد خیر البشر»، «محمد سید العرب»، «محمد نبی الهدی» و «محمد ابوالقاسم».

دوازده حرف در نام‌های پیامبران

نام‌های پیامبران نیز دارای حروفی به شمار ایشان است: «آدم والد البشر»، «آدم خلیفة الله»، «نوح ذو السفینة»، «نوح ذو الطوفان»، «ابراهیم الخلیل»، «آدم نوح ابراهیم»، «موسی عیسی محمد»، «موسی و التوارة»، «موسی کلیم الله»، «عیسی و الانجیل»، «عیسی کلمة الله» و «محمد و الفرقان».

پیامبران اولوالعزم پنج تن هستند و برترین ایشان خاتم ایشان است.

دوازده حرف در لقب‌های علیؑ

لقب‌های علیؑ هر کدام دارای حروفی به شمار ایشان است: «علی وصی الرسول»، «علی زوج

---

۱. انشراح/۴: و نامت را برای تو بلند گردانیدیم.

۲. بقره/۳۱: و خدا همهٔ نام‌ها را به آدم آموخت.

۳. انبیاء/۷۳: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم.

۴. انعام/۹۰: پس به هدایت آنان اقتدا کن.

۵. فصلت/۵۳: به زودی نشانه‌های خود را بدیشان خواهیم نمود.

۶. انشراح/۷: پس چون فراغت یافتی به طاعت درکوش.

۷. یوسف/۴۲: مرا نزد آقای خود به یاد آور.

«البتول»، «علی قامع الشرک» «علی دافع الافک»، «علی قالع الباب»، «علی رد الاحزاب»، «علی عالم الامة»، «علی ابوالائمة»، «علی فارج الکرب»، «علی خلیفة الرب»، «علی ذوالعجائب»، «علی ذوالغرائب»، «حیدرة ابوتراب»، «علی بن ابی‌طالب» و «امیرالمؤمنین».

لقب‌هایی با دوازده حرف

از امامان ما به القاب و عبارت‌هایی یاد شده که دارای حروفی به شمار ایشان است: «الائمة من قریش»، «النبی و الامام»، «علی و اولاده حق»، «فاطمة الزهراء»، «الحسن و الحسین»، «الحسن المسموم»، «الحسین الشهید»، «الحسین بن علی»، «علی ذوالثفنات»، «الامام الباقر»، «الامام الصادق»، «الامام الکاظم»، «الرضا وصی موسی»، «ابوجعفر التقی»، «البر الوصی النقی»، «الحسن العسکری»، «الحجة المنتظر»، «اثنا عشر خلیفة»، «اثنا عشر اماما»، «اثنا عشر نقیبا»، «اثنا عشر اسباطا»، «الحجج اثنا عشر»، «الائمة اثنا عشر»، «اصحاب الاعراف»، «ذریة نبی الهدی»، «اهل بیت الرسول»، «العترة الزکیة»، «کتاب الله العترة»، «المنصوص علیهم»، صلی الله علیهم»، «ولیهم فی الجنة» و «عدوهم فی النار».

ما را این خبر آمده است که آنان دوازده تن هستند، وسیلهٔ من در رستاخیز و امامان دوازده‌گانه‌ام[1].

جمله‌هایی ناب با دوازده حرف

سخنان حقی وجود دارد با حروفی به شمار ایشان: «انهم الصدیقون»[2]، «الهدی دین الحق»[3]، «ائمة امناء الله»[4]، «العقل حجة الله»[5]، «الشرع دین الله»[6]، «الدین الاسلام»[7]، «النجاة الایمان»[8]، «العماد القرآن»[9]،

---

۱. لقد اتانا خبر بانهم اثنی عشر   وسیلتی فی محشری ائمتی اثنا عشر

۲. آنان راستان هستند.

۳. هدایت دین حق است.

۴. امامانی که امینان خدایند.

۵. عقل حجت خدا است.

۶. شریعت آیین خدا است.

۷. یگانه‌دین اسلام است.

۸. رستن ایمان است.

۹. تکیه‌گاه قرآن است.

«الوعد و الوعید»[۱]، «الحیاة و الموت»[۲]، البعث و النشور»[۳]، «محاسبة العباد»[۴]، «الجنة و الجحیم»[۵]، «الثواب الدائم»[۶]، «العقاب الدائم»[۷]، «من تفقه استبصر»[۸]، «لاعمل الا بنیة»[۹]، «الطهر وضوء و غسل»[۱۰]، «الوضوء غسل و مسح»[۱۱]، «الکعبة القبلة»[۱۲]، «الصلوات الخمس»[۱۳]، «الزکاة و الصوم»[۱۴]، «لاحج الا بعمرة»[۱۵]، «الصفا و المروة»[۱۶]، «الطواف و السعی»[۱۷] و «المشعر الحرام»[۱۸].

دلالت‌هایی نمادین

برآوردن نام امامان علیهم‌السلام از حروف: عدد دوازده از حرف‌های «حاء» و «دال» در نام محمد درمی‌آید. همین عدد از حرف «دال» در نام آدم و «حاء» در نام حوا استخراج می‌شود.

همچنین «باء» ﴿بِسْمِ اَللَّهِ﴾ و «الف» ﴿اَللَّهِ﴾ و «حاء» ﴿اَلرَّحْمٰنِ﴾ و «الف» ﴿اَلرَّحِيمِ﴾ گرفته می‌شود و حاصل آن‌ها دوازده است.

---

۱. وعده و وعید.

۲. زندگی و مرگ.

۳. رستاخیز و برآمدن.

۴. بازخواست از بندگان.

۵. بهشت و دوزخ.

۶. پاداش پایدار.

۷. کیفر همیشگی.

۸. هر کس دین فراگیرد بصیرت یابد.

۹. هیچ عملی مگر به نیت تحقق نپذیرد.

۱۰. طهارت وضو است و غسل.

۱۱. وضو شستن است و دست کشیدن.

۱۲. کعبه همان قبله است.

۱۳. نمازهای پنج‌گانه.

۱۴. زکات و روزه.

۱۵. حج جز همراه با عمره صورت نپذیرد.

۱۶. صفا و مروه.

۱۷. طواف و سعی.

۱۸. مشعر الحرام.

در ﴿بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ سه حرف «میم» وجود دارد و در میان نام‌های امامان نیز سه محمد هست. در این جمله چهار «لام» است و در میان نام‌های امامان علیهم‌السلام نیز چهار علی است. در این جمله حرف «یاء» وجود دارد که نشان حسین علیه‌السلام است و «سین» و «نون» نیز دلالتی بر حسن علیه‌السلام. در این جمله حرف «راء»ی است که بر جعفر علیه‌السلام دلالت کند و حرف «سین» که به موسی علیه‌السلام اشارت دارد.

پنج میم، دو عین، همراه با حرف فا، و جیم و دو حاء و یک حاء دیگر، شفیعان من در آن روزند که ایشان را ببینم و چه نیکو شفیعانی‌اند![1]

برترین سورهٔ قرآن سورهٔ اخلاص است و در آن حروفی چهار بار به شمار ایشان وجود دارد. در قرآن کریم ﴿الٓمٓ﴾ و ﴿حٰمٓ﴾ دوازده بار وجود دارد[2].

مفسران گفته‌اند: حروف آغازین سوره‌ها رازهایی الهی‌اند و بدین‌سان از ﴿كٓهيعٓصٓ﴾[3] نام علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام استخراج می‌شود. در ﴿حٰمٓ﴾ سه حرف از حروف محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است. در ﴿طه﴾[4] دو حرف از حروف فاطمه علیهاالسلام است. در ﴿يسٓ﴾[5] دو حرف از حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام است.

به آن چهارتن که نام هر کدام محمد است و آن چهارتن که نامشان علی است.

و به دو حسن و به حسین و جعفر و موسی، مرا پناه ده که دوستدار ایشانم[6].

حروف نام‌های ایشان چهل و دو حرف است و از این میان بیست و هشت حرف تکراری‌اند و حروف غیر تکراری تنها دوازده تا، که خود در این عبارت جای گیرند: «علی حسن مجد رؤف».

حروف دارای نقطه از محمد تا محمد [در سلسلهٔ امامان] دوازده تا است.

---

۱. خمس میمات و عینان و فا — معها جیم و حاءان و حا

شفعای یوم القاهم و نعم الشفعا

۲. مقصود مؤلف شش مورد ﴿الٓمٓ﴾ در آغاز سوره‌های بقره، آل‌عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده و شش مورد ﴿حٰمٓ﴾ در آغاز سوره‌های غافر، فصلت، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف است.

۳. مریم/۱.

۴. طه/۱.

۵. یس/۱.

۶. بأربعة كل يسمى محمدا — و اربعة اسماؤهم كلهم على

و بالحسنين و الحسين و جعفر — و موسى اجرني انني لهم ولي

دو علی علیهما السلام، موسی علیه السلام، جعفر علیه السلام، دو حسن علیهما السلام، دو محمد علیهما السلام، دو علی علیهما السلام، رضا علیه السلام و قائم علیه السلام[1].

اشارت‌هایی در طبقات علوم

برخی از اشارت‌ها به شمار امامان نیز در شمار و طبقات علوم و موضوع‌های آن‌ها رخ نموده است: عرض‌ها بر دو گونه است: برخی فعل خداوند است و برخی فعل ما. آنچه افعال خداوند شمرده شود دوازده چیز است: حیات، قدرت، شهوت، نفار (نفرت)، لون، طعم، رایحه، حرارت، برودت، رطوبت، یبوست و فناء. این خود بدان اشاره کند که امامت فعل خداوند و نه به اختیار، بلکه به نصّ از جانب او است و امامان دوازده تن هستند.

اصول فقه بر دوازده فن مبتنی است: خطاب، اوامر، نواهی، عموم و خصوص، مجمل و مبین، نسخ، اخبار، اجماع، افعال، قیاس، اجتهاد، حظر و اباحه.

در دانش نحو اسم است و فعل و حرف، و حرف یاء از حروف نداء است که دوازده مورد شود. ترکیب «اثنی عشر» از میان عددهای مرکب مجاور خود معرب است تا بر آن‌ها شرافت یابد، آن‌سان که امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر مردمان شرافت داشتند.

فعل ثلاثی مجرد دارای دوازده وزن است؛ چه، در «فاءالفعل» سه حالت ضمه، فتحه و کسره تصور شود و در «عین الفعل» چهار حالت ضمه، فتحه، کسره و سکون. از ضرب این چهار حالت در آن سه حالت عدد دوازده حاصل می‌آید؛ فاء مفتوح را در چهار حالت عین الفعل ضرب می‌کنیم و این می‌شود: فَعُل، فَعَل، فَعِل و فَعْل. فاء مضموم را نیز در چهار حالت عین الفعل ضرب می‌کنیم و این می‌شود: فُعُل، فُعَل، فُعِل و فُعْل. فاء مکسور را نیز در چهار حالت عین الفعل ضرب می‌کنیم و این می‌شود: فِعُل، فِعَل، فِعِل و فِعْل. از ا ین دوازده وجه ده وجه مستعمل و دو وجه یعنی فِعُل و فِعِل مهمل هستند. اخفش گوید: «دئل» نیز به کار رفته است. لیث نیز گوید: در ماده «وعل» واژهٔ «وعِل» هم آمده است. بر این پایه از آن دوازده وجه یازده وجه مستعمل است و تنها یک وجه مهمل می‌ماند، و این خود به منزلهٔ اشارتی به غایب منتظَر است.

---

۱. عـــلیان مـوسی جـعفر حســنان مـحمدان عـلیان الرضـا و القائم

اشارت‌هایی در احکام و عقاید

شمار تکبیرهای نماز در دو رکعت دوازده مورد است.

تکبیرهای نماز عید هم دوازده مورد است.

خداوند بهشت را به دوازده شرط وعده داده است، آن‌جا که فرمود: ﴿وَ عِبَادُ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِيَامًا * وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا * وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَامًا * وَٱلَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ ٱللهِ إِلٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَ لَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ يَوْمَ ٱلْقِيٰمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولٰئِكَ يُبَدِّلُ ٱللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ ٱللهُ غَفُورًا رَحِيمًا * وَمَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى ٱللهِ مَتَابًا * وَٱلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِٱللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا * وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِـآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَ عُمْيَانًا * وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ ٱجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا * أُولٰئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَ سَلَامًا * خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا﴾[1].

---

۱. فرقان/۶۳ـ۷۶: و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند و آنانند که در حال سجده یا ایستاده شب را به روز می‌آورند و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا، عذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سخت و دائمی است و در حقیقت آن بدقرارگاه و جایگاهی است، و کسانی‌اند که چون انفاق کنند نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو روش حد وسط را برمی‌گزینند، و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا خونش را حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هر کس این‌ها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد. برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند، مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند. پس خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزندهٔ مهربان است، و هرکس توبه کند و کار شایسته انجام دهد در حقیقت به سوی خدا بازمی‌گردد، و کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند و چون بر لغو بگذارند با بزرگواری می‌گذرند، و کسانی‌اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند کر و کور روی آن نمی‌افتند، و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایهٔ روشنی چشمان ما باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان. اینانند که به پاس

←

در هر شبانه روز هفده رکعت نماز واجب شده است و دوازده رکعت از آن‌ها اشارتی به معصومان علیهم‌السلام است و پنج‌تای دیگر دلالتی بر اصول پنج‌گانه.

نشانه‌های مکه دوازده چیز است.

کسانی که از چهار سوی مکه در فاصلهٔ دوازده‌میلی[۱] آن هستند، حج اِفراد و قِران[۲] انجام می‌دهند.

درهای مسجدالنبی دوازده باب است.

لوح موسی علیه‌السلام دوازده ذراع بود.

در تفسیر آیهٔ ﴿أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا﴾[۳] گفته‌اند: در آن ماجرا تنها دوازده تن با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ماندند[۴]. در روایتی دیگر آمده است که تنها هشت تن ماندند.

نشانه‌هایی در افلاک

از امیرمؤمنان علیه‌السلام دربارهٔ طول و عرض کواکب پرسیدند. فرمود: «دوازده فرسخ در دوازده فرسخ»[۵].

گفته‌اند: مشتری فلک خود را در دوازده سال طی می‌کند.

گفته‌اند: هر فرسخ دوازده میل و هر میل هزار ذراع است.

جهت‌ها چهارتا هستند: شرق، شمال، غرب و جنوب؛ و بادها نیز چهارتا: صبا، دبور، شمال و جنوب.

←

آن‌که صبر کردند غرفه‌های بهشت را پاداش خواهند یافت و در آن‌جا با سلام و درود مواجه خواهند شد. در آن‌جا جاودانه خواهند ماند. چه خوش‌قرارگاه و مقامی!

۱. میل شرعی ثلث فرسخ و معادل ۱۸۶۰ متر یعنی ۲۵۱ متر بیشتر از مایل در مقیاس معاصر است. ← عاملی بیاضی، الاوزان و المقادیر، ۱۳۱ و ۱۳۲.

۲. اِفراد و قِران دو شیوه از شیوه‌های انجام حج هستند که تعریف و شرایط و احکام آن‌ها در مذاهب با همدیگر تفاوت دارد. در این باره به منابع تفصیلی فقهی بنگرید.

۳. جمعه/۱۱: و چون دادوستد یا سرگرمی‌ای بینند به سوی آن روی‌آور می‌شوند و تو را در حالی که ایستاده‌ای ترک می‌کنند.

۴. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۳۱۶/۱ و ۷۲۶/۲؛ ابونعیم، المسند المستخرج، ۴۵۲/۲؛ حمیدی، الجمع بین الصحیحین، ۳۵۵۲؛ ابن‌جوزی، کشف المشکل، ۴۰/۳؛ طبرسی، جوامع الجامع، ۶۹۴/۴.

۵. «اثنی عشر فرسخا فی اثنی عشر فرسخا». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۵۹۳/۲؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۲۱۹/۲. ناگفته نماند در این دو منبع پرسش دربارهٔ طول و عرض کوکب است نه کواکب.

[از بروج دوازده‌گانه] حمل (قوچ) منزل مریخ (بهرام) است، ثور (گاو) منزل زهره (ناهید)، جوزا (دو پیکر) منزل عطارد (تیر)، سرطان (خرچنگ) منزل ماه، اسد (شیر) منزل خورشید، سنبله (دوشیزه) منزل عطارد، هفتمین برج (میزان یا ترازو) منزل زهره، هشتمین آن‌ها (عقرب) منزل مریخ، قوس (کمان) نهمین آن‌ها منزل مشتری (هرمز یا برجیس)، دهمین آن‌ها (جدی یا بزغاله) منزل زحل (کیوان)، برج دلو نیز از آن زحل و سرانجام حوت (ماهی) از آن مشتری است[۱].

ابوالعلاء معری گفته است:

رشک بر آن چهار که هفت کوکب نزدیک دیگر در منظومهٔ دوازده‌تایی بدان در می‌نگرند.

چه بسا رایزنی شونده‌ای است که در نصیحت ستم می‌راند و چه بسا خیرخواهی که با او مشورت نمی‌شود[۲].

خداوند فرمود: ﴿وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلْبُرُوجِ﴾[۳] و این برج‌ها عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، قرب، قوس، جدی، دلو و حوت.

ناشی در شعر خود گوید:

طایفه‌ای که ستارگانی‌اند نورافشان در برج‌ها و در برج دوازدهم قران یافته‌اند.

منزلگاه‌های ماه منیر بر این برج‌ها منزل سعد است. ولی غیر آن‌ها منزل نحس و نگون‌بختی‌اند.

زمین به قدم آن‌ها برکت یافته است و چون برفراز منبر روند چوب منبر از گام‌های ایشان شرافت گیرد.

آنان را از شب تیره و تار بپرس که ایشان راهبان هر شب ظلمانی‌اند[۴].

---

۱. بدین ترتیب، ماه و خورشید و پنج سیارهٔ قابل رؤیت با چشم غیرمسلح، یعنی تیر، ناهید، بهرام، مشتری و کیوان در دوازده برج منزل می‌گیرند، برخی در یکی و برخی در بیشتر.

۲. حسد من رابع یلحظه — سبعة دانية فی اثنی عشر
مستشار جائر فی نصحه — و امین ناصح لم یستشر

۳. بروج/۱: سوگند به آسمان آکنده ز برج.

۴. قوم نجوم فی البروج منیرة — فی برج ثان العشر ظل قرانها

←

عبارت‌هایی حاکی از ایشان، همسان در حساب جمل وجود دارند که از آن جمله است:

ـ «من الحجة علی عباده بعد الرسل؟» (چه کسی حجت خدا بر مردم پس از پیامبران است؟) هم‌وزن این عبارت است: «علی بن ابی‌طالب امامنا و وصی المصطفی بعده» (علی بن ابی‌طالب علیه السلام امام ما و وصی پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله پس از او است). هر یک از این دو جمله در حساب جمل معادل عدد هشتصد و سه هستند.

ـ «من یکون القدوة القائم بالحجة بعد علی بن ابی‌طالب؟» (پس از علی بن ابی‌طالب علیه السلام راهنما و آن‌که حجت را برپا دارد کیست؟) هم‌وزن این عبارت است: «الحسن بن علی النقی» (حسن پسر علی علیه السلام که پیراسته است). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل عدد هشتصد و پنجاه و دو هستند.

ـ «من الحجة بعد التقی الحسن بن علی؟» (پس از آن امام پیراسته حسن بن علی علیه السلام چه کسی حجت است؟) هم‌وزن این عبارت است: «البر المقتول حسین بن علی» (آن نکوکار کشته، حسین بن علی علیه السلام) هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل عدد هزار و صد و هفتاد و یک هستند.

ـ «من هو الحجة بعد الحسین بن علی؟» (پس از حسین بن علی علیه السلام چه کسی حجت است؟) هم‌وزن این عبارت است: «الزکی علی بن الحسین بن علی» (پیراسته علی بن حسین بن علی علیه السلام). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل پانصد و پنجاه و یک هستند.

ـ «من قام بعد السید علی بن الحسین؟» (چه کسی پس از آن مهتر علی بن حسین علیه السلام به امامت برخاست؟) هم‌وزن این عبارت است: «اقیم القائم محمد بن علی» (محمد بن علی علیه السلام آن قائم برپا داشته شد). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هفتصد و سی و نه هستند.

ـ «فمن قام بعد الباقر بحجة؟» (چه کسی پس از باقر علیه السلام حجت را برپا داشت؟) هم‌وزن این عبارت است: «الصادق جعفر بن محمد»؛ آن راستگو جعفر بن محمد علیه السلام. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هفتصد و سی و نه هستند.

←

و منازل القمر المنیر علیهم ... سعد السعود و غیرهم دبرانها

شرفت بوطئهم البقاع و ان علوا ... قلل المنابر شرفت عیدانها

سل عنهم اللیل البهیم فانهم ... فی کل حندس لیلة رهبانها

ـ «و من هو الامام القدوة القائم بالحجة بعد الصادق؟» (پس از صادق علیه السلام چه کسی امام پیشوا است که حجت را برپا دارد؟) هم‌وزن این عبارت است: «الامین وصی الاوصیاء موسی بن جعفر» (آن امین، وصی اوصیا موسی بن جعفر علیه السلام). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هشتصد و نود و هشت هستند.

ـ «من فی الارض بعد موسی حجة؟» (چه کسی پس از موسی علیه السلام حجت در زمین است؟) هم‌وزن این عبارت است: «الرضا علی بن موسی حجة» (رضا علی بن موسی علیه السلام حجت است). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هزار و سیصد و سی و شش هستند.

ـ «من کان القائم بالحق بعد علی بن موسی الحجة؟» (پس از علی بن موسی علیه السلام که حجت خدا بود چه کسی برپا دارندهٔ حق است؟) هم‌وزن این عبارت است: «محمد بن علی الثقة» (آن مورد اعتماد محمد بن علی علیه السلام). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هشتصد و نود و یک هستند.

ـ «فمن للحجة بعد محمد بن علی؟» (اما چه کسی پس از محمد بن علی علیه السلام حجت است؟) هم‌وزن این عبارت است: «الولد الصالح الزکی علی بن محمد» (فرزند درستکار و پاک او علی بن محمد علیه السلام). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل پانصد و چهل و هفت هستند.

ـ «من القدوة من القائم بالحجة بعدالناصح محمد بن علی؟» (پس از آن خیرخواه محمد بن علی علیه السلام چه کسی مقتدا و برپادارندهٔ حجت است؟) هم‌وزن این عبارت است: «الخالص الحسن بن علی» (آن پاکباز حسن بن علی علیه السلام). هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هزار و دویست و شصت هستند.

نوعی دیگر از این همسنگی میان برخی عبارت‌های برگرفته از آیه‌ها و عبارت‌های عربی دیگر وجود دارد که از آن جمله است:

ـ ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾[1]، هم‌وزن است با: «و ذریة نبی الله من فاطمة و امیرالمؤمنین و هم احد عشر منهم مهدیهم القائم بالحق»؛ و نسل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی فاطمه علیها السلام و امیرمؤمنان علیه السلام که یازده تن هستند و مهدی علیه السلام که از ایشان است برپادارنده حق است. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل سه هزار و صد و پنجاه و هفت هستند.

---

۱. آل‌عمران/۳۴: فرزندانی که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند و خداوند شنوای دانا است.

ـ ﴿جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾[۱]، هم‌وزن است با: «هولاء هم الائمة الامناء اثنی عشر العلماء اهل بیت المصطفی و اصحاب الاعراف یوم القیامة صلی الله علیهم»؛ اینان همان امامان امین دوازده‌گانه عالمند، خاندان پیامبر برگزیده صلی الله علیه و آله و مردان اعراف در روز قیامت که درود خدا بر همهٔ ایشان باد. هر یک این دو عبارت در حساب جمل معادل سه هزار و نود و نه هستند.

ـ ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾[۲]، هم وزن است با: «و هم النبی رسول الله و الائمة الاثنی عشر اهل البیت امناء الله»؛ و آنان شامل پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان دوازده‌گانه‌اند، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و امینان خداوند که سلام خدا بر آنان باد. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل دوهزاروهفتصدوچهل‌ویک هستند.

ـ ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُولِي ٱلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾[۳]، هم‌وزن است با: «ذلک هم العلماء من اهل بیت محمد الرسول الاثنا عشر العدول صلی الله علیهم»؛ آنان همان عالمان از خاندان پیامبر محمد صلی الله علیه و آله هستند: دوازده تن عادل که درود خدا بر ایشان باد. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل دو هزار و هشتصد و نوزده هستند.

ـ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا أَطِيعُوا ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا ٱلرَّسُولَ وَأُولِي ٱلْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾[۴]، هم‌وزن است با: «اولیاء امر الامة آل نبی الرحمة الاثنا عشر الائمة»؛ اولیای امر امت خاندان نبی رحمت دوازده امام. هریک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هزار و نهصد و هشتاد و چهار هستند.

ـ ﴿فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدًا﴾[۵]، هم‌وزن است با: «الشهود بعد النبی علی الامة الاثناعشر براً»؛ گواهان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر امت دوازده نیکوکار هستند. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل با عدد دو هزار و بیست و هفت برابری کنند.

ـ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ

---

۱. بقره/۱۴۳: و بدین‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.

۲. آل‌عمران/۱۱۰: شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید.

۳. نساء/۸۳: و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که آن را دریابند.

۴. نساء/۵۹: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

۵. نساء/۴۱: پس چگونه است حالشان آن‌گاه که از هر امتی گواهی آوریم و تو را بر آنان گواه آوریم؟

رَاكِعُونَ ﴾[۱]، هم‌وزن است با: «علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین الذی یکون فی عقبه احد عشر اماما هادیا مهدیا علیه السلام»؛ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام امیرمؤمنان است که از نسل او یازده امام هدایتگر هدایت‌یافته برخیزند. بر هر یک از ایشان درود. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل سه هزار و پانصد و هفتاد هستند.

– ﴿وَمِمَّنْ خَلَقْنَآ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِٱلْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴾[۲]، هم‌وزن است با: «و هم بعد نبینا اثنا عشر»؛ آنان پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ما دوازده تن هستند. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل با عدد هزار و سیصد و دو برابری کنند.

– ﴿رَحْمَتُ ٱللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ ﴾[۳]، هم‌وزن است با: «الرسول و اثنا عشر براً زکیاً بعده»؛ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و دوازده‌تن نیکوکار پیراسته پس از او. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هزار و هفتصد و هفتاد هستند.

– ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾[۴]، هم‌وزن است با: «ارباب الطهارة فی الآیة محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و ابنه الهادی المهدی صلوات الله علیهم»؛ پاکان در این آیه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام و علی علیه‌السلام و محمد علیه‌السلام و جعفر علیه‌السلام و موسی علیه‌السلام و علی علیه‌السلام و محمد علیه‌السلام و علی علیه‌السلام و حسن علیه‌السلام و فرزندش هادی مهدی علیه‌السلام هستند که درود خداوند بر همهٔ ایشان باد. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل دو هزار و هفتصد و هفتاد و هفت هستند.

– ﴿قُلْ لَّآ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِى ٱلْقُرْبَىٰ ﴾[۵]، هم‌وزن است با: «هو ودّ الاثنی عشر»؛ آن محبت آن دوازده تن است. هر یک از این دو عبارت در حساب جمل معادل هزار و صد و هشتاد و سه هستند.

---

۱. مائده/۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۲. اعراف/۱۸۱: و از میان کسانی که آفریده‌ایم گروهی هستند که به حق هدایت می‌کنند و به حق داوری می‌نمایند.

۳. هود/۷۳: رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان باد. بی‌گمان، او ستوده‌ای بزرگوار است.

۴. احزاب/۳۳: خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

۵. شوری/۲۳: بگو: به ازای آن رسالت پاداش از شما خواستار نیستم، مگر دوستی دربارهٔ خویشاوندان.

نشانه‌هایی در زمان

یکی از این نشانه‌های زمانی، که از همه آشکارتر است این است که فرمود: ﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَىٰ عَشَرَ شَهْرًا﴾[1].

داوود رقی گفته است: امام صادق علیه السلام فرمود: ای سماعة بن مهران، آن صحیفه را به من ده. سماعه صحیفه‌ای سپیدرنگ به حضور آورد و امام آن را به من سپرد و فرمود: این را بخوان. خواندم و در آن دو سطر دیدم: سطر نخست این بود: «لااله‌الاالله محمد رسول الله». سطر دوم نیز این بود: ﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَىٰ عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَابِ ٱللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ﴾ علی بن ابی‌طالب و الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و الحسن بن علی و الخلف منهم الحجة لله»[2].

امام علیه السلام سپس از من پرسید: ای داوود، آیا می‌دانی ابن صحیفه کجا و کی مکتوب بوده است؟

گفتم: ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، خداوند و پیامبرش آگاه‌ترند و نیز شما.

فرمود: دو هزار سال پیش از آن‌که آدم آفریده شود.[3]

در این روایت امام علیه السلام از این سخن به میان آورده که این ماه‌ها آیین استوار الهی است و پذیرش دینی آن‌ها واجب و رویگردانی از آن‌ها کفر است. از دیگر سوی، در این اختلافی نیست که شناخت ماه‌ها و سال‌ها در معنای حقیقی این واژه‌ها واجب نیست، مگر ماه رمضان و نیز ماه ذی‌الحجه برای کسی که حج بر او واجب شده باشد. همچنین در این اختلافی نیست که هر کس در حالی که از ماه‌ها و سال‌ها آگاهی ندارد بمیرد، نکوهشی به او نرسد. اما آن کس که بمیرد ولی امامان را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت درگذشته است.

---

۱. توبه/۳۶: در حقیقت، شمارهٔ ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است.

۲. در حقیقت، شمارهٔ ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده در کتاب علم خدا دوازده ماه است. از این دوازده ماه چهار ماه ماه حرام است. این است آیین استوار [توبه/۳۶]. علی بن ابی‌طالب علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام، علی بن حسین علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، جعفر بن محمد علیه السلام، موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام، علی بن محمد علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام و باقیماندهٔ از ایشان که حجت خدا است.

۳. ← ابن‌عیاش، مقتضب الاثر، ۳۰.

عبدی گوید:

پیشوایان من مهتران مردمانند به شماری همانند شمار ماه‌ها[۱].

دیگری نیز گفته است:

ذخیرهٔ من برای رستاخیز و برانگیخته شدن، امامان من هستند که به شمار ماه‌هایند[۲].

گفته‌اند: ماه‌ها هلالی‌اند. روز، شب، پگاه و شامگاه [چهار وقت روز] و زمستان، بهار، تابستان و پاییز زمان‌های چهارگانه‌اند.

در روضة الواعظین آمده است: صقر بن ابی‌دلف در روایتی طولانی چنین نقل کرده که به ابوالحسن عسکری [امام هادی علیه السلام] گفتم: مولای من، حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌شود که معنایش را نمی‌دانم.

فرمود: چیست؟

گفتم: این که فرمود: با روزها دشمنی مکنید که با شما دشمنی کنند.

فرمود: چه نیکو روزهایی هستند، تا آسمان‌ها و زمین برپا است! شنبه نام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است، یکشنبه کنایه از امیرمؤمنان علیه السلام است، دوشنبه حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است، سه‌شنبه علی بن حسین علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام و جعفر بن محمد علیه السلام است، چهارشنبه موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن موسی علیه السلام، محمد بن علی علیه السلام است و نیز من. پنج‌شنبه پسر من است و جمعه پسر پسر من که در بر او گروه اهل حق گرد آیند و هم او است که زمین را از عدالت و داد بیاکند، آن سان که از ستم و بیداد آکنده شده است. این معنای روزها است. پس در این دنیا با آن‌ها دشمنی مکنید، تا در آخرت با شما دشمن کنند[۳].

شمار ساعت‌های روز دوازده و شمار ساعت‌های شب نیز دوازده است.

---

۱. ائمتی سادة البرایا / عدوا کما عدت الشهور

۲. ذخیرتی للحشر و النشور / ائمتی فی عدد الشهور

۳. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۳۹۲.

نشانه‌هایی در افعال و طبیعت

باری، از این‌ها که بگذریم برخی از نشانه‌ها نیز در افعال و طبیعت رخ نموده و از آن جمله است:

ـ نهرهای بهشت دوازده تا است: ﴿فِيهَآ أَنْهَارٌ مِنْ مَآءٍ غَيْرِ ءَاسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى﴾[۱]، ﴿وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا * عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا﴾[۲]، ﴿إِنَّآ أَعْطَيْنَاكَ ٱلْكَوْثَرَ﴾[۳]، ﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ﴾[۴]، ﴿وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ﴾[۵]، ﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ﴾[۶] و ﴿فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ﴾[۷].

در خبر است که جبرئیل فرمود: «چگونه است اگر اسرافیل را ببینی که دوازده بال دارد؟»[۸]

نور دوازده‌گونه است: حجری، شجری، شمسی، قمری، نجمی، جوهری، بری، بحری، شرقی، غربی، ظاهری و باطنی.

عناصر چهار چیز هستند: ماء (آب)، تراب (خاک)، ریح (باد) و نار (آتش) و جمع حروف این واژه‌ها [= واژه‌های عربی] دوازده حرف است، گویی خداوند این عناصر را نیز بر شمار آن یادشدگان آفریده است.

جزایر بزرگ دوازده تا هستند که معروفند.

ابوالمضا از امام رضا علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَإِلَى ٱلْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ﴾[۹] فرموده: مقصود اوصیاء است[۱۰].

---

۱. محمد/۱۵: در آن نهرهایی است از آبی که رنگ و بو و طعمش برنگشته و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دیگرگون نشود و رودهایی از باده‌ای که برای نوشندگان لذتی است و جویبارهایی از انگبین ناب.

۲. انسان/۱۷ و ۱۸: و در آن‌جا جامی که آمیزهٔ انگبین دارد به آنان می‌نوشانند، از چشمه‌ای در آن‌جا که سلسبیل نامیده می‌شود.

۳. کوثر/۱: ما تو را چشمهٔ کوثر دادیم.

۴. مطففین/۲۵: از باده‌ای مهرشده نوشانیده شوند.

۵. مطففین/۲۷: و ترکیبش از چشمه تسنیم است.

۶. رحمان/۵۰: در آن دو باغ دو چشمه روان است.

۷. رحمان/۶۶: در آن دو باغ دو چشمه همواره جوشان است.

۸. «کیف لورأیت اسرافیل و له اثنا عشر جناحا». ← زمخشری، الکشاف، ۶۰۵/۳؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۹۸/۸.

۹. غاشیه/۱۹: و به کوه‌ها که چگونه برپا داشته شده‌اند.

۱۰. به رغم جستوجو این خبر را نیافتم.

ظاهر گیتی بر دوازده چیز است: علف‌ها، سبزی‌ها، گل‌ها، دانه‌ها، درختان مثمر، درختان غیرمثمر، حشره‌ها، آبزیان، پرندگان، درندگان، چهارپایان و انسان‌ها.

رشدکننده‌ها را در دوازده حالت است: شکوفه‌زدن، برگ درآوردن، باربرداشتن، قوت گرفتن، رسیدن، بو گرفتن، طعم یافتن، فروختـه شدن، خریده شدن، خورده شدن و استحاله شدن.

جسم‌ها دوازده گونه‌اند: طلا، نقره، سرب، سرب سیاه، برنز، مس زرد، مس ناخالص، قیر، کبریت، جیوه و آهن.[۱]

جواهر خالص دوازده‌تایند: مروارید، یاقوت، لعل، فیروزه، عقیق، بدخش، مهره یمانی، زمرد، الماس، یشم، مرجان، و لاجورد.

سرچشمهٔ عطرها دوازده چیز است: عنبر، مشک، کافور، اعود، گلاب، ند (کشته)، غالیه، زعفران، زباد، مخلوطات.

خوشبوترین گل‌ها دوازده‌تا هستند: نرگس، سوسن، بنفشه، همیشه‌بهار، شنبلیه، نیلوفر، شب‌بو، یاسمن، ریحان، و شقایق.

مایهٔ شیرینی‌ها دوازده چیز است: نیشکر، عسل، انگور، خرما، ترنجبین، صمغ، گزانگبین، توت، خربزه، موز، درخت خرنوب، و عناب.

نشانه‌هایی در آدمیزادگان

اما پاره‌ای از این نشانه‌ها در خود آدمیزدگان است و از آن جمله:

آدم را از دوازده لایه بیافرید: مو، ناخن، پوست، گوشت، پیه، مخ، خون، عروق، عصب، منی، بول و حدث؛ ﴿وَفِيٓ أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾[۲].

پیدایش و زندگی ما در دوازده مرحله است: علقه، مضغه، استخوان، گوشت، جنین، شیرخواره، نوباوه، خردسال، جوان، میانسال، کهنسال و مرده؛ ﴿وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا﴾[۳].

---

۱. آنچه در این‌جا می‌بینید تنها یازده مورد است. مورد دوازدهم را نیافتم.

۲. ذاریات/۲۱: و در خود شما. پس مگر نمی‌بینید؟

۳. نوح/۱۴: و حال آن‌که شما را مرحله به مرحله خلق کرده است.

دوازده عضو در درون بدن وجود دارد: گذر هوا، مجرای خوراک، مجرای نوشاک، قلب، کبد، ریه، طحال، کلیه‌ها، زهره، مثانه، معده علیا و معدهٔ سفلی.

اندام‌های متصل به هم دوازده‌تایند: کف پا، ساق، ران، دست، شکم، سینه، پشت، گردن و سر که خود به منزلهٔ پیامبر ﷺ است و خداوند آن را رئیس تن قرار داده است.

اندام‌های دوگانهٔ جدای از هم دوازده‌تایند: کف پا، ساق پا، ران، بازو، ذراع و کف دست.

منفذها و شکاف‌ها نیز دوازده‌تا هستند: چشم‌ها، گوش‌ها، سوراخ‌های بینی، دهان، پستان، ناف، پیش و پس؛ ﴿نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَآ أَسْرَهُمْ﴾[1]؛ یعنی منفذهای آنان را استوار پدید آورده‌ایم.

در صورت دوازده جزء است: پیشانی، ابروها، چشم‌ها، گونه‌ها، بینی، دهان، لب‌ها و زبان؛ ﴿فَتَبَارَكَ ٱللهُ أَحْسَنُ ٱلْخَالِقِينَ﴾[2].

شکل استخوان‌های انگشتان هر یک از دستان و پاها صرف نظر از انگشت ابهام شکل دوازده است و در این میان ابهام نیز در حکم پیامبر ﷺ است.

ابهام، محمد برترین فرستادگان است. پس درود خدای یگانهٔ متکبر بر او باد[3].

ویژگی‌های دل دوازده مورد است: ذهن. انتباه (توجه)، سرح (بیرون کردن آنچه در سینه است)، حیات، حیا، بصر، فهم، یقین، عقل، معرفت، خوف، و رجا و در این میان خود قلب در حکم پیامبر ﷺ است؛ و در حدیث آمده است: «در جسم آدمیزاده پاره‌ای است که چون درست باشد همهٔ تن درست است و چون نادرست باشد همهٔ تن نادرست. زنهار که این پاره همان قلب است»[4].

---

۱. انسان/۲۸: ماییم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آن‌ها را استوار کرده‌ایم.

۲. مؤمنون/۱۴: آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است.

۳. و ابهام خیر المرسلین محمد   فصلی علیه الواحد المتکبر

۴. «ان فی جسد ابن آدم المضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا و هی القلب». حدیثی که در مناقب آمده با همین ساختار آغاز می‌شود و دنبالهٔ حدیث از عوالی اللئالی ابن‌ابی‌جمهور (۷/۴) استدراک شده است. البته، این منبع حدیث را به ابن‌حنبل نسبت داده، اما در مسند احمد (۲۷۰/۴) چنین آمده است: «الا و انّ فی الانسان مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله و اذا فسدت فسد الجسد کله الا و هی القلب».

فصل ۷

واژه‌پردازی‌هایی دربارهٔ ایشان

محمدﷺ پیامبر خدای جبار، علیؑ یورش‌آور غیر فرّار، حسنؑ مسموم دست فجّار، حسینؑ کشتهٔ قوم کفّار، سجادؑ خورشید آسمان ابرار، باقرؑ همدم همارهٔ اخیار، صادقؑ مهتر همهٔ احرار، کاظمؑ برترین تمامی افراد نیکوکار، رضاؑ گنج نهفتهٔ اسرار، تقیؑ پیراسته از هر عیب و هر عار، نقیؑ ولیِ نیک و نکوکردار، زکیؑ پیراسته از هر کژی و هر عار، و مهدیؑ انتقام خون به ناحق ریختهٔ روزگار.

محمدﷺ خاتم پیمبران، علیؑ مهتر وصیت‌شدگان، حسنؑ ولیّ برگزیدگان، حسینؑ پیشوای شهیدان، سجادؑ زیور پرهیزگاران، باقرؑ پرچم استوارگامان، صادقؑ پشتیبان بینوایان، کاظمؑ انیس بی‌کسان، رضاؑ راهنمای تهیدستان، تقیؑ میراث سرآمدان، نقیؑ زینت فرمانروایان، زکیؑ ولیّ درست‌کیشان و مهدیؑ فرجامین خلیفگان.

محمدﷺ رکن اعلام، علیؑ دژ اسلام، حسنؑ شرافت بزرگواران کرام، حسینؑ زیور همهٔ ایام، سجادؑ فخر تمام، صادقؑ آن پیشوا و امام، کاظمؑ زینت‌بخش آن مقام، رضاؑ بدر تمام، تقیؑ بلد حرام، نقیؑ برترین صیام، زکیؑ هدایتگر همهٔ اقوام و مهدیؑ برجای مانده برای انام.

محمد صلی الله علیه و آله چراغ دین، علی علیه السلام امیرمؤمنین، حسن علیه السلام کلید یقین، حسین علیه السلام مصباح متقین، سجاد علیه السلام زین العابدین، باقر علیه السلام شکافندهٔ نبیین، صادق علیه السلام مقتدای راستین، کاظم علیه السلام مهرورز بر مساکین، رضا علیه السلام طلیعه‌دار بخشندگان روی زمین، تقی علیه السلام پیشوای محققین، نقی علیه السلام مولای مشتاقین، زکی علیه السلام رئیس سابقین و مهدی علیه السلام خلیفة الله فی العالمین.

محمد نبی صلی الله علیه و آله، علی وصیّ علیه السلام، حسن رضیّ علیه السلام، حسین وفیّ علیه السلام، سجاد حییّ علیه السلام، باقر سخیّ علیه السلام، صادق وفیّ علیه السلام، کاظم ولیّ علیه السلام، رضا علیّ علیه السلام، تقی صفیّ علیه السلام، نقی جلیّ علیه السلام، عسکری زکیّ علیه السلام و قائم مهدی علیه السلام.

پروردگارا درود فرست بر آن چراغ پردرخشش هدایت و آن باران پرفیض برکت، همو که در شب معراج گرامی‌اش بداشتی و او مردمان را به سوی برترین آیین بخواستی.

درود فرست بر مهتر عرب، صاحب افتخار و حسب، دلیر چیرهٔ اغلب، آن سپیدروی مهذّب.

درود فرست بر نسل مصطفی، همسر مرتضی، دخت فرستادهٔ پروردگار آسمان و زمین، سیرهٔ زنان عالمین، فاطمهٔ زهرا علیها السلام.

درود فرست بر آن حجت نبوی و آن علوی فاطمی امام رضی حسن بن علی علیه السلام.

درود فرست بر آن سرور شهید، تکسوار فرید، صاحب قدرت شدید، حسین شهید علیه السلام.

درود فرست بر زیور عباد، افتخار همهٔ زهاد، کهف امان بلاد، امام نامور شده به سجاد علیه السلام.

درود فرست بر زنده‌کنندهٔ سنت‌های برگزیدگان، گزیده به صفات خویش و محاسن پدران، پسندیده‌رفتار در آغاز و انجام زمان، شکافندهٔ دانش همهٔ پیغامبران علیهم السلام.

درود فرست بر آن صبح صادق، دلیر عرصه حقایق، خوشروی محبوب خلایق، کوکب همهٔ شوارق، امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام.

درود فرست بر آن امام مطهر، آن شیر غضنفر، آن فرمانروای بر همهٔ بشر، امام ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام.

درود فرست بر آن بحر بی‌انتها، تکیه‌گاه بی‌نیاز از اتکا، شایسته هر حرمت و اقتدا، پیشوای هر آشنای آیین عرب و هر ناآشنا، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

درود فرست بر آن امام وفیّ، قهرمان زکی، صاحب نسب علی، امام محمد تقی علیه السلام.

درود فرست بر عالم مؤیّد، امام مسدّد، معصوم مجرد، امام علی بن محمد علیه السلام.

درود فرست بر سراج مضی، شرف علی، امام زکی، حسن بن علی عسکری علیه السلام.

درود فرست بر امام حاکم، عامل عالم، فریادگر منتقم، امام قائم علیه السلام.

نذیر مبین، صادق امین، خاتم نبیین و رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله. نجم ثاقب، رفیع المراتب، کثیر المناقب غالب کل غالب، علی بن ابی‌طالب علیه السلام. زوجه غراء، انسیه حوراء بتول عذراء عقد شده اندر سماء، فاطمه زهراء علیها السلام، سند معصوم، سید مسموم، رضای مؤتمن، ابومحمد حسن علیه السلام. سید امین، واضح الجبین، رکن رکین، مبرای از هر نفرت و شین، ابو عبدالله امام حسین علیه السلام. عصمت مسلمین، امام صابرین، رئیس بکائین، افضل قانتین، سید مجتهدین، علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام. قمر باهر، نجم زاهر، بحر زاخر، نور ظاهر، امام طاهر، محمد بن علی باقر علیه السلام. فرع باسق، لسان ناطق، قامع کل سارق، جعفر بن محمد صادق علیه السلام. سید عالم، عادل حاکم، سیف صارم، قادر قائم، موسی بن جعفر کاظم علیه السلام. شرافت و حجا، ضیاء مستضا، نور مصفی، قتیل طوس به قضا، علی بن موسی الرضا علیه السلام. نور مضی، بطل کمی، فارسی جری، سمح زکی، مهل روی، محمد بن علی تقی علیه السلام. آن امامین عادلین، آن دو وارث مشعرین، آن دو پیشوای حرمین، آن دو مدفون سر من رأی، علی علیه السلام و حسن علیه السلام. آن خلف گرامی، ستوده‌ترین نیکان، براندازندهٔ بنیاد بدان، محمد بن حسن هادی مهدی علیه السلام.

خداوندا درود فرست بر دعوت نبوی، حجت حیدری، اعلام حسنی، صلابت حسینی، عبادت سجادی، علوم باقری، مآثر جعفری، اسرار کاظمی، حجج رضوی، انوار محمد، شروح علوی، هیبت عسکری، و خلافت صالح منتظری.

خداوندا به حق محمد صلی الله علیه و آله و امت او، به حق علی علیه السلام و شیعت او، فاطمه علیها السلام و عزت او، حسن علیه السلام و دعوت او، حسین علیه السلام و شهادت او، سجاد علیه السلام و زهادت او، باقر علیه السلام و جلادت او، صادق علیه السلام و استقامت او، کاظم علیه السلام و انابت او، رضا علیه السلام و آیت او، تقی علیه السلام و جلالت او، نقی علیه السلام و هدایت او، زکی علیه السلام و نهایت او، و مهدی علیه السلام و غیبت او.

فصل ۸

شعرهایی دربارهٔ ایشان

ابوتمام

ابوتمام گفته است:

خداوند پروردگار من است و آن امین پیامبرم؛ همان گزیدهٔ خدا. وصی نیز امام من است.

آن‌گاه دو نوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله که گام بر جای گام وصی نهند و نیز علی علیه السلام و شکافندهٔ دانش‌های دیرین،

و آن خدا ترس پیراسته جعفر پاک علیه السلام که پناهگاه است و او را بلند جایگاهی است.

سپس موسی علیه السلام، سپس رضا علیه السلام پرچم مهتری که از دیگر پرچم‌ها فراتر است.

و آن گزیدهٔ دیگر محمد بن علی علیه السلام که از هر بدی و نکوهشی پیراسته است.

و آن امام زکی علیه السلام با فرزند خود که قائم است و پناه مردم و نور ظلمت‌ها.

مهربانی خدا با مردم از رهگذر او تجلی کرده است و خداوند او را برای ظلمت‌ها ماه روشنگر گذاشته است،

همان شاخهٔ صدقی که تا بالاترین مرتبت بالیده و همو که بی‌گمان شاخسار بالندهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله است.

او بی‌آن‌که پیشتر اندیشیده باشد تدبیرهای قطعی و رهگشایی‌های فرجامینی به دست دهد.

او از آنچه در گذشته‌های دور رخ داده است تا آنچه تا پایان روزگار خواهد بود آگاه است.
این کسانند که خداوند صاحب شکوه و عظمت، حجت خویش را از رهگذر ایشان برپا داشته است.[۱]

سید رضی

سید رضی گفته است:

خداوند مدینه آن‌جایگاه پرعظمت را به یاران پی در پی و آب گوارا سیراب سازد،
و بر بقیع و ساکنانش رحمت سرشار خویش را ارزانی بدارد،
و کران تا کران نجف را و آن تبار بلندی که در خود جای داده است.
و قبری در سرزمین طفوف که پیکری را در آغوش گرفته که در تشنگی و بی آن‌که جرعه‌ای نوشد جان سپرد،
و سامرا و بغداد و طوس که بر آن‌ها باران نیک ببارد و سیراب سازد.
قبرهایی که در آن‌ها سرشک فروریزد، آن سان که باران از ابر بر تپه‌ها فروبارد.
درود خداوند هر روز بر آن بنیادها و بر آن گنبدها فرود آید[۲].

---

۱. ربـــی الله و الامـــین نـــبیّی — صـــفوة الله و الوصـــی امـــامی
ثـــم ســبطا مـــحمد تـــالیاه — و عـــلی و بـــاقر العـــلم خـــام
و التـــقی الزکـــی جـــعفر الطـیـ — یـــــار مأوی له و المــــقام
ثـم مـوسی ثـم الرضـا علم الفضـ — ل الذی طـــال ســـائر الا عـــلام
و المـــصفّی مـــحمد بـــن عـلی — و المـــعزّی مـن کـل سـوء و ذام
و الزکـــی الامـــام مـع نـجله القـا — ئـــم مـــولی الانـــام نـــور الظـلام
ابـــرزت مـــنه رأفـــة الله بـــالنا — س لتـــرک الظـلام بـدر التـمام
فـرع صدق نـهی الی الرتـبة القصـ — وی و فـــرع النـــبی لا شک نـــام
فـهو مـاض عـلی البـدیهة بـالفیـ — صـــل مـــن رأی هـــزبری هـــام
عـــالم بـــالامور غـارت فـلم تـنـ — جـم و مـــا ذایکـون فـی الانـجام
هـــولاء الاولی اقـــام بـــهم حـجـ — تـــــه ذوالجـــلال و الاکـــرام.

این بیت‌ها در دیو ان ابی‌تمام وجود ندارد.

۲. ســـقی الله المـدینة مـن مـحل — لبـــاب المـــاء بـالنطف العـذاب

←

هم او را است:

طایفه‌ای که پیامبر خدا ﷺ از ایشان است و نیز آن گشایندهٔ دشواری‌ها آن‌گاه که آشکارا رو نهند.

داماد او که جان در راه وی بر کف نهاد و شمشیر خدا در روز پیکار بود.

نخستین گروندهٔ آن منادی که چون خواند، کسی جز او دعوت وی را پاسخ نگفت.

سپس دو سبط شهید پیامبر ﷺ که این را به زهر و آن را به تیغ کشته‌اند.

و علی علیه‌السلام و فرزندش باقر علیه‌السلام و آن صادق سخن علیه‌السلام و نیز موسی علیه‌السلام و رضا علیه‌السلام.

و علی علیه‌السلام و پدر او علیه‌السلام و فرزند او علیه‌السلام و آن‌که مردمان در فردایی انتظارش کشند.

ای ستیغ‌های سترگی و سربلندی و ای ماه‌های تمام درخشنده و روشن زمین.

شمایید که درد کوری را درمان شوید و فردا از آن حوض گوارا سیراب کنید[1].

←

و جاد علی البقیع و ساکنیه	رخی الذیل ملآن الوطاب
و اعلام الغری و ما استباحت	معالمها من الحسب اللباب
و قبر بالطفوف یضم شلوا	قضی ظمئا الی برد الشراب
و بغداد و سامرا و طوس	هطول الودق منخرق العباب
قبور تنطف العبرات فیها	کما نطف الصبیر علی الروابی
صلاة الله تخفق کل یوم	علی تلک المعالم و القباب

← دیوان الشریف الرضی، ۹۱/۱.

۱.

معشر منهم رسول الله وال	کاشف الکرب اذا الکرب عری
صهره الباذل عنه نفسه	و حسام الله فی یوم الوغی
اول الناس الی الداعی الذی	لم یقدم غیره لمّا دعا
ثم سبطاه الشهیدان فذا	بحسی السم و هذا بالظبی
و علی و ابنه الباقر و ال	صادق القول و موسی و الرضا
و علی و ابوه و ابنه	و الذی ینتظر القوم غدا
یا جبال المجد عزا و علا	و بُدور الارض نورا و سنا
انتم الشافون من داء العمی	و غدا ساقون من حوض الروی

← همان، ۳۵.

حصفکی

حصفکی[۱] گفته است:

حیدرعليه‌السلام و پس از او حسنعليه‌السلام و حسینعليه‌السلام و سپس علی و فرزندش محمدعليه‌السلام

و جعفر صادقعليه‌السلام و پور جعفر موسیعليه‌السلام و پس از او نیز علیعليه‌السلام که سرور است.

یعنی رضاعليه‌السلام و پس پسر او محمدعليه‌السلام و آن‌گاه علیعليه‌السلام فرزند راه‌یافتهٔ او

و حسن ثانیعليه‌السلام که محمد بن حسنعليه‌السلام آن غایب، گام بر جای گام او نهد[۲].

ابوفراس

امیر ابوفراس حمدانی گوید:

شفیع من احمدصلى‌الله‌عليه‌وآله است و مولای من در رستاخیز علیعليه‌السلام و آن دخت و آن دو نواده

و علیعليه‌السلام و باقرعليه‌السلام شکافندهٔ دانش و صادقعليه‌السلام و سپس امین صاحب تبیان،

و علیعليه‌السلام و آن دو نیکوکردار علیعليه‌السلام و نیز علی عسکریعليه‌السلام آن نزدیک مقرّب،

و امام مهدیعليه‌السلام هدایتگر آن روز که جز آمرزش خداوند آمرزنده چیزی سود نبخشد[۳].

---

۱. مقصود ابوالفتح یحیی بن سلامه حصفکی (د. ۵۵۳ ق.) است.

۲.
حیدرة و الحسنان بعده — ثم علی و ابنه محمد
و جعفر الصادق و ابن جعفر — موسی و یتلوه علی السید
اعنی الرضا ثم ابنه محمد — ثم علی ابنه المسدّد
و الحسن الثانی یتلو تلوه — محمد بن الحسن المفتقد

این بیت‌ها از شعری بلند دربارهٔ اهل بیت است که با بیت زیر آغاز می‌شود:

یا سائلی عن حب اهل البیت هل — اقر اعلانا به ام اجحد

۳.
شافعی احمد و مولای فی البعـ — ـث علی و البنت و السبطان
و علی و باقر العلم و الصا — دق ثم الامین ذی‌التبیان
و علی و الخیران علی — و علی العسکری القریب الدانی
و الامام المهدی فی یوم لاینـ — ـفع الا غفران ذی‌الغفران

بیت‌ها را در دیوان ابی‌فراس الحمدانی نیافتم.

هم او را است:

رهایی از بیم‌های خود را جز از رهگذر احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام امید ندارم.

و نیز از دخت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمهٔ پاک علیهاالسلام و دو سبط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام علی علیه‌السلام،

و آن پیراستهٔ وارسته، شکافندهٔ دانش الهی در میان ما، یعنی محمد بن علی علیه‌السلام،

و فرزند او جعفر علیه‌السلام و نیز موسی علیه‌السلام و مولایم علی علیه‌السلام که چه نیکو مولایی است!

و ابوجعفر علیه‌السلام همنام پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سپس فرزند پاک او علی علیه‌السلام،

و پسر او عسکری و آن قائم علیه‌السلام که برخواهد خاست و حق محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام را آشکار خواهد ساخت.

آن روز که رخدادی بزرگ عرضه شود، امید من آن است که بدیشان آرزوهای خویش را دریابم[۱].

حسام‌الدوله

حسام‌الدوله ابو الشوک فارس بن محمد گفته است:

درود مرا به امیرمؤمنان علیه‌السلام برسان و محبت من به او و عشق راستین من را یادآور شو.

و حسین علیه‌السلام را در کربلا زیارت کن و به او بگو: ای پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ای نسل احمد،

ای پور محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، از من بر تو سلامی پیوسته که تا روزگار روزگار است هردم به تو رسد.

و هم بر پدرت و بر جدّت که گزیده است و بر آنان که از خاندان شما در بقیع خفته‌اند.

و در سرزمین بغداد بر موسی علیه‌السلام و در طوس بر آن امام رضا علیه‌السلام که تنها افتاده است،

و در سامرا دورد من بر آن امام نقی علیه‌السلام نوهٔ امام پرهیزکار تقی علیه‌السلام،

---

۱. لست ارجو النجاة من کل ما اخـ — شاه الا باحمد و علی
و ببنت النبی فاطمه الطهـ — ر و سبطیه و الامام علی
و التقی النقی باقر علم الـ — له فینا محمد بن علی
و ابی‌جعفر سمی رسول الـ — له ثم ابنه الزکی علی
و ابنه العسکری و القائم المظـ — هر حقَّی محمد و علی
فبهم ارتجی بلوغ الامانی — یوم عرض علی الاله العلی

← دیوان ابی‌فراس الحمدانی، ۳۵۱.

فردا روز از آتش دوزخ به آن دو امام عسکری علیه‌السلام و نیز به قائم آل محمد علیه‌السلام چنگ زنم[۱].

سوسی

سوسی گفته است:

در روز رستاخیز به ایشان رویم سفید می‌شود و به ایشان نامه‌ام را به دست راست می‌گیرم.

نخستین آن‌ها ابوالحسن علیه‌السلام امام من است، امام هدایت که فروغ او چون شهاب روشن است.

از ایشان است آن‌که همسرش او را به زهر آمیخته به نوشاک کشت، یعنی ابومحمد حسن علیه‌السلام.

از ایشان است آن‌که در آن صحرای سوزان آماج تیرها و خنجرها قرار گرفت و بر زمین افتاد،

و از ایشان است آن‌که زیور همهٔ پرستشگران باشد، یعنی علی علیه‌السلام،

و هم از ایشان است آن‌که همه دانش‌ها را به درستی بازشکافد.

من به ابوعبدالله امام صادق علیه‌السلام امید بسته‌ام که در حساب و کتاب رستاخیز مرا برهاند.

باز از ایشان است آن‌که از آنچه گذشته است و از آنچه هنوز نیامده است بی‌تردید خبر دهد.

امیر معجزه‌ها و کسی است که به دانش و شگفتی‌های چشمگیر بر ما جلوه کرده است.

نهمین ایشان محمد علیه‌السلام آن صاحب فروغ و آن خفته در جوار موسی علیه‌السلام در آن بارگاه است.

و دهمین ایشان ابوالحسن علیه‌السلام امید من است، همان ابوالحسن که در فرجام به او امید توان داشت.

و یازدهمین آنان حسن علیه‌السلام امام من است، پدر آن ماهِ پنهان در پس پردهٔ غیبت[۲].

---

۱. بلغ امیرالمؤمنین تحیتی — و اذکر له حبی و صدق توددی
و زر الحسین بکربلاء و قل له — یا بن الرسول و یا سلالة احمد
منی السلام علیک یا بن محمد — ابدا یروح مع الزمان و یغتدی
و علی ابیک وجدک المختار و ال — شاوین منکم فی بقیع الغرقد
و بارض بغداد علی موسی و فی — طوس علی ذاک الرضاء المفرد
و بسر من رأی السلام علی الن — قی نجل التقی و السؤدد
بالعسکریین اعتصامی من لظی — و بقائم من آل احمد فی غد

۲. بهم یبیض یوم الحشر وجهی — و اقبض بالیمین علی الکتاب

←

محبت من به آن غایب کوفه است و فرزند مسموم او به زهر،
و سومین تن، آن کشتهٔ ستم و پس از او آن سجده‌گزار بر پیشگاه خدای منان،
و باقر علوم صاحب تبیان و جعفر علیه‌السلام آن حیرت‌بخش اذهان،
امام ما موسی علیه‌السلام که صاحب منزلت بلند است و فرزند او هشتمین امام خفته در خاک نوقان،
و پسر نهم پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در بغداد است و عسکری علیه‌السلام و فرزند او علیه‌السلام آن دو آوازه‌گستر.
چه هنگام آن ماه در برابر دیدگان جلوه خواهد کرد و چه هنگام است زمان برخاستن خاتم روزگاران؟[1]

همو گفته است:

پاکان پیراسته نیک و فرزانگان مهتر سربلند،
صاحبان دهش و اربابان خرد، اهل پرهیزگاری و مردان تدبیر و زهد،

→

فأولهـــم ابـــوحسن امـــامی	امـام هـدی یـری مـثل الشـهاب
و مـنهم مـن سقته العرس سما	فـــغص ابـــومحمد بـــالشراب
و مـــنهم ثـاویا بـالطف اضـحی	قـــتیلا بـــالصفائح و الحـــراب
و زیـــن العـــابدین مـــعا عـلی	و بـــاقر کـــل عـــلم بـــالصواب
ابـــوعـــبدالاله بـــه ارجـــی	نجاتی فی الحساب و فـی الکتاب
و مـــنهم مـخبر مـا کـان قـدما	و مـخبر مـا یکـون بـلا ارتـیاب
امـــیر المـعجزات و مـن تـبدّی	لنـــا بـالعلم و العـجب العـجاب
و تـــاسعهم مـــحمد ذوســـناء	مـقیم عـند مـوسی فـی القباب
و عـــاشرهم ابـــوحسن رجـــائی	ابـــوحسن المـــرجّـــی للـــمآب
و حـادی عشـرهم حسـن امـامی	ابـوالقـمر المـغیب فـی الحـجاب

۱.

حـــبی للـــغائب فـــی کـــوفان	و لابـــنه المســـموم بـــالدیفان
و الشـــالث المـــقتول بـــالعدوان	و بـــعده الســـاجد للـــمنّان
و بـــاقر العـــلوم ذی‌التـــبیان	و جـــعفر مـــحیر الاذهـــان
امـــامنا مـوسی العـظیم الشـان	و ابـــنه الثـــامن فـــی نـــوقان
و ابـــنه التـــاسع فـــی بـــغدان	و العسکـــری و ابـــنه القـــرمان
مـــتی یـــلوح البـــدر للـــعیان	مـــتی یـــقوم قـــائم الزمـــان

شایستگان مهتری و سیاست و ارجمندی و دلیران سخت‌پنجهٔ آن پیکارهای نخست،
سروران دانشی‌مرد و بردباران آگاه به دین و حکیمان خداپرست،
ستارگان روشن و سخنوران فرهیخته و گشاده‌دستان اهل کرم،
شما به شمار ماه‌ها و ستارگان راهنمای مایید و به شما است که عددها برابر شوند و راست آیند.
از شما است علی‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام و پیش از او برادرش حسن‌علیه‌السلام، و از شما است سجاد،
و محمدعلیه‌السلام نیز از شما است و جعفرعلیه‌السلام و پسرش و همچنین موسی‌علیه‌السلام که بر بلندی عظمت جای دارد.
سپس رضاعلیه‌السلام و محمدعلیه‌السلام و علیِ اوعلیه‌السلام و پدر آن‌که دنیا در فرمانش او قرار خواهد گرفت،
همو که با عدالتی که راه درست هدایت‌خواهان در آن نهفته است، ستم را خواهد میراند[۱].

عضدالدوله

عضدالدوله گفته است:

اگر عمداً و در پی هوس‌ها نزد تو آمده‌ام و از فلک آسمان به دوزخ درافتاده‌ام،
و از محبت زادهٔ دختر محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله برائت جسته‌ام و با محبت معاویه از قبر برانگیخته شده‌ام،
اما نزد ما امامان پس از محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله دو تن و دو تن و هشت تن هستند[۲].

---

۱. الطـــیبون الطـــاهرون الخـــیرون — الفـــاضلون الســـادة الامـــجاد
اهـــل الهـــدی اهـــل الحـــجی — اهـل التـقی اهـل النـهی الزهـاد
اهل الرئاسة و السیاسة و النـفاسة — و الشـــراســـة فـی الاولی شـدّاد
الســـــادة العـــلماء و الحـــلماء — و الفـــقهاء و الحکـــماء و العـــباد
الأنـــجم الصـــبحاء و الفـــصحاء — و الرجـــحاء و الســمحاء و النـقاد
أنـــتم عـــداد شـــهورنا و نـــجومنا — و بکـم تـصح و تسـتوی الأعداد
مـــنکم عـلی و الحســین و قـبله — حســـن أخـوه و مـــنکم الســجاد
و مــحمد مــنکم و جــعفر و ابنه — و کذاک موسی فـی العـلی شـیاد
ثـــم الرضـــا و مـــحمد و عـلیّه — و ابـــوالذی الدنـــیا له تـــنقاد
ذاک الممیت الجور بـالعدل الذی — فـیه لمـن یـبغی الرشـاد رشـاد

۲. ان کنت جئتک فی الهوی متعمدا — فرمیت مـن قـطب السـماء بـهاویة

←

بشنوی

بشنوی گفته است:

خداوند خویش را به رهبران هدایت سوگند دادم و به آن دوازده تن که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهبان امت شدند چنگ زدم.

من آرزومند آن خانه‌ای هستم که کسانش پاک و پیراسته‌اند و برای قریش سرای دیانت بوده است[1].

عونی

در شعری که از آن عونی است و به عیاش نیز نسبت داده‌اند چنین آمده است:

درود بر برترین مردمان، خاتم هشداردهندگان، و سلام بر آن نگاهبان پاک پیراسته.

سلام و درود و تحیت و رحمت بر پرچم دیانت که تاج فخر را نیز بر سر دارد.

سلام بر دریای دهش، اقیانوس خرد که فرشتگان خیر و قرآن را بر او نازل کردند.

سلام بر همتا و داماد پیامبر صلی الله علیه و آله ابوالحسن علیه السلام که چه نیکو دامادی است.

سلام بر آن بانوی پاک فاطمه علیها السلام و سلام بر فرزندان او که ستارگان درخشانند.

سلام بر آن‌که بردباری نامور است و سپس سلام بر آن‌که به شمشیر و خنجرش کشتند.

سلام بر سجاد علیه السلام و سپس بر پسر او محمد علیه السلام که به شکافتن دانش مشهور است.

سلام بر آن پاک پیراسته جعفر علیه السلام و سلام بر موسی علیه السلام تا روزگار روزگار است.

سلام و درود و تحیت بر رضا علیه السلام و سلام بر آن‌که چون ستارهٔ درخشان در پی او آمد.

سلاک بر آن‌که با نام او ده تن کامل شد و سلام خداوند بر آن یازدهمین.

سلام بر آن پاک‌مرد که همنام جد خویش است. سلام از دل اندوهگین کسی که سرشکش روان است.

→

و برئت من حب ابن بنت محمد	و حشرت من قبری بحب معاویه
ان الائـمة بـعد احـمد عـندنا	اثـنان ثـم اثـنان ثـم ثـمانية

۱.

آلیت ربـی بـالهدی مـتمسکا	بـاثنی عشر بـعد النـبی مراقبا
انـی عـلی البـیت المـطهر اهـل	بـیت قـریش للـدیانة طـالبا

سلام بر آن‌که در سامرا منزل دارد و سلام بر آن‌که در محکم کتاب در او امید نهاده شده است[۱].

همو گفته است:

خلیفهٔ خدا و پدر خلیفگان، همان مهتران قوم و فرزانگان نام‌آور.

مصداق آن نور در تفسیر و صاحب آن دو نور شبر و شبیر در نسل خویش،

آن نخست که مسموم شد و آن دیگر که طایفه‌ای نفرین شده و کافر او را کشتند،

و علی علیه‌السلام را یاد کن و نیز آن را که در میان مردمان دانش‌هایی بسیار آشکار کرد و گسترد.

آن رکوع‌گزار سجده‌گزار که از فراوانی سجده‌ها پیشانی‌اش پینه بست.

سپس یاد کن آن شکافندهٔ دانش را، وه که چه خوش شکافنده‌ای و چه خوش شکافته‌ای!

سپس صادق، همان جعفر علیه‌السلام را یاد کن، همانند پدر موسی علیه‌السلام که باید به بهترین سخن از او یاد کرد.

سپس رضا علیه‌السلام، علی همان گزیدهٔ خدا که به برکت او به عظمت راه گشوده‌ایم.

آن‌گاه در این راه هدایت محمد علیه‌السلام در پی او رفت و سپس علی علیه‌السلام و آن‌گاه آنچه از راه‌های حق ذخیرهٔ الهی بود بر ما آشکار گشت،

---

۱. سلام علی خیر الوری خاتم النذر — سلام علی المستحفظ الطاهر الطهر
سلام و ریحان و روح و رحمة — علی علم الدین المتوج بالفخر
سلام علی بحر الندی لجة الحجی — به نزل الأملاک بالخیر و الذکر
سلام علی صنو النبی و صهره — ابی‌حسن أکرم به ذاک من صهر
سلام علی الطهر الزکیة فاطم — سلام علی أولادها الأنجم الزهر
سلام علی المعروف بالحلم و التقی — سلام علی المقتول بالبیض و السمر
سلام علی السجاد ثم علی ابنه — محمد ذی‌العلم المشهر بالبقر
سلام علی الطهر المطهر جعفر — سلام علی موسی الی آخر الدهر
سلام و ریحان و روح علی الرضا — سلام علی تالیه کالکوکب الدری
سلام علی من أکمل العشر باسمه — سلام من الباری علی الحادی العشر
سلام علی الطهر المسمی بجده — سلام حزین القلب عبرته تجری
سلام علی من سر من رأی محله — سلام علی المرجو فی محکم الزبر

و پس از آن دو تن سلام بر حسن(علیه‌السلام) آن محبوب که به نیکی و طهارت نامور است،

و سلام بر آن سرور مهدی(علیه‌السلام) و قائم در زمین که غایب منتظر است،

و زمین را که از بیداد آکنده است به داد بیاکند و خداوند صاحب عزت نیز او را ظفر دهد[1].

سید حمیری نیز گفته است:

تا آن زمان که کبوتران آواز سردهند بر خاندان و نزدیکان پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) درود.

مگر نه آن‌که ایشان ستارگان آسمانند و پرچم‌های عزتی که بدان نتوان دررسید؟

پس ای آن‌که در گمراهی به سرگشتگی مانده‌ای، امیرمؤمنان(علیه‌السلام) یگانه امام است.

پیامبر خدا(صلی‌الله‌علیه‌وآله) در روز غدیر خم و آن‌جا که مردمان همه حاضر بودند از او نام برد،

و دومین کس حسن(علیه‌السلام) است که مایهٔ امید باشد و خانه و مشعر و منی و مقام از آن او است،

و سومین کس حسین(علیه‌السلام) است که بر کسی پوشیده نیست و فروغ بدر را ماند که به تیرگی شب درمی‌آمیزد.

چهارمین آن‌ها صاحب آن اجتهاد و ورع است که دین و دنیا به او سامان گیرد،

و پنجمین آن‌ها محمد(علیه‌السلام) است که خداوند برای او در عرصهٔ افتخارها جایگاهی برگزیده است،

---

۱. خـليفة الله ابو الخلائف الشم — العرانين البهاليل الزهر

ذو النور في التفسير و النوران في — منسله الزاكي شبير و شبر

الأول المسموم و الثاني الذي — بقتله رهط ملاعين كفر

و اذكر علياً و الذي أظهر في ال — خلق علوما ثم أبدا و نشر

الراكع العابد و الساجد حتى — قص من بين جبينه الدبر

ثم اذكر الباقر للعلم ألا — يا حبذا من باقر و ما بقر

ثم اذكر الصادق أعني جعفراً — مثل ابي موسى بخير من ذكر

ثم الرضا أعني علياً خيرة ال — لـه بيمنه الى الجد خبر

ثم اقتفاه في الهدى محمد — ثم علي فأتانا ما ذخر

من سبل الحق و من بعدهما — فالحسن المحبوب بالبر الطهر

السيد المهدي و القائم في ال — ارض الذي غيب فهو المنتظر

يملأها عدلا كما قد ملئت — جوراً و ذو العزة يعطيه الظفر

و ششمین آن نیک‌گوهران جعفر﵇ است، ماه بدری که فروغ بدر تمام از او است.

موسی﵇ هفتمین کس است و او را سخنی است که بزرگان نیز از نزدیک شدن به کرانه‌هایش فرومانده‌اند.

علی﵇ هشتمین کس است و مضجع او در سرزمین طوس است، آن‌جا که از طراوت و خرمی کم‌بهره باشد.

نهمین آن‌ها راندهٔ زادهٔ بدکاران است. او محمد زکی﵇ است، صاحب شمشیری بران.

دهمین آن‌ها علی﵇ است، دژی که بلد حرام از دلتنگی‌اش می‌نالد.

و یازدهمین آن‌ها چراغ همهٔ پسندیدگی‌ها است، نوری روشنگر، همان حسن﵇ پرهیزگار.

دوازدهمین تن آن است که وقت او نزدیک است، همان محمد پیراسته﵇ که به او چنگ زنند.

به زودی آن نور ناپیدا آشکار خواهد شد و همهٔ کارها با او سامان خواهد گرفت.

اینان هستند که در بهشت اندرند و همهٔ توفیق من از ایشان است و پناهگاه من نیز آن پنج تن باشند.

والسلام[۱].

۱.

علی آل الرسول و أقربیه	سلام کلما سجع الحمام
ألیسوا فی السماء هم نجوم	و هم أعلام عز لایرام
فیامن قد تحیر فی ضلال	أمیرالمؤمنین هو الامام
رسول الله یوم غدیر خم	أناف به و قد حضر الانام
و ثانی أمره الحسن المرجی	له بیت المشاعر و المقام
و ثالثه الحسین فلیس یخفی	سنا بدر اذا اختلط الظلام
و رابعهم علی ذوالمساعی	به للدین و الدنیا قوام
و خامسهم محمداً ارتضاه	له فی المأثرات إذاً مقام
و جعفر سادس النجباء بدر	ببهجته زها البدر التمام
و موسی سابع و له مقال	تقاصر عن أدانیه الکرام
علی ثامن و القبر منه	بأرض الطوس ان قحطوا رهام
و تاسعهم طرید بنی‌البغایا	محمد الزکی له حسام
و عاشرهم علی و هو حصن	یحن لفقده البلد الحرام

←

مطیری

خطیب توانمند ابن‌فرار مطیری را گوید:

در روز آن رسوایی‌ها نجات خویش را به آیین مصطفی صلی الله علیه و آله و محبت مرتضی علیه السلام جویم.

به فاطمهٔ بتول علیها السلام که حقیقت به تو رسیده است و به حسن پاک‌نهاد علیه السلام و حسین علیه السلام،

به زین‌العابدین علی بن حسین علیه السلام رشتهٔ خویش را درپیوسته‌ام و چه کسی چون این بزرگواران است!

باقر بن علی علیه السلام تکیه‌گاه من است، همان محمد که تکیهٔ امت‌های آدمیزادگان و جنیان است.

پناهگاه من جعفر صادق علیه السلام است و در بهشت به برکت اینان مرا دو خلعت ارمغان دهند،

و نیز آن فروخورندهٔ خشم خود و آن پاک‌سرشت موسی علیه السلام که این دو را وسیلهٔ خویش بر درگاه خداوند گرفته‌ام.

من به علی بن موسی رضا علیه السلام اطمینان دارم که تو را دو فضیلت داده است.

همچنین به آن امام زکی محمد علیه السلام که با توسل به او از عذاب سخت روز رستاخیز رهایی یافته‌ام.

مرا بس است امام علی علیه السلام و فرزند او حسن علیه السلام که کشتهٔ خفته در عسکرین است.

او را دوست باید داشت و دوستی همهٔ اینان نیز مهدی علیه السلام است که امیدبخش‌ترین راه‌های فراروی است[1].

→

و حادی العشر مصباح المعالی | منیر الضوء الحسن الهمام
و ثانی العشر حان له القیام | محمد الزکی به اعتصام
سیظهر عاجلا نوراً خفیاً | و ینساق الامور به انتظام
اولئك فی الجنان بهم مساعی | و جیرتی الخوامس و السلام

← دیوان السید الحمیری، ۳۵۷ ـ ۳۶۹.

۱. بدین المصطفی أرجو نجاتی | و حب المرتضی من یوم شین
بفاطمة البتول أتاك رشداً | و بالحسن الزکی و بالحسین
بزین العابدین وصلت حبلی | علی بن الحسین و من کذین
و ان الباقر بن علی رکنی | محمد و هو رکن الامتین

←

ابن‌حماد

ابن‌حماد گفته است:

خدا درود فرستد بر علی‌علیه‌السلام، آن بلندمرتبه‌ای که هیچ پرنده و هیچ شاخسار بلندی به جایگاه او نرسد،

و سیراب سازد مدینه و بقیع و مرقدی راکه در دشت پشت کوفه است،

و سیراب سازد قبرهایی راکه در طفوف می‌تابند و سیراب سازد قبرهایی راکه در بغداد است،

و سیراب کند قبرهایی راکه در سامرا است و آن راکه در طوس و در نوقان خفته است[۱].

هم او را است:

من غلام آن سروران بلندمرتبه‌ام، اهل بیت تقوا و باب هدایت.

من وابستهٔ احمدصلی‌الله‌علیه‌وآله و علی‌علیه‌السلام و نوادگان ایشان و وابستهٔ سجادم.

من وابستهٔ باقر علوم‌علیه‌السلام و صادق‌علیه‌السلام صاحب فضایل و تقوا و درستی‌ام.

من وابستهٔ کاظم غیظ موسی‌علیه‌السلام و علیِ رضاعلیه‌السلام و جوادعلیه‌السلام باشم که نکومرد جود است.

من وابسته آن دو مرد عسکرم و سرانجام وابستهٔ قائم امام هدایتگرعلیه‌السلام.

طایفه‌ای که با انتساب به ایشان ولادتی پاک یافته‌ام و روز بازگشت بر ایشان تکیه زنم،

→

و کهفی جعفر الصادق علماً — أفوز من الجنان بحلتین

و کاظم غیظه الطهر موسی — الی ربی جعلت وسیلتین

و أنی بالرضا علی بن موسی — وثقت بان أتاک فضیلتین

کذاک و بالزکی أمنت یوما — محمد من الیم عقوبتین

و حسبی بالامام علی و ابن — له حسن قتیل العسکرین

تحاب به و حب الکل جمعاً — هو المهدی أرجی خصلتین

۱. صلی الاله علی علی ذی‌العلی — ما نال طیرا او علا اغصانا

و سقی المدینة و البقیع و مشهدا — حل الغری الطهر من کوفانا

و سقی قبورا بالطفوف منیرة — و سقی قبورا ضمنت بغدانا

و سقی مقابر سر من رأی و الذی — من طوس اصبح ثاویا نوقانا

و دوستی ایشان نجات از دوزخ است و دژ من در برابر وحشت روز معاد[۱].

همو گفته است:

خداوندا، به حق حقی که خاندان هاشم دارند، به گزیدگان گزیدگان تو که هدایتگران بزرگوارند.

به احمد برگزیده صلی الله علیه و آله و به آن مهتر علی علیه السلام و به دو نوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله، به آن بانوی پیراسته، فاطمهٔ بتول علیها السلام.

به آبروی علی علیه السلام صاحب پرو او پرهیز و به محمد علیه السلام و به جعفر علیه السلام مرد معجزه‌های بزرگ.

به موسی علیه السلام که گزیده است، به رضا علیه السلام، به محمد علیه السلام و به حق علی علیه السلام که برخوردار از آن مرتبت بلند و آن اوصاف ستوده است.

به حسن علیه السلام آن خجسته و به قائم علیه السلام که فردا بهترین نقطهٔ امید است و بزرگوارترین عهده‌دار.

به دوازده تن از نسل آدم علیه السلام که آنان را برگزیدی و پسندیدی و پاک داشتی.

ای خدای صاحب معارج، به حق ایشان مرا نجات ده و عفو خود را در برابر گناهان گرانم ارزانی‌ام دار[۲].

۱.
أنـا مـولی للسـادة الأمـجاد — أهـل بـیت التقی و بـاب الرشاد
أنـا مـولی لأحـمد و عـلی — و لسـبطیهما و للسـجاد
أنـا مـولی لبـاقر العـلم و الصا — دق ذی‌الفضل و التقی و السداد
أنـا مـولی لکاظم الغیظ موسی — و عـلی الرضـا و نـعم الجـواد
أنـا مـولی للـعسکریین حـقاً — ثـم للـقائم الامـام الهـادی
مـعشر طـاب مـولدی بـولاهم — و عـلیهم یـوم المـعاد اعـتمادی
و مـوالاتـهم نـجاة مـن النـا — ر و حصنی مـن هـول یـوم المـعاد

۲.
إلهی بحق الحق من آل هاشم — بـصفوتک الصفوة الهداة الاکارم
بأحـمد المـختار بـالقرم حـیدر — بسـبطیه بـالطهر البـتولة فـاطم
بـجاه عـلی ذی‌التـقی بـمحمد — بـجعفر رب المـعجزات العـظائم
بـموسی المـصفی بـالرضا بـمحمد — بـحق عـلی ذی‌العـلا و المکـارم
و بالحسن المیمون و القائم الذی — غـدا خـیر مأمـول و أکـرم قـائم

←

همو گفته است:

ای علی مرتضی، جایگزینی برای تو نمی‌جویم و حاشا که از تو روی برتابم.

من وابستهٔ حیدر علیه‌السلام و ده فرزند او و نیز امام قائم منتظر مستخلف علیه‌السلام هستم[۱].

سابوری

ابوالفتح محمد بن سابوری گفته است:

درود بر آن گزیده و مصطفی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که صاحب آیین استوارتر است.

درود بر پسر ابوطالب مرد جنگ و سوار نشاندار.

درودی از جانب خداوند بر آن نبأ اعظم، تا آن هنگام که کبوتری بانگ می‌زند.

درود بر آزاده‌بانویی که شوهرش برای هر که از دیدن حقیقت کور مانده راه رهایی است.

درود بر حسن علیه‌السلام که کانون امید است و نوری را می‌ماند که در ظلمت شب بدرخشد.

درود بر آن‌که در آن صحرای سوزان جامی تلخ‌تر از شرنگ در کامش ریختند.

درود بر آن سجده‌گزار پرستشگر که خدای مهیمن او را از گناه مصون داشته است.

درود بر آن‌که دانش را شکافت تا چون نهری سرشار برجوشد.

درود بر جعفر علیه‌السلام پس از او، درود دلداده‌ای که افسون‌شدهٔ او است.

درود بر کاظم علیه‌السلام که فروغ او چون ستارگان هفت‌گانه می‌فروزد.

درود بر آن‌که قبر او در طوس جدا افتاده و طوس در کنف حمایت او است.

درود بر آن نهمین که عظمت او چون شعله‌ای بر منار می‌درخشد.

درود بر آن دهمین که دهش او بیش از سیلاب فیض برساند.

درود بر یازدهمین ایشان، و درود بر قائم قیّم علیه‌السلام.

←

باثنی عشر صفیتهم و ارتضیتهم	و طهرتهم من نسل أولاد آدم
بحقهم یا ذاالمعارج نجنی	و جد لی بعفو من عظیم الجرائم

۱.

یا علی المرتضی لست ابغی عوضا	منک او عنک و لا حاشای بالمنحرف
انا مولی حیدرة و بنیه العشرة	و الامام القائم المنتظر المستخلف

درود بر شما ای زادگان احمدﷺ و ای فرزندان حیدر ارجمند.

درود بر شما ای زادگان فاطمهعليها السلام، درود دوستداری که شما را گرامی می‌دارد[۱].

ابوعبیدالله حسینی

ابوعبید الله حسینی[۲] گفته است:

ای باد، سحرگاهان، در حالی که هنوز سپیدهٔ کامل برنیامده است نسیم خوش خود را بر مدینه بران، و بقیع را با همهٔ آن نشانه‌های کهن دین که در خاک نهفته است دیدار کن.

آن‌گاه آن را در نجف همدم نوایی کن که روزگاری است لبخندهای این شهر را به ترشرویی بدل ساخته است.

۱.
سلام علی الصفوة المصطفی — محمد ذی‌النهج الاقوم
سلام علی ابن ابی‌طالب — أخي الحرب و الفارس المعلم
سلام من الله ما غردت — حمام علی النبأ الاعظم
سلام علی حرة بعلها — سبیل النجاة لمن قدعمی
سلام علی‌الحسن المرتجی — کنور بدا فی دجی مظلم
سلام علی من سقی بالطفوف — کؤوسا أمر من العلقم
سلام علی ساجد عابد — حماه المهیمن عن مجرم
سلام علی باقر علمه — یفجر کالجدول المفعم
سلام علی جعفر بعده — سلام کئیب به معزم
سلام علی کاظم نوره — توقدکالسبعة الأنجم
سلام علی مفرد قبره — بطوس و طوس به یحتمی
سلام علی تاسع مجده — تألق کالعلم المعلم
سلام علی عاشر جوده — أسح من السیل بالمرزم
سلام علی حادی عشرهم — سلام علی القائم القیم
سلام علیکم بنی‌أحمد — و أولاد حیدرة الاکرم
سلام علیکم بنی‌فاطمه — سلام محبّ لکم مکرم

۲. مقصود محمد بن عبیدالله بن علی (د. پس از ۴۵۰ ق.) است. برای شرح حال او ← سماوی، الطلیعة من شعراء الشیعة، ۲۶۴/۲.

سپس نسیم را در طفوف بچرخان و آن‌جا در زیر نور آفتاب آن را سلام ده،
و در بغداد مهار آن بازگیر تا بازایستد و پژواک اندوه را در آن به ماندنی دراز بگستر،
و سامرا را به شیون و نوایی‌گزین کن که برجوشد و بر همه جا روان شود،
و به سوی طوس رهسپار شو و آن‌جا برای خدا، دادخواه آن غریب طوس باشد.
زیارتگاه‌هایی که خفتگانشان غرقهٔ رحمت و نور گشته‌اند[1].

صاحب بن عباد

صاحب بن عباد گفته است:

ای زائرانی که همه گرد آمده‌اید و همه آهنگ بازگشت دارید،
چون به خاک مدینه، بهترین سرزمین و نیکوترین تربت رسیدید،
از جانب من به محمدﷺ، آن پیراسته، سلامی پاک و پاکیزه برسانید،
تا چون به نجف بازگشتید از جانب من به علی‌علیه‌السلام که وصی او است سلام کنید،
و پس از آن در بقیع که بهترین وطن است سلام مرا به سرورم حسن‌علیه‌السلام اهدا کنید.
به آن کشتگان سرزمین طف نیز هزار سلام از پس هزاران سلام نثار کنید.
آن‌گاه به بقیع، به سوی سرورم علی بن حسین‌علیه‌السلام بازگردید،
و سوی شکافنده دانش، مرد نهفته‌ها و کان مهتری و افتخار

۱.

یا طیب نفح النسیم فی سحر	عرج علی طیبة بتفلیس
و زر بقیعا بما تخذ به	رسما من الدین جد مطموس
و اغزهما بالغری رازمة	تثلم اضحاکها بتعبیس
و طف بها بالطفوف مدلجا	و حیها ضحوة بتشمیس
و اقصد ببغدان من أزمتها	یرو صداها بطول تعریس
و خص سامرة بمرتجز	یشوب تطبیقه بتبجیس
و ازحف الی طوس و اقض محتسبا	حقوق ذاک الغریب فی طوس
مشاهد روحت مراقدها	برحمة نورت و تقدیس

بیت‌ها با تفاوت‌هایی در الطلیعة من شعراء الشیعة اثر سماوی (۲۲۴) آمده است.

و نیز سوی گنج علم الهی در میان مردمان، جعفر صادق علیه‌السلام که پرهیزگارترین راست‌گفتار است،

از سلام بالندهٔ من به ایشان آن برسانید که در گذر روزگاران پایان نپذیرد.

تا چون به بغداد به زیارتگاه آن زیرکی و خرسندی رسیدید،

سلامی پیوسته از جانب من به او برسانید، سلام کسی که تولّا را واجب داند،

و به سیر خویش ادامه دهید و طوس را به آهنگ علی بن موسی علیه‌السلام که صاحب علو است زیارت کنید.

تا زمانی که ستاره‌ای می‌درخشد و تا آن‌گاه که هیاهوی سواران بلند است از جانب من به او تحیت فرستید.

پس از آن در سرزمین بغداد جایگاه آن مزارهای مطهر، بر محمد علیه‌السلام سلام کنید،

و آن‌گاه آهنگ عسکر سامرا کنید و سلام مرا به بهترین وجه بدو رسانید،

به علی علیه‌السلام آن طاهر مطهر و به حسن علیه‌السلام صاحب احسان و فرزند حیدر [1].

---

۱. متن کامل قصیده‌ای از صاحب بن عباد است که در دیوان او (۲۴۱ و ۲۴۲) آمده است:

یا زائرین اجتمعوا جموعا	و کلهم قد أجمعوا الرجوعا
اذا حللتم تربة المدینة	بخیر أرض و بخیر طینة
فابلغوا محمد الزکیا	عنی السلام طیباً زکیا
حتی اذا عدتم الی الغری	فسلموا منی علی الوصی
و بعد بالبقیع فی خیر وطن	اهدوا سلامی نحو مولای الحسن
و ابلغوا القتلی بأرض الطف	تحیتی ألفان بعد ألف
ثمة عودوا ببقیع الغرقد	نحو علی بن الحسین سیدی
و باقر العلم أخا الذخائر	و معدن العلیاء و المفاخر
و کنز علم الله فی الخلائق	جعفر الصادق أتقی صادق
فبلغوهم من سلامی النامی	ما لایزول مدة الأیام
حتی اذا عدتم الی بغدان	بمشهد الزکاء و الرضوان
فبلغوا منی سلاما دائبا	سلام من یری الولاء واجبا
و واصلوا السیر و ارؤا طوسا	نحو علی ذی‌العلی بن موسی
حیوه عنی ما أضاء کوکب	و ما أقام یذبل و کبکب

←

همو در شعری دیگر گفته است:

ای زائری که آهنگ زیارتگاه‌ها کرده‌ای و کوه و صخره را پشت سر نهاده‌ای،

از من درودی بیکران که در گذر روزگاران پایان نپذیرد به پیامبر صلی الله علیه و آله برسان.

تا چون به سرزمین کوفه آن زمین پاک معروف رسیدی،

و در نجف آن بهترین موطن پیش رفتی، بر برترین مردمان ابوالحسن علیه السلام درود فرست.

آن‌گاه سوی بقیع الغرقد رهسپار شو و بر ابومحمد علیه السلام درود فرست،

و به کربلا بازگرد و به بهترین وجه سلام مرا اهدا کن،

به نیکوترین کسی که خاک آن سرزمین او را در خود جای داده است، همان حسین علیه السلام، آن سرور شهید،

و به جانب آن بیابان بقیع برو که آن‌جا سرزمین بلند شرافت است.

آن‌جا زین‌العابدین علیه السلام آن مرد پرفروغ و باقر علم علیه السلام و جعفر علیه السلام است.

به همهٔ آن‌ها همان دم سلام مرا برسان، سلامی که همهٔ آبادی‌ها و سرزمین‌ها را بیاکند،

و به بغداد برو و به آن امام پاک موسی علیه السلام سلام کن،

و با آراسته‌ترین وضع به سوی طوس رو و تحیت مرا به ابوالحسن علیه السلام برسان،

و بر بال فرشتهٔ نیک‌بختی به بغداد بازگرد و بر آن گنجینهٔ تقوا محمد علیه السلام درود بفرست،

و در سامرا سرزمین عسکر به علی علیه السلام آن نیک مطهر تحیت ده،

و نیز به حسن بن علی علیه السلام که در همهٔ احوالش پسندیده بوده است و در سخن خویش از سرچشمهٔ دانش‌ها بهره داشته است.

از میان همهٔ مردم، تنها آنان پناهگاه من هستند و کسانی اند که هر روز بدیشان بازمی‌گردم[1].

←

و سلموا بعد علی محمد	بأرض بغدان زکی المشهد
و اعتمروا عسکر سامراء	اهدوا سلامی أحسن الاهداء
نحو علی الطاهر المطهر	و الحسن المحسن نسل حیدر

۱. قصیده‌ای کامل از دیوان الصاحب بن عباد (۲۰۵ ـ ۲۰۷) است:

یا زائراً قد قصد المشاهدا	و قاطع الجبال و الفدافدا
فابلغ النبی من سلامی	ما لایبید مدة الأیام

←

ابوطاهر قمی در شعری حال خویش را چنین بازگفته است:

می‌گویم: من بنده‌ای رهایی‌ناپذیر برای آل یاسین هستم و این سخن را راست و آشکار می‌گویم.
من بندهٔ محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، بتول علیها السلام، دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله، سید سجاد علیه السلام، باقر علیه السلام، جعفر علیه السلام و پسرش موسی علیه السلام و فرزندش رضا علیه السلام و آن نور مردمان محمد پاک علیه السلام، و علی عسکری علیه السلام و فرزندش حسن علیه السلام آن پیراسته‌تبار و نیز حجت روشن الهی‌ام[1].

ابوالرضا حسینی

ابوالرضا حسینی[2] نیز حال خویش چنین بازگفته است:

←

حتی اذا عدت بأرض الکوفه	البقعة الطاهرة المعروفة
و صرت فی الغری فی خیر وطن	سلم علی خیر الوری ابی‌الحسن
ثمة سر نحو بقیع الغرقد	مسلماً علی ابی‌محمد
و عد الی الطف بکربلاء	اهد سلامی أحسن الاهداء
بغیر من قد ضمه الصعید	ذاک الحسین السید الشهید
و اجنب الی الصحراء بالبقیع	فثمّ أرض الشرف الرفیع
هناک زین العابدین الازهر	و باقر العلم و ثم جعفر
ابلغهم عنی السلام راهنا	قد ملأ البلاد و المواطنا
و اجنب الی بغداد بعد العیسا	مسلماً علی الزکی موسی
و اعجل الی طوس علی اهدی سکن	مبلغا تحیتی أبا الحسن
و عد لبغداد بطیر أسعد	سلم علی کنز التقی محمد
و أرض سامراء أرض العسکر	سلم علی علی المطهر
و الحسن الرضی فی أحواله	من منبع العلوم فی أقواله
فانهم دون الانام مفزعی	و من الیهم کل یوم مرجعی

۱.

اقول انی عبد لا عتاق له	لآل یاسین قول الصادق الجاهر
محمد و علی و البتولة و السبط	ین و السید السجاد و الباقر
و جعفر و ابنه موسی و حافده	الرضا و نور الوری محمد الطاهر
و العسکری علی و ابنه الحسن الز	اکی ارومته و الحجة الباهر

۲. ظاهراً مقصود فضل بن حسین بن علی راوندی است که مؤلف از او با نام ابوالرضا حسن یاد کرده است. دربارهٔ او ← اثنی‌عشری، «مشیخة ابن‌شهرآشوب ۲»، تراثنا، ۹۵ ـ ۳۹/۹۶ ـ ۴۳.

پروردگارا، مرا در آن روز بازگشت هیچ شفیعی جز آنان که تبارم بدیشان می‌رسد نیست.
پیامبر مصطفی ﷺ که نیای من است و سپس مادرم فاطمه علیها السلام و نیز راهنمایم علی علیه السلام که جدّ من است،
و حسن مجتبی علیه السلام، آن امام خجسته و سپس برادرش حسین علیه السلام که مهتر عرب است.
سپس فرزندش سرور همهٔ پرستشگران و نیز شکافندهٔ دانش که آشکار و هویدا است،
و آن نیکونهاد راست‌گوی و آن فروخورندهٔ خشم آن‌گاه که شعله می‌افروزد.
سپس رضا علیه السلام که سیره‌اش میان مردمان ستوده است و سپس تقی علیه السلام پیشوایی که هرگز دروغ نیست.
آن‌گاه فرزند او و نیز عسکری علیه السلام و مرا جز نزد این طایفه امیدی به شفاعت نیست.
سرانجام آن‌که به زودی جهان را به ذات خداوند سراسر از عدل و داد می‌آکند،
و جهان از تابش فروغ او روشن می‌گردد، چونان که بدر ظلمت ابرها را بشکافد و بیرون آید[۱].

همو گفته است:

محمد ﷺ برترین برانگیخته و والاترین کسانی است که برهنه‌پای یا با پای‌افزار بر زمین گام نهاده‌اند،
همو که آیینش همهٔ ادیان را نسخ کرد و دوران امت او پایان همهٔ دیگر آیین‌ها و پیروان آن‌ها شد.
آن‌گاه پس از او امامت برای امیرمؤمنان علیه السلام سامان گرفت و به او ارزانی داشته شد،

---

۱. یا رب مالی شفیع یوم منقبی ... إلا الذین الیهم ینتهی نسبی
المصطفی و هو جدی ثم فاطمة ... امی و شیخی علی الخیر و هو أبی
و المجتبی الحسن المیمون غرته ... ثم الحسین أخوه سید العرب
ثم ابنه سید العباد قاطبة ... و باقر العلم مکشوف عن الحجب
و الصادق البر فی شیء یفوه به ... و الکاظم الغیظ فی مستوقد الغضب
ثم الرضا المرتضی فی الخلق سیرته ... ثم التقی نقیبا غیر ما کذب
ثم النقی ابنه و العسکری و ما ... لی فی شفاعة غیر القوم من ارب
ثم الذی یملأ الدنیا بأجمعها ... عدلا و قسطا باذن الله عن کثب
و تشرق الارض من لألاء غرته ... کالبدر یطلع من داج من السحب

و پس از او پسرانش و پسران دخت پیامبرمان و آن‌گاه علی زین العابدین علیه السلام،
و شکافندهٔ دانش‌ها و گشاینده رازهای حکمت آن و صادق نیکونهاد که هیچ نه دروغ گفت و نه نادرستی‌ای به هم رساند،
و نیز آن فروخورندهٔ خشم که رشتهٔ مردانگی‌اش هرگز نگسسته است و سپس رضا علیه السلام که هیچ گاه به نادرستی دهان نگشود،
سپس امام تقی علیه السلام که به سخن و به کرده از مردم کناره گرفت و نه گفت و نه کرد،
آن‌گاه پسر او و نیز عسکری علیه السلام و آن‌که زمین را از هر چه ناپاکی و ناخوانده است می‌پیراید،
همان قائم دادگستر علیه السلام که به سیمای خود طلوع بدر در ظلمت سنگینی شب را می‌نمایاند،
و ظلمت ستم‌های زمین را به طلوع ماه تابان دولت خویش که همهٔ دولت‌ها را پایان خواهد بخشید از میان می‌برد[1].

مؤلف

من خود در شعری گفته‌ام:

زنهار که پس از پیامبرمان، علی علیه السلام ولی خدا و پسر آن مرد پیراسته برترین مردمان است.
ستون آیین حنیف به او برپا شد و این خیمه به او برخاست و قامت افراشت.

---

۱. محمد خیر مبعوث و أفضل من / مشی علی الارض من حاف و منتعل
من دینه نسخ الادیان أجمعها / و دور ملته عفی علی الملل
ثم الامامة مهداة مرتبة / من بعده لأمیر المؤمنین علی
من بعده ابناه و ابنا بنت سیدنا / محمد ثم زین العابدین علی
و الباقر العلم عن أسرار حکمته / و الصادق البر لم یکذب و لم یخل
و الکاظم الغیظ لم ینقض مروته / ثم الرضا لم یفه و الله بالزلل
ثم التقی فتی عاف الانام معاً / قولا و فعلا فلم یفعل و لم یقل
ثم النقی ابنه و العسکری و من / یطهر الارض من رجس و من دخل
القائم العدل و الحاکی بطلعته / طلوع بدر الدجی فی دامس الطفل
تنشق ظلمة ظلم الارض من قمر / اشراق دولته یأتی علی الدول

و پس از او دو فرزندش نوادگان و گلبوته‌های محمد صلی الله علیه و آله که از پاک‌ترین پاکان برآمده‌اند.

پس از او سرورمان سجاد علیه السلام، گرامی‌ترین همهٔ پرهیزگاران و درست‌کرداران که برزمین گام نهاده‌اند،

و آن‌گاه شکافندهٔ دانش‌ها دین و نیز آن راستگویی که خداوند در هر ظلمت و سرگشتگی مردمان را با او راه نماید،

و موسی علیه السلام امین خدا و سپس پسرش رضا علیه السلام، آن پیراستهٔ فرزانه که از هر جایگاهی فراتر است.

پس از او سروری از سروران مردمان ابوجعفر محمد تقی علیه السلام که پاک و مطهر است،

و در پی او آن دو عسکری علیهما السلام که برترین مردمان و دو امام هدایتگر در هر حیرتکده‌ای هستند،

و امام ما مهدی علیه السلام که ناگزیر روزی کشندگان پدر خویش را با شمشیر برّان خواهد کشت،

و خواهد گفت که به اذن خدا اینک روزگار او رسیده است و از آن پس خاور و باختر را به داد خواهد آکند.

به ایشان ایمان و یقین دارم و ایشان را به ولایت گیرم و از دشمنانشان به هر گونه که باشد برائت جویم[1].

۱.

ألا ان خير الناس بعد نبينا	علي ولي الله و ابن المهذب
به قام للدين الحنيف عموده	و صار رفيعا ذارواق مطنب
و من بعده نجلاه سبطا محمد	و ريحانتاه من أطائب طيب
فسيدنا السجاد أكرم من مشى	على الأرض طراً من تقى و معرب
و باقر علم الدين و الصادق الذى	به يهتدى فى كل عمياء غيهب
و موسى أمين الله ثم ابنه الرضا	زكى نجار قدعلا كل منصب
فسيد سادات الأنام محمد	ابوجعفر الزاكى التقى المطيب
و خير البرايا العسكريان بعده	إمامان مهديان فى كل مشعب
و قائمنا المهدى لابد قاتل	عداة أبيه بالحسام المشطب
يقول على اسم الله قدحان أمره	فيملأ عدلا كل شرق و مغرب
بهم أتولى مؤمنا متيقنا	و أشنأ من أعدائهم كل مذهب

محمد بن حبیب

محمد بن حبیب ضبی گوید:

خداوند بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر درود فرستد و علی علیه‌السلام را به بلندای شکوه و ارجمندی رساند.

پروردگارا، ای خدای علیم بر زهرا سلام‌الله‌علیها درودهای پیوسته فرست، به حق لازم او،

بر او درود فرست و سپس درودی دیگر بر حسن علیه‌السلام آغاز کن و آن‌گاه بر حسین علیه‌السلام که سیمای او را کرامتی است،

و بر علی علیه‌السلام که صاحب پروا است و بر محمد علیه‌السلام. پروردگارا بر همهٔ آنان درود فرست که هر کدام مهتر و خجسته‌اند،

و بر آن فرهیختهٔ مطهر جعفر علیه‌السلام برترین درود فرست، هر چند کسانی آن را خوش ندارند.

همان صادق علیه‌السلام که دانش آنچه نزد شما است از او نقل شده و مردمان به او چنگ زنند،

و نیز بر پدرت موسی علیه‌السلام و پس از او درود بر تو که این درود پیوسته باد،

و بر محمد زکی علیه‌السلام که بر او سلامی دو چندان باد و نیز بر علی علیه‌السلام تا زمانی که سخنی بر زبان سخنوران جاری گردد،

و بر رضا ابن الرضا حسن علیه‌السلام که در فقدان او ظلمت همهٔ جهان را دربرگرفت،

و بر خلیفهٔ او که با وی نظام امامت برایتان کامل گردد و خود پایان این سلسله است.

او است که امید می‌رود تا به دستش آیین هدایت بازگردد و احکام الهی استوار گردد[1].

---

۱. صـلی الاله عـلی النـبی مـحمد ... و عـلت عـلیا نـضرة و وسـام

و کـذا عـلی الزهـراء صـلی سـرمدأ ... رب بـواجب حـقها عـلام

و علیه صـلی ثـم بـالحسن ابتدی ... و عـلی الحسـین لوجـهه الاکـرام

و عـلی عـلی ذی‌التـقی و مـحمد ... صـلی فکـل سـید و هـمام

و عـلی المـهذب و المـطهر جـعفر ... أزکـی الصـلاة و ان ابـی الاقـوام

الصـادق المأثـور عـنه عـلم مـا ... فـیکم بـه یـتمسک الاقـوام

و کـذا عـلی موسی أبـیک و بـعده ... صـلی عـلیک و للـصلاة دوام

و عـلی مـحمد الزکـی فـضوعفت ... و عـلی عـلی مـا اسـتمر کـلام

←

شاعری دیگر

دیگری گفته است:

پروردگارا، به حق مصطفی صلی الله علیه و آله و وصی او و به فاطمه زهرا علیها السلام دخت احمد

پروردگارا، به حق حسن زکی علیه السلام و آن‌که در خاک کربلا خفته است و به آن زاهد متعبد

و به شکافندهٔ پاکدامن دانش و به جعفر علیه السلام و به حق موسی علیه السلام و رضا علیه السلام و محمد علیه السلام،

و به هادی علیه السلام و به حسن علیه السلام آن پیراسته‌مرد و به حجت مهدی علیه السلام امام مهترمان،

در فردای قیامت گناهانم را فروپوشان و از خطاهایم درگذر که، پروردگارا، آل محمد وسیلهٔ من باشند[۱].

باز شاعری دیگر

یکی دیگر نیز گفته است:

قبلهٔ خویش محمد پیامبر صلی الله علیه و آله را شناختم که تکیه‌گاه من است و به گاه جان دادن ذخیرهٔ من،

و مولای خویش علی علیه السلام برادر پیامبر صلی الله علیه و آله را شناختم که پرچم هدایت و به تسلیم کشانندهٔ هر دلاوری است

و پس از آن برادر، امام حسن علیه السلام پرهیزکار را شناختم و دانستم که حقیقت ابداع چیست

و مولای خویش حسین علیه السلام را شناختم که برای گریختن از دردی که از او در سینه دارم پیوسته انا لله گویم،

→

وعلى الرضا ابن الرضا الحسن الذى	عم البلاد لفقده الاظلام
و على خليفته الذى لكم به	تم النظام فكان فيه تمام
فهو المؤمل أن يعود به الهدى	باق و ان يستوثق الأحكام

۱.

الهى بحق المصطفى و وصيه	و بفاطم الزهراء ابنة احمد
يا رب بالحسن الزكى و من ثوى	فى كربلا و الزاهد المتعبد
و بباقر علم التقى و بجعفر	و بحق موسى و الرضا و محمد
و على الهادى و بالحسن النقى	و الحجة المهدى الامام السيد
اغفر ذنوبى و اعف عن جرمى	فوسيلتى يا رب آل محمد

و سجاد را شناختم و در برابر نور او سجده کردم، چه نیکو سجده کننده و رکوع کننده‌ای است!
و شکافندهٔ علوم ایشان را شناختم و آن صادق علیه‌السلام خجسته را که همهٔ عالمان از چشمهٔ زلال او برگیرند،
و موسی علیه‌السلام و رضا علیه‌السلام و محمد علیه‌السلام و علی علیه‌السلام و حسن علیه‌السلام آن بزرگوار و تلاشگر را شناختم
و مولای خود امام قائم برپادارنده علیه‌السلام را شناختم که بر هر دری به گشایش زند.
اینان هاله‌های نور در عبادتگاه‌های حکمت و ارواح مقدسی هستند که به پیکر انسان همان موجود وحشی‌خوی درآمده‌اند[1].

سلامه حسینی[2] گوید:

من غلام حیدر علیه‌السلام و دو فرزند او و آن سجاد نامور علیه‌السلام باشم که خود چراغ عرب است،
و نیز غلام فرزندش باقر علیه‌السلام و صادق علیه‌السلام و موسی علیه‌السلام امام پسندیده و برگزیده،
و سپس رضا علیه‌السلام و آن‌گاه ابوجعفر علیه‌السلام و نیز آن دو عسکری علیهماالسلام و امام غایب باقی علیه‌السلام[3].

ابو عمر عبدالملک بعلبکی گفته است:

به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصی او و به دو فرزندش سوگندی سخت یاد می‌کنم،

---

۱. و عرفت قبلتی النبی محمداً — حسبی و ذا ذخری و عند نزاعی
و عرفت مولائی علیا صنوه — علم الهدی و مذل کل شجاع
و عرفت بعد الصنو بالحسن التقی — و عرفت کیف حقیقة الابداع
و عرفت مولای الحسین مفرهاً — أبدأ بداء دوائه استرجاعی
و عرفت سجاداً سجدت لنوره — أکرم به من ساجد رکّاع
و عرفت باقر علمهم و الصادق الـ — ـمیمون ثدی العالم الرضاع
و عرفت موسی و الرضا و محمداً — و علی و الحسن الکریم الساعی
و عرفت مولای الامام القائم الـ — ـقوام فارع کل باب قراع
أشباح نور فی هیاکل حکمة — أرواح قدس فی صدور سباع

۲. در چاپ سید علی اشرف حسینی، جنینی آمده است.

۳. انا مولی حیدر و ابنیه و الـ — ـعلم السجاد مصباح العرب
و ابنه الباقر و الصادق و الـ — ـمرتضی موسی الامام المنتجب
ثم الرضا ثم ابی جعفر — و العسکریین و باق محتجب

و به آن‌که همسر حیدر علیه السلام آن وصی مرتضی شد سوگند،
و به علی ایشان و به محمد صلی الله علیه و آله و به جعفر علیه السلام و موسی علیه السلام نیز،
و به آن‌که قبرش در طوس است و پدر و مادرم به فدای آن خفتهٔ خاک طوس،
و به سه تن پس از ایشان و به چهارمین آنان که عیسی علیه السلام را باز می‌آورد،
پروردگارا، به عفو خویش بر من ببخشای و در آن روز ترشروی مرا کفایت کن،
که تو را به آنان که در میان ما خورشیدهای روشن قرارشان داده‌ای سوگند داده‌ام،
آن سان که آدم علیه السلام در آن روز که حتی بیمی هم نداشت تو را به آنان خواند،
سوگندت می‌دهم که گناهم ببخشی و در آن روز ترشروی مرا کفایت کنی[1].

صاحب بن عباد

صاحب بن عباد در شعر خویش گفته است:
به محمد صلی الله علیه و آله و وصی او و به دو فرزند وی علیهما السلام و به عابد و باقر علیه السلام و صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام،
و سپس به رضا علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و آن‌گاه پسر او و عسکری متقی علیه السلام و قائم علیه السلام،
در همه منزل‌های سخت قیامت نجات می‌جویم تا در آسایش دائم بهشت قرار گیرم[2].

۱.
بـــمحمد و وصـــیه — و ابـنیهما قسما غموسا
و بـمن بـحیدرة الوصی — المرتضی أضحت عروسا
و عـــلیهم و مـــحمد — و بجعفر أیضا و موسی
و بمن بطوس قبره بأبی — و امـــی مـــن بـطوسا
و ثـــلاثة مـــن بـعدهم — و بـرابـع یأتـی بـعیسی
جد لی بعفوک یا إلهی — و اکـفنی یـوما عـبوسا
فـلقد دعـوتک بـالذین — جـعلتهم فـینا شـموسا
کـدعاء آدم إذ دعـاک — فـلم‌یخف إذ ذاک بؤسا
إلا غـفرت خـطیئتی — و کـفیتنی یـوما عبوسا

۲.
بـــمحمد و وصـــیه و ابـــنیهما — و بـــعابد و البـــاقرین و کـــاظم
ثـــم الرضـــا و مـحمد ثـم ابـنه — و العسکـــری المـــتقی و القـائم

←

همو گفته است:

به محمد صلی الله علیه و آله و وصی او و دو پسرشان علیهما السلام که هر دو پاک و مهتر پرستشگرانند،
و به محمد علیه السلام و جعفر بن محمد علیه السلام و همنام آن‌که در کرانهٔ آن دره مبعوث شد،
و به علی طوسی علیه السلام و سپس به محمد علیه السلام و به علی علیه السلام آن‌که به زهر کشته شد و پس به هادی علیه السلام،
و به حسن علیه السلام و پس از او به امامت قائم علیه السلام که در کمین است و برانگیخته خواهد شد[۱].

هم او را است:

من از آن دو بت تیم و عدی، و از آن پیر سرکش اباحی اموی تبری جسته‌ام.
من جز اشارهٔ آن قبر که در نجف است و جز هشت تن پس از دو سبط او و نیز امامی منصوص که پنهان است نشناسم[۲].

باز هم گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی علیه السلام و دو سرور علیهما السلام و زین العابدین علیه السلام و دو باقر علیهما السلام،
و موسی علیه السلام و رضا علیه السلام و دو فاضل علیهما السلام، به ایشان است که جاودانگی در بهشت را امیدوارم[۳].

←

ارجو النجاة من المواقف کلها — حتی اصیر الی نعیم دائم

← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۷۲.

۱. بمحمد و وصیه و ابنیهما — الطاهرین و سید العُباد
و محمد و بجعفر بن محمد — و سمیّ مبعوث بشاطی الوادی
و علی الطوسی ثم محمد — و علی المسموم ثم الهادی
حسن و اتبع بعده بامامة — للقائم المبعوث بالمرصاد

← همان، ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲. قد تبرأت من الجبتین تیم و عدی — و من الشیخ العتل المستحل الاموی
انا لااعرف الا رهن قبر بالغری — و ثمانا بعد سبطیه و منصوصا خفی

بیت‌ها را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

۳. نبی و الوصی و سیدان — و زین العابدین و باقران

←

کشاجم

کشاجم در شعر خود گفته است:

شفیع من پیامبر صلی الله علیه و آله است و بتول علیها السلام و حیدر علیه السلام و دو نوادهٔ پیامبر علیهما السلام و سجاد علیه السلام و باقر علیه السلام امام ارجمند

و جعفر علیه السلام و موسی علیه السلام و رضا علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و فرزند رضا علیه السلام و دو عسکری علیهما السلام و مهدی علیه السلام[1].

شاعرانی دیگر

یکی دیگر گفته است:

علی علیه السلام و دو فرزند او علیهما السلام و دو دریا و موج و موسی علیه السلام و دو مطهر او و دو نیکومرد و نیز حجت علیه السلام، اینان خاندان مصطفی صلی الله علیه و آله و عترت هدی هستند که کردارشان حق و گفتارشان حجت است[2].

دیگری گفته است:

از آن خطاها که مرتکب شده‌ام به خداوند صاحب عرش و به رحمت گستردهٔ فراگیر او پناه می‌برم،

و به اهل عبا و خاندان حسین علیه السلام که اولوالامر هستند و به حجت که نهمین فرزند حسین علیه السلام است[3].

←

و موسی و الرضا و الفاضلان	بهم ارجو خلودی فی الجنان

← همان، ۲۸۷.

۱.

نبی شفیعی و البتول و حیدر	و سبطاه و السجاد و الباقر المجد
بجعفر بموسی بالرضا بمحمد	بنجل الرضا و العسکرین و المهدی

بیت‌ها را در دیوان کشاجم نیافتم.

۲.

علی و ابناه و بحران و اللجة	و موسی و طهراه و بران و الحجة
اولئک آل المصطفی عترة الهدی	فافعالهم حق و اقوالهم حجة

۳.

اعوذ بذی‌العرش مما جنیت	و رحمته الجمة الواسعة
و اهل العباء و آل الحسین	اولی الامر و الحجة التاسعة

آن دیگری نیز گفته است:

برای دنیا و آخرت خویش طایفه‌ای را دارم که مایهٔ نجاتند. ای نکوهشگر، هرچه خواهی نکوهش کن!
آن طایفه علی‌علیه‌السلام‌اند و فرزندانش موسی‌علیه‌السلام، جعفرعلیه‌السلام، حسن‌علیه‌السلام، محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله، علی‌علیه‌السلام، رضاعلیه‌السلام و قائم‌علیه‌السلام[1].

محمد موسوی

محمد موسوی گفته است:

ایمان آورده‌ام به خدا و مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و مرتضی‌علیه‌السلام و عزت پاک.
آنان پنج تن هستند که هفت تن در پی ایشان آیند و حجت ایشان پنهان و پیدا است[2].

مؤلف

این سروده از ما است:

هر که را ولایت ایشان دارد ولادتی روشن باشد و آن‌که با ایشان دشمنی کند مادرش بدکاره است.
سه تن و چهارتن و پنج تن که آنان را برای دنیا و آخرت خود آماده دارم،
و در روز رستاخیز مرا پس از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به غیر ایشان نیازی نیست[3].

زاهی

زاهی[4] گفته است:

---

۱. اعددت قوما لدنیای و آخرتی — هم النجاة فحل اللوم یا لائم
علی و ابنیه موسی جعفرا حسنا — محمدا و علیا و الرضا القائم

۲. آمنت بالله و بالمصطفی — و المرتضی و العترة الطاهرة
هم خمسة یتلوهم سبعة — حجتهم باطنة ظاهره

۳. میلاد من والاهم ظاهر — و امّ من عاداهم عاهرة
ثلاثة اربعة خمسة — اعددت للدنیا و للآخرة
ما لی الی غیرهم حاجة — بعد نبی الله فی الساهرة

۴. مقصود ابوالقاسم علی بن اسحاق بن خلف بغدادی (۳۱۸ ـ ۳۵۲ ق.) است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۹۹/۲.

پدر آن دو نواده، نور دل من است و هر پگاه و شامگاه با ایشان می‌آغازم.
از ایشان است آن مسموم که در خوراکش زهر نهادند و در جانش شرر افکندند،
و از ایشان است آن کشته‌ای که در غم او شکیبم اندک شده است،
و از ایشان است سجاد علیه‌السلام و باقر بزرگوار علیه‌السلام و صادق پروقار علیه‌السلام،
و سپس آن سپرده در خاک بغداد که مضجع او زیارتگاه پاک من است.
به رضا علیه‌السلام رضایت ده و سپس او را زیارت کن و با اشک‌های فروغلتان بر او گریه کن،
و آن همنام مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، ای خاندان عظمت، که پس از او اندوه و اندیشه‌ام بسیار شده است،
و درود بر آن مرد عسکر که چون فراوان از او یاد می‌کنم برایم دری خواهد گشود،
و آن مرد احسان یعنی امام من حسن علیه‌السلام و رکنی که به او پناه باید جست.
سپس مهدی علیه‌السلام که دلدادهٔ اویم و دیری است که اندوه و انتظارش دارم[1].

همو در شعری دیگر گفته است:

آنان همان خاندانند، خاندان خدا و قطبی که فلک توحید بر آن می‌چرخد.
امامان حق که خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله جد ایشان است و پدر ایشان نیز آن‌که حق را یاور بود.
علی علیه‌السلام امیرمؤمنان و مهتری که همتایان را به شمشیر از پای می‌افکند،

۱.

والد الأسباط أنوار قلبی	فی مسای بهم و ابتکاری
منهم المسموم إذ لذعوه	بذعاف السم لذع الشرار
و قتیل الطفوف یا لهف قلبی	لقتیل قل فیه اصطباری
و الفتی السجاد و الباقر الأم	جد و الصادق خدن الوقار
ثم مدفون ببغداد یغشی	قبره منی بطیب المزار
و الرضا فارض به ثم زره	و ابکه بالهاطلات الغزار
و سمی المصطفی یا آل نجد	طال حزنی بعده و افتکاری
و علی صاحب العسکر المفرج لی	بابا بفرط ادکاری
و أخو الاحسان أعنی إمامی	حسنا و الرکن ذوالمستجار
ثم مهدی الیه اشتیاقی	طال وجدی به و انتظاری

و مادرشان زهراعلیهاالسلام گرامی‌ترین نیکوزن است که دلش به اندوه آکنده و بر این اندوه شکیبایی کرده است،

و از ایشان است آن کشتهٔ زهر ستم و از ایشان است امامی که جبرئیل برای دیدارش رنج سفر به جان می‌خرید،

کشتهٔ سرزمین طف که خونش نیزه‌های دشمن و شمشیرهای بران را سیراب ساخت،

و از ایشان است سجادعلیه‌السلام، آن همدم محراب که شب‌ها را به سجده می‌گذراند و از ایشان است فرزانه مردی که در برتری و دانش باقر نام گرفت،

و ششمین آن‌ها مروارید این رشته است، جعفرعلیه‌السلام، آن امام هدایت که می‌بینی به عدالت فرمان می‌دهد،

و هفتمین آنان موسی‌علیه‌السلام است، پدر امام نامور رضاعلیه‌السلام، کسی که همواره در میان مردم دانش گسترد،

و هشتمین ایشان خفتهٔ خاک طوس است، هموکه در غم او با اندوه شبانه همدم گشته‌ام،

و نهمین ایشان محمدعلیه‌السلام زیور خلایق است و پدر آن راهنمای مردمان نیز دهمین ایشان شده است،

و از ایشان است امامی که سامرا منزلگاه او است و او یازدهمین است که با دهمین مجاور گشته است،

و آخرین آنان مهدی‌علیه‌السلام است و بر این باوریم که او امام پایان‌بخش سلسلهٔ امامان فاطمی است[۱].

۱.
هم الآل آل الله و القطب التی	بها فلک التوحید أصبح دائرا
أئمة حق خاتم الرسل جدهم	و والدهم من کان للحق ناصرا
علی أمیرالمؤمنین و سید	الی قرنه بالسیف مازال باترا
و امهم الزهراء أکرم برة	غدا قلبها مضنی علی الوجد صابرا
و منهم قتیل السم ظلما و منهم	إمام له جبریل یکدح زائرا
قتیل بأرض الطف اروت دماؤه	رماح الأعادی و السیوف البواترا
و منهم لدی المحراب سجاد لیله	و قرم لفضل العلم أصبح باقرا

←

شاعری دیگر

یکی دیگر گفته است:

خدایا مرا بر آنچه خشنودی در پی آورد یاری ده و به غفران خویش بر من منت گذار.

شفیع من محمد صلی الله علیه و آله است و علی علیه السلام و زهرای بتول علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام،

و علی علیه السلام و آن دو طاهر علیهما السلام و موسی علیه السلام و آن‌که در وطنی بس دور منزل گرفته است،

و پسر او علیه السلام و آن دو تن علیهما السلام که در تربت عسکرند و آن قائم علیه السلام که جایش پنهان است.

سرورم، من به آنان از تو مسئلت دارم که مرا جز ایشان و جز قرآن شفیعی نیست[1].

حسینی

محمد بن حمزه حسینی در شعر خود گفته است:

به ریسمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حیدر آن نکوکردار و به دو شیربچهٔ او و به زهرا علیها السلام که ایشان را همتایی نیست

و به ریسمان علی علیه السلام و پسرش و سپس جعفر علیه السلام و کاظم علیه السلام و سپس رضا علیه السلام و فرزند عدالتگر او

→

و سادسهم یاقوتة العقد جعفر — إمام هدی تلقاه بالعدل آمرا
و سابعهم موسی ابوالعلم الرضا — و من لم یزل بالعلم للخلق ناشرا
و ثامنهم ثاو بطوس و من به — طفقت حزینا للهموم مسامرا
و تاسعهم زین الأنام محمد — ابوعلم للقوم اصبح عاشرا
و منهم إمام سر من رأی محله — تمام لحادی العشر ظل مجاورا
و آخرهم مهدی دینک انه — إمام لعقد الفاطمیین آخرا

۱. یا إلهی علی رضاک أعنی — و تفضل علی بالغفران
فشفیعی محمد و علی — و البتول الزهراء و الحسنان
و علی و الطاهران و موسی — و الذی حل نازح الأوطان
و ابنه و اللذان فی تربة العسـ — ـکر و القائم الخفی المکان
فبهم سیدی سألت فما لی — شافع غیرهم و غیر القرآن

و ریسمان علی علیه السلام پسر محمد علیه السلام آن امام زکی و به فرزند او که به حسن نامور است و بسی شایسته است

و به مهدی که قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله است و همنام طه پیامبر پاک و خاتم پیامبران[۱].

ابن‌قرط

ابن‌قرط امیر موصلی گفته است:

خداوندا، به آن خجستگان بنی‌هاشم که هدایتگر منند،

به نورهای تو در آفریدگانت و حجت‌های تو در این میان،

ای والا منزلت، به آنان که جبرئیل خدمتگزار ایشان گشت،

به برترین مردمان ابوالقاسم خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله،

و به علی علیه السلام آن هدایتگر و به فاطمه علیها السلام حوریهٔ زنان،

و به آن مسموم و آن مقتول ستم که لعنت خدا بر ظالمان باد،

و به سجاد علیه السلام و باقر علیه السلام و صادق علیه السلام و کاظم علیه السلام،

و به علی علیه السلام آن مدفون طوس و نیز به فرزند آگاه او،

به حق آن دو عسکری علیهما السلام و به منتظر قائم علیه السلام[۲].

۱.
بـحبل رسـول الله و البـر حـیدر — و شبلیه و الزهـراء مـفقودة العـدل
و حـبل عـلی و ابـنه ثـم جعفر — و کـاظمه ثـم الرضـا و ابـنه العـدل
و حـبل عـلی بـن الزکی مـحمد — و بابن له المشهور بالحسن الکفل
و بـالقائم المـهدی مـن آل احـمد — سـمی لطـه الطـهر خـاتمة الرسـل

۲.
إلهـــی بـــالمیامین — هـداتـی مـن بـنی‌هاشم
بأنـــوارک فـی خـلقک — و الحـــجة فـی العـالم
بـــمن صـیرت جـبریل — لهـم یـا ذاالعـلی خـادم
بـخیر الخـلق خـتام النـ — ـبیین ابـــی‌القـــاسم
و بــــالهادی عــلی و — بـــحوراء النســا فــاطم
و بـــالمسموم و المــقتو — ل ظــلماً لعــن الظـالم

←

ابن ابی‌نعمان

محمد بن ابی‌نعمان گفته است:

خلیفهٔ پروردگارم را تنها کسی انکار می‌کند که نادان و نابینا و ناشنوا باشد،

و فاطمه علیها السلام برترین بانوان است که پیروانش به واسطهٔ او از هر چه خشم و انتقام الهی است گسسته و رسته‌اند،

و آن دو برگزیده، حسین علیه السلام و پیش از او حسن علیه السلام که ریسمانی استوار و رشته‌ای گسست‌ناپذیرند،

و نه تن دیگر که با آنان، چنان که قرآن بیان داشته، شمار ماه‌ها کامل شده است.

اگر سورهٔ برائت را بخوانی این حقیقت را در شرح معنای ماه‌های حلال و ماه‌های حرام خواهی یافت،

و پیش از آن در سورهٔ اعراف و در داستان نقیبان که مهتران بنی‌اسرائیل شدند.

آنان گزیدگان موسی کلیم الله علیه السلام بودند و شمار آنان با شمار برج‌های فلکی همسان گشت،

و در سورهٔ نساء اگر آن را بخوانی از جانب خداوند طاعت ایشان بر مردم واجب شده است،

و در حامیم‌ها نیز از دوستی با ایشان سخن به میان آمده و در ﴿نٓ وَٱلْقَلَمِ﴾ نیز از فضل ایشان یاد شده است[1].

←

و بـــالسجاد و البـــاق ر والصـادق و الكـاظم

و بـــالمدفون فـی طـو س عـلی و ابـنه العـالم

بـــحق العسكـــريين و بـــالمنتظر القـــائم

۱. خـــليفة الله ربـــی ليس يـــنكره إلا جـــهول عـــمی بـادی الصـــمم

و فـاطم خـير نسـوان بـها فـطمت أشياعها من عظيم السخط و النقم

و الصـفوتان حسـين قبله حسـن حـبل مـتين و عـقد غـير مـنفصم

و تسـعة كـملت عـد الشـهور بـهم عـلی بـيان مـن القـرآن مـنتظم

اذا قـــرأت بـــراءة كـنت واجـده فی شرح معنی شهور الحل و الحرم

و قبلها سورة الأعراف فی قصص الـ أنـــباء عـــن نـــقباء سـادة بـنهم

←

دیگری گفته است:

خداوند پروردگار من است و احمد صلی الله علیه و آله شافع من و علی علیه السلام نیز ذخیره‌ام برای آن روز واپسین،

و حسن علیه السلام که به زهرش کشتند و آن کس که در کنار آن دو نهر به ستم کشته شد و نیز آن جوانمرد سجاد

و به باقر علیه السلام که شکافندهٔ دانش است و نیز به جعفر علیه السلام تقرب جستم و به ریسمان موسی علیه السلام تکیه گاه خویش را استوار ساختم.

←

کانوا لموسی نجی الله فاتفقت	أعدادهم عدة الابراج للنجم
و فی النساء اذا ما کنت تالیها	فرض لطاعتهم من باریء النسم
و فی الحوامیم أیضا ذکر ودهم	و ذکر فضلهم فی النون و القلم

شاعر در این چند بیت به آیه‌هایی از قرآن اشاره کرده است:

ـ در بیت پنجم به آیهٔ ۳۶ سورهٔ توبه: ﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ مِنْهَآ أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ﴾؛ در حقیقت، شمارهٔ ماه‌ها نزد خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده در کتاب علم خدا دوازده ماه است. از این دوازده ماه چهار ماه حرام است.

ـ در بیت ششم به آیهٔ ۱۶۰ سورهٔ اعراف: ﴿وَقَطَّعْنَٰهُمُ ٱثْنَتَىْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ إِذِ ٱسْتَسْقَىٰهُ قَوْمُهُۥٓ أَنِ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْحَجَرَ فَٱنۢبَجَسَتْ مِنْهُ ٱثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا﴾؛ و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم و به موسی علیه السلام، وقتی قومش از او آب خواستند، وحی کردیم که با عصایت بر آن تخته‌سنگ بزن. پس از آن دوازده چشمه برجوشید.

ناگفته نماند این شاهد در صورتی است که بخواهیم در سورهٔ اعراف از آن نشان بجوییم. اما سخن صریح‌تر دربارهٔ نقیبان بنی‌اسرائیل در سوره مائده، آیهٔ ۱۲ آمده است.

ـ در بیت هشتم به آیهٔ ۵۹ سورهٔ نساء: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُوا۟ ٱلرَّسُولَ وَأُو۟لِى ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر صلی الله علیه و آله و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.

ـ در بیت نهم به آیهٔ ۲۳ سورهٔ شوری: ﴿قُل لَّآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ٱلْمَوَدَّةَ فِى ٱلْقُرْبَىٰ﴾؛ بگو: به ازای آن رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی دربارهٔ خویشاوندان.

ـ در همین بیت به آیه‌های آغازین سورهٔ قلم و به این داستان اشاره شده است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله از فضایل علی علیه السلام سخن به میان آورد او را دیوانه خواندند. اما خداوند فرمود: ﴿مَآ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾؛ تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی.

برای شرح آیات ← قمی، تفسیر القمی، ۳۸۳/۲.

سپس رضاعليه‌السلام و آن‌گاه امام محمدعليه‌السلام و نیز علی‌عليه‌السلام که دهمین است سروران من هستند و همچنین آن یازدهمین،

و هم آن قائم مهدی‌عليه‌السلام که پروردگار جهانیان با او همهٔ سرزمین‌ها را زندگی می‌بخشد،

و اینان همه چون ستارگان، پیشوایان من هستند و همانند ایشان در هیچ شهر و بیابان نتوان یافت[۱].

کسی دیگر در شعر گفته است:

از تو مسئلت می‌کنم به خدا و به پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله و به آن‌که در نجف مدفون است،

و به زهراعليها‌السلام که برترین بانوان است و به آن‌که در آب گوارایش زهر ریختند،

و به آن‌که او را به ستم و تجاوز کشتند و از آب روان بازبداشتند،

و به آن‌که به عشق در برابر پروردگار سجده کرد و به آن‌که دانش را شکافت و نیک و پرهیزگار بود،

امام جعفرعليه‌السلام، که خدای را سوگند صادق روزگار خویش و نوری الهی بود،

و به حرمت فرزند او موسی‌عليه‌السلام که چون موسی کلیم الله است و تو را همین همنامی بس،

و به آن‌که در کرانه‌های طوس به خاک سپرده شده و به آن‌که با خرمای دستچین مسموم شده است.

به حق علی‌عليه‌السلام که چون بدر از میان اشباح برآمده، در افق اعلی درخشید،

و به حسن‌عليه‌السلام که در سامرا و در آن سرداب که پور عسکری‌عليه‌السلام را در خود جای داد مقیم بود،

و به مهدی قائم آل محمدصلى‌الله‌عليه‌وآله و آن‌که حق مسلم شما را باز آورد[۲].

---

۱. الله ربـی ثـم أحـمد شـافعی ... و عـلی لی ذخـری لیـوم مـعاد
و الحسـن المسـموم و المـقتول ... بـالنهرین ظـلما و الفـتی السجاد
و بـباقر للـعلم دنت و جـعفر ... و بحبل موسی قد شددت عـمادی
ثـم الرضـا ثـم الامـام مـحمد ... و عـلی عـاشر سـادتی و الحـادی
و القائم المـهدی الذی یـحیی بـه ... رب البـرایـا جـمع کـل بـلاد
و جـمیعهم مـثل النـجوم ائمتی ... مـا مـثلهم فـی حـاضر او بـاد

۲. سألتک بـالاله و بـالنبی ... و بـالمدفون فـی أرض الغـری

←

شاعری دیگر گفته است:

ای صاحب معارج و آسمان‌های بلند و زمین و فلک دایر که ما را دربرگرفته است،

من به احمد صلی الله علیه و آله و وصی علیه السلام و همسر او علیها السلام و دو فرزندشان علیهما السلام و به زین‌العابدین علیه السلام ایشان و به باقر علیه السلام

و به جعفر علیه السلام و آن موسای رادمرد علیه السلام و نیز رضا علیه السلام و محمد علیه السلام که دریای سرشار پرفیض است

و به آن دو عسکری پاکدامن علیهما السلام و به فرزند او حسن زکی علیه السلام و به امام خونخواه،

به قائم خلف خجسته علیه السلام و آن‌که پیامبر صلی الله علیه و آله پاک به او تصریح کرده است

به اینان به تو توسل می‌جویم و از راهنمایی ایشان که از تباری طاهر برخاسته‌اند راه می‌جویم[۱].

عنبری

ابوالواثق عنبری گفته است:

→

و بالزهراء سیدة البرایا … و بالمسموم فی الماء الهنی

و بالمقتول ظلماً و اعتداءاً … و ممنوعا من الماء الروی

و بالسجاد للرحمن طوعا … و باقر علمه البر التقی

بصادق عصره قسما یمینا … من الرحمن نور جعفری

بحرمة ابنه موسی کموسی … کلیم الله حسبک من سمی

و بالمدفون فی أکناف طوس … و بالمسموم بالرطب الجنی

بحق علینا بدراً تلالأ … من الاشباح فی الافق العلی

و بالحسن المقیم بسر من رأی … بسرداب حوی ابن العسکری

و بالمهدی قائم آل طاها … و دارس ذکر حقکم المضی

۱. یا ذاالمعارج و السماوات العلی … و الارض و الفلک المطل الدائر

انی بأحمد و الوصی و زوجه … و ابنیها و بزینهم و الباقر

و بجعفر و القرم موسی و الرضا … و محمد البحر الخضم الزاخر

و بعسکریین التقی و نجله ال … حسن الزکی و بالامام الثائر

بالقائم الخلف المبارک و الذی … نص الرسول علیه عین الطاهر

متوسل بهم الیک و مهتد … فی هدیهم عن طیب أصل طاهر

ای آفریدگار مردمان، شفیع من بر درگاه تو پیامبر تو برترین آفریدگان است و علی مرتضی علیه السلام
و دو نوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و زهرا علیها السلام دخت محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام کسی که در پارسایی بر همهٔ زمینیان برتر است،
و باقر علیه السلام شکافندهٔ دانش پیامبران و جعفر علیه السلام و موسی علیه السلام و علی علیه السلام که برترین مردم در راه‌یافتگی است،
و پس از این بزرگان، مولای من در میان مردمان محمد صلی الله علیه و آله ستوده‌خوی است و آن‌گاه فرزندش علی علیه السلام
و به حسن علیه السلام، آن خجسته، شفاعت من کامل شده است و به قائم مهدی علیه السلام که نسبش به علی علیه السلام می‌رسد.
اینان امامان هدایتند و فراتر از ایشان فضیلتی نیست و نسل برترین مردمانند و بهترین ایشان نیز علی علیه السلام است[1].

دو شاعر دیگر

دیگری گفته است:

به حق پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران صادقانه بر درگاهت آمده‌ام؛ پناهم ده.
نیز به حق مهتر و مولا علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و آن بی‌همتایان، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام،
و به سجاد زاهد علیه السلام و سپس محمد علیه السلام و به صادقِ نامور به علم و فضیلت علیه السلام،
به موسی علیه السلام، به مولایم رضا علیه السلام، به محمد علیه السلام و به آن دو عسکری علیهما السلام که دو امام تاجورند،
و به خلقت باقی علیه السلام، تو را به حقی که آنان دارند سوگند می‌دهم که بیدرنگ به آنچه برایش بر

۱.

شفیعی الیک الیوم یا خالق الوری	رسولک خیر الخلق و المرتضی علی
و سبطاه و الزهراء بنت محمد	و من فاق أهل الارض فی زهده علی
و باقر علم الأنبیاء و جعفر	و موسی و خیر الناس فی رشده علی
و مولای من بعد الکرام الی الوری	محمد المحمود ثم ابنه علی
و بالحسن المیمون تمت شفاعتی	و بالقائم المهدی ینمی الی علی
أئمة رشد لا فضیلة بعدهم	سلالة خیر الخلق أفضلهم علی

درگاهت آمده‌ام بر من تفضل کن[1].

یکی دیگر در شعر خود گفته است:

به حق جلال روی تو و به پیامبر صلی الله علیه و آله و به حق آن هاشمی ابطحی،

و به قرآن، آن هنگام که به او وحی می‌شود و به حق وصی قهرمان دلاور او،

و به آن دو نواده، یعنی پسران علی علیه السلام که مادرشان دخت آن نیک‌مرد پیراسته است،

و به حق امامانی که همه بر راه جد خویش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله راه سپرده‌اند،

و به حق قائم مهدی علیه السلام، از این بندهٔ گناهکار درگذر[2].

مرزکی

زید مرزکی گفته است:

از ایشان است پیامبر صلی الله علیه و آله، گرامی‌ترین کسی که بر ریگ‌های زمین گام نهاده و والاترین کسی که او را می‌ستایم،

و علی علیه السلام آن امام قهرمان، همو که نجف فضیلت‌های شگفت او را در خاک خویش نهان ساخت،

و تکیه‌گاهم در روز رستاخیز و آن‌گاه که نامه‌ها را می‌گشایم بر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است،

و شفاعت سجاد علیه السلام مرا در بر گیرد و به این شفاعت از گناهان محفوظ مانم،

---

۱. اجرنی فان قد اتیتک صادقا — بحق النبی المصطفی خاتم الرسل
و بالسید المولی علی و فاطم — و بالحسنین المفردین عن المثل
و بالزاهد السجاد ثم محمد — و بالصادق المعروف بالعلم و الفضل
بموسی بمولای الرضا بمحمد — و بالعسکریین الامامین بالکلل
و بالخلف الباقی علیک بحقهم — تفضل بما قدجئت فیه بلا مطل

۲. بحق جلال وجهک بالنبی — و حق الهاشمی الابطحی
و بالقرآن إذ یوحی الیه — و حق وصیه البطل الکمی
و بالسبطین أعنی ابنی علی — و امهما ابنة البر الزکی
و حق أئمة سلفوا جمیعا — علی منهاج جدهم النبی
و حق القائم المهدی لما — غفرت خطیئة العبد المسی

و به شکافندهٔ دانش که چنگ در ریسمان ولای او افکنده‌ام،

و امید من به محبت جعفر علیه‌السلام استواری گیرد و در برابر هر تیره‌بختی‌ای سایهٔ او مرا پناهگاه شود،

و وسیلهٔ من موسی علیه‌السلام است و عترت او، و چه شایسته جماعتی‌اند که گذشته‌اند.

از ایشان است علی علیه‌السلام و فرزندش و علی علیه‌السلام و پسرش و محمد آن خلف علیه‌السلام.

خداوند بر آنان درود فرستد و بر تربت آنان باران رحمت گستردهٔ خویش را فروریزد[۱].

ابن‌مکی

ابن‌مکی در شعری گفته است:

در روز قیامت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله شفیع مؤمنان و هر بندهٔ نومید است،

و علی علیه‌السلام و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام دو پسر فاطمه علیهاالسلام تکیه‌گاه مؤمنان رستگار شیعه‌اند،

و زین العابدین علی علیه‌السلام و پرچم پرهیز تقی علیه‌السلام، و جعفر علیه‌السلام که آرمان من است،

و آن کاظم خجسته علیه‌السلام و موسی علیه‌السلام و رضا علیه‌السلام که پرچم هدایت است، در سختی‌ها مرا توشه و تکیه‌گاهند،

و محمد هادی علیه‌السلام که به راه راست هدایت کند و علی مهدی علیه‌السلام را ذخیره خویش قرار داده‌ام،

و آن دو عسکری علیهماالسلام را که وقتی روی حجت خدا را نظاره کنم، به محبت ایشان امیدوارم[۲].

---

۱. منهم رسول الله أكرم من — وطأ الحصا و أجل من أصف

و على البطل الامام و من — وارى غرائب فضله النجف

و على الحسنين متكلى — فى الحشر يوم ننشر الصحف

و شفاعة السجاد تشملنى — و بها من الآثام أكتنف

و بباقر العلم الذى علقت — كفى بحبل ولائه الزلف

و بحب جعفر اقتوى أملى — و لشقوتى فى ظله كنف

و وسيلتى موسى و عترته — أكرم بهم من معشر سلفوا

منهم على و ابنه و على — و ابنه و محمد الخلف

صلى الإله عليهم و سقى — مثواهم الهطالة الوكف

۲. و محمد يوم القيامة شافع — للمؤمنين و كل عبد مقنتٍ

←

شاعرانی دیگر

یکی دیگر گفته است:

به همنام مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله، پس به دیگر همنام مصطفی و نیز به سومین همنام او، که او را نزد خداوند عرش شفیع بدار.

و آن مایهٔ امید حسن علیه‌السلام و آن مایهٔ امید حسن علیه‌السلام و شفیع نیک، سرورم حسین بن علی علیه‌السلام،

و به موسی علیه‌السلام صاحب تلاش و به پدرش جعفر علیه‌السلام و به علی علیه‌السلام و علی علیه‌السلام و علی علیه‌السلام و علی علیه‌السلام،

که به آیینم سوگند، اینان شفیعان من از میان همهٔ مردمند و به آیینم سوگند که به آنان گره سختی‌هایم گشوده خواهد شد[1].

کسی دیگر نیز گفته است:

ای خدای جهانیان و ای زنده‌کنندهٔ همهٔ مردگان.

به حرمت آن‌که در میان ما برانگیخته شد و به حرمت امیرمؤمنان علیه‌السلام،

به حق آن بانوی بتول علیهاالسلام که پاک و مطهر است و بر همه زنان گیتی برتر،

و به حسن علیه‌السلام که زادگان هند یعنی آنان که همواره در شمار ستمگرانند او را به جفا زهر دادند،

به سرورمان حسین علیه‌السلام، شهید طف و کشتهٔ زادگان زیاد که از دایرهٔ دین گریخته‌اند،

→

و علی و الحسنان ابنا فاطم — للمؤمنین الفائزین الشیعة

و علی زین العابدین و باقر — علم التقی و جعفر هو منیتی

و الکاظم المیمون موسی و الرضا — علم الهدی عند النوائب عدتی

و محمد الهادی الی سبل الهدی — و علی المهدی جعلت ذخیرتی

و العسکریین الذین بحبهم — أرجو اذا ابصرت وجه الحجة

۱. بسمی المصطفی ثم سمی المصطفی — ثم بالثالث شفعه لذی‌العرش الولی

و المرجی الحسن ثم المرجی الحسن — و شفیع الخیر مولای الحسین بن علی

و بموسی ذی‌المساعی و ابیه جعفر — و علی و علی و علی و علی

شفعاءهم لعمری شفعائی فی الوری — و بهم کربی لعمری سوف عنی ینجلی

به حق علی‌علیه‌السلام آن مرد سجده و بندگی و به فضیلت محمدعلیه‌السلام در میان آنان که دانش بشکافند،

به حرمت جعفرعلیه‌السلام و به فضیلت موسی‌علیه‌السلام که کانون بردباری و زیور همهٔ فروخورندگان خشم است،

به منزلت رضاعلیه‌السلام یعنی علی بن موسی که پیکرش در خاک طوس خفته است،

به حق محمدعلیه‌السلام که در بغداد در آن گورستان که دلداده‌اش هستیم آرام گرفت به حرمت آن دو عسکری‌علیهماالسلام که در سامرا وطن گزیدند،

به حق محمد مهدی‌علیه‌السلام، به آن طایفه‌ای که دل‌سپردهٔ ایمان بودند،

خدایت به حق اینان و به حق عظمتی که در میان گذشتگان داشته‌اند، مرا از عذاب خود برهان[1].

سروشی از کوه

ابراهیم سماک گفته است: در شب دومة الجندل بانگ سروشی از کوه شنیدم که می‌گفت:

آن را که در مدینه جای گرفته و آن‌جا آرام یافته است بخوان،

احمدصلی‌الله‌علیه‌وآله را آن برانگیختهٔ به حق که خدا بر او درود فرستد،

و نیز درود فرستد بر آن‌که در فضیلت در مرتبهٔ پس از او است و به فضیلتی ویژه گزین شده است،

۱.

سألتک یا إله العالمینا	و یا محیی جمیع المیتینا
بحرمة أحمد المبعوث فینا	بمولانا أمیرالمؤمنینا
بحق بتولة طهرت و طابت	فقد فاقت نساء العالمینا
و بالحسن الذی سموه ظلما	بنوهند تعدوا ظالمینا
بمولانا الحسین شهید طف	قتیل بنی‌زیاد المارقینا
بحق علی سجاد و نسک	و فضل محمد فی الباقرینا
بحرمة جعفر و بفضل موسی	محل الحلم زین الکاظمینا
بمنزلة الرضا أعنی علیا	بطوس شلوه أضحی دفینا
بحق محمد ثاوی قبوراً	ببغداد یشوقنا حنینا
بحرمة عسکریین أقاما	بسامرا مقام القاطنینا
بحق محمد المهدی بقوم	الی الایمان کانوا راغبینا
أجرنی من عذابک یا إلهی	بهم و بجدهم فی السالفینا

و نیز بر دو نوادهٔ او علیهما السلام که یکی را به زهر و دیگری را به شمشیر کشتند،
و هم بر نه تن از ایشان که از خاستگاه و تباری پاک و پیراسته‌اند.
آنان در آن هنگام که مردم گمراه شوند چراغ روشن حقند.
ایشان را بخوان و بگو: ای حجت‌های خدا بر همهٔ جهان و جهانیان،
و ای کسانی که کلمات خدا به صدق و عدل با شما کامل شده است[1].

---

۱. نـاد مـن طـیبة مـثواه و فـی طـیبة حـلا — أحـمد المـبعوث بـالحق عـلیه الله صـلی
و علی التالی له فی الفضل و المخصوص فضلا — و عـلی سـبطیهما المسـموم و المـقتول قـتلا
و عـلی التسـعة مـنهم مـحتداً طـابوا و أصـلا — هـم مـنار الحـق للـخلق اذا مـا الخـلق ضـلا
نـادهم یـا حـجج الله عـلی العـالم کـلا — کـلمات الله تـمت بکـم صـدقا و عـدلا

بخش چهارم

فضایل امیر مؤمنان علیه‌السلام

فصل ۱

مقدمات

اجتماع همهٔ ویژگی‌ها و فضیلت‌ها

امت بر این امر اجماع کرده‌اند که خود حق ندارند کسی را به انتخاب و شورا برای رهبری برگزینند، مگر پس از آن‌که در کتاب و سنت دلالتی بر کسی به نام و نشان یا به کردارهایش بیابند. اگر چنین دلالتی یافتند او را به امامت خویش بپذیرند.

معتزلیان بر این باور اجماع دارند که زمینه‌های ارج نهادن و گران دانستن، یعنی ویژگی‌هایی چون دانش، جهاد، زهد و دهش، بیش از همه در علی علیه‌السلام وجود داشته است.

دلایل نقلی حاکی از فضیلت امیرمؤمنان علیه‌السلام بر دیگران و حاکی از ثواب‌های بسیار او فراوان است و نمونه‌هایی چون حدیث طیر، حدیث تبوک و از این دست در منابع آمده است.

در این میان، کسی که مردمان نیازمند او باشند، عصمت وی لازم و بایسته است.

نکتهٔ دیگر آن‌که همه بر این اجماع دارند که برترین معیار فضیلت، پیشی داشتن در گرویدن به اسلام است و پس از آن به ترتیب خویشاوندی، هجرت، جهاد، انفاق در راه خدا، زهد و پاکدامنی، و خرسندی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از شخص در هنگام رحلت. این در حالی است که ـ چنان که به خواست خدا خواهد آمد ـ علی علیه‌السلام در همهٔ این‌ها بر همهٔ دیگر کسان پیشی داشت.

روایت‌های حاکی از خرسندی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت به علی علیه‌السلام در جای جای این کتاب پراکنده است.

در خویشاوندی او با پیامبرﷺ نیز هیچ مسلمانی تردید ندارد، هر چند گفته‌اند: حمزه، جعفر، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، عباس و دیگر کسانی که خداوند به واسطهٔ خویشاوندی آنان با پیامبرﷺ ایشان را از صدقه محروم داشته است نیز خویشاوند اویند. اما در عین حال علی علیه السلام در ویژگی‌هایی بسیار بر اینان هم برتری یافته است.

از امام صادق علیه السلام دربارهٔ فضیلتی ویژهٔ امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند.

فرمود: «بر نزدیکان به پیشی داشتن [در اسلام] برتری دارد و بر کسانی دورتر به خویشاوندی»[1].

دیک الجن در شعر خود گفته است:

قرابت و نصرت و سابقه؛ این افتخار و این ویژگی‌های برجسته[2].

سید حمیری گفته است:

هیچ نشد که مردم به سوی هدفی پیشی جویند، مگر آن‌که پیشتاز جایزهٔ خویش ببرد[3].

ابن‌حماد نیز گفته است:

اما امیرمؤمنان علیه السلام، او بر همهٔ هدایتگران پیشی گرفته و هیچ‌کس بر او پیشی نداشته است، پروردگار والا او را برگزیده و نشانی بر راه درست نزد مردمان قرار داده است[4].

---

۱. «فضل الاقربین بالسبق و سبق الابعدین بالقرابه». این حدیث در دوران معاصر ابن‌شهرآشوب در نزهة الناظر (۱۰۹) اثر حلوانی (قرن ۵ ق.) دیده می‌شود و پس از آن نیز در منابعی دیگر روایت شده که از آن جمله است: اربلی، کشف الغمة، ۴۲۱/۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ۲۱۰/۷۵.

۲. قــــرابــة و نــصرة و ســابقة — هــذا المــعالی و الصــفات الفــائقة

← دیوان دیک الجن، ۱۸۱.

۳. مــا اســتبق النــاس الی غــایة — الا حــوی الســبق عــلی ســبقه

← دیوان السید الحمیری، ۳۹۵.

۴. امــا امــیرالمــؤمنین فــانه — ســبق الهــداة و لم‌یکــن مســبوقا

اخــتاره رب العــلی و اقــامه — عــلما الی ســبل الوری و طــریقا

گونه‌های فضایل

باری، فضایل علی‌علیه‌السلام را بر سه گونه یافته‌ایم: آنچه او و همهٔ صحابه داشته‌اند، آنچه او داشته و صحابیان هر کدام برخی از آن‌ها را داشته‌اند، و آنچه تنها او داشته است. جابر انصاری گوید: صحابهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در هیجده چیز پیشگام بودند؛ سیزده‌تای آن‌ها تنها از آن علی‌علیه‌السلام بود و در پنج‌تا با او مشارکت داشتیم. عکبری[1] در فضائل گفته است: عبدالله بن شداد گفته: ابن‌عباس گفته است: علی‌علیه‌السلام از هیجده منقبت بهره‌مند بود که هیچ‌یک از امت همانند آن را نداشت[2].

ابن‌بطه در ابانة از عبدالرزاق، از پدر او نقل کرده که گفته است: علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام در صد منقبت بر یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برتری داشت و در مناقب ایشان نیز با ایشان همانند بود[3].

در کتاب ابوبکر بن مردویه[4] آمده است که نافع بن ارزق به عبدالله بن عمر گفت: من از علی‌علیه‌السلام نفرت دارم. او در پاسخ گفت: خدایت منفور بدارد. آیا با کسی نفرت می‌ورزی که تنها یک فضیلت از فضایل او از همهٔ دنیا و آنچه در آن است برتر است؟

سید حمیری گفته است:

اگر به پیشی جستن برای آنان که پیشی دارند مزیتی افزون بر یکدیگر باشد،
خداوند خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به واسطهٔ فضیلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر همهٔ جهانیان برتری داده است[5].

---

۱. چنان که مؤلف در آغاز کتاب آورده، منصور عبدالملک بن عیسی عکبری و نام کتاب او نیز فضائل الصحابه است.

۲. متن ابن‌شهرآشوب این‌گونه است. اما در شواهد التنزیل حاکم حسکانی (۲۳/۱) از طریق عبدالله بن شداد از ابن‌عباس نقل شده که گفته است: علی هیجده منقبت داشت که اگر هر یک از مردان این امت یکی از آن‌ها را داشت نجات یافته بود. او دوازده منقبت داشت که هیچ یک از افراد این امت از آن بهره نداشتند.

البته هم‌مضمون این حدیث روایت دیگری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌شود که در آن به زهرا علیهاالسلام فرمود: «ان لعلی ثمانیة اضراس قواطع لم‌یجعل لاحد من الاولین و الآخرین ...»؛ علی را هشت برجستگی قطعی است که برای هیچ یک از نخستان و پسینیان قرار داده نشده است. ← مفید، الارشاد، ۳۷/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۷/۱.

۳. خبر را در الابانة الکبری نیافتم. البته، ابن‌عساکر در تاریخ مدینة دمشق (۵۳۱/۴۲) این سخن را از ابوبکر نقل کرده است.

۴. مقصود کتاب مناقب علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام و ما نزل من القرآن فی علی‌علیه‌السلام از ابن‌مردویه، احمد بن موسی (۳۲۳ - ۴۱۰ ق.) است. برای این سخن ← ۷۷ و ۷۸.

۵. لئن کان بالسبق للسابقین ‌‌‌‌ مزیة فضل علی السابقینا

←

حصفکی گفته است:

ای پسر یاسین و طاسین و حامیم و نون و ای پسر آن‌که درباره‌اش ﴿وَ ٱلسَّابِقُونَ ٱلسَّابِقُونَ﴾[1] نازل شده است[2].

سید حمیری گفته است:

کجا است آن جهاد و آن فضیلت قرابت و آگاهی از متشابه و محکم؟

و کجا است آن پیشی داشتن در نماز، در حالی که آنان همه آشکارا بت می‌پرستیدند و در برابر آن سجده می‌کردند؟

و کجا است وصیت و پرداختن به وعده‌ها و بدهی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله [که بر دوش علی علیه السلام نهاده شد]، اگر که این دستاوردها تو را خوشایند افتاده است؟

و کجا است آن‌که از میان همگان، گذر از مسجد را تنها به او گزین ساخت؛ پس کجا می‌روی؟

آیا، اگر تأمل کنی، در میان آنان حتی یک تن وجود داشت که در خیرخواهی و دادگری، و عدالتخواهی با پدر حسین علیه السلام برابری کند؟[3]

←

لقـــد فـــضل الله آل الرســول　　　لفــضل الرسـول عـلی العـالمينا

برای بیت‌ها با تفاوت‌هایی ← دیوان السید الحمیری، ۴۲۸.

۱. واقعه / ۱۰: و سبقت گیرندگان مقدمند.

۲. یابن یاسین و طـاسین و حـامیم و نـونا　　　یابن من انـزل فـيه السـابقون السـابقونا

شاعر در این بیت به سوره‌های یس، نمل، سوره‌های آغازشده با ﴿حمٓ﴾ یعنی سوره‌های غافر، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف و همچنین به سوره قلم و نیز به آیهٔ ۱۰ سورهٔ واقعه اشاره می‌کند.

۳. ایـن الجـهاد و ایـن فـضل قـرابـة　　　و العـــلم بـالشبهات و التـفصيل

ایـــن التـــقدم بـالصلاة و كـلهم　　　للات يـــعبد جـــهرة و يـــحول

ایـــن الوصـــية و القـيام بـوعده　　　و بـــدينه ان غـــرک المـحصول

ایـــن الجـــواز بـمسجد لا غـيره　　　حـــينا يـــمر بـــه فـاين تـحول

هل كان فيهم ان نـظرت مـناصحا　　　لابـي‌الحسـين مـقاسط و عـديل

← دیوان السید الحمیری، ۳۲۴ و ۳۲۵.

فصل ۲

تقدم در گرویدن به اسلام

نخستین مسلمان

روایت‌ها در این باره به حد استفاضه رسیده است که نخستین کسی که اسلام آورد علی علیه السلام بود و پس از او خدیجه علیها السلام، سپس جعفر علیه السلام، آن‌گاه زید، سپس ابوذر، پس از او عمرو بن عنبسه سلمی، آن‌گاه خالد بن سعید بن عاص، در پی او سمیه مادر عمار، سپس عبیدة بن حارث، به دنبال او حمزه، آن‌گاه خباب بن ارت، پس از او سلمان، سپس مقداد، آن‌گاه عمار، در پی او عبدالله بن مسعود همراه با جماعتی دیگر و پس از اینان نیز ابوبکر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی‌وقاص، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن زید، صهیب بن سنان و بلال.

در تاریخ طبری آمده است: عمر پس از چهل و پنج مرد و بیست و یک زن به اسلام گروید[1].

در انساب الصحابه طبری مورخ[2] و معارف[3] قتیبی نقل شده است: نخستین کسی که به اسلام گروید خدیجه بود، سپس علی علیه السلام، آن‌گاه زید و سپس ابوبکر.

---

۱. تاریخ الامم و الملوک، ۵۶۵/۲.

۲. برای مضمون ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۵/۱ ـ ۵۳۷.

۳. ← ابن‌قتیبه، المعارف، ۱۶۸.

یعقوب فسوی در تاریخ خود می‌گوید: حسن بن زید گفته است: ابوبکر چهارمین کس در اسلام آوردن بود[۱].

قرطی گفته است: علی علیه السلام پیش از ابوبکر اسلام آورد[۲].

جاحظ در عثمانیه پس از نقد و ابرام‌هایی، سرانجام اعتراف کرده است که زید و خباب پیش از ابوبکر اسلام آوردند و هیچ‌کس نگفته است که آنان پیش از علی علیه السلام به اسلام گرویده باشند[۳].

ابوبکر خود نیز به تقدم علی علیه السلام بر او در گرویدن به اسلام گواهی داده است[۴]. ابوزرعه دمشقی[۵] و ابو اسحاق ثعلبی[۶] در کتاب‌های خود روایت کرده‌اند که ابوبکر گفت: حسرت می‌خورم بر آن لحظه‌ای که علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر من پیشی گرفت. اگر بر او پیشی جسته بودم اکنون مرا در اسلام سابقه‌ای بود.

در معارف[۷] قتیبی، فضائل سمعانی و معرفه[۸] آمده است که معاذهٔ عدوی گفت: از علی علیه السلام شنیدم که بر منبر بصره می‌فرمود: «من صدیق اکبرم؛ پیش از آن‌که ابوبکر ایمان بیاورد ایمان آوردم و قبل از آن‌که عمر مسلمان شود مسلمان شدم»[۹].

در تاریخ طبری آمده است که قتاده از سالم بن ابی‌الجعد از محمد بن سعد بن ابی‌وقاص روایت کند که گفته است: از پدرم پرسیدم: آیا از میان شما ابوبکر نخستین مسلمان بود؟ گفت: نه، خدای را سوگند پیش از او پنجاه تن اسلام آورده بودند. اما اسلام او از همهٔ ما برتر است[۱۰].

---

۱. خبر در بخش موجود از المعرفة و التاریخ وجود ندارد.

۲. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۴/۴۲ و ۴۵.

۳. ← العثمانیة، ۴.

۴. ← طبرسی، الاحتجاج، ۱۱۵/۱.

۵. خبر را در تاریخ ابی‌زرعة الدمشقی نیافتم.

۶. خبر را در الکشف و البیان ثعلبی نیافتم.

۷. ← ابن‌قتیبه، المعارف، ۱۶۹.

۸. خبر در بخش موجود از المعرفة و التاریخ یافت نشد.

۹. «انا الصدیق الاکبر آمنت قبل ان یؤمن ابوبکر و اسلمت قبل ان یسلم عمر». افزون بر منبع پیشین ← ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۱۵۱/۱؛ ابن‌عدی، الکامل، ۲۷۴/۳.

۱۰. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۴۰/۱.

یک بار عثمان به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: اگر امروز بدخواه منی، پیش از این بدخواه کسانی بوده‌ای که بر من و تو برتری داشته‌اند.

امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: و چه کسی از من برتر است؟

گفت: ابوبکر و عمر.

فرمود: دروغ می‌گویی، من از تو و آن دو برترم؛ پیش از شما خدا را پرستش کرده‌ام و پس از شما نیز پرستش خواهم کرد[۱].

اما پاسخ آنچه در دیوان حسان بن ثابت آمده که ابوبکر نخستین گروندهٔ به اسلام بود، آن است که هم او شاعر است و هم کینه‌اش با علی علیه السلام هویدا است[۲].

اما اگر ابوهریره در این زمینه روایتی آورده، هم او از فرونشستگان است و هم عمر او را به سبب روایت‌های فراوانش تازیانه زد و درباره‌اش گفت: دروغگو است[۳].

دربارهٔ روایت ابراهیم نخعی نیز باید گفت: او یک ناصبی است و از یاری حسین علیه السلام خودداری ورزید و بعدها در اردوی عبیدالله بن زیاد به سوی خراسان، در رکاب ابن‌اشعث قرار گرفت.

او می‌گفت: جز در شراب غلیظ خیری نیست[۴].

روایت‌هایی حاکی از این‌که او نخستین مسلمان بود

باری، روایت‌های حاکی از این که علی علیه السلام نخستین مسلمان بود آن اندازه است که در این باره کتاب‌ها تألیف شده و از جمله این روایت‌ها است:

سدی، از ابن‌مالک، از ابن‌عباس نقل کرده که در تفسیر ﴿وَٱلسَّابِقُونَ ٱلسَّابِقُونَ * أُولَٰٓئِكَ ٱلْمُقَرَّبُونَ﴾[۵] گفته است: پیشگام این امت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است[۶].

---

۱. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۲۲۷؛ مفید، الفصول المختارة، ۱۶۸ و ۲۷۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۲۵/۲۰ و ۲۶۲.

۲. ← مفید، الفصول المختارة، ۲۵۸.

۳. ← ابن‌شاذان، الایضاح، ۶۰؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۱۷۰.

۴. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۱۸۰.

۵. واقعه/ ۱۰ و ۱۱: و سبقت‌گیرندگان مقدمند. آنانند همان مقربان.

۶. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۶۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۰/۲.

مالک بن انس، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: این آیه دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است؛ خدای را سوگند، او در ایمان آوردن بر همهٔ ایمان‌آوردگان پیشی جست. ابن‌عباس سپس گفت: «سابقون» نیز این‌گونه‌اند؛ در روز قیامت در رسیدن به بهشت بر بندگان پیشی می‌گیرند[۱].

در کتاب ابوبکر شیرازی[۲] از مالک بن انس، از سمی، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت شده که گفته است:

آیهٔ ﴿وَ ٱلسَّابِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ﴾[۳] دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است. او در ایمان آوردن بر همهٔ مردم پیشی گرفته است، به سوی دو قبله نمازگزارده است، در دو بیعت بیعت بدر و بیعت رضوان حضور داشته است، و در دو هجرت یکی با جعفر علیه السلام از مکه به حبشه و دیگری از حبشه به مدینه همراهی کرده است[۴].

از گروهی از مفسران نقل شده که این آیه دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است.

همچنین در پانزده کتاب از کتاب‌های مشتمل بر آیات نازل شده دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام، بلکه در بیشتر تفسیرها آورده‌اند که هیچ آیه‌ای از قرآن با ﴿يَآ أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ نازل نشده، مگر آن‌که علی علیه السلام امیر مخاطبان آن آیه بوده است[۵]؛ چراکه او نخستین گروندهٔ به اسلام بود.

نطنزی در خصائص العلویة به سند خود از ابراهیم بن اسماعیل، از مأمون، از رشید، از مهدی، از منصور، از جدش، از ابن‌عباس نقل کرده که گفته است: از عمر بن خطاب شنیدم که می‌گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، تو نخستین اسلام آورده و نخستین ایمان‌آورنده‌ای»[۶].

---

۱. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۹۵/۲.

۲. مقصود کتاب نزول الآیات فی شأن امیرالمؤمنین علیه السلام است. دربارهٔ او و این کتاب ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۰۶۲۴/۲۴؛ کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۴۸۴ و ۴۸۵؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۶۹/۱۲.

۳. توبه/۱۰۰: ﴿وَ ٱلسَّابِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَاجِرِينَ وَٱلْأَنصَارِ وَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾؛ و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر درختان آن‌ها نهرها روان است. همیشه در آن‌جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ.

۴. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۳۶/۱.

۵. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۴۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۶۴/۱؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۶۴/۱۱.

۶. «یا علی، انت اول المسلمین اسلاماً و اول المؤمنین ایماناً». برای این حدیث با جابه‌جایی دو جمله ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۶۷/۴۲. در منابع شیعی نیز ← منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۲۰.

ابویوسف فسوی در المعرفة والتاریخ آورده است که سدی از ابومالک، از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام نخستین کسی است که به من ایمان آورد و مرا باور داشت»[۱].

ابو نعیم در حلیة الاولیاء و نطنزی در خصائص به سندی که به خدری می‌رسد نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله بر پشت شانهٔ علی علیه السلام زد و فرمود: «ای علی علیه السلام هفت ویژگی است که در روز قیامت هیچ‌کس در آن‌ها با تو معارضه نکند: تو نخستین ایمان آورده به خداوند هستی، وفادارترین مردمان به پیمان خدایی، بیش از همهٔ مردمان فرمان خدا را برپا می‌داری، مهربان‌ترین مردم با رعیتی، بیش از هرکس میان ایشان به برابری رفتار می‌کنی، بیش از همه به داوری آگاهی داری و در روز قیامت تو را مزیتی بیش از همه است»[۲].

در اربعین[۳] خطیب به سند وی از مجاهد، از ابن‌عباس و نیز در فضائل احمد[۴] و کشف ثعلبی[۵] به سند ایشان از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، از پدر وی روایت شده که گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پیشگامان امت‌ها سه تن هستند که لحظه‌ای کفر نورزیده‌اند: علی بن ابی‌طالب علیه السلام، صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون. اینان همان صدیقانند و علی علیه السلام برترین ایشان است»[۶].

در فردوس دیلمی آمده که ابوبکر[۷] گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «گروهی از نخستان و

---

۱. «علی اول من آمن بی و صدقنی». این خبر را در المعرفة و التاریخ نیافتم. البته، این مضمون در برخی از دیگر منابع آمده است. از آن جمله ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۶/۴۲. در برخی از منابع نیز چنین آمده است که «علی اول من آمن من الناس بعد خدیجة». از آن جمله ← حاکم، المستدرک، ۱۴۳/۳. در برخی نیز آمده است که «علی اول من اسلم». از آن جمله ← صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۳۲۵/۵.

۲. «یا علی سبع خصال لایحاجک فیهن احد یوم القیامة: انت اول المؤمنین بالله ایمانا و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله و ارأفهم بالرعیة و اقسمهم بالسویة و اعلمهم بالقضیة و اعظمهم مزیة بوم القیامة». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۶/۱.

۳. نام کامل این اثر الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و مؤلف آن نیز خطیب خوارزمی است. در این باره ← کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۱۹۴ و ۱۹۵.

۴. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۲۷/۲، با مقداری تفاوت.

۵. ← الکشف و البیان، ۱۲۶/۸.

۶. «ان سبّاق الامم ثلاثة لم یکفروا طرفة عین علی بن ابی‌طالب علیه السلام و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون. فهم الصدیقون و علی افضلهم». این متن در فضائل الصحابة ابن‌حنبل (۶۲۷/۲) چنین روایت شده است: «الصدیقون ثلاثة حبیب بن موسی النجار مؤمن آل یاسین و خرتیل مؤمن آل فرعون و علی بن ابی‌طالب علیه السلام الثالث و هو فضلهم».

۷. در منبع اصلی ابوبکره است.

گروهی از پسینیان، هر دو از این امت هستند»[۱].

محمد بن فرات از امام صادق علیه السلام دربارهٔ این آیه نقل کرده که فرموده است: ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ﴾[۲] پسر آدم است که کشته شد و نیز مؤمن آل فرعون، و ﴿وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾[۳] علی بن ابی‌طالب علیه السلام است[۴].

در شرف النبی صلی الله علیه و آله خرگوشی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «زنهار که این نخستین کسی است که در روز قیامت با من دست می‌دهد. این صدیق اکبر است، و این فاروق این امت است که حق و باطل را از یکدیگر باز می‌شناساند. این تکیه‌گاه مسلمانان است، ولی تکیه‌گاه ستمگران ثروت است»[۵].

در جامع ترمذی[۶]، ابانه عکبری[۷]، تاریخ خطیب[۸] و تاریخ طبری[۹] است که زید بن ارقم و علیم کندی گفته‌اند: نخستین کسی که اسلام آورد علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود[۱۰].

---

۱. «ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین من هذه الامة». ← دیلمی، الفردوس، ۱۰۲/۲. این حدیث به آیه‌های ۳۹ و ۴۰ سورهٔ واقعه نظر دارد: ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾؛ که گروهی از پیشینیانند و گروهی از متأخران.

۲. واقعه/۱۳: گروهی از پیشینان.

۳. واقعه/۱۴: اندکی از متأخران.

۴. در این متن اندکی خلط وجود دارد و متن اصلی در تفسیر فرات الکوفی (۴۶۳ و ۴۶۴) چنین است: از امام صادق علیه السلام دربارهٔ ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ پرسیدم. فرمود: «ثلة من الاولین ابن آدم المقتول و حبیب النجار صاحب یس ﴿وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾ علی بن ابی‌طالب علیه السلام». این روایت به آیهٔ ۱۳ و ۱۴ سورهٔ واقعه نظر دارد.

۵. «الا ان هذا اول من یصافحنی یوم القیامة و هذا الصدیق الاکبر و هذا فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و الباطل و هذا یعسوب المسلمین و المال یعسوب الظالمین». ← خرگوشی، شرف المصطفی صلی الله علیه و آله، ۵۱۵/۵. برای این متن در منابع روایی و رجالی، عیناً یا با تفاوت‌هایی اندک ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۶۹/۶؛ بزار، المسند، ۳۴۲/۹؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۱/۴۲ ـ ۴۳ و ۴۵۰؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ۱۴۷۷/۴.

۶. ← ترمذی، السنن، ۶۴۲/۵.

۷. متن را در الابانة الکبری نیافتم.

۸. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۱۳۳/۱.

۹. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۷/۱.

۱۰. ← همان، ۵۳ ـ ۶۷.

محمد بن سعد در کتاب طبقات[۱] و احمد در مسند[۲] روایت کرده که ابن‌عباس گفته است: نخستین کسی که پس از خدیجه اسلام آورد علی علیه‌السلام بود.

در تاریخ طبری[۳] و اربعین[۴] خوارزمی آمده که محمد بن اسحاق گفته است: نخستین مردینه که به پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورد و همراه او نماز گزارد و آنچه را از جانب خداوند آمده بود تصدیق کرد علی علیه‌السلام بود.

مروان و عبدالرحمن تمیمی گفته‌اند: هفت سال بر اسلام گذشت و در این مدت جز سه تن را نداشت: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی علیه‌السلام و خدیجه.

در فضائل الصحابه عکبری[۵] و احمد بن حنبل[۶] آمده که عباد بن عبدالله گفته است: علی علیه‌السلام فرمود: «هفت سال پیش از مردم اسلام آوردم»[۷].

در کتاب ابن‌مردویه اصفهانی[۸] و ابوالمظفر سمعانی[۹] و امالی سهل بن عبدالله مروزی از ابوذر و انس نقل شده ــ و متن این‌جا عبارت ابوذر است ــ که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هفت سال پیش از آن‌که کسی از مردمان اسلام بیاورد فرشتگان بر من و بر علی علیه‌السلام درود فرستادند»[۱۰].

---

۱. ← ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۱/۳.

۲. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۳۳۰/۱.

۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۷/۱.

۴. کتاب الاربعین فی مناقب النبی الامین صلی‌الله‌علیه‌وآله و وصیة امیرالمؤمنین علیه‌السلام در اختیار نیست.

۵. کلبرگ در کتابخانهٔ ابن‌طاووس (۲۵۵) از این یاد کرده که هویت مؤلف نامشخص است و البته تمایل به این مطلب هست که او را ابوبکر عبدالعزیز بن جعفر حنبلی معروف به غلام الخلال و یا ابن‌بطه عکبری (د. ۳۸۷ ق.) بدانیم. به رغم این سخن، از مقدمه مؤلف کتاب حاضر برمی‌آید که مقصود عبدالملک بن عیسی عکبری است. البته، از کتاب اثری وجود ندارد.

۶. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۸۶/۲.

۷. «اسلمت قبل الناس بسبع سنین».

۸. ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ۴۹.

۹. ظاهراً مقصود کتاب الرسالة القوامیة باشد که مؤلف از آن یاد می‌کند.

۱۰. «ان الملائکة صلت علیّ و علی علیّ سبع سنین قبل ان یسلم بشر». روایت افزون بر منابعی که ابن‌شهرآشوب نام برده در منابعی دیگر نیز آمده است. از آن جمله ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۶/۵۶.

در تاریخ بغداد[۱] و الرسالة القوامیة[۲] و مسند موصلی[۳] و خصائص نطنزی آمده که حبه عرنی گفته است: علی علیه السلام فرمود: «روز دوشنبه پیامبر صلی الله علیه و آله برانگیخته شد و روز سه شنبه من اسلام آوردم»[۴].

در تاریخ طبری[۵] و تفسیر ثعلبی[۶] آمده است که محمد بن منکدر، ربیعة بن ابی‌عبدالرحمن، ابوحازم مدنی، محمد بن سائب کلبی، قتاده، مجاهد، ابن‌عباس، جابر بن عبدالله، زید بن ارقم، عمرو بن مره و شعبة بن حجاج گفته‌اند: علی علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام آورد.

راویان احادیث حاکی از این که او نخستین مسلمان بود

بزرگان صحابه و نیکان تابعان و بیشتر محدثان این حقیقت را که علی علیه السلام اولین مسلمان بود روایت کرده‌اند و از آن جمله‌اند: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، زید بن صوحان، حذیفه، ابوالهیثم، خزیمه، ابوتراب، خدری، ابیّ، ابورافع، امّ‌سلمه، سعد بن ابی‌وقاص، ابوموسی اشعری، انس بن مالک، ابوطفیل، جبیر بن مطعم، عمرو بن حمق، حبه عرنی، جابر حضرمی، حارث اعور، عبایه اسدی، مالک بن حویرث، قثم بن عباس، سعد بن قیس، مالک اشتر، هاشم بن عتبه، محمد بن کعب، ابومجلز، شعبی، حسن بصری، ابوالبختری، واقدی، عبدالرزاق، معمّر و سدّی.

کتاب‌ها نیز آکنده از روایت‌های یادشدگان است.

امیرمؤمنان علیه السلام خود فرموده است:

در حالی او را باور داشتم که مردم همه در تاریکی‌های گمراهی و شرک و تیره‌بختی بودند[۷].

---

۱. البته در تاریخ بغداد (۱۳۴/۱) از انس نقل شده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه به پیامبری برانگیخته شد و علی علیه السلام در روز سه‌شنبه اسلام آورد.

۲. مقصود الرسالة القوامیة فی مناقب الصحابة اثر سمعانی است.

۳. در مسند ابویعلی (۳۴۸/۱) این متن آمده است: «بعث رسول الله یوم الاثنین و اسلمت یوم الثلاثاء».

۴. «بعث النبی یوم الاثنین و اسلمت یوم الثلاثاء».

۵. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۷/۱.

۶. ← الکشف و البیان، ۸۵/۵.

۷. صدقته و جمیع الناس فی بهمٍ — من الضلالة و الاشراک و النکد

← دیوان الامام علی علیه السلام، ۷۵. با واژهٔ «ظلم» به جای «بهم».

سید حمیری گفته است:

از فضایل او این است که در حالی که مردم کافر بودند او نخستین کسی بود که نماز گزارد و به خدای رحمان ایمان آورد،

هفت سال پیشتر از دیگران و در روزهای ممنوع، درکنار پیامبر ﷺ و با بیمناکی و در حالی که آنان درنیافته بودند[1].

همو گفته است:

آن‌که بیش از هر یگانه‌پرستی یگانه‌پرست بوده و خدای واحد قهار را می‌خوانده است.

همو که به دو قبله نماز گزارد، در حالی که قوم وی چهارپایانی را می‌مانستند که کتاب بر پشتشان کشند[2].

اسلام آوردنی بدون سابقهٔ کفر

این‌ها همه در حالی است که مسلمانی علی علیه السلام از سر فطرت بود و مسلمان شدن آن دیگران با سابقه‌ای از دوران کفر، و روشن است که آن اسلام آوردن که در پی دورانی از کفر باشد شایستهٔ مقام نبوت نیست، اما آن اسلام که برخاسته از فطرت باشد شایستهٔ این مقام است. از همین روی پیامبر ﷺ فرمود: «زنهار که پس از من پیامبری نیست و اگر بنا بود باشد تو همان پیامبری»[3].

در تفسیر قتاده و کتاب شیرازی آمده است که ابن‌جبیر از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است:

۱.
من فضله انه قد کان اول من	صلی و آمن بالرحمن اذ کفروا
سنین سبع و ایاما محرمة	مع النبی علی خوف و ماشعروا

← دیوان السید الحمیری، ۲۰۳ و ۲۰۴.

۲.
من کان وحد قبل کل موحد	یدعوا الاله الواحد القهار
من کان صلی القبلتین و قومه	مثل النواهق تحمل الاسفارا

← همان، ۲۱۷.

۳. «الا انه لا نبی بعدی و لو کان لکنته». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۲۸۹/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۷۶/۴۲؛ طوسی، الامالی، ۵۹۸.

خدای را سوگند، هیچ بنده‌ای به خدا ایمان نیاورده، مگر این که پیش از آن بت پرستیده است. ابن‌عباس در ادامه گفته: و خداوند نسبت به کسی که از بت‌پرستی توبه کرده، غفور است.

در ادامهٔ این روایت است که گفت: [همه چنین بودند] مگر علی بن ابی‌طالب علیه السلام. او بی‌آن‌که پیشتر بت پرستیده باشد به خداوند ایمان آورد.

همین معنای سخن خداوند است که فرمود: ﴿وَهُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلْوَدُودُ﴾[1]؛ یعنی دوستدار علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؛ زیرا او بی‌آن‌که پیشتر مشرک باشد به خدا ایمان آورد.

سفیان ثوری از منصور از مجاهد، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوٓا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾[2] گفته: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾؛ یعنی ای محمد، کسانی که توحید را باور کرده‌اند ــ و گفته: مقصود امیرمؤمنان علیه السلام است ــ ﴿وَلَمْ يَلْبِسُوٓا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾، یعنی ایمان را به ستم درنیامیخته‌اند. نظیر آن‌که در آیهٔ دیگر فرمود: و ﴿لِمَ تَلْبِسُونَ ٱلْحَقَّ بِٱلْبَٰطِلِ﴾[3] که مقصود شرک است، به گواهی آن‌که در آیه‌ای دیگر فرموده است: ﴿إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾[4].

ابن‌عباس گفته است: خدای را سوگند، هیچ‌کس نیست که پس از روزگاری شرک‌ورزی به اسلام نگرویده باشد، مگر امیرمؤمنان[5]؛ ﴿أُولَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾[6]، یعنی علی علیه السلام.

در کافی[7] آمده که ابوبصیر از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرموده‌اند: چون مردمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دروغگو خواندند، خداوند تبارک و تعالی بر این اراده شد که همهٔ زمینیان را

---

۱. بروج/۱۴: و او است آن آمرزندهٔ دوستدار.

۲. انعام/۸۲: کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند، آنان را است ایمنی و ایشان راه‌یافتگانند.

۳. آل‌عمران/۷۱: چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید؟

۴. لقمان/۱۳: به راستی شرک ستمی بزرگ است.

تفسیر ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ به باور داشتن توحید در تفسیر مقاتل بن سلیمان (۱۵۴/۲ و ۱۶۱ و ۱۶۳) در ذیل تفسیر آیهٔ ۵۷ سورهٔ یوسف نقل شده و تفسیر ظلم به شرک نیز در بسیاری از منابع تفسیری از بسیاری از صحابه و مفسران روایت شده است. اما دربارهٔ تفسیر خاصی که در این‌جا ابن‌شهرآشوب نقل کرده است ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۲/۱.

۵. ← همان‌جا.

۶. انعام/۸۲.

۷. ← کلینی، الکافی، ۱۰۳/۸.

جز علی علیه السلام هلاک کند. چنین بود که فرمود: ﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَآ أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾[۱]. اما برایش بداء پدید آمد و بر مؤمنان رحمت آورد و به پیامبر صلی الله علیه و آله خویش فرمود: ﴿وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[۲].

برتری ایمان علی علیه السلام

مخالف و موافق از طرق مختلف و از آن جمله از طریق ابوبصیر و مصقلة بن عبدالله، از عمر بن خطاب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: «اگر ایمان علی علیه السلام در مقایسه با ایمان امتم ـ و در روایتی دیگر همراه با ایمان امت من ـ سنجیده می‌شد، کفهٔ ایمان علی علیه السلام بر ایمان همه امتم تا روز قیامت سنگینی می‌کرد»[۳].

ابورجاء عطاری از گروهی شنید که علی علیه السلام را ناسزا می‌گفتند. بدیشان گفت: لختی درنگ! آیا برادر و عموزاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و کسی را ناسزا می‌گویید که نخستین باورکننده و ایمان آورنده به او بود؟ یک لحظه ایستادن علی علیه السلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله از همه عمر همه شما برتر است[۴].

عبدی گفته است:

خدای را بر این گواه می‌گیرم که محمد صلی الله علیه و آله ما را فرمود: و البته سخن او هیچ پنهان نیست،
که اگر ایمان همه آفریدگان را، از مردمانی که ساکن زمینند تا آن‌ها که در آسمان‌هایند،
اگر همه را بر یک کفهٔ ترازو می‌نهادند تا با ایمان علی همسنگی کند همسنگی نمی‌کرد[۵].

---

۱. ذاریات/۵۴: پس، از آنان روی بگردان که تو درخور نکوهش نیستی.

۲. ذاریات/۵۵: و پند ده که مؤمنان را پند سود بخشد.

۳. «لو وزن ایمان علی بایمان امتی ـ و فی روایة و ایمان امتی ـ لرجح ایمان علیّ علی ایمان امتی الی یوم القیامة». روایت را بدین ساختار در منابع ندیدم. اما این روایت هم‌مضمون آمده است که «لو ان السموات السبع و الارضین السبع وضعتا فی کفة و وضع ایمان علی فی کفة لرجح ایمان علی»؛ اگر آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه در یک کفه نهاده می‌شدند و ایمان علی در کفه‌ای دیگر، قطعاً کفهٔ ایمان علی سنگینی می‌کرد. برای روایت با اندکی تفاوت ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۴۱/۴۲؛ طوسی، الامالی، ۲۳۸ و با اندکی تفاوت در ۵۷۶. برای ساختار نخست همچنین ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۲۲/۲؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۱۰۰.

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۰۸/۲.

۵. اشهد بالله لقد قال لنا　　محمد و القول منه ماخفی

←

ایمانی درونی

باری، از دیگر فضیلت‌های علی‌علیه‌السلام است که دربارهٔ او به ایمانی درونی یقین وجود دارد؛ چراکه به گواهی آنچه در آیه‌های تطهیر و مباهله و جز این‌ها اثبات شده، ولیّ خدا است. اما اسلام دیگر کسان اسلامی در ظاهر است.

شیرازی در کتاب نزول از مالک بن انس، از حمید، از انس بن مالک روایت کرده که آیهٔ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ أُولَـٰئِكَ هُمْ خَيْرُ ٱلْبَرِيَّةِ﴾[1] دربارهٔ علی‌علیه‌السلام نازل شده است و او نخستین کس از مردم بود که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را تصدیق کرد.

واحدی در اسباب نزول القرآن پیرامون آیهٔ ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ ٱللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾[2] گفته: این آیه دربارهٔ حمزه و علی‌علیه‌السلام نازل شده و منظور از ﴿فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾[3] نیز ابولهب و فرزندان او است[4].

از امام باقرعلیه‌السلام روایت شده که دربارهٔ آیهٔ ﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ٱلْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[5] فرموده: مقصود از آن علی‌علیه‌السلام است.

از آن امام همچنین نقل شده که آیهٔ ﴿ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾[6] دربارهٔ عثمان بن مظعون و عمار و یاران ایشان نازل شده[7] و ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ

→

لو ان ایـــمان جـــمیع الخـلق مـ — من سکن الارض و من حل السما
یـــجعل فـی کـفة مـیزان لکـی — یـــوفی بـــایمان عـــلی مـــاوفی

۱. بیّنه/۷: در حقیقت، کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند آنانند که بهترین آفریدگانند.

۲. زمر/۲۲: پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده و در نتیجه برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می‌باشد همانند فرد تاریک‌دلی است؟

۳. زمر/۲۲: پس وای بر آنان که از سخت‌دلی یاد خدا نمی‌کنند.

۴. ← اسباب النزول، ۲۴۸.

۵. نساء/۱۴۴: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به جای مؤمنان کافران را به دوستی خود مگیرید.

۶. بقره / ۴۶: همان کسانی که می‌دانند با پروردگار خود دیدار خواهند کرد و به سوی او بازخواهند گشت.

۷. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۱۵/۱.

﴿أُولٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ﴾[۱] دربارهٔ علی علیه السلام نزول یافته و او اولین مسلمان و نخستین کسی است که نماز گزارده است.

این روایت‌ها را فلکی نیز در ابانة ما فی التنزیل[۲] از کلبی، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده است.

همچنین از امام باقر علیه السلام روایت شده که آیهٔ ﴿إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾[۳] در مورد علی علیه السلام نازل شده است، زیرا او نخستین کسی بود که شنید و مقصود از آن مرده نیز ولید بن عقبه است.

همچنین از آن امام روایت شده که مقصود از آیهٔ ﴿إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[۴] امیرمؤمنان علیه السلام است.[۵]

شیرازی در نزول القرآن از عطاء، از ابن‌عباس، و واحدی در اسباب النزول[۶] و نیز در وسیط[۷] از ابن‌ابی‌لیلی، از حکم بن سعید بن جبیر، از ابن‌عباس، خطیب در تاریخ[۸] خود از نوح بن خلف، ابن‌بطه در ابانه[۹]، احمد در فضائل[۱۰]، از ابوصالح، از ابن‌عباس، نطنزی در خصائص از انس، قشیری در تفسیر[۱۱]

---

۱. بقره/۸۲: و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند.

۲. نام کامل کتاب ابانة ما فی التنزیل من مناقب آل الرسول صلی الله علیه و آله بوده و البته از این کتاب نشانی در اختیار نیست.

۳. انعام/۳۶: تنها کسانی دعوت تو را اجابت می‌کنند که گوش شنوا دارند و اما مردگان را خداوند در قیامت برخواهد انگیخت.

۴. نور/۵۱: گفتار مؤمنان وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم. اینانند که رستگارانند.

۵. ← طبرسی، مجمع البیان، ۲۶۳/۷.

۶. ← اسباب النزول، ۲۳۵ و ۲۳۶.

۷. ← ۴۵۴/۳.

۸. ← تاریخ بغداد، ۳۲۱/۱۳.

۹. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۱۰. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۱۰/۲.

۱۱. مقصود تفسیر ابوالقاسم بن حبیب قشیری است که البته در اختیار نیست. شاید هم مقصود تفسیر ابونصر قشیری و یا تفسیری دیگر غیر از تفسیر مشهور عبدالملک قشیری باشد.

خود، زجاج در معانی[۱]، ثعلبی در تفسیر خویش[۲]، ابونعیم در ما نزل من القرآن فی علیؑ از کلبی، از ابوصالح و از ابن لهیعه، از عمرو بن دینار، از ابوالعالیه، از عکرمه و نیز از ابوعبیده، از یونس، از ابوعمر، و همچنین از مجاهد، و این‌ها همه از ابن‌عباس روایت کرده‌اند و همچنین صاحب اغانی[۳] و نیز صاحب تاج التراجم[۴] از ابن جبیر، ابن‌عباس و قتاده نقل کرده‌اند و از امام باقرؑ هم روایت شده ــ و متن این‌جا همین روایت اخیر است[۵] ــ که روزی ولید بن عقبه به علیؑ گفت: من از تو جنگاورتر و سخنورترم و برای سپاهیان تکیه‌گاهی نیرومندتر باشم. امیرمؤمنانؑ فرمود: ای فاسق، نه چنان است که دعوی داری. در روایت‌های فراوان دیگری است که فرمود: خاموش که تو فاسقی. پس این آیه‌ها نازل شد: ﴿اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ * اَمَّا ٱلَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ ٱلْمَأْوىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَاَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوٰيهُمُ ٱلنَّارُ كُلَّمَآ اَرَادُوٓا اَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَآ اُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّذِى كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾[۶].

در این آیه‌ها مقصود از ﴿مُؤْمِنًا﴾ علی بن ابی‌طالبؑ و مقصود ﴿فَاسِقًا﴾ ولید است و ﴿اَمَّا ٱلَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ﴾ دربارهٔ علیؑ و ﴿وَاَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُوا﴾ دربارهٔ ولید نازل شده است.

حسان بن ثابت در این باره سروده است:

خداوند ــ و کتاب او ارجمند است ــ دربارهٔ علیؑ و ولید آیه‌هایی نازل کرده است.

---

۱. ← معانی القرآن و اعرابه، ۲۰۸/۴.

۲. ← الکشف و البیان، ۳۳۳/۷.

۳. ← ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ۱۵۳/۵.

۴. روایت را در تاج التراجم اسفراینی نیافتم.

۵. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۰۷/۲.

۶. سجده/۱۸ ـ ۲۰: آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند. اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به پاداش آنچه انجام می‌دادند در باغ‌هایی که در آن جایگزین می‌شوند پذیرایی می‌گردند و اما کسانی که نافرمانی کرده‌اند، پس جایگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: عذاب آن آتشی را که دوزخ می‌پنداشتید بچشید.

در این آیه‌ها ولید جایگاه فسق را از آن خود کرده و علی‌علیه‌السلام بر جایگاه ایمان نشسته است.
آن‌که خدای را بشناسد و به او ایمان آورد همانند آن‌کس نیست که فاسق و خیانتکار باشد.
به زودی ولید خواری و زبونی را پاداش خواهد گرفت و علی‌علیه‌السلام بی‌گمان در بهشت جای خواهد داشت[1].

سید حمیری نیز گفته است:
همو که در قرآن و در ده آیه که برترین آیه‌ها دانسته شده مؤمن نام گرفته است[2].

سی و سه سال پایداری بر ایمان

باری، فضیلت دیگر علی‌علیه‌السلام آن است که سی و سه سال پس از پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله، عهده‌دار خیرات پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی اوقاف و صدقات و روزه و نماز و تضرع و دعا و نیز جهاد با سرکشان و گسترش خطبه‌ها و مواعظ و بیان سیره و احکام و نشر دانش‌ها در جهان و جهانیان بود و این‌ها از مزایای ایمان او است.

در تفسیر یوسف بن موسی قطان، وکیع بن جراح و عطاء خراسانی آمده که ابن‌عباس گفته است: ﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ یعنی «صدقوا» ﴿بِٱللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾ یعنی «لم یشکوا فی ایمانهم» دربارهٔ علی‌علیه‌السلام و جعفرعلیه‌السلام و حمزه است ﴿وَ جَاهَدُوا﴾ الاعداء ﴿بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي

۱.
انـزل الله و الکـتاب عـزیز	فـی عـلی و فـی الولید قـرآنـا
فـتبوأ الولیـد مـن ذاک فسـقا	و عـلی مـبوء ایـمانا
لیس مـن کـان مـؤمن عـرف الله	کـمن کـان فـاسقا خـوّانـا
سـوف یجزی الولید خزیا و عارا	و عـلی لا شک یـجزی جـنانا

شعر را در دیو ان حسان نیافتم، اما در جمهرة خطب العرب صفوت (۲۹/۲) در ضمن روایتی مشتمل بر مناظرهٔ امام حسن‌علیه‌السلام با معاویه و یارانش، که مشتمل بر آیه‌ها نیز هست، این شعر بدون انتساب به شاعری معین نقل شده است. برای این مناظره و ابیات همچنین ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۷۹.

۲.
من کان فی القرآن سمی مؤمنا	فـی عشـر آیـات جـعلن خـیارا

← دیو ان السید الحمیری، ۲۱۸.

سَبِيلِ ٱللهِ﴾ یعنی «فی طاعته» ﴿أُولَـٰئِكَ هُمُ ٱلصَّادِقُونَ﴾[۱] فی ایمانهم. پس بدین سان قرآن به صدق و وفای علی‌علیه‌السلام گواهی داده است.[۲]

ضحاک گفته: ابن‌عباس دربارۀ آیۀ ﴿ٱلَّذِينَ آمَنُوا بِٱللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللهِ﴾ گفته: علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام افتخار این آیه را از آن خود کرده است.

روایت شده است که دو مرد با یکدیگر پیمان برادری داشتند. یکی از آن‌ها پیش از دیگری درگذشت و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر او نماز خواند. بعدها دیگری نیز مرد و مردم آن دو را با هم برابر دانستند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «نماز و روزۀ این کجا و نماز و روزۀ پیاپی آن دیگری کجا؟ میان آن‌ها تفاوتی به‌سان تفاوت آسمان و زمین است».[۳]

سید حمیری گفته است:

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برانگیخته شد و پس از آن جز یک روز در تنهایی و ترس نماند.

او نماز خواند و خود را پیراست و دین خویش را از هر عموی دلسوز یا پدر پنهان داشت.

او به خواستۀ خویش دین خود را پنهان می‌کرد و چون تنها می‌شد نماز می‌گزارد و پروردگار خود را به همۀ صفات پسندیده می‌ستود.

او [=علی‌علیه‌السلام] در حالی که نه سال داشت و همسالانش به جست و خیز اندر بودند بالاپوش بر تن کرد و نماز خواند[۴].

---

۱. حجرات/۱۵: در حقیقت، مؤمنان کسانی‌اند که به خدا و پیامبر او گرویده و دیگر شک نیاورده و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کرده‌اند. اینانند که راست‌کردارانند.

۲. ← طوسی، التبیان، ۳۵۲/۹؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۵۹/۲.

۳. «فاین صلاة هذا من صلاته و صیامه بعد صیامه لما بینهما کما بین السماء و الارض». ← ابن‌عبدالبر، التمهید، ۲۲۶۲۴؛ ابن ابی‌شیبه، المصنف، ۹۰/۷؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۶۵۲.

۴.
بعث النبی فما تلبث بعده — حتی تخیف غیر یوم واحد
صلی و زکی و استتر بدینه — من کل عمّ مشفق او والد
حجحا یکاتم دینه فاذا خلا — صلی و مجّد ربه بمحامد

←

پاسخ به یک شبهه

ابن‌بیع در معرفة اصول الحدیث گفته است: میان تاریخ‌نویسان در این مطلب اختلافی نمی‌بینم که علی بن ابی‌طالب علیه السلام نخستین کسی بود که اسلام آورد. آنان تنها در بلوغ او اختلاف کرده‌اند[۱].

مؤلف گوید: سخن ایشان خرده‌گیری‌ای بر پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به اسلام فراخواند و اسلام آوردن او را پذیرفت، در حالی که به دعوی مدعیان، چنین اسلام‌آوردنی نه پذیرفته است و نه بر او لازم بوده است. در حالی که این اسلام آوردن در خردسالی از فضیلت‌های علی علیه السلام است. او در این کار همسان عیسی علیه السلام است که در گهواره بود و سخن گفت: ﴿إِنِّی عَبْدُ ٱللهِ ءَاتَانِیَ ٱلْکِتَابَ﴾[۲] و چون یحیی علیه السلام است که درباره‌اش فرمود: ﴿وَءَاتَیْنَاهُ ٱلْحُکْمَ صَبِیًّا﴾[۳]، و این نبوت و حکمت مرتبه‌ای پس از اسلام آوردن است.

سید حمیری گوید:

وصی محمد صلی الله علیه و آله و پدر فرزندان او و وارث و شهسوار و وفادار او،

در حالی که خردسال بود هدایت و حکم داده شد، آن‌سان که یحیی را نیز در کودکی همان دادند[۴].

شما خود نیز دربارهٔ داوری کردن سلیمان علیه السلام در خردسالی، دربارهٔ دانیال علیه السلام، در مورد گواه جریج، شاهد یوسف، کودک اخدود، کودک پیرمرد و کودک مشاطهٔ دختر فرعون روایت‌ها نقل کرده‌اید[۵].

→

صلی ابن تسع و ارتدی فی برجد — و لداتـه یسعون بین براجد

← دیوان السید الحمیری، ۱۹۳.

۱. ← حاکم نیشابوری، معرفة علوم الحدیث، ۲۲.

۲. مریم/۳۰: منم بندهٔ خدا، به من کتاب داده است.

۳. مریم/۱۲: و از کودکی به او نبوت دادیم.

۴. وصی محمد و ابا بنیه — و وارثه و فارسه الوفیا
و قد اوتی الهدی و الحکم طفلا — کیحیی یوم اوتیه صبیا

← دیوان السید الحمیری، ۴۵۹.

۵. مؤلف به روایت‌هایی اشاره می‌کند که از سخن گفتن افراد در خردسالی حکایت دارند و از این که گواهی یا سخن آنان

←

همچنین شما خود این حدیث را از عبدالله بن عمر و کسانی همانند او در میان صحابه گرفته‌اید که نقل کرده‌اند پیامبر ﷺ به یکی از هیئت‌هایی که به حضور او آمده بود فرمود: «آشناترین خویش با قرائت را امام خویش گیرید»[1].

آنان عمر بن سلمه را که هشت سال بیشتر نداشت امام جماعت گرفتند.

او خود گوید: من بالاپوش داشتم و چون به سجده رفتم شرمگاهم برهنه شد. زنی از آن طایفه گفت: شرمگاه امام خود را بپوشانید[2].

→

نیز پذیرفته شده است.

در منابع اهل سنت گاه از این روایت می‌کنند که چهار تن در گهواره سخن گفتند: عیسی بن مریم علیهما السلام، گواه جریج، گواه یوسف و کودک مشاطه دختر فرعون. ← هیثمی، مجمع الزاوئد، ۶۵/۱.

گاه از این می‌گویند که این چهار تن تنها موارد اجماعی‌اند، وگرنه شمار آنان را تا ده تن نیز رسانده‌اند. ← مناوی، فیض القدیر، ۲۹۴/۵.

ضحاک از شش تن گفته و کسانی از کودکان هفت‌گانه یادکرده‌اند. ← بدرعینی، عمدة القاری، ۳۰/۱۶. این موارد را به شعر نیز درآورده‌اند. ← حلبی، السیرة الحلبیة، ۱۲۴/۱؛ عاصمی، سمط النجوم العوالی، ۲۸۲/۱.

داستان کودک گواه جریج این است که او از راهبان بنی‌اسرائیل بود و چون او را به زنا متهم کردند، از خداوند خواست تا همان کودک شیرخوار را به سخن درآورد و او نیز به سخن درآمد و ضمن تبرئهٔ جریج کسی دیگر را زناکار معرفی کرد. ← بدرعینی، عمدة القاری، ۳۹/۱۳.

گواه یوسف علیه السلام همو است که در آیهٔ ۲۶ سورهٔ یوسف به او اشاره شده است و گفته‌اند در هنگام شهادت دادن تنها دو ماه داشت. او فرزند دایهٔ زلیخا بود. ← حلبی، السیرة الحلبیة، ۱۲۶/۱.

کودک اصحاب اخدود نیز کودکی است که چون حکم کردند مادرش به همراه کودکانش به دیگی از سرب گداخته افکنده شوند و چون نوبت به آخرین کودک که شیرخواره بود رسید و گویی دل مادر لرزید، کودکش به سخن آمد و او را به پایداری خواند. ← ابن‌حجر عسقلانی، فتح الباری، ۴۸۰/۶.

کودک مشاطهٔ دخت فرعون نیز همین ماجرا را دارد و شاید همان کودک داستان پیشین باشد. ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۲۸۷/۱۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۵۰/۱۱؛ همو، الاحادیث الطوال، ۲۸۶/۱؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۳۰۹/۱؛ هیثمی، مجمع الزاوئد، ۶۵/۱.

۱. «لیؤمکم اقرؤکم».

۲. ← ابوعوانه، المسند، ۴۴۷/۱؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۹/۷ و ۲۲۰/۱۷؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۴۰۹/۴؛ طیالسی،

←

این در حالی است که بنا بر روایت کلبی، امیرمؤمنان‌علیه‌السلام در هنگام اسلام آوردن نه ساله بود. سید حمیری گوید:

او در حالی که کودک بود و هنوز ده سال نداشت، آنچه را پیامبر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بود تصدیق کرد[۱].

شافعی گفته است: ما به مسلمانی آن حضرت حکم می‌کنیم؛ زیرا کمترین سن بلوغ نه سال است. مجاهد، محمد بن اسحاق، زید بن اسلم و جابر انصاری گفته‌اند: او در این زمان ده‌ساله بود. توضیح این سخن آن‌که علی‌علیه‌السلام بر مبنای سخن عامه شصت و سه سال زندگی کرد. او از این مدت بیست و سه سال را همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و پس از وی نیز بیست و نه سال و شش ماه زنده ماند.

برخی دیگر گفته‌اند: علی‌علیه‌السلام یازده ساله بود.

ابوطالب هارونی گفته است: او دوازده سال داشت.

همچنین گفته‌اند: سیزده‌ساله بود.

ابوالطیب طبری گوید: در فضائل الصحابة اثر احمد بن حنبل دیده‌ام که قتاده روایت کرده است که علی‌علیه‌السلام هنگامی که اسلام آورد پانزده‌ساله بود[۲]. فسوی همین را در تاریخ[۳] نقل کرده و همانند این از حسن بصری نیز روایت شده است.

قتاده گوید: این که گفته است: «غلاما ما بلغت اوان حلمی»[۴] [چنین نیست، بلکه] گفته است: «قد بلغت»[۵].

←

المسند، ۷۰؛ مزی، تهذیب الکمال، ۳۹۲/۳؛ ابونعیم، تاریخ اصبهان، ۴۱۴/۱؛ طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۱۱۳/۱۰ و ۱۲۰.

۱. و صدق ما قال النبی محمد — و کان غلاما حین لم یبلغ العشرا

← دیوان السید الحمیری، ۲۲۵.

۲. برای این اقوال مختلف ← حاکم، المستدرک، ۳/ ۱۲۰؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۶/ ۲۰۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۹۵/۱؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۱/۳؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۴۳۴/۱؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۵۸/۱.

۳. روایت در بخش موجود از المعرفة و التاریخ یافت نشد.

۴. مصراعی است از بیت منسوب به امام علی‌علیه‌السلام:

سبقتکم الی الاسلام طرا — غلاما ما بلغت اوان حلمی

در حالی که نوجوانی بودم و هنوز به سن بلوغ نرسیده بودم در اسلام آوردن بر همهٔ شما پیشی جستم.

۵. مقصود آن‌که امام فرموده است به سن بلوغ درآمده بودم.

سید حمیری گفته است:

تو در نوجوانی و دور از اساف و منات خدا را پرستش می‌کردی.

نه بتی را پرستیده‌ای و نه صلیبی و نه عزی را و نه آن‌که برای لات سجده کرده‌ای[1].

هم او را است:

علی علیه السلام نخستین کسی است که به هدایت الهی راه یافت و نماز خواند و یاد خدا کرد.

وی در روزگاری خدا را یگانه دانست و هیچ چیز را شریک او نگرفت که قریش در پرستش چوب و سنگ بود[2].

همو گفته است:

وصی محمد صلی الله علیه و آله و پدر فرزندان او صلی الله علیه و آله نخستین کسی که در نماز در پیشگاه خداوند سجده کرد،

در مکه و هنگامی که مردمان مشرک بودند و بتانی داشتند و برای آن‌ها قربانی‌ها می‌کردند[3].

نیز گفته است:

وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نخستین کسی که در نوجوانی به راه هدایت درآمد،

و در همان نوباوگی نماز کرد، در حالی که دین خود را پنهان می‌داشت، از بیم این که مباد در این کار بر او ستم روا دارند و او را از دین بازبدارند،

---

۱. فانک کنت تعبده غلاما — بعیدا من اساف و من منات
و لا وثنا عبدت و لا صلیبا — و لا عزی و لم‌تسجد للات
← دیوان السید الحمیری، ۱۴۲ و ۱۴۳.

۲. و علی اول الناس اهتدی — بهدی الله و صلی و ادکر
وحد الله و لم یشرک به — و قریش اهل عود و حجر
← همان، ۲۵۰ و ۲۵۱.

۳. وصی محمد و ابوبنیه — و اول ساجد لله صلی
بمکة و البریة اهل شرک — و اوثان لها البدنات تهدی
← همان، ۶۳ و ۶۴.

در مکه‌ای که قریش و دیگران در برابر بتان سجده و رکوع می‌کردند[۱].

همچنین گفته است:

هاشمی‌ای پیراسته و احمدی، از قریش که میهمان می‌پذیرفت و اهل نوشتن بود.

خزانه‌دار وحی و همان که در خردسالی او را حکمت و فصل الخطاب دادند.

او دومین کس از آن دو بندهٔ پنهان خدا بود، در روزگاری که قریش به بتان گرویده بودند[۲].

عونی نیز گفته است:

نونهال پیامبر ﷺ که به دستان خویش استوارش ساخت، پس در شادابی و کمال بر همهٔ نونهالان برتر شد،

و خداوند جامهٔ وقار و درایت بر او پوشاند و او را از این که بتان را بپرستد دور داشت.

پیوسته جان او را به آیین محمد ﷺ سیراب داشت، خواه آن زمان که کهنسال شد و خواه آن زمان که کودک و نوباوه بود[۳].

---

۱. وصـــی رســول الله و الاول الذی — انـاب الی دار الهدی حین ایفعا
غـــلاما فـــصلی مســتترا بـدینه — مـخافة ان یُـبغی عـلیه و یُمنعا
بـمکة اذ کـانت قـریش و غیرها — تــظل لاوثــان ســجودا ورکـعا
← همان، ۲۸۶ و ۲۸۷.

۲. هـــاشمی مـــهذب احـــمدی — من قریش القری و اهـل الکتاب
خـازن الوحـی و الذی اوتـی الحـ — کــم صــبیا و فـصل الخـطاب
کــان لله ثــانی اثــنین ســرا — و قـــریش تــدین للانــصاب
← همان، ۸۰ـ۸۲.

۳. و غـصن رسول الله احکم غرسه — فــعلا الغـصون نـضارة و تـماما
و الله البســه المـهابة و الحـجی — و زبــا بــه ان یــعبد الاصــنام
مــازال یــغذوه بـدین مـحمد — کــهلا و طــفلا نـاشیا و غـلاما

فصل ۳

پیشگامی در نمازگزاردن

گواه‌هایی قرآنی

ابوعبیدالله مرزبانی و ابونعیم اصفهانی هر کدام در کتاب خود با نام ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام[1] و همچنین نطنزی در خصائص، از کلبی، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده و اصحاب ما نیز از امام باقر علیه السلام نقل کرده‌اند[2] که دربارهٔ ﴿وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾[3] فرموده: در شأن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده است و این دو تن نخستین کسانی‌اند که نماز گزاردند و رکوع کردند.

مرزبانی از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده که آیهٔ ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾[4] اختصاصاً در شأن علی علیه السلام نازل شده و او پس از پیامبر علیه السلام نخستین مؤمن و نخستین نمازگزار است.

---

۱. اثر ابوعبیدالله مرزبانی با نام مناجات الهیة و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام به کوشش علی اوجبی در تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸ منتشر شده است.

۲. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۹.

۳. بقره/۴۳: و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید.

۴. بقره/۸۲: و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان اهل بهشتند و در آن جاودان خواهند ماند.

در تفسیر سدّی، از قتاده از عطا، از ابن‌عباس روایت شده که دربارهٔ ﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنىٰ مِنْ ثُلُثَيِ ٱللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَآئِفَةٌ مِنَ ٱلَّذِينَ مَعَكَ﴾[۱] گفته است: نخستین کسی که همراه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز گزارد علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود[۲].

در تفسیر قطّان، از وکیع، از سفیان از سدّی، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت شده که گفته: در ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ﴾[۳] مقصود محمد صلی الله علیه و آله است که جامه به خود درکشیده بود و ﴿قُمْ فَأَنْذِرْ﴾[۴] یعنی نمازبگزار و علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به نماز درکنار خود بخوان ﴿وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾[۵]؛ پروردگار خود را از آنچه بت‌پرستان می‌گویند برتر دان[۶].

در تفسیر یعقوب بن سفیان است که گفت: ابوبکر حمیدی برایمان، از سفیان بن عیینه، از ابن‌ابی‌نجیح، از مجاهد، از ابن‌عباس روایتی نقل کرده که به چگونگی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته است. در ادامهٔ این روایت چنین آمده است: در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراه با خدیجه به نماز ایستاده بود، علی بن ابی‌طالب علیه السلام بدان جا درآمد و پرسید: ای محمد، این چیست؟ فرمود: این آیین خدا است. پس علی علیه السلام به او ایمان آورد و او را تصدیق کرد و از آن پس نماز می‌کردند و در نماز خود رکوع و سجده به جای می‌آوردند. مکیان ایشان را دیدند و این خبر در میانشان گسترد که محمد صلی الله علیه و آله دیوانه شده است. در این هنگام این آیه‌ها نازل شد: ﴿نٓ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ * مَآ أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ﴾[۷].

در شرف النبی صلی الله علیه و آله خرگوشی آمده که راوی گفته است: جبرئیل در بالای مکه فرود آمد و

---

۱. مزمّل/۲۰: در حقیقت، پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تواند نزدیک به دوسوم از شب یا نصف آن یا یک‌سوم آن را به نماز برمی‌خیزید.

۲. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۸۷/۲.

۳. مدثر/۱: ای کشیده ردای شب بر سر.

۴. مدثر/۲: برخیز و بترسان.

۵. مدثر/۳: و پروردگار خود را بزرگ دار.

۶. روایت را نیافتم.

۷. قلم/۱ و ۲: نون، سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند که تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی.

برای روایت مورد اشاره نیز ← ابن‌طاووس، سعد السعود، ۲۱۶.

پیامبر ﷺ را نماز آموخت. همان دم از دره چشمه‌ای برجوشید و جبرئیل در حضور پیامبر خدا ﷺ وضوگرفت و پیامبر ﷺ نیز وضو را از او فراگرفت و سپس آن را به علی علیه السلام آموخت[۱].

گواهی تاریخ

در تاریخ طبری[۲]، کتاب بلاذری[۳]، جامع ترمذی[۴]، ابانه عکبری[۵]، فردوس دیلمی[۶]، احادیث ابوبکر بن مالک و فضائل الصحابة[۷]، اثر زعفرانی، از یزید بن هارون، از شعبه، از عمرو بن مره، از ابوحمزه، از زید بن ارقم و همچنین در مسند احمد[۸]، از عمرو بن میمون، از ابن‌عباس روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: «نخستین کسی که با من نماز گزارد علی علیه السلام بود»[۹].

در تاریخ فسوی آمده که زید بن ارقم گفته است: نخستین کسی که با پیامبر ﷺ نماز خواند علی علیه السلام بود[۱۰].

در جامع ترمذی[۱۱] و مسند[۱۲] ابویعلی موصلی، از انس و همچنین در تاریخ طبری[۱۳] از جابر نقل شده که گفته است: پیامبر ﷺ در روز دوشنبه مبعوث شد و علی علیه السلام در روز سه‌شنبه نماز گزارد.

---

۱. ← شرف المصطفی ﷺ، ۴۳۳/۱.

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۷/۱.

۳. ← انساب الاشراف، ۱۱۲/۱.

۴. ← السنن، ۶۴۲/۵.

۵. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۶. ← ۲۷/۱.

۷. از کتاب فضائل الصحابة زعفرانی اطلاعی در دست نیست. اما این روایت را ابن‌حنبل نیز نقل کرده است. ← فضائل الصحابة، ۵۹۰ و ۶۰۹.

۸. ← ۴۷۳/۱ و ۳۶۸/۴ و ۳۹۰.

۹. «اول من صلی معی علی».

۱۰. خبر را در المعرفة و التاریخ نیافتم.

۱۱. ← السنن، ۶۴۰/۵.

۱۲. ← ۳۴۸/۱.

۱۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۷/۱.

ابویوسف فسوی در معرفه[۱] و ابوالقاسم عبدالعزیز بن اسحاق در اخبار ابی‌رافع[۲] از بیست طریق از ابورافع نقل کرده که گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله در اوایل روز دوشنبه نماز گزارد، خدیجه در اواخر روز دوشنبه نماز خواند و علی علیه السلام، فردای آن روز، یعنی سه‌شنبه نماز کرد.

احمدبن حنبل در مسند العشرة[۳] و نیز در فضائل الصحابة[۴]، فسوی در معرفه[۵]، ترمذی در جامع[۶]، و ابن‌بطه در ابانه آورده که علی بن جعد، از شعبه، از سلمة بن کهیل، از حبه عرنی نقل کرده که گفته است: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «من نخستین کسی بودم که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز خواند»[۷].

ابن‌حنبل در مسند العشرة[۸] و فضائل الصحابة[۹] همچنین در خبری طولانی از سلمة بن کهیل نقل کرده که علی علیه السلام سه بار فرموده است: «خداوندا در میان این مردم، پیش از خود، کسی جز پیامبرت را نمی‌شناسم که تو را پرستیده باشد»[۱۰].

در مسند ابویعلی آمده است که فرمود: «در میان این مردم، پس از پیامبرشان، کسی جز خود را نمی‌شناسم که خدا را پرستیده باشد».[۱۱]

کعب بن زهیر گفته است:

داماد پیامبر صلی الله علیه و آله و برترینِ همهٔ مردم و هر آن‌که بر او فخرطلب مغلوب شود.

با آن پیامبر امی صلی الله علیه و آله پیش از همهٔ مردم و به عنوان اولین کس نماز گزارد، در حالی که دیگران به پروردگار خویش کفر می‌ورزیدند[۱۲].

---

۱. خبر در بخش موجود از المعرفة و التاریخ یافت نشد.

۲. کتاب اخبار ابی‌رافع تاکنون چاپ نشده و مترجم نشانی از آن نیافته است.

۳. «مسند العشرة» بخشی از مسند احمد است. برای روایت ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۴۱/۱.

۴. ← ۵۹۰ و ۶۰۹.

۵. خبر در بخش باقیمانده از المعرفة و التاریخ وجود ندارد.

۶. ← السنن، ۶۴۲/۵.

۷. «انا اول من صلی مع رسول الله». ← همان‌جا، ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۴۱/۱ (با تفاوتی بسیار اندک).

۸. ← مسند احمد، ۹۹/۱.

۹. ← ۶۸۱/۲.

۱۰. «اللهم انی لااعرف ان عبدا من هذه الامة عبدک قبلی غیر نبیک».

۱۱. «ما اعلم احدا من هذه الامة بعد نبیها عبدالله غیری». ← ابویعلی موصلی، المسند، ۳۴۸/۱.

۱۲. صهر النبی و خیر الناس کلهم　　و کل من رامه بالفخر مفخور

←

ابوالاسود دوئلی گفته است:

علی‌علیه‌السلام مایهٔ افتخار شما است و شیران سیاه را می‌ماند.

زنهار که او دومین پرستشگر در مکه است، به روزگاری که خداوند را نمی‌پرستیدند[۱].

حسین بن علی‌علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿تَرَیٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾[۲] فرموده: در شأن علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام نازل شده است[۳].

نزول آیه‌ها

جماعتی روایت کرده‌اند که آیهٔ ﴿ٱلَّذِینَ یُقِیمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَیُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴾[۴] در شأن علی‌علیه‌السلام نازل شده است[۵].

در تفسیر قطان آمده که ابن‌مسعود گفته است: علی‌علیه‌السلام پرسید: ای پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، در سجدهٔ نماز چه بگویم؟ پس این آیه نازل شد: ﴿سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى﴾[۶]. پرسید: در رکوع چه بگویم؟ این آیه نازل شد: ﴿فَسَبِّحْ بِٱسْمِ رَبِّكَ ٱلْعَظِیمِ﴾[۷]، و او نخستین کسی بود که چنین ذکر گفت[۸].

→

صلی الصلاة مع الامی اولهم　　قبل العباد و رب الناس مکفور

← دیوان کعب بن زهیر، ۱۹۲ و ۱۹۳.

۱. و ان علیا لکم مفخرا　　یشبه بالاسد الاسود

اما انه ثانی العابدین　　بمکة و الله لم یعبد

← دیوان ابی الاسود الدؤلی، ۳۳۳.

۲. فتح/۲۹: آنان را در رکوع و سجده می‌بینی.

۳. تفسیر را در جایی نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۲۰۳/۳۸) آن را آورده است.

۴. مائده/۵۵: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

۵. این نظریه در بسیاری از تفسیرها آمده است. از آن جمله ← زمخشری، الکشاف، ۶۸۱/۱ و ۶۸۲؛ طبری، جامع البیان، ۲۸۸/۶؛ ثعلبی، الکشاف و البیان، ۸۰/۴؛ مقاتل، تفسیر مقاتل بن سلیمان، ۳۰۷/۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۰۹/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۲۴؛ طوسی، التبیان، ۵۵۹/۳.

۶. اعلی/۱: نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای.

۷. واقعه/۷۴ و ۹۶: سپس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی.

۸. خبر را در منابع کهن نیافتم. مجلسی آن را در بحار الانوار (۲۰۳/۳۸) به نقل از کتاب حاضر آورده است.

عونی گفته است:

علی علیه‌السلام پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برترین مردمان و همان کسی است که در خاور و باختر به او مثل زنند.

علی علیه‌السلام در حالی روزه گرفت و نماز خواند که در آن روزگار جاهلیت بسیار کسانی بت را پروردگار خویش گرفتند[1].

زاهی نیز گفته است:

برادر پیامبر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله و آن‌که غبار اندوه از چهرهٔ وی برگرفت و شمشیر آخته‌اش بود.

نخستین کسی که روزه گرفت و نماز خواند و در رسیدن به مکارم پیشی جست و بر سابقه‌اش رشک بردند[2].

علی علیه‌السلام هفت سال و چند ماه پیش از دیگران با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز گزارد، همراه با دیگر مسلمانان چهارده سال نماز خواند و پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز سی سال نمازگزار بود.

ابن‌فیاض[3] در شرح الاخبار از ابوایوب انصاری روایت کرده که گفته است: از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: هفت سال فرشتگان بر من و بر علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام درود فرستادند؛ چراکه پیش از او هیچ مردی به من ایمان نیاورده بود. این است سخن خداوند که فرمود: ﴿اَلَّذِينَ يَحْمِلُونَ اَلْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ﴾[4].

در روایت زیاد بن منذر از محمد بن علی علیه‌السلام، از امیرمؤمنان علیه‌السلام است که فرمود: «سال‌ها بود که

۱.
علی خیر الوری بعد النبی و من	فی الشرق و الغرب مضروب به المثل
علی صام و صلی القبلتین و کم	فی الجاهلیة قوم ربهم هبل

۲.
صنو النبی المصطفی و الکاشف ال	غماء عنه و الحسام المخترط
اول من صام و صلی سابقا	الی المعالی و علی السبق غبط

۳. مقصود قاضی نعمان، ابن‌حیون مشهور به ابوحنیفهٔ شیعی است. برای روایت نیز ← شرح الاخبار، ۲/ ۴۰۹.

۴. غافر/۷: کسانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده‌اند طلب آمرزش می‌کنند.

فرشتگان جز برای پیامبر خدا(ص) و برای من آمرزش نطلبیدند. دربارهٔ ما است که این آیه‌ها نازل شده است: ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾»[1].

گروهی از انس و ابوایوب روایت کرده‌اند و ابن‌شیرویه نیز در فردوس[2] از جابر نقل کرده که گفته است: پیامبر(ص) فرمود: «هفت سال پیش از مردم، فرشتگان بر من و بر علی بن ابی‌طالب(ع) درود فرستادند؛ چه این که او نماز می‌خواند و کسی دیگر جز ما همراه ما نماز نمی‌گزارد»[3].

در روایت دیگری است که فرمود: «جز من و او کسی نماز نخواند»[4].

هم در روایت دیگری است: «مردی جز او همراه من نماز نگزارد»[5].

در سنن ابن‌ماجه[6] و تفسیر ثعلبی[7] از عبدالله بن ابی‌رافع، از پدرش نقل شده که علی(ع) هفت

---

۱. «لقد مکثت الملائکة سنین لاتستغفر الا رسول الله و لی و فینا نزلت: ﴿يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾». ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۸۳/۲.

آیه‌های پیش‌گفته آیه‌های ۷ و ۸ سورهٔ غافر است و ترجمهٔ هر دو آیه این است: کسانی که عرش خدا را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آنند، به سپاس پرورگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده‌اند طلب آمرزش می‌کنند: پروردگارا، رحمت و دانش تو بر هر چیز احاطه دارد؛ کسانی را که توبه کرده‌اند ببخش و آن‌ها را از عذاب آتش نگه دار. پروردگارا، آنان را در باغ‌های جاوید که وعده‌شان داده‌ای با هر که از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده‌اند داخل کن؛ زیرا تو ارجمند و حکیمی.

۲. ← دیلمی، الفردوس، ۴۳۳/۳.

۳. «لقد صلت الملائکة علی(ع) و علی علی بن ابی‌طالب(ع) سبع سنین قبل الناس و ذلک انه کان یصلی و لایصلی معنا غیره».

۴. «لم یصل فیها غیری و غیره».

۵. «لم یصل معی رجل غیره».

از میان این روایت‌ها روایت الفردوس بمأثور الخطاب دیلمی (۴۳۳/۳) چنین است: «لقدصلت الملائکة علی(ع) و علی علی سبع سنین و ذلک انه لم یصل معی رجل غیره».

۶. البته روایت کتاب السنن (۴۴/۱) از زبان علی(ع) و چنین است: «انا عبدالله و اخو رسوله و انا الصدیق الاکبر لایقولها ←

سال و چند ماه پنهانی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله نماز گزارده است.

در تاریخ طبری[۱] و سنن ابن‌ماجه[۲] آمده است که عباد بن عبدالله گوید: از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: «من بندهٔ خدا و برادر پیامبر صلی الله علیه و آله هستم. من صدیق اکبرم و هیچ کس پس از من این سخن را نگوید، مگر آن‌که دروغگو و تهمت‌زن باشد. هفت سال همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز خوانده‌ام»[۳].

در مسند احمد[۴] و مسند ابویعلی[۵] آمده که حبه عرنی گفته است: علی علیه السلام فرمود: «هفت سال پیش از آن‌که مردمان نماز بگزارند نماز خوانده‌ام»[۶].

سید حمیری گفته است:

مگر نه آن‌که علی علیه السلام سال‌ها پیش از آنان نماز گزارده و خداوندِ پروردگار خورشید و ماه را یگانه دانسته است؟

در حالی که اینان و همهٔ کسانی که در سلک اینان بوده‌اند در پیشگاه چوب و سنگ نماز می‌گزارده‌اند[۷].

همچنین گفته است:

←

بعدی الاکذاب صلیت قبل الناس لسبع سنین»؛ من بندهٔ خدا و برادر پیامبر هستم. من صدیق اکبرم و هیچ‌کس پس از من این سخن را نگوید، مگر آن‌که دروغگو باشد. هفت سال پیش از مردمان نماز خوانده‌ام.

۷. روایت الکشف و البیان ثعلبی (۸۵/۵) تا حدی شبیه روایت ابن‌ماجه است.

۱. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۷/۱.

۲. ← ۴۴/۱.

۳. «انا عبدالله و اخو رسول الله و انا الصدیق الاکبر لایقولها بعدی الاکاذب مفتر صلیت مع رسول الله سبع سنین».

۴. ← ۹۹/۱.

۵. خبر را در مسند نیافتم.

۶. «صلیت قبل ان یصلی الناس سبعا». نیز ← حاکم، المستدرک، ۱۲۰/۳؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۰۶/۵؛ همو، خصائص علی علیه السلام، ۲۵؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۳۶۸/۶؛ ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۱۴۸/۱.

۷. الم یصل علی قبلهم حججا — و وحد الله رب الشمس و القمر
وهؤلاء و من فی حزب دینهم — قوم صلاتهم للعود و الحجر

← دیوان السید الحمیری، ۲۳۷ و ۲۳۸.

او را همین بس که در فضیلت نماز گزاردن و یگانه‌پرستی بر همهٔ مردم پیشی جسته است،
هفت سال کامل قبل از آنان، به رکوع و سجده در برابر پروردگار[۱].

همو گفته است:

مگر نه آن‌که علی‌علیه‌السلام نخستین مؤمن و نخستین کسی بود که در خردسالی نماز گزارد و یگانه‌پرستی کرد؟
او پیوسته شب و روز پنهانی در رفت و آمد بود و بر ثور و حرا فراز می‌رفت،
و نماز می‌گزارد و پروردگار خویش را می‌خواند و او در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با هم دو تن می‌شدند، هر چند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، خود یگانه بود.
سه سال پس از پنج سال و چند ماه کامل و پیش از آن‌که به جوانی رسد نماز خواند[۲].

نیز گفته است:

مگر نه آن‌که در روزگار سرگشتگی مردمان او را هدایت دادند و خدای یگانهٔ بلندمرتبهٔ خویش را به توحید خواند؟
و افزون بر هفت سال در کنار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان دومین تن پنهانی نماز خواند؟[۳]

---

۱. و کفاه بانه سبق النا — س بفضل الصلاة و التوحید
حججا قبلهم کوامل سبعا — برکوع لدیه او بسجود
← همان، ۱۷۹.

۲. الیس علی کان اول مؤمن — و اول من صلی غلاما و وحدا
فمازال فی سرّ یروح و یغتدی — فیرقی بثور و حراء مصعدا
یصلی و یدعو ربه فهما به — مع المصطفی مثنی و ان کان اوحدا
سنین ثلاثا بعد خمس و اشهرا — کوامل صلی قبل ان یتمردا
← همان، ۱۶۷.

۳. الم یؤت الهدی و الناس حیری — فوحّد ربه الاحد العلیا
و صلی ثانیا فی حال خوف — سنین تجرمت سبعا اسیا
← همان، ۴۵۹.

سرانجام، گفته است:

هشت ماه و هفت سال کامل [پیش از دیگران] نماز خواند و هیچ شرک نورزید[۱].

دیگری نیز گفته است:

مگر نمی‌بیند که وقتی دیگران مشرک بودند او نماز برپا داشت و خدا را به یگانگی پرستید؟
و گواهی داد که خدایی جز پروردگارمان که برترین آفریدگان باشد نیست؟
هفت سال کامل در پیشگاه خداوند به فروتنی بندگی و مناجات کرد،
و بدین سان پروردگارش او را بر همهٔ برتران شما برتری بخشید[۲].

او نخستین کسی است که به دو قبله نماز گزارد.

چهارده سال به سوی بیت‌المقدس نماز خواند و محرابی که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه با علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام بدان قبله نماز می‌کرد معروف است و بر دروازهٔ زادگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در شعب ابوطالب قرار دارد. پیشتر این روایت را به نقل از شیرازی آوردیم که از ابن‌عباس نقل کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَٱلسَّابِقُونَ ٱلْأَوَّلُونَ مِنَ ٱلْمُهَاجِرِينَ وَٱلْأَنْصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ ٱللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ذٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾[۳] گفته: این آیه دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده و او در ایمان آوردن بر همهٔ مردم پیشی جسته و به دو قبله نماز خوانده و در دو بیعت حضور داشته است.

---

۱. و صلی و لم یشرک سنین و اشهرا — ثمانیة من بعد سبع کوامل

← همان، ۳۴۲.

۲. اما یرون اقام الصلاة — و توحیده و هم مشرکونا
و یشهد ان لا اله سوی — ربنا احسن الخالقینا
سنینا کوامل سبعا یبیت — یناجی الاله له مستکینا
بذلک فضله ربنا — علی اهل فضلکم اجمعینا

۳. توبه / ۱۰۰: و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از او خشنودند و برای آنان باغ‌هایی آماده است که از زیر درختان آن‌ها نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه‌اند. این است همان کامیابی بزرگ.

سید حمیری گوید:

به سوی دو قبله نماز گزارد، در حالی که خاندان تیم و برادرانشان عدی منکر بودند[۱].

سی و نه سال نیز به سوی کعبه نماز خواند. در تاریخ طبری[۲] از سه طریق، در ابانه عکبری[۳] از چهار طریق، در کتاب مبعث محمد بن اسحاق[۴]، در تاریخ فسوی[۵]، در تفسیر ثعلبی[۶]، کتاب ماوردی[۷]، مسند ابویعلی موصلی[۸]، مسند یحیی بن معین، در کتاب ابوعبدالله محمد بن زیاد نیشابوری[۹]، از عبدالله بن احمد بن حنبل، به سند همهٔ آثار پیش‌گفته از ابن‌مسعود، علقمه بجلی، اسماعیل بن ایاس بن عفیف، از پدرش، از جدش روایت شده که هر کدام گفته‌اند: عفیف برادر اشعث بن قیس کندی جوانی را دید که نماز می‌خواند. سپس دید که جوانی دیگر بدان‌جا آمد و در سمت راست او ایستاد. آن‌گاه بانویی آمد و پشت سر ایشان ایستاد. عفیف به عباس گفت: این داستانی سترگ است. عباس گفت: ای غافل، این محمد است، این علی‌علیه‌السلام است و این خدیجه است. این برادرزاده‌ام مرا گفته که پروردگارش پروردگار آسمان‌ها و زمین به این دین فرمان داده است. خدای را سوگند که در روی زمین هیچ‌کس جز این سه تن بر این آیین نیست[۱۰].

در کتاب فسوی آمده است که عفیف پس از اسلام آوردن می‌گفت: اگر من آن روز اسلام آورده بودم

---

۱. و صلّی القبلتین و آل تیم / و اخوتها عدی جاحدونا

→ دیوان السید الحمیری، ۴۳۱.

۲. → تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۷/۱.

۳. روایت در بخش موجود از الابانة الکبری یافت نشد.

۴. → سیرة ابن اسحاق، ۱۱۹/۲.

۵. روایت در بخش موجود از کتاب المعرفة و التاریخ یافت نشد.

۶. → الکشف و البیان، ۸۴/۵.

۷. → اعلام النبوة، ۳۱۳.

۸. → ۱۱۷/۳.

۹. → حاکم، المستدرک، ۲۰۱/۳.

۱۰. افزون بر این منابع → نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۰۶/۵؛ همو، خصائص علی‌علیه‌السلام، ۳۳؛ ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۳۸۴/۵؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۰۱/۱۸ و ۴۵۳/۲۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۱۳/۸ و ۳۴/۴۲.

با علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام دومین تن می‌شدم[۱].

در روایت ابن‌اسحاق است که عفیف گفته است: چون از مکه خارج شدم جوانی زیبا را دیدم که بر اسبی نشسته است. از من پرسید: ای عفیف، در این سفر خویش چه دیدی؟ داستان را با او بازگفتم. گفت: عباس با تو، راست گفته است. خدای را سوگند که آیین او برترین آیین است و امت او برترین امت.

عفیف گوید: پرسیدم: فرمانروایی پس از او از آن کیست؟ گفت: از آن پسر عمو و دامادش. ای عفیف، وای بر کسی که او را از حقش بازبدارد[۲].

ابن‌فیاض در شرح الاخبار از ابوجحاف ــ در روایتی از مردی ــ نقل کرده که امیرمؤمنان‌علیه السلام فرموده است: در حالی که من و او در سجده بودیم، وی ــ ابوطالب ــ به تاخت نزد ما آمد و گفت: آیا باز این کار را انجام دادید؟ آن‌گاه دست مرا گرفت و گفت: بنگر که چگونه او را یاری خواهی داد. سپس مرا پیوسته به یاری رساندن به او برانگیخت و تشویق کرد[۳].

در کتاب شیرازی است که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن‌که وحی بر او نازل شد به مسجدالحرام آمد و ایستاد تا نماز بگزارد. در این هنگام علی‌علیه السلام که نه سال داشت بر او گذشت. پیامبر صلی الله علیه و آله او را خواند: ای علی‌علیه السلام، نزد من آی. علی‌علیه السلام لبیک‌گویان نزد او آمد. پیامبرعلیه السلام فرمود: من فرستادهٔ خداوند به طور خاص نزد تو و به طور عام نزد مردم هستم. ای علی‌علیه السلام، بیا و در سمت راست من بایست و با من نماز بخوان. علی‌علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، باشد تا از ابوطالب پدر خویش اجازه گیرم. فرمود: برو که او نیز تو را اذن خواهد داد.

علی‌علیه السلام نزد ابوطالب بازگشت و از او اجازه خواست. ابوطالب گفت: فرزندم، می‌دانی که محمد، خدای را سوگند، همواره امین بوده است. از او پیروی کن که درستی و رستگاری یابی و گواه باشی.

علی‌علیه السلام پس از آن به مسجدالحرام برگشت، در حالی که پیامبرعلیه السلام به نماز ایستاده بود. در سمت راست او ایستاد و نماز خواند.

---

۱. در بخش موجود از المعرفة و التاریخ چنین روایتی یافت نشد. برای این مضمون ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۰۹/۱؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ۱۲۴۲/۳.

۲. ← ابن‌اسحاق، سیرة ابن اسحاق، ۱۱۹/۲. البته این تفاصیل در نسخهٔ مورد مراجعهٔ مترجم وجود ندارد.

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۱/۱.

در این هنگام ابوطالب بر آن‌ها گذشت. پرسید: ای محمد، چه می‌کنی؟ فرمود: «خدای آسمان‌ها و زمین را می‌پرستم و برادرم علی‌علیه‌السلام نیز با من است و آنچه را می‌پرستم می‌پرستد. ای عمو، تو را نیز به پرستش خداوند یگانهٔ قهار می‌خوانم»[۱].

ابوطالب که این شنید خندید، آن اندازه که دندان‌هایش هویدا شد. آن‌گاه شعری را بر زبان راند که با بیت زیر آغاز می‌شود:

و الله لن یصلوا الیک بجمعهم　　　حتی اوسد فی التراب دفینا[۲]

در تاریخ طبری[۳] و کتاب محمد بن اسحاق[۴] آمده است که چون هنگام نماز فرامی‌رسید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دور از چشم طایفهٔ خود به دره‌های مکه می‌رفت و علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام نیز با او رهسپار می‌شد، و آن‌گاه هر دو نماز می‌گزاردند.

شامگاهان نیز بازمی‌گشتند و زمانی آن‌جا می‌ماندند.

ثعلبی[۵] در ادامهٔ این خبر همسو با روایت دو کتاب پیش‌گفته، افزوده است که ابوطالب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی‌علیه‌السلام را دید که نماز می‌گزارند. در این باره از ایشان پرسید. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را چنین آگاهاند: «این دین خدا و دین فرشتگان و دین پدرمان ابراهیم است»[۶].

در ادامهٔ همین روایت آمده است که علی‌علیه‌السلام فرمود: «ای پدر، من به خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او ایمان آورده‌ام و او را در آنچه آورده است تصدیق کرده‌ام و با او در پیشگاه خداوند نماز گزارده‌ام»[۷].

ابوطالب گفت: زنهار که او جز به خیر نخواند؛ با او همراه شو[۸].

---

۱. «اعبد اله السموات و الارض و معی اخی علی یعبد ما اعبد یا عم و انا ادعوک الی عبادة الله الواحد القهار».

۲. خدای را سوگند که با همهٔ جماعت خویش هیچ آسیبی به تو نتواند رساند، مگر آن زمان که مرا به خاک سپرده باشند. ← دیوان ابی‌طالب، ۸۷ و ۱۸۹.

۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۹/۱.

۴. ← سیرة ابن اسحاق، ۱۲۸/۲. در این منبع تنها از خروج مخفیانهٔ یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای نماز در دره‌های مکه سخن به میان آمده است.

۵. ← الکشف و البیان، ۸۴/۵.

۶. «هذا دین الله و دین ملائکته و دین رسله و دین ابینا ابراهیم».

۷. «یا ابت آمنت بالله و برسوله و صدقته بما جاء به وصلیت معه لله». ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۸۴/۵.

۸. برای سخن پیشین امام علی‌علیه‌السلام و نیز روایت ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۸۴/۵؛ حلبی، السیرة الحلبیة، ۴۳۶/۱؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۵۳۹/۱.

امام صادق علیه السلام فرموده است: نخستین نماز جماعت آن بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله همراه با علی علیه السلام نماز می‌خواند. ابوطالب در حالی که جعفر نیز او را همراهی می‌کرد بر آنان گذشت و آن‌گاه گفت: فرزندم پشت سر عموزادهٔ خویش نماز بخوان. پیامبر صلی الله علیه و آله چون آمدن او را احساس کرد پیشتر رفت و نماز آن هر دو را امامت کرد. پس ابوطالب شادمان بازگشت، در حالی که می‌گفت:

علی علیه السلام و جعفر در سختی‌ها و رخدادهای روزگار امید منند.

خدای را سوگند که نه من پیامبر صلی الله علیه و آله را واگذارم و نه از فرزندان آن‌که تباری درست دارد او را واگذارد.

آن دو تن را در معرض آسیب گذارم و چون درگذرم به نسبت خویش افتخار کنم؟

سست مشوید و عموزادهٔ خود را که پدرش برادر تنی من بوده است یاری دهید[۱].

سید حمیری گفته است:

مگر او نبود که چون پیامبر صلی الله علیه و آله وی را خواند، دعوت خویش از او را اجابت‌شده یافت و او هیچ بیم نبرد.

پس همراه او نماز گزارد ـ و آن هر دو قبله او را گوارا باد ـ و در این حال هیچ نگران نبود و به پیامبر صلی الله علیه و آله آرامش داشت[۲].

---

۱. ان علیا و جعفرا ثقتی　　عند ملم الزمان و الکرب
و الله لااخذل النبی و لا　　یخذله من بنی ذوحسب
اجعلهما عرضة العدی و اذا　　اترک میتا نما الی حسبی
لا تخذلا و انصرا ابن عمکما　　اخی لامی من بینهم و ابی

← دیوان ابی‌طالب، ۱۳۷ و ۱۷۱. همچنین برای روایت و ابیات ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۹۷ مفید، الفصول المختارة، ۱۷۱؛ طوسی، الامالی، ۵۹۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۸۶؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۷۹؛ طبرسی، اعلام الوری، ۱۰۳/۱.

۲. الم یک لما دعاه الرسو　　ل اصاب النبی و لم یدهش
فصلی هنیئاً له القبلتین　　علی انسه غیر مستوحش

← دیوان السید الحمیری، ۲۶۰.

خشوع در نماز

هم دربارهٔ او این آیه‌ها نازل شد: ﴿قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ * ٱلَّذِينَ هُمْ فِى صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ﴾[۱]
گفته‌اند: خاشع کسی است که پیکرش در محراب باشد و جانش نزد رب الارباب.

از ابن‌عباس و از امام باقر عليه السلام روایت شده که در ذیل آیهٔ ﴿وَٱسْتَعِينُوا بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَوٰةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلْخَاشِعِينَ﴾[۲] فرموده‌اند: مقصود از خاشع انسان فروتنی است که در نماز یکسره دل به آن بسپارد، و این یعنی پیامبر خدا صلى الله عليه وآله و امیرمؤمنان عليه السلام[۳].

صبیح ابو المضا از امام رضا عليه السلام نقل کرده که پیامبر صلى الله عليه وآله در مورد این آیه فرموده است: «علی عليه السلام از ایشان است»[۴].

همچنین آمده است که هیچ‌کس جز علی عليه السلام نتوانسته است نماز پیامبر خدا صلى الله عليه وآله را نشان دهد و هیچ‌کس جز علی بن حسین عليه السلام نتوانسته است نماز علی عليه السلام را حکایت کند.[۵]

در تفسیرهای وکیع، سدی و عطاء آمده که ابن‌عباس گفته است: دو شتر چاق و درشت برای پیامبر صلى الله عليه وآله هدیه آوردند. پس پیامبر صلى الله عليه وآله از صحابهٔ خویش پرسید: آیا کسی از شما هست که دو رکعت نماز با قیام و رکوع و سجده و وضو و خشوع بایسته به جای آورد و در آن دو رکعت به هیچ چیز از دنیا نیندیشد و دل به چیزی از این سرای مشغول ندارد تا یکی از این دو شتر را به او هدیه دهم؟

پیامبر صلى الله عليه وآله این سخن را دوبار و پس برای سومین بار تکرار کرد و هیچ یک از یاران به او پاسخ نداند، تا امیرمؤمنان عليه السلام برخاست و فرمود: من ای پیامبر خدا، دو رکعت می‌خوانم و از آن لحظه که تکبیرة الاحرام بگویم تا سلام دهم هیچ به چیزی از دنیا نیندیشم.

پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: ای علی عليه السلام، نماز بخوان که خدایت بر تو درود فرستد.

امیرمؤمنان عليه السلام، تکبیر گفت و به نماز درآمد. چون سلام داد جبرئیل بر پیامبر صلى الله عليه وآله نازل شد و

---

۱. مؤمنون/۱ و ۲: به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند.

۲. بقره/۴۵: از شکیبایی و نماز یاری جویید، و به راستی این کار گران است، مگر بر فروتنان.

۳. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۰ (تنها به نقل از ابن‌عباس)؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۴۴/۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۱۵۱.

۴. «علی منهم».

۵. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۲۱/۲.

فرمود: ای محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: یکی از آن دو شتر را به او بده. پیامبر ﷺ فرمود: من با او شرط نهاده‌ام که اگر دو رکعت نماز بگزارد و در آن هیچ به دنیا نیندیشد، یکی از این دو شتر را به او دهم. او هنگامی که برای تشهد نشست با خود در این اندیشید که کدام را بگیرد. جبرئیل گفت: ای محمد، پروردگارت تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: او در این اندیشید که شتر چاق‌تر و درشت‌تر را بگیرد و نحر کند و در راه خدا صدقه دهد. پس اندیشهٔ او نه برای خود و نه برای دنیا، بلکه در راه خدا بود. پس پیامبر ﷺ گریست و هر دو شتر را به علی علیه السلام داد. در این هنگام این آیه نازل شد. ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ﴾ یعنی در این ماجرا پندی است ﴿لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ﴾؛ برای هر که دلی داشته باشد و درک کند ﴿أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾[1]؛ یعنی امیرمؤمنان علیه السلام در نماز حضور قلب دارد و به هیچ چیز از امور دنیا نمی‌اندیشد.[2]

برقی گفته است:

و آن‌که پیش از آنان خدا را به یگانگی خواند و همو که روزه گرفت و فروتنانه نماز کرد،
و در نماز انگشتر خویش را صدقه داد و یک لحظه نافرمانی نداشت.
هر که وابستهٔ ایشان باشد رستگار است و به خیر و بهرهٔ فراوان دست یافته است،
و آن‌که با ایشان دشمنی کرد و آن‌که در دین خویش ناصبی بود ناکام و نومید گشت[3].

یکی از عرب‌ها گفته است:

زنهار که علی علیه السلام برترین مردمان پس از محمد ﷺ است، هرچند ملامتگران سرزنش کنند و طعن آورند.

---

۱. ق/۳۷: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾؛ قطعاً در این امر، برای هر صاحبدل و حق‌نیوشی که خود به گواهی ایستد عبرتی است.

۲. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۷/۲.

۳.

و من وحد الله من قبلهم	و من كان صام و صلى صميّا
و زكى بخاتمه فى الصلاة	و لم يك طرفة عين عصيا
لقد فاز من كان مولى لهم	و قدنال خيرا و حظّا سنيا
و خاب الذى قد يعاديهم	و من كان فى دينه ناصبيا

علی عليه السلام پس از مصطفی یعنی محمد صلى الله عليه وآله برترین کسی است که بر ریگ‌های بیابان گام نهاده است. آن‌ها پیش از دیگر مردمان اسلام آوردند و نماز گزاردند و، به آیینم سوگند، در سرزمین‌ها تاختند و رهاندند[۱].

دیگری گفته است:

علی عليه السلام وصی و پسر عموی مصطفی صلى الله عليه وآله و نخستین کسی است که نماز خواند و یگانه‌پرستی کرد. نیک بدان[۲].

---

۱. الا ان خــبر النــاس بــعد مــحمد — عـــلی و ان لام العــذول و فــندا
و ان عــليا خــير مــن وطأ الحــصا — سوی المـصطفی اعـنی النـبی مـحمدا
هــما اســلما قــبل الانــام و صــليا — اغــارا لعــمری فـی البـلاد و انـجدا

۲. علی وصـی المـصطفی و ابن‌عـمه — و اول مــن صــلی و وحــد فــاعلم

فصل ۴

پیشگامی در بیعت

انواع بیعت پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله را بیعتی عام بود و بیعتی خاص. از بیعت‌های خاص یکی بیعت با جنیان است که آدمیان در آن سهمی نداشته‌اند؛ دیگری بیعت انصار است که مهاجران در آن سهمی نداشته‌اند؛ دو بیعت دیگر یکی بیعت عشیره در آغاز رسالت و دیگری بیعت غدیر در انجام رسالت بوده و این هر دو را امیرمؤمنان علیه السلام از آن خود ساخته و این دو کرانه را به خویش گزین کرده است.

اما بیعت عام همان بیعت شجره ـ درخت یا درختچه‌ای در کنار چاه حدیبیه ـ است که آن را بیعت رضوان نیز نامیده‌اند، بدان سبب که خداوند دربارهٔ آن فرمود: ﴿لَقَدْ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾[1].

این مکان اکنون ناشناخته است و از آن درخت نیز نشانی وجود ندارد. گفته‌اند: درخت در «روحاء» بوده است. اما معلوم نیست مقصود روحاء مکه در منطقهٔ حمام است یا روحاء در راه مکه. همچنین گفته‌اند: آن درخت را سیلاب برده است.

۱. فتح/۱۸: به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد.

تقدم در بیعت رضوان

به هر روی، امیرمؤمنان علیه السلام در نکته‌هایی در این بیعت بر همهٔ یاران پیامبر صلی الله علیه و آله تقدم داشت:

یکی آن‌که او از نخستین کسان بود.

ابوبکر شیرازی در کتاب خود از جابر انصاری نقل کرده که گفته است: نخستین کسی که برای بیعت برخاست امیرمؤمنان علیه السلام بود و پس از او ابوسنان عبدالله بن وهب اسدی و سپس سلمان فارسی.

در اخبار لیث [ابن سعد] است که نخستین کسی که ـ مقصود پس از علی علیه السلام ـ بیعت کرد عمار بود[۱].

نکتهٔ دیگر آن‌که او سزاوارترین کس به آیهٔ [بیعت رضوان] بود؛ زیرا حکم بیعت همان چیزی است که خداوند در آیه‌ای دیگر آن را یادآور شده است: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ وَٱلْقُرْءَانِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ ٱللَّهِ فَٱسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِى بَايَعْتُم بِهِ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾[۲].

همه از جابر انصاری روایت کرده‌اند که گفته است: با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا پای جان بیعت کردیم[۳].

در معرفه فسوی است که از سلمه پرسیدند: بر چه چیز در زیر آن درخت بیعت می‌کردید؟ گفت: بر ایستادن تا پای جان[۴].

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۱/۱.

۲. توبه/۱۱۱: در حقیقت، خدا از مؤمنان جان و مالشان را به بهای این که بهشت برای آنان باشد خریده است، همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. این به عنوان وعدهٔ حقی در تورات و انجیل بر عهدهٔ او است و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است.

۳. برای نمونه ← زمخشری، الکشاف، ۳۳۷/۴؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۴۵/۹؛ ترمذی، السنن، ۱۴۹/۴؛ کوفی، الاستغاثة، ۷۱/۲.

۴. خبر را در المعرفة و التاریخ نیافتم، اما این روایت در منابع دیگر آمده است. از آن جمله ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۵۲۹/۴؛ ترمذی، السنن، ۱۴۹/۴.

در احادیث البصریین[1] احمد است که احمد بن یسار گفته: حاضران در حدیبیه بر این امر با پیامبر ﷺ بیعت بستند که نگریزند[2].

این در حالی است که بنا بر خبرهای صحیح، علی علیه‌السلام هرگز در هیچ جا نگریخت. اما در اخبار صحیح چنین چیزی برای دیگر کسان ثابت نشده است.

بیعتی از صمیم ایمان

نکتهٔ دیگر آن‌که خداوند در این آیه، رضوان خویش را بر وصف «مؤمنین» معلق کرد و این در حالی است که حاضران در حدیبیه بنابر روایت ابن اوفی هزار و سیصد تن[3]، بنابر روایت جابر بن عبدالله هزار و چهارصد تن[4]، بنابر روایت ابن‌مسیب هزار و پانصد تن[5] و بنابر روایت ابن‌عباس هزار و ششصد تن[6] بودند و بی‌گمان در میان آنان کسانی از منافقان چون جد بن قیس و عبدالله بن ابی سلول نیز حضور داشتند.

بیعتی همراه با رضوان الهی

نکتهٔ بعدی آن‌که خداوند در آن آیه، رضوان خویش را معلق به اوصافی کرده که برای آن یادشدگان آمده است: ﴿فَعَلِمَ مَا فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ﴾[7]، در حالی که خداوند بر دل ابوبکر آرامش نازل نکرده است، چونان که در آیهٔ غار فرمود: ﴿فَأَنْزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾[8]. سدّی و مجاهد گفته‌اند:

---

۱. بخشی از مسند احمد به «مسند البصریین» نامور است.

۲. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۵/۵.

۳. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۵۲۶/۴.

۴. ← همان‌جا؛ ابن‌خزیمه، الصحیح، ۲۹۰/۴؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۱۵/۲۰؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۱۶/۲؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۹۹/۲.

۵. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۵۲۶/۴.

۶. این روایت را در جایی نیافتم. برای مجموع روایت‌ها ← ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ۴ / ۱۷۱؛ حمیدی، الجمع بین الصحیحین، ۲ / ۳۵۷.

۷. فتح/۱۸: و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت.

۸. توبه/۴۰: پس خدا آرامش خود را بر او فروفرستاد.

پس نخستین کس از آنان که با پیامبر ﷺ بیعت کرد و خداوند از او خرسند شد علی ؑ بود و خداوند از صدق و وفایی که در دل او بود آگاهی داشت.

بیعتی استوار

نکتهٔ دیگر آن‌که حکم هر بیعت آن است که خداوند خود فرمود: ﴿وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا﴾[1] و ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللهَ يَدُ اللهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾[2].

بیعت را هم از آن روی «بیعت» نامیده‌اند که بر فروش جان خویش از سوی کسان در برابر بهشت منعقد می‌گردد؛ چراکه آنان متعهد می‌شوند در جنگ تا رسیدن به پیروزی پایداری کنند[3].

ابن‌عباس گفته است: پیامبر ﷺ در زیر درخت طلح از مردمان بیعت ستاند که هرگز نگریزند.

این در حالی است که ظاهراً هیچ یک از صحابه نیستند که به گفتاری یا کرداری این پیمان را نشکسته باشند. خداوند خود نیز آنان را بر این پیمان‌شکنی نکوهیده و از آن جمله دربارهٔ نبرد خندق فرموده است: ﴿وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ﴾[4]، دربارهٔ نبرد حنین فرموده است: ﴿وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ﴾[5]، و دربارهٔ احد فرموده است: ﴿إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ﴾[6].

---

۱. نحل/۹۱: و چون با خدا پیمان بستید به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای خود را پس از استوار کردن آن‌ها مشکنید، با این که خدا را بر خود ضامن و گواه قرار داده‌اید؛ زیرا خدا آنچه را انجام می‌دهید می‌داند.

۲. فتح/۱۰: در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدا بالای دست‌های آنان است. پس هر که پیمان‌شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند، به زودی خدا پاداش بزرگ به او می‌بخشد.

۳. ← طبرسی، مجمع البیان، ۱۲۹/۹.

۴. احزاب/۱۵: با آن‌که قبلاً با خدا سخت پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و پیمان خدا همواره بازخواست دارد.

۵. توبه/۲۵: و زمین با همهٔ فراخی بر شما تنگ گردید، پس در حالی که پشت به دشمن کرده بودید برگشتید.

۶. آل‌عمران/۱۵۳: یاد کنید هنگامی را که در حال گریز از کوه بالا می‌رفتید و به هیچ کس توجه نمی‌کردید.

پایداری در خیبر

به اجماع همگان، ابوبکر و عمر در نبرد خیبر گریختند، اما بر وفاداری علی﵇ اتفاق نظر است. او هرگز نگریخت و پیوسته در کنار پیامبرﷺ پایداری ورزید تا جایی که آیه نازل شد: ﴿رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اَللّٰهَ﴾، و نفرمود همهٔ مؤمنان، بلکه فرمود: ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ﴾ که حمزه، جعفر و عبیده مقصودند ﴿وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ﴾[1] که مقصود علی﵇ است.

آری، علی﵇ است که به پیمان وفاکرد و هم او بود که حیله‌ای در کار نداشت[2].

سوسی در شعر خود گفته است:

او آن امام مرتضی است که اگر آن طایفه نیرنگ کردند او وفاکرد،

یا اگر آن قوم ناسرگی کردند او صفا نشان داد و همو یاور پیامبرﷺ بود،

همدم تنهایی‌های وی و یار وی در سختی‌ها،

و گشایندهٔ رنج‌های او، در آن هنگام که رنج و سختی از هر سوی رو نهاده بود[3].

نکتهٔ دیگر آن‌که خداوند فرموده است: ﴿وَ أَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾[4]؛ یعنی فتح خیبر. این در حالی است که فتح خیبر به اتفاق همگان به دست علی﵇ صورت پذیرفته است.

---

۱. احزاب/۲۳: ﴿مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اَللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾؛ از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفاکردند. برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آن‌ها در همین انتظارند و هرگز عقیدهٔ خود را تبدیل نکردند.

برای روایت حاکی از این تفسیر نیز، عیناً یا به مضمون ← ابن‌بابویه، الخصال، ۳۷۶؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۵۳/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۰۷/۱ و ۱۸۹/۲؛ طوسی، التبیان، ۳۱۸/۵؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۰/۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۶/۲.

۲. علی موفی العهد / و ما کان بغدار

۳. ذاک الامام المرتضی / ان غدر القوم وفی

او کدر القوم صفا / فهو له مطاول

مونسه فی وحدته / صاحبه فی شدته

حقا مجلّی کربته / و الکرب کرب شامل

۴. فتح/۱۸: و پیروزی نزدیک را به آن‌ها پاداش داد.

پیمان‌شکنی، هرگز

همچنین دیده‌ایم بیشتر یاران پیامبر ﷺ پیمان‌شکنی و سستی کرده‌اند، به ویژه آن اول و دوم که چون در آن سال آهنگ خیبر کردند هر دو شکست خوردند.

دیگر نکته آن‌که آنان همه در نبرد حنین گریختند و تنها هشت تن از بنی‌هاشم زیر پرچم علی علیه السلام ماندند که ابن‌قتیبه در معارف[1] نام ایشان را آورده است. شیخ مفید نیز در ارشاد گفته است: این هشت تن عبارتند از: عباس بن عبدالمطلب در سمت راست پیامبر خدا ﷺ، فضل بن عباس بن عبدالمطلب در سمت چپ پیامبر ﷺ، ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب که در کنار یابوی پیامبر ﷺ ایستاده و زین آن را گرفته بود، امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه السلام که پیشاپیش پیامبر ﷺ با شمشیر می‌جنگید و دفاع می‌کرد، نوفل بن حرث بن عبدالمطلب، ربیعة بن حرث بن عبدالمطلب، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عتبه بن ابی‌لهب بن عبدالمطلب و معتب بن ابی‌لهب بن عبدالمطلب که پیرامون پیامبر ﷺ بودند[2].

عباس در این باره گفته است:

ما در حالی که نه تن بودیم پیامبر ﷺ را در جنگ یاری دادیم، با آن‌که کسانی از ایشان گریخته و به دام ترس افتاده بودند[3].

مالک بن عباده نیز گفته است:

در نبرد حنین در آورد شمشیرها جز بنی‌هاشم کسی با پیامبر ﷺ همدردی نکرد،
و مردم همه گریختند جز نه تن که مردم را بانگ می‌زدند: کجا می‌گریزید؟[4]

---

۱. ← ۱۶۴.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱۴۰/۱ و ۱۴۱، با ضبط نام نوفل بن حرث و ربیعة بن حرث به نوفل بن حارث و ربیعة بن حارث.

۳. نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة ‌‌ ‌ و قد فر من قد فر منهم فاقشعوا
← همان، ۱۴۱/۱.

۴. لم‌یواس النبی غیر بنی ها ‌‌ ‌ شم عند السیوف یوم حنین
هرب الناس غیر تسعة رهط ‌‌ ‌ فهم یهتفون بالناس این
← همان‌جا.

نهمین کس در این گروه نیز ایمن بن عبید بود که در پیشگاه پیامبرﷺ به شهادت رسید[۱].

عونی گفته است:

و مگر بیعت رضوان جز یک امانت است؟ پس نخستین کسانی که با آن مخالفت کردند آن دو پیشین بودند[۲].

بیعت ستاندن پیامبرﷺ برای خود و خاندان خود

نکتهٔ دیگر آن‌که پیامبرﷺ برای خود و فرزندان خود بیعت می‌گرفت. حافظ ابن‌مردویه در کتاب خویش به سه طریق از حسین بن زید بن علی بن حسین، از جعفر بن محمدعليه‌السلام نقل کرده که فرموده است: گواهی می‌دهم پدرم مرا به نقل از پدر خود، از جد خود، از حسن بن علیعليه‌السلام حدیث کرده که فرموده است: چون انصار در عقبه [منی] نزد پیامبرﷺ آمدند تا بیعت کنند، پیامبرﷺ فرمود: ای علی، برخیز. علیعليه‌السلام پرسید: ای پیامبر خداﷺ، بر چه چیز با آنان بیعت ستانم؟ فرمود: بر این که خداوند فرمان برده شود و کسی او را نافرمانی نکند و بر این که از پیامبر خداﷺ و اهل بیت او دفاع کنند چونان که از جان و فرزندان خود پاس می‌دارند[۳].

کتابت پیمان‌ها

واپسین نکته آن‌که علیعليه‌السلام پیمان‌ها را میان ایشان می‌نوشت. احمد در فضائل از حبه عرنی و از ابن‌عباس و از زهری نقل کرده که در صلح حدیبیه نویسندهٔ پیمان‌نامه علی بن ابی‌طالبعليه‌السلام بود[۴].

طبری نیز در تاریخ خود از براء بن عازب، از قیس نخعی نقل کرده و قطان، وکیع، ثوری، سدی و مجاهد هر کدام در تفسیر خود در خبری طولانی از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که پیامبر خداﷺ به علیعليه‌السلام فرمود: «ای علیعليه‌السلام، هیچ واژه‌ای ننوشتی، مگر آن‌که جبرئیل تو را می‌نگریست و به دیدنت شادی و خرسندی می‌کرد»[۵].

---

۱. ← همان، ۱۴۰/۱. شیخ مفید از او به عنوان دهمین تن یاد کرده است.

۲. و هـل بـیعة الرضـوان الا امـانة ... فـاول مـن قـد خـالف السـلفان

۳. روایت را در کتاب مناقب علی بن ابی‌طالبعليه‌السلام نیافتم.

۴. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۹۰/۲.

۵. «ماکتبت یا علی حرفا الا و جبرئیل ینظر الیک و یفرح و یستبشر بک». آنچه در تاریخ طبری (۱۰۳/۳) یافتم، کاتب بودن علیعليه‌السلام برای پیمان صلح است.

بیعت عشیره

اما بیعت عشیره: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به سوی خاندانم به طور خاص و به سوی مردم به طور عام برانگیخته شده‌ام»[۱].

این بیعت سه سال پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. بنابر آنچه طبری در تاریخ[۲] خود، خرگوشی در تفسیر[۳] خویش و محمد بن اسحاق در کتاب[۴] خود آورده است از ابومالک، از ابن‌عباس و نیز از ابن‌جبیر روایت شده که گفته‌اند: چون آیهٔ ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾[۵] نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنی‌هاشم راکه در آن روزگار چهل مرد بودندگردآورد و فرمود تا یک ران گوسفند بپزند و یک صاع نان فراهم سازند و تشتی از شیر نیز بیاورند. آن‌گاه آن مردان که گاه هر کدام یک بره می‌خوردند و یک مشک سر می‌کشیدند، ده تن ده تن درآمدند و خوردند و سیر شدند.

در روایت ضحاک از ابن‌عباس است که گفت: در این رخداد خود آیتی آشکار دیدید.

در روایت براء بن عازب و ابن‌عباس است که، پیش از آن‌که پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گوید ابولهب برخاست و گفت: این سحری است که این مرد صورت داده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به حاضران فرمود: «من به سوی سیاه و سفید و سرخ برانگیخته شده‌ام. پروردگارم مرا فرمان داده است تا خویشاوندان نزدیک خویش را هشدار دهم. من از جانب خداوند برای شما هیچ ندارم جز آن‌که بگویید: خدایی جز الله نیست»[۶].

ابولهب گفت: برای همین کار ما را فراخوانده‌ای؟

پس بنی‌هاشم پراکندند و آن‌گاه نازل شد: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ﴾[۷].

---

۱. «بعثت الی اهل بیتی خاصة و الی الناس عامة». ← کراجکی، التعجب، ۵۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۵۳؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۴۵/۱.

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۴۳/۱.

۳. در آثار خرگوشی و در کتاب‌های شرح حال و تراجم به کتاب تفسیر برنخورده‌ام.

۴. ← سیرة ابن اسحاق، ۱۲۶/۲ و ۱۲۷.

۵. شعراء/۲۱۴: و خویشان نزدیکت را هشدار ده.

۶. «انی بعثت الی الاسود و الابیض و الاحمر ان الله امرنی ان انذر عشیرتی الاقربین و انی لا املک لکم من الله شیئا الا ان تقولوا لااله‌الاالله».

۷. مسد/۱: بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد.

پس از چندی، پیامبر ﷺ آنان را برای دومین بار فراخواند و خوراک و نوشاک داد و سپس بدیشان فرمود: «ای زادگان عبدالمطلب، از من فرمان برید تا پادشاهان و حکمرانان زمین باشید. خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده مگر آن‌که برایش وصی، برادر و وزیری نیز گذاشته است. پس کدامتان برادر، وزیر، وصی، وارث و اداکنندهٔ بدهی‌هایم می‌شود؟»[1]

در روایت طبری از ابن‌جبیر و ابن‌عباس است که فرمود: «پس کدامتان در این کار دستیارم می‌شود، تا برادر، وصی و خلیفهٔ من در میان شما باشد؟»[2]

اما باز هم آن حاضران از پاسخ خودداری ورزیدند.

در روایت ابوبکر شیرازی، از مقاتل، از ضحاک، از ابن‌عباس است و نیز در مسند العشرة[3] و فضائل الصحابة[4] احمد به سند وی از ربیعة بن ناجذ، از علی علیه‌السلام است که فرمود: پیامبر علیه‌السلام فرمود: «کدام یک از شما با من بیعت می‌کند تا برادر و یاورم باشد؟»[5]

اما هیچ کس برنخاست، در حالی که علی علیه‌السلام که خردسال‌ترین آن طایفه بود پیوسته می‌فرمود: من. لیک در سومین بار پیامبر خدا ﷺ فرمود: باشد ــ و دستی بر دست امیرمؤمنان علیه‌السلام کشید.

در تفسیر خرگوشی از ابن‌عباس و ابن‌جبیر و ابومالک و نیز در تفسیر[6] ثعلبی از براء بن عازب نقل شده است که پس از سخنان پیامبر ﷺ، علی علیه‌السلام که خردسال‌ترین حاضران بود گفت: من، ای پیامبر خدا ﷺ، فرمود: تو. از این روی علی علیه‌السلام وصی پیامبر ﷺ شده است.

گفته‌اند: پس از آن ماجرا حاضران برخاستند، در حالی که به ابوطالب می‌گفتند: فرزند خویش را اطاعت کن که فرمانروای تو شده است!

در تاریخ طبری است: آن طایفه خودداری ورزیدند. اما علی علیه‌السلام گفت: ای پیامبر خدا ﷺ، من

---

۱. «یا بن عبدالمطلب اطیعونی تکونوا ملوک الارض و حکامها و ما بعث الله نبیا الا جعل له وصیا اخا و وزیرا فایکم یکون اخی و وزیری و وصیی و وارثی و قاضی دینی؟»

۲. «فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم؟»

۳. «مسند العشرة المبشرین بالجنة» بخشی از مسند احمد است. برای روایت حاضر ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۵۹/۱.

۴. ← ۷۱۲/۲.

۵. «فایکم یبایعنی علی ان یکون اخی و صاحبی».

۶. ← الکشف و البیان، ۱۸۲/۷.

دستیار تو بر این کار می‌شوم. پیامبر ﷺ دست بر شانهٔ علی علیه‌السلام نهاد و فرمود: «این برادر من، وصی من و خلیفهٔ من در میان شما است. به او گوش سپارید و از او فرمان برید»[۱].

طبری گوید: پس آن طایفه برخاستند، در حالی که می‌خندیدند و به ابوطالب می‌گفتند: به تو فرمان داده است پسرت را اطاعت کنی و به فرمان او گوش سپاری![۲]

در روایت حرث بن نوفل و ابورافع و عباد بن عبدالله اسدی از علی علیه‌السلام است که فرمود: من، ای پیامبر خدا ﷺ. پیامبر ﷺ نیز فرمود: تو. آن‌گاه مرا به خود نزدیک ساخت و آب دهان در دهانم نهاد. پس آن طایفه برخاستند، در حالی که می‌گفتند: حال که از عموزادهٔ خود پیروی کرد و او را باور داشت، چه بد هدیه‌ای به او داد!

در تاریخ طبری از ربیع بن ناجذ آمده است که مردی از علی علیه‌السلام پرسید: ای امیرمؤمنان، به کدامین سبب به جای عمویت، تو وارث عموزادهٔ خویش شده‌ای؟ امام علیه‌السلام پس از سخنانی که در آن از ماجرای دعوت یاد کرد، فرمود: پس هیچ کس برنخاست. من که خردسال‌ترین آن طایفه بودم برخاستم. فرمود: بنشین. آن‌گاه سه بار این سخن را تکرار کرد و هر بار نیز تنها من برمی‌خاستم و او می‌فرمود: بنشین، تا آن‌که در سومین بار دست خویش بر دست من کشید. علی علیه‌السلام فرموده است: بدین سبب من ارث‌بر پیامبر ﷺ شده‌ام، نه عمویم[۳].

در حدیث ابورافع است که ابوبکر به عباس گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که می‌دانی پیامبر خدا ﷺ شما را گردآورد و فرمود: ای زادگان عبدالمطلب، خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرده، مگر این که برایش از کسان خویش وزیر، برادر، وصی و خلیفه‌ای در میان کسانش گذاشته است. پس کدام یک از شما برمی‌خیزد و با من بر این بیعت می‌کند که برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفهٔ من در میان کسانم باشد؟ و آن‌گاه علی علیه‌السلام بر این شرط با او بیعت کرد[۴].

اگر این کلیت درست باشد امامت بلافصل علی علیه‌السلام پس از پیامبر ﷺ لازم آید.

---

۱. «هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا».

۲. برای روایت و نیز متن پیشین ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۴۳/۱.

۳. همان‌جا.

۴. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۹/۴۲.

سید حمیری گفته است:

به او گفته شد: خویشاوندان نزدیک خویش را هشدار ده و آنان چهل جوان و پیر بودند.

پس بدیشان گفت: من پیامبری برانگیخته به سوی شما هستم و گمان ندارم که در میان خود مرا دروغگو پندارید.

از نزد پروردگاری آمده‌ام که مهیمن است و دارای دهش‌های بسیار و عطایایی بس فراوان.

پس کدامتان از سخن من پیروی می‌کنید؟ اما آنان خودداری ورزیدند و پیامبر ﷺ دیگر بار پرسید:

آیا کسی را یارای سخن نیست تا مرا پاسخ دهد؟

از میان همهٔ آن‌ها تنها علی علیه السلام بود که به این سخن توفیق یافت و برتری ایشان به چنگ آورد و البته در عادت‌های او این، کاری نامأنوس نیست[1].

همو گفته است:

تو سزاوارترین مردمان بدیشانی و دیندارترین آنان.

تو در دنیا برادر او بودی، آن‌گاه که خویشاوندان را خواند،

تا دعوت او به سوی خداوند را پاسخ دهند، و آنان چهل تن بودند،

از عمو و عموزاده که بر گرد او آمده بودند[2].

---

۱. و قـیل له انـذر عشـیرتک الألی — و هم من شباب اربعین و شیب
فـقال لهـم انـی رسـول الیکـم — و لست ارانـی عـندکم بکـذوب
و قد جئتکم من عند رب مـهیمن — جـزیل العـطایا للـجزیل وهـوب
فأیکـم یـقفوا مـقالی فأمسکـوا — فـقال ألا مـن نـاطق فـمجیبی
فـفاز بـها مـنهم عـلی و سادهم — و مـا ذاک مـن عـاداتـه بـغریب

← دیوان السید الحمیری، ۱۱۸.

۲. انت اولی الناس بالناس — و خـیر النـاس دیـنا
کـنت فـی الدنـیا اخـاه — یـوم یـدعو الأقـربینا
لیـجیبوه الی اللّـ — ـه فکـانوا اربـعینا
بـین عـم و ابـن‌عم — حـوله کـانوا عـرینا

← همان، ۴۳۶ و ۴۳۷.

همو گفته است:

و آن روز که می‌دانند جبرئیل به او گفت: خویشاوندان نزدیک خود را اگر حق‌بین هستند هشدار ده.
پس پیامبر ﷺ برخاست و آنان همه را فراخواند و هیچ‌کس از آن فراخوان بازنماند.
برخی از آن‌ها در یک مجلس یک بره می‌خوردند و برخی یک تغار سر می‌کشیدند و آن را نیز کم می‌دانستند.
اما پیامبر ﷺ همه را از کناره یک کاسه که صاعی گندم و بر روی آن قدری خورش بود سیر کرد،
و آن‌گاه گفت: ای مردم، خداوند مرا به سوی شما فرستاده است. خدا را پاسخ دهید و پند گیرید.
کدام یک از شما است که سخن مرا بگیرد و به من ایمان آورد که پیامبری فرستاده‌ام؟ اما حیله گری از آن میان برخاست،
و گفت: نفرین بر تو! آیا ما را می‌خوانی تا از دین خویش بازبداری، و سپس آن طایفه برخاستند و دامن درکشیدند.
اما چه کسی بود که با آن‌که خردسال‌ترین ایشان و البته خوشنام‌ترین آنان بود گفت:
به خدایی ایمان آوردم که مرا آن عطا داده که به هیچ انس و جن نداده است،
و ایمان دارم که آنچه می‌گویی حق است و آنان اگر پاسخ ندهند خیانت و خسران کرده‌اند.
پس او به این پیشگامی توفیق یافت و خداوند او را گرامی بداشت و او خود هرجا بر چیزی پیشی می‌جستند گوی سبقت می‌ربود[1].

---

۱. و یوم قال له جبریل قد علموا — انذر عشیرتک الادنین ان بصروا
فقام یدعوهم من دون امته — فماتخلف عنه منهم بشر
فمنهم آکل فی مجلس جذعا — و شارب مثل عس و هو محتقر
فصدهم عن نواحی قصعة شبعا — فیها من الحب صاع فوقه الوزر
فقال یا قوم ان الله ارسلنی — الیکم فأجیبوا الله و ادکروا
فأیکم یجتبی قولی و یؤمن بی — انی نبی رسول فانبری عذر
فقال تبا أتدعونا لتلفتنا — عن دیننا ثم قام القوم فانشمروا
من الذی قال منهم و هو احدثهم — سنا و خیرهم فی الذکر إذ سطروا
آمنت بالله قد اعطیت نافلة — لم یعطها احد جن و لا بشر
و ان ما قلته حق و انهم — ان لم تجیبوا فقدخانوا و قدخسروا
←

همو در شعری دیگر گفته است:

ابوالحسن علیه السلام جوانی از قریش بود، نیکوکارترین و والاتبارترین.

احمد صلی الله علیه و آله چون از جانب خداوند نبوت یافت آنان را خواند و او گروید،

و پیامبر صلی الله علیه و آله او را ادب آموخت و تعلیم داد و وحی را بر او خواند و او کتابت کرد،

و هر آنچه را او املا کرده بود در شمار آورد و باب به باب تبیین ساخت[1].

همو در شعری دیگر گفته است:

او ریشه‌دارترین نخستان در طریق هدایت و تازه‌ترین کسان در ولادت است،

پسر آمنه آن پیامبر برگزیده که بر راه درست و راهبر بود او را خواند،

که خداوند یگانه و بلندمرتبهٔ آسمان را به یگانگی یاد کند و بپرستد.

پس چون پیامبر صلی الله علیه و آله او را خواند، لبیک گفت و چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله خدا را به یگانگی خواند او را به یگانگی خواند،

و پیامبر صلی الله علیه و آله به او خبر داد که فرستادهٔ خدا است و او انکار نکرد و گفت: راست گفته‌ای.

پس در خردسالی نماز گزارد و روزه گرفت و در نوجوانی همدم پیکارها شد،

و نه چون آوردهای او آوردی دیدند و نه چون حضور او حضوری[2].

←

فـفاز قـدما بـها و الله اکـرمه — فکـان سـباق غـایات اذا بـتدروا

← همان، ۲۰۴ و ۲۰۵.

۱. ابـوحسن غـلام مـن قـریش — أبـرهم و اکـرمهم نـصابا

دعـاهم احـمد لمـا اتـته — مـن الله النـبوة فـاستجابا

فأدبـه و عـلمه و أمـلی — عـلیه الوحـی یکـتبه کـتابا

فأحـصی کـل مـا امـلی عـلیه — و بـینه له بـابا فـبابا

← همان، ۷۳ و ۷۴.

۲. لأقـدم امـته الأولیـن — هـدی و لأحـدثهم مـولدا

دعـاه ابـن آمـنة المـصطفی — و کـان رشـید الهـدی مـرشدا

←

عونی گفته است:

خداوند او را از میان همه مردمان برگزید و همو که خبیر است کتاب ذکر را بر شانه‌هایش نهاد،

و سوره‌های محکم آن کتاب روشن روشنگر را بر او فروفرستاد،

و او را به نوری درپوشاند و فرمود: برخیز و هشدار ده که تو مژده‌بخش هشداردهنده‌ای.

اینک فروغ هدایت جلوه‌گر گشته و ظلمت رخت بربسته، گمراهی پشت کرده و فریبکاری از میان رفته است.

پس او علی علیه السلام را وصی خود ساخت و چه خوش‌وصی‌ای است و چه نیکوولی و چه پسندیده‌یاوری![1]

همو در شعری دیگر گفته است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چراغ هدایت و حجت خداوند بر همهٔ بشر است.

از جانب پروردگار مقتدر قرآن روشنگری آورده است که حق را بانگ می‌زند.

پس نخستین کسی که او را باور کرد وصی او در خردسالی بود

که نه هیچ گاه برای خدا شریک گرفته و نه هرگز در برابر سنگی سجده کرده بود.

→

الی ان یـوحد رب السـماء — تـعالی و جـل و ان یـعبدا

فـلباه لمـا دعـاه الیـه — و وحـده مـثل مـا وحـدا

و اخـبره انـه مـرسل — فـقال صـدقت و مـا فـندا

فـصلی الصـلاة و صـام الصیا — م غـلاما و وافـی الوغـی امـردا

فـلم‌یر یـوما کأیـامه — و لا مـثل مشـهده مشـهدا

← همان، ۱۶۸ و ۱۶۹.

۱. تـخیره الله مـن خـلقه — فـحمله الذکـر و هـو الخـبیر

و انـزل بـالسور المـحکمات — عـلیه کـتابا مـبین مـنیر

و اغشـاه نـوراً و نـاداه قـم — فأنـذر و انت البشـیر النـذیر

فـلاح الهـدی و اضمحل العمی — و ولی الضـلال و عـیف الغـرور

فـوصی عـلیا فـنعم الوصـی — و نـعم الولی و نـعم النـصیر

او اولین کسی است که به خدا ایمان آورد و در راه او جهاد کرد و پایداری ورزید.
نخستین کس از آن طایفه است که نماز خواند، طواف کرد و حج و عمره گزارد[۱].

دعبل در شعر خود گفته است:

خجسته باد آن بیعت احمد و وصی او یعنی آن امام و ولی ما که بر او رشک برند.
همو که پیش از همهٔ مردمان و در حالی که نوجوان و نوباوه بود محمد پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری رساند.
همو که رنج‌ها برگشود و در گرماگرم نبردها لرزه بر تن نمی‌آورد.
همو که پیش از هر یگانه‌پرستی یگانه‌پرست بود و نه بتی را پرستید و نه سنگی را[۲].

شاعری دیگر نیز گفته است:

چون پیامبر مصطفی صلی الله علیه و آله پنهانی و با مدارا خاندان خویش را خواند
و مهربانانه خود را بر آنان عرضه داشت و او را با نامهربانی پاسخ دادند،
از میان همهٔ یاران، تنها او بود که با وی بیعت کرد و البته توان آزارها را نیز داشت
و پیش از همه خدا را به یگانگی خواند و در رسیدن به هر فضیلتی پیشگام آنان بود[۳].

---

۱. ان رسـول الله مـصباح الهـدی — و حـجة الله عـلی کـل البشـر
جـاه بـقرآن مـبین نـاطق — بـالحق مـن عـند مـلیک مقتدر
فکـان مـن اول مـن صـدقه — وصـیه و هـو بسـن مـن صـغر
و لم‌یکـن اشـرک بـالله و لا — دنس یـوما بسـجود لحـجر
فـذاکـم اول مـن آمـن بـالآ — ه و مـن جـاهد فـیه و صـبر
اول مـن صـلی من القـوم و مـن — طاف و مـن حج بـنسک و اعـتمر

۲. سـقیا لبـیعة احـمد و وصـیه — اعـنی الامـام ولیـنا المـحسودا
أعـنی الذی نـصر النبی محمداً — قـبل البـریة نـاشیا و ولیـدا
أعنی الذی کشف الکروب و لم یکن — فـی الحـرب عـند لقائها رعـدیدا
أعـنی المـوحد قـبل کـل مـوحد — لا عـابداً وثـنا و لا جـلمودا

← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۵۲ و ۲۵۳.

۳. فـلما دعـی المـصطفی اهـله — الی الله دعـاه سـراً رفـیقا

←

→

و لاطــفهم عــارضا نــفسه	عـــلى قـومه فـجزوه عـقوقا
فــــبايعه دون اصـــحابه	و كـــان لحـمل أذاه مـطيقا
و وحــد مــن قــبلهم سـابقا	و كـان الى كـل فضل سـبوقا

فصل ۵

پیشگامی در دانش

گواه‌هایی قرآنی

سفیان از ابن‌جریح، از عطاء، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿ٱلَّذِينَ أُوتُوا ٱلْعِلْمَ وَ ٱلْإِيمَانَ﴾[1] گفته است: گاه کسی مؤمن هست، ولی عالم نیست. خدای را سوگند، علی‌علیه‌السلام هم از علم و هم ایمان بهره داشت.

مقاتل بن سلیمان از ضحاک، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ ﴿إِنَّمَا يَخْشَى ٱللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ ٱلْعُلَمَـٰٓؤُا﴾[2] گفته است: علی‌علیه‌السلام از خدا می‌ترسید، او را ناظر می‌دانست و به واجبات او عمل می‌کرد و در راه او به جهاد می‌پرداخت.[3]

صفوانی در احن والمحن[4] از کلینی، از ابوصالح، از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: ﴿ حٰمٓ ﴾

---

۱. روم/۵۶: کسانی که دانش و ایمان یافته‌اند ... .

۲. فاطر/۲۸: از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

۳. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۵۲/۲.

۴. احتمالاً از آثار ابوعبدالله محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاعه صفوانی از فرزندان صفوان جمال، و از شاگردان کلینی و استادان شیخ مفید است، هرچند در الفهرست طوسی (۲۰۸) چنین نامی در میان آثار او وجود ندارد و تنها از کتاب صحبة آل الرسول علیهم السلام و احن اعدائهم یاد شده است.

نامی از نام‌های خدا است و ﴿عٓسٓقٓ﴾ یعنی آن‌که علم علی‌علیه‌السلام بر هر جماعتی سبقت دارد و بر هر فرقه‌ای فزونی.

محمد بن مسلم، ابوحمزة ثمالی و جابر بن یزید جعفری از امام باقرعلیه‌السلام، و علی بن فضال، فضیل بن یسار و ابوبصیر از امام صادق‌علیه‌السلام نقل کرده، همچنین از امام موسی بن جعفرعلیه‌السلام، از زید بن علی‌علیه‌السلام و از محمد بن حنیفه، نیز از سلمان، ابوسعید خدری، و اسماعیل سدی نقل شده است که همه در ذیل آیهٔ ﴿قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِى وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْكِتَـٰبِ﴾[1] گفته‌اند: او علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام است[2].

ثعلبی در تفسیر[3] به سند خود از ابو معاویه، از اعمش، از ابوصالح، از ابن‌عباس نقل کرده و از عبدالله بن عطاء، از امام باقرعلیه‌السلام نیز روایت شده است که بدیشان گفتند: مدعی شده‌اند آن‌که علم کتاب نزد او باشد، عبدالله بن سلام است. هر دو در پاسخ گفتند: آن کس علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام است[4].

ثعلبی همچنین روایت کرده است که از سعید بن جبیر پرسیدند ﴿وَمَنْ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلْكِتَـٰبِ﴾ عبدالله بن سالم است؟ فرمود: نه، چگونه چنین چیزی امکان دارد، در حالی که این سوره مکی است؟[5]

از ابن‌عباس نیز روایت شده که گفته است: خدای را سوگند، نه، آن کس جز علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام نیست. او به تفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام آگاه بود[6].

از ابن‌حنفیه نیز روایت شده که گفته است: علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام کسی است که علم کتاب آغاز و انجام نزد او است[7].

این خبر را نطنزی نیز در خصائص العلویة آورده است.

---

۱. رعد/۴۳: بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد.

۲. ← ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ۲۴۲/۱۱؛ صفار، بصائر الدرجات، ۲۳۲ ـ ۲۳۶؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۶۵۹؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵ و ۱۱۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۱۹۱/۱؛ طبری آملی، نوادر المعجزات، ۴۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۱۱/۲؛ ابن‌عبدالوهاب، عیون المعجزات، ۳۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۷۹۹/۲.

۳. ← الکشف و البیان، ۳۰۳/۵.

۴. نیز ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۰۲/۱.

۵. ← الکشف و البیان، ۳۰۲/۵.

۶. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۰۵/۱.

۷. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵ (از امام باقرعلیه‌السلام)؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۳۰۳/۵ (با اختصار).

به هر روی محال است [مقصود آیه عبدالله بن سلام باشد؛ چرا که محال است] خداوند یک یهودی را گواه خویش گیرد و نام او را در ردیف نام خویش و در مرتبهٔ دوم بیاورد، آن‌جا که فرمود: ﴿قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾[1].

نکتهٔ دیگر آن‌که این آیه هم‌وزن «کلا انزل فی امیرالمؤمنین علی» است و هر یک از این دو عبارت در حساب جمل با عدد هشتصد و هفده برابری کنند.

عونی گفته است:

همان کسی که علم کتاب و نیز علم آنچه خواهد شد و آنچه بوده و دانش آن پوشیده مانده است نزد او باشد[2].

ابومقاتل ابن داعی علوی نیز گفته است:

دانش همهٔ هستی نزد تو است، خواه آنچه در گذشته رخ داده و خواه آنچه در روزگار پسین روی خواهد داد[3].

نصربن منتصر هم گفته است:

همان کس که همهٔ دانش کتاب را در سینه داشت، آگاهی از آنچه می‌آید و آگاهی از آنچه گذشته است[4].

برتری دانش علی علیه السلام بر دانش صحابه

دانش علی علیه السلام بر دانش همهٔ صحابه برتری داشت تا جایی که به آگاهی او زبان گشودند و با او بیعت کردند. جاحظ گوید: امت بر این اجماع دارند که صحابه دانش را از چهار تن می‌گرفتند: علی علیه السلام، ابن‌عباس، ابن مسعود و زیدبن ثابت.

---

۱. رعد/۴۳.

۲. و من عنده علم الکتاب و علم ما — یکون و ما قدکان علما مکتّما

۳. و ان عندک علم الکون اجمعه — ما کان من سالف منه و مؤتنف

۴. و من حوی علم الکتاب کله — علم الذی یأتی و علم ما مضی

او در ادامه می‌گوید: و گروهی نیز افزوده‌اند: و عمر بن خطاب.

اما همه بر این اجماع دارند که آن چهارتن بیش از عمر بن خطاب به قرائت کتاب خدا آگاهی داشتند و این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «آن‌که آگاه‌ترین مردم به قرائت است ایشان را امامت کند»[1].

پس بر این پایه، عمر از این گردونه بیرون است.

همچنین، بر این اجماع دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پیشوایان از قریش هستند»[2].

بدین سان، ابن‌مسعود و زید بن ثابت نیز از این دایره بیرون می‌روند و تنها علی علیه السلام و ابن‌عباس می‌مانند که هر دو عالم، فقیه و قریشی بودند.

اما از این دو، علی علیه السلام دارای سنی افزون‌تر و سابقهٔ هجرتی دیرین‌تر بود و از این روی ابن‌عباس هم کنار می‌رود و تنها علی علیه السلام می‌ماند که به اجماع، سزاوارترین کس برای امامت است.

صحابه پرسش‌های خود را به محضر علی علیه السلام می‌بردند. اما او از هیچ کس نپرسید[3].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمود: «هرگاه در چیزی اختلاف کردید با علی بن ابی‌طالب علیه السلام باشید»[4].

عبادة بن صامت گوید: عمر گفته است: ما فرمان داشتیم که چون در چیزی اختلاف کنیم علی علیه السلام را داور گیریم[5].

پیروی صحابه از علی علیه السلام و گواهی آنان

از این روی، یادشدگانی از صحابه چون سلمان، عمار، حذیفه، ابوذر، ابی‌بن‌کعب، جابر انصاری، ابن‌عباس، ابن‌مسعود و زید بن صوحان که به دانش نامور بودند نیز از علی علیه السلام پیروی می‌کردند و کسی

---

۱. آنچه در مناقب آمده «یومّ بالناس اقرأهم» است. اما آنچه در منابع دیده می‌شود «یؤمکم اقرؤکم» است. برای نمونه ← ابوداوود، السنن، ۱۹۵/۱؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۲۵/۳.

۲. «الائمة من قریش». منابع این خبر پیشتر گذشته است.

۳. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۹۱/۱.

۴. «اذا اختلفتم فی شیء فکونوا مع علی بن ابی‌طالب». خبر را در جایی نیافتم و مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۴۷/۴۰) آن را تنها به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۵. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۰۵/۲.

جز زیدبن ثابت، ابوموسی، معاذ و عثمان که آنان نیز به علم او اقرار و به فضیلت او اعتراف داشتند از این پیروی باز نماندند[۱].

نقاش[۲] در تفسیر خود گفته: ابن‌عباس گفته است: دانش علی علیه السلام دانشی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به او آموخته و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نیز خداوند خود تعلیم داده است. پس دانش پیامبر صلی الله علیه و آله دانش خدا است و دانش علی علیه السلام از دانش پیامبر صلی الله علیه و آله و دانش من از دانش علی علیه السلام، و دانش من و دانش یاران محمد صلی الله علیه و آله در مقایسه با دانش علی علیه السلام همانند قطره‌ای است در برابر هفت دریا[۳].

ضحاک از ابن‌عباس نقل کرده که گفته است: نه‌دهم از دانش به علی بن ابی‌طالب علیه السلام داده شد و او خود آگاه‌ترین ایشان به آن یک دهم دیگر است[۴].

در امالی طوسی آمده است: امیرمؤمنان علیه السلام بر جمعی گذشت که سلمان در میانشان بود. سلمان بدیشان گفت: برخیزید و دامن این مرد را بگیرید که، خدای را سوگند، هیچ‌کس جز او شما را از رازهای پیامبرتان آگاه نکند[۵].

در امالی ابن‌بابویه نیز آمده که محمد بن منذر گفته است: از ابوامامه شنیدم که می‌گفت علی علیه السلام چون چیزی بر زبان می‌آورد در آن تردیدی نمی‌شد؛ زیرا ما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودیم که می‌فرمود: «پس از من، خزانه‌دار رازهایم علی علیه السلام است»[۶].

سید حمیری در شعر خود گفته است:

علی علیه السلام خزانه‌دار وحی است، هموکه گنجور آیات سوره‌ها بود[۷].

---

۱. ← همان، ۲۱۷/۲.

۲. مقصود ابوبکر محمد بن حسن بن محمد بن زیاد هارونی (۲۶۶ ـ ۳۵۱ ق.) است و کتاب تفسیر او نیز شفاء الصدور نام دارد. ← زرکلی، الاعلام، ۸۱/۶؛ بغدادی، هدیة العارفین، ۴۴/۲.

۳. ← مفید، الامالی، ۲۳۶؛ طوسی، الامالی، ۱۲.

۴. ← ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ۱۱۰۴/۳؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۷۸/۱ (به نقل از منبع پیشین)؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۲۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۱۰/۱.

۵. ← طوسی، الامالی، ۱۲۴.

۶. «خازن سری بعدی علی». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۶۴۱.

۷. وعلی خازن الوحی الذی ... کان مستودع آیات السور

← دیوان السید الحمیری، ۲۵۱.

یحیی بن معین به سند خود از عطاء بن ابی‌رباح نقل کرده است که از او پرسیدند: آیا پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی را آگاه‌تر از علی علیه السلام می‌شناسی؟ در پاسخ گفت: نه، به خدا، کسی را سراغ ندارم[1].

اما سخنان عمر دربارهٔ علی علیه السلام در دانش بسیار فراوان است:

خطیب در کتاب *اربعین* روایت کرده که عمر گفته است: دانش شش‌دانگ است: پنج‌دانگ آن از آن علی علیه السلام و یک دانگ آن از آنِ همهٔ مردم است. او در همین یک دانگ نیز با ما شریک شده تا جایی که در این بخش هم از همهٔ ما آگاه‌تر است.

عکرمه از ابن‌عباس نقل کرده است که عمر بن خطاب به علی علیه السلام گفت: ای ابوالحسن، تو در داوری و نظردهی در آنچه درباره‌اش از تو پرسند شتاب می‌کنی!

ابن‌عباس گوید: علی علیه السلام دست خود را پیش آورد و پرسید: این چند تا است؟ عمر گفت: پنج تا. فرمود: ای ابوحفص، شتاب کردی؟ گفت: بر من پنهان نبود. علی علیه السلام فرمود: در چیزی که بر من پنهان نباشد، از این هم شتابان‌تر هستم[2].

مسئله‌ای بر عمر دشوار افتاد و در این‌باره با عبدالرحمن اختلاف کرد. پس به او نوشتیم که قدم‌رنجه کند. به آن دو تن نوشت: به سراغ دانش می‌روند و دانش به سراغ کسی نمی‌رود. عمر گفت: در میان خاندان بنی‌هاشم پیری هست که برجوشیده‌هایی از دانش دارد و به سراغش روند و او سراغ کسی نیاید. نزد او رفت و او را دید که به بیل خود تکیه زده است. دربارهٔ آنچه می‌خواست از او پرسید و او نیز پاسخ داد. عمر گفت: خاندانت از تو روی گردانده‌اند، در حالی که تو سزاوارترین کس به این کاری. علی علیه السلام این آیه را خواند فرمود: ﴿يَوْمَ ٱلْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا﴾[3].

یونس بن عبید گفته: حسن گفته: عمر بن خطاب گفته است: خداوندا، به تو پناه می‌برم از این که برایم معضلی پیش آید و آن هنگام علی علیه السلام حضور نداشته باشد.

در *ابانه* ابن‌بطه آمده است که چون عمر از علی علیه السلام چیزی می‌پرسید و گره کار گشوده می‌شد، می‌گفت: خدا مرا پس از تو زنده مگذارد[4].

---

۱. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۱۰/۴۲؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ۱۱۰۴/۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۱۰/۲.

۲. خبر را در جایی نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۴۷/۴۰) آن را به نقل از کتاب حاضر آورده است.

۳. نبأ/۱۷: قطعاً وعده‌گاه ما با شما روز داوری است.

۴. روایت را در بخش موجود از الابانة الکبری نیافتم.

در تاریخ بلاذری آمده است: چنین مباد که خداوند مرا در برابر مسئله‌ای بگذارد که ابوالحسن برای حلّ آن نباشد[۱].

در ابانه[۲] و فائق[۳] آمده است که گفت: به خدا پناه می‌برم از معضلی که برای گشودن آن ابوالحسنی نباشد[۴].

بر همگان پیدا است که عمر در بیست و سه مسئله به علی علیه السلام مراجعه کرد تا آن‌جا که خود گفت: اگر علی علیه السلام نبود عمر تباه شده بود[۵]. این سخن را جماعتی روایت کرده‌اند که ابوبکر بن عیاش و ابوالمظفر سمعانی از آن جمله‌اند.

صاحب بن عباد گفته است:

دربارهٔ چیزی همانند فتوای تو است که آشکارا گفته‌اند: اگر علی علیه السلام نبود در فتواهای خود تباه شده بودیم[۶].

خطیب خوارزمی نیز گفته است:

---

۱. ← انساب الاشراف، ۱۰۰/۲.

۲. در بخش موجود از الابانة الکبری این خبر را نیافتم.

۳. ← زمخشری، الفائق، ۴۴۵/۲.

۴. «لاابقانی الله لمعضلة لیس لها ابوحسن».

۵. «لولا علی لهلک عمر». ← ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ۱۱۰۳/۳؛ کلینی، الکافی، ۴۲۴/۷؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۸۶۱ و ۴۵۳/۲؛ همو، شرح الاخبار، ۳۱۹/۲؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۶/۴؛ شریف رضی، خصائص الائمة علیهم السلام، ۸۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۰۶/۶ و ۵۰/۱۰؛ ابن‌شاذان، الایضاح، ۱۹۱، ۱۹۲ و ۱۹۴؛ طبری آملی، نوادر المعجزات، ۱۳۳؛ همو، دلائل الامامة، ۲۲ و ۲۳۶؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۵۴۸، ۵۸۳ و ۶۵۴؛ مفید، الاختصاص، ۱۱۱ و ۱۴۹؛ کراجکی، التعجب، ۶۰؛ شاذان قمی، الفضائل، ۱۱۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۷۵/۱.

۶. فی مثل فتواک اذ قالوا مجاهرة — لولا علی هلکنا فی فتاوینا

برای بیت با مقداری تفاوت ← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۱۰.

بیت از شعری بدین مطلع:

حب النبی و اهل البیت معتمدی — اذا لخطوب اساءت رأیها فینا

← خوارزمی، المناقب، ۱۰۳.

آن‌گاه که عمر به خطا می‌رفت و علی علیه السلام راه درست را بدو یادآور می‌شد،

او عادلانه می‌گفت: اگر علی علیه السلام نبود در پاسخ آن تباه شده بودم، تباه شده بودم[۱].

دربارهٔ ابوبکر هم این سخن به شهرت رسیده که گفته است: اگر بر راه بودم از من پیروی کنید و اگر کژراهه رفتم مرا راست کنید[۲].

همو گفته است: معنای «فاکهه» را می‌دانم، ولی خدای خود به معنای «اب» آگاه‌تر است[۳].

همو در مورد «کلاله» گفته است: در این باره رأیی ابراز می‌دارم؛ اگر درست گفته باشم از خدا است و اگر خطا کرده باشم از من است و از شیطان؛ کلاله کسانِ جز فرزند و پدر و مادرند[۴].

همچنین در مورد عمر است ماجرای پرسش ضبیع[۵] در خصوص «ذاریات».

هم از او است که گفت: در شگفت نشوید از پیشوایی که خطا کند و زنی که درست بگوید؛ با امیرتان هماوردی کند و بر او چیره گردد[۶].

۱.
اذا عمر تخطی فی جواب | و نبهه علی بالصواب
یقول بعدله لولا علی | هلکت هلکت فی ذاک الجواب

← خوارزمی، المناقب، ۴۰۱.

۲. ← صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۳۳۶/۱۱؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۶۷/۸؛ ابوبکر، مسند ابی‌بکر، ۱۶۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۰۲/۳۰، ۳۰۳ و ۳۰۵؛ ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ۲۱۲/۳؛ حکیم ترمذی، نوادر الاصول، ۱۲۱/۱؛ محب الدین طبری، الریاض النضرة، ۳۳۱/۲ و ۳۳۴؛ مقدسی، البدء و التاریخ، ۶۷/۵؛ ابن‌جوزی، المنتظم، ۶۸/۴؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۴۵/۲؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۱۲۷/۲.

۳. ← مفید، الارشاد، ۲۰۰/۱. برای مضمون ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۳۴/۱۰؛ ابن‌ماجه، السنن، ۵۷۶/۱؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۱۳۶/۶. ناگفته نماند این روایت در مورد تفسیر واژهٔ «اب» در آیهٔ ۳۱ سورهٔ عبس است: ﴿وَفَاكِهَةً وَأَبًّا﴾.

۴. ← ابن‌قتیبه، تأویل مختلف الحدیث، ۲۰؛ ابن‌عبدالبر، التمهید، ۱۹۶/۵؛ زمخشری، الکشاف، ۵۱۷/۱؛ مفید، الارشاد، ۲۰۰/۱؛ کوفی، الاستغاثة، ۴۱/۲.

۵. در مناقب «سبیع» آمده ولی در منابع «ضبیع» است. ماجرا از این قرار است که ضبیع بن عسیل دربارهٔ ﴿وَٱلذَّارِيَاتِ ذَرْوًا﴾ از عمر پرسید و عمر بر سر او تازیانه زد. ← جصاص، احکام القرآن، ۱۰۲/۵. در روایت دیگری است که عمر او را تبعید کرد. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۱۰/۲۳.

۶. ← راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، ۱۰۱/۱.

باز دربارهٔ او است مسئلهٔ حماریه[1]، آیهٔ کلاله[2]، قضاوت در مورد جد[3] و نمونه‌هایی از این دست.

گواهی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

این در حالی است که از دیگر سوی، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود به دانش علی علیه‌السلام گواهی داده است. فرمود: «علی علیه‌السلام گنجینهٔ دانش من است»[4].

نیز فرمود: «علی علیه‌السلام آگاه‌ترین شما و کهن‌ترین شما در مسلمانی است»[5].

همچنین فرمود: «پس از من آگاه‌ترینِ امت من علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است»[6].

این حدیث را علی علیه‌السلام بن هاشم و نیز ابن‌شیرویه دیلمی، هر دو به سند خود از سلمان نقل کرده‌اند[7].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همچنین فرمود: «خداوند بخشی از فضل را به علی علیه‌السلام داده است که اگر میان زمینیان قسمت شده بود، همه را بس می‌کرد»[8].

---

۱. مسئلهٔ حماریه یا مشترکه آن است که زنی مرده باشد و همسر، مادر، برادران امی و برادران تنی ابوینی او بر جای مانده باشند. در این مسئله عمر اخوهٔ ابوینی را فاقد سهم دانست. پس یکی از آنان گفت: ای امیرمؤمنان، فرض کن پدرمان یک الاغ بوده است. مگر مادر ما یکی نبوده است؟ ← ابن‌کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۴۶۱/۱؛ جصاص، احکام القرآن، ۲۴/۳؛ ابن‌حجر، تلخیص الحبیر، ۸۶/۳. در بیشتر منابع فقهی که به بحث ارث پرداخته‌اند نیز این مسئله با همین عنوان مطرح شده است.

۲. مقصود ناآگاهی خلیفه به معنای «کلاله» است. ← طحاوی، شرح مشکل الآثار، ۲۲۶/۱۳.

۳. اشاره به این ماجرا است که چون یکی از نوادگان عمر درگذشت، وی خواست همهٔ ارث او را از آن خود کند و به برادران میت هیچ ندهد. اما علی علیه‌السلام و زید به او یادآور شدند که او شریک اخوه است. ← دارمی، السنن، ۴۵۲/۲.

۴. «علی عیبة علمی». ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۸۵/۴۲؛ ابن عدی، الکامل، ۱۰۱/۴؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۰۱/۲.

۵. «علی اعلمکم علما و اقدمکم سلما». ← ابن ابی‌حاتم، علل الحدیث، ۳۸۴/۲؛ صفار، بصائر الدرجات، ۳۱۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۵۶/۱.

۶. «اعلم امتی من بعدی علی بن ابی‌طالب».

۷. ← دیلمی، الفردوس، ۳۷۰/۱؛ علم الهدی، رسائل المرتضی، ۹۳/۴؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۶۳؛ مفید، الارشاد، ۳۳/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۱۰/۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۳۳/۱.

۸. «اعطی الله علیا من الفضل جزءا لو قسم علی اهل الارض لوسعهم». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۵۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۰.

در حلیة الاولیاء آمده است که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام پرسیدند.

فرمود: «حکمت ده جزء شده و نه جزء از آن به علی علیه‌السلام و یک جزء آن به دیگر مردم داده شده است»[1].

ربیع بن خثیم گفته است: هیچ‌کس را ندیدم که دوستدارانش او را بیش از دوستداران علی علیه‌السلام دوست بدارند و هیچ‌کس را ندیدم که دشمنانش بیش از دشمنان علی علیه‌السلام با او دشمنی ورزند.

سپس التفاتی به میان آورد و افزود: آن‌که حکمت داده باشند، خیر بسیاری داده‌اند[2].

اشارتی در حساب جمل

در این میان به اعجاز اعداد نیز استدلال کرده‌اند و گفته‌اند: عبارت «اعلم الامة» در عدد دویست و هیجده با عبارت «علی بن ابی‌طالب» توافق می‌کند. نیز عبارت «اعلم الامة جمال الامة» در عدد سیصد و هفتاد با عبارت «علی بن ابی‌طالب سید النجباء» هم‌وزن است.

دیک الجن در شعری گفته است:

او است که «پدر بیان» نام گرفت. راست گفتی و بیانی استوار آوردی،

و همو پدر علم است که ناشناخته مانده و این از سخنان او است که سخن برانید و یاوه میرانید[3].

آگاه‌ترین کسان به قضاوت

همچنین، بر این اجماع دارند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «آگاه‌ترین شما به قضاوت علی علیه‌السلام است»[4].

---

۱. «قسمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علی تسعة اجزاء و الناس جزء واحد». ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۵/۱ (البته با تعبیر «قسمت الحکم»).

۲. اشاره به آیهٔ ۲۶۹ سورهٔ بقره: ﴿وَمَن يُؤْتَ ٱلْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾؛ و به هر کس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان داده شده است.

برای روایت ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۳۷/۱.

۳.

هو الذی سمی ابا البیان	صدقت قد اصبت بالبیان
و هو ابو العلم الذی لا یعلم	من قوله قولوا و لا تحمحموا

بیت را در دیوان دیک الجن نیافتم.

۴. «اقضاکم علی». این خبر در منابع عامه آمده است. از آن جمله ← ماوردی، اعلام النبوة، ۱۷۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة ←

از سعید بن خصیب و کسانی دیگر برایمان روایت شده است که امام صادق‌علیه‌السلام از ابن‌ابی‌لیلی پرسید: ای عبدالرحمن، آیا میان مردم قضاوت می‌کنی؟

گفت: آری، ای پسر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله.

پرسید: به چه چیز قضاوت می‌کنی؟

گفت: به کتاب خدا.

پرسید: و آنچه در کتاب خدا نمی‌یابی؟

گفت: از سنت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله. آنچه را نیز در این دو نیابم از صحابه و آنچه بر آن اجماع کرده‌اند می‌گیرم.

پرسید: اگر اختلاف کرده باشند سخن چه کسی را می‌گیری؟

فرمود: سخن هر که را بخواهم می‌گیرم و با سخن هر که بخواهم مخالفت می‌کنم.

پرسید: آیا با علی‌علیه‌السلام هم در قضاوت‌هایی که از او رسیده است، مخالفت می‌کنی؟

گفت: شاید با او مخالفت کنم و دیدگاه کسی دیگر را بگیرم.

امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: در روز قیامت چه خواهی گفت آن‌گاه که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بگوید: پروردگارا این مرد با گفتاری از من که به او رسیده مخالفت کرده است؟

گفت: ای پسر پیامبر خدا، کجا با او مخالفت کرده‌ام؟

فرمود: مگر به تو نرسیده است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آگاه‌ترین شما به قضاوت علی‌علیه‌السلام است؟

گفت: چرا.

فرمود: پس اگر با سخن علی‌علیه‌السلام مخالفت کنی آیا با سخن پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت نکرده‌ای؟

در این هنگام رنگ چهرهٔ ابن‌ابی‌لیلی دیگرگون شد و سکوت گزید[1].

در ابانة آمده که ابوامامه گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «پس از من، آگاه‌ترین کسان به سنت و قضاوت علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام است»[2].

←

دمشق، ۳۰۰/۵۱؛ خطابی، غریب الحدیث، ۲۰۱/۲. در منابع شیعی نیز ← کلینی، الکافی، ۴۲۹/۷؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۹۲/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۹۱/۱ و ۳۱۵/۲؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۵۵۱؛ همو، عیون اخبار الرضاعلیه‌السلام، ۸۰/۲؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۳۳۶؛ همو، نوادر المعجزات، ۱۳۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۷۵/۱.

۱. ← کلینی، الکافی، ۴۰۹/۷؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۹۲/۱؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۲۱/۶.

۲. «اعلم بالسنة و القضاء بعدی علی بن ابی‌طالب». روایت را در بخش‌های موجود از کتاب الابانة الکبری نیافتم.

در کتاب جلاء و الشفاء[۱] و نیز در احن و المحن آمده که امام صادق علیه السلام فرموده است: علی علیه السلام در یمن پیرامون مسئله‌ای داوری کرد. مردمانی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: علی علیه السلام به ما ستم کرده است. فرمود: «علی علیه السلام نه ستمگر است و نه برای ستم آفریده شده است. علی علیه السلام ولیّ شما پس از من است و حکم حکم او و سخن سخن او است. جز کافر حکم او را رد نکند و جز مؤمن بـه او رضـایت ندهد»[۲].

چون این حقایق ثابت شود، پس مردمان حق نداشته‌اند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نزد کسی جز علی علیه السلام داوری برند و قضاوت در علوم دین را از کسی جز او بخواهند. چون این نیز ثابت شود که او آگاه‌ترین بوده است، بنابراین مقدم داشتن دیگران بر او روا نباشد؛ چرا که مقدم داشتن مفضول بر فاضل قبیح است.

اصفهانی گفته است:

برای او است که محمد می‌گوید: ای خردمندان، آگاه‌ترین کسان شما به قضاوت و عالم‌ترین شما این علی علیه السلام است.

من شهر دانشم و برادرم دروازهٔ دولنگهٔ استوار آن است.

از درهای دانش به خانه‌ها درآیید که هیچ گاه از دیوار به سرایی درنیایند[۳].

عونی نیز گفته است:

یا کیست جز او که چون داوری‌ای به میان آورد، همهٔ تردیدها ببرد و همهٔ داوران را خاموش کند

و چون رأیی دهد و گروهی همهٔ اندیشه خویش را به کار گیرند و با رأی او مخالفت کنند،

---

۱. ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۵۴) از ابوالعباس یا ابوعلی احمد بن علی رازی خضیب الایادی نام می‌برد و در آثار او از کتابی با نام الجلاء و الشفاء فی الغیبة یاد می‌کند.

۲. «ان علیا لیس بظالم و لم یخلق للظلم و ان علیا ولیکم بعدی و الحکم حکمه و القول قوله لایرد حکمه الا کافر و لایرضی به الا مؤمن». ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۴۵۱/۲؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۴۲۹.

۳. و له یـقول مـحمد اقـضاکـم ... هـذا و اعـلم یـا ذوی‌الاذهـان

انـی مـدینة عـلمکم و اخـی له ... بـاب وثـیق الرکـن مـصراعـان

فـاتوا بـیوت العـلم مـن ابـوابها ... فـالبیت لایـؤتی مـن الحـیطان

کتاب الهی همسوی رأی او نازل شود، گویی خداوند احکام را بر مدار رأی او قرار داده است[۱].

ابن‌حماد هم گفته است:

به آنچه بوده است و خواهد بود آگاهی دارد و نیز به همهٔ ریز و درشت آنچه در ادیان است، و در همهٔ صحیفه‌ها نگاشته و نهفته است. از پیروان آن صحیفه‌ها بپرس و به تلاوت آن‌که می‌خواند گوش فرا ده.

اگر داوری‌های پرآوازهٔ او نبود، دیوان داوری و واجب و مستحب تعطیل بود[۲].

سید حمیری نیز گوید:

آن‌که آگاه‌ترین و توانمندترین ایشان در قضاوت بود و همان که رعیت و راعی را برابر دانست[۳].

از امام باقر علیه السلام و امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که در تفسیر آیه‌های ﴿وَلَيْسَ ٱلْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا ٱلْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنِ ٱتَّقَىٰ وَأْتُوا ٱلْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَٱتَّقُوا ٱللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[۴] و ﴿وَإِذْ قُلْنَا ٱدْخُلُوا هٰذِهِ ٱلْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَٱدْخُلُوا ٱلْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾[۵] فرموده‌اند: «ما همان خانه‌هاییم که خداوند فرموده است

---

۱. ام مـــن ســواه اذا اتـی بـقضیة — طـرد الشکوک و اخـرس الحکاما
فـــاذا رأی رأیـــا فـــخالف رأیـــه — قـــوم و ان کـــدوا له الافـــهاما
نـــزل الکـــتاب بـــرأیـــه فکـانما — عـــقد الاله بـــرأیـــه الاحکـــاما

۲. عـلیهم بـما قـدکان او هـو کـائن — و ما هـو دقّ فـی الشرائـع او جـلّ
مسمّی مجلّی فـی الصحائف کـلها — فسل اهلها و اسمع تلاوه من یتلو
و لولا قـضایاه التـی شـاع ذکـرها — لعطلت الاحکام و الفرض و النـفل

۳. من کان اعـلمهم و اقضاهم و مـن — جـــعل الرعـــیة و الرعـــاء ســواء
← دیوان السید الحمیری، ۵۷.

۴. بقره/۱۸۹: و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از درِ آن‌ها درآیید و از خدا بترسید. باشد که رستگار گردید.

۵. بقره/۵۸: و نیز به یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآیید و از نعمت‌های آن هرگونه که خواستید فراوان ←

از در بدان‌ها درآیند. ما باب الله و بیوت اوییم که از آن‌ها بدان بیوت درآیند. پس هر که از ما پیروی کند و به ولایت ما اقرار بدارد از در به خانه‌ها درآمده است و هرکس با ما مخالفت کند و جز ما را بر ما برتری دهد از پشت به خانه‌ها درآمده است»[1].

به اجماع همگان، پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «من شهر دانشم و علی علیه السلام دروازهٔ آن است. هر که دانش را خواهد به این دروازه درآید»[2].

این خبر را احمد از هشت طریق[3]، ابراهیم ثقفی از هفت طریق[4]، ابن‌بطه از شش طریق، قاضی جعانی[5] از پنج طریق، ابن‌شاهین از چهار طریق، خطیب بغدادی از سه طریق[6] و یحیی بن معین از دو طریق نقل کرده و سمعانی، قاضی ماوردی، ابومنصور سکری، ابوالصلت هروی، عبدالرزاق و شریک نیز آن را از ابن‌عباس و مجاهد و جابر روایت کرده‌اند[7].

→

بخورید و سجده‌کنان از در درآیید و بگویید: گناهان ما را بریز تا خطاهای شما را ببخشاییم و پاداش نیکوکاران را خواهیم افزود.

۱. «نحن البیوت التی امر الله ان یؤتی ابوابها نحن ابواب الله و بیوته التی نؤتی منه فمن تابعنا و اقر بولایتنا فقد اتی البیوت من ابوابها و من خالفنا و فضل علینا غیرنا فقد اتی البیوت من ظهورها». برای متن با تفاوت‌هایی اندک ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۴۲ و ۱۴۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۳۸/۱.

۲. «انا مدینة العلم و علی بابها فمن ارادالعلم فلیأت الباب».

۳. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۳۴/۲.

۴. ← الغارات، ۳۴/۱.

۵. در متن جعانی آمده ولی ظاهراً جعابی درست است. نام کامل او ابوبکر محمد بن عمر بن محمد بن سلم تمیمی بغدادی (۲۸۴ ـ ۳۵۵ ق.) است. ← ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۸۸/۱۶ ـ ۹۲.

۶. ← تاریخ بغداد، ۳۷۷/۲، ۳۴۸/۴، ۱۷۲/۷ و ۴۸/۱۱.

۷. برای روایت، افزون بر منابع پیشین ← حاکم، المستدرک، ۱۳۷/۳ و ۱۳۸؛ طبری، تهذیب الآثار، ۱۰۵/۳؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۶۵/۱۱؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ۱۱۴/۹؛ ابن‌عدی، الکامل، ۱۸۹/۱ و ۱۹۲، ۳۴۱۲، ۴۱۲/۳ و ۶۷/۵؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۰/۹، ۳۷۸/۴۲ ـ ۳۸۳ و ۳۲۱/۴۵؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ۱۱۰۲۳؛ دیلمی، الفردوس، ۴۴/۱.

این حدیث با عبارت «انا دارالحکمة و علی بابها» نیز آمده است. ← ترمذی، السنن، ۶۳۷/۵؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۴۱؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۷۷.

این روایت مقتضی لزوم بازگشت به امیرمؤمنان علیه السلام است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله به کنایه خود را شهر خوانده و از این خبر داده که رسیدن به دانش او تنها از گذر این دروازه یعنی علی علیه السلام امکانپذیر است؛ چه، او در این سخن در حکم دروازه‌ای دانسته شده که گذر به درون شهر جز از آن ممکن نشود. همچنین، پیامبر صلی الله علیه و آله وجوب بازگشت به او را با جملهٔ «فلیأت الباب» بیان فرموده و این خود دلیلی بر عصمت او است؛ زیرا اگر کسی معصوم نباشد، چه بساکاری قبیح از وی سر بزند. بنابراین پیروی از چنین کسی قبیح باشد و در فرض عدم عصمت، فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مستلزم امر به قبیح می‌شود که این خود ممتنع است.

این سخن همچنین بر اعلم بودن علی علیه السلام در میان امّت دلالت دارد. گواه دیگر این اعلمیّت نیز آن است که ـ چنان که می‌دانیم ـ دیگر کسان امّت در اختلاف‌های خود از یکدیگر می‌پرسیدند، در حالی که او از ایشان بی‌نیاز بود.

این روایت همچنین ولایت و امامت علی علیه السلام را آشکار می‌سازد و از این خبر می‌دهد که گرفتن علم و حکمت، خواه در روزگار زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و خواه پس از رحلت او، جز از طریق علی علیه السلام و جز به روایت او صحیح نیست، آن سان که خداوند فرموده است: ﴿وَأْتُوا ٱلْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾[۱].

در حساب جمل نیز این جمله از آیه با عبارت «علی بن ابی‌طالب باب مدینة الحکمة» برابری می‌کند و هر کدام معادل عدد دویست و هیجده می‌شوند.

بشنوی گفته است:

همو که دروازهٔ شهر دانش است، در روز بازگشت قسمت‌کنندهٔ دوزخ باشد.

پس دشمن او که تیره‌بخت‌ترین است در شعله‌های آتش جای گیرد و دوستدار او در روز حساب، محبوب وی شود[۲].

همو گفته است:

هر که در جست‌وجوی علم باشد، برای شهر دانش جایگزینی نیابد؛ و این سخن را باید از صاحبان علم پرسید[۳].

---

۱. بقره/۱۸۹: و به خانه‌ها از در آن‌ها درآیید.

۲. فمدینة العلم التی هو بابها — اضحی قسیم النار یوم مآبه
فعدوه اشقی البریة فی لظی — و ولیه المحبوب یوم حسابه

۳. مدینة العلم ما عن بابها عوض — لطالب العلم اذ ذوالعلم مسئول

صاحب بن عباد نیز گفته است:

پیامبر ﷺ شهری بود و او دروازه‌اش، اگر که دشمنان خود پیامبر ﷺ را ثابت دانند[1].

همو گفته است:

دروازهٔ آن شهر است؛ برای درآمدن به این شهر جز او مجویید و جانب بیابان را وانهید[2].

سید حمیری هم در شعر خود گفته است:

همان‌کس که دروازهٔ شهر دانش بود که آیات نازل شده را یادآور گردید و خبرها را تفسیر کرد[3].

ابن‌حماد گفته است:

او باب خداوند تعالی است و هیچ‌کس به خدا نرسد مگر این در بگذرد[4].

همو گفته است:

پس از من این امام شما است که شما را بر راه بدارد و علم و ادب بیاموزد.

من شهر دانش الهی‌ام و او این شهر را دروازه است. هر کس آهنگ این شهر دارد آهنگ دروازه کند[5].

---

۱. کان النبی مدینة هو بابها — لو اثبت النصّاب ذات المرسل

بیت در دیوان الصاحب بن عباد (۸۴) چنین آمده است:

کان الرسول مدینة بابها — لو اثبت النصاب قول المرسل

۲. باب المدینة لاتبغوا سواه لها — لتدخلوها فخلوا جانب التیه

بیت در دیوان الصاحب بن عباد (۱۴۴) چنین آمده است:

بابُ المدینة لاتبغوا به بدلا — لتدخلوها و خلوا جانبَ التیه

۳. من کان باب مدینة العلم الذی — ذکر النزول و فسر الانباء

← دیوان السید الحمیری، ۵۸.

۴. باب الاله تعالی لم یصل احدٌ — الیه الا الذی من بابه یلج

۵. هذا الامام لکم بعدی یسددکم — رشدا و یوسعکم علما و آدابا

انی مدینة علم الله و هو لها — باب فمن امها فلیقصد البابا

خطیب منبج گفته است:

من در میان شما سرای هدایت و دانشم و برای کسانی که بدین سرای درآیند این دروازه است.
به فرمانبری از او مرا فرمان برید و به ریسمان ولایت او چنگ زنید[۱].

خطیب خوارزم نیز گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله شهر دانش او [خداوند] است و علی علیه السلام که هدایتگر است این شهر را چون دروازه[۲].

هزار باب از دانش

چرا علی علیه السلام آگاه‌ترین نباشد، در حالی که در خانه و مسجد همراه و همدم پیامبر صلی الله علیه و آله بود، وحی و داوری‌های او را می‌نوشت و فتواهای او را می‌شنید و از او می‌پرسید. روایت شده است که چون شبانه وحیی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل می‌شد، پیش از آن‌که صبح کند، علی علیه السلام را از آن می‌آگاهاند، و چون روزانه وحیی نازل می‌گشت، پیش از آن‌که روز به شب برسد، علی علیه السلام را از آن آگاه می‌ساخت. این نیز مشهور است که علی علیه السلام پیش از رازگویی با پیامبر صلی الله علیه و آله دیناری انفاق می‌کرد. هم معروف است که دربارهٔ ده مسئله از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید که از هر کدام هزار باب بر رویش گشوده شد و از هر باب هزار باب دیگر. همین‌گونه است وصیت‌هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از رحلت به علی علیه السلام سپرد.

حافظ ابونعیم به سند خود از زید بن علی علیه السلام، از پدر او، از جد او، از علی علیه السلام روایت می‌کند که فرموده است: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا هزار باب آموخت که هر باب به هزار باب می‌گشود»[۳].

---

۱. انــا دار الهــدی و العـلم فـیکم — و هـــذا بــابها للــداخــلینا
اطـــیعونی بــطاعته و کــونوا — بـــحبل ولائـــه مـــستمسکینا

۲. ان النـــبی مـــدینة لعــلومه — و عــلی الهــادی لهــا کــالباب
← خوارزمی، المناقب، ۳۹۷.

۳. «علمنی رسول الله الف باب یفتح کل باب الی الف باب». حدیث را در حلیة الاولیاء ندیدم، هرچند در برخی از دیگر منابع اهل سنت آمده است. از آن جمله ← فخر رازی، التفسیر الکبیر، ۲۰/۸؛ ابن عدی، الکامل، ۴۵۰/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۸۵/۴۲.

همین خبر را ابوجعفر ابن‌بابویه در کتاب خصال [۱] از بیست‌وچهار طریق و سعد بن عبدالله قمی نیز در بصائر الدرجات [۲] از شصت و شش طریق نقل کرده است.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «در نیام شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله صحیفه‌ای کوچک بود؛ حروفی که از هر یک، هزار حرف می‌گشاید، و تاکنون حتی دو حرف از آن بیرون نیامده است» [۳].

در روایتی است که علی علیه السلام آن صحیفه را به حسن علیه السلام سپرد و او حروفی از آن خواند. سپس آن را به حسین علیه السلام سپرد و او نیز حروفی از آن خواند. آن‌گاه آن را به محمد [۴] سپرد، ولی او نتوانست آن را بگشاید [۵].

ابوالقاسم بستی گفته است: این حروف کلیاتی از این قبیل است که فرمود: «الربوا فی کل مکیل و فی کل موزون» [۶] یعنی در آنچه برحسب عادت مکیل یا موزون است ربا صدق کند، در هر جا خواهد باشد.

همین گونه است این که فرمود: «یحل من البیض ما دق اعلاه و غلظ اسفله» [۷] یا فرمود: «یحرم من

---

۱. شیخ صدوق این مضمون را با عبارت‌هایی متفاوت در ذیل عنوان «علم رسول الله علیا علیه السلام الف باب یفتح کل باب الف باب» در الخصال (۶۴۲ و پس از آن) آورده است.

۲. در بصائر الدرجات صفار (۳۲۳ و پس از آن) بابی با نام «باب فی ذکر الابواب التی علم رسول الله صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام» به این روایت اختصاص یافته است. البته ناگفته نماند آن بصائر الدرجات که در اختیار مترجم است کتاب محمد بن حسن صفار است، ولی کتاب سعد بن عبدالله قمی در اختیار نیست. در این باره ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۲۴/۳؛ کنتوری، کشف الحجب، ۸۷.

آنچه اکنون از این اثر وجود دارد مختصر بصائر الدرجات حسن بن سلیمان حلی (قرن ۸ ق.) است و این روایت نیز در آن رؤیت نشد.

۳. «کان فی ذؤابة سیف النبی صحیفة صغیرة هی الاحرف التی یفتح الله کل حرف الف حرف فماخرج منها حرفان حتی الساعة». برای روایت با تفاوت‌هایی ← کلینی، الکافی، ۲۹۶/۱؛ ابن‌بابویه، الخصال، ۶۴۹.

۴. مقصود محمد بن حنفیه، برادر ناتنی امام حسین علیه السلام است.

۵. ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۲۷؛ مفید، الاختصاص، ۲۸۴.

۶. ربا در هر کالای مکیل و در هر کالای موزونی تحقق می‌یابد. برای این خبر و نیز شرح و تفصیل حدیث «الف باب» ← مفید، الفصول المختارة، ۱۰۷.

۷. از تخم پرندگان آنچه سوی بالایش باریک‌تر و سوی پایینش پهن‌تر باشد حلال است. البته این عبارت در

←

السباع کل ذی‌ناب و ذی‌مخلب من الطیر و یحل الباقی»[1] یا امام صادق علیه السلام فرمود: «کل ما غلب الله علیه من امره فالله اعذر بعبده»[2].

سید حمیری گفته است:

تنها در یک مجلس، هزار حدیث شگفت را پوشیده به او آموخت،

که از هر یک، احادیثی پرشمار نمایان می‌شد.

این همان هزار هزار حدیثی است که برای او گرد آمده و در آن اصولی استوار و درست نهفته است[3].

همو در شعری دیگر گفته است:

او را همان هزار هزار حدیث که از وحی مجید در سینه داشت بسنده کند،

احادیثی که همه را با همهٔ معانی و علل و زمان و شرایط در یک مجلس فراگرفت[4].

←

دیگرکتاب‌ها به صورت‌هایی متفاوت روایت شده است. از آن جمله ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۴۶/۴؛ همو، الخصال، ۶۱۰؛ کلینی، الکافی، ۲۴۹/۶؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۱۲۳/۲.

۱. از درندگان هر آنچه دندان نیش دارد و از پرندگان هر آنچه چنگال دارد حرام است و دیگر چیزها حلال. این مضمون در قالب عبارت‌های متفاوت روایت شده است. از آن جمله ← کلینی، الکافی، ۲۴۷/۶؛ ابن‌شعبه، تحف العقول، ۱۰۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۷/۹.

۲. هر کار که خدا خود بر آن چیرگی داشته باشد درباره‌اش عذر بنده را کامل می‌پذیرد. برای روایت، عیناً با همین ساختار مذکور در مناقب یا ساختارهای همانند ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۲۶؛ کلینی، الکافی، ۴۱۲/۳، ۴۱۳ و ۴۵۲؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۶۳/۱ و ۴۹۹؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۱۲۴/۱؛ همو، الخصال، ۶۴۴؛ طوسی، الاستبصار، ۱۲۴۲؛ همو، تهذیب الاحکام، ۱۲/۲ و ۱۹۹، ۳۰۲/۳ و ۳۰۳ و ۲۴۵/۴ و ۲۸۴.

۳. حدثه فی مجلس واحد — الف حدیث معجب حاجب
کل حدیث من احادیثه — یفتح فیها عدة الحاسب
فتلک وفت الف الف له — فیها جماع المحکم الصائب

← دیوان السید الحمیری، ۱۲۸.

۴. وکفاه بالف الف حدیث — قد وعاهن من وحی مجید

←

هم او را است:

علی علیه السلام امیرمؤمنان و مرد هدایت است و برترین همهٔ آنان که خواه پای‌افزار داشتند و خواه پای برهنه بودند.

احمد صلی الله علیه و آله همهٔ دانش را یک جا رازگونه با او گفت و از میان همهٔ مردم همو بود که توانست دریابد،

و در یک مجلس آن کلیت را گرد آورد، به هزار حدیث راهگشا،

و هر یک از آن‌ها برای او هزار در می‌گشود و او همه را آن گونه که بود فرا گرفت[1].

شریف ابن‌الرضا[2] گفته است:

ای فرزندان احمد، امروز من شما را می‌خوانم و فردا شما مرا پاسخ می‌دهید.

شما را هزار باب دادند که هر یک از آن‌ها به هزار باب دیگر گشود.

فرمان از آن شما و به سوی شما است و فصل خطاب نیز به شما بازگردد[3].

→

قد وعاها فی مجلس بمعانی	ها و اسبابها و وقت الحدود

← همان، ۱۷۹.

۱.

علی امیرالمؤمنین اخو الهدی	وافضل ذی‌نعل و من کان حافیا
اسر الیه احمد العلم جملة	و کان له دون البریة واعیا
و دونه فی مجلس منه واحد	بالف حدیث کلها کان هادیا
و کل حدیث من اولئک فاتح	له الف باب فاحتواها کماها

← همان، ۴۶۰.

۲. عاملی در اعیان الشیعة (۲۶۵/۲) او را احتمالاً عیسی بن جعفر و از شاعران میانه‌رو می‌دانسته است که در مدح اهل بیت شعر سروده‌اند و ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء از او نام برده است؛ اما تا جایی که مترجم جست‌وجو کرده در معالم العلماء از چنین کسی یاد نشده است. در مفاهیم القرآن سبحانی (۱۳/۴) نیز این اشعار به نقل از مناقب از شریف رضی حکایت شده و این در حالی است که در دیوان الشریف الرضی چنین شعری نیافتم.

۳.

یا بنی احمد انادیکم الیو	م و انتم غدا لرد جوابی
الف باب اعطیتم ثم افضی	کل باب منها الی الف باب
لکم الامر کله و الیکم	و لدیکم یؤول فصل الخطاب

رازهایی که پیامبرﷺ پیش از وفات به علیؑ سپرد

ابان بن تغلب، حسین بن معاویه، سلیمان جعفری و اسماعیل بن عبدالله بن جعفر همه از امام صادقؑ روایت کرده‌اند که فرمود: چون وفات رسول خداﷺ نزدیک شد، علیؑ به حضور او رسید. پیامبرﷺ سر در گوش او نهاد و فرمود: «ای علی، چون جان سپردم، مرا غسل ده و کفن کن، پس مرا بنشان و از من بپرس و بنویس»[۱].

در تهذیب الاحکام است که فرمود: «گوشه‌های کفنم را بگیر و مرا بنشان و سپس دربارهٔ هرچه می‌خواهی از من بپرس. خدای را سوگند، از هرچه بپرسی، تو را پاسخ دهم»[۲].

در روایت ابوعوانه به سند وی است که علیؑ فرمود: «این کار را انجام دادم و او مرا از آنچه تا روز قیامت خواهد بود آگاهاند»[۳].

جمیع بن عمیر تیمی، از عایشه نقل کرده که در روایتی گفته است: جان پیامبر خداﷺ در کف علیؑ قرار گرفت و سپس علیؑ آن را به دهان او بازگرداند.[۴]

از صفوان به من رسیده که گفته است: ابوبکر بن مهرویه به سند خود از ام‌سلمه نقل کرده که در روایتی گفته است: نزد پیامبرﷺ بودم که نوشته‌ای به من داد و فرمود: پس از من از آنان که عهده‌دار شده‌اند، هرکس این مکتوب را از تو خواست آن را به او ده.

ام‌سلمه در ادامهٔ این روایت، سخن از این به میان آورده که ابوبکر، عمر و عثمان عهده‌دار امور شده‌اند، ولی آن مکتوب را نخواسته‌اند.

---

۱. «یا علی انا اذا مت فغسلنی و کفنی ثم اقعدنی و سائلنی و اکتب». برای خبر، عیناً یا با اندک تفاوتی ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۰۳ و ۳۰۴؛ کلینی، الکافی، ۲۹۷/۱.

۲. «فخذ بمجامع کفنی و اجلسنی ثم اسألنی عما شئت فوالله لاتسألنی عن شی، الا اجتبک فیه». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۳۵/۱.

۳. «ففعلت فانبأنی بما هو کائن الی یوم القیامة». روایت را در مسند ابوعوانه نیافتم، اما در الخرائج و الجرائح قطب راوندی (۸۰۴/۲ و ۸۲۸) آمده است.

۴. ← زمخشری، ربیع الابرار، ۱۶۷/۲. نزدیک به این مضمون به روایتی دیگر از زبان امام علیؑ نیز نقل شده و مطابق آن روایت امام از این سخن گفته که جان او را بر صورت خویش کشیده است. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۳۳۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۴۰/۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنینؑ، ۵۵۶/۲.

ام‌سلمه آن‌گاه گفته است: چون با علی‌علیه‌السلام بیعت کردند، از منبر فرود آمد و بر من گذشت و گفت: ای ام سلمه، آن نوشته‌ای را که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو سپرده است به من ده.

ام‌سلمه گوید: گفتم: تو صاحب آنی؟

فرمود: آری.

پس آن را به او سپردم.

پرسیدند: در آن مکتوب چه بود؟

گفت: هر چیز که تا قیام قیامت هست[1].

در روایت ابن‌عباس است که چون علی‌علیه‌السلام عهده‌دار امور شد، نزد ام‌سلمه آمد و آن نوشته را از او خواست. سپس آن را گشود و در آن نگریست و فرمود: این دانش ابدی است[2].

امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: «آنان از کرانه‌های جوی آب می‌مکند و نهر بزرگ را وامی‌گذارند»[3].

دربارهٔ معنای این سخن از او پرسیدند.

فرمود: «مقصود دانش همهٔ پیامبران است که خداوند آن را به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی کرد و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را نزد علی‌علیه‌السلام سپرد»[4].

چنین بود که علی‌علیه‌السلام در دانش دعوی‌ای داشت که از هیچ‌کس دیگر شنیده نشده است.

حنش کنانی روایت کرده که از علی‌علیه‌السلام شنیده که می‌فرموده است: «به خدا سوگند که رسانیدن پیام‌ها، و به انجام رساندن پیمان‌ها و همه سخن‌ها (تأویل کامل قرآن) را تعلیم یافته‌ام»[5].

همچنین فرمود: «در سینه‌ام دانشی فراوان دارم، اگر که برایش حاملانی بیابم»[6].

---

۱. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۵۴۴/۱.

۲. ← ابن‌جبر، نهج الایمان، ۲۶۹.

۳. «یمصون الثماد و یدعون النهر العظیم».

۴. «علم النبیین باسره اوحاه الله الی محمد فجعل محمد ذلک کله عند علی». برای متن این سخن و سخن پیشین ← صفار، بصائر الدرجات، ۱۳۷؛ کلینی، الکافی، ۲۲۲/۱.

۵. «و الله لقد علمت بتبلیغ الرسالات و تصدیق العدات و تمام الکلمات». برای روایت با اندکی تفاوت ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۱۲۰.

۶. «ان بین جنبی لعلما جما لو اصبت له حملة». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۱۸۶؛ همو، کمال الدین، ۲۹۱؛ مفید، الامالی، ←

همو فرمود: «اگر برایم پرده بیفتد بر یقینم نیفزاید»[۱].

ابن‌عودی در شعر خود گفته است:

چه کسی در ارجمندی همپای او است که پیوسته می‌گفت: مرا بپرسید از آنچه حلال است و آنچه حرام است.

مرا بپرسید که در سینه‌ام دانشی است که از مصطفی ارث برده‌ام و از این دانش چیزی را فرونگذاشته‌ام.

مرا بپرسید از راه‌های آسمان که بدان‌ها آگاه‌ترم تا پیمودن راه‌های زمینی.

و اگر خداوند پرده را از برابر من برمی‌داشت هیچ یقینم نمی‌افزود و افزون بر آنچه می‌دانم و درمی‌یابم، چیزی درنمی‌یافتم[۲].

زاهی گفته است:

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، دریایی یگانه بودی که هر که را به کرانهٔ آن درآید سیراب سازد،

دریایی که خیزابه‌های آن دانش است و ژرفای آن برهان، کرانه‌هایش بردباری است و گوهرش پرهیزگاری[۳].

←

۲۴۹؛ همو، الارشاد، ۲۲۸/۱؛ شریف رضی، خصائص الائمة علیهم السلام، ۱۰۵؛ علم الهدی، رسائل المرتضی، ۳۹۴/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۷۰/۲؛ طوسی، الامالی، ۲۵.

۱. «لوکشف الغطاء ما ازددت یقینا». ← خوارزمی، المناقب، ۳۷۵.

۲.
و من ذا یسامیه بمجد و لم یزل / یقول سلونی ما یحل و یحرم
سلونی ففی جنبی علم ورثته / عن المصطفی مافات منی به القم
سلونی عن طرق السماوات اننی / بها عن سلوک الطرق فی الارض اعلم
و لو کشف الله الغطا لم ازد به / یقینا علی ما کنت ادری و افهم

بیت‌ها با تفاوت‌هایی اندک در ادب الطف شبر (۱۳۰/۳) ذیل مدخل «ابن العودی النیلی» آمده است.

۳.
مازلت بعد رسول الله منفردا / بحرا یفیض علی الوراد زاخرهٔ
امواجه العلم و البرهان لجته / و الحلم شطاه و التقوی جواهره

از من بپرسید

ابن‌ابی‌البختری از شش طریق، ابن‌مفضل از ده طریق، ابراهیم ثقفی از چهارده طریق ـ و کسانی چون عدی بن حاتم، اصبغ بن نباته، علقمة بن قیس، یحیی بن ام الطویل، زر بن حبیش، عبایة بن ربعی، عبایة بن رفاعه و ابوالطفیل از جمله این طرق هستند ـ روایت کرده که امیرمؤمنان علیه‌السلام در حضور مهاجران و انصار به سینهٔ خود اشاره کرد و فرمود: «چه آکنده از دانش است، اگر برایش خواستاری بیابم! پیش از آن‌که مرا از دست دهید از من بپرسید. این سبد دانش است. این آب دهان پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است. این چیزی است که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من خورانیده است. از من بپرسید که دانش نخستان و پسینیان نزد من است.

خدای را سوگند، اگر برایم بالشی نهاده شود و بر آن نشانده شوم میان توراتیان به تورات ایشان، میان پیروان انجیل به انجیل ایشان، میان پیروان زبور به زبور ایشان و میان پیروان فرقان به فرقان ایشان داوری کنم تا هر کتابی بانگ برآورد که علی دربارهٔ من به حکم خداوند قضاوت کرده است»[1]

در روایت دیگری است که در ادامه فرمود: «تا آن‌که خداوند تورات و انجیل را به سخن آورد»[2].

در روایت دیگری است که فرمود: «تا هر یک از این کتاب‌ها بشکفند و بگویند: خداوندا، علی به حکم تو قضاوت کرد»[3].

پس فرمود: «از من بپرسید پیش از آن‌که مرا از دست دهید. سوگند به آن‌که دانه را شکانت و مردمان را پدید ساخت، اگر دربارهٔ آیه آیهٔ قرآن، در این‌باره که در شب نازل شده است یا در روز و دربارهٔ مکی و مدنی، سفری و حضری، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و تأویل و تنزیل آیه‌ها از من بپرسید، شما را از آن خبر دهم»[4].

---

۱. «کیف ملئ علما لو وجدت له طالبا سلونی قبل أن تفقدونی و هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله هذا ما زقنی به رسول الله زقا فاسألونی فان عندی علم الأولین و الآخرین أما و الله لو ثنیت لی الوسادة ثم اجلست علیها لحکمت بین أهل التوراة بتوراتهم و بین أهل الانجیل بانجیلهم و بین أهل الزبور بزبورهم و بین أهل الفرقان بفرقانهم حتی ینادی کل کتاب بأن علیا حکم فیّ بحکم الله فیّ». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۴۲۲؛ همو، التوحید، ۳۰۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۸۴/۱.

۲. «حتی ینطق الله التوارة و الانجیل». ← خوارزمی، المناقب، ۹۱.

۳. «حتی یزهر کل کتاب من هذه الکتب و یقول یارب انی علیا قضی بقضائک». ← مفید، الفصول المختارة، ۷۷ و ۲۲۲.

۴. «سلونی قبل ان تفقدونی فو الذی فلق الحبة و برأ النسمة لو سألتمونی عن آیة آیة فی لیلة انزلت او فی نهار انزلت ←

در غررالحکم آمده است که فرمود: «از من بپرسید پیش از آن‌که مرا از دست دهید؛ من به راه‌های آسمان‌ها بیشتر از آن‌که شما به راه‌های زمین آگاهید آگاهی دارم»[۱].

در نهج البلاغه آمده است: «بدان کس که جانم در دست توانمندی او است، دربارهٔ چیزی که میان شما تا روز رستاخیز است، و دربارهٔ گروهی که راه نماید یک صد تن را و گمراه سازد یک صد تن را نپرسید مگر این‌که شما را به فراخوان آنان و فرمانده و رانندهشان آگاه می‌کنم، و خوابگاه شترانشان، و جایگاه فرود آوردن بارهایشان، و آن کس از ایشان راکه به گونه‌ای کشته می‌شود، و آن کو از آنان راکه به گونه‌ای می‌میرد، می‌نمایانم»[۲].

در روایت دیگری است که فرمود: «اگر بخواهیم راه بیرون شدن و درآمدن و همه کارهای هر یک از شما را به آگاهی شما برسانم توانم چنین کرد»[۳].

از سلمان روایت شده که امام علیه السلام فرموده است: «آگاهی از مرگ و گرفتاری و وصیت و اندیشمندی و سخن فرجامین و زادن بر اسلام و زادن بر کفر نزد من است. من آنم که نشان دهد. من فاروق اکبر و دولت دولت‌هایم. دربارهٔ آنچه تا قیامت خواهد بود و آنچه بیش از من و در روزگار من بوده است و هر چه تا آن روز که کسی خدا را بپرستد رخ دهد، از من بپرسید»[۴].

ابن‌مسیب گفته است: در میان یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس نبود که گوید: از من بپرسید، مگر علی بن ابی‌طالب علیه السلام.[۵]

→

مکیها و مدنیها و سفریها و حضریها ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابها و تأویلها و تنزیلها لاخبرتکم». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۴۲۳؛ همو، التوحید، ۳۰۵؛ مفید، الاختصاص، ۲۳۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۸.

۱. «سلونی قبل ان تفقدونی فانی بطرق السماوات اخبر منکم بطرق الارض». ← آمدی، غرر الحکم، ۳۹۷/۲.

۲. «فوالذی نفسی بیده لاتسألونی عن شئ فیما بینکم و بین الساعة و لا عن فتنة تهدی مائة و تضل مائة الا انبأتکم بناعقها و قائدها و سائقها و مناخ رکابها و رحالها و من یقتل من اهلها و یموت موتا». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۹۳.

۳. «لو شئت اخبرت کل واحد منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت». ← همان، خطبهٔ ۱۷۴.

۴. «عندی علم المنایا و البلایا و الوصایا و الالباب و فصل الخطاب و مولد الاسلام و مولد الکفر و انا صاحب المیسم و انا الفاروق الاکبر و دولة الدول فسلونی عما یکون الی یوم القیامة و عماکان قبلی و علی عهدی و الی ان یعبَد الله». ← صفار، بصائر الدرجات، ۲۲۲.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۱/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۹۹/۴۲.

ابن‌شبرمه نیز گفته است: هیچ کس جز علی‌علیه‌السلام بر منبر نگفته است: از من بپرسید[۱].

خداوند فرموده است: ﴿تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾[۲]، ﴿وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾[۳] و ﴿وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾[۴]. اکنون که این ویژگی‌ها در ظاهر کتاب وجود ندارد، ناگزیر باید در تأویل آن وجود داشته باشد، چنان که فرمود: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾[۵]. این همان چیزی است که امام در سخن خود قصد کرده است، آن‌جا که فرمود: «از من بپرسید، پیش از آن‌که مرا از کف دهید».

اگر مقصود امام ظاهر قرآن باشد، در میان امت کسان بسیاری بودند که ظاهر آن را می‌دانستند و در آن حتی یک واژه خطا نداشتند. از دیگر سوی، امام علی‌علیه‌السلام کسی نبود که در حضور مردمان سخنی بر زبان آورد که می‌داند نادرست است و دیگران نیز در این دعوی با او برابرند یا در بخشی از آنچه او می‌داند صاحب دعوی‌اند.

به هر روی، چون با این مقدمه‌ها ثابت شود که علی‌علیه‌السلام در دانش نظیری نداشته است این نیز ثابت شود که او برای امامت شایستگی بیشتری دارد[۶].

عونی در شعر خود گوید:

چه دانش‌ها که در میان مردم هست و بر آن‌ها قفل نهاده‌اند، و خداوند به دست او، قفل آن‌ها را گشوده است.

او پس از مصطفی‌صلی‌الله‌علیه‌وآله حرام شریعت او را حرام اعلام بداشت و حلال آن را نیز میان ایشان حلال اعلام کرد،

و ـ شکر خدا ـ چه بسیار مسئله‌های دشوار که دشواری‌های آن را برای ایشان گشوده است،

تا جایی که آن مردمان به جان باور کردند که اگر آن وصی نبود به گمراهی درافتاده بودند[۷].

---

۱. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۱۱/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۹۹/۴۲.

۲. نحل/۸۹: روشنگر هر چیزی است.

۳. یس/۱۲: و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم.

۴. انعام/۵۹: و هیچ تر و خشکی نیست، مگر این که در کتابی روشن ثبت است.

۵. آل‌عمران/۷: با آن‌که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند.

۶. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۶۰/۲.

۷. وکم علوم مقفلات فی الوری ـ قد فتح الله به اقفالها

←

همو گفته است:

آن کیست که در میان مردم بر منبر رفت و گفت: پیش از آن‌که مرا از کف دهید از من بپرسید تا شما را بیاگاهانم[۱].

ابن‌حماد گفته است:

گفتی: پیش از آن‌که مرا از کف دهید از من بپرسید؛ چه، نزد من دانشی هست و در میان شما سینه‌ای نیست که آن را بدان سپارم.

تو همانی که اگر برایت بالش نهاده بودند، براساس کتاب‌هایی حکم می‌کردی که شرایع در آن‌ها تشریع شده است[۲].

هم او را است:

ای مردم، از من بپرسید، از من بپرسید پیش از فقدانم،

که آگاهی از آنچه بوده است و آنچه دیر یا زود خواهد آمد نزد من است.

گواهی می‌دهیم که تو عالمی و در علم خویش نیز ربّانی

و ـ ای آن‌که برحقی ـ حق گفتی و هرگز تهمتی بر زبان نراندی[۳].

→

حرم بعد المصطفی حرامها — کما احل بینهم حلالها

و کم بحمد الله من قضیة — مشکلة حل لهم اشکالّها

حتی اقرت انفس القوم بأن — لولا الوصی ارتکبت ضلالها

۱. و من رکب الاعواد یخطب فی الوری — و قال سلونی قبل فقدی لأفهما

۲. قلتَ سلونی قبل فقدی اِنّ لی — علما و ما فیکم له مستودع

و کذاک لو ثنی الوساد حکمتَ بال — کتب التی فیها الشرائع تشرعُ

۳. سلونی ایها الناس — سلونی قبل فقدانی

فعندی علم ما کان — و ما یأتی و ما یانی

شهدنا انّک العال — م فی علمک ربانی

و قلت الحق یا حق — و لم تنطق ببهتان

همو گفته است:

آیا پیش از او شنیده‌اید گوینده‌ای را که بگوید پیش از آن‌که مرا از کف دهید از من بپرسید؟[۱]

نیز گفته است:

چه کسی بود که در بصره مردمان را گفت: بیش از آن‌که مرا از کف دهید دربارهٔ راه‌های آسمان از من بپرسید؟[۲]

زید مرزکی گفته است:

شهر دانش را علی علیه‌السلام دروازه است و هر که از این دروازه کناره گزیده در جهالت مانده است.
آیا شنیده‌اید بیش از او کسی گفته باشد: بیش از فرارسیدن اجل از من بپرسید[۳].

سرسلسلهٔ دانشیان

از شگفتی‌های علی علیه‌السلام در این عرصه آن است که هیچ دانشی نیست جز آن‌که دست‌اندرکارانش علی علیه‌السلام را مقتدای خویش دانند و در علوم شریعت، او یگانه قبله است.

سماع و تألیف قرآن

قرآن از او استماع شده است. شیرازی در نزول القرآن و نیز ابویوسف یعقوب[۴] در تفسیر خود از ابن‌عباس روایت کرده که در تفسیر ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ﴾[۵] گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به هنگام وحی لب‌های خویش را تکان می‌داد تا آنچه را وحی شده است از بر کند. به او گفته شد: زبان خویش را به

---

۱. هـــل ســـمعتم قـــائلا قـــبله — قـــال سـلونی قـبلَ ان تـفقدونِ

۲. مـن قـال بـالبصره للـناس سـلونی — من قبل ان افقد عن طرق السماء

۳. مـــدینة العـــلم عـــلی بـــابها — و کـل مـن حـاد عـن البـاب جـهل
ام هـل سـمعتم قـبله مـن قـائل — قـال سـلونی قـبل ادراک الاجـل

۴. ظاهراً مقصود یعقوب بن سفیان (۱۹۱ ـ ۲۷۷ ق.) است، صاحب کتاب المعرفة و التاریخ. از تفسیر او اطلاعی به دست نیاورده‌ام. دربارهٔ او ← زرکلی، الاعلام، ۱۹۸/۸؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۴۹/۱۳.

۵. قیامت/۱۶: زبانت را برای خواندن آن حرکت مده.

قرآن حرکت مده تا پیش از آن‌که فرشته قرائت آن را به پایان برد در آن شتاب نورزیده باشی؛ ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ﴾[۱]. ابن‌عباس گفته: خداوند در این کلام برای محمد ﷺ تضمین کرده است که پس از او علی بن ابی‌طالب علیه السلام قرآن را گرد خواهد آورد. ابن‌عباس گفته است: خداوند قرآن را در دل علی علیه السلام گردآورد و او شش ماه پس از درگذشت پیامبر خدا ﷺ آن را گردآوری کرد[۲].

در اخبار ابی‌رافع است که پیامبر ﷺ در آخرین بیماری خود به علی علیه السلام فرمود: ای علی، این کتاب خدا است. آن را بردار. علی علیه السلام آن را در پارچه‌ای گردآورد و به سرای خویش برد. چون پیامبر ﷺ درگذشت، علی علیه السلام در خانه نشست و کتاب را آن‌گونه که خداوند نازل کرده بود و او از آن آگاهی داشت گردآورد[۳].

ابوالعلاء عطار[۴] و موفق خطیب خوارزم[۵] هر کدام در کتاب خود به سند خویش از علی بن رباح علیه السلام مرا حدیث کرده‌اند که پیامبر ﷺ علی علیه السلام را به گرد آوردن قرآن فرمان داد و علی علیه السلام آن را گرد آورد.

جبلة بن سحیم از پدر خود از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «اگر برایم کرسی‌ای نهاده می‌شد و حق مرا می‌شناختند، مصحفی را آشکار می‌ساختم که خود آن را کتابت کرده بودم و پیامبر خدا ﷺ بر من املا کرده بود»[۶].

شما خود این را نیز روایت کرده‌اید که علی علیه السلام به دلیل پرداختن به گردآوری قرآن در بیعت ابوبکر تأخیر کرد. ابونعیم در حلیة الاولیاء[۷] و خطیب در اربعین به سند خود از سدّی، از عبدخیر، از علی علیه السلام روایت کرده‌اند که فرموده است: «چون پیامبر خدا ﷺ درگذشت، سوگند خوردم که ردای خود را از

---

۱. قیامت/۱۷: چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهدهٔ ما است.

۲. ← ابن‌جبر، نهج الایمان، ۲۷۳.

۳. اخبار ابی‌رافع در اختیار نیست و این روایت را در منابع کهن نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۵۵/۴۰ و ۵۲/۸۹) روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

۴. مقصود ابوالعلاء حسن بن احمد بن حسن بن عطار همدانی (د. ۵۶۹ ق.) است. دربارهٔ او و آثارش ← ذهبی، مختصر تاریخ ابن الدبیثی، ۱۵۶؛ ابن دمیاطی، المستفاد من ذیل تاریخ بغداد، ۶۸/۱؛ کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۲۷۲؛ ابن عماد، شذرات الذهب، ۲۳۱/۴.

۵. ← خوارزمی، المناقب، ۹۴، البته با تعبیری متفاوت.

۶. «لو ثنیت لی الوسادة و عرف لی حق لاخرجت مصحفاً کتبته و املاه علیّ رسول الله». خبر را در منابع پیشین نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۵۵/۴۰ و ۵۲/۸۹) روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

۷. ← ۶۷/۱.

شانه فرونهم تا آنچه میان دو لوح است گردآورم. پس ردای خویش ننهادم تا قرآن را گرد آوردم»[۱].

در اخبار اهل بیت علیهم‌السلام نیز آمده است که علی علیه‌السلام سوگند یاد کرد ردای خود جز برای نماز از شانه فرونهد تا زمانی که قرآن را در بر هم آورد و گردآوری کرد. بدین سان مدتی از مردم برید تا قرآن را گردآورد. پس در حالی که قرآن را در پارچه‌ای پیچیده بود و بر دوش می‌کشید، نزد مردمانی که در مسجد گرد آمده بودند آمد.

آنان که با گسستن امام علیه‌السلام از جمع ایشان، از کار و فرجام وی بی‌خبر بودند چون او را دیدند گفتند: حتماً رخدادی ابوالحسن علیه‌السلام را بدین جا آورده است.

چون علی علیه‌السلام به میان ایشان رسید قرآن را پیش رویشان نهاد و فرمود: «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: من میان شما چیزی بر جای می‌گذارم که اگر بدان چنگ زنید گمراه نشوید؛ کتاب خدا و عترت خویش، خاندان خویش. اینک این کتاب است و من نیز عترتم»[۲].

آن دومی برخاست و گفت: اگر نزد تو قرآنی هست نزد ما نیز همانندش هست و ما را به شما دو تا نیازی نباشد.

علی علیه‌السلام دیگر بار در حالی که حجت را بر مردم تمام کرده بود، کتاب را برداشت و بازگشت[۳].

در روایتی طولانی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که امام علیه‌السلام کتاب را برداشت و سوی حجرهٔ خویش بازگشت، در حالی که این آیه را می‌خواند: ﴿فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ وَٱشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ﴾[۴].

به همین اعتبار است که ابن‌مسعود آیه[۵] را چنین خوانده است: «ان علیا جمعه و قرأ به فاذا قرأه فاتبعوا قراءته»[۶].

---

۱. «لما قبض رسول الله اقسمت ـ او حلفت ـ ان لاضع ردای عن ظهری حتی اجمع ما بین اللوحین فما وضعت ردای حتی جمعت القرآن». همچنین ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۷/۱.

۲. «ان رسول الله قال انی مخلف فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی و هذا الکتاب و انا العترة».

۳. برای مضمون نزدیک ← سلیم بن‌قیس، کتاب سلیم، ۱۶۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۲۵/۱ ـ ۲۲۸.

۴. آل‌عمران/۱۸۷: پس آن را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بدمعامله‌ای کردند! برای روایت ← طبرسی، الاحتجاج، ۳۸۳/۱.

۵. مقصود آیهٔ ۱۷ سورهٔ قیامت است: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾؛ چرا که جمع کردن و خواندن آن بر عهدهٔ ما است.

۶. علی علیه‌السلام آن را گرد آورد و بدان قرائت کرد. پس چون قرائت کرد از قرائت او پیروی کنید.

←

ناشی گفته است:

او گردآورندهٔ وحی خدا است، آن‌گاه که آن دیگری آهنگ گردآوری آیه‌هایش کرده و درست و استوار نرفته بود،

و جاهلانه به نقطه‌گذاری و حرکت‌گذاری پرداخته بود و از همین رو، وقتی نقطه گذاشت واژه‌ها نامفهوم گشت[1].

عونی نیز گفته است:

چون زشتی اوضاع را بدید، یکسره دست به کار گردآوردن آن کتاب فروفرستاده شد[2].

صاحب بن عباد هم گفته است:

آیا همان‌گونه که خود قرآن را گردآورده‌ای، برای آن همانندی در ساختار و معنا و تأویل تبیین سراغ داری؟[3]

خطیب منبج گفته است:

گردآورندهٔ قرآن علی علیه السلام است و گردآمدهٔ همهٔ کوشندگان به پای او نرسد[4].

اما آنچه روایت کرده‌اند که ابوبکر و عمر و عثمان قرآن را گرد آورده‌اند، حقیقت امر آن است که

←

این جمله را سمعانی در الانساب (۳۹۶/۳) از طبرانی نقل کرده که از یکی از مردمان در شبام یمن شنیده است. وی این جمله را به یکی از غالیان شیعه نسبت می‌دهد نه به ابن‌مسعود.

۱. جـــامع وحـــی الله اذ فـــرقه — مـــن رام جـمع آیـة فـماضبط
اشکـــــله لشکـــــله بـــجهله — فـاستعجمت احـرفه حـین نـقط

۲. لمّــا رأی الامــر قـبیح المـدخل — حـرد فـی جـمع الکـتاب المـنزل

۳. هـل مـثل جمعک للقرآن تـعرفه — لفـظا و مـعنی و تأویـلا و تـبیینا
← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۰۸.

۴. عــلی جــامع القــرآن جــمعا — یـــقصر عـــنه جـمع الجـامعینا

چون از ابوبکر خواستند قرآن را گردآورد فروماند و گفت: چگونه کاری را انجام دهم که نه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خود انجام داده و نه مرا بدان امر فرموده است؟ این را بخاری روایت کرده است[1].

لیک از آن سوی، علی علیه السلام خود دعوی آن کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله وی را به گرد آوردن قرآن امر کرده است.

در عین حال، آن یادشدگان زید بن ثابت، سعید بن عاص، عبدالرحمن بن حارث بن هشام و عبدالله بن زبیر را به گردآوردن قرآن مأمور کردند و بدین سان، قرآن گردآمدهٔ اینان است.

دانش‌های قرآنی و علم قرائت

خبرگان دانش‌های قرآنی از دیگر عالمانی‌اند که علم خویش را از علی علیه السلام گرفته‌اند.

احمد بن حنبل[2]، ابن‌بطه[3] و ابویعلی[4] در آثار خود از اعمش، از ابوبکر بن عیاش در خبری طولانی نقل کرده‌اند که دو مرد سی آیه از سورهٔ احقاف را خواندند و در قرائت آن‌ها با هم اختلاف کردند. در این میان ابن‌مسعود گفت: این که شما می‌خوانید برخلاف آن چیزی است که من قرائت می‌کنم. پس آنان را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برد.

علی علیه السلام که در آن هنگام آن‌جا بود فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله شما را می‌فرماید: همان‌گونه بخوانید که تعلیم یافته‌اید»[5].

همچنین روایت شده است که چون زید «التابوة» خواند علی علیه السلام فرمود: آن را «التابوت» بنویس و او نیز چنین نوشت[6].

---

۱. ← الجامع الصحیح، ۱۷۲۰/۴ و ۱۹۰۷.

۲. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۰۵/۱.

۳. روایت در بخش باقیمانده از کتاب الابانة الکبری وجود ندارد.

۴. ← المسند، ۴۰۸/۱.

۵. «رسول الله یأمرکم ان تقرأوا کما علمتم». افزون بر منابع پیشین ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۲۳۶/۲ و ۲۳۷؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۲۱/۳؛ بزار، المسند، ۹۹/۲.

۶. ← ابن‌شبه، اخبار المدینة، ۱۱۹/۲. ناگفته نماند در قرآن کریم دو آیه مشتمل بر واژهٔ «التابوت» است:

ـ بقره/۲۴۸: ﴿وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ

←

قاریان هفت‌گانه نیز قرائت خویش را به حضرت بازگرداننـد. حـمزه و کسائی گرچـه بـه قـرائت علی‌علیه‌السلام و ابن‌مسعود استناد می‌کنند، امّا مصحف ایشان مصحف ابن‌مسعود نیست. به دیگر سخن، حمزه و کسائی به علی‌علیه‌السلام استناد می‌کنند، ولی در حوزهٔ اِعراب با ابن‌مسعود همراهی دارند. این در حالی است که ابن‌مسعود خود گفته است: هیچ‌کس آگاه‌تر به قرائت قرآن از علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام نیافتم.

نافع، ابن‌کثیر و ابوعمرو[1] نیز بیشتر قرائتشان به ابن‌عباس باز می‌گردد، اما ابن‌عباس نزد ابی بن کعب و علی‌علیه‌السلام قرائت کرده است. قرائت این سه تن در عین حال با قرائت ابی متفاوت است و این نشان می‌دهد که قرائت ایشان مأخوذ از علی‌علیه‌السلام است.

عاصم هم نزد ابوعبدالرحمن سلمی قرائت آموخته و ابوعبدالرحمن نیز گفته است: همهٔ قرآن را بر علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام قرائت کردم.

چنین است که گفته‌اند: فصیح‌ترین قرائت‌ها قرائت عاصم است؛ زیرا او در همه جا اصل و قاعده را می‌آورد. برای نمونه، آنچه را دیگران ادغام کنند او اظهار کند، آن همزه‌ها را که دیگران بـه تـلیین[2] خوانند به تحقیق خواند و آن الف‌ها را که دیگران اماله[3] کنند به فتحه قرائت کند.

→

﴿وَ ءَالُ هَٰرُونَ تَحۡمِلُهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ﴾؛ و پیامبرشان بدیشان گفت: در حقیقت، نشانهٔ پادشاهی او این است که آن صندوق که در آن آرامشی از جانب پروردگارتان و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون بر جای نهاده‌اند، در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد.

ـ طه/۳۹: ﴿أَنِ ٱقۡذِفِيهِ فِي ٱلتَّابُوتِ﴾؛ که او را در صندوقچه‌ای بگذار.

۱. مقصود ابوعمرو بن علاء است. دربارهٔ او ← ابن‌مجاهد، السبعة في القراءات، ۴۸.

۲. تلیین یا تخفیف همزه یا تسهیل انواعی از تخفیف در قرائت همزه است که خود چهارگونه را در بر می‌گیرد:

ـ نقل حرکت همزه به حرف ساکن قبل از آن؛

ـ ابدال همزه به حرف مدی از جنس حرکت ماقبل؛

ـ تخفیف بین بین همزه، یعنی قرائت آن با حالتی میان همزه و حرف مناسب با حرکت آن یعنی واو، الف و یاء که حروف متناسب با حرکت‌های ضمه، فتحه و کسره‌اند؛

ـ اسقاط همزه.

در این باره ← زرکشی، برهان، ۱ / ۴۸۵ و ۴۸۶.

۳. مقصود از اماله در برابر فتح خواندن فتحه به صورت متمایل به کسره و خواندن الف به صورتی متمایل به یاء است و

←

همچنین شماره‌گذاری کوفی [آیات] قرآن به علی‌علیه‌السلام نسبت داده شده و این در حالی است که در میان صحابه هیچ‌کس جز او نیست که شماره‌گذاری به وی نسبت داده شود، بلکه عدد آیه‌ها در هر یک از شهرهای مرکزی آن روزگار به نقل از یک یا چند تن از تابعان نوشته شده است.

مفسران

مفسران نیز دانش خود را به علی‌علیه‌السلام بازگردانند. کسانی چون عبدالله بن عباس، عبدالله بن مسعود، ابی‌بن‌کعب و زید بن ثابت از این جمله‌اند و همگی به پیشگام بودن علی‌علیه‌السلام در این عرصه اعتراف دارند.

در تفسیر نقاش آمده است که ابن‌عباس گوید: بیشتر آنچه در تفسیر فراگرفته‌ام از علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام است[1].

ابن‌مسعود نیز گفته است: قرآن به هفت «حرف» نازل شده است و هر یک از این هفت حرف را ظاهری و باطنی است. علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام هم از ظاهر و هم از باطن آگاه است[2].

در فضائل[3] عکبری آمده که شعبی گفته است: پس از پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله آگاه‌تر از علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام به کتاب خدا سراغ ندارم[4].

در تاریخ بلاذری[5] و حلیة الاولیاء[6] است که علی‌علیه‌السلام فرمود: «خدای را سوگند، هیچ آیه‌ای نازل نشده است مگر آن‌که می‌دانم دربارهٔ چه چیز نازل شده است، کجا نازل شده است، آیا در شب نازل

←

بسته به مقدار این تمایل به کسره به دو نوع امالهٔ کبری و امالهٔ صغری تقسیم می‌شود و هنگام اطلاق این واژه همان امالهٔ کبری مقصود است. ← حموی، اصول القراءات، ۵۰؛ بناء، اتحاف فضلاء البشر، ۱۰۲؛ زرکشی، برهان، ۴۸۵/۱.

۱. هرچند تفسیر ابوبکر نقاش در اختیار نیست، اما این خبر در دیگر منابع روایت شده است. از آن جمله ← ابن‌طاووس، سعد السعود، ۲۸۵؛ ابن‌جبر، نهج الایمان، ۲۷۴.

۲. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۶۵/۱؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۰۰/۴۲.

۳. ظاهراً مقصود از این کتاب فضائل الصحابه است و چنان‌که مؤلف کتاب حاضر در مقدمهٔ خود یاد می‌کند، نام مؤلف عبدالملک بن‌عیسی است.

۴. ← طبرسی، مجمع البیان، ۵۴/۶.

۵. ← انساب الاشراف، ۹۹/۲.

۶. ← ۶۸/۱ و ۶۹.

شده است یا در روز، و در دشت نازل شده است یا در کوه. پروردگارم مرا دلی پردریافت و زبانی پرسشگر داده است»[۱].

در قوت القلوب آمده است: علی علیه السلام فرمود: «اگر می‌خواستم هفتاد شتر را با تفسیر فاتحة الکتاب بار می‌کردم»[۲].

مفسران هر جا تفسیری را که از علی علیه السلام رسیده باشد سراغ داشتند، همان را مبنا می‌گرفتند.

هنگامی که علی علیه السلام بر منبر بود ابن‌کواء از ایشان پرسید: ﴿وَٱلذَّٰرِيَٰتِ ذَرْوًا﴾[۳] چیست؟ فرمود: بادها.

پرسید: ﴿فَٱلْحَٰمِلَٰتِ وِقْرًا﴾[۴] چیست؟ فرمود: ابرها.

پرسید: ﴿فَٱلْجَٰرِيَٰتِ يُسْرًا﴾[۵] چیست؟ فرمود: فلک.

پرسید: ﴿فَٱلْمُقَسِّمَٰتِ أَمْرًا﴾[۶] چیست؟ فرمود: فرشتگان[۷].

اکنون نیز می‌بینیم که همهٔ مفسران در تفسیر این آیه‌ها بر نظر اویند.

تفسیر آیهٔ ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَٰلَمِينَ﴾[۸] را نمی‌دانستند و از این روی مردی از علی علیه السلام پرسید: آیا آن اولین خانه بوده است؟ حضرت پاسخ داد: نه، پیش از آن هم خانه‌هایی وجود داشته، اما این نخستین خانه‌ای بوده است که با برکت و هدایت و رحمت نهاده

---

۱. «و الله ما نزلت آیة الا و قد علمت فیما نزلت و این نزلت ابلیل نزلت ام بنهار نزلت فی سهل او جبل ان ربی وهب لی قلبا عقولا و لسانا سؤلا».

۲. «لو شئت لاوقرت سبعین بعیرا فی تفسیر فاتحة الکتاب». ← ابوطالب مکی، قوت القلوب، ۹۲/۱.

۳. ذاریات/۱: سوگند به بادهای زره‌افشان.

۴. ذاریات/۲: و ابرهای گرانبار.

۵. ذاریات/۳: و سبک‌سیران.

۶. ذاریات/۴: و تقسیم‌کنندگان کارها.

۷. ← حاکم، المستدرک، ۵۰۶/۲؛ ثقفی، الغارات، ۷۳۷/۲؛ ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۶۱/۲؛ اسکافی، المعیار و الموازنة، ۲۹۸؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۰۰/۲۷؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۲۷/۲؛ طوسی، التبیان، ۳۷۸/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲۵۳/۹.

۸. آل‌عمران/۹۶: در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای عبادت مردم نهاده شده همان است که در مکه است و مبارک و برای جهانیان مایهٔ هدایت است.

شده است و نخستین کسی که آن را بنا کرد ابراهیمؑ بود و سپس مردمانی لاجرم آن را تجدید بنا کردند، ولی پس از مدتی ویران گشت و دیگربار قریش آن را ساخت[۱].

در تفسیر این آیه از آن روی نظر ابن‌عباس را پسندیده‌اند که آن را از علیؑ گرفته است؛ چه، احمد در مسند[۲] روایت کرده که در هنگام رحلت پیامبرﷺ ابن‌عباس تنها ده سال داشت و هنوز تنها «آیات محکم» ـ یعنی مفصلات[۳] ـ را خوانده بود.

صاحب بن عباد گفته است:

گیرم که آنان لغزیده یا سست شده باشند؛ آیا چون دانش تو دانشی هست؟ که ره یافته‌ای و رهنما[۴].

فقیهان

فقیهان از دیگر کسانی‌اند که دانش خود را به علیؑ باز برند؛ که او خود فقیه‌ترین فقیهان است و آنچه در این عرصه تنها از او رخ نموده از همهٔ آنان نمایان نشده است.

وانگهی، همهٔ فقیهان کلان‌شهرها به او مراجعه می‌کنند و از دریای او جرعه می‌نوشند.

در میان فقیهان کوفی، سفیان ثوری، حسن بن صالح بن حی، شریک بن عبدالله و ابن‌ابی‌لیلی هستند و اینان مسئله‌ها را بر قاعده تفریع می‌کنند و می‌گویند: این مقتضای سخن علیؑ (قیاس قول علیؑ) است و همین را عنوان ابواب فقه قرار می‌دهند.

فقیهان بصره حسن بصری و ابن‌سیرین هستند و این دو تن نیز دانش خویش را از کسی می‌گرفتند که از علیؑ آموخته بود. ابن‌سیرین تصریح می‌کند که دانش خود را از کوفیان و از عبیده سمعانی گرفته که نزدیک‌ترین کسان به علیؑ است.

---

۱. ← بیهقی، دلائل النبوة، ۵۵/۲.

۲. روایت مسند احمد (۲۵۳/۱) از زبان ابن‌عباس چنین است: آنچه را مفصّل می‌خوانید محکم است. پیامبر خداﷺ هنگامی درگذشت که من ده سال داشتم و محکم را خوانده بودم.

۳. در تقسیم‌بندی‌های قرآن، مفصّل را بخشی از سوره‌ها دانند که پس از سوره‌های مثانی آغاز می‌شود و تا پایان قرآن را در بر می‌گیرد. ← زرکشی، برهان، ۳۴۸/۱ ـ ۳۵۱.

۴. هل مثل علمک لو زلوا و ان وهنوا   و قد هُدیت، کما اصبحتَ تهدینا

← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۰۷.

مکیان هم فقه خود را از ابن‌عباس و علی‌علیه‌السلام گرفتند و عبدالله هم بیشتر دانش خود را از علی‌علیه‌السلام گرفته بود. مردمان مدینه نیز دانش خود را از او گرفتند. شافعی کتاب مستقلی در این‌باره پدید آورده است که مردمان مدینه پیرو علی‌علیه‌السلام و عبدالله [بن عباس] بوده‌اند. محمد بن حسن شیبانی نیز گفته است: اگر علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام نبود نمی‌دانستیم حکم باغیان چیست. محمد بن حسن همچنین کتابی مشتمل بر سیصد مسئله در مورد پیکار با باغیان دارد که همه بر سیرهٔ عملی علی‌علیه‌السلام مبتنی است.

در مسند ابوحنیفه آمده که هشام بن حکم گفته است: امام صادق‌علیه‌السلام از ابوحنیفه پرسید: قیاس را از کجا آورده‌ای؟ گفت: از سخن علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام و زیدبن ثابت، و آن هنگام که عمر از آن‌ها خواست در ارث‌بری جد در کنار اخوه نظر دهند. علی‌علیه‌السلام فرمود: اگر از درختی شاخه‌ای بروید و از آن شاخه نیز دو شاخه منشعب شود، کدام یک از این‌ها به آن شاخه نزدیک‌تر است: شاخه‌ای که در کنار آن از شاخه اصلی برجوشیده یا خود درخت؟ زید بن ثابت نیز گفت: اگر از نهری دو جوی جدا شود و از یکی از این جوی‌ها دو جوی فرعی منشعب گردد، کدام جوی به دیگری نزدیک‌تر است: آن‌که همراه آن از جوی اصلی انشعاب یافته است یا خود نهر؟[1]

خبرگان دانش ارث

خبرگان دانش ارث[2] نیز دانش خود را از علی‌علیه‌السلام گرفته‌اند و او خود نامورترین کسان در این عرصه است.

در فضائل احمد آمده است که عبدالله گوید: آگاه‌ترین مردمان مدینه به علم فرائض علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام بود[3].

شعبی هم گوید: در فرائض و حساب کسی توانمندتر از علی‌علیه‌السلام نیافته‌ام.

همو است که چون بر منبر بود از او دربارهٔ ارث مردی که از وی یک همسر و پدر و مادر و دو دختر مانده است پرسیدند و گفتند: سهم همسر چقدر است؟ فرمود: «یک‌هشتم وی یک‌نهم شده است؟»[4]

---

۱. روایت را در مسند ابی‌حنیفة نیافتم.

۲. پوشیده نماند که در دوران کهن دانش ارث یا «علم فرائض» دانش مستقلی در کنار علومی چون تفسیر و فقه و کلام و حدیث شمرده می‌شده است. در این‌باره ← صابری، مهارت‌های تحقیق و مأخذشناسی علوم اسلامی، ۲۷.

۳. در فضائل الصحابه ابن‌حنبل این روایت را نیافتم، اما این هست که «اعلمها بالفرائض زید بن ثابت» (۱۸۴/۳).

۴. «صار ثمنها تسعا». ← طوسی، الخلاف، ۴۴/۴.

این مسئله را مسئلۀ منبریه نامیده‌اند و شرح آن چنین است: مطابق قاعده، سهم پدر و مادر با هم دوششم، سهم دو دختر با هم دوسوم، و سهم همسر یک‌هشتم است. یعنی بدین ترتیب سه از بیست و چهار. اما چون [طبق مذاهب عامه] عول پیش می‌آید و مخرج کسر به بیست و هفت می‌رسد، سهم زن که پیشتر یک هشتم بود به یک نهم تقلیل می‌یابد (چراکه سه از مخرج بیست و هفت سهم، معادل یک‌نهم کل ارث می‌شود) و بیست‌وچهار سهم دیگر از آنِ سایر ورثه است: شانزده سهم از آن دو دختر و هشت سهم از آن پدر و مادر.

این سخن را علی‌علیه‌السلام یا از باب پرسش گفته است، یا بنابر مبنای اهل سنت که یک هشتم زن را در این مسئله به یک‌نهم تقلیل دهند، یا بر مبنای خود چنین نظر داده و یا قصد بیان این نکته را داشته است که چگونه بر پایۀ نظریۀ عول در این‌جا سهم تغییر می‌کند.

به هر روی، امام در این سخن کوتاه هم پاسخ و هم محاسبه و هم سهام و هم نسبت را در این مسئله بیان فرمود.

یکی از دیگر نمونه‌ها مسئله دیناریه است و صورت آن چنین است[۱]:

---

۱. متن ادامه ندارد، اما مسئلۀ دیناریه: در حالی که علی‌علیه‌السلام پای در رکاب نهاده بود و بر مرکب می‌نشست، زنی به حضور ایشان رسید و گفت: ای امیرمؤمنان، شریح بر من ستم رانده است؛ برادرم درگذشته و ششصد دینار بر جای گذاشته، اما شریح از همۀ ارث او به من تنها یک دینار داده است. امام‌علیه‌السلام فرمود: شاید از برادرت یک همسر، مادر، دوازده برادر و یک خواهر مانده است و آن خواهر نیز تویی. گفت: آری، فرمود: شریح بر تو ستم نرانده است.

این مسئله را دیناریۀ کبری یا رکابیه گویند و تفصیل آن چنین است: ارث‌بران عبارتند از همسر، مادر، دو دختر [یا دو دختر پسر]، دوازده برادر و یک خواهر [تنی یا ناتنی ابی]. اصل سهم ارث آنان از ۲۴ محاسبه می‌شود و با توجه به عدد اخوه [برادران در مضرب دو و یک خواهر] یعنی ۲۵ کوچک‌ترین مخرج ممکن ۶۰۰ خواهد بود و بدین شرح قسمت خواهد شد:

سهم همسر، سه سهم از مخرج اصلی است که چون در ۲۵ ضرب شود عدد ۷۵ حاصل آید.

سهم مادر چهار سهم از مخرج اصلی است که چون در ۲۵ ضرب شود عدد ۱۰۰ حاصل آید.

سهم دو دختر شانزده سهم از مخرج اصلی است که چون در ۲۵ ضرب شود عدد ۴۰۰ حاصل آید.

سهم اخوه یک سهم از مخرج اصلی است که چون در ۲۵ ضرب شود عدد ۲۵ حاصل آید و از این عدد سهم هر یک از برادران ۲ و سهم خواهر تنها ۱ است. بنابراین، درست است که سهم خواهر در این مسئله $\frac{1}{600}$ باشد. ← علیش، منح الجلیل، ۶۴۳/۹.

علوم حدیث

خبرگان دانش حدیث نیز از کسانی‌اند که دانش خود را به او بازگردانند. شمار اینان بیست و چند تن است و کسانی چون ابن‌عباس، ابن‌مسعود، جابر انصاری، ابوایوب، ابوهریره، انس، ابوسعید خدری و ابورافع از این جمله‌اند.

علی علیه السلام خود بیش از همه یادشدگان روایت داشت، روایت او از همه استوارتر بود و به مضمون آن اطمینان افزون‌تری است؛ چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله درباره‌اش فرمود: «علی علیه السلام با حق است»[۱].

ترمذی[۲] و بلاذری[۳] آورده‌اند که از علی علیه السلام پرسیدند: چه شده است که تو بیش از همهٔ یاران پیامبر صلی الله علیه و آله از او حدیث کرده‌ای؟

فرمود: «اگر از او می‌پرسیدم مرا می‌آگاهند و اگر سکوت می‌کردم خود با من به سخن می‌آغازید»[۴].

در کتاب ابن‌مردویه است که فرمود: «اگر می‌پرسیدم، عطا می‌شدم و اگر سکوت می‌گزیدم با من آغاز به سخن می‌شد»[۵].

محمد اسکافی[۶] گفته است:

> دانشمندی که به آنچه رخ داده آگاه است و در حکم رسالت باید به او بازگشت.
>
> احمد بخشی از دانش‌های نهفتهٔ خویش را به او گزین کرد و او سرشار از دانش‌های سره است[۷].

کلام

متکلمان از دیگر کسانی‌اند که دانش خود را به علی علیه السلام باز گردانند و او خود سرچشمهٔ این دانش است.

---

۱. «علی مع الحق». ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۳۲۰/۱۴؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۴۹/۴۲.

۲. ← السنن، ۶۳۷/۵.

۳. ← انساب الاشراف، ۹۸/۲.

۴. «اذا سألته انبأني و اذا سکت عنه ابتدأني».

۵. «کنت اذا سألت أعطيت و اذا سکتُّ ابتديت». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۴؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۲۸۱.

۶. احتمالاً مقصود محمد بن احمد بن جنید اسکافی (د. ۳۸۱ ق.) است. شاید نیز مقصود محمد بن ابی‌بکر بن همام (۲۵۸ ـ ۳۳۶ ق.) یا محمد بن عبدالله معروف به خطیب اسکافی (د. ۴۲۰ ق.) باشد. در این‌باره به ترتیب ← کحاله، معجم المؤلفین، ۲۴۸/۸، ۱۱۹/۹ و ۲۱۱/۱۰.

۷.
حبر علیم بالذی هو کائن — و الیه فی علم الرساله یرجع
اصفاه احمد من خفی علومه — فهو البطین من العلوم الانزع

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی علیه السلام ربانیّ این امت است»[۱].

در خبر است که علی علیه السلام نخستین کسی بود که جدل در دعوت به حق را پایه گذاشت[۲]. ملحدان دربارهٔ مناقضات قرآن با او مناظره کردند و او به شبهه‌های جاثلیق پاسخ گفت، تا جایی که وی اسلام آورد. ابوبکر بن مردویه در کتاب خود از سفیان نقل کرده که گفته است: هیچ کس با علی علیه السلام محاجّة نکرد، مگر آن‌که علی علیه السلام او را مغلوب ساخت[۳].

ابوبکر شیرازی در کتاب خود از مالک بن انس، از ابن‌شهاب نقل کرده و همچنین ابویوسف یعقوب بن سفیان [فسوی] در تفسیر خود و احمد بن حنبل[۴] و ابویعلی[۵] هر کدام در مسند خویش آورده‌اند که ابن‌شهاب گفته است: علی بن حسین علیه السلام مرا از این آگاهاند که پدر وی حسین بن علی علیه السلام او را از این خبر داده که علی بن ابی‌طالب علیه السلام او را از این آگاهانده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبانه بر او و فاطمه علیها السلام دخت پیامبر صلی الله علیه و آله درآمد و پرسید: آیا نماز نمی‌گزارید؟

[در روایت است که علی علیه السلام گفت:] ای پیامبر خدا، جان ما در دست خدا است و اگر بخواهد ما را برانگیزد ــ یعنی لطف خویش با ما بیشتر کند. پس چون این گفتم پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و نزد من بازنگشت. هنگامی که او پشت کرده بود، شنیدم که دست بر ران خویش می‌زد و می‌خواند: ﴿وَكَانَ ٱلْإِنْسَانُ ــ و مقصود او علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود ــ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا﴾[۶]؛ یعنی به حق و صدق سخن می‌گوید.

هنگامی که رأس الجالوت به علی علیه السلام گفت: پس از پیامبر خویش تنها سی سال بر شما گذشت و پس از آن، با شمشیر رودرروی همدیگر ایستادید، امام علیه السلام به او فرمود: «و شما هنوز پاهایتان از آب دریا خشک نشده بود که به موسی علیه السلام گفتید: آن سان که ایشان خدایگانی دارند برای ما خدایگانی قرار ده»[۷].

---

۱. «علی ربانی هذه الامة». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۸۲/۲.

۲. ← غزالی، قواعد العقائد، ۹۵؛ همو، احیاء علوم الدین، ۹۶/۱.

۳. ← طوسی، الامالی، ۲۱۸.

۴. ← مسند احمد، ۷۷/۱.

۵. ← المسند، ۳۰۱/۱.

۶. کهف/۵۴: ولی انسان بیش از هر چیز سر جدال دارد.

۷. «و انتم لم تجف اقدامکم من ماء البحر حتی قلتم لموسی اجعل لنا آلهة کما لهم آلهة». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۷۲۵/۲.

بصریان پس از نبرد جمل کلیب جرمی را نزد امام علی(ع) فرستادند تا دربارهٔ کار آن حضرت شبههٔ مردمان بزداید. امام(ع) برای او از این سخن گفت که بر حق است و سپس به او فرمود: بیعت کن. گفت: من فرستادهٔ طایفه‌ای هستم. هیچ کاری نمی‌کنم تا نزد ایشان بازگردم. امام(ع) فرمود: آیا اگر آنان که تو را گمارده‌اند تو را به طلیعه‌داری رهسپار کرده بودند تا برایشان مرتع و مزرعی بیابی و آن‌گاه نزد آنان باز می‌آمدی و ایشان را خبر می‌دادی [و تو را باور نمی‌کردند، چه می‌کردی؟] آن‌گاه فرمود: دست خود پیش آور و بیعت کن.

کلیب گوید: خدای را سوگند، چون حجت بر من تمام شد نتوانستم از بیعت خودداری کنم. پس با او بیعت کردم[1].

امام(ع) در سخن خود دربارهٔ توحید فرمود:[2] «نخستین شالوده و پایهٔ دین معرفت او است، و کمال معرفتش تصدیق به او است و کمال تصدیق به او، شهادت بر یگانگی و توحید او است؛ و کمال توحیدش اخلاص (در نیت و عمل) است برای او و کمال اخلاص نفی کردن صفات است از او؛ چه، هر صفت خودگواه است که غیر از موصوف است و موصوف خودگواه است که غیر از صفت است. بنابر این، هر کس خداوند را به صفتی متصف کند او را با چیزی مقارن کرده است، و چون چیزی را قرین او گرداند، او را دو حقیقت دانسته، و چون او را دو حقیقت دانست قابل تجزیه‌اش گردانیده، چون قابل تجزیه‌اش به شمار آورد، به حقیقتش جاهل شد، [چون به حقیقتش جاهل شد، به او اشاره کرده] و چون اشاره کرده البته او را محدود کرده است، و چون محدودش کرده یقیناً او را شماره کرده است. کسی که گوید در چیست؟ او را در ضمن چیزی قرار داده، و کسی که گوید بر چیست؟ محلی را از او تهی فرض کرده است.

بودی است که از حادثی پدید نیامده، موجودی است که از عدم به وجود روی نیاورده. با هر چیزی

---

۱. برای مضمون ← ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۵۳۳/۷؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۳۱/۳. اما متن نهج البلاغة با این هر دو روایت و نیز روایت ابن‌شهرآشوب متفاوت است و در خطبهٔ ۱۷۰ چنین آمده است: «ارأیت لو ان الذین و راءک بعثوک رائدا تبتغی لهم مساقط الغیث فرجعت الیهم و اخبرتهم عن الکلأ و الماء فخالفوا الی المعاطش و المجاذب ما کنت صانعا».

۲. مؤلف در این‌جا چند جمله از آغاز خطبه‌ای را آورده که اگر از تفاوت در برخی واژه‌ها بگذریم، بخشی از خطبهٔ اول نهج البلاغة است. در این‌جا متن به استناد این اثر کامل شده است.

است بی‌آن‌که قرین یکدیگر شوند، غیر از هر چیزی است نه آن‌که از هم برکنار باشند. کارگزاری است نه به معنای وسیلهٔ حرکات و افزار. بینای ذاتی است پیش از آن‌که دیدگاهی از خلقش به سوی او باشد. ذاتاً یگانه است؛ زیرا هیچ ساکنی نبوده است که بدان انس گیرد و از فقدش احساس ترس از تنهایی کند»[۱].

اما آنچه متکلمان به اطناب در این عرصه آورده‌اند، جز افزوده‌هایی بر آن گوهرها و شرحی بر آن بنیادها نیست.

[در نحله‌های کلامی] امامیه به امام صادق علیه‌السلام بازمی‌گردند و معتزله و زیدیان نیز به روایت قاضی عبدالجبار بن احمد، از ابوعبدالله حسین بصری و ابواسحاق عباس، از ابوهاشم جبائی، از پدرش ابوعلی جبائی، از ابویعقوب شحام، از ابوالهذیل علّاف، از ابوعثمان طویل، از واصل بن عطاء، از ابوهاشم عبدالله بن محمد بن علی، از پدرش محمد بن حنفیه، از امیرمؤمنان علیه‌السلام.

وراق قمی[۲] گفته است:

علی علیه‌السلام برای این مردم آنچه را در آن اختلاف داشتند بیان فرمود و به خطا و توهم نیفتاد.
علی علیه‌السلام دین را زنده ساخت و حق آن گزارد و اگر او نبود به ده درهم نیز نمی‌رسید[۳].

نحویان

نحویان از دیگر کسانی‌اند که دانش خود به او بازبرند. او خود پایه‌گذار نحو است؛ چه، آنان نحو را از خلیل بن احمد بن عیسی بن عمرو ثقفی، از عبدالله بن اسحاق حضرمی، از ابوعمرو بن علاء، از میمون

---

۱. «أول الدين معرفته، و كمال معرفته التصديق به. و كمال التصديق به توحيده، و كمال توحيده ألاخلاص له. و كمال ألاخلاص له نفي الصفات عنه. لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف، و شهادة كل موصوف أنه غير الصفة. فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، و من قرنه فقد ثناه، و من ثناه فقد جزأه، و من جزأه فقد جهله، و من جهله فقد أشار إليه، و من أشار إليه فقد حده، و من حده فقد عده، و من قال «فيم» فقد ضمنه، و من قال «علام؟» فقد أخلى منه. كائن لا عن حدث، موجود لا عن عدم. مع كل شي لا بمقارنة، و غير كل شي لا بمزايلة، فاعل لا بمعنى الحركات وَ ألآلة، بصير اذ لا منظور اليه من خلقه، متوحد إذ لا سكن يستأنس به ولايستوحش لفقده». ← شریف رضی، نهج البلاغة، خطبهٔ ۱.

۲. مقصود محمد بن حجر وراق قمی است که ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۱۸۵) از او در ردیف شاعران اهل بیت که از یاران ائمه علیهم‌السلام بودند یاد کرده است.

۳. علی لهذا الناس قد بیّن الذی ... هم اختلفوا فیه و لم یتوهم
علی اعاش الدین وفاه حقه ... و لولاه ما افضی الی عشر درهم

افرن، از عنبسة الفیل، از ابوالاسود دوئلی، از امام علی‌علیه السلام روایت می‌کنند.

دلیل پایه‌گذاری این دانش نیز آن بوده است که قرشیان با نبطیان ازدواج کردند و میان این دو طایفه فرزندانی پدید آمدند که زبانی نادرست و ناسره داشتند. برای نمونه، یکی از دختران خویلد اسدی که همسر یکی از نبطیان شده بود گفت: «ان ابوی مات و ترک علیّ مال کثیر»[1]. پس چون تباهی زبان خویش دیدند نحو را پایه گذاشتند.

همچنین روایت شده است که عربی بادیه‌نشین از مردی شنید که در بازار چنین می‌خواند: «ان الله بریء من المشرکین و رسوله» [به کسرهٔ حرف لام[2]]. ضربتی بر او زد و سر او شکافت. آن مرد نزد امیرمؤمنان شکایت برد. علی‌علیه السلام با آن کسی که ضربت زده بود در این باره سخن گفت. او پاسخ داد: این مرد در قرائت خویش به خدا کافر شده است. امام‌علیه السلام فرمود: «اما او در این کار تعمّدی نداشته است»[3].

نیز روایت کرده‌اند ابوالاسود دوئلی مشکلی در چشم داشت و دخترش او را نزد علی‌علیه السلام می‌برد. یک بار در اظهار تعجب گفت: «یا ابتاه ما اشد حر الرمضاء». ابوالاسود او را از این گونه سخن گفتن بازداشت. داستان را با امیرمؤمنان‌علیه السلام بازگفت و امام نیز نحو را پایه گذاشت.

هم روایت شده است ابوالاسود در پی جنازه‌ای می‌رفت. مردی از او پرسید: «من المتوفّي؟» گفت: «الله». پس علی‌علیه السلام را از این داستان آگاهاندند و او نحو را پایه گذارد.

به هر روی چون ابوالاسود در رقعه‌ای چند قاعده‌ای به هم رساند، امام به او فرمود: «ما احسن هذا النحو»؛ چقدر این شیوه پسندیده است! از آن روی این دانش نحو نام گرفت.

ابن‌سلام گفته است: آن رقعه چنین بود: کلام سه چیز است: اسم و فعل و حرف که برای معنایی آمده است. اسم آن چیزی است که از مسمی خبر دهد، فعل آن است که از حرکت مسمّی خبر دهد و حرف آن است که معنایی در غیر خود ایجاد کند.

---

۱. پدرم مرده است و بر من ثروتی فراوان بر جای گذاشته است.

۲. قرائتی است نادرست از آیهٔ ۳ سورهٔ توبه و درست آن چنین است: ﴿أَنَّ ٱللَّهَ بَرِىٓءٌ مِّنَ ٱلْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُۥ﴾؛ خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند.

۳. «انه لم یتعمد ذلک». خبر را در جایی نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۶۲/۴۰) روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

یک بار امام علیه‌السلام نوشت: «علی بن ابوطالب علیه‌السلام». از درک این نوشته درمانده‌اند. برخی گفته‌اند: ابوطالب کنیه‌اش نام او است[۱]. برخی گفته‌اند: ترکیب «ابوطالب» از قبیل دراخنا و حضرموت است. زمخشری در فائق[۲] گفته است: این واژه را در حالت جر بر همان حالت رفع واگذارند؛ چرا که بدین صورت اشتهار یافته و بدین سبب در حکم مثلی است که تغییر نیابد.

سخنوران

سخنوران گروهی دیگر دانش خود را از او گرفته‌اند و او سخنورترین ایشان است. مگر نمی‌بینید خطبه‌هایی از او چون خطبهٔ توحید[۳]، شقشقیه[۴]، هدایت[۵]، ملاحم[۶]، لؤلؤه[۷]، غراء[۸]، قاصعه[۹]، افتخار[۱۰]، اشباح[۱۱]، الدرة الیتیمة[۱۲]، اقالیم[۱۳]، وسیله[۱۴]، طالوتیه[۱۵]، قصبیه[۱۶]، نخیله[۱۷]، سلمانیه[۱۸]،

---

۱. ← مفید، الفصول المختارة، ۹۱.

۲. ← ۱۴/۱.

۳. خطبهٔ اول نهج البلاغه است که میرزا ابراهیم خوئی در الدرة النجفیه آن را شرح کرده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۲/۷.

۴. خطبهٔ سوم نهج البلاغه که چندین شرح دارد و از آن جمله است: تفسیر الخطبة الشقشقیه از شریف مرتضی، چاپ‌شده در ضمن مجموعهٔ دوم رسائل الشریف المرتضی، قم، ۱۴۰ ق.؛ شرح الخطبة الشقشقیة از مولی ابراهیم جیلانی (← حسینی، تلامذة المجلسی، ۸)؛ التوضیحات التحقیقیة از سید علی‌اکبر دلدار (← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۴۹۹/۴)؛ و شروح گلستانه، تستری، سلطان العلماء، بنانی و کسانی دیگر (← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۱۴/۱۳ و ۲۱۵).

۵. در الذریعة (۱۵۶/۱۴) از این خطبه نام برده شده است.

۶. خطبهٔ ملاحم که آن را الخطبة الزهراء نیز گفته‌اند خطبه‌ای است که پس از نبرد جمل ایراد شده و در آن از خروج صاحب طبرستان خبر داده است. این خطبه در نهج البلاغه نیامده و سید عبدالله شبر آن را در کتاب علامات الظهور آورده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۶/۷.

۷. خطبه‌ای است که امام در آن از ساخته شدن زوراء و چیرگی عباسیان خبر داده است. این خطبه در نهج البلاغه نیامده و برخی مدعی نقل آن در مشارق انوار الیقین برسی شده‌اند. ← مجلسی، بحار الانوار، ۳۵۴/۳۶؛ کورانی، معجم احادیث الامام الهدی، ۲۵/۳. برای بخشی از این خطبه ← خزاز قمی، کفایة الاثر، ۲۱۳ و ۲۱۴.

۸. خطبهٔ غراء یا خطبهٔ عجیبه، همان خطبهٔ ۸۳ نهج البلاغه است.

۹. خطبهٔ قاصعه طولانی‌ترین خطبهٔ نهج البلاغه است که در تصحیح صبحی صالح به شمارهٔ ۱۹۲ آمده است.

۱۰. خطبهٔ افتخار از خطبه‌هایی است که اکنون در نهج البلاغه وجود ندارد و از سخن ابن‌شهرآشوب چنین برمی‌آید که در ←

ناطقه[۱]، دامغه[۲]، فاضحه[۳] و فراتر از آن همهٔ نهج‌البلاغه شریف رضی و کتاب خطب امیرالمؤمنین علیه السلام[۴] اسماعیل بن مهران سکونی و الخطب[۵] زید بن وهب را.

سید حمیری گوید:

←

روزگار او وجود داشته است. برسی در مشارق انوار الیقین این خطبه را به روایت اصبغ بن نباته آورده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۹۸/۷.

۱۱. خطبهٔ اشباح خطبهٔ ۹۱ نهج البلاغه است.

۱۲. خطبهٔ الدرة الیتیمة یکی از خطبه‌ها است که در نهج البلاغه ذکر نشده است. احمد بن یحیی بن ناقه این خطبه را به همراه خطبه‌هایی چون اقالیم، بیان و مونقه‌گرد آورده و نسخه‌ای خطی از این مجموعه در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی وجود دارد. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۱۵/۸.

۱۳. این خطبه نیز در نهج البلاغه و مستدرک آن نیست و نسخه‌ای خطی به شرح پانوشت پیشین از آن وجود دارد. احتمال می‌رود این خطبه با خطبهٔ تطنجیه که برسی در مشارق آورده است یکی باشد. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۹۸/۷ و ۱۹۹.

۱۴. این خطبه در نهج البلاغه نیامده، اما متن کامل آن در روضهٔ الکافی کلینی (۳۰۱۸/۸) و نیز بخشی از آن در تحف العقول ابن‌شعبه (۹۲ ـ ۱۰۰) آمده است. دربارهٔ این خطبه ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۷/۷.

۱۵. خطبهٔ طالوتیه در نهج البلاغه نیست، اما در روضهٔ الکافی (۳۱/۸ ـ ۳۳) هست.

۱۶. از خطبهٔ قصبیه اطلاعی به دست نیاوردم. تنها در الذریعة (۱۹۳/۷ و ۱۵۶/۱۴) یادی از آن به نقل از ابن‌شهرآشوب وجود دارد.

۱۷. این خطبه نیز در نهج البلاغه وجود ندارد. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۰۲/۲۴.

۱۸. تنها به نامی از این خطبه در الذریعة (۱۹۳/۷) برخوردم.

۱. آقابزرگ در الذریعة (۱۹۳/۷ و ۱۵۶/۱۴) از این خطبه نام برده است.

۲. در الذریعة (۱۹۳/۷ و ۱۵۶/۱۴) از این خطبه یاد شده است.

۳. در الذریعة (نشانی‌های پیشین) از این خطبه نیز نام برده شده است.

۴. در منابع از این کتاب نام برده شده است. از آن جمله ← نجاشی، رجال النجاشی، ۲۶؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ۱۰۲/۴ ـ ۱۰۴؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۹۰/۷.

۵. از این کتاب در منابع با نام خطب امیرالمؤمنین علیه السلام یاد شده و نام کامل آن نیز خطب امیرالمؤمنین علی المنابر و فی الجمع و الاعیاد و غیرها است. ← طوسی، الفهرست، ۱۳۰؛ تفرشی، نقد الرجال، ۲۹۱/۲؛ اردبیلی، جامع الرواة، ۳۴۴/۱؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ۳۷۴/۸؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۸۹/۷.

آن‌که سخنورترین و پرسخن‌ترین ایشان و کسی بود که بیمار بر دست او درمان می‌یافت،
کسی که دورترین ایشان از شرک بود و سینه‌اش آکنده از دانش،
همو که مردمان فرمان یافتند که چون اختلاف ورزیدند او را در کار خویش داور گیرند،
و همو که گفتند: اگر او نبود و اگر دانش او نبود همه تباه شده بودند و به فتنه‌ای کور درافتاده بودند[1].

امیران فصاحت و بلاغت

امیران فصاحت و بلاغت نیز از دیگر کسانی‌اند که دانش خود را از او گرفته‌اند و او در این عرصه بهره‌مندترین است. سید رضی گفته است: امیرمؤمنان علیه‌السلام دریای فصاحت و زادگاه و گاهوارهٔ بلاغت بود و نهفته‌های فصاحت و بلاغت در سخن او رخ نمود و قوانین خویش از او گرفت[2].

جاحظ در کتاب غره[3] گفته است: علی علیه‌السلام به معاویه نوشت: «قدرتت تو را فریفته و فرجام آن زبونی است شده است. از کردهٔ نادرست خود بترس، شاید که به هدایتی راه‌جویی»[4].

همچنین فرموده است: «آن‌که ایمان آورد، امان یافته است»[5].

کلبی از ابوصالح روایت کرده و ابوجعفر بن بابویه نیز به سند خود از امام رضا علیه‌السلام از پدران او علیهم‌السلام نقل کرده است که صحابه گرد هم آمده بودند و از این سخن می‌گفتند که الف بیش از هر حرف دیگری در گفتار می‌آید. در این هنگام علی علیه‌السلام به بدیهه، خطبهٔ مونقه خود را ایراد فرمود که با عبارت زیر آغاز

۱.

من کان اخطبهم و انطقهم و من	قد کان یشفی حوله البرحاء
من کان انزعهم من الاشراک او	للعلم کان البطن منه خفاء
من ذا الذی امروا اذا اختلفوا بأن	یرضوا به فی امرهم قضاء
من قیل لولاه و لولا علمه	هلکوا و عانوا فتنة صماء

برای بیت‌ها با تفاوتی اندک ← دیوان السید الحمیری، ۵۸.

۲. ← نهج البلاغه، ۳۴، مقدمهٔ سید رضی.

۳. در فهرست آثار جاحظ به این اثر برنخورده‌ام. ← ابوملحم، کشاف آثار الجاحظ.

۴. «غرّک عزّک فصار قصاری ذٰلک ذُلّک فاَخشَ فاحشَ فعلِک فعلّک تُهدی بِهدیٍ».

۵. «من آمن أمن». متن را تنها در عیون الحکم و المواعظ لیثی (۴۲۸) و همچنین بحار الانوار مجلسی (۱۶۳/۴۰ به نقل از مناقب) یافته‌ام.

می‌شود: «حمدت من عظمت منته و سبغت نعمته و سبقت رحمته و تمت حکمته و نفذت مشیته و بلغت قضیته»[۱].

سپس به بدیهه خطبه‌ای دیگر ایراد کرد که بدون نقطه است و چنین آغاز می‌شود: «الحمد لله اهل الحمد و مأواه و له الحمد اوکد الحمد و احلاه و اسرع الحمد و اسراه و اظهر الحمد و اسماه و اکرم الحمد و اولاه»[۲].

این هر دو خطبه را در المخزون المکنون[۳] آورده‌ام.

از سخنان او است: «تخففوا تلحقوا فانما ینتظر باولکم آخرکم»[۴].

«من یقبض یده عن عشیرته فانما یقبض عنهم بید واحدة و یقبض منه اید کثیرة و من تلن حاشیته یستدم من قومه المودة»[۵].

«من جهل شیئا عاداه»[۶].

---

۱. خدایی را می‌ستایم که منتش گران و نعمتش فراوان است، رحمت او پیشی گرفته و کلمهٔ او تام گشته است، مشیت او نافذ است و حکم او روا.

از خطبهٔ مونقه که خطبه‌ای بدون الف است نسخه‌ای خطی در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی وجود دارد که تاریخ کتابت آن به ۷۲۹ ق. بازمی‌گردد ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۶/۷.

۲. ستایش خدایی را که سزامند و سرای ستایش است. از آن او باد استوارترین و شیرین‌ترین، سریع‌ترین و رواترین، آشکارترین و والاترین و گرامی‌ترین و سزاوارترین ستایش.

آقابزرگ در الذریعة (۲۳۱/۲۰) از این خطبه یاد کرده است.

۳. ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۱۵۴) از این اثر خود با نام کامل المخزون المکنون فی عیون الفنون یاد می‌کند. در امل آلامل حر عاملی (۲۸۵/۲)، معجم رجال الحدیث خوئی (۳۵۴/۱۷)، کشف الحجب و الاستار کنتوری (۴۹۹) و الذریعة آقابزرگ تهرانی (۲۳۱/۲۰) از این اثر یاد شده است.

۴. سبک‌بار باشید تا برسید؛ که نخستین شما را در انتظار آخرینتان بنشانند. ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه‌های ۲۱ و ۱۶۷.

۵. هر که دست از دوستی خاندان خویش بازگیرد، از ایشان تنها یک دست بازگرفته شود و از او دست‌های بسیار و هر که خویی نرم داشته باشد از کسان خویش دوستی‌هایی پایدار بیابد. ← همان، حکمت ۲۳.

۶. آن‌که چیزی را نشناسد با آن دشمنی ورزد. ← کراجکی، کنز الفوائد، ۲۸۳؛ طوسی، الامالی، ۴۹۴. همین مضمون در نهج البلاغه (حکمت ۱۷۲) در قالب این عبارت آمده است: «الناس اعداء ما جهلوا».

این سخن همسوی آن کلام الهی است که فرمود: ﴿بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ﴾[۱].

«المرء مخبوء تحت لسانه فاذا تكلم ظهر»[۲].

این سخن همسوی آن کلام الهی است که فرمود: ﴿وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾[۳].

«قيمة كل امرىء ما يحسن»[۴].

این سخن همسوی است با آن حکام الهی که فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَيْهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾[۵].

«القتل يقل القتل»[۶].

این سخن نیز همسوی آن کلام الهی است که فرمود: ﴿وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوٰةٌ﴾[۷].

شاعران

شاعران هم دانش خود به او بازگردانند و او شاعرترین ایشان است.

جاحظ در بیان و التبیین[۸] و نیز فضائل بنی‌هاشم[۹] و بلاذری در انساب الاشراف[۱۰] گفته که علی علیه‌السلام شاعرترین، فصیح‌ترین، سخنورترین و توانمندترین صحابه به کتابت بود.

همچنین در تاریخ بلاذری آمده است که ابوبکر شعر می‌گفت، عمر شعر می‌گفت، عثمان شعر می‌گفت، ولی علی علیه‌السلام شاعرترین آن سه تن بود[۱۱].

---

۱. یونس/۳۹: بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند.

۲. مرد در زیر زبان خویش نهفته است و چون سخن گوید هویدا شود. ← طوسی، الامالی، ۴۹۴. در نهج البلاغه (حکمت ۱۴۸) و منابع دیگر بخش نخست این عبارت آمده است.

۳. محمد/۳۰: و از آهنگ سخن به مال آنان پی خواهی برد.

۴. ارزش هر کس به آن کاری است که نکو می‌کند. ← شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۸۱، با عبارت «یحسنه».

۵. بقره/۲۴۷: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و نیروی بدنی بر شما برتری بخشیده است.

۶. قتل از قتل می‌کاهد. ← طوسی، الامالی، ۴۹۴.

۷. بقره/۱۷۹: شما را در قصاص زندگانی‌ای است.

۸. روایت را در البیان و التبیین نیافتم.

۹. از این کتاب اطلاعی به دست نیاوردم.

۱۰. ← ۱۵۲/۲ و ۳۰۲/۱۰؛ با این تصریح که علی شاعرترین خلیفگان سه‌گانه بود.

۱۱. ← همان، ۱۵۲/۲.

خبرگان عروض

خبرگان عروض و قافیه از دیگر کسانی‌اند که دانش خود از او گرفته‌اند و از سرای او بود که عروض برخاست. روایت کرده‌اند خلیل بن احمد آیین عروض را از مردی از یاران امام باقرعليه‌السلام یا علی بن حسینعليه‌السلام گرفت و برای آن اصولی بنیاد نهاد[۱].

واژه‌شناسان

واژه‌شناسان هم دانش خود از او گرفته‌اند و او چیره‌دست‌ترین کسان در این عرصه بود.

ابن‌حریری بصری در درة الغواص[۲] و نیز ابن‌فیاض در شرح الاخبار[۳] روایت کرده‌اند که صحابه در بارهٔ معنای «موئوده» دچار اختلاف شدند.

علیعليه‌السلام فرمود: «موئوده نمی‌شود مگر پس از آن‌که دوره‌های هفت‌گانه بر آن بگذرد»[۴].

عمر گفت: خدا عمرت دراز بدارد! درست گفتی.

مقصود امامعليه‌السلام از آن سخن دوره‌های هفت‌گانه‌ای بود که در این آیه بیان شده است: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾[۵]. امام بدین اشاره فرمود که تنها در صورتی «موئوده» صدق کند که [دختر زنده زاده شده باشد و] پس از ولادت گریه‌ای کرده باشد و آن‌گاه به خاک سپرده شده باشد[۶].

---

۱. روایت را در جایی نیافتم و مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۶۴/۴۰) آن را از مناقب نقل کرده است.

۲. ← حریری، درة الغواص، ۱۲.

۳. ← ۳۱۶/۲.

۴. «انها لاتکون مؤودة حتی یاتی علیها التارات السبع».

۵. مؤمنون/۱۲ ـ ۱۴: و به یقین انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم. پس او را به صورت نطفه‌ای در جایگاهی استوار قرار دادیم. آن‌گاه نطفه را به صورت علقه درآوردیم. پس آن علقه را مضغه گردانیدیم و آن‌گاه مضغه را استخوان‌هایی ساختیم. بعد استخوان‌ها را با گوشتی پوشانیدیم. آن‌گاه جنین را در آفرینش دیگر پدید آوردیم. آفرین باد به خدا که بهترین آفرینندگان است.

۶. ناگفته نماند عبارت ابن‌حیون در شرح الاخبار (۳۱۶/۲) چنین است: «انها لاتکون موؤدة حتی تمر بالتارات الست تکون تطفة ثم تکون علقة ثم تکون مضغة ثم عظما ثم لحما ثم یکون خلقا آخر».

واعظان

واعظان هم از کسانی‌اند که از او می‌گیرند و هیچ کس را مثل‌ها، عبرت‌ها، حکمت‌ها و موعظه‌هایی چون مثل‌ها، عبرت‌ها، حکمت‌ها و موعظه‌های او نیست. از این قبیل که فرمود:

«هز که دشمنی بکارد ناکامی بدروَد»[۱].

«هر که مرگ را یاد کند آرزو را از یاد برد»[۲].

«هر که عقل او را بنشاند جهل او را برخیزاند»[۳].

«ای فریفتگان چقدر سرمست سرایی هستید که خیرش بی‌ارج، شرش ریشه‌دار، رفاهش ناپایدار، ارجمندش مغلوب است و به صلح درآمده‌اش محروم، مالکش مملوک و میراثش متروک»[۴].

عبدالواحد آمدی کتاب خود غرر الحکم را از همین گوهرهای کلام او فراهم ساخته است.

فیلسوفان

فیلسوفان از دیگر کسانی‌اند که دانش خود به او بازگردانند و او حکیم‌ترین ایشان است. او خود فرمود: «من نقطه‌ام، من خطّم، من خطّم، من نقطه‌ام، من نقطه و خطم»[۵].

جماعتی در پرتو این سخن گفته‌اند: قدرت گوهر است و جسم حجاب آن و صورت نیز حجاب جسم؛ زیرا نقطه اصل است، خط حجاب و مقام نقطه و حجاب چیزی جز جسد ناسوتی است.

از او دربارهٔ عالَم عُلوی پرسیدند.

فرمود: «صورت‌هایی است عاری از مواد و برتر از قوه و استعداد که برای آن‌ها تجلی کرده است و آن‌ها تابیده‌اند و بر آن‌ها پرتو افکنده است و آن‌ها تلألؤ یافته‌اند. مثال خویش در هویت آن‌ها افکنده و از آن‌ها افعالشان ظهور یافته است. انسان را دارای نفس ناطقه‌ای آفریده است که اگر آن را به علم

---

۱. «من زرع العدوان حصر الخسران». ← لیثی، عیون الحکم و المواعظ، ۴۳۱.

۲. «من ذکر المنیة نسی الامنیة». ← آمدی، غرر الحکم، ۱۹۲/۲.

۳. «من قعد به العقل قام به الجهل». ← لیثی، عیون الحکم و المواعظ، ۴۶۱.

۴. «یا اهل الغرور ما ابهجکم بدار خیرها زهید و شرها عتید و نعیمها مسلوب و عزیزها منکوب و مسالمها محروم و مالکها مملوک و تراثها متروک». ← همان، ۵۵۶.

۵. «انا النقطة انا الخط انا الخط انا النقطة انا النقطة و الخط». ← ابن جبر، نهج الایمان، ۲۷۹.

بپرورد به جواهر اوایل علل خویش مشابهت رساند و اگر مزاجش اعتدال یابد و از اضداد مفارقت حاصل کند، از این رهگذر با آن سبع شداد مشابهت یابد»[۱].

ابوعلی سینا گفته است: جز علی علیه‌السلام هیچ دلاور دیگری فیلسوف نبوده است.

شریف رضی گفته است: هر کس سخن او را بشنود در این تردید نمی‌کند که این سخن مردی است که در کنج خانه‌ای نشسته یا در دامنهٔ کوهی عزلت اختیار کرده است و جز صدای نفَس خویش نمی‌شنود و جز خود را نمی‌بیند. همچنین تقریباً باور نمی‌کند که این سخن مردی باشد که شمشیر برهنه می‌سازد و به متن پیکار می‌تازد و سرها از تن می‌پراند و یلان بر زمین می‌افکند و در حالی بازمی‌گردد که از خنجر او خون می‌چکد؛ و همو در عین حال پارسای پارسایان و یگانهٔ دلاوران است. این از فضیلت‌های شگفت و از ویژگی‌های او است که توانسته است اضداد را در برهم آورد[۲].

سوسی گوید:

در کف او شمشیری است که مرگ را بسنده کند و هر که با او نافرمانی آورد این اسباب مرگ را به سویش برکشد.

در کام او شمشیری دیگر است همتای با شمشیری که در دست خویش دارد، و این دو برابرند، یکی در آورد سخن و دیگری در آوردگاه سخن.

اگر زنده‌ای را گوید بمیر، از ترس نزید و اگر مرده‌ای را گوید زنده باش از ترس نمیرد.

یا شب را بگوید روز باش روز شود و یا خورشید را بگوید در شب طلوع کن هیچ غروب نکند.

یا دستی به سوی دنیا برد تا آن را زیر و رو کند این کار بی‌هیچ سختی و رنجی بر او آسان افتد.

همان امامی است که جبریل خدمتکار او است و اگر ناگواری‌ای رخ دهد جبریل نایب او شود، در حالی که کسی دیگر را نیابت نکند،

و عزرائیل در فرمان او است و هرگاه او را گوید این را بمیران بمیراند یا آن را واگذار واگذارد.

---

۱. «صور عارية عن المواد عالية عن القوة و الاستعداد تجلى لها فأشرقت و طالعها فتلألأت والقى فى هويتها مثاله فأظهر عنها افعاله و خلق الانسان ذانفس ناطقة ان زكاها بالعلم فقد شابهت جواهر اوائل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد» ← لیثی، عیون الحکم و المواعظ، ۳۰۴. ملاهادی سبزواری نیز در شرح الاسماء الحسنی (۶۸) به تفسیر این خبر پرداخته است.

۲. نهج البلاغه، ۳۵ و ۳۹، مقدمه.

آن هر دو به او راضی‌اند که مولا و مالک ایشان باشد و در هر فراخوان از او فرمان برند[۱].

مهندسان

مهندسان از دیگر کسانی‌اند که از دانش او بهره جسته‌اند و او چیره‌دست‌ترین ایشان است. حفص بن غالب مرفوعاً نقل کرده و گفته است: در روزگار عمر دو مرد نشسته بودند که برده‌ای با زنجیری بر پای بر آنان گذشت. یکی به دیگری گفت: اگر این زنجیر فلان اندازه نباشد همسرم سه طلاقه است. آن دیگری برخلاف سخن وی گفت و بر آن سوگند خورد. پس از صاحب آن برده خواستند زنجیر از پای برده بگشاید تا آن را وزن کنند. او از این کار خودداری ورزید. نزاع نزد عمر بردند و او گفت: هر دو از همسرانتان کناره گزینید. آن‌گاه در پی علی علیه السلام فرستاد و در این باره از او پرسید. امام علیه السلام تغاری بزرگ خواست. سپس از آن برده خواست پاهای خود را در تغار بگذارد. آن‌گاه فرمود در آن ظرف آن اندازه آب ریختند که پاهای غلام و زنجیر را پوشاند. سپس سطح آب را نشانه‌گذاری کردند. پس از غلام خواست زنجیر را بالاتر برد و از آب بیرون برد. آب از آن نشان پایین‌تر رفت. [از غلام خواستند پای خود از آب بیرون کشد] آن‌گاه قدری آهن خواست و آن‌ها را در آن تغار قرار داد تا جایی که آب به آن نشان نخست بازگشت. پس فرمود آن آهن‌ها را وزن کنند. وزن آن‌ها همان وزن زنجیر بود. پس از این رخداد زنجیر را از پای غلام درآوردند و وزن کردند و درست همان بود، و عمر از این پیشامد در شگفت شد[۲].

---

۱. فی کفّه سبب الموت الوفیّ فمن — عصاه مدّ له من ذلک السبب
فی فیه سیف حکاه سیف راحته — سیّان ذاک و ذا فی الخطب و الخطب
لو قال للحی مت لم یحی من رَهب — او قال للمیت عش مامات من رعب
او قال للیل کن صبحا لکان و لو — للشمس قال اطلعی باللیل لم‌تغب
او مد کفاً الی الدنیا لیقلبها — هانت علیه بلا کدّ و لا تعب
ذاک الامام الذی جبریل خادمه — ان ناب خطب ینب عنه و لاینب
و عزرائیل مطواع له فمتی — یقل أمت ذا یمت او هبه لی یهب
رضوان راض به مولی و مالک مم — لوک یطیعانه فی کل منتدب

۲. ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۷/۳؛ شریف رضی، خصائص الائمه علیهم السلام، ۸۵؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۱۸۸.

در تهذیب آمده است که مردی به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: من سوگند خورده‌ام که فیلی را وزن کنم. فرمود: چرا به چیزی که در توان ندارید سوگند یاد می‌کنید؟ گفت: به هر روی گرفتار شده‌ام. امام فرمود قایقی را که در آن مقداری الوار بود آوردند و سپس مقدار فراوانی از آن الوار را خالی کردند و سپس نگار آب را در مقایسه با خط نگار آن پیش از تخلیهٔ این الوارها علامت زدند. پس فیل را بدان درآوردند تا خط آب به همان نشان پیشین بازگشت. پس فرمود آن الوارها را که بیرون آورده بودند وزن کنند. آن‌گاه فرمود: این همان وزن فیل است[1].

همچنین گفته‌اند: در جریان نبرد صفین کرجی و پارو ساخت و بر فرات روانه کرد[2].

منجمان

منجمان از دیگر کسانی‌اند که از دانش او بهره جسته‌اند و او خود زیرک‌ترین ایشان است.

سعید بن جبیر گفته است: دهقانی ــ که در روایت قیس بن سعد، مزجان بن شاشوا نام داشت ــ به استقبال علی علیه السلام آمد که از مدائن به جسر بوران آمده بود. پس به آن حضرت گفت: ای امیرمؤمنان، نجم‌های طالع نحس هستند و سعد و نحس به هم درآمیخته است و در چنین روزی بر هر فرزانه‌ای است که خود را پنهان سازد. این روز برای تو روزی دشوار است که در آن دو کوکب قِران یافته‌اند، میزان باژگونه است و از برج تو آتش برخاسته است. پس اکنون هنگام جنگ نیست.

امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ پرسید: ای دهقانی که به کمک نشانه‌ها پیشگویی کنی و از تقدیر بترسانی! دیروز صاحب میزان که بود؟ صاحب سرطان در کدام برج بود؟ طالع اسد چه رقمی داشت؟ ساعت‌ها در حرکت‌ها چه سان بودند و کنیزکان و فرزندان بر چه شمار بودند؟

گفت: به اسطرلاب خواهم نگریست.

---

۱. ناگفته نماند چنان که علامه مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۶۶/۴۰) آورده، ظاهراً از سوی راوی اشتباهی صورت پذیرفته است؛ چرا که قاعدتاً باید نخست فیل را به قایق درآورند و سپس به اندازه‌ای که نگار آب را به سطح معادل هنگام سوار بودن فیل بر کشتی برساند در آن الوار یا هر چیز دیگری بار کنند. مجلسی روایت دیگری را که هم‌مضمون این روایت در من لایحضره الفقیه (۱۷/۳) نقل شده گواه این تفسیر دانسته است. روایت حاکی از آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فیل به قایق درآورده شود و نگار آب علامت زده شود، سپس فیل را پیاده کنند و بدان اندازه آهن یا سرب در قایقی بگذارند که سطح آب به همان نشان پیشین رسد. آن‌گاه آن آهن یا سرب را وزن کنند.

۲. مجلسی در بحار الانوار (۱۶۶/۴۰) این روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

امیرمؤمنان علیه السلام لبخندی زد و فرمود: ای دهقان، چه غافلی! تو ثوابت را به حرکت درمی‌آوری؟ یا چگونه است که دربارهٔ سیّارات حکم می‌کنی؟ ساعت‌های برج اسد با مطالع چه نسبت دارند و زهره با توابع و جوامع چگونه است؟ و فلک کنیزگان متحرک کدام است؟ شعاع منیّرها چه اندازه است؟ و در ظهرگاهان چه به دست آید؟

گفت: ای امیرمؤمنان، مرا از این‌ها آگاهی‌ای نیست.

فرمود: ای دهقان، آیا دانشت تو را به این رسانده است که پادشاهی در خاندان شاه چین انتقال یافت، سرایی در زنگبار آتش گرفت، آتش یکی از آتشکده‌های فارس به خاموشی گرایید، مناره‌ای در هند ویران شد، سراندیب به زیر آب رفت، دژ اندلس شکاف برداشت، پاتریارک روم در آن سرزمین هزیمت پذیرفت؟ و در روایت دیگری است: دیروز در چین خاندانی فروپاشید، برج ماچین از هم شکافت، سور سراندیب فروریخت، پاتریارک روم در ارمینیه گریخت، عالم یهودیان در ایله درگذشت، مورچگان در وادی غله سر برداشتند و شاه افریقیه مرد. آیا از این‌ها آگاه بودی؟

گفت: نه، ای امیرمؤمنان.

در روایت دیگری است که امام علیه السلام فرمود: گمان برم برپایهٔ اختلاف مشتری و زحل داوری کرده‌ای. مشتری در شفق برایت شعله افروخته و شعاع مریخ در سحرگاهان رخ نموده و جرم آن به جرم ماه درپیوسته است.

پس فرمود: دیروز هزار هزار عالَم سعد بود و در هر یک از آن عالم‌ها هفتاد هزار زاده شدند و امشب نیز به شمار ایشان بمیرد و این مرد ــ و در این هنگام با دست به سعد بن مسعده حارثی که جاسوس خوارج در اردوی او بود اشاره کرد ــ یکی از ایشان است. آن ملعون از این اشارهٔ علی علیه السلام گمان برد که فرمان می‌دهد او را بگیرند. از این روی همان دم از بیم مرد.

پس از این سخنان و این رخداد، آن دهقان از هوش رفت و چون به هوش آمد امیرمؤمنان علیه السلام از او پرسید: آیا تو را از چشمهٔ توفیق سیراب نساختم؟ گفت: چرا. فرمود: من و یاورم هیچ کدام نه شرقی هستیم و نه غربی؛ ما برخاستهٔ قطب و نشانه‌های فلکیم. اما این که گفتی: از برج تو آتش برخاسته است، بر تو لازم بوده این امر را نه به زیان، بلکه به سود من تفسیر کنی؛ نور و فروغ آن برج نزد من می‌ماند و شعله و آتش آن می‌رود. این مسئله‌ای ژرف است. اگر حسابگری آن را محاسبه کن.

دهقان که این شنید و دید گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست، محمدﷺ پیامبر خدا است و تو ای علی ولیّ خدایی[۱].

خبرگان حساب

خبرگان مهارت حساب از دیگر کسانند که دانش خود به او بازبرند و او بهره‌مندترین ایشان از این توان است. ابن‌ابی‌لیلی روایت کرده است که دو مرد در سفری با یکدیگر هم‌خوراک شدند. یکی از آن‌ها پنج گرده و دیگری سه گرده داشت. در این میان مردی دیگر نیز با آنان هم‌خوراک شد و به ازای آن به ایشان هشت درهم داد.

پس آن دو تن [بر سر این هشت درهم] نزاع کردند و داوری نزد امیرمؤمنان علیه السلام بردند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این خواسته به پستی درآمیخته است و نزاع آوردن در آن پسندیده نیست و صلح بهتر است.

اما آن‌که صاحب سه گرده بود جز به متن حکم قضایی رضایت نداشت.

امام علیه السلام فرمود: اکنون که جز متن حکم قضایی را برنتابی از آن هشت درهم تنها یک درهم از آن تو و هفت درهم از آن همسفر تو است. مگر نه آن است که تو سه گرده داشته‌ای و او پنج گرده داشته است؟

گفت: چرا.

فرمود: این می‌شود بیست و چهار ثلث که تو خود از آن‌ها هشت ثلث خورده‌ای، همسفرت هشت ثلث خورده و میهمانتان نیز هشت ثلث خورده است. اکنون که شما را هشت درهم داده همسفر تو را هفت درهم است و تو را یکی[۲].

کیمیاگران

دست به کاران دانش کیمیا نیز از آن جمله‌اند و او در این دانش توانمندترین است. از امیرمؤمنان علیه السلام

---

۱. ← طبری آملی، دلائل الامامة، ۵۸؛ طبرسی، الاحتجاج، ۳۵۷/۱.

۲. ← ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ۱۱۰۵/۳؛ کلینی، الکافی، ۴۲۷/۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۷/۳؛ مفید، الارشاد، ۲۱۹/۱؛ همو، الاختصاص، ۱۰۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۹۰/۶ و ۳۱۹/۸؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۲۱۶.

دربارهٔ این صنعت پرسیدند. فرمود: «برادر نبوت است و نگاه‌دارندهٔ مروت، و مردم دربارهٔ آن بر پایهٔ ظاهرش آن سخن می‌گویند، درحالی که من ظاهر و باطنش می‌دانم. خدای را سوگند، نیست مگر آبی جامد، هوایی راکد، آتشی سرکش و زمینی روان».

همچنین در اثنای خطبه، آن حضرت از ایشان پرسیدند: آیا کیمیا هست؟

فرمود: بوده است و خواهد بود.

پرسیدند: از چیست؟ فرمود: از جیوهٔ سیماب، سرب، زاج، آهن مزعفر، زنگار سبز مس که بر عابر خویش نگه‌داشته نشود.

گفتند: فهم ما به این نمی‌رسد.

فرمود: قدری را مزرع و قدری را آب قرار دهید و مزرع را به آب سیراب کنید و تمام است.

گفتند: ای امیرمؤمنان ما را بیفزای.

فرمود: فزونی‌ای بر این نیست. حکیمان بر این نیفزوده‌اند، تا مردم آن را بازیچه نسازند[1].

ابن‌رزیک گفته است:

علی علیه السلام همان کسی است که خدایی که بر قلب او نظاره داشت آنچه را در پس پرده‌ها است آشکارا به او می‌نمایاند.

علی علیه السلام آن کسی است که چیره‌دست‌ترین آنان بود که بر زین اسبان چابک نشستند و تاختند[2].

طبیبان

طبیبان از دیگر کسانی‌اند که از دانش او بهره جسته‌اند و او حاذق‌ترین ایشان است. امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمود: «اگر پسری سست‌خایه و کوتاه‌آلت باشد و چشم فروهلد از کسانی خواهد بود که به خیرشان امید است و از آسیبشان ایمنی است. اما اگر پسر ستبرخایه و درشت‌آلت

---

۱. روایت را در منابع پیشین نیافتم. مجلسی در بحار الانوار (۱۶۸/۴۰) و نباطی در الصراط المستقیم (۲۲۳/۱) آن را به نقل از مناقب آورده‌اند.

۲.

علی الذی قدکان ناظر قلبه	یریه عیانا ما وراء العواقب
علی الذی قدکان افرس من علا	علی صهوات الصافنات الشوارب

باشد و خیره بنگرد از کسانی خواهد بود که نه به خیرشان امید می‌رود و نه از شرشان ایمنی است»[1].

همچنین فرمود: «فرزندی که شش ماهه، هفت ماهه یا نه ماهه زاده شده باشد زنده می‌ماند، ولی آن‌که هشت ماهه زاده شده باشد زنده نمی‌ماند»[2].

نیز فرمود: «شیر[3] و پیشاب دختر از مثانهٔ مادرش می‌جوشد. ولی شیر پسر از بازوها و شانه‌ها می‌آید»[4].

همچنین از او روایت شده که فرموده است: «نوزاد هر سال به اندازهٔ چهار انگشت به انگشتان خود او رشد می‌کند»[5].

یک بار مردی از امیرمؤمنان علیه السلام پرسید: چرا فرزند گاه شبیه پدر و مادر خود می‌شود و گاه همانند خاله و عمهٔ خویش؟

امیرمؤمنان علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: او را پاسخ ده.

امام علیه السلام نیز فرمود: «اگر مردی با دلی آرام و بدنی عاری از آشفتگی به سراغ همسر خویش رود، دو نطفه به سان دو کشتی‌گیر با یکدیگر درآویزند و چنانچه نطفهٔ مرد بر نطفهٔ زن غلبه کند فرزند شبیه پدر خود شود و چنانچه نطفهٔ زن بر نطفهٔ مرد برتری گیرد فرزند با مادر همانند شود. اما اگر مرد با دلی نگران و بدنی آشفته و ناآرام به سراغ همسر خویش رود نطفه درهم آشوبند و در سمت راست یا سمت چپ رحم افتند. اگر نطفه در سمت راست رحم جای گیرد بر رگ‌های عموها و عمه‌ها افتد و فرزند به عموها و عمه‌ها خود شباهت یابد و اگر نطفه در سمت چپ رحم جای گیرد بر رگ‌های دایی‌ها و

---

۱. «اذا کان الغلام ملتاث الاذرة صغیر الذکر ساکن النظر فهو ممن یرجی خیره و یؤمن شره و اذا کان الغلام شدید الاذرة کبیر الذکر حاد النظر فهو ممن لایرجی خیره و لایؤمن شره». ← کلینی، الکافی، ۵۱/۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۱۴۸.

۲. «یعیش الولد لستة اشهر و لسبعة و لتسعة و لایعیش لثمانیة اشهر». ← کلینی، الکافی، ۵۲/۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۱۵/۸ و ۱۶۶.

۳. منظور شیری است که به نوزاد دختر دهند.

۴. «لبن الجاریة و بولها یخرج من مثانة امها و لبن الغلام بخرج من العضدین و المنکبین». برای متن، با افزوده‌ای ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۶۸/۱؛ همو، علل الشرائع، ۲۹۴؛ طوسی، الاستبصار، ۱۷۳/۱؛ همو، تهذیب الاحکام، ۲۵۰/۱.

۵. «یشب الصبی کل سنة اربع اصابع باصابع نفسه». ← کلینی، الکافی، ۴۶/۶؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴۹۳/۳.

خاله‌ها افتد و فرزند به دایی‌ها و خاله‌ها شبیه شود»[۱].

پس آن مرد برخاست، در حالی که می‌گفت: خداوند خود بهتر می‌داند رسالت خویش را کجا قرار دهد. روایت کرده‌اند آن مرد که پرسیده بود خضر بود[۲].

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز پیشتر پرسیده بودند: چگونه زن مادینه و مرد نرینه می‌شود؟

او هم فرموده بود: «دو آب با یکدیگر التقا می‌یابند. اگر آب زن بر آب مرد چیرگی یابد مؤنث می‌شود و اگر آب مرد بر آب زن چیرگی گیرد مذکر می‌شود»[۳].

فن تجارت

کسانی از عالمان نیز هستند که در علم معامله به شیوهٔ اهل بازار سخن گفته‌اند و در عین حال بدین حقیقت اعتراف دارند که همو سرچشمهٔ دانش ایشان است و جز بهره‌هایی اندک از این دانش نزد دیگران نیست. تا جایی که برخی از استادان این عرصه گفته‌اند: اگر او را فراغی بود که به آشکار کردن آنچه از این علوم ما می‌دانست بپردازد، در این باب نیز بی‌نیاز می‌ساخت.

دانش سرشار

به هر روی، از دیگر نمونه‌های دانش سرشار او این است که در روایتی از اسامة بن زید و ابورافع نقل

---

۱. «اما الولد فان الرجل اذا اتی اهله بنفس ساکنة و جوارح غیر مضطربة اعتلجت النطفتان کاعتلاج المتنازعین فان علت نطفة الرجل نطفة المرأة جاء الولد یشبه اباه و اذا علت نطفة المرأة نطفة الرجل شبه امه و اذا اتاها بنفس منزعجة و جوارح مضطربة غیر ساکنة اضطربت النطفتان فسقطتا عن یمنة الرحم و یسرته فان سقطت عن یمنة الرحم سقطت علی عروق الأعمام و العمات فشبه اعمامه و عماته و ان سقطت عن یسرة الرحم سقطت علی عروق الأخوال و الخالات فشبه اخواله و خالاته».

۲. روایت مشتمل بر متن پیش‌گفته با تفاوت‌هایی در منابع آمده است. از آن جمله ← برقی، المحاسن، ۳۳۲/۲؛ ابن‌بابویه قمی، الامامة و التبصرة، ۱۰۷؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۹۷/۱؛ همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۶۸/۲؛ همو، کمال الدین، ۳۱۴؛ طبری، دلائل الامامة، ۱۷۵؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۵۹.

۳. «یلتقی الماءان فاذا علا ماء المرأة ماء الرجل انثت و ان علا ماء الرجل ماء المرأه اذکرت». ← ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۶۸/۱۰ و ۶۹؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۳۳۶/۵؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۴۵/۱۲؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۷۴/۱.

شده است که جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و گفت: ای محمد آیا تو را به گنجی برای خاندانت مژده ندهم؟

پس با او دربارهٔ توراتی سخن گفت که گروهی از مردمان یمن آن را میان دو سنگ سیاه یافته بودند.

جبرئیل آن یمنیان را برای پیامبر ﷺ به نام برشمرد.

چون آن‌ها نزد پیامبر ﷺ آمدند بدیشان فرمود: در همان‌جا بمانید تا شما را از نام خود و نام پدرانتان خبر دهم و شما تورات را یافته و آن را آورده‌اید.

پس آن تورات را به پیامبر ﷺ سپردند و اسلام آوردند.

پیامبر ﷺ آن را بالای سر خود گذاشت و آن‌گاه خدا را به نام ویژه‌اش خواند و آن تورات عربی شد.

پیامبر ﷺ آن را گشود و در آن نگریست و آن را به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سپرد و فرمود: «این ذکری برای تو و فرزندانت پس از من است»[1].

امیرمؤمنان علیه‌السلام در تفسیر آیهٔ ﴿وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ﴾[2] فرموده است: «خداوند پیامبری سیاه برانگیخته که داستان او را برای ما نقل نکرده است»[3].

یک بار معاویه به ابوایوب انصاری چنین نوشت: بر تو حجت می‌آورم؛ دوشیزه هرگز از یاد نمی‌برد![4]

پس امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: در پاسخ برایش بنویس که او خود از قاتلان عثمان است، او خواسته است بگوید در نزد وی کسانی که عثمان را کشته‌اند حکایت آن کس دارند که دوشیزه در خاطر سپرد؛

---

۱. «هذا ذکر لک و لذریتک من بعدی». خبر را در منابع کهن نیافتم و مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۷۰/۴۰) آن را به نقل از مناقب آورده است.

۲. نساء/۱۶۴: و پیامبرانی را فرستادیم که در حقیقت ماجرای آنان را قبلاً بر تو حکایت نمودیم و پیامبرانی را نیز برانگیخته‌ایم که سرگذشت ایشان را بر تو بازگو نکرده‌ایم.

۳. «بعث الله نبیا اسود لم یقص علینا قصته». ← طبرسی، مجمع البیان، ۴۵۸/۸.

۴. اشاره است به ضرب‌المثلی که در زبان عربی آورند: «لا تنسی شیباء ابا عذرتها و لا قاتل بکرها»؛ هرگز دوشیزه‌ای آن مرد را که بکارت از او برگرفته است یا آن مرد را که نخستین نوزاد او را کشته است از یاد نبرد.

ظاهراً ابوایوب از درک این مثل مانده بود و به امیرمؤمنان علیه‌السلام مراجعه کرد و از ایشان برای پاسخ راهنمایی خواست.

چرا که دوشیزه نه قاتل نخستین فرزند خویش را از یاد بَرد و نه آن‌که بکارت او بُرد[1].

از دیگر نشانه‌های فراوانی دانش او این است که نطق پرندگان و وحوش و چهارپایان را تفسیر کرد. زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «منطق طیر را به ما آموخته‌اند، آن سان که به سلیمان بن داوود آموخته شده بود، و نیز منطق هر جنبنده‌ای در دریا و خشکی»[2].

ابن‌عباس گوید: علی علیه السلام فرمود: «بانگ خروس این است: ای غافلان، خدا را یاد کنید. شیههٔ اسب این است: خداوندا، بندگان مؤمن خویش را بر بندگان کافر خود پیروز کن. بانگ الاغ این است که عشّاران را لعنت کند و در چشم شیطان عر زند. صدای قورباغه این است: منزه است خدای معبود من که در همهٔ دریاها او را تسبیح گویند. آواز چکاوک این است: خداوندا دشمنان خاندان محمد را لعنت فرست»[3].

عبدی در شعر خود گوید:

آنچه را همهٔ مردمان می‌دانستند به تو آموخت و آنچه را آنان نمی‌دانستند به تو الهام کرد،

و تو را در میان مردمان شرافت و عزت و عظمت افزود، چندان که از وصف توصیفگران بیرون است[4].

آگاهی از زبان‌ها

سعید بن طریف از امام صادق علیه السلام روایت کرده و ابوامامه باهلی نیز روایت کرده و این هر دو روایت را به

---

۱. برای شرح تفصیل بیشتر و نیز آشنایی با ضرب‌المثلی که در نامهٔ معاویه به آن اشاره شده است ← منقری، وقعة صفین، ۳۶۶؛ ابن‌شبه، تاریخ المدینة المنورة، ۲۹۹/۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ۴۳/۸.

۲. «علمنا منطق الطیر کما عُلمه سلیمان بن داوود و کل دابة فی بر او بحر». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۶۳ و ۳۶۴.

۳. «نعیق الدیک: اذکروا الله یا غافلین، و صهیل الفرس: اللهم انصر عبادک المؤمنین علی عبادک الکافرین، و نهیق الحمار ان یلعن العشارین و ینهق فی عین الشیطان، و نقیع الضفدع سبحان ربی المعبود المسبّح فی لجج البحار، و انیق القبرة اللهم العن مبغضی آل محمد». ← مفید، الاختصاص، ۱۳۶.

۴.
و علمک الذی علم البرایا — و الهمک الذی لا یعلمونا
فزادک فی الوری شرفا و عزا — و مجدا فوق وصف الواصفینا

پیامبرﷺ رسانده‌اند و متن این‌جا روایت ابو امامه است که گفت: مردم به حضور پیامبرﷺ رسیدند و او را به مولودش تبریک گفتند.

پس مردی برخاست و گفت: ای پیامبر خداﷺ، پدر و مادرم به فدایت! امروز از علیؑ کاری شگفت دیدیم.

پرسید: چه دیدید؟

یکی گفت: آهنگ آمدن به حضور تو را داشتیم تا سلام کنیم و تو را به مولودت حسینؑ تبریک گویم. اما علیؑ مانع ورودمان شد و ما را از این آگاهاند که صد و بیست و چهارهزار فرشته بر او فرود آمده‌اند. ما از این که او توانسته است این همه فرشته را بشمارد در شگفت شده‌ایم.

پیامبرﷺ روی خود سوی علیؑ چرخاند و با لبخند پرسید: چه چیز تو را از این آگاهانده که بر من صد و بیست و چهارهزار فرشته فرود آمده است؟

فرمود: پدر و مادرم به فدایت ای پیامبر خدا! صد و بیست و چهارهزار زبان شنیدم و از این روی دانستم آن‌ها صد و بیست و چهارهزار فرشته‌اند.

پیامبرﷺ فرمود: ای ابوالحسن، خداوند تو را علم و حلم افزاید[1].

در فائق[2] زمخشری است که از شریح دربارهٔ زنی پرسیدند که طلاق یافته و گفته است در یک ماه سه بار خون دیده است. شریح گفت: اگر سه تن از زنان خاندانش گواهی دهند که آن زن پیش از طلاق هر ماه خون می‌دیده سخن او پذیرفته است.

امامؑ که این شنید فرمود: «قالون» ـ و این به رومی به معنای «درست است» باشد.

در بصائر الدرجات سعد قمی آمده است که امیرمؤمنانؑ در راه خود به سوی نبرد نهروان در قطقطا اردو زد. آن‌جا مردمان بادوریا نزد او گرد آمدند و از سنگینی خراج نالیدند. آنان به زبان نبطی با او سخن گفتند و از این یاد کردند که همسایگانی دارند با سرزمینی وسیع‌تر و خراجی کمتر. امام آنان را به زبان نبطی پاسخ داد: «زعرا و طائه من زعرا رباه» یعنی: «گاورس ریز از گاورس درشت بهتر است»[3].

---

۱. خبر را در منابع کهن نیافتم و مجلسی نیز در بحار الانوار (۱۷۰/۴۰ و ۱۷۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

۲. ← ۲۲۲/۳.

۳. «دخن صغیر خیر من دخن کبیر». ← صفار، بصائر الدرجات، ۳۵۵.

روایت شده است که امامعليه‌السلام از دختر یزدگرد پرسید: نامت چیست؟ گفت: جهان بانویه. فرمود: بلکه شهربانویه، و به فارسی او را پاسخ داد[۱].

علیعليه‌السلام همچنین صدای ناقوس را ترجمه کرد. صاحب مصباح الواعظ و تودهٔ عالمان ما از حارث اعور، زید بن صوحان، صعصعة بن صوحان، براء بن سیره، اصبغ بن نباته، جابر بن شرحبیل و محمود بن کواء نقل کرده‌اند که در تفسیر ناقوس فرمود: «می‌گوید: سبحان الله! راستی که خدا منزه است! مولی خداوندی بی‌نیاز و جاودان است، به مدارا از ما درمی‌گذرد. اگر بردباری او نبود تیره‌بخت بودیم. مولی از ما بازخواست کند، با ما همراهی کند، از ما حساب بخواهد. ای مولایمان ما را تباه مکن و کاستی ما جبران ساز و ما را به کار گیر و بردباری خویش از آنِ ما کن. عفو تو از ما دلیرمان کرد. دنیا ما را فریفته، به خود مشغول داشته، به هوس کشانده، به بازی درآورده و اغواکرده است. ای فرزند دنیاگرد آور و گرد آور، ای فرزند دنیا لختی درنگ، ای فرزند دنیا هشدار و هشدار، دنیا قرن به قرن فانی می‌شود و هیچ روزی بر ما نگذرد مگر آن‌که ستونی از ما فروریزد. ما سرایی را تباه کرده‌ایم که ماندگار است و سرایی را منزل گرفته‌ایم که فانی شود. هرگز، مرگ است و مرگ، هرگز، مرگ است و خاک، هرگز، مرگ است و نابودی، هرگز، مرگ است و نیستی. از این سرای به این سرای درآمدن و به خاک سپرده شدن. ای فرزند دنیا لختی درنگ، لختی درنگ! آنچه را می‌آید بسنج. اگر نادانی‌ام نبود دنیا در نگاهم جز زندان نمی‌نمود. خیری است خیر و شری است شر. اندکی و اندکی و اندوهی و اندوهی.

چه چیز از که خیزد و چه اندازه از این یا از آن باشد. امید می‌بری و نجات می‌یابی. می‌ترسی و نابود می‌شوی. پیش از مردن به سنجیدن بشتاب. هیچ روزی بر ما نگذرد مگر آن‌که ستونی از ما سست شود. مولی ما را هشداری داده است و ما از پس این هشدار برانگیخته شویم»[۲].

---

۱. ← همان، ۶۵۵؛ کلینی، الکافی، ۴۶۷/۱.

۲. «یقول: سبحان الله حقا حقا، ان المولی صمد یبقی، یحلم عنا رفقا رفقا، لولا حلمه کنا نشقی، حقا حقا صدقا صدقا، ان المولی یسائلنا، و یوافقنا و یحاسبنا، یامولانا لاتهکنا و تدارکنا و استخدمنا، و استخلصنا حلمک عنا، قد جرأنا عفوک عنا، ان الدنیا قد غرتنا، و اشتغلتنا و استهوتنا، و استلهتنا و استفوتنا، یابن الدینا جمعا جمعا، یابن الدنیا مهلا مهلا، یابن الدنیا دقا دقا، تفنی الدنیا قرنا قرنا، ما من یوم یمضی عنا، إلا یهوی منا رکنا، قد ضیعنا داراً تبقی، و استوطنا داراً تفنی، تفنی الدنیا قرنا قرنا، کلاً موتاً، کلاً موتاً، کلا موتاً، کلا دفنا، کلا فیها موتا، کلا فناء، کلا فیها موتاً، نقلا نقلا دفنا دفنا، یابن الدنیا ←

راوی گفته است: سپس صدای ناقوس خاموش شد و آن‌که در دیر سکونت داشت آن تفسیر شنید و اسلام آورد و گفت: من در کتاب دیده‌ام که در [پیروان] آخرین پیامبران کسی خواهد بود که ناقوس را تفسیر کند[1].

باری، بر این اجماع دارند که پرهیزگاران گزیدگان خدا از میان مردمان هستند؛ چراکه فرمود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقيٰكُمْ﴾[2]. پس بر این اجماع کرده‌اند که فروتنان گزیدگان پرهیزگارانند، آن‌سان که فرمود: ﴿وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ * هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ * مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ﴾[3]. همچنین بر این اجماع کرده‌اند که عالمان خداترس‌ترین بندگانند، آن گونه که فرمود: ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰؤُا﴾[4]. هم بر این اجماع کرده‌اند که آگاه‌ترین مردمان راه‌یافته‌ترین ایشان به حق و سزاوارترین ایشان به پیروی است، نه آن‌که بخواهد خود پیروی کند، آن‌سان که فرمود: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي﴾[5]. نیز بر این اجماع کرده‌اند که آگاه‌ترین مردمان به عدالت کسی است که بیش از همه بدان راه نماید؛ چراکه فرمود: ﴿يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ﴾[6].

پس بدین‌سان، کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع امت بر این دلالت کرده است که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین کسان این امت علی علیه السلام است.

←

مهلاً مهلاً، زن ما یأتی وزنا وزنا، لولا جهلی ما ان کانت، عندی الدنیا إلا سجنا، خیراً خیراً شراً شراً، شیئاً شیئاً حزناً حزناً، ماذا من ذاکم ذا أمذا، ترجو تنجو تخشی تردی، عجل قبل الموت الوزنا، مامن یوم یمضی عنا، إلا أوهی متارکنا، ان المولی قد انذرنا، إنا نحشر عزلا بهما».

۱. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۲۹۵؛ همو، معانی الاخبار، ۲۳۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۴۳.

۲. حجرات/۱۳: در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

۳. ق/۳۱ ـ ۳۳: و بهشت را برای پرهیزگاران نزدیک گردانند، بی‌آن‌که دور باشد و به آنان گویند: این همان است که وعده یافته‌اید و برای هر توبه‌کار نگهبان حدود خدا خواهد بود، آن‌که در نهان از خدای بخشنده بترسد و با دلی توبه‌کار بازآید.

۴. فاطر/۲۸: از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند.

۵. یونس/۳۵: پس آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن‌که خود هدایت شود؟

۶. مائده/۹۵: که آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند.

است، هنگامی که از دین خود دست نکشیدند و چون سختی‌های فراوان بدیشان روی نهاد شکیبایی ورزیدند و هجرت کردند[۱].

سومین هجرت از آنِ نخستین گروه انصار بود. آنان به اجماع صاحبان روایات و آثار، همان هفتاد نفری هستند که در عقبهٔ منی گرد آمدند و اولین کسی از ایشان که بیعت کرد ابوالهیثم بن تیهان بود.

چهارمین هجرت به سوی مدینه بود و معصب بن عمیر، عمار بن یاسر، ابوسلمه مخزومی، عامر بن ربیعه، عبدالله بن جحش، ابن‌ام‌مکتوم، بلال و سعد طلیعه‌داران ایشان بودند و در پی ایشان دیگران گروه گروه رهسپار شدند. ابن‌عباس گفته است. در شأن اینان بود که نازل شد: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ * وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾[۲]. خداوند در این آیه‌ها نخست از مؤمنان، سپس از مهاجران و آن‌گاه از مجاهدان یاد کرده و این مجاهدان را بر همه برتری بخشیده است و آن‌گاه فرموده: خویشاوندان نسبت به یکدیگر سزاوارترند.

این در حالی است که علی علیه‌السلام در ایمان آوردن، در هجرت به شعب، و سپس در جهاد بر همهٔ دیگر کسان تقدم داشته و افزون بر این از خویشاوندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز هست.

برتری هجرت علی علیه‌السلام

ابوبکر از هجرت کردگان به مدینه است، اما علی علیه‌السلام در همین هجرت نیز برتری‌هایی بر او دارد؛ چه این که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را همراه خود روانهٔ مدینه ساخت یا او خود به دلیلی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه شد، در حالی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را در بستر خویش گذاشت و او حاضر شد تا جان را فدای آن

---

۱. ← اسباب النزول، ۲۴۸.

۲. انفال/۷۴ و ۷۵: و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا به جهاد پرداخته و کسانی که مهاجران را پناه داده و یاری کرده‌اند، آنان همان مؤمنان واقعی‌اند. برای آنان بخشایش و روزی شایسته‌ای خواهد بود، و کسانی که بعداً ایمان آورده و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده‌اند اینان از زمرهٔ شمایند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر در کتاب خدا سزاوارترند. آری، خدا به هر چیزی داناست.

حضرت کند. از دیگر سوی، پرپیدا است که جان‌فشانی گرانسنگ‌تر است تا جان خویش رهاندن و گریختن به غار. ابوالمفضل شیبانی به سند خود از مجاهد روایت کرده که گفته است: عایشه به پدر خود و این که در غار با پیامبرﷺ بوده است افتخار ورزید. عبدالله بن شداد بن هاد در پاسخ او گفت: کجایی با علی بن ابی‌طالب علیه السلام که در جای پیامبرﷺ خفت، در حالی که می‌دانست کشته خواهد شد؟ عایشه سکوت گزید و پاسخی نداد[1].

چقدر تفاوت است میان آن‌که خداوند فرمود: ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يَشْرِى نَفْسَهُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ﴾[2] و آن‌که فرمود: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا﴾؟[3]

نکتهٔ دیگر آن‌که پیامبرﷺ در کنار ابوبکر بود و او را آرامش می‌داد، در حالی که همراه علی علیه السلام نبود. افزون بر این به ابوبکر هیچ سختی و آزاری نرسید، در حالی که علی علیه السلام هدف سنگ‌ها قرار گرفت. سرانجام، ابوبکر در غار پنهان شده بود و علی علیه السلام در برابر کافران آشکارا مانده بود.

همچنین، پیامبرﷺ علی علیه السلام را در بازگرداندن امانت‌ها جانشین خود قرار داد؛ چراکه او امانتدار بود[4]. علی علیه السلام نیز چون امانت‌ها را به صاحبانشان بازگرداند بر کعبه ایستاد و با صدایی بلند بانگ زد: ای مردم، آیا کسی مانده است که امانتی داشته باشد؟ آیا کسی هست که وصیتی داشته باشد؟ آیا کسی هست که پیامبر خداﷺ او را وعده‌ای داده باشد؟

پس چون هیچ‌کس مراجعه نکرد، علی علیه السلام به پیامبرﷺ پیوست. این خود نشانی دیگر بر خلافت، امانت و شجاعت علی علیه السلام بود.

نیز علی علیه السلام سه روز پس از هجرت پیامبرﷺ زنان او را که عایشه هم در میان ایشان بود، پشت سر خود بر مرکب‌ها نشاند و بدین‌سان او را بر ابوبکر منتی است که از دخت وی پاسداری کرده است. علی علیه السلام را در هجرت نیز بر او منتی دیگر است. علی علیه السلام مرد دو هجرت، و دلاوری است که آن شب را میان چهارصد شمشیر خفت. پیامبرﷺ هم از آن روی علی علیه السلام را بر بستر خویش خواباند که به دلیری‌اش اطمینان داشت. کافران از شب تا سپیده صبح او را در محاصره داشتند تا او را در روشنایی روز بکشند و بنی‌هاشم ببینند قاتلان او از همهٔ قبایل گرد آمده‌اند و بدین‌سان خون وی هدر رود.

---

۱. ← طوسی، الامالی، ۴۴۷.

۲. بقره/۲۰۷: و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد.

۳. توبه/۴۰: آن‌گاه که به همراه خود می‌گفت: اندوه مدار که خدا با ما است.

۴. ← طبرسی، اعلام الوری، ۳۷۵/۱.

ابن‌عباس گفته است: در آن مهاجمان، عتبه و شیبه فرزندان ربیعة بن هشام و همچنین ابوسفیان از بنی‌عبدشمس، طعمة بن عبدی، جبیر بن مطعم و حارث بن عمر از بنی‌نوفل، نضر بن حارث از بنی‌عبدالدار، ابوالبختری، زمعة بن اسود و حکیم بن حزام از بنی‌اسد، ابو جهل از بنی‌مخزوم، نبیه بن حجاج و منبه بن حجاج از بنی‌سهم و امیة بن خلف از بنی‌جمح که از تیره‌های قریش شمرده نمی‌شود حضور داشتند[۱].

آری، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را وصی خود در اموال و کسان و فرزندان قرار داد و او را در بستر خویش خواباند و بر کرسی خود نشاند و این‌ها همه گواهی است بر این که او وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

خفتن در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله

در تاریخ خطیب[۲]، تاریخ طبری[۳]، تفسیر ثعلبی[۴]، تفسیر قزوینی در ذیل آیهٔ ﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ ٱللَّهُ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَاكِرِينَ﴾[۵] آمده است که – و داستان مشهور است که – جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: امشب بر بستر خویش که همواره آن‌جای خفتی مخواب. چون پاسی از شب گذشت مشرکان بر در سرای پیامبر صلی الله علیه و آله گرد آمدند و در کمین او نشستند. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: در بستر من بخواب و بُرد سبز حضرمی مرا روی سر خویش بکش، و خود از آن سوی بیرون شد.

گفته‌اند: چون مهاجمان نزدیک شدند علی علیه السلام را شناختند و پرسیدند: آن دوستت کجا است؟ فرمود: نمی‌دانم. مگر من گماشته‌ای بر او بوده‌ام؟ او را گفته‌اید برود و او نیز رفته است.

ابورافع گفته است: پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: خداوند مرا اذن هجرت داده است و اینک تو را فرمان می‌دهم در بسترم بخوابی. قرشیان چون تو را بینند به رفتن من پی نبرند.

---

۱. تفاصیلی از این نام‌ها و این ماجرا در شرح‌نهج البلاغة (۳۰۳/۱۳) به نقل از مغازی واقدی آمده است.

۲. ← تاریخ بغداد، ۱۹۱/۱۳.

۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۶۷/۱ و ۵۶۸.

۴. ← الکشف و البیان، ۳۴۸/۴ و ۳۴۹.

۵. انفال/۳۰: و یاد کن هنگامی را که کافران دربارهٔ تو نیرنگ می‌کردند تا تو را به بند کشند یا از مکه اخراج کنند و نیرنگ می‌زدند و خدا تدبیر می‌کرد و خدا بهترین تدبیرکنندگان است.

طبری[۱]، خطیب[۲]، قزوینی و ثعلبی[۳] گفته‌اند: «و خداوند پیامبر ﷺ خویش را از مکر آنان رهانید و تدبیر خداوند خفتن علی علیه‌السلام در بستر پیامبر ﷺ بود.

عمار، ابورافع و هند بن ابی‌هاله گفته‌اند: امیرمؤمنان علیه‌السلام از جا پرید و به شمشیر بر آنان تاخت و آنان در برابر او عقب نشستند.

محمد بن سلام در حدیثی طولانی از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر خدا ﷺ رهسپار شد و من در بستر او خفتم و در انتظار آمدن آن طایفه ماندم تا بر من درآمدند. چون من و آنان در آن خانه رویاروی قرار گرفتیم، شمشیر در کف گرفتم و برخاستم و آنان را با چنان توانی که مردمان دانند از خود راندم[۴].

چون صبح شد علی علیه‌السلام در حالی که هنوز بیست سال داشت با قدرت از خود دفاع کرد و به رغم خواستهٔ مشرکان مکه تنها در این شهر ماند تا حقوقی را که دیگران نزد پیامبر ﷺ داشتند ادا کند.

محمد واقدی، ابوالفرج نجدی، ابوالحسن بکری و اسحاق طبرانی روایت کرده‌اند که چون علی علیه‌السلام آهنگ هجرت کرد، عباس به او گفت: پیامبر ﷺ نیز پنهانی هجرت گزیده است، ولی قرشیان سخت او را تعقیب کرده‌اند. اینک تو می‌خواهی با جمع زنان و با این همه کجاوه و اموال و کسان آشکارا رهسپار شوی و این همه را از دشت و دره از میان قبایل قریش بگذرانی؟ برایت چاره‌ای جز این نمی‌بینم که در پناه نگاهبانانی از خزاعه رهسپار گردی.

علی علیه‌السلام در پاسخ فرمود:

مرگ آبشخوری است که همگان بدان درآیند. مرا باز مدار که بار سفر بسته شده است.
پسر آمنه محمد مردی راستگوی است که از زبان جبرئیل گفته است.
افسار شتر را بسپار و از هیچ مانعی بیم مدار که خداوند آنان را از آزار رساندن بازبدارد.
من به خدای خویش و به احمد اعتماد دارم و راه او به راه من درپیوسته است[۵].

---

۱. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۶۷/۱.

۲. ← تاریخ بغداد، ۱۹۱/۱۳.

۳. ← الکشف و البیان، ۳۴۸/۴ و ۳۴۹.

۴. ← ابن‌بابویه، الخصال، ۳۵۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۵۵/۱.

۵. ان المـــنية شـــربة مـــورودة لاتـــنزعن و شـــد للـــترحـــيل

←

گفته‌اند: در این میان، مهلع غلام حنطلة بن ابی‌سفیان شبانه برگذر علی‌علیه‌السلام کمین کرد و چون او را دید، شمشیر از نیام برآورد و به سوی آن حضرت تاخت. اما علی‌علیه‌السلام فریادی زد که وی به روی بر زمین افتاد.

چون صبح شد علی‌علیه‌السلام راه خود را به سوی مدینه در پیش گرفت. هنگامی که به آستانهٔ وادی ضجنان رسید، تعقیب‌کنندگان که هشت سوار بودند خود را به او رساندند و گفتند: ای مکّار، گمان کرده‌ای می‌توانی این زنان را برهانی؟ ـ و ادامهٔ داستان[1].

باری، خداوند بر صحابه، تنها هجرت را، و بر علی‌علیه‌السلام، نخست خفتن در بستر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سپس هجرت را واجب کرده بود.

دیگر آن‌که خداوند آن‌سان که ابراهیم‌علیه‌السلام را به اسماعیل‌علیه‌السلام و عبدالمطلب را به عبدالله آزمود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نیز به علی‌علیه‌السلام آزمود. نکتهٔ دیگر هم آن‌که فداکاری علی‌علیه‌السلام و جان‌فشانی او برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شیوه‌ای رایج در شعب ابوطالب بوده و بر این پایه، اگر ابوبکر سه شب در غار خفته، علی‌علیه‌السلام در شعب سه سال و به روایتی چهار سال، هر شب در بستر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خفته است[2].

عکبری در فضائل الصحابة[3] و فنجکردی در سلوة الشیعة[4] نقل کرده که علی‌علیه‌السلام فرموده است:

با جان خویش سپر بلای برترین کسی شدم که بر این ریگزار گام نهاده یا بر گرد خانهٔ کهن و حجر طواف کرده است.

←

ان ابـن آمـنة النبـي محمدا	رجـل صـدوق قـال عـن جـبريل
ارخ الزمـام و لاتـخف عـن عـائق	فـالله يُـرديهم عـن التـنكيل
انـي بـربي واثـق و بـاحمد	و سـبيله مـتلاحق بسـبيلي

← دیوان الامام علی‌علیه‌السلام، ۹۴.

۱. در ادامهٔ داستان آمده است که علی‌علیه‌السلام به شمشیر در برابر آنان ایستاد و از ایمن و ابوواقد که از همراهان آن حضرت بودند خواست کاروان را دور کنند و آنان نیز چنان کردند و آن مهاجمان کاری از پیش نبردند. ← طوسی، الامالی، ۴۷۰.

۲. در السیرة الحلبیة (۳۴/۲) آمده است که ابوطالب هر شب یکی از فرزندان خود را بر جای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌خواباند.

۳. این کتاب در دسترس نیست.

۴. ابیات را در نسخهٔ چاپی سلوة الشیعة نیافتم.

یعنی محمدﷺ، آن هنگام که بیم مکر ایشان برد. اما خداوند پروردگارم که صاحب جلال است او را از این مکر مصون بداشت،

و خفتم و ایشان را نظاره کردم، در حالی که آنان مرا نمی‌شناختند، و در آن هنگام خود را مهیای کشته شدن و اسیر گشتن ساختم،

و پیامبر خداﷺ در امان و در حالی که در پناه و پوشش خداوند بود، در غار خفت.

بدین کار خواستم بر درگاه خدا فروتنی آورم و او را یاری رسانم، و همواره نیز او را در دل خواهم داشت تا در خاک مدفون شوم[1].

سید حمیری گفته است:

آن کیست که بر بستر مصطفیﷺ خفت و بالش او بیش کشید و زیر سر نهاد؟

و صورت خود به لحاف او درپوشاند، تا مکر آنان را که مکر می‌ورزیدند از او دور کند.

پس چون صبح رخ نمود، انبوهی از تاریکی به او روی نهاد،

و آن نگاهبانان او را در میان گرفتند و پیامبرﷺ را طلبیدند، در حالی که دیروز او را ناسزاها گفته و تهدیدها کرده بودند.

سراغ آن پاک و پیراسته جستند، در حالی که ام به غار رفته بود و بیم آن داشت در آن‌جا به سراغش روند.

آنان دست ستم به شمشیر بردند و تیغ برافراشتند و فرود آوردند و آهنگ کشتن او داشتند.[2]

---

۱. وقیت بنفسی خیر من وطأ الحصی — و من طاف بالبیت العتیق و بالحجر
محمد لمّا خاف ان یمکروا به — فوقاه ربی ذوالجلال عن المکر
و بتّ اراعیهم و لم یثبتونتی — و قد صبرت نفسی علی القتل و الاسر
و بات رسول الله فی الغار آمنا — و ذلک فی حفظ الاله و فی ستر
اردت به نصرا الاله تبتلا — و اضمرته حتی اوسّد فی قبری
← دیوان الامام علیؑ، ۸۶ و ۸۷.

۲. و من ذا الذی قد بات فوق فراشه — و ادنی وساد المصطفی فتوسدا
و خمر منه وجهه بلحافه — لیدفع عنه کید من کان اکیدا
←

همو گفته است:

و در آن شب که مشرکان با پیغمبر ﷺ مکر ورزیدند او جان خویش به خدا فروخت، همان جانی که تو هیچ به او نفروشی.

پس در بستر او خفت، در حالی که هیچ‌کس از آنان که ستون خیمهٔ دلشان استوار نیست نتوانند تا سپیدهٔ سحر در چنان بستری بخوابند[1].

همو در شعری دیگر گفته است:

مردمان خفتند و او در حالی که ملحفه به خود درپیچیده بود در بستر پیامبر ﷺ خفت و آنان می‌دیدند که پیامبر ﷺ نرفته است.

تا چون صبح دمید و در شب رخنه افتاد، چونان که لکه‌ای سپید در پیشانی اسبان جلوه کند،

برخاستند تا بر آن‌که در بستر بود یورش برند، اما به ناکامی، چیزی جز آن یافتند که خواستند.

او با جان خویش پیامبر ﷺ را از مرگ حفظ کرد و در برایم بیم دشمنان مهاجم نگاه داشت.

تا زمانی که پیامبر ﷺ در غاری پنهان گشت و درود خدا بر آن غایب غار[2].

←

فلما بدا صبح یلوح تکشفت — له قطع من حالک اللون اسودا

و دارت به احراسهم یطلبونه — و بالامس ما سب النبی و اوعدا

اتوا طاهراً و الطیب الطهر قدمضی — الی الغار یخشی فیه ان یتوردا

فهموا به ان یقتلوه و قدسطوا — بأیدیهم ضربا مقیما و مقعدا

← دیوان السید الحمیری، ۱۶۷.

۱. و لیلة کاد المشرکون محمدا — شری نفسه لله اذ بت لاتشری

فبات مبیتا لم یکن لیبتیه — ضعیف عمود القلب منتفخ السحر

← همان، ۲۴۹.

۲. باتوا و بات علی الفراش ملفعا — فیرون ان محمداً لم یذهب

حتی اذا طلع الشمیط کأنه — فی اللیل صفحة خد ادهم مُغرب

ثاروا لاحداج الفراش فصادفت — غیر الذی طلبت اکف الخیّب

←

همچنین گفته است:

در آن هنگام که موافق و هم‌پیمانی نبود او شبانه و در حالی که بیم تعرّض داشت رهسپار شد،

و علی علیه السلام به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و در بستر او خفت و چونان کسی که خوابیده باشد لحاف او به خود درپیچید.

اما چشم‌های مشرکان خیره شد و خانه‌های خاندان محمد صلی الله علیه و آله را در محاصره گرفتند و در کمین نشستند.

تا چون صبح به سان شمشیری که از نیام برآید رخ نمود،

برخاستند و گمان داشتند به پیامبر صلی الله علیه و آله دست یافته‌اند، و او را در میان گرفتند. اما مکر حیله‌گران به ناکامی گرایید.

پس علی علیه السلام با جان خود او را از مرگ رهاند، و مشرکان بر سر او سنگ افکندند[۱].

سید حمیری همچنین گفته است:

او تنها در بستر برادر خویش خفت تا وی را از ستمگران سرکش حفظ کند،

در حالی که مردانی از قریش با شمشیرهایی کمین کرده بودند، که اگر از نیام برمی‌آمد می‌درخشید.

←

فوقاه بادرة الحتوف بنفسه	حذراً علیه من العدو المجلِب
حتی تغیب عنهم فی مدخل	صلی الاله علیه من متغیّب

← همان، ۹۴ ـ ۹۶.

۱.

و سری النبی و خاف ان یسطی به	عند انقطاع مواثق و معاهد
و اتی النبی فبات فوق فراشه	متدثراً بدثاره کالراقد
و ذکت عیون المشرکین و نطقوا	ابیات آل محمد بمراصد
حتی اذا ما الصبح لاح کأنه	سیف تخرق عنه غمد الغامد
ثاروا و ظنوا انهم ظفروا به	فتعاوروه و خاب کید الکابد
فوقاه بادرة الحتوف بنفسه	و لقد تنوّل راسه بجلامد

← همان، ۱۹۴.

اما چون صبح دمید گاه آن کمین‌کنندگان فرارسید.

لیک چون او را دیدند از او ترسیدند و کناره گزیدند و البته همواره از او بگریزند و کناره گزینند[۱].

ابن‌علویه گفته است:

یا آن چه کسی است که در دفاع از پیامبر ﷺ جان خویش بر کف نهاد و بر او تکیه توان زد؟

آیا کسی جز برادر پیامبر ﷺ جان خویش در راه او نثار کرد و بر بستر خوابید و به سان کسی که خفته است جامه به خود درپیچید؟[۲]

صاحب بن عباد گفته است:

آیا کسی را چون کردار تو هست، آن هنگام که در شب بستر جان خویش را آمادهٔ فدا شدن برای پیامبر ﷺ کردی؟[۳]

مرزکی[۴] گفته است:

در حالی که شما در بستر خود خفته بودید او بر بستر پیامبر ﷺ خفت و فدایی وی شد[۵].

ابن‌طوطی نیز گفته است:

---

۱. و بـات عـلی فـراش أخـیه فـرداً — یـقیه مـن العـتاة الظـالمینا
و قـد کـانت رجـال مـن قـریش — بأسـیاف یـلحن اذا انـتضینا
فـلما ان أضـاء الصـبح جـاءت — عـداتـهم جـمیعا مـخلفینا
فـلما أبـصروه تـجنبوه — و مـا زالوا له مـتجنبینا
← همان، ۴۳۱.

۲. امـن شـری لله مـهجة نـفسه — دون النـبی عـلیه ذاتکـلان
هـل جـاد غیر اخیه ثم بنفسه — فـوق الفـراش یـغط کـالنعسان

۳. هل مثل فعلک فی لیل الفراش و قد — فـدیت بـالروح خـتام النـبیینا
← دیوان الصاحب بن عباد، ۱۰۵.

۴. مقصود زید بن سهل مرزکی (د. ۴۵۰ ق.) است.

۵. و نـام عـلی الفـراش له فـداء — و انـتم فـی مـضاجعکم رقـود

چون آن پیامبر هدایتگر ﷺ شبانه راهی هجرت شد و آن هنگام که دشمنان مکر کردند و خداوند خود تدبیر کرد،
و علی ؑ بر بستر او خفت و جان خویش سپر ساخت و با دلی استوار و بی آن‌که بیمی برد بر جای پیامبر ﷺ ماند.
پس شبانه و آن‌گاه که در تاریکی رخنه‌ای افتاده و فروغی از سرخی صبح رخ نموده بود، خود را بدان جا رساندند.
اما پدر آن دو شیربچه را یافتند که سلاح بر تن آراسته و آمادهٔ ریختن خون آنان است.
پس علی ؑ به شمشیر بر آنان یورش برد، آن سان که شیری در بیشه یورش برد.
آنان بی‌درنگ گریختند و پشت کردند، گویی خرانی‌اند که از برابر شیر درنده می‌گریزند.
پس در برابر حیلهٔ آنان تدبیری الهی بر دست آن حیدر که خشنودی خدا بر او است شکل گرفت و خدا در برابر حیلهٔ آن قوم تدبیری کرد[1].

زاهی گفته است:

در حالی که نگاهبانان شب پیامبر ﷺ را در میان گرفته بودند او در آرامش بر بستر ایشان خفت.
تا چون آن طایفه بر کسی یورش آوردند که بیدار بود و آمادگی‌اش برای نبرد او را بیدار داشته بود، بر آنان تاخت و همه از هم پراکندند و گریختند و دلاوری‌اش آنان را از نزدیک شدن به او بازمی‌داشت[2].

---

۱. و لما سری الهادی النبی مهاجراً — و قد مکر الأعداء و الله أمکر
و نام علی فی الفرش بنفسه — و بات ربیط الجاش ماکان یذعر
فوافوا بیاتا و الدجی متقوض — و قد لاح معروف من الصبح اشقر
فألفوا أباشبلین شاکی سلاحه — له ظفر من صائک الدم أحمر
فصال علی بالحسام علیهم — کما صال فی العریس لیث غضنفر
فولوا سراعا نافرین کأنما — هم حمر من قسور الغاب تنفر
فکان مکان المکر حیدرة الرضا — من الله لما کان بالقوم یمکر

۲. بات علی فرش النبی آمنا — و اللیل قد طافت به احراسه

←

ناشی نیز گفته است:

او در راه خدا و بادلی خرسند با جانی که بر کف می‌نهاد از پیامبرﷺ حفاظت کرد،
تا چون آن طایفه به سراغ پیامبرﷺ آمدند، با دلی چونان دل شیر و در حالی که راه راست می‌پوید و ترس به او راه ندارد غافلگیرشان ساخت.
پس دربارهٔ آن هدایتگر از او پرسیدند و با آنان بگومگو کرد و او را ترساندند و چون از ایشان بیمناک شد از جا پرید[1].

ابن‌درید اسدی گفته است:

مگر نه آن است که وقتی مشرکان در کمین پیامبرﷺ بودند او بر جای وی خفت،
و رونداز او به خود پیچید تا مکر آنان را بی‌اثر کند و البته بستر برترین مردم بستر او شده بود.
پس با بذل جان خویش از پیامبرﷺ پاسداری کرد و در برابر دیدگان کافران او را رهاند[2].

دعبل گفته است:

و او است که بر بستر محمدﷺ خفت تا او را حفظ کند و تدبیر سازد و تدبیری بی‌اثر کند.
هم او است که در هنگام دهش، پیشگام همگان است، چونان که نه مسافران آن را انکار کنند و نه اقامت‌کنندگان[3].

→

حتی اذا ما هجم القوم علی … مستیقظ ینصله اشماسه
ثار الیهم فتولوا مزقا … یمنعهم عن قربه حماسه

۱. وقی النبیّ بنفس کان یبذلها … دون النبی قریر العین محتسبا
حتی اذا ما اتاه القومُ عاجلَهم … بقلب لیث یعاف الرشد ما وجبا
فسائلوه عن الهادی فشاجرهم … فخوفوه فلما خافهم وثبا

۲. اولم یبت عنه ابوحسن … و المشرکون هناک ترصده
متلففا لیرد کیدهم … و مهاد خیر الناس ممهده
فوقی النبی ببذل مهجته … و بأعین الکفار منجده

۳. و هو المقیم علی فراش محمد … حتی وفاه کائدا و مکیدا

←

مهیار [دیلمی] گفته است:

سزاوارترین کسان به ارجمندی نزد محمدﷺ، همان کس است که شانه‌هایی استوار داشت.
همو که به هنگام بیم تجاوز، به جای وی بر بستر خفت و را از نظر دور داشت و جان بر کف نهاد[۱].

عبدی گفته است:

علیؑ را در میان همهٔ مردمان، جز برادر خویش محمدﷺ، همتایی نیست
آن امیر در آن هنگام که قریشین در بستر به او یورش آوردند جان‌فدای وی شد،
و پیامبرﷺ در خُم او را به خود ملحق ساخت و به عنوان وزیر و خلیفهٔ پس از خود پسندید[۲].

سید مرتضی نیز گفته است:

او است که اگر نیزه و شمشیرش نبود، دینی چیره در میان مردمان نبود.
هم او است که در هیچ موضعی گام پس ننهاد و سستی نکرد،
در همهٔ کارها پس از او، دومین است و در برابر رخدادها دژ استوار او و رکن و تکیه‌گاه او است.
آفرین بر آن آزمون و آن دفاع او و البته امروز بدخواهان مهتری او فرومی‌پوشانند.
گویی درختان آن سرزمین بلند جنگلی است و او در این بیشه شیر.
خواستند به بلندای او دست یازند. اما او با پیشگامی گوی سبقت از آنان ربود و بدان جا رسید که آهنگ آن بر مردان دشوار آید[۳].

→

و هو المقدم عند حومات الندی — ما لیس ینکر طارقا و تلیدا

← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۵۳.

۱. و احق بالتمییز عند محمد — من کان منهم منکبیه راقیا
من بات عنه موقیا حوباؤه — حذر العدا فوق الفراش و فادیا

← دیوان مهیار الدیلمی، ۲۰۱/۴.

۲. ما لعلی سوی اخیه — محمد فی الوری نظیر
فداه اذ اقبلت قریش — علیه فی فرشه الامیر
وافاه فی خم و ارتضاه — خلیفة بعده وزیر

۳. و هو الذی ما کان دین ظاهر — فی الناس لولا رمحه و حسامه

←

عونی گفته است:

با من بگو، که بود که در پیکارها جان بر کف می‌نهاد و در دفاع از محمد ﷺ پیشگام می‌شد؟

مرا بگوی که بود که در میان آن مردمان مرحب را بر خاک افکند و با دستان خویش دروازهٔ دژ را از جای کند؟

و چه کسی بود که در نوجوانی، جان به خدای خویش فروخت و بر بستر پیامبر ﷺ هدایت رفت و او را مصون بداشت؟

در حالی که آن مهاجمان با شمشیرهای برّان، در کنار آن بستر ایستاده بودند و برق خنجر می‌نمایاندند،

و مولای من بیدار بود و همهٔ کارهای ایشان می‌دهید، اما نه از آن طایفه بیم داشت و نه از ایشان ترسیده بود[۱].

شاعری دیگر گفته است:

و آن شب در بستر و در آن هنگام که آن دسته‌ها در برابرش ایستادند از این یورش به خواستهٔ خویش نرسیدند.

→

و هو الذی لایقتضی فی موقف	اقدامه نکص به اقدامه
ثانیه فی کل الامور و حصنه	فی البائنات و رکنه و دعامه
لله در بلائه و دفاعه	فالیوم یغشی الدالعین قتامه
و کأنما اجم العوالی غیله	و کأنما هو بینه ضرغامه
طلبوا مداه ففاتهم سبقاً الی	أمد یشق علی الرجال مرامه

بیت‌ها از شعری بلند گزینش شده است. ← علم‌الهدی، دیوان الشریف المرتضی، ۱۶۲/۳ و ۱۶۳.

۱.

ابن لی من کان المقدم فی الوغی	بمهجته عن وجه أحمد دافعا
ابن لی من فی القوم جدل مرحبا	و کان لباب الحصن بالکف قالعا
و من باع منهم نفسه واقیا بها	نبی الهدی فی الفرش أفدیه یافعا
و قد وقفوا طراً بجنب مبیته	قریش تهز المرهفات القواطعا
و مولای یقظان یری کل فعلهم	فما کان مجزاعا من القوم فازعا

چون دیدند ذوالفقار در کف او است و با آن بیم مرگ میان ایشان می‌پراکند و آنان را به وحشت می‌افکند.

چه بسیار رنج‌ها که غبار اندوه آن‌ها از چهرهٔ احمد برگرفت و پیوسته اندیشه از او زدود[1].

جان به خدا فروختن

آری، هر چه گرفتاری سخت‌تر باشد پاداش آن نیز بیشتر خواهد بود و بیشتر بر اخلاص و بصیرت دلالت خواهد داشت. در پیکار، آن‌که سواره است می‌تواند از این سوی بدان سوی بتازد و یورش برد و بگریزد، اما آن‌که پیاده است جان خویش استوار کند و بر نفس خویش مهار زند و بدن خود را در معرض هجوم قرار دهد و بر رنج زخم و جدایی از محبوب صبر کند، حال چگونه است پاداش آن‌که ناگزیر است در بستر و در جامهٔ خواب و بر بالش با دشمن رویاروی شود؟ چنین است که آیهٔ ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يَشْرِى نَفْسَهُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ﴾[2] در شأن علی علیه‌السلام و آن هنگام که بر بستر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خفت نازل شد. این حقیقت را ابراهیم ثقفی[3]، فلکی طوسی[4] به سند خود از حکم، از سدی و همچنین از ابومالک از ابن‌عباس نقل کرده، ابوالمفضل شیبانی به سند خود از امام زین العابدین علیه‌السلام و نیز از حسن بصری، از انس، همچنین از ابوزید انصاری، از ابوعمرو بن علاء حدیث کرده و ثعلبی[5] نیز از ابن‌عباس و سدی روایت کرده و گفته: این آیه میان مکه و مدینه و در شأن علی علیه‌السلام، چون بر بستر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خفته بود نازل شده است[6].

---

۱. و لیلته فی الفرش إذ صمدت له / عصائب لانالوا علیه انهجامها
فلما تراؤا ذاالفقار بکفه / أطار بها خوف الردی و أهامها
و کم کربة عن وجه أحمد لم‌یزل / یفرجها قدما و ینفی اهتمامها

۲. بقره/۲۰۷: و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد.

۳. ← الغارات، ۸۴۰/۲.

۴. مقصود ابوالعباس احمد بن حسن بن علی فلکی طوسی صاحب تفسیر منار الحق یا همان ابانة ما فی التنزیل من مناقب آل الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و نیز شرح التهذیب فی الامامة است. ← ابن‌شهرآشوب، معالم العلماء، ۵۹.

از کتاب او اثری نیافتم جز یادکرد نام آن در منابع کتابشناختی و آن هم ظاهراً به نقل از همان معالم العلماء. برای نمونه ← کنتوری، کشف الحجب و الاستار، ۵۵۰؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۴۳/۲۲؛ تبریزی، مرآة الکتب، ۲۳۹.

۵. ← الکشف و البیان، ۱۲۵/۲ و ۱۲۶.

۶. همچنین ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۵؛ طوسی، التبیان، ۱۸۳/۲؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۲۳/۱.

در فضائل الصحابه عبدالملک عکبری و در فضائل الصحابه ابوالمظفر سمعانی، هر دو به سند خود از علی بن حسین علیه السلام آمده که فرموده است: نخستین کسی که جان خویش به خدا فروخت علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود. مشرکان در تعقیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و او از بستر برخاست و همراه با ابوبکر رهسپار شد. اما علی علیه السلام بر بستر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خفت و مشرکان آمدند و پیامبر صلی الله علیه و آله را نیافتند و به جای او علی علیه السلام را یافتند.

ثعلبی در تفسیر[۱] خود، ابن‌عقب[۲] در ملحمه خویش، ابوالسعادات در فضائل العشرة، غزالی در احیاء[۳] و نیز کیمیای سعادت[۴] به روایت خود از ابویقظان آورده‌اند و از هم مسلکان و پیروان مذهب ما نیز کسانی چون ابن‌بابویه[۵]، ابن‌شاذان[۶]، کلینی[۷]، طوسی[۸]، ابن‌عقده[۹]، برقی[۱۰]، ابن‌فیاض[۱۱]، عبدلی، صفوانی و ثقفی، هر کدام به سندهای خود، از ابن‌عباس، ابورافع و هند بن ابی‌هاله روایت کرده‌اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی کرد که من شما را با یکدیگر برادر ساختم و عمر یکی از شما را از دیگری درازتر ساختم. کدام یک از شما برادر خویش را برمی‌گزینید؟ اما هیچ کدام از آن‌ها مرگ را خوش نداشتند. پس خداوند بدیشان وحی کرد که چرا همانند ولیّ من علی بن ابی‌طالب علیه السلام نبوده‌اید که میان او و پیامبر محمد صلی الله علیه و آله برادری ایجاد کردم و علی علیه السلام او را در زنده

---

۱. ← الکشف و البیان، ۱۲۶/۲.

۲. مقصود یحیی بن عقب تعلیم‌دهندهٔ حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است، صاحب لامیه‌ای که با بیت زیر آغاز می‌شود:

رأیت من الامور عجیب حال ... لاسباب یسطرها مقالی

این همان ملحمه او است. ← حاجی خلیفه، کشف الظنون، ۱۸۱۸/۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۰۰/۲۲.

۳. ← احیاء علوم الدین، ۲۵۸/۳.

۴. در کیمیای سعادت چنین روایتی ندیدم.

۵. روایت را در آثار صدوق نیافتم.

۶. ← شاذان قمی، الفضائل، ۹۴.

۷. خبر را در آثار کلینی نیافتم.

۸. ← الامالی، ۴۶۹.

۹. ← فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۸۱.

۱۰. روایت را در کتاب المحاسن نیافتم.

۱۱. ← شرح الاخبار، ۴۰۹/۲.

ماندن بر خود برگزید و بر بستر وی خفت و با جان خویش از وی حفاظت کرد. هر دو روانهٔ زمین شوید و او را از دشمنانش حفظ کنید.

جبرئیل به زمین نازل شد و در بالای سر علی(ع) نشست و میکائیل نیز سمت پای او نشست و جبرئیل می‌گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابوطالب که خداوند با تو بر فرشتگان فخر می‌کند. در این هنگام بود که آیهٔ ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يَشْرِى نَفْسَهُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ﴾[1] نازل شد[2].

شاعر گفته است:

آن هنگام که هر گشاده‌دستی نسبت به جان زفتی کند، او جان فدا کرد و فدا کردن جان اوج جود است[3].

ابن‌حماد گفته است:

آن هنگام که او بر بستر احمد(ص) خفت و از آن برخاست، خداوند رحمان به او بر فرشتگان آسمان‌ها فخر کرد.

ای جبرئیل و ای میکائیل، من که فضلم فراوان است شما را برادر همدیگر ساخته‌ام.

پس آیا اگر دربارهٔ یکی از شما تقدیرم پیشی گیرد، کدامتان فدای دیگری می‌شود و او را از مرگ می‌رهاند و بدین خرسند می‌گردد؟

هر کدام جان خویش دریغ داشتند و بازایستادند، و خداوند گفت: من بلندمرتبهٔ ارجمندم.

اینک آن وصی جان فدای برادر خود کرده است و به واسطهٔ همین کردار نزد من جایگاه و تقرب یافته است.

پس باید که به زمین روانه شوید و او را در برابر هر کس که بدخواهش باشد یا برایش حیله‌ای کرده باشد حفظ کنید[4].

---

۱. بقره/۲۰۷.

۲. همچنین ← ابن‌رستم، المسترشد، ۳۶۱؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۲۳/۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ۱۶۰/۱.

۳. یجود بالنفس اذ ضن الجواد بها ——— و الجود بالنفس اقصی غایة الجود

۴. باهی به الرحمن أملاک العلی ——— لما انثنی من فرش احمد یهجع

←

خطیب خوارزم نیز گفته است:

علی علیه السلام در بستر مرگ در برابر دشمن بی سپر بود و احمد صلی الله علیه و آله در غاری بس دور در امان.
آن فرشته می‌گفت: ای علی علیه السلام، تو را گوارا باد که جان خویش در برابر غارت نهاده‌ای[1].

→

۱.

یـا جـبرئیل و مـیکائیل فـاننی	آخـیت بـینکما و فـضلی أوسـع
أفـإن بدا فـی واحـد أمری فـمن	یـفدی أخـاه مـن المـنون و یـقنع
فـتوثقا کـل یـضن بـنفسه	قـال الاله أنـا الأعـز الأرفـع
ان الوصـی فـدی أخـاه بـنفسه	ولفـعله زلفـی لدی و مـوضع
فـلتهبطا و لتـمنعا مـن رامـه	أم مـن له بـمکیده یـتسرع
عـلی فـی مـهاد المـوت عـار	و احـمد مکـنس غـار اغـتراب
یـقول الروح بـخ بـخ یـا عـلی	فـقد عـرضتَ روحَک لانـتهاب

فصل ۷

پیشگامی در جهاد

برترین گزیدگان

امت بر این حقیقت اجماع دارند و کتاب و سنت نیز از این می‌گوید که خدا را در میان آفریدگان خویش گزیدگانی است و این گزیدگان پرهیزگارانند، چونان که فرمود: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ ٱللهِ أَتْقَيٰكُمْ﴾[1]. آن‌گاه گزیدگان این پرهیزگاران مجاهدانند، آن سان که فرمود: ﴿فَضَّلَ ٱللهُ ٱلْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى ٱلْقَاعِدِينَ دَرَجَةً﴾[2]. گزیدگان او از این مجاهدان نیز کسانی‌اند که در این جهاد پیشگام بوده‌اند؛ ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ ٱلْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ ٱلَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا﴾[3].

همچنین امت بر این اتفاق دارند که پیکارگران بدر همان کسانی بودند که در جهاد پیشی جستند و گزیدهٔ این بدریان نیز علی علیه‌السلام بود.

---

۱. حجرات/۱۳: در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

۲. نساء/۹۵: خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیّت بخشیده است.

۳. حدید/۱۰: کسانی از شما که پیش از فتح مکه انفاق و جهاد کرده‌اند با دیگران یکسان نیستند. آنان از حیث درجه بزرگ‌تر از کسانی‌اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته‌اند.

بدین‌سان آیه‌های قرآن همدیگر را گواهی کنند و امت را به اجماع خویش بدان راه برند که علی علیه‌السلام برترین ایشان پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

علوی بصری[1] گوید:

اگر فرونشستن از جهاد با برخاستن به پیکار برابری می‌کرد خداوند فضیلت جهاد را بیان نفرموده بود[2].

پیکار با منافقان

خداوند فرمود: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ جَـٰهِدِ ٱلْكُفَّارَ وَٱلْمُنَـٰفِقِينَ﴾[3]. سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به پیکار با کافران پرداخت و علی علیه‌السلام را فرمود تا پس از او به پیکار با منافقان برخیزد.

همچنین این که فرمود: «تقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين»[4] و نیز حدیث «خاصف نعل»[5]، «کلاب حوأب»[6]، حدیث «تـقتلک الفئة البـاقية»[7]، حدیث ذو الثدیه[8] و نمونه‌هایی از این دست،

---

۱. مقصود ابوطالب محمد بن محمد بن ابی‌زید علوی بصری است.

۲. ولو يستوی بالنهوض الجلوس   لما بين الله فضل الجهاد

۳. تحریم/۹: ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن.

۴. این متن در المستدرک حاکم (۱۵۰/۳) چنین آمده است: «تقاتل الناكثين و القاسطين و المارقين بالطرقات و النهروانات و بالشعفات»؛ با ناکثان، قاسطان و مارقان در راه‌ها، کناره‌های نهرها و در ژرفای دره‌ها پیکار خواهی کرد.

۵. اشاره به روایتی که در آن پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای جماعت قریش، شما دست بر نخواهید داشت تا زمانی که خداوند مردی را بر شما برانگیزد که خدای قلب او را به ایمان آزموده است و بر دین، شما را گردن زند و شما از پیشگاه او چون شتران رم کنید.

ابوبکر گفت: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، آن کس منم؟ فرمود: نه.

عمر گفت: ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، آن کس من هستم؟ فرمود: نه. اما او همان کسی است که بر کفش پینه می‌نهد ــ و در آن هنگام علی علیه‌السلام کفشی از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در دست داشت و بر آن پینه می‌زد. ← ابن‌شاذان، روشنگری، ۶۰۹ و ۶۱۰. همچنین ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۱۰/۲ و ۱۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۰۳/۱.

۶. اشاره به حدیثی که در آن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به همسران خویش فرمود: کاش می‌دانستم کدامتان بر آن شتر پرموی می‌نشیند و سگ‌های حوأب بر او پارس می‌کنند.

چندی بعد، هنگامی که عایشه راهی نبرد جمل شد، در راه بر حوأب گذشت و آن‌جا پارس کردن سگان او را به این

←

همه از اوصاف خلیفگان پیامبر ﷺ خبر دهند.

در برابر این احادیث ماجرای پیکار با مرتدان را به معارضه نیاورند؛ چراکه به اجماع اهل حدیث در آن پیکارها که علی علیه السلام داشت، پیامبر ﷺ خود او را به آن‌ها فرمان داده بود، در حالی که اهل رده در حکم مسلمان بودند و حقیقت این تفاوت بر هیچ صاحب انصافی پوشیده نیست.

سرآمد مجاهدان

دیگر آن‌که آنان که به جهاد شناخته شده‌اند، علی علیه السلام، حمزه، جعفر، عبیدة بن حارث، زبیر، طلحه، ابودجانه، سعد بن ابی‌وقاص، براء بن عازب، سعد بن معاذ و محمد بن مسلمه‌اند و از دیگر سوی امت بر این اجماع دارند که همهٔ این یادشدگان در دلیری و در فراوانی جهاد با علی علیه السلام مقایسه نشوند. این در حالی است که دربارهٔ ابوبکر و عمر همه کتاب‌های مغازی و سیر را کاویده‌ایم و البته اثری از ایشان در آن‌ها نیافته‌ایم.

←

حدیث یادآور گشت.

این خبر در منابع فراوان سنی و شیعه آمده است. برای نمونه ← حاکم، المستدرک، ۱۲۹/۳؛ ابن‌حبّان، الصحیح، ۱۲۶/۱۵؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۵۳۶/۷؛ ابویعلی، المسند، ۲۸۲/۸؛ اسحاق بن راهویه، المسند، ۸۹۱/۳؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۵۲/۶ و ۹۷/۸؛ بیهقی، دلائل النبوة، ۴۱۰/۶ و ۴۱۱؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۱/۳ و ۱۸؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۱۸۱/۲.

۷. گروه سرکشی تو را خواهند کشت. این سخن پیامبر ﷺ خطاب به عمار است که در نبرد صفین و در صف یاران علی علیه السلام در برابر معاویه کشته شد. خبر در منابع فراوانی آمده است. از آن جمله ← مسلم، الصحیح، ۲۲۳۶/۴؛ حاکم، المستدرک، ۱۶۲/۲ و ۴۳۵/۳ و ۴۴۲؛ حمیدی، الجمع بین الصحیحین، ۲۴۰/۴؛ نسائی، سنن النسائی الکبری، ۷۵/۵، ۱۵۵ و ۱۵۶؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۱۸۹/۸؛ ترمذی، السنن، ۶۶۹/۵؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۲۶۱/۷ و ۲۵۲/۸؛ همو، المعجم الکبیر، ۳۲۰/۱، ۲۲۱/۵ و ۲۲۶، ۲۳۱/۱۹ و ۲۶۳/۲۳؛ ابویعلی، المسند، ۱۹۵/۷؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۶۱/۲ و ۵/۳، ۳۰۶/۵، ۳۰۰/۶، ۳۱۱ و ۳۱۵.

۸. اشاره به حدیثی که از پیامبر اکرم ﷺ رسیده و در آن از خوارج و وجود فردی به نام ذوالثدیه در میان کسانی از ایشان که کشته شوند خبر داده است. در نبرد نهروان این فرد را در میان کشتگان خوارج یافتند. ← قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۶۸/۱؛ خوارزمی، المناقب، ۲۵۹؛ بخاری، الجامع الصحیح، ۲۵۴۰/۶؛ صنعانی، مصنف عبد الرزاق، ۱۴۷۱۰؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۵۶/۳؛ همو، فضائل الصحابة، ۷۱۸/۲.

حضور در همهٔ پیکارها

اما امت همه بر این اجماع دارند که علی علیه السلام مجاهد در راه خدا و برگشایندهٔ اندوه و اندیشه از چهرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در پیکارها اگر پیامبر صلی الله علیه و آله حضور نداشت وی فرمانده پیکار بود و اگر حضور داشت وی دومین کس در اردوی مسلمانان و صاحب پرچم و درفش بود و نه هرگز زیر پرچم کسی دیگر قرار گرفت و نه هرگز گریخت، با آن‌که آن دو تن بارها گریختند و بارها نیز زیر پرچم دیگران رفتند[۱].

گواه‌هایی قرآنی

هم مسلکان ما به آیهٔ ﴿لَيْسَ ٱلْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَ ٱلْمَغْرِبِ وَ لٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِٱللهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَ ٱلْمَلٰئِكَةِ وَ ٱلْكِتَابِ وَ ٱلنَّبِيِّينَ وَ آتَى ٱلْمَالَ عَلىٰ حُبِّهِ ذَوِي ٱلْقُرْبىٰ وَ ٱلْيَتَامىٰ وَ ٱلْمَسَاكِينَ وَ ٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَ ٱلسَّآئِلِينَ وَ فِي ٱلرِّقَابِ وَ أَقَامَ ٱلصَّلٰوةَ وَ آتَى ٱلزَّكٰوةَ وَ ٱلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ ٱلصَّابِرِينَ فِي ٱلْبَأْسَآءِ وَ ٱلضَّرَّآءِ وَ حِينَ ٱلْبَأْسِ أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولٰئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ﴾[۲] استدلال کرده و گفته‌اند: مقصود از این آیه امیرمؤمنان علیه السلام است؛ زیرا به اتفاق همگان تنها او همهٔ این ویژگی‌ها را دارا بود و یقینی نیست که دیگران نیز جامع این اوصاف باشند[۳]. از همین روی زجاج[۴] و فرّاء[۵] گفته‌اند: این آیه ویژهٔ پیامبران و رسولان است.

زاهی در شعر خود گفته است:

---

۱. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۴۸.

۲. بقره/۱۷۷: نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و یا مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و مال خود را با وجود دوست داشتن آن به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و درراه‌ماندگان و گدایان و در راه آزاد کردن بندگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بدهد و آنان که چون عهد بندند به عهد خود وفادارانند و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند. آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند.

۳. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۵۹۱؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۸۶/۱؛ قمی، تفسیر القمی، ۶۸/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۶۳ و ۱۴۲.

۴. ← معانی القرآن و اعرابه، ۲۴۶/۱.

۵. ← معانی القرآن، ۱۰۴/۱.

آیا مهتر جن و انس را همانند آن چیزی قرار دهند که او در خردسالی نیز به خود نپسندد؟
و آیا او را به کسی تشبیه کنند که نه توانست دلاوری را بگریزاند و نه شمشیری به قدرت در کف گیرد[۱]؟

ابن‌عباس دربارهٔ ﴿وَلَهُۥٓ أَسْلَمَ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ﴾[۲] گفته است: در آسمان‌ها فرشتگان و در زمین مسلمانان اسلام آوردند و علی علیه السلام نخستین ایشان بود که اسلام آورد و با مشرکان پیکار کرد و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با پیکارگران و کسانی که به اکراه، مسلمانی اظهار کرده بودند جنگید[۳].

در تفسیر عطاء خراسانی[۴] آمده که ابن‌عباس دربارهٔ آیهٔ ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * ٱلَّذِىٓ أَنقَضَ ظَهْرَكَ﴾[۵] گفته است: یعنی پشت تو را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام محکم کرد[۶].

ابومعاویه ضریر از اعمش از مجاهد نقل کرده که در تفسیر ﴿هُوَ ٱلَّذِىٓ أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِۦ وَبِٱلْمُؤْمِنِينَ﴾[۷] گفته است: یعنی تو را با امیرمؤمنان علیه السلام، جعفر علیه السلام، حمزه و عقیل نیرو بخشید[۸].

همین مضمون از کلبی، از ابوصالح، از ابوهریره نیز برای ما روایت شده است[۹].

در کتاب ابوبکر شیرازی آمده که ابن‌عباس در مورد ﴿وَقُل رَّبِّ أَدْخِلْنِى مُدْخَلَ صِدْقٍ

۱.
ایـجعل سـید الثـقلین شـبها	لمـا لایـرتضیه له غـلاما
الی مـن قـط لم یـهزم شـجاعا	و لم یـحمل بـقبضته حسـاما

۲. آل‌عمران/۸۳: آن‌که هر که در آسمان‌ها و زمین است سر به فرمان او نهاده است.

۳. ← طوسی، الامالی، ۵۰۳.

۴. ابن‌شهرآشوب در مقدمهٔ کتاب حاضر از تفسیر او در کنار تفسیر عطاء بن ابی‌رباح یاد می‌کند. نام کامل این مؤلف ابوایوب عطاء بن ابی‌مسلم خراسانی (۵۰ - ۱۳۳ ق.) است و چند برگی از تفسیر او بر جای مانده است. دربارهٔ او و تفسیرش ← کحاله، معجم المؤلفین، ۲۸۳/۶.

۵. انشراح/۲ و ۳: و آیا بار گرانت را از دوش تو برنداشتیم؟ باری که گویی پشت تو را شکست؟

۶. ← قمی، تفسیر القمی، ۴۲۸/۲؛ شاذان قمی، الفضائل، ۱۵۱.

۷. انفال/۶۲: همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید.

۸. روایت را در تفسیر مجاهد نیافتم. این مضمون که مقصود از آیه علی علیه السلام است در خصائص الوحی المبین ابن‌بطریق (۱۹۰) و نیز شواهد التنزیل حاکم حسکانی (۲۹۳/۱) دیده می‌شود.

۹. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۲۷/۳.

﴿وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ﴾[۱] گفته: مقصود مکه است و در آیهٔ ﴿وَ ٱجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِیرًا﴾[۲] نیز گفته است: خداوند دعای پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کرد و علی بن ابی‌طالب علیه السلام را به او داد تا قدرتی باشد که او را در برابر دشمن یاری می‌دهد.[۳]

عکبری در فضائل الصحابه از ابن‌عباس نقل کرده که گفته است: در روز فتح مکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که به پرده‌های کعبه درآویخته است و چنین دعا می‌کند: «خداوندا، از عموزادگانم کسی به سویم برانگیز که مرا پشتیبانی کند»[۴].

پس جبرئیل چونان که گویی خشمگین است نازل شد و گفت: ای محمد، مگر نه آن است که خداوند تو را با شمشیری برهنه از شمشیرهای خدا در برابر دشمنان خدا یاری داد؟ ـ و مقصود او از این سخن علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود.

ابوالمضا صبیح وابستهٔ امام رضا علیه السلام از آن حضرت، از پدران وی نقل کرده که دربارهٔ ﴿لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ ٱلَّذِینَ آمَنُوا﴾[۵] فرموده‌اند: علی بن ابی‌طالب علیه السلام از ایشان بود.

ناشی گفته است:

ای یاری‌دهندهٔ مصطفی احمد صلی الله علیه و آله که یاری رساندن به او را از پدر خویش آموخته‌ای،

و آنان راکه به او آزار رساندند دشمن داشتی، لعنت پروردگارم بر کسانی که تو را دشمن گیرند.

اگر به پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت و به خدای بخشایشگر ایمان آورده بودند با تو دشمنی نمی‌ورزیدند.[۶]

دیگری گفته است:

---

۱. اسراء/۸۰: و بگو: پروردگارا، مرا در هر کاری به طرز درست داخل کن و به طرز درست خارج کن.

۲. اسراء/۸۰: و از جانب خود برای من تسلطی یاری‌بخش قرار ده.

۳. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۵۲/۱.

۴. «اللهم ابعث الیّ من بنی عمی من یعضدنی».

۵. غافر/۵۱: در حقیقت، ما فرستادگان خود را و کسانی را که گرویده‌اند یاری می‌کنیم.

۶.

ایـا نـاصر المـصطفی احـمد ... تـعلمت نـصرته مـن ابـیکا

و نـاصبت نـصابه عـنوة ... فـلعنة ربـی عـلی نـاصبیکا

و لو آمـنوا بـنبی الهـدی ... و بـالله ذی‌الطـول مـاناصبوکا

او برای پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیری استوار می‌شد که در برابر هر کس که از فرمانش او سر برتافته از نیام برآمده است[۱].

خداوند فرمود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ﴾[۲]. او بود که چون مردمان برای پیکار صف می‌آراستند به‌سان بنیانی پولادین بر جای می‌ایستاد و هیچ کس به اندازهٔ او از مشرکان نکشت[۳].

سفیان ثوری گفته است: علی بن ابی‌طالب علیه السلام چون کوهی میان مسلمانان و مشرکان بود و خداوند با او مسلمانان را عزت بخشید و مشرکان را خوار کرد.

عونی گفته است:

او کشتی نجات و باب بهشت در روز واپسین است و همو تکیه‌گاه و صراطی که کژی‌ای در آن نباشد.
ستونی شکست‌ناپذیر که پناهجویان بدان پناه برند و ریسمانی استوار که از دو سر محکم است.[۴]

گفته‌اند: آیهٔ ﴿وَجَاهِدُوا فِى ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ ٱجْتَبَىٰكُمْ﴾[۵] دربارهٔ او نازل شده است[۶].

از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده که آیهٔ ﴿وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ﴾[۷] دربارهٔ امیرمؤمنان علیه السلام نازل شده است.

---

۱. کان یصیر له سیف الرشاد انتضی — سل علی کل من عن امره اعرضا

۲. صف/۴: در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صف در صف چنان که گویی بنایی ریخته‌شده از سربند جهاد می‌کنند.

۳. ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۰۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۳۸/۲.

۴. فلک النجاة و باب للجنان غدا — و ملتجی و صراط غیر ذی‌جنف
جنب عزیز یلوذ اللائذون به — حبل متین قوی محکم الطرف

۵. حج/۷۸: و در راه خدا چنان که حق جهاد در راه او است جهاد کنید. او است که شما را برای خود برگزیده است.

۶. برای مضمون ← کلینی، الکافی، ۱۹۱/۱؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۷۵؛ قمی، تفسیر القمی، ۸۸/۲؛ ابن‌ابی‌زینب، کتاب الغیبة، ۷۷.

۷. یونس/۲۶: چهره‌هایشان را غباری و ذلتی نمی‌پوشاند.

در حدیث جبیر است که [پیامبر ﷺ] فرمود: «تو نخستین کسی هستی که به من ایمان آورد و نخستین کسی که همراه من جهاد کرد و نخستین کسی که از قبر بیرون می‌آید»[۱].

در روزگار آغازین، هنگامی که پیامبر ﷺ از خانه بیرون می‌رفت، کودکان مشرکان او را تعقیب می‌کردند و به سویش سنگ می‌افکندند تا جایی که پاشنه و مچ پایش را خونین کردند. اما علی علیه السلام بر آنان می‌تاخت و آنان می‌گریختند. پس این آیه فرود آمد: ﴿كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ * فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾[۲].

در این اختلافی نیست که علی علیه السلام، حمزه و ابوعبیدة بن حارث نخستین مبارزان در روزگار اسلام بودند که در نبرد احد به میدان رفتند. شعبی گفته است: آن‌گاه علی علیه السلام یکه و با استواری بر اردوی دشمن تاخت[۳].

همچنین، امت بر این اجماع دارند که هیچ کدام از آنان که دربارهٔ ایشان دعوی امامت شده عملکردی چون عملکرد علی علیه السلام در جهاد و پیکار نداشته‌اند. خداوند فرموده است: ﴿وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾[۴].

آیهٔ ﴿وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ﴾[۵] نیز چنین تفسیر شده که مقصود از آن علی علیه السلام است؛ چه، کافران مرگ در پیکار را «مرگ سرخ» می‌خواندند. آنان در نبرد بدر به دلیل جان‌فشانی و حماسه آوری‌های علی علیه السلام او را چنین نامیدند.

---

۱. «انت اول من آمن بی و اول من جاهد معی و اول من ینشق عنه». ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۷۲/۲. هم‌مضمون این حدیث، حدیثی دیگر نیز وجود دارد که از هفت ویژگی برای امام علی علیه السلام سخن می‌گوید و یکی از این ویژگی‌ها همین است که پیامبر ﷺ فرمود: «انت اول من ینشق عنه القبر معی». ← ابن‌بابویه، الخصال، ۳۴۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۴۴۵؛ قمی، تفسیر القمی، ۳۳۷؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۴۵.

۲. مدثر/۵۰ و ۵۱: گویی گورخرانی رمیده‌اند که از مقابل شیری فرار کرده‌اند.

روایت را در نهج الایمان ابن‌جبر (۳۱۵) یافته‌ام. بحار الانوار مجلسی (۶۲/۴۱) نیز روایت را تنها به نقل از مناقب آورده است.

۳. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۲۱/۲.

۴. توبه/۱۲۱: و در هیچ مکانی که کافران را به خشم آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر این که به سبب آن عمل صالحی برای آنان نوشته می‌شود.

۵. آل‌عمران/۱۴۳: و شما مرگ را سخت آرزو می‌کردید.

عوفی در شعر خود گفته است:

کیست که در قرآن نامش مرگ است؟ آیا آن‌که در جنگ‌ها گریخته است بر او پیشی دارد؟

کیست که چون کسی به هماوردی وی می‌آمد تنها با دیدن او مرگ و نابودی را در برابر خویش می‌دید؟[1]

مفسران گفته‌اند: هنگامی که عباس در نبرد بدر به اسارت درآمد، مسلمانان به سویش آمدند و او را بر این که به خداوند کفر ورزیده و پیمان خویشاوندی گسسته است نکوهیدند. عباس به ایشان گفت: شما را چه شده است که از بدی‌هایمان می‌گویید و از خوبی‌هایمان سخن به میان نمی‌آورید؟ علی علیه السلام در پاسخ پرسید: مگر شما را خوبی‌هایی نیز هست؟ گفت: آری. ما مسجدالحرام را آباد می‌داریم، پرده‌داران کعبه‌ایم، حاجیان را آب می‌رسانیم و گرفتاران را می‌رهانیم. پس خداوند در ردّ سخن عباس و تأیید سخن علی بن ابی‌طالب علیه السلام این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ ٱللهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰٓ أَنْفُسِهِمْ بِٱلْكُفْرِ أُولَـٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِى ٱلنَّارِ هُمْ خَالِدُونَ * إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ ٱللهِ مَنْ ءَامَنَ بِٱللهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٓخِرِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَلَم يَخْشَ إِلَّا ٱللهَ فَعَسَىٰٓ أُولَـٰٓئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ ٱلْمُهْتَدِينَ * أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ ٱلْحَاجِّ وَعِمَارَةَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِٱللهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٓخِرِ وَجَاهَدَ فِى سَبِيلِ ٱللهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ ٱللهِ وَٱللهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّالِمِينَ ﴾[2].

اسماعیل بن خالد از عامر، ابن‌جریج از عطاء، از ابن‌عباس، مقاتل از ضحاک از ابن‌عباس، سدی از ابوصالح و ابن ابی‌خالد، و سرانجام زکریا از شعبی روایت کرده که این آیه دربارهٔ علی بن ابی‌طالب علیه السلام

---

۱. من اسمه الموت فی القرآن فهل ... یسبقه فی الحروب من هربا
و من رأی وحده مبارزه ... الا رأی الموت منه و العطبا

۲. توبه/۱۷ ـ ۱۹: مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که به کفر خویش شهادت می‌دهند. آنانند که اعمالشان به هدر رفته و خود در آتش جاودانند. مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز برپا داشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده‌اند. پس امید است که اینان از راه‌یافتگان باشند. آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند کار کسی پنداشته‌اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد می‌کند؟ نه، این دو نزد خدا یکسان نیستند و خدا بیدادگران را هدایت نخواهد کرد.

برای روایت تفسیری نیز ← واحدی، اسباب النزول، ۱۶۳؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۸/۵.

[و مناظرهٔ او با ابن‌عباس] نازل شده است[۱].

ثعلبی[۲]، قشیری، جبائی و فلکی طوسی در تفاسیر خود آورده‌اند و واحدی در اسباب نزول القرآن[۳] از حسن بصری و عامر شعبی و محمد بن کعب قرظی روایت کرده است و از عثمان بن ابی‌شیبه، وکیع بن جراح، شریک قاضی، محمد بن سیرین، مقاتل بن سلیمان، سریری، ابومالک، مره همدانی و ابن‌عباس برایمان روایت شده است که روزی عباس بن عبدالمطلب به تفاخر دهان گشود و گفت: من عموی پیامبرم و من عهده‌دار آب دادن حاجیان هستم. پس من از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام برترم. اما شیبة بن عثمان، یا طلحه‌داری، یا عثمان ـ یکی از این سه تن ـ گفت: ولی من خانهٔ خدا را آباد می‌دارم و پرده‌دار کعبه‌ام. پس من برترم. در این میان علی علیه‌السلام سخن ایشان شنید. پیش آمد و گفت: اما من از هر دوی شما برترم؛ شش سال و در روایتی دیگر هفت سال پیش از شما نماز گزارده‌ام و در راه خدا پیکار می‌کنم[۴].

در روایت حاکم حسکانی از ابوبریده است که علی علیه‌السلام به آن دو تن گفت: من از شما شرم دارم! در خردسالی آن چیزی به من داده شده که به شما داده نشده است. پرسیدند: ای علی علیه‌السلام، مگر چه داده شده‌ای؟ فرمود: پوزهٔ شما را با شمشیر به خاک رسانده‌ام، تا به خدا و پیامبر او ایمان آورده‌اید. عباس از این ماجرا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شکایت برد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از علی علیه‌السلام پرسید: چه چیز تو را بر آن داشته که با عموی خود چنین رویاروی شوی؟ گفت: او را با حق رودرروی کرده‌ام. پس هر که می‌خواهد خشمگین باشد و هر که می‌خواهد خرسند! در این هنگام بود که آن آیه‌ها نازل گشت[۵].

ناشی در شعر خود گفته است:

آن‌گاه که عباس عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با علی علیه‌السلام آن گزیده و آن داماد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تفاخر کرد،

---

۱. ← زمخشری، الکشاف، ۲۴۱/۲؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۸/۵؛ واحدی، اسباب النزول، ۱۶۳؛ مقاتل، تفسیر مقاتل بن‌سلیمان، ۳۹/۲؛ ابوحمزه ثمالی، تفسیر ابی‌حمزة الثمالی، ۱۸۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۲۸/۵؛ همو، جوامع الجامع، ۵۲/۲.

۲. ← الکشف و البیان، ۲۰/۵.

۳. ← اسباب النزول، ۱۶۴.

۴. ← طبری، جامع البیان، ۹۶/۱۰.

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۲۹/۱ و ۳۳۰.

به این که خانهٔ خدا را آباد می‌دارد و در آن مسجد حاجیان را آب می‌دهد،
پس جبرئیل از جانب خداوند آسمان فرود آمد و بر پیامبر هدایتگر سلام کرد و این وحی آورد:
آیا شما آب رساندن به حاجیان و نهادن آن پرده را بر سنگ‌ها قرار می‌دهید
چون مؤمنانی که در گرماگرم پیکار با دستان قدرتمندی که لرزه نشناسد بر فرق سر دشمن ضربت آورند؟[1]

بشنوی گفته است:

ای که قرآن را با تأویل آن‌که به همراه هر آیه محکم آمده است تلاوت کنی،
آیا آباد داشتن خانهٔ خدا و یا آب رساندن به حاجیان همانند کردار او است؟
یا مثل او است رفتار آن مرد بنی تیم و آن زادهٔ بنی‌عدی؟ و آیا در هیچ حال چون او بوده‌اند؟
نه، سوگند به آن‌که مهر او را بر من واجب ساخته است، نزد من عالمان چون جاهلان نیستند[2].

خطیب منبج نیز گفته است:

و گفت: آب دادن به حاجیان را چون کسی قرار داده‌اید که پیوسته در جهاد است؟ هرگز برابر نباشند[3].

قاضی ابن‌قابوس مصری[4] نیز در شعری گفته است:

۱.	اذ فـاخر العـباس عـم المـصطفی	لعــلی المــختار صــهر مـحمد
	بــعمارة البـيت المـعظّم شأنـه	و سقاية الحجاج وسط المسجد
	فـاتی بـها جـبريل عـن رب السـما	يقری السلام علی النبی المهتدی
	اجعلتم سقی الحـجيج و مـا يـری	مــن ظـاهر الاسـتار فـوق الجـلمد
	كـالمؤمنين الضاربی هـام العـدی	وسـط الحـجاج بسـاعد لم‌يـرعد
۲.	يــا قــاری القـرآن مـع تأويـله	مـع كـل محكمة اتت فـی حـال
	أعــمارة البــيت المـحرم مـثله	و سـقاية الحـجاج فـی الامـثال
	ام مــثلی التــيمی ام عـدويهم	هل كـان فـی حـال مـن الاحـوالی
	لا و الذی فـــرض عــلیّ وداده	مــا عــندی العــقلاء كـالجهال
۳.	و قــال جـعلتم السـقيا كـمن لا	يــــزال مـــجاهدا لايســتوونا

۴. نام کامل او جلال الدین ابوالفتح محمود بن قاضی اسماعیل بن حمید مشهور به ابن‌قادوس دمیاطی (د. ۵۵۱ یا
←

ای مهتر همهٔ جهانیان، از ساکنان بیابان و شترنشینان
اگر آب دادن حاجیان را عظیم داشته‌اند، تو خود ساقی کوثری
و تو امام مرتضایی و شفیع ما در روز رستاخیز[1].

در برخی از تفسیرها آمده است که آیهٔ ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾[2]. دربارهٔ علی علیه‌السلام نازل شده است؛ زیرا او کسانی از عشیرهٔ خود، چون عمرو بن عبد ودّ و ولیدبن عقبه را کشت.

بقراط[3] نصرانی گفته است:

مگر نه آن‌که در نبرد سلع با شمشیری برّان که گویی بر هر دو لبه‌اش خون نشسته است عمرو را بازگرداند؟

و در پی آن ابن‌معدی چونان شتری سرکش که لگام و افسار بر او نهاده باشند، فروتنانه نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بازگشت.

تو برای خدا دشمنی همهٔ قبایل پذیرفتی و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنشگری بیم نبردی.

←

۵۵۳ ق.) است. ← حاجی‌خلیفه، کشف الظنون، ۷۶۷/۱؛ بغدادی، هدیة العارفین ۴۳/۲۰؛ زرکلی، الاعلام ۱۶۶/۷؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۱۵۲/۱۲.

۱.
یا سید العالم طرا بدوهم و الحضر
ان اعظموا سقی الحجیج فانت ساقی الکوثر
انت الامام المرتضی و شفیعنا فی المحشر

۲. مجادله/۲۲: قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند و کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند، هرچند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیرهٔ ایشان باشند، دوست بدارند. در دل این‌ها است که خدا ایمان را نوشته و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر درختان آن جوی‌هایی روان است درمی‌آورد. همیشه در آن‌جا ماندگارند. خدا از ایشان خشنود است و آن‌ها از خدا خشنودند. ایناننـد حزب خدا. آری، حزب خدا است که رستگارانند.

۳. در الغدیر علامه امینی (۴/۳) این نام «وامق» ذکر شده است.

و تو پس از محمد صلی الله علیه و آله سزاوارترین کس بودی، و البته نادان یک جماعت به سان یک عالم نتواند بود[۱].

۱.

أمـا رد عـمرواً يـوم سـلع بـباتر — كأن عـلى جـنبيه لطـخ العـنادم
و عاد بن معدى نحو أحمد خاضعا — كشـارب اثـل فـى خـطام الغـمائم
و عـاديت فـى الله القـبائل كـلها — و لم تخش فى الرحمن لومـة لائـم
و كـنت أحـق النـاس بـعد مـحمد — و ليس جـهول القـوم فـضلا كـعالم

فصل ۸

پیشگامی در گشاده‌دستی و انفاق در راه خدا

برترین گشاده‌دستی

در میان صحابه، علی‌علیه‌السلام، ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرحمن و طلحه از شهرت‌یافتگان به انفاق در راه خدا هستند. اما علی‌علیه‌السلام را در این میان فضیلتی دیگر است؛ چه، سخاوت دوگونه است: سخاوت با جان و سخاوت با دارایی. خداوند فرمود: ﴿وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ﴾[1]. پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله نیز فرمود: «گشاده‌دست‌ترین مردم کسی است که در راه خدا با جان خویش سخاوت کند»[2].

بدین‌سان این سخن خداوند که فرمود: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوا﴾[3] بیش از هر کس سزاوار علی‌علیه‌السلام است؛ زیرا تنها او بود که همهٔ این اوصاف را در بر هم آورد، در حالی که برای دیگران چنین چیزی میسّر نگشت.

---

۱. توبه/۴۱: با مال و جانتان جهاد کنید.

۲. «اجود الناس من جاد بنفسه فی سبیل الله». ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۴۳/۱؛ همو، شرح الاخبار، ۳۲۷/۱ و ۲۱۹/۲.

۳. حدید/۱۰: کسانی از شما که پیش از فتح مکه انفاق و جهاد کرده‌اند با دیگران یکسان نیستند. آنان از حیث درجه بزرگ‌تر از کسانی‌اند که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته‌اند.

این هم که گفته‌اند: «ابوبکر چهل‌هزار برای پیامبر ﷺ خرج کرد»[۱]، اگر این خبر درست باشد در آن مشخص نشده که این چهل‌هزار درهم بوده است یا دینار، در حالی که چهل‌هزار درهم تنها با چهارهزار دینار برابر شود. علاوه بر این، ثروت خدیجه از این انفاق ابوبکر فزون‌تر بود و سود آن به همهٔ مردمان می‌رسید. من این حقیقت را در کتاب مشهور خود[۲] شرح داده‌ام.

همچنین این که فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطىٰ وَ اتَّقىٰ * وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ﴾[۳] این کلامی عام است و آیهٔ ﴿وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنىٰ﴾[۴] که از بی‌نیاز ساختن پیامبر ﷺ با اموال خدیجه حکایت می‌کند[۵] با آن تعارض دارد. افزون بر این روایت کرده‌اند که آن آیه هم در شأن علی علیه السلام نازل شده است.

عبدی در این باره گوید:

پدرتان صدیق است که ایمان آورد و تقوا پیشه ساخت و بخشید و خستگی نشناخت و آن کلام نکو (قرآن) را تصدیق کرد.[۶]

گواه‌هایی قرآنی

ضحاک از ابن‌عباس روایت کرده که آیهٔ ﴿اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[۷] دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است.

---

۱. ← ابن‌حبّان، الصحیح، ۲۷۴/۱۵.

۲. ظاهراً مؤلف به کتاب المثالب نظر دارد.

۳. لیل/۵ ـ ۷: اما آن‌که حق خدا را داد و پروا داشت و پاداش نیکو را تصدیق کرد، به زودی راه آسان پیش پای او خواهیم گذاشت.

۴. ضحی/۸: و تو را تنگدست یافت و بی‌نیاز گردانید.

۵. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۲۹/۱۰؛ ابن‌بابویه، معانی الاخبار، ۵۳؛ همو، علل الشرائع، ۱۳۰/۱.

۶. ابوکم هو الصدیق آمن و اتقی / واعطی و ما اکدی و صدق بالحسنی

۷. بقره/۲۶۲: کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، پس در پی آنچه انفاق کرده‌اند منت و آزاری روا نمی‌دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگار محفوظ است و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی‌شوند.

ابن‌عباس، سدّی، مجاهد[۱]، کلبی، ابوصالح، واحدی[۲]، طوسی، ثعلبی[۳]، طبرسی[۴]، ماوردی[۵]، قشیری، ثمالی[۶]، نقاش، فتال[۷]، عبیدالله بن حسین و علی بن حرب طائی در تفسیرهای خود نقل کرده‌اند که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام چهار درهم نقره داشت. یک درهم را شبانه، یک درهم را روزهنگام، یک درهم را پنهان و یک درهم را آشکارا صدقه داد. پس این آیه نازل شد: ﴿اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾[۸]، و بدین‌سان درهم را مال نامید و علی علیه‌السلام را مژده پذیرفته شدن داد. این روایتی است که نطنزی در خصائص آورده است.

در تفسیر نقاش و اسباب النزول[۹] آمده که کلبی گفته است: پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از او پرسید: چه چیز تو را به این کار واداشت؟ فرمود: آنچه مرا بر این کار بداشت این بود که آنچه را خداوند به من وعده داده است مستوجب شوم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: زنهار که تو را آن وعده هست. پس خداوند این آیه را نازل کرد.

سید حمیری گفته است:

مال خویش را شامگاه و پگاه و پنهان و پیدا و آشکار انفاق کرد،

و چون آن فقیر به حضورش رسید از دارایی خویش آن انگشتر را بدو صدقه داد[۱۰].

---

۱. خبر را در تفسیر مجاهد نیافتم.

۲. ← اسباب النزول، ۵۸.

۳. ← الکشف و البیان، ۲۷۹/۲.

۴. ← مجمع البیان، ۲۰۴/۲.

۵. ← النکت و العیون، ۳۴۷/۱.

۶. ← تفسیر ابی حمزة الثمالی، ۱۲۰.

۷. ← روضة الواعظین، ۱۰۵.

۸. بقره/۲۷۴: کسانی که اموال خود را شب و روز و نهان و آشکارا انفاق می‌کنند پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان خواهد بود و نه بیمی بر آنان است، و نه اندوهگین می‌شوند.

۹. ← واحدی، اسباب النزول، ۵۸.

۱۰. و انفق ماله لیلا و صبحا / و اسرارا و جهر الجاهرینا

←

ضحّاک از ابن‌عباس نقل کرده است که چون آیهٔ ﴿لِلْفُقَرَآءِ ٱلَّذِينَ أُحْصِرُوا فِى سَبِيلِ ٱللهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِى ٱلْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ ٱلْجَاهِلُ أَغْنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمٰهُمْ لَا يَسْـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾[1] نازل شد عبدالرحمن بن عوف دینارهایی بسیار برای اصحاب صفّه فرستاد تا جایی که آنان را بی‌نیاز ساخت. علی بن ابی‌طالب علیه السلام نیز در دل شب برای آن‌ها یک بار شتر خرما فرستاد. اما از این میان صدقهٔ علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله دوست‌داشتنی‌تر بود و این آیه نازل شد.

همچنین از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند: کدام صدقه در راه خدا بهتر است؟

فرمود: «تلاشی از آن‌که ثروتی کمتر دارد»[2].

در تاریخ بلاذری[3] و فضائل احمد[4] آمده است که محصول علی علیه السلام چهل‌هزار دینار بود و همه را صدقه قرار داد. او حتی شمشیر خود را فروخت و فرمود: «اگر شامی داشتم آن را نمی‌فروختم»[5].

شریک، لیث، کلبی، ابوصالح، ضحّاک، زجّاج[6]، مقاتل بن حیان[7]، مجاهد[8]، قتاده و ابن‌عباس

←

و صـــدّق مـــاله لمّـــا اتـــاه الـ فـــقير بـــخاتم المـــتختمينا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۱ و ۴۳۲.

۱. بقره/۲۷۳: این صدقات برای آن دسته از نیازمندانی است که در این راه فرومانده‌اند و نمی‌توانند برای تأمین هزینهٔ زندگی در زمین سفر کنند. از شدت خویشتنداری، فرد بی‌اطلاع آنان را توانگر می‌پندارد. آن‌ها را از سیمایشان می‌شناسی. با اصرار از مردم چیزی نمی‌خواهند و هر مالی به آنان انفاق کنید، قطعاً خدا از آن آگاه است.

۲. «جهد من مقلّ». ← ابن‌ابی‌عاصم، الآحاد و المثانی، ۱۷۴/۲؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۷۸/۵؛ همو، المعجم الکبیر، ۸/ ۲۲۶؛ همو، مسند الشامیین، ۱۵۴/۳؛ ابن‌حنبل، مسند احمد، ۱۷۸/۵ و ۱۷۹؛ طیالسی، المسند، ۶۵؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۶۶/۱.

۳. ← انساب الاشراف، ۱۱۷/۲.

۴. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۷۱۲/۲.

۵. «لو کان عندی عشاء مابعته».

۶. ← معانی القرآن و اعرابه، ۱۳۹/۵.

۷. تفسیر مقاتل بن‌حیان به ما نرسیده، اما مقاتل بن‌سلیمان این داستان را نقل کرده است. ← تفسیر مقاتل بن‌سلیمان، ۳۳۴/۳.

۸. ← تفسیر مجاهد، ۶۶۰/۲.

گفته‌اند: ثروتمندان بسیار به رازگویی با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پرداختند. اما چون آیهٔ ﴿یَآ أَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَاجَیْتُمُ ٱلرَّسُولَ فَقَدِّمُواْ بَیْنَ یَدَیْ نَجْوَیٰکُمْ صَدَقَةً﴾[۱] نازل شد از این کار دست بداشتند. پس علی علیه السلام دیناری قرض گرفت و صدقه داد و ده‌بار به رازگویی پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت. آن‌گاه آیهٔ پسین این آیه را نسخ کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام خود فرموده است: دیناری داشتم. آن را به ده درهم فروختم و هرگاه می‌خواستم به رازگویی با پیامبر صلی الله علیه و آله بپردازم درهمی صدقه می‌دادم تا آن‌که آن آیهٔ دیگر این آیه را نسخ کرد[۲].

واحدی در اسباب نزول القرآن[۳] و نیز در وسیط[۴] و همچنین ثعلبی در کشف والبیان[۵] روایت علی بن علقمه و مجاهد را نقل کرده‌اند که در آن علی علیه السلام فرموده است: «در کتاب خدا آیه‌ای است که نه هیچ‌کس پیش از من بدان عمل کرده است و نه پس از من کسی بدان عمل کند»[۶].

سپس علی علیه السلام این آیه را تلاوت کرد.

در جامع ترمذی[۷]، تفسیر ثعلبی[۸] و اعتقاد اشنهی[۹] از اشجعی، ثوری، سالم بن ابی حفصه و علی بن علقمه انصاری از علی علیه السلام روایت شده که در ذیل آیه فرموده است: «به سبب من خداوند این صدقه را بر امت تخفیف داد»[۱۰].

---

۱. مجادله/۱۲: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت‌وگوی محرمانه می‌کنید، بیش از گفت‌وگوی محرمانه صدقه‌ای تقدیم بدارید.

۲. «کان لی دینار فبعته بعشرة دراهم فکنت کلما اردت ان اناجی رسول الله قدمت درهما فنسختها الآیة الاخری». ← قمی، تفسیر القمی، ۲۵۷/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۸۲/۲؛ طوسی، التبیان، ۵۵۱/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۱۷/۹.

۳. ← واحدی، اسباب النزول، ۲۷۶.

۴. ← ۲۶۶/۴.

۵. ← ۲۶۱/۹.

۶. «ان فی کتاب الله لآیة ما عمل بها احد قبلی و لاعمل بها احد بعدی».

۷. ← السنن، ۴۰۶/۵.

۸. ← الکشف و البیان، ۲۶۲/۹.

۹. نام کتاب اعتقاد اهل السنة و نام مؤلف ابوالفضل عبدالعزیز بن علی بن عبدالعزیز اشنهی (د. ۵۵۰ ق.) است. این کتاب در دسترس نیست. ← کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۳۱۸.

۱۰. «فبی خفف الله ذلک من هذه الامة».

در مسند[1] موصلی است که به واسطهٔ او خداوند بر این امت تخفیف داد.

ابوالقاسم کوفی در این روایت افزوده است: خداوند صحابه را بـه ایـن آیـه آزمـود. آنـان هـمه از رازگویی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرونشستند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خانهٔ خود با هیچ‌کس رازگویی نداشت، مگر آن‌که صدقه‌ای تقدیم بدارد. من دیناری داشتم... ـ تا جایی که فرموده است ـ پس من سبب توبهٔ خداوند بر مسلمانان بودم، آن‌جا که به آیه عمل کردم و از آن پس نسخ شد؛ زیرا اگر به آیه عمل نکرده بودم و این عمل من سبب توبه بر ایشان نشده بود، به هنگام امتناع همهٔ آنان از عمل به آیه، عذاب بر آن‌ها نازل می‌شد[2].

قاضی طرثیثی گفته است: آنان همه به جز علی علیه‌السلام در این باره عصیان کردند و پس از آن خداوند آیه را از ایشان فسخ کرد. گواه نیز آن‌که فرمود: ﴿فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ ٱللهُ عَلَيْكُمْ﴾، و آنان از این پیش مستحق عذاب شده بودند و گواه آن‌که فرمود: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ﴾[3].

مجاهد گفته است: این حکم ساعتی بیش نبود[4].

مقاتل بن حیان نیز گفته است: این حکم ده شب بود و مقدار زکات نیز تعیین نشده و به مردم واگذار شده بود[5].

سفیان به سند خود از علی علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده که فرموده است: «در آنچه توانستی صدقه دادی»[6].

---

۱. ← ابویعلی، المسند، ۳۲۲/۱.

۲. در کتاب مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام کوفی (۱۸۶/۱ ـ ۱۸۸) روایت‌های ناظر به آیهٔ نجوی آمده است. ولی این افزوده در آن به چشم نمی‌خورد.

۳. متن کامل آیهٔ ۱۳ سورهٔ مجادله این است. ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوٰيكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ ٱللهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا ٱلصَّلٰوةَ وَ آتُوا ٱلزَّكٰوةَ وَ أَطِيعُوا ٱللهَ وَرَسُولَهُ وَٱللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾؛ آیا ترسیدید که پیش از گفت‌وگوی محرمانهٔ خود صدقه‌ای تقدیم بدارید؟ و چون نکردید و خدا هم بر شما بخشود، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبران او فرمان برید و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

۴. در تفسیر مجاهد (۶۶۰/۲ و ۶۶۱) این متن وجود ندارد. این مضمون در الکشف و البیان ثعلبی (۲۶۲/۹) به کلبی نسبت داده شده است.

۵. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۶۲/۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۱۹/۹.

۶. «فیما استطعت تصدقت». متن را در منابع نیافتم. مجلسی نیز در بحار الانوار (۲۷/۴۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

ثعلبی از ابوهریره و ابن‌عمر روایت کرده که عمر بن خطاب گفته است: علی‌علیه‌السلام را سه ویژگی بود که اگر یکی از آن‌ها را داشتم برایم از شتران سرخ‌موی دوست‌داشتنی‌تر بود: ازدواج با فاطمه‌علیهاالسلام، دادن پرچم خیبر به او و آیهٔ نجوا[1].

وراق قمی[2] گفته است:

علی‌علیه‌السلام همان کسی است که احمدصلی‌الله‌علیه‌وآله به وحی با او رازگویی کرد و ابواب دانش و آرامش را به او آموخت[3].

اصفهانی[4] نیز گفته است:

کدام یک از شما به هزار حرف با برادرم رازگویی کرده‌اید؟ از میان همهٔ شما تنها برادرم به این حرف‌ها با من رازگویی کرده است.

هر حرف را هزار باب شرح است و این شرح به لطف توانمندی و سخنوری در اختیار من است[5].

علی‌علیه‌السلام خوراک سه شب را به سه میهمان داد و در حق او سی آیه نازل شد و به عصمت و رازداری او و به برآورده شدن خواسته و پذیرفته شدن صدقهٔ وی تصریح کرد. در گشاده‌دستی‌اش همین بس که خداوند فرمود: ﴿إِنَّ ٱلْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا * عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ ٱللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا * يُوفُونَ بِٱلنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُۥ مُسْتَطِيرًا * وَيُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ

---

۱. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۶۲/۹.

۲. مقصود محمد بن جعفر وراق قمی است که ابن‌شهرآشوب در معالم العلماء (۱۸۵) از او در ردیف شاعران مقتصد که در شمار اصحاب ائمه‌علیهم‌السلام بوده‌اند یاد کرده است.

۳. علی الذی ناجاه بالوحی احمد ‌‌‌‌‌ فعلمه ابواب سلم مسلّم

۴. مقصود ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی (د. ۳۲۲ ق.) صاحب تفسیر جامع التأویل است. دربارهٔ او ← منتجب الدین، فهرست منتجب الدین، ۱۵؛ حاجی‌خلیفه، کشف الظنون، ۱۹۲۰/۲؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۳۱۳/۴؛ زرکلی، الاعلام، ۵۰/۶؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۹۷/۹؛ کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۵۱۹.

۵. و بألف حرف ایکم ناجیٰ اخی ‌‌‌‌‌ فیهنّ دونکم اخی ناجانی

و لکل حرف الف باب شرحه ‌‌‌‌‌ عندی بفضل حکومة و بیان

حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَآءً وَلَا شُكُورًا * إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴾[۱].

عونی در این‌باره گفته است:

همان کسی که سه شب مسکین و یتیم و اسیر را در راه خدا خوراک داد و خود گرسنه خفت[۲].

ابوهریره حدیث کرده است که در مدینه قحطی افتاده بود و یک شبانه‌روز بر من گذشت و در این مدت هیچ نخوردم. پس، از ابوبکر درباره تأویل آیه‌ای پرسیدم که خود بدان آگاه‌تر بودم. در سرای خود تا آستانهٔ در همراهی‌ام کرد و مرا بدرود گفت و گرسنه از سرای او بازآمدم. دیگرروز نزد عمر رفتم و از او دربارهٔ آیه‌ای پرسیدم که خود بیشتر بدان آگاهی داشتم. او نیز با من همان کرد که ابوبکر کرده بود. در سومین روز نزد علی‌ علیه‌السلام رفتم و از او درباره چیزی که تنها او می‌دانست پرسیدم. چون خواستم بازگردم مرا به درون خانه دعوت کرد و دو گرده نان و قدری روغن خوراک داد. هنگامی که سیر شدم نزد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که مرا دید در چهره‌ام خندید و فرمود: تو با من می‌گویی یا من به تو بگویم؟ پس آنچه را گذشته بود برایم بازگفت و آن‌گاه فرمود: جبرئیل مرا از این آگاه ساخته است[۳].

یک بار امیرمؤمنان‌ علیه‌السلام را اندوهگین دیدند. پرسیدند: اندوه تو از چیست؟

فرمود: «هفت روز گذشته و میهمانی برایمان نیامده است»[۴].

در تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان (فسوی)، علی بن حرب طائی و مجاهد[5] به سند ایشان از

---

۱. انسان/۵ - ۱۰: به یقین، ابرار و نیکان از جامی می‌نوشند که با عطر خوش آمیخته است. چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و به دلخواه خویش جاری‌اش می‌کنند، همان بندگان که به نذر خویش وفا می‌کردند و از روزی که گزند او فراگیرنده است می‌ترسیدند و به پاس دوستی خدا بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. ما برای خشنودی خدا است که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاس از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگارمان از روز عبوسی سخت هراسناکیم.

۲. من اطعم المسکین و الیتیم و الاسیر لله ثلاثا و طوی

۳. روایت را مجلسی در بحار الانوار (۲۷/۴۱) از مناقب نقل کرده است.

۴. «لسبع اتت لم یضف الینا ضیف». حدیث را تنها در نشانی پیشین و آن هم به نقل از مناقب دیدم.

۵. در تفسیر مجاهد نیافتم.

ابن‌عباس از ابوهریره روایت شده است و جماعتی از عاصم بن کلیب، از پدرش ـ و متن روایت متن او است ـ از ابوهریره روایت کرده که گفته است: مردی به حضور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و از گرسنگی نالید. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد همسران خود فرستاد. اما آن‌ها گفتند چیزی جز آب نداریم. پس پرسید: چه کسی امشب این مرد را عهده‌دار می‌شود؟ امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: من، ای پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله.

آن‌گاه نزد فاطمه علیهاالسلام آمد و پرسید: ای دخت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، چه چیز داری؟ گفت: جز خوراک کودکان چیزی دیگر نزدمان نیست. اما میهمان خود را ترجیح می‌دهیم. علی علیه‌السلام فرمود: ای دخت محمد، کودکان را بخوابان و چراغ را خاموش کن. پس به حرکت دادن زبان در دهان خویش پرداختند و چون آن مرد از خوردن فراغت یافت فاطمه علیهاالسلام چراغی آورد و دید کاسه همچنان به فضل خداوند پر است.

چون صبح شد علی علیه‌السلام همراه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز گزارد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از سلام نماز به امیرمؤمنان علیه‌السلام نگریست و سخت گریست و فرمود: ای امیرمؤمنان، خداوند از کردهٔ شما در شب گذشته در شگفت شده است. بخوان: ﴿وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ﴾[1] یعنی علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام ﴿فَأُولَـٰئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾، اینان رستگارانند[2].

سید حمیری گفته است:

مردی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: من غریبم و گرسنه‌ام و نزد شما به پناه آمده‌ام.

مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله گریست و گفت: غریب؟ مباد کسی در حضور من از غریب بودن گوید.

چه کسی این غریب را میهمان می‌کند؟ علی علیه‌السلام گفت: من آن میهمان را پذیرایم. رهسپار شو که تو را پاداشی است.

---

۱. حشر/۹: متن کامل آیه چنین است: ﴿وَ ٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِى صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّآ أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾؛ و نیز کسانی که قبل از مهاجران در مدینه جای گرفته و ایمان آورده‌اند، هر کس را که به سوی آنان کوچ کرده دوست دارند و نسبت به آنچه به ایشان داده شده است در دل‌هایشان حسدی نمی‌یابند و هرچند در خودشان احتیاجی مبرم باشد، آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند، و هر کس از خسّت نفس خود مصون ماند، ایشانند که رستگارانند.

۲. همچنین ← طوسی، الامالی، ۱۸۵؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۳۳۲/۲.

ای دخت عمو. آیا توشه‌ای هست؟ پاسخ داد که گمانم اندکی هست.

مشتی گندم. گفت: آن را مهیا ساز که خداوند گاه اندک را بسیار کند.

سپس چراغ را خاموش کن تا مرا نبیند و خوراک او را به فراوانی نزدش گذارم.

سخت انگشتان را می‌نگریست و میهمان می‌دید که با آن به خوراک اشاره دارد.

فرشتگان خدا از شما در شگفت شده‌اند و خدای لطیف خبیر را خرسند کرده‌اید.

و دربارهٔ ایشان گفت که دیگران را بر خویش گزین سازند و گفت: این فضلی بزرگ است[۱].

همو گفته است:

و میهمانش را چون بر او درآمد بر خویش برگزید و خود و کسانش دهان جنبانیدند.

پس خداوند ایشان را به سبب آن ایثار که انجام داده بودند مفلحان نامید[۲].

صدقه‌ای که به راه آورد

در کتاب ابوبکر شیرازی به سند وی از مقاتل، از مجاهد، از ابن‌عباس روایت شده که دربارهٔ آیه‌های

۱.
قائل للنّبی انی غریب — جائع قد أتیتکم مستجیراً
فبکی المصطفی و قال غریب — لایکن للغریب عندی ذکورا
من یضیف الغریب قال علی — أنا للضعیف فانطلق مأجورا
ابنة العم هل من الزاد شیء — فأجابت أراه شیئا یسیرا
کف برّ قال اصنعیه فان الـ — لّه قد یجعل القلیل کثیرا
ثم اطفی المصباح کی لایرانی — فاخلی طعامه موقورا
جاهد یلمظ الأصابع و الضیـ — ف یراه الی الطعام مشیرا
عجبت منکم ملائکة الـ — لّه و أرضیتم اللطیف الخبیرا
و لهم قال یؤثرون علی أنـ — فسهم قال ذاک فضلا کبیرا

← دیوان السید الحمیری، ۲۲۶ و ۲۲۷.

۲.
و آثر ضیفه لمّا اتاه — فظل و اهله یتلمظونا
فسمّاه الاله بما اتاه — من الایثار باسم المفلحینا

← همان، ۴۳۲.

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَإِقَامِ الصَّلٰوةِ وَإِيتَاءِ الزَّكٰوةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ * لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾[1] گفته است: خدای را سوگند که مقصود علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

راوی در ادامهٔ این روایت پس از سخنی چند گفته است: چه این که روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سیصد دینار که به وی اهدا شده بود به علی علیه‌السلام داد.

علی علیه‌السلام فرموده است: آن دینارها را ستاندم و گفتم: خدای را سوگند امشب از این دینارها صدقه‌ای دهم که خداوند از من بپذیرد. چون نماز عشا را همراه با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گزاردم صد دینار برداشتم و از مسجد بیرون رفتم. در راه زنی رویارویم قرار گرفت. دینارها را به او دادم. اما صبح آن روز مردم می‌گفتند: علی علیه‌السلام دیشب صد دینار به زنی بدکاره صدقه داده است. از این رخداد سخت اندوهگین شدم.

شب دیگر چون نماز عشا گزاردم صد دینار برداشتم و از مسجد بیرون رفتم و گفتم: خدای را سوگند، صدقه‌ای دهم که خداوند از من بپذیرد. مردی را دیدم و دینارها را به او صدقه دادم. صبح آن روز مردم مدینه می‌گفتند: علی علیه‌السلام دیشب صد دینار به مردی دزد صدقه داده است. از این رخداد سخت اندوهگین شدم و گفتم: خدای را سوگند امشب صدقه‌ای دهم که خداوند آن را از من بپذیرد.

نماز عشا را همراه با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خواندم و در حالی که با خود صد دینار داشتم از مسجد بیرون رفتم. به مردی برخوردم و دینارها را به او دادم. اما صبح آن روز مردم مدینه می‌گفتند: علی علیه‌السلام دیشب صد دینار به مردی بی‌نیاز صدقه داده است. از این رخداد سخت اندوهگین شدم.

پس نزد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم و او را از آنچه رخ داده بود آگاهاندم. فرمود: ای علی علیه‌السلام، این جبرئیل است که تو را می‌گوید: خداوند صدقه‌هایت را پذیرفته و عملت را پاک داشته است؛ آن صد دینار که در نخستین شب صدقه دادی به زنی بدکاره رسید و او به خانهٔ خویش بازگشت و از بدکارگی به درگاه خداوند توبه کرد و آن دینارها را سرمایهٔ خود قرار داد و در پی یافتن همسری برای خویش

---

۱. نور/۳۷ و ۳۸: مردانی که نه تجارت و نه دادوستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن روز زیرورو می‌شود می‌هراسند تا خدا بهتر از آنچه انجام می‌دادند به ایشان جزا دهد و از فضل خود بر آنان بیفزاید و خدا است که هر که را بخواهد روزی بی‌حساب می‌دهد.

است. آن صدقهٔ دوم نیز به مردی دزد رسید و او به خانهٔ خویش بازگشت و از دزدی‌های خود به درگاه خداوند توبه کرد و آن دینارها را سرمایه ساخت تا با آن دادوستد کند. سومین صدقه هم به مردی ثروتمند رسید که از سال‌ها زکات دارایی خویش نداده بود. او به سرای بازگشت و خود را نکوهید و گفت: ای مرد، چقدر آزمندی! این علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که با آن‌که ثروتی ندارد به من صد دینار صدقه داده است و اینک من که خداوند از سال‌ها پیش بر دارایی‌ام زکات قرار داده است، مال خود را پاک نکرده‌ام. پس دارایی‌های خود حساب کرد و زکات آن سنجید و فلان مقدار دینار پرداخت و خداوند دربارهٔ تو این آیه نازل کرد: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ﴾[1].

خوراک دادن یتیم

ابوالطفیل گفته است: علی علیه السلام را دیدم که یتیمان را به حضور می‌خواند و بدیشان عسل می‌دهد تا جایی که یکی از یاران گفت: کاش من هم یتیم بودم!

انبان بردوش

معلّی بن خنیس از امام صادق علیه السلام روایت کرده که علی علیه السلام در شبی بارانی با انبانی بر دوش به سایه‌بان بنی‌ساعده رفت و آن‌جا مردمانی را دید که خفته‌اند. او در توشهٔ یکایک آن‌ها تا آخرین نفر هر کدام یک یا دو گرده نان گذاشت[2].

سید حمیری گفته است:

چه کسی برای تهیدستان یک گنج بود و آن‌گاه که زمستان ایشان را دربرگرفت پناهشان داد؟[3]

---

۱. نور/۳۷.

۲. برای روایت به صورت مشروح‌تر ← کلینی، الکافی، ۸/۴ و ۹؛ ابن‌بابویه، ثواب الاعمال، ۱۴۴؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۰۵/۴.

۳. و من ذا کان للفقراء کنزا — اذا نزل الشتاء بهم کنینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۲.

اطعام و گرسنگی کشیدن

محمد بن صمه از پدر خود از عموی خود نقل کرده که گفته است: در مدینه مردی را دیده‌ام که مشکی بر پشت و سینی‌ای در دست داشت و می‌گفت: «خداوندا، ای ولیّ مؤمنان و ای خدای ایمان آوردگان و ای پناه باورمندان، امشب تقرب من بپذیر که در این شب جز آنچه بر این طبق نهاده‌ام و جز آنچه مرا می‌پوشاند هیچ در اختیار ندارم. تو خود می‌دانی که من با همهٔ گرسنگی، در طلب تقرب و برای به چنگ آوردن خرسندی تو، این را از خویش دریغ داشته‌ام. پروردگارا، مرا روسیاه مکن و دعایم بازمگردان»[1].

به او نزدیک شدم تا او را شناختم و دیدم علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. در این میان مردی به آن‌جا آمد و علی علیه السلام او را خوراک داد[2].

دیناری از جانب خدا

عبدالله بن علی بن حسین مرفوعاً روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله با گروهی از یاران خود نزد علی علیه السلام رفتند. علی علیه السلام چیزی نیافت که به ایشان تقدیم کند. بیرون رفت تا چیزی برای آنان بیابد. دیناری دید که بر زمین افتاده است. آن را برداشت و به جست‌وجوی صاحبش پرداخت. اما کسی نیافت. آن را بر خود قیمت گذاشت و با آن خوراکی خرید و نزد ایشان آورد. بعدها عوض آن به چنگ آورد و همچنان به جست‌وجوی صاحبش پرداخت. اما او را نیافت. آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و داستان را با او در میان نهاد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی علیه السلام، آن چیزی است که چون خداوند از خواست و از نیّت تو آگاهی یافت آن را به تو داد و آن چیزی از مال مردم نیست، و برای او دعا کرد[3].

سید حمیری در شعر خود گوید:

آن‌گاه برای خریدن نزد نزدیک‌ترین ایشان رفت و در چهرهٔ او نکوترین چیزی دید که در چهرهٔ کسان توان دید.

---

۱. «اللهم ولی المؤمنین و إله المؤمنین و جار المؤمنین اقبل قربانی اللیلة فما امسیت املک سوی ما فی صحفتی و غیر ما یوارینی فانک تعلم انی منعته نفسی مع شدة سغبی فی طلب القربة الیک غنما اللهم فلاتخلق وجهی و لاترد دعوتی».

۲. مجلسی در بحار الانوار (۲۹/۴۱) خبر و متن پیشین را به نقل از مناقب آورده است.

۳. مجلسی در بحار الانوار (۳۰/۴۱) خبر را به نقل از مناقب آورده است.

او را گفت: خوراکی به من بفروش، و او که چهره‌ای مهربان داشت و برافروخته نبود خوراک را به او فروخت،

و در ازای آن برای او دانه‌هایی وزن کرد و آن‌گاه آن را به او بازپس داد، و روزی بندگان میان ایشان قسمت شود.

پس علی علیه السلام با روزی‌ای که خدا به سویش رهسپار ساخته بود، نزد کسان خود بازگشت، در حالی که آن طایفهٔ گرسنه در انتظار بودند.

نه آن دینار را به یقین کسی دانست که از کجا است و نه آن دانه را کسی جز خدا از آن خبر داشت.

آیا آن دانه از کِشت‌های زمین بود یا از گیاه بهشت که خداوند یعنی همو که نعمت‌های فراوانی از وی رسیده بود آن را به او ارزانی داشت؟

و جبرئیل برای او بهترین فروشنده شد و بهترین بیع کرد. اینک کدام دست خیر از این نکوتر است؟

او است که با جبرئیل این سخن می‌گوید و او برترین همهٔ کسانی است که بر زمین گام نهند و در زمین سخنی گویند[1].

خاصه و عامه و از آن جمله ابن‌شاهین مروی[2] و ابن‌شیرویه دیلمی[3] از خدری و ابوهریره روایت

۱.

فمال الی ادناهم منه بیعا	توسم فیه خیر ما یتوسم
فقال له بعنی طعاما فباعه	جمیل المحیا لیس منه التجهم
فکال له حبا به ثم رده	الیه و ارزاق العباد تقسم
فآب برزق ساقه الله نحوه	الی اهله و القوم للجوع رزم
فلا ذلک الدینار أحمی تبره	یقینا و اما الحب فالله اعلم
أمن زرع ارض کان ام حب جنة	حباه به من ناله منه انعم
و بیعه جبریل اطهر بیع	فأی ایادی الخیر من تلک اعظم
یکلم جبریل الامین فانه	لافضل من یمشی و من یتکلم

← دیوان السید الحمیری، ۳۶۹ و ۳۷۰.

۲. ← فضائل فاطمة، ۲۶ و ۲۷.

۳. خبر را در الفردوس نیافتم.

کرده‌اند که روزی علی علیه السلام گرسنه شد. از فاطمه خوراکی خواست. او گفت: چیزی جز آن نداشتیم که از دو روز پیش به تو دادم و در آن تو را بر خود و بر حسن علیه السلام و حسین علیه السلام برگزیدم. گفت: چرا مرا نیاگاهاندی تا برایتان چیزی بیاورم؟ گفت: ای ابوالحسن، من در برابر خدای خود از این شرم دارم که تو را به چیزی وادارم که در توانت نیست.

علی علیه السلام بیرون رفت و از پیامبر صلی الله علیه و آله یک دینار قرض ستاند و رهسپار شد تا با آن چیزی بخرد.

در راه مقداد به او برخورد و گفت: ماشاءالله!

علی علیه السلام آن دینار را به او داد و به مسجد درآمد و آن‌جا سر خویش بر زمین نهاد و خفت.

از آن سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد آمد و علی علیه السلام را آن‌جا دید. او را تکانی داد و پرسید: چه کردی؟

علی علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را از آن ماجرا آگاهاند. پس برخاست و همراه با او نماز گزارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله چون نماز خویش به پایان برد پرسید: ای ابوالحسن، آیا نزد تو چیزی هست که بتوانیم با آن روزه بگشاییم تا همراهت رهسپار شویم؟

علی علیه السلام از شرم سر فرود آورد و هیچ نگفت.

پیشتر خداوند به محمد صلی الله علیه و آله وحی کرده بود آن شب را نزد علی علیه السلام شام بخورد.

آن دو تن روانه شدند تا بر فاطمه علیها السلام درآمدند که در نمازگاه خویش بود و پشت سر او تابه‌ای بود که از آن بخار برمی‌خاست.

فاطمه علیها السلام آن تابه را پیش کشید و نزد آن دو تن نهاد.

علی علیه السلام پرسید: این از کجا است؟

گفت: از فضل خداوند است و روزی او است؛ خداوند هر که را بخواهد روزیِ بی‌حساب دهد.

راوی گوید: آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دست مبارک خود میانِ شانه‌های علی علیه السلام نهاد و فرمود: ای علی، این هم به جای آن یک دینار تو.

پس گریست و فرمود: «سپاس خداوندی را که مرا زنده بداشت تا در کار دختر خویش آن دیدم که زکریا نزد مریم علیها السلام دیده بود»[۱].

---

۱. «الحمد لله الذی لم‌یمتنی حتی رأیت فی ابنتی ما رأی زکریا لمریم». همچنین ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۸۳؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۰/۲؛ طوسی، الامالی، ۶۱۵؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۴۵.

در روایت امام صادق علیه السلام است که دربارهٔ ایشان بود که این آیه نازل شد: ﴿وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾[1].

سید حمیری گفته است:

برای ما از حارث اعور که او را در آنچه بگوید و روایت کند راستگو دانیم نقل کرده است،

که پیامبر صلی الله علیه و آله، همو که جان کسان و دارایی‌ام فدایش باد، به خویش می‌پیچید،

از گرسنگی‌ای که به آن برگزیده رسیده بود. پس از دخت خود خوراک خواست، زمانی که مردم در غفلت خویش سرگرم بودند.

اما او و دو پسر علی علیه السلام و شوهرش را دید که از گرسنگی چون شتران نحیف لاغر شده‌اند.

او را گفت: ای فاطمه، برخیز و خوراکی بده و او در آنچه می‌گفت شوخی نکرد.

بیاور آن هدیهٔ خداوند مرا که او بسیار مهربان است. پس فاطمه علیها السلام برخاست و شتابان بدان سوی که او گفته بود گام نهاد.

تابه‌ای که طبق طبق گوشت در آن بر روی هم چیده شده بود آورد و نزد آن حضرت که درود خدا بر او باد گذاشت.

نام خدا بر زبان آوردند و همه خوردن آغازیدند. گوارایشان باد و جانم فدای ایشان باد.

آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله او را گفت: این خوراک هدیه‌ای از خداوند است که جبرئیل آن را بر من فرود آورده است،

و هیچ‌کس جز آن‌که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و جز آن‌که وصی گزیدهٔ خداوند است از آن نچشیده است[2].

---

۱. حشر/۹: و هرچند در خودشان احتیاجی مبرم باشد آن‌ها را بر خود مقدم می‌دارند.

۲.
و حدثنا عن حادث الأعور الذی — نصدقه فی القول منه و ما یروی
بأن رسول الله نفسی فداؤه — و اهلی و مالی طاوی الحشی یطوی
لجوع اصاب المصطفی فاغتدی الی — کریمته و الناس لاهون فی سهو
فصادفها و ابنی علی و بعلها — و قد اطرقوا من شدة الجوع کالنضو
فقال لها یا فطم قومی تناولی — و لم یک فیما قال ینطق بالهزو

←

عوض صدقه

در روایت حذیفه است که جعفر دست‌چینی‌هایی از عطر و قطیفه برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این قطیفه را به مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند.

آن‌گاه آن را به علی علیه السلام داد. علی علیه السلام آن را قسمت قسمت کرد و به طلا فروخت و حاصل آن هزار مثقال شد. آن را میان مهاجران تهیدست پخش کرد.

لختی بعد، پیامبر صلی الله علیه و آله که حذیفه، عمار، سلمان، ابوذر و مقداد او را همراهی می‌کردند وی را دید و از وی غذایی خواست. علی علیه السلام از سر شرم گفت: باشد. بر او درآمدند و طبق خوراک را دیدند[1].

دادوستد با جبرئیل

در حدیث ابن‌عباس است که مقداد به آن حضرت گفت: از سه روز پیش، چیزی نخورده‌ام. امیرمؤمنان علیه السلام بیرون رفت و زره خود به پانصد فروخت و مقداری از آن به او داد و سرگردان بازگشت. در راه مردی عرب او را خواند: این شتر را به نسیه از من بخر. علی علیه السلام آن را به صد درهم خرید و آن عرب پی کار خویش رفت. عربی دیگر بدان جا آمد و گفت: این شتر را به صدوپنجاه درهم به من بفروش. علی علیه السلام آن را فروخت و فریاد برآورد: ای حسن، ای حسین در پی آن عرب بروید. آن مرد عرب برآستانهٔ در بود. پیامبر صلی الله علیه و آله او را دید و لبخندزنان فرمود: ای علی، آن عرب که شتر را فروخت جبرئیل بود و خریدار نیز میکائیل. ای علی، صد در برابر بهای شتر و پنجاه نیز در برابر آن

←

هدیة ربی انه مترحم	فقامت الی ما قال تسرع بالخطو
فجاءت علیها الله صلی بجفنة	مکرمة باللحم جزواً علی جزو
فسموا و ظلوا یطعمون جمیعهم	فبخ بخ لهم نفسی الفداء و ما احوی
فقال لها ذاک الطعام هدیة	من الله جبریل اتانی به یهوی
و لم یک منه طاعما غیر مرسل	و غیر وصی خصه الله بالصفو

← دیوان السید الحمیری، ۴۵۶ و ۴۵۷.

۱. ← طوسی، الامالی، ۶۱۴ و ۶۱۵؛ طبری آملی، دلائل الامامة، ۱۴۴ و ۱۴۵.

پنج که به مقداد دادی. پس این آیه‌ها را تلاوت کرد: ﴿وَ مَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا * وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾[1].

سید حمیری گفته است:

مگر همو نیست که مقداد را چون در میان گرسنگان به حضورش آمده بود بر خویش مقدم داشت؟
به دیناری چند و به چیزهایی جز آن‌که در اختیار داشت، و البته همهٔ صاحبان دهش اهل ایثار نیستند[2].

وراق گفته است:

علی علیه السلام روانه شد تا برای کسان خویش خوراک بخرد و جبرئیل به بیعی استوار با او دادوستد کرد[3].

امیرمؤمنان علیه السلام از مردی عرب شنید که حلقهٔ در [کعبه] راگرفته بود: خانه خانه تو است، میهمان میهمان تو، و هر میهمانی را چشم‌روشنی‌ای است، امشب چشم‌روشنی مرا مغفرت قرار ده.

علی علیه السلام فرمود: ای عرب، او از این بزرگوارتر است که میهمان خویش را ارمغان‌ناداده بازگرداند.

در شب دوم از او شنید که می‌گفت: ای عزیزی که در عزت خویش عزیزی، ارجمند است آن‌که ارجمندی تو را بداند. تو خود تویی و هیچ‌کس نداند چگونه‌ای. خدایی جز تو نیست. با تو به تو روی کنم و با تو به تو توسل جویم و به حقی که خود بر خویش داری و به حقی که بر خاندان محمد داری از تو مسئلت کنم آنچه جز تو هیچ‌کس در اختیار ندارد عطایم ده و آنچه هیچ‌کس جز تو نتواند از من باز بدارد باز بدار، ای مهربان‌ترین مهربانان.

علی علیه السلام فرمود: این نام اعظم خدا به سریانی است.

---

۱. طلاق/۲ و ۳: و هر کس از خدا پرواکند خدا برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد و از جایی که حسابش را نمی‌کند به او روزی می‌رساند.

روایت را مجلسی در بحار الانوار (۳۱/۴۱) به نقل از مناقب آورده است.

۲. الیس المؤثر المقداد لمّا — اتاه مقویا فی المقوینا
بدینار و ما یحوی سواه — و ما کل الافاضل مؤثرینا
← دیوان السید الحمیری، ۴۳۲.

۳. علی غدا یبتاع قوتا لاهله — فبایعه جبریل بیع المحکم

در سومین شب از آن مرد شنید که می‌گفت: ای زینت آسمان‌ها و زمین مرا چهارهزار درهم روزی ده. علی علیه السلام دستی بر شانهٔ آن مرد زد و گفت: آنچه طلب کردی و از پروردگار خویش خواستی شنیدم. با آن چهارهزار درهم چه می‌کنی؟

گفت: هزار درهم مهریهٔ همسرم باشد، با هزار درهم خانه‌ای بسازم، با هزار درهم بدهی‌های خود بدهم و با هزار درهم زندگی بگذرانم.

فرمود: ای مرد عرب، انصاف ورزیده‌ای. چون به مدینه آمدی، از علی علیه السلام جویا شو.

راوی گوید: آن مرد چون به مدینه آمد به حسین علیه السلام گفت: به پدر خویش بگو: همان که در مکه او را ضمانت کرده‌ای آمده است.

حسین علیه السلام درآمد و آن حضرت را آگاهاند. امام علیه السلام فرمود: آری، خدای را سوگند، ای حسین، سلمان را به حضورم آور.

چون سلمان به حضور آمد به او فرمود. ای سلمان، بازرگانان را برایم گردآور.

هنگامی که بازرگانان گردآمدند به ایشان فرمود: آن باغی را که پیامبر صلی الله علیه و آله به دستان خویش برایم کاشته است از من بخرید.

باغ را به دوازده‌هزار درهم به ایشان فروخت و چهارهزار درهم به آن مرد عرب داد و از او پرسید: ای مرد عرب، چقدر در راه هزینه کرده‌ای؟

گفت: سیزده درهم.

فرمود: به او بیست و شش درهم [و نیز چهارهزار درهم] بدهید[1] تا چهارهزار درهم را در آن‌جا که [از خدا]، خواسته است هزینه کنند.

باقیماندهٔ آن اموال را هم پیش خود نهاد و از آن مشت مشت به کسان داد تا جایی که حتی یک درهم نماند.

چون نزد فاطمه علیها السلام آمد و داستان فروش آن باغ را با او در میان نهاد، فاطمه علیها السلام پرسید: بهای آن کجا است؟

فرمود: خدای را سوگند، آن را به کسانی دادم که از نگاهشان شرم داشتم ایشان را به خواریِ گدایی کردن درافکنم و از این روی پیش از آن‌که بخواهند به ایشان دادم.

---

۱. در روایت امالی صدوق آمده است که امام به او چهارهزار درهم و چهل درهم مازاد داد.

فاطمه علیها السلام گفت: از تو دست نمی‌دارم تا پدرم میان من و تو داوری کند، که من گرسنه‌ام و پسران گرسنه‌اند و از دوازده‌هزار درهم حتی یک درهم به ما نرسد تا با آن نانی بخوریم!

علی علیه السلام فرمود: ای فاطمه، با من چانه مزن و مرا واگذار.

پس از این ماجرا جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: خدای که سلام است تو را سلام می‌فرستد و می‌گوید: فرشتگان آسمان‌ها از چانه‌زنی فاطمه علیها السلام با علی علیه السلام به گریه درآمدند. نزد ایشان رو.

پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ایشان آمد و پرسید: دخترم، تو را چه شده است که با علی علیه السلام درآویخته‌ای؟

فاطمه داستان را بازگفت:

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او را رها کن. روا نیست کسی چون علی علیه السلام را نگاه بدارند.

اندکی بعد آن‌ها از خانه بیرون رفتند و دیری نپایید که پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و پرسید: ای فاطمه، آیا برادرم بازگشته است؟

فرمود: نه.

پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام هفت درهم سیاه هجری داد و فرمود: به‌او بگو با این‌ها برایتان غذایی بخرد.

چون علی علیه السلام به خانه بازآمد فاطمه علیها السلام درهم‌ها را به او داد.

علی علیه السلام درهم‌ها را گرفت و گفت: «به نام خدا و سپاس فراوان و پاک خداوند را که این از فضل خدا است»[۱].

پس روانهٔ بازار شد. آن‌جا دید گدایی می‌گوید: چه کسی به خداوند ثروتمند وفادار قرض می‌دهد؟

[امام حسن علیه السلام که همراه‌او بود] گفت: ای ابوالحسن، آیا نمی‌شنوی چه می‌گوید؟ به خداوند قرض‌بده.

[علی علیه السلام درهم‌ها را به آن گدا داد.] سپس روانه شد تا از کسی قرض بگیرد. پیرمردی را دید که شتری همراه دارد. پیرمرد گفت: ای علی علیه السلام، این شتر را از من بخر.

فرمود: بهای آن را ندارم.

گفت: برای بهایش تو را مهلت می‌دهم.

علی علیه السلام آن را به صد درهم خرید ــ و ادامهٔ داستان[۲].

---

۱. «بسم الله و الحمد لله کثیراً طیباً من فضل الله».

۲. ادامهٔ داستان همان داستان پیشین است که علی علیه السلام آن شتر را به مردی دیگر به صدوهفتاد درهم فروخت ... و پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از آن دو مرد را جبرئیل و دیگری را میکائیل دانست. برای داستان با جزئیات بیشتر ← ابن‌بابویه، ←

در محبره [احمد بن علویه اصفهانی][۱] آمده است:

یا آن کیست که دو روز غذا نخورد و همسر او و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نیز غذایی نخوردند.

یکی از جامه‌های خود برداشت و برد تا به شتاب در بازار بفروشد.

می‌خواست با آن برای همسر و کودکان خویش که گرسنه بودند گردهٔ نانی بخرد.

اما مقداد نزد او آمد و از این گفت که دو روز است هیچ نخورده است.

و علی علیه السلام آن بهایی که در کف داشت از دستان پردهش خود در دستان آن گرسنه نهاد.

در این هنگام مردی عرب را دید که شتری نکو می‌راند و آهنگ فروش آن دارد.

گفت: هلا، این شتر را بخر. گفت: چگونه توانم شتر بخرم، در حالی که حتی پشیزی ندارم؟

آن جوان گفت: آن را بخر که در این دادوستد تو را مهلتی دهم.

در پی آن مردی دیگر هویدا شد که گفت: ای مرد الهی، آیا این شتر را به من می‌فروشی؟

بگو آن را به چند خریده‌ای تا تو را سودی دهم. گفت: به صد دینار. گفت: این هم دویست.

از آن پس شگفت‌زده نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را به دهشت واداشت، اما پیش از آن‌که او برسد خبر رسیده بود.

گفت: ای ابوالحسن، آیا من به گفتن آنچه دیده‌ای و تو را بدین جا آورده است آغاز کنم یا تو آغاز می‌کنی؟

وصی گفت: تو خود مرا از آن بیاگاهان. من دادوستدی کرده‌ام و دو سود به چنگ آورده‌ام.

سودی برای آخرت و سودی برای این سرای زودگذر، و این هر دو، ای برادر، برایم افتخار است.

پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را در دل داشت برای او آشکار کرد و گفت: دوستانم به فدایت، می‌دانی آن‌که بود که نزد تو آمد؟

جبرئیل فروشنده بود و میکائیل خریدار. خجسته است و مبارک این هر دو دادوستد.

←

الامالی، ۵۵۳ ـ ۵۵۷؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۲۴ ـ ۱۲۶. همچنین با تفاوت‌هایی در ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۱۰/۲ و ۴۱۱.

۱. احمد بن علویه اصفهانی کرمانی معروف به ابوالاسود یا ابن‌اسود کاتب (د. ۳۲۰ ق.) از شاعران و ادیبان شیعی و صاحب الفیه‌ای با عنوان المحبّره است. دربارهٔ او و شعرش ← عاملی، اعیان الشیعة، ۲۲/۳؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۳۱۴/۱، سماوی، الطلیعة من شعراء الشیعة، ۱۰۵/۱ ـ ۱۰۹.

آن شتر چابک نیز شتری بود که در سرای جاودانگی در دره‌ها بچرد[۱].

گدایی از او صدقه‌ای خواست و او انگشتر خویش به وی داد و این آیه نازل شد: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾[۲].

در دهش و صدقه او را مثل زنند تا جایی‌که مردم در دعاکردن همدیگر گویند: خدا از ایشان قبول کند، آن سان که توبهٔ آدم علیه السلام، قربانی ابراهیم علیه السلام، حج مصطفی صلی الله علیه و آله و صدقهٔ امیرمؤمنان علیه السلام را می پذیرد.

او از غنایم سهم خود و سهم مقرر به ازای اسب خود را می‌گرفت و سهم ذوی‌القربی را نیز می‌ستاند و این‌ها همه را در راه خدا انفاق می‌کرد.

او هنگامی که بدرود حیات گفت جز هشتصد درهم نداشت.

۱.

أمن طوی یومین لم یطعم و لم	تطعم حليلته و لا الحسنان
فمضی لزوجته ببعض ثیابها	لیبیعه فی السوق کالعجلان
یهووی ابتیاع جرادق لعیاله	من بین ساغبة و من سغبان
إذ جاءه مقداد یخبر انه	مذ لم یذق أکلا له یومان
فهوی الی ثمن المثال فصبه	من کف ابیض فی ید غرثان
فطرا من الاعراب سائق ناقة	حسناء تأجره له معسان
نادی ألا اشترها فقال و کیف لی	بشرا البعیر و ما معی فلسان
قال الفتی ابتعها فانک منظر	فیما به الکفان تصطفقان
فبدا له رجل فقال أبائع	منی بعیرک أنت یا ربانی
اخبر شراک اهن ربحک قال ها	مائة فقال فهاکها مائتان
و أتی النبی معجبا فأهابه	و الیه قبل قد انتهی الخبران
نادی أبا حسن أبدء بالذی	اقبلت ما استلفیت أم تبدانی
قال الوصی له فانبئنی به	انی اتجرت فتاح لی ربحان
ربح لآخرتی و ربح عاجل	و کلاهما لی یا اخی فخران
فأبثه ما فی الضمیر و قال هل	تدری فداک أحبتی من دان
جبریل صاحب بیعها و المشتری	میکال طبت و انجح السعیان
و الناقة الکوماء کانت ناقة	ترعی بدار الخلد فی بطنان

۲. مائده/۵۵: ولیّ شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

فصل ۹

پیشگامی در شجاعت

گواه‌هایی قرآنی

خداوند یاران محمد ﷺ را ستود و در وصف ایشان فرمود: ﴿وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَی الْكُفَّارِ﴾[1].

این وصف برای علی علیه السلام ثابت است، نه دیگر کسانی که دربارهٔ ایشان دعوی برخورد سخت با کافران کرده‌اند[2].

خداوند در داستان طالوت فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَیْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ﴾[3].

این در حالی است که امت بر این اجماع دارندکه علی علیه السلام در برابر کافران بیش از ابوبکر سختی به خرج می‌داد. همچنین، امت بر عالم بودن علی علیه السلام اجماع کرده‌اند، ولی دربارهٔ عالم بودن ابوبکر اختلاف نظر دارند، و آنچه دربارہ‌اش اجماع باشد با آنچه دربارہ‌اش اختلاف کنند، یکسان نیست.

امام باقر علیه السلام و امام رضا علیه السلام در مورد آیهٔ ﴿لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ﴾[4] فرموده‌اند «باس شدید» علی بن ابی‌طالب علیه السلام است و او «نزد» پیامبر خدا ﷺ است و همراه او با دشمنش پیکار می‌کند[5].

---

۱. فتح/۲۹: و کسانی که با اویند بر کافران سختگیرند.

۲. ← ابن‌رستم، المسترشد، ۶۴۴.

۳. بقره/۲۴۷: در حقیقت، خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و نیروی بدنی بر شما برتری بخشیده است.

۴. کهف/۲: تا گناهکاران را از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد.

۵. ← عیاشی، تفسیر العیاشی، ۳۲۱/۲.

روایت می‌شود که آیهٔ ﴿لِيُنْذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِنْ لَدُنْهُ﴾[1] در شأن او نازل شده است[2].

حیص بیص[3] گفته است:

آن طاس‌سر که از شرک دیگر مردمان پیراسته بود و آن بطین که دانشی آکنده و دهش‌هایی بسیار داشت.

سخت و دلیر و میداندار بود و چون او را به سنگ و نیزهٔ یلان مهاجم هدف می‌گرفتند دلاوری‌هایش همه راکفایت می‌کرد[4].

علی بن جعد، از شعبه، از قتاده، از حسین، از ابن‌عباس روایت کرده است که در غزوهٔ حنین عبدالله بن ابی‌سلول همراه گروهی از منافقان در گوشه‌ای از لشکرگاه گرد آمده و از پیامبر ﷺ کناره گرفته بود تا در کار او اندیشه کند.

در راه بازگشت به مدینه، عبدالله بن ابی‌حقال را که مسلمان بود دید که بر صورت حمقاء که از منافقان بود سیلی نواخت. خشمگین شد و گفت: اگر از خوراک دادن به اینان خودداری می‌کردید از گرد او ــ مقصود پیامبر ﷺ بود ــ می‌پراکندند. خدای را سوگند، اگر به مدینه باز گردیم آن‌که ارجمندتر است آن را که خوارتر است از آن‌جا بیرون خواهد راند[5] ــ و مقصود او از این سخن خود او و پیامبر ﷺ بود.

زید بن ارقم سخن او را به پیامبر ﷺ رساند.

---

۱. بقره/۱۷۷: و در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند.

۲. ← طبرسی، مجمع البیان، ۴۸۸/۱.

۳. مقصود شهاب الدین ابوالفوارس سعد بن محمد بن سعد بن صیفی تمیمی، ادیب فقیه شافعی‌مسلک (۴۹۲ـ۵۷۴ق.) است. دربارهٔ او ← ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۶۱/۲۱؛ زرکلی، الاعلام، ۸۷/۳؛ کحاله، معجم المؤلفین، ۲۱۲/۴.

۴.
و انزع من شرک الرجال مبرأ	بطین من الاحکام جم النوافل
شدید مضاء البأس یغنی بلاخره	اذا زحموه بالقنا و القنابل

← دیوان حیص بیص، ۱۳۱/۱.

۵. اقتباس از آیهٔ ۸ سورهٔ منافقون: ﴿يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ﴾.

از آن سوی ابن‌ابی‌سلول در جمعی از انصار به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و از ایشان عذر خواست و زید را تکذیب کرد. زید هم از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شرم داشت و از آمدن به حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خودداری ورزید. پس این آیه‌ها نازل شد: ﴿هُمُ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللهِ حَتَّىٰ يَنفَضُّوا وَلِلهِ خَزَآئِنُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ * يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَآ إِلَى ٱلْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ مِنْهَا ٱلْأَذَلَّ وَلِلهِ ٱلْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾[۱]؛ یعنی قدرت و قوّت از آن امیرمؤمنان علیه‌السلام و یاران او در برابر منافقان است.

پس از این نزول آیه‌ها پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دست زید را گرفت و فشرد و فرمود: «ای راستگو، مژده‌ات باد که خداوند سخن تو را تأیید و سخن آن منافق طرف تو را تکذیب کرد»[۲].

همین چیزی است که از امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام نیز روایت شده است[۳].

کشته‌شدگان به دست او در نبرد بدر

شگفت از آن‌ها که کسانی را که، نه در روزگار جاهلیت و نه در روزگار اسلام، خونی به اندازهٔ یک حجامت بر زمین نریخته‌اند با کسی مقایسه کنند که همگان می‌دانند تنها در نبرد بدر بنابر روایت عامه افزون بر کسانی که زخمی کرد، سی و پنج مبارز از مشرکان بر زمین افکند که عبارت بودند از: ولیدبن عقبه، عاص بن سعید اموی، مطعم بن عدی بن نوفل، حنظلة بن ابی‌سفیان، نوفل بن خویلد، زمعة بن اسود، حارث بن زمعه، نضر بن حارث بن عبدالدار، عمیر بن عثمان بن کعب عموی طلحه، عثمان و مالک برادران طلحه، مسعود بن ابی‌امیة بن مغیره، قیس بن فاکهة بن مغیره، ابوالقیس بن ولید بن مغیره، عمرو بن مخزوم، منذر بن ابی‌رفاعه، منبه حجاج سهمی، عاص بن منبه،

---

۱. منافقون/۷ و ۸: آنان کسانی‌اند که می‌گویند: به کسانی که نزد پیامبر خدایند انفاق مکنید تا پراکنده شوند و حال آن‌که گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آن خدا است، ولی منافقان درنمی‌یابند. می‌گویند: اگر به مدینه برگردیم، قطعاً آن‌که عزتمندتر است آن زبون‌تر را از آن‌جا بیرون خواهد کرد، ولی عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است، لیکن این دورویان نمی‌دانند.

۲. «ابشر یا صادق فقد صدق الله حدیثک و اکذب صاحبک المنافق». برای بخشی از سخن ← شریف رضی، المجازات النبویة، ۱۳۰.

۳. روایت را در جایی نیافتم. مجلسی در بحارالانوار (۶۵/۴۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

علقمة بن کلده، ابوالعاص بن قیس بن عدی، معاویة بن مغیرة بن ابی‌العاص، لوذان بن ربیعه، عبدالله بن منذر بن ابی‌رفاعه، مسعود بن امیة بن مغیره، حاجب بن سائب بن عویم، اوس بن مغیرة بن لوذان، زید بن ملیص، عاصم بن ابی‌عوف، سعید بن وهب، معاویة بن عامر بن عبدالقیس، عبدالله بن جمیل بن زهیر، سائب بن سعید بن مالک، ابوالحکم بن اخنس و هشام بن ابی‌امیه[1].

همچنین گفته می‌شود چهل و اندی از ایشان کشت.

کشته‌شدگان به دست او در نبرد احد

او در نبرد احد هم یل لشکر دشمن طلحة بن ابی‌طلحه، پسرش سعید، برادرانش خالد، مخلد، کلده و محالس، همچنین عبدالرحمن بن حمید بن زهره، حکم بن اخنس بن شریق ثقفی، ولید بن ارطاة، امیة بن ابی‌حذیفة، ارطاة بن شرحبل، هشام بن امیه، مسافع، عمرو بن عبدالله جمحی، بشر بن مالک مفاخری، صواب وابستهٔ عبدالدار، ابوحذیفة بن مغیره، قاسط بن شریح عبدی و مغیرة بن مغیره را کشت و اینان جدای از آن کسانی‌اند که امام پس از شکست دادن کافران در دومین یورش از ایشان به قتل رساند.[2]

از آن سوی، در این که عمر و عثمان گریخته بودند تردیدی نیست. تردید در مورد ابوبکر است و این که آیا او در هنگام گشایش در اردوی مسلمانان پا برجا ماند یا این هنگام نیز گریخت[3].

علی علیه‌السلام در نبرد احزاب عمرو بن عبدودّ و پسر او، نوفل بن عبدالله بن مغیره، منبه بن عثمان عبدری و هبیرة بن ابی‌هبیره مخزومی راکشت و پس از آن بود که طوفان وزیدن گرفت و کافران پراکندند[4].

امیرمؤمنان علیه‌السلام در نبرد حنین چهل تن از مشرکان و از جمله سوار دلیر ایشان ابوجرول را کشت. او چنان ضربتی به کلاهخود و عمامهٔ وی فرود آورد که تن وی را دو نیمه کرد و به کوههٔ زین رسید. البته در نام دقیق وی اختلاف کرده‌اند[5].

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۷۰/۱، با مقداری تفاوت.

۲. ← همان، ۹۱/۱.

۳. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۸۶/۱؛ مفید، الافصاح، ۶۷.

۴. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۶/۸؛ مفید، الارشاد، ۱۰۰/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۰/۱.

۵. ← کلینی، الکافی، ۳۷۶/۸؛ مفید، الارشاد، ۱۴۳/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۷/۱.

او در همین نبرد حنین میان بیست و چهارهزار شمشیرزن به پایداری ایستاد تا زمانی که از آسمان مدد رسید. در غزوهٔ ذات‌السلاسل هفت تن از پیکارآوران دشمن را کشت و صبورترین آن‌ها آخرینشان یعنی سعید بن مالک عجلی بود[۱].

کشته‌شدگان به دست او در نبردهای بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌مصطلق

در غزوهٔ بنی‌نضیر یازده تن از ایشان را به حیله‌هایی کشت.

در ماجرای بنی‌قریظه سردمداران یهود و کسانی چون حیی بن اخطب و کعب بن اشرف را گردن زد.[۲]

در غزوهٔ بنی‌مصطلق نیز مالک و پسرش را کشت[۳].

انواع ضربت‌های او

در کتاب فائق[۴] آمده است: علی علیه‌السلام را دو ضربت بود: زمانی که در طول ضربت وارد می‌آورد در طول دو نیم می‌کرد و زمانی که در عرض ضربت فرود می‌آورد در عرض.

گفته‌اند: ضربت‌های او برنده بود. چون بر فرق سر می‌زد بدن را تا پایین می‌شکافت و چون بر میانه می‌زد از میان دو نیم می‌کرد و چون به سراغ دژی می‌رفت آن را می‌لرزاند.

گفته‌اند: ضربت او به یکی کارگر می‌افتاد و به تکرارش نیازی نداشت.

گفته‌اند: او چنان ضربت‌هایی سخت فرود می‌آورد که هیچ یلی پیشتر چنان ضربت‌هایی فرود نیاورده بود.

ایرانیان مدعی‌اند انواع اصل ضربت شش‌گونه است و همه را از او گرفته‌اند: از بالا به پایین، از پایین به بالا، غلبه، ماله، جاله و جرهام.

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۱۱۶/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۲/۱.

۲. ← هر دو منبع پیشین با همان نشانی‌ها.

۳. ← ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۵۶.

۴. ← ۱۶۶/۳.

کشته‌شدگان به دست او در نبردهایی دیگر

باری، علی‌علیه‌السلام در فتح مکه اسد بن غویلم دلاور عرب را کشت[۱].

در غزوهٔ وادی الرمل مبارزان آن طایفه را به قتل رساند[۲].

در خیبر مرحب، ذوالخمار و عنکبوت را کشت.

در طائف سواران خثعم را گریزاند و شهاب بن عیس و نافع بن غیلان را از دم تیغ گذراند[۳].

در جریان هجرت مهلع و جناح را کشت.

او همچنین در روزگار حضور پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه کودکانی را که در پی بیرون آمدن آن حضرت از خانه او را تعقیب می‌کردند و سنگ می‌پراکندند از تعقیب بازداشت.

همو در شب هجرت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بر بستر آن حضرت خفت.

او در نبرد جمل آن صحنهٔ مشهور را پدید آورد که در آن دست و پاهای شتر را برید تا شتر بر زمین افتاد.

همو مرد شب هریر است که در آن سیصد تکبیر گفت و به هر تکبیر یک نفر از آنان بر زمین افکند. در روایتی دیگر پانصد و بیست و سه تکبیر گفت و این روایتی است که اعثم نقل کرده است[۴] و در روایتی دیگر هفتصد تکبیر گفت.

باری، نه زره او پشت داشت و نه اسبی که بر آن می‌نشست گاه پیش می‌تاخت و گاه می‌گریخت. در نامهٔ امیرمؤمنان‌علیه‌السلام به عثمان بن حنیف چنین آمده است: «اگر همهٔ عرب‌ها برای پیکار من پشت به پشت هم نهند از آنان نخواهم گریخت و اگر فرصتی بر گردن زدن آنان بیابم بدان خواهم شتافت»[۵].

در فائق[۶] آمده است: علی‌علیه‌السلام بر لشکر مشرکان یورش برد و آنان پیوسته به کوه‌ها می‌پراکندند و می‌گریختند.

---

۱. ← ابن‌کرامه، تنبیه الغافلین، ۵۶.

۲. ← مفید، الارشاد، ۱۱۶/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۲/۱.

۳. ← مفید، الارشاد، ۱۵۳/۱؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۸۸/۱.

۴. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۸۱/۳.

۵. «و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیّت عنها و لو امُکنت الفرصة من رقابها لسارعت الیها». ← شریف رضی، نهج البلاغه، نامه ۴۵.

۶. ← ۱۲۳/۱.

قرشیان چون او را می‌دیدند از بیم او به همدیگر وصیت می‌کردند.

یک بار مردی او را دید که لشکر را شکافته است. گفت: می‌دانم فرشتهٔ مرگ در همان سمت است که علی علیه السلام آن‌جا است[1].

ناشی در شعر خود گفته است:

چون او به میدان می‌شتابد کار فرشتهٔ مرگ سخت می‌شود،
و بدین‌سان فرشتهٔ مرگ کار خویش را در کالبد یک انسان انجام می‌دهد،
و او عقب نمی‌نشیند تا تیغ برّان خود در نیام کند،
و جز مردان دلیر جنگاور کسی را نمی‌کشد،
و هیچ گریزنده‌ای از برده و آزاد را تعقیب نمی‌کند[2].

در حدیث خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله او را «کرار غیر فرار»[3] خواند.

صاحب بن عباد گوید:

او یورش‌آور بود و در همان وقت غیر او را گریزنده نام داد. آیا از این حقیقت می‌توان روی برتافت؟[4]

یکی دیگر گفته است:

جانم فدای علی علیه السلام، آن امام هدایت و آن مجاهد راه خدا که پیوسته یورش آورد[5].

---

۱. ← راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، ۱۵۱/۲.

۲. همام ملک الموت اذا بادر فی کد — کذاک الموت یقضی حاجة فی صورة العبد
و لایبرح حتی یولج المرهف فی الغمد — و لایقتل الا کل لیث باسل نجد
و لایتبع من ولیّ من الحر او العبد.

۳. در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «لاعطین الرایة غداً رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرار غیر فرار یفتح الله علیه جبریل عن یمینه و میکائیل یساره»؛ فردا پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست دارند، یورش‌آور است و نمی‌گریزد. خداوند بر دستان او گشایش دهد. جبرئیل در سمت راست او و میکائیل در سمت چپ او است. ← حلبی، السیرة الحلبیة، ۷۳۷/۲؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ۵۶/۲؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۱۸/۴۱؛ واقدی، فتوح الشام، ۲۶۲/۱.

۴. قد کان کرارا فسمّی غیره — فی الوقت فرار فهل من معدل
← دیوان الصاحب بن عباد، ۸۴.

۵. نفسی فداء علی من امام هدی — مجاهد فی سبیل الله کرار

ابن‌حجاج[۱] گفته است:

من وابستهٔ آن یورش‌آور نبرد حنینم، آن‌گاه که خنجرها در حنجرها نشسته بود.

من غلام آن مردی هستم که برای اسلام دژهای قریظه و نضیر را گشود،

و همو که در نبرد بدر بیوگان مشرکان را به موی افشاندن بر کشتگان خویش کشاند،

کسی که در شب هریر کشتگانش از شمار گذشتند و آن‌ها را به تکبیرها شمردند[۲].

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کافران را به او تهدید کرد

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کافران را به وجود آن حضرت تهدید می‌کرد. احمد بن حنبل در فضائل از شداد بن هاد نقل کرده که گفته است: هنگامی که هیئتی از یمن بر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درآمدند تا به آنان اجازه‌هایی دهد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «شگفتا! یا نماز می‌گزارید یا کسی را به سویتان می‌فرستم که پیکارگران را بکشد و زنان و کودکان را در بند کشد»[۳].

راوی گوید: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سپس فرمود: «خداوندا، آن‌کس یا منم یا این»[۴]. و در این هنگام دست علی علیه‌السلام را گرفت[۵].

در تاریخ فسوی آمده که عبدالرحمن بن عوف، در روایتی، گفته است: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مردمان طائف فرمود: «سوگند به آن‌که جانم در دست او است، یا نماز می‌گزارید و زکات می‌دهید یا مردی را از خود یا چون خود به سویتان می‌فرستم که پیکارگرانتان را گردن زند و زنان و کودکانتان را به تصرف درآورد»[۶].

---

۱. مقصود ابوعبدالله حسین بن احمد بن محمد بن جعفر بن محمد نیلی بغدادی (د. ۳۹۱ ق.) است. دربارهٔ او ← سماوی، الطلیعة من شعراء الشیعة، ۳۴۷/۱ ـ ۲۵۱.

۲.

انـــا مــولی الکــرار یـوم حـنین	و الظـبی قد تـحکمت فـی نـحور
انـــا مــولی لمـن بـه فـتح الاسـ	ـلام حــصنی قــریظة و النـضیر
و الذی عــلم الارامــل فـی بـد	ر عــلی المشــرکین جـز الشـعور
مـــن مـضت لیـلة الهـریر قـتلا	ه جــزافــا یــحصون بـالتکبیر

۳. «اللهم لتقیمن الصلاة او لابعثن الیکم رجلا یقاتل المقاتلة و یسبی الذریة».

۴. «اللهم انا او هذا».

۵. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۹۹/۲.

۶. «و الذی نفسی بیده لتقیمن الصلاة و لتؤتن الزکاة او لابعثن الیکم رجلا منی او کنفسی فلیضربن اعناق مقاتلیکم و لیسبین ذراریکم».

راوی گفته است: مردم گمان بردند مقصود او ابوبکر و عمر است. اما او دست علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام را گرفت و فرمود: این[1].

در صحیح ترمذی[2] و تاریخ خطیب[3] و فضائل سمعانی آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جریان حدیبیه به سهیل بن عمرو فرمود: «ای جماعت قریش، یا دست برمی‌دارید و یا خداوند کسی را به سویتان می‌فرستد که شما را بر دین گردن زند»[4].

از همین روی بود که امام رضاعلیه‌السلام ﴿وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلْكُفَّارِ﴾[5] را چنین تفسیر کرد که علی‌علیه‌السلام از ایشان است.

دشمن به او افتخار کرد

در جریان نبرد صفین، معاویه [به یاران خود] گفت: خدای را سوگند، از شما می‌خواهم او را تیرباران کنید و عباد و بلاد را از او برهانید.

مروان در پاسخ گفت: ای معاویه، خدای را سوگند که بر تو سنگینی کرده‌ایم که ما را به کشتن اژدهای این دره و شیر درنده می‌فرستی! آن‌گاه خشمگین برخاست.

ولید بن عقبه هم در پاسخ گفت:

معاویة بن سفیان ما را می‌گوید: آیا در میان شما کسی هست که به خونخواهی برخیزد؟

و با شمشیری آخته و زنگارناگرفته بر ابوالحسن بتازد؟

او را گفتم: ای پسر هند، آیا بازی می‌کنی؟ تو میان ما مردی شگفتی.

آیا ما را به مار آن دره و آن‌که در برابر ما شیری درنده خواهد بود فرمان می‌دهی؟

مردمان چون او را از میان گردوغبار پیکار بینند، گویی هیچ دلی در سینه ندارند[6].

---

۱. برای روایت و متن پیش‌گفته با تفاوتی اندک ← فسوی، المعرفة و التاریخ، ۱۲۱/۱.

۲. ← السنن، ۶۳۴/۵.

۳. ← خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۴۳۳/۸ (با روایتی متفاوت).

۴. «یا معشر قریش لتنتهن او لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم علی الدین».

۵. فتح/۲۹: و کسانی که با اویند بر کافران سختگیرند.

۶. یقول لنا معاویة بن حرب / اما فیکم لواترکم طلوبٌ

←

اما عمرو [بن عاص] گفت: خدای را سوگند که هیچ‌کس را بر فرار از علی بن ابی‌طالب علیه السلام نکوهند.

چون خبر کشته شدن علی علیه السلام را آوردند، عمرو بن عاص مژده‌دهان بر معاویه درآمد و گفت: آن شیری که در عراق خسبیده بود به دیدار مرگ شتافت.

معاویه در پاسخ او گفت:

به خرگوش‌ها و آهوان بگو اکنون هر جا خواهید دور از ترس و نگرانی بچرید[1].

صاحب بن عباد در شعر خود گفته است:

شیری است که سگان با عوعو کردن به او تعرض کرده‌اند،

و آنان با گمراهی‌های خود برتری غرش را بر عوعو نفهمیده‌اند[2].

ابوالعلاء سروی در شعر خود گفته است:

آن‌گاه که در روز پیکار بر یلان می‌تازد می‌پنداری شیری است که از شکار خود به دفاع برخاسته است.

پیروزی و رعب بر سر او سایه می‌افکنند، و خوی او هستند؛ همان دو پدیده که همه جا با اویند، خواه یورش برد، خواه بایستد.

این‌ها گواه‌هایی است که به رغم همهٔ رشکبران منحرف و کژاندیش، فرمانبری از او را بر مردم واجب ساخته است[3].

→

یشـد عـلی ابـی‌حسن عـلی ... بـاسمر لاتـهجنه الکـعوب

فـقلت له اتـلعب یـا بـن هـند ... فـانک بـیننا رجـل غـریب

اتأمـرنا بـحیة بـطن واد ... یـتاح لنـا بـه اسـد مـهیب

کـأن الخـلق لمّـا عـاینوه ... خـلال النـقع لیس لهـم قـلوب

← ابن‌اعثم، الفتوح، ۱۱۶/۳.

۱. قل للارانب تربع حیث ما سلکت ... و للـظباء بـلاخوف و لا حـذر

۲. اسـد و لکـن الکـلاب ... تـعاورته بـالنباح

لم یـعرفوا لضـلالهم ... فـضل الزئـیر عـلی الصـیاح

← دیو ان الصاحب بن عباد، ۲۰۱.

۳. تـخاله اسـدا یـحمی العرین اذا ... یـوم الهیاج بـابطال الوغـی وجفا

←

علی علیه السلام، یزید بن رکانه را که دلیرترین عرب‌ها بود و عمرو بن معدیکرب را به اسارت خویش درآورد و همین فرد اخیر بود که خداوند بر دستان او سرزمین عجم را گشود و سرانجام در نهاوند به قتل رسید.

سوسی در شعر خود گفته است:

جوانمردی که در نبرد خندق عمرو را چون از آن گودال گذشت دو نیم کرد و ابن معدی را پس از اسیر کردن به عمامه‌اش در پی کشید[1].

مهیار نیز گفته است:

یک بار در کار عمرو نخست اندیشیدند و پس در کار آن عمرو دیگر اندیشه کردند.

دو شیر که شکار او بودند و کمتر در برابر هماوردی جز او ترسیده بودند[2].

ناشی گفته است:

علی علیه السلام و عمرو در پیکارهایی که داشتند رودروی هم قرار گرفتند و چون عمرو او را دید سرگشته و آشفته ماند.

ولی علی علیه السلام سکوت را برگزید، تا جایی که عمرو او را نکوهید و در حالی که وحشت‌زده به او اشاره می‌کرد گفت:

این همان کسی است که داستانش از عظمت، همهٔ داستان‌ها را در خود فروپوشانده است؟

همین‌است که هرفردی را به تحیر واداشته و عجم و عرب را در برابر خویش به درماندگی کشانده است؟

→

يظلّه النصر و الرعب اللذان هما — كانا له عادة اذ سار او وقفا

شواهد فرضت فی الخلق طاعته — برغم كل حسود مال و انحرفا

۱. فتی قد عمروا حین خندقهم عبر — و ساق بن‌معدی بالعمامة اذ اسر

۲. و تفكروا فی امر عمرو اولا — و تفكروا فی امر عمرو ثانيا

اسدان كانا من فرائس صیده — و لقلّما هابا سواه منادیا

← دیوان مهیار الدیلمی، ۲۰۱/۴.

من در مشت او اسیر بودم و او مرا رهاند! امروز در سپاس او درمانده‌ام[۱].

شمشیر به دشمن داد

ابوالسعادات در فضائل العشره روایت کرده است که علی‌علیه‌السلام با یکی از مشرکان می‌جنگید. آن مرد گفت: ای پسر ابوطالب، شمشیر خویش را به من بخش.

علی‌علیه‌السلام شمشیر خود به سوی او افکند.

آن مرد مشرک گفت: شگفتا از پسر ابوطالب! در چنین وقتی شمشیر خویش به من می‌دهی؟

فرمود: ای مرد، تو دست مسئلت به سویم دراز کردی و این از بزرگواری نیست که گدا را بازگردانند.

آن کافر خود را بر زمین افکند و گفت: این سیرهٔ مردان دین است.

پس بر قدم‌های او بوسه نهاد و اسلام آورد[۲].

جبرئیل او را آزمود

هم دربارهٔ او بود که جبرئیل گفت: «شمشیری جز ذوالفقار نیست و دلاوری جز علی‌علیه‌السلام»[۳].

جماعت روایت کرده‌اند که در نبرد بدر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آبی در اختیار نداشت. علی‌علیه‌السلام به میان دشمن رفت تا از چاهی که در میان اردوی ایشان بود آبی بیاورد. او به سوی چاه روانه شد. پایین رفت، دلو را پر کرد و بر سر چاه نهاد. در این هنگام صدایی شنید و کسی را دید که آهنگ او کرده است. به درون چاه رفت و چون آن صدا فرونشست بالا آمد. اما دید آب را ریخته‌اند. برای دومین بار درون چاه رفت و

۱.

وافیٰ علی و عمرو فی وقائعه	حتی اذا ما رآه حار و اضطربا
و استعمل الصمت حتی لامه عمرو	فقال یومئ الیه و هو قد رعبا
هذا احادیثه من عظمه أکلت	کل الاحادیث حتی انه رهبا
هذا الذی ترک الالباب حائرة	و ابلس العجم بالاقدام و العربا
فی کفه کنت مأسورا فاطلقنی	فقد غدوت علی شکری له جدبا

۲. روایت را مجلسی در بحار الانوار (۶۹/۴۱) به نقل از مناقب آورده است.

۳. «لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا علی». ← حلبی، السیرة الحلبیة، ۵۱۷/۲؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ۷۴؛ ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ۵/۶ و ۲۲۴/۷ و ۲۶۴؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ۴۹/۲؛ سهیلی، الروض الانف، ۲۸۸/۳؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۲۰۱/۳۹ و ۷۱/۴۲.

این بار نیز همان رخداد تکرار شد. در سومین بار که به درون چاه رفت دلو را بالا نفرستاد، بلکه آن را بردوش کشید و با خود بالا آورد.

چون آب را به حضور پیامبرﷺ برد پیامبرﷺ با او خندید و فرمود: تو بازمی‌گویی یا من بگویم؟ گفت: تو ای پیامبر خداﷺ، که سخنت شیرین‌تر است.

پیامبرﷺ داستان را بازگفت و پس فرمود: «آن جبرئیل بوده که تو را می‌آزموده است تا فرشتگان ثبات دل تو را ببینند»[1].

ابن‌رزیک گفته است:

هیچ‌گاه دست علیؑ شمشیر را از نیام بر نیاورد مگر این که آن را در فرق سر یلان در نیام کرد،

و هیچ دلاوری در روز نبرد به او نزدیک نشد مگر آن‌که او اجل وی را نزدیک ساخت.

چه بسیار اندوه‌ها که به دست او از مصطفیﷺ زدوده شد و او خود را در گرو رخدادهای سخت نهاد[2].

پیکار با جنیان

محمد بن ابی‌السری تمیمی، از احمد بن فرج، از نهدی، از وبره، از ابن‌عباس نقل کرده که گفته است: هنگامی که پیامبرﷺ به غزوهٔ بنی‌مصطلق رفته بود نزدیک دره‌ای سنگلاخ فرود آمد. چون شب به نیمه رسید، جبرئیل بر او نازل شد و او را از این آگاهاند که کافرانی از جن در درون دره جای گرفته‌اند و آهنگ نیرنگی بر ضد او دارند.

پیامبرﷺ امیرمؤمنانؑ را خواست و به او فرمود: به این دره برو.

علیؑ چون در آستانهٔ دره قرار گرفت از یاران خود خواست بر لبهٔ آن بایستند و هیچ کاری نکنند تا به ایشان اجازه دهد.

---

۱. «کان ذلک جبرئیل یجرب و یری الملائکة ثبات قلبک». متن و روایت را تنها در بحارالانوار (۶۹/۴۱ و ۷۰) به نقل از مناقب دیدم.

۲.
ما جردت من علی ذاالفقار ید	الا و اغمده فی هامة البطل
لم یقترب یوم حرب للکمی به	الا و قرب منه مدة الاجل
کم کربة لاخیه المصطفی فرجت	به و کان رهین الحادث الجلل

پس خود پیش رفت و بر لبهٔ دره ایستاد، از دشمنان به خدا پناه جست و او را به نکوترین نام‌هایش خواند و آن‌گاه به یاران خویش فرمود تا به او نزدیک شوند و در پی آن فرمان وارد شدن به درون دره را صادر کرد.

در این میان تندبادی برخاست که از شدت آن نزدیک بود آن مردان به صورت بر زمین افتند. علی علیه السلام فریاد برداشت: من علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب وصیّ و عموزادهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستم. اگر خواستید به هماوردی ایستید.

کسانی چون مردان طایفه زط آشکار شدند و چنین به خیالمان می‌رسید که هر کدامشان که در کناره‌های دره جای گرفته‌اند شعله‌هایی از آتش در دست دارند.

امیرمؤمنان علیه السلام به درون دره زد، در حالی که قرآن می‌خواند و شمشیر خویش را به راست و چپ می‌چرخاند. دیری نپایید که آن کسان چون دودی سیاه شدند. امیرمؤمنان علیه السلام تکبیر گفت: و فرمود: خداوند نیرنگ آنان را کفایت کرد و شر آنان از مسلمانان بازداشت و باقیماندگانشان پیش از من خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله خواهند رساند و اسلام خواهند آورد.

راوی گفته است: چون علی علیه السلام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: ای علی، آنان که خداوند به واسطهٔ تو بیمناکشان ساخت پیش از تو خود را بدین جا رساندند و اسلام آوردند[1].

این روایت همانند آن چیزی است که در داستان شب جن از ابن‌مسعود روایت کرده‌اید[2].

---

۱. ← مفید، الارشاد، ۳۳۹/۱ ـ ۳۴۱؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۲۰۳/۱ ـ ۲۰۵؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۵۲/۱ـ۳۵۴.

۲. از ابن مسعود روایت کرده‌اند که گفته است: در شب جن پیامبر صلی الله علیه و آله از من خواست در پی او روانه شوم. با او همراه شدم تا چون به نواحی بالای مکه رسیدیم خطی بر پیرامون من کشید و فرمود: در همین جا بمان تا خود نزد تو بازگردم.

در روایت ابن مسعود است که در ادامه گفته است: از دور مردانی را دیدم که از فراز کوه‌ها بر گرد او جمع شدند تا جایی که میان من و او فاصله افکندند. شمشیر از نیام برآوردم و گفتم: به پیکار می‌روم تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نجات دهم.

اما این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد آوردم که فرموده بود: از جای خود مرو تا نزد تو بازگردم. بر همین وضع ماندم تا سپیده دمید و پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت. من هنوز ایستاده بودم. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: همچنان ایستاده‌ای؟ گفتم: اگر یک ماه نیز به درازا می‌کشید می‌ماندم تا خود نزد من بازآیی.

پس او را از آنچه آهنگ انجامش داشتم آگاهاندم. فرمود: اگر از این‌جا بیرون رفته بودی تا قیامت همدیگر را

←

این در حالی است که از دیگر سوی پیکار با جنیان به اسماء الهی، امری درست و امکانپذیر است.

به هر روی، ابوالفتح محمد سابوری گوید:

در جنّ فضیلتی است و در داستان ایشان دانش‌های شگفت برای آن‌که در پی آموختن باشد[1].

ابوالحسن بیاضی گفته است:

جز حیدر چه کسی است که با جنیان پیکار کرد و با صدایی بلند میان ایشان فریاد برداشت؟

و بانگ او بر صدای ایشان برتری گرفت، آن هنگام که گفت: ای قنبر شمشیر را بیاور.

آنان همه گریختند و آن عفریت‌ها از بیم و ترس دسته دسته به هر سو پراکندند[2].

ابوالحسن اسود نیز گفته است:

ای صاحبان خرد، چه کسی بود که با جنیان سرکش پیکار کرد تا در چاه به اکراه اسلام آوردند؟

چه کسی بود که خیبر را لرزاند تا چون او در را از پاشنه کشید همهٔ برج‌ها یش فروریخت؟[3]

←

نمی‌دیدیم.

آن‌گاه انگشتان خویش در انگشتان من فروبرد و فرمود: مرا وعده داده است که جن و انس به من ایمان آورند. انسان‌ها به من ایمان آورده‌اند و جنیان را خود دیدی. اینک تنها گمانم این است که اجلم نزدیک شده است.

ابن مسعود گوید: گفتم: ای پیامبر خدا ﷺ، آیا ابوبکر را خلیفه نمی‌کنی؟ از من روی برتافت و دانستم که با این موافق نیست.

گفتم: عمر را جانشین خود نمی‌کنی؟ باز هم روی برتافت و دانستم که از این خرسند نیست.

گفتم: آیا علی را خلیفهٔ خود نمی‌گیری؟ فرمود: همو است. به خدایی که جز او خدایی نباشد سوگند، اگر با او بیعت کنید و از او فرمان برید شما را با هم به بهشت اندر کند.

برای روایت ← طبرانی، المعجم الکبیر، ۶۷/۱۰.

۱.	و فی الجن فضل و فی حرفهم	اعــاجیب عــلم لمســتعلم
۲.	مــن قــاتل الجـن غـیر حـیدرة	و صــاح فــیهم بـصوته الجـهور
	فــصوته قــدعــلا عــزیفهم	اذ قـال هـات الحسام یـا قـنبر
	فــانهزموا ثــم مــزقت شـیعا	مــنه العــفاریت خـیفة تـذعر
۳.	من قـاتل الجـن الطـغاة فاسلموا	فـی البـئر کرها یـا اولی الالبـاب
	مـن هـزّ خـیبر هـزّة فتساقطت	ابــراجــها لمــا دحـی بـالباب

چیرگی بر جنیان

محمد بن اسحاق، از یحیی بن عبدالله بن حارث، از پدرش، از ابن‌عباس روایت کرده و ابوعمرو عثمان بن احمد، از محمد بن هارون به سند وی از ابن‌عباس روایت کرده که در خبری طولانی آورده است که در جریان حدیبیه مردم سخت تشنه شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا کسی هست که همراه ساقیان به چاه نشاندار برود و برایمان آب بیاورد و من برایش بهشت را نزد خداوند ضمانت کنم؟ گروهی که سلمة بن اکوع نیز در میان ایشان بود روانه شدند. اما چون به درخت و چاه رسیدند صدایی همراه با جنب و جوش و بانگ نواخته شدن طبل شنیدند و آتش‌هایی بدون هیزم دیدند و ترسیدند و بازگشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله دوباره فرمود: آیا مردی هست که با ساقیان برود و برایمان آب بیاورد و من برای او نزد خداوند بهشت را ضمانت کنم؟

مردی از بنی‌سلیم رهسپار شد، در حالی که چنین رجز می‌خواند:

آیا کسی که برترین امت‌ها او را رهسپار ساخته است از بانگ یک جنی که بدین سوی برخاسته است می‌ترسد؟

پیش از آن‌که در این شب ظلمت‌گستر به چاه‌های نشاندار برسد و از آن‌ها آب بردارد.

و از نکوهش و سرزنش در امان ماند؟[1]

اما چون بدان صدای همهمه رسیدند ترسیدند و بازگشتند.

دیگر بار پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا مردی هست که با سقایان به سراغ آن چاه نشاندار رود و برایمان آب بیاورد و من برای او نزد خداوند بهشت را ضمانت کنم؟

این بار هیچ‌کس برنخاست و از آن سوی تشنگی بر مردی که روزه‌دار بودند فشار آورد.

بدین‌سان پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: با این ساقیان روانه شود تا به خواست خداوند، به چاه نشاندار برسی و از آن‌جا آب برداری و بازآیی.

---

۱. أمـن عـزيف ظـاهر نـحو السلم / يـنكل مـن وجـهه خـير الامـم

مـن قـبل ان يـبلغ آبـار العـلم / فـيستقي و اللـيل مـبسوط الظـلم

و يأمن الذم و توبيخ الكلم

علیعليه‌السلام رهسپار شد، در حالی که شعری بدین مضمون بر زبان داشت:

به خداوند پناه می‌برم از این که از بانگ جنیانی بیم برم که تأویلی آشکار ساخته‌اند،

و آتش برافروخته‌اند، بدان امید که بترسانند و همراه با بانگ برآوردن بر طبل‌ها نواخته‌اند[۱].

راوی گفته است: ترس به جان ما درآمیخت. اما علیعليه‌السلام به ما رو کرد و فرمود: در پی من بیایید و آنچه می‌بینید و می‌شنوید شما را هیچ نترساند که آن‌ها، به خواست خدا، به شما زیانی نرسانند.

پس به راه خویش ادامه داد و چون به میان درختان درآمدیم دیدیم آتش‌هایی بدون هیزم شعله‌ور است و صداهایی وحشتناک می‌آید و سرهایی بریده شیون برمی‌آورند.

اما علیعليه‌السلام همچنان پیش می‌رفت و می‌فرمود: در پی من بیایید و بر شما بیمی نیست. هیچ‌کس از شما به سمت راست یا چپ برنگردد.

چون از درختان گذشتیم و به چاه رسیدیم براء بن عازب دلو خود به درون چاه فرستاد و یک یا دو دلو آب کشید که ریسمان برید و دلو در چاه افتاد.

چاه دهانه‌ای تنگ داشت و ژرف بود و درونش تاریک. از ته آن نیز صدای قهقهه و خنده‌ای بلند شنیده می‌شد.

علیعليه‌السلام پرسید: کدام یک از شما به اردویمان بازمی‌گردد و دلو و ریسمان می‌آورد؟

یاران او در پاسخ گفتند: چنین کاری نتوانیم کرد.

علیعليه‌السلام خود لنگی بر میان بست و در حالی که صدای قهقهه از درون چاه بیشتر می‌شد به چاه اندر شد. او همچنان به سمت پایین می‌رفت که پایش لغزید و به درون چاه افتاد. ما صدای برخوردی سخت و نیز صدایی را چون صدای کسی که در حال خفه شدن است شنیدیم. اما پس از آن بود که علیعليه‌السلام فریاد زد: الله اکبر، الله اکبر. من بندهٔ خدا و برادر پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله هستم. مشک‌های خود بیاورید.

او مشک‌ها را گرفت و کم‌کم بر شانه‌های خود از چاه بیرون آورد و پیش رویمان نهاد. در این هنگام چیزی ندیدیم، لیکن سروشی شنیدیم که می‌گفت:

---

۱. اعـوذ بـالرحـمن ان امـیلا　　مـن عـزف جـن اظـهروا التأویـلا
و اوقـدت نـیرانـها لعـلها تـهویلا　　و قـرعت مـع عـزفها طـبولا

کدام جوانمرد شب همدم وحشت‌ها شود و کدام مرد است که به سوی هدف‌ها سبقت گیرد؟

آفرین بر آن نیکروی برخاسته از مهتران که بر فرق سرها ضربت آورده و بر میانه‌ها ضرب‌ها نواخته است.

چه کسی همانند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارای نشانه‌ها است یا چون علی علیه السلام برگشایندهٔ دشواری‌ها؟

مرد در هنگام نیاز چنین باید[1].

علی علیه السلام همچنین رجز خواند:

شب دهشتناک است و هر مردافکنی را می‌ترساند و هر دلیر صاحب‌رأیی را سرگشته می‌سازد.

من تنها از کاستی‌های شب بیم می‌برم، ولی از وحشت و ترس‌افکنی آن نمی‌ترسم.

چون شمشیر خویش به تکان درآورم از آن شگفتی‌های شگفت بینم[2].

علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت، در حالی که بانگی از افتخار بر لب داشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: ای علی، در راه خود چه دیدی؟

علی علیه السلام آنچه را دیده بود با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان نهاد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن‌که دیدی مَثَلی بود که خداوند دربارهٔ من و کسانی که در این راه همراه منند زده است.

علی علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا، آن را برایم شرح کن.

فرمود: آن سرها که دیدید که شیون داشتند و زبانشان به واژه‌هایی گویا بود حکایت طایفه‌ای

۱.
أی فتی لیل أخی روعات | و أی سباق الی الغایات
لله در الغرر السادات | من هاشم الهامات و القامات
مثل رسول الله ذی‌الآیات | او کعلی کاشف الکربات
کذا یکون المرء فی الحاجات

۲.
اللیل هول یرهب المهیبا | و یذهل المشجع اللبیبا
فاننی اهول منه ذیبا | و لست أخشی الروع و الخطوبا
اذا هززت الصارم القضیبا | ابصرت منه عجباً عجیبا

است که همراه منند و به زبان چیزی می‌گویند که در دل بدان باور ندارند و خداوند از ایشان هیچ توبه و کفاره‌ای نمی‌پذیرد و برای آنان وزنی قائل نیست. آن آتش بدون هیزم که دیدید فتنه‌ای است که در میان امت من درخواهد گرفت که در آن ایستادگان و نشستگان برابر باشند و خداوند از آن‌ها هیچ عملی نپذیرد و در روز قیامت به آنان وزنی ندهد. آن سروشی نیز که بر تو بانگ آورد سلقعه بود، سلقعه بن غراف که دشمن خدا سعر، شیطان بتان را که قریش از زبان آن سخن می‌گفت و مرا هجو می‌کرد کشت[۱].

عبدالله بن سالم گفته است: پیامبر ﷺ در جریان حدیبیه سعد بن مالک را با آب‌رسانان فرستاد. اما او از آن طایفه ترسید و بازگشت. پس علی علیه‌السلام را فرستاد تا آب بیاورد و او آب آورد و پیامبر ﷺ تکبیر گفت و برایش دعا کرد[۲].

عبدی گفته است:

به گمان تو، چه کسی بر سر چاه با جنیان جنگید و چه کسی دروازه را از جا کند و آن‌جا را ویران ساخت؟

چه کسی در جنگ سواری دلاور و از همه تواناتر و توانمندتر بود؟[۳]

ابوالحسین گفته است:

علی علیه‌السلام به چاه درآمد، در حالی که شب چون قیری سیاه و تار بود[۴].

سروجی نیز گفته است:

و آن چاه، هنگامی که محمد ﷺ به نزدیکش رسید بارگشود. از آن چاه شعله‌ای برمی‌افروخت.

---

۱. خبر را در منابع پیشین نیافتم و منابع پسین آن را به نقل از مناقب آورده‌اند. برای نمونه ← بحرانی، حلیة الابرار، ۹۲/۲ ـ ۹۴؛ همو، مدینة المعاجز، ۸۲/۲ ـ ۸۵.

۲. برای داستان به صورت مفصل‌تر ← مفید، الارشاد، ۱۲۱/۱ و ۱۲۲.

۳.
من قاتل الجنّ فی القلیب تری — من قلع الباب ثم ادحاها
من کان فی الحرب فارس بطل — اشدهم ساعدا و اقواها

۴.
علی هبط الجب — و جنح اللیل کالقار

کسی دلو به درون چاه فرستاد. اما ریسمان برید و دلو به درون افتاد،

و از آن چاه آتشی برخاست و آن‌کس، در حالی که از پشت سر سنگ‌هایی به سویش افکنده می‌شد گریخت.

در این هنگام وصیّ احمد ﷺ که درود آن‌که ببخشد و بیامرزد بر او باد، خود را بدان جا رساند.

او به درون چاه رفت و چون به نیمه رسید ریسمان برید.

مدتی به درازا کشید و در آن ماند و سپس در حالی که آیات و سوره‌های قرآن را می‌خواند بیرون آمد

و مردم جرعه جرعه آب برداشتند و او آب آورد و آب رساند، زمانی که آن آب به خون جنیان رنگین، بود[۱].

دلاور دلاوران

آیا شجاعت‌هایی چنین برای دلاورانی از فارس مثل رستم، اسفندیار، گشتاسب، و بهمن یا برای سواران نامور از عرب چون عنتر عبسی، عامر بن طفیل و عمرو بن عبدودّ، یا برای مبارزانی از ترک چون افراسیاب و برای کسانی از این دست ثابت شده است؟

او یگانه سواری است که چون به لشکر دشمن زند آن را چون فرقی که میان موهای سر پدید آورند از هم بشکافد و آن‌گاه چون طوماری درهم پیچد. جنگ خوی او و پیکار عادت او و پیروزی سرشت او و دشمن نیز غنیمت او است، دلیری دلاور و پرجسارت که شمشیریش جز گردن گردنکشان نیام نداشت و اگر در پیکاری حضور داشت بیمی در میان نبود و احتیاطی نمی‌بایست.

۱.

و البئر لما عندها محمد	حل و للبئر لهيب قد سعر
و أدلى الوارد منها دلوه	فعاد مقطوعا الى حيث انحدر
و أظهرت نار فولى هاربا	عنها و في أعقابه رمي الحجر
فعندها وافى وصي أحمد	صلى عليه من عفا و من غفر
و مر فيها نازلا حتى اذا	صار إلى النصف به الحبل انبتر
فطال فيها لبثه ثم ارتقى	لسانه القرآن يقرأ السور
فاغترف الناس و أسقى و سقى	و الماء فيه من دم الجان عكر

همو را گفته‌اند: «غالب کل غالب علی بن ابی‌طالب علیه السلام».

سروجی گفته است:

گفتم: علی علیه السلام آیتی است که آفریده شده است و خدا این آیت را در یک مرد متجلی ساخته است،

تا با علی علیه السلام دشمن را بترساند و آن‌گاه ذوالفقار را به او ملحق ساخت و در این شمشیر مشت اجل است.

هرگز آن را در گرماگرم پیکار از نیام برنکشید، مگر این که در فرق سر یلی از دشمن در نیام کرده است،

و هرگز صدایی در برابر سپاهی برنخاسته که بگوید من علی‌ام، مگر این که در پی آن سپاه از بن گریخته است[1].

زاهی گفته است:

این همان مرد است که ولید، عقبه، عامری، ذو الخمار و مرحب را به قتل رساند.

این همان کسی است که دستانش سوارانی سنگدل را از هم دریده و کسی است که هرگز نترسیده و بیم نبرده است.

در بن هر موی تن او شیری خفته است که چنگال به سوی شکار دراز می‌کند[2].

دعبل گفته است:

او در هر پیکاری نیزهٔ محمد صلی الله علیه و آله است، هنگامی که آن نیزه‌های سخت به میدان فروریزد.

---

۱. فقلت أما علی آیة خلقت — و الله أظهرها للناس فی رجل
مخیفة بعلی ثم ألحقها — بذی‌الفقار و فیه قبضة الأجل
ماسله و رحاء الحرب دائرة — إلا و أغمده فی هامة البطل
ماصاح فی الجیش صوتا ثم اتبعه — أنا علی تولی الجیش من جفل

۲. هذا الذی اردی الولید و عتبة — و العامری و ذاالخمار و مرحبا
هذا الذی هشمت یداه فوارسا — قسراً و لم یک خائفا مترقبا
فی کل منبت شعره من جسمه — أسد یمد الی الفریسة مخلبا

و نخستین کسی که به هماوردطلبان پاسخ می‌دهد، آن‌گاه که دلیران خود را از دلیران پنهان کنند،
در آن صحنه‌ها که نه شمشیرهای تیم کند شده است و نه شمشیرهای بنی‌عدی[1].

ابن‌حماد نیز گفته است:

او همان جوانمرد دلاور است که چون در پیکاری رخ نماید همهٔ جوانان در برابرش سلاح افکنند.
شیری است که اگر شیر ژیان او را در خیال آورد از بیم او قلبش از سینه برون افتد،
همان اژدهایی که چون در نبردی آشکار شود همهٔ شجاعان از بیمش بگریزد.
اگر شمشیرش جلوه کند از لبه‌های آن تیغ اشک خون بریزد و اگر نیزه‌اش تشنه شود خود را سیراب کند.
عقابی است اما شکار او شکار نبرد است و شیری است اما شکارش سواران پیکار.
می‌بینی که درندگان بیابان در پی او روان شوند؛ چراکه آنان همه در روز نبرد میهمان اویند.
جان مردافکنان دشمن را با مرگ آشنا سازد و بدین‌سان همتایان در برابرش به‌کرنش درآیند.
چه بسیار دلاوران که او در میدان نبرد بدیشان آب داده است و هرگز نیز آتش خوراک او برای میهمان خاموش نگشته است[2].

---

۱. سنان محمد فی کل حرب — إذا نهلت صدور السمهری
و أول من یجیب الی براز — اذا زاغ الکمی عن الکمی
مشاهد لم تفل سیوف تیم — بهن و لا سیوف بنی‌عدی
← شعر دعبل بن علی الخزاعی، ۲۷۸.

۲. ذاک الفتی النجد الذی اذا بدا — بمعرک ألقت له فتیانه
لیث لو اللیث الجری خاله — أطار من هیبته جنانه
ذاک الشجاع إذ بدا بمعرک — تفرقت من خوفه شجعانه
تبکی الطلا ان ضحکت أسیافه — و یرتوی ان عطشت سنانه
صقر و لکن صیده صید الوغی — لیث و لکن فرسه فرسانه
تری سباع البید تقفو اثره — لأنها یوم الوغی ضیفانه
←

همچنین، از شعر ابن‌حماد است که گوید:

برگشایندهٔ سختی‌ها و اندوه‌ها در روز نبرد در بدر و در احد،

آن هنگام که نبرد به جوش آید با دلی بدون ترس و تردید برای آن برخیزد و برفروزد،

همهٔ قهرمانان را بینی که از بیم آن دلاور سوار شیروش مقهور نیستی‌اند،

و جان از تن ایشان برمی‌آید و به دشواری نفس کشند،

در حالی که از بیم او خفه شده‌اند و تو از هیچ‌کس همهمه‌ای نشنوی،

و دیگر هیچ صدایی جز صدای چکاچک شمشیرها و سپرها نیست.

یک عمرو را جام مرگ نوشاند و یک عمرو را با زنجیر در پی کشید.

او امیر آفریدگان و مولای مردمان و بندهٔ واحد صمد است.

زنان نه چون او زاده‌اند و نه چون او خواهند زاد.

در فضیلت همانند مصطفی ﷺ است و نه از او کاستی دارد و نه بر او فزونی[1].

بانو جرهمه انصاری گفته است:

←

یقرن أرواح الکماة بالردی — کذاک خاضت دونه أقرانه

و کم کمی قد سقاه فی الوغی — و لیس تخبو للقری نیرانه

۱. مجلی الکرب یوم الحر — ب فی بدر و فی احد

إذ الهیجاء هاج لها — بقلب غیر مرتعد

تری الأبطال باطلة — لخوف الفارس الأسد

فأنفسهم مودعة — لها بتنفس الصعد

و قد خنقوا لخیفته — فلست تحس من احد

فلا صوت بغیر البیـ — ض فوق البیض و الزرد

سقی عمرواً منیته — و عمرواً قاد فی الصفد

أمیر النحل مولی الخلـ — ق غیر الواحد الصمد

فلن تلد النسا شبهاً — له کلا و لم تلد

شبیه المصطفی فی الفضـ — ل لم ینقص و لم یزد

داماد پیامبر ﷺ، همو که خداوند گرامی‌اش داشته است، آن‌گاه که او را برگزیده و این را صبر ذخیره داده است.

همتایی از او جان سالم به در نبرد، اگر که او قصد وی کند، و او هرگز نهراسند، هر چند دشمنانی بسیار داشته باشد.

آن‌که او آهنگش کند با مرگ هماغوش گردد و هماورد او را در برابر مرگ، احتیاط به کار نیاید[۱].

---

۱. صهر النبی فذاک الله أکرمه — اذا اصطفاه و ذاک الصبر مدخر

لایسلم القرن منه ان ألم به — و لایهاب و ان أعداؤه کثروا

من رام صولته وافت منیته — لایدفع الثکل عن اقرانه الحذر

فصل ۱۰

پیشگامی در زهد و قناعت

پارساترین پارسایان صحابه

در میان صحابه، علی علیه السلام، ابوبکر، عمر، ابن‌مسعود، ابوذر، سلمان، عمار، مقداد، عثمان بن مظعون و ابن‌عمر شهرت یافتگان به زهد و پارسایی‌اند. اما می‌دانیم ابوبکر هنگامی که درگذشت به بیت‌المال مسلمانان چهل و اندی هزار درهم بدهکار بود، عمر هنگام درگذشت هشتاد و اندی هزار درهم به بیت‌المال بدهکاری داشت[1] و بدهی‌های عثمان نیز از شمار گذشته بود. لیکن علی علیه السلام هنگامی که بدرود حیات گفت تنها هفتصد درهم از او مانده بود و علاوه بر آن، عطایی که برای خدمتکار فراهم داشت[2].

سوسی در شعر خود گوید:

کسی که در حالی دنیا را بدرود گفت که از آن یک درهم سود نبرده بود،

و چون دیگران نبود که متهم باشند و اموال مردمان بخورند[3].

---

۱. ← علم الهدی، الشافی فی الامامة، ۱۸۵/۴.

۲. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۹۷.

۳. من فارق الدنیا و ما افاد منها درهما
و لم یکن کغیره مستأکلا متهما

بی‌اعتنایی به خلافت

در پارسایی او همین بس که نه به دنیا توجهی کرد و نه به ریاست و پیشوایی اهتمامی داشت و به غسل و کفن پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخت، در حالی که دیگران در گفت‌وگوی آن بودند که از ما امیری و از شما نیز امیری، تا آن‌که ابوبکر این جامه را به زور در تن کشید.

خداوند فرموده است: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاكُمْ﴾[1].

تهیدست مهاجر

همچنین، خداوند فرموده است: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللهِ وَرِضْوَانًا وَيَنصُرُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾[2].

این در حالی است که امت بر این اجماع دارند که علی علیه السلام از تهیدستان مهاجر، ولی ابوبکر مردی ثروتمند بود.

گواهی پیامبر صلی الله علیه و آله

علی علیه السلام چهره‌ای روشن و کارنامه‌ای تابناک، سیمایی پردرخشش و دامنی پاک، خویی گوارا و خواسته‌هایی پیراسته داشت و نه روح خود به آلودگی‌های دنیا بیالود و نه جان خویش به گناه.

گواه زهد او سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: «نه علی علیه السلام از دنیا چیزی گرفت و نه دنیا از علی علیه السلام گرفت»[3].

در امالی طوسی در حدیث عمار چنین آمده است: «ای علی، خداوند تو را به زینتی آراسته که بندگان را به زینتی دوست‌داشتنی‌تر از آن نزد خداوند نیاراسته است. تو را به زهد در دنیا آراسته و آن‌گونه قرار داده است که نه تو از آن چیزی می‌گیری و نه آن از تو چیزی می‌گیرد. نیز دوستی بینوایان را به تو ارزانی داشت و تو را آن‌گونه قرار داد که ایشان را به عنوان پیرو بپذیری و آنان تو را به پیشوایی بپذیرند»[4].

---

۱. حجرات/۱۳: در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

۲. حشر/۸: این غنایم، نخست اختصاص به بینوایان مهاجری دارد که از دیارشان و اموالشان رانده شدند، خواستار فضل خدا و خشنودی او می‌باشند و خدا و پیامبرش را یاری می‌کنند. اینان همان مردم درست‌کردارند.

۳. «علی لایزرء من الدنیا و لاتزرء الدنیا منه».

۴. «یا علی ان الله قد زینک بزینة لم یزین العباد بزینة احب الی الله منها: زینک بالزهد فی الدنیا و جعلک لاتزرأ منها ←

پرهیزگارترین

در لؤلؤیات[۱] آمده که عمر بن عبدالعزیز گفته است: پس از پیامبر ﷺ هیچ کس را در این امت سراغ نداریم که از علی بن ابی‌طالب علیه السلام پرهیزگارتر باشد.

در قوت القلوب[۲] آمده که ابن‌عیینه گفته است: پارساترین صحابه علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

گواه‌هایی قرآنی

سفیان بن عیینه، از زهری، از مجاهد، از ابن‌عباس روایت کرده که مقصود از ﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ * وَ ءَاثَرَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا﴾[۳] علقمه بن حارث بن عبدالدار و مقصود از ﴿وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ﴾[۴] علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که از خدای خویش پروا کرد و از معصیت دوری گزید و نفس را از هوس‌ها نهی کرد. بهشت به طور ویژه، از آنِ علی علیه السلام و به طور عام جایگاه کسانی است که از راه او پیروی کنند[۵].

قتاده، از حسن، از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ ﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مفازا﴾[۶] گفته است: مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است، مهتر کسانی که خداوند ایشان را از دامن‌آلودن به گناه بازداشته است[۷].

ابن‌عباس این تفسیر را ادامه داده تا به ﴿جَزَآءً مِنْ رَبِّكَ﴾[۸] رسیده و گفته: یعنی این بـه طـور خاص برای خاندان تو و به صورت عام برای پرهیزگاران است.

←

شیئا و لاتزرأ منک شیئا و وهبک حبّ المساکین فجعلک ترضی بهم اتباعا و یرضون بک اماما. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۱۸۱.

۱. نام کامل کتاب اللؤلؤیات فی الزهد است و مؤلف آن نیز ابومطیع نسفی مکحولی (د. ۳۱۸ ق.). دربارهٔ او و کتابش ← سمعانی، الانساب، ۳۷۴/۵؛ بغدادی، هدیة العارفین، ۴۷۰/۲؛ زرکلی، اعلام، ۲۸۴/۷.

۲. ← ابوطالب مکی، قوت القلوب، ۴۴۳/۱.

۳. نازعات/۳۷ و ۳۸: اما هر که طغیان کرد و زندگی پست دنیا را برگزید ...

۴. نازعات/۴۰: و اما کسی که از ایستادن در برابر پروردگارش هراسید....

۵. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۲۲/۲.

۶. نبأ/۳۱: مسلماً پرهیزگاران را رستگاری‌ای است.

۷. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۱۹/۲.

۸. نبأ/۳۶: این است پاداشی از پروردگار تو.

در تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان [فسوی] از مجاهد و ابن‌عباس روایت شده که در ذیل ﴿إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِى ظِلَٰلٍ وَعُيُونٍ﴾[۱] گفته: یعنی کسانی که از گناه پرهیز کرده‌اند: علی بن ابی‌طالب علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در سایه‌هایی از درختان و خیمه‌هایی از مرواریدند و طول هر خیمه یک فرسخ است.

در ادامهٔ این خبر در تفسیر آیهٔ ﴿إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ﴾[۲] آمده: یعنی آنان که از خداوند فرمان برده‌اند: محمد صلی الله علیه و آله و خاندان او در بهشتند[۳].

در تفسیر ﴿إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوا۟ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ﴾[۴] نیز آمده که مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

تقسیم بیت‌المال

در حلیه آمده است که سالم گوید: در روزگار امیرمؤمنان علیه السلام دیدم که گوسفند در داخل بیت‌المال فضله می‌افکند [و او آن را نیز قسمت می‌کرد][۵].

در همین کتاب از شعبی نقل شده که گفته است: امیرمومنان علیه السلام آن‌جا را می‌شست و در آن نماز می‌کرد[۶].

ابوعبدالله ابن‌حمویه بصری به سند خود از سالم جحدری نقل کرده که گفته است: دیدم عصرگاهان برای علی بن ابی‌طالب علیه السلام مالی آوردند. فرمود: این مال را قسمت کنید. گفتند: ای امیرمؤمنان اینک شب شده است. کار را تا فردا به تأخیر بیفکن. فرمود: آیا برای من ضمانت می‌کنید که تا فردا زنده بمانم؟ گفتند: این کار در دست ما نیست. فرمود: به تأخیر میفکنید و اکنون قسمت کنید[۷].

---

۱. مرسلات/۴۱: اهل تقوا در زیر سایه‌ها و بر کنار چشمه‌سارانند.

۲. مرسلات/۴۴: ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم.

۳. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲/۴۱۶.

۴. نحل/۱۲۸: در حقیقت، خدا با کسانی است که پروا داشته‌اند و با کسانی است که آن‌ها نیکوکارند.

۵. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۷/۳۰۰.

۶. همان‌جا.

۷. ← طوسی، الامالی، ۴۰۴.

روایت کرده‌اند گاه می‌شد که او حتی سه درهم نداشت تا با آن لنگی بخرد و یا آنچه بدان نیاز دارد فراهم آورد. با این همه، آنچه در بیت‌المال بود میان مردم قسمت می‌کرد و سپس در آن‌جا نماز می‌گزارد و می‌گفت: «سپاس خداوند را که مرا همان‌گونه که بدان درآمدم از آن بیرون برد»[1].

ابوجعفر طوسی روایت کرده است که به امیرمؤمنان علیه السلام گفتند: این اموال را به کسانی از مردم ده که بیم می‌رود به نزد معاویه بگریزند.

فرمود: «آیا از من می‌خواهید پیروزی را از رهگذر ستم به چنگ آورم؟ نه، خدای را سوگند که تا خورشید طلوع می‌کند و تا در آسمان ستاره‌ای سوسو می‌زند، چنین نخواهم کرد. خدای را سوگند که اگر مال آنان از آن من بود میان ایشان برابری می‌کردم. پس چگونه باید بود هنگامی که مال از آن ایشان است؟»[2]

یک بار برایش مالی آوردند. پشته‌ای از طلا و پشته‌ای از نقره ساخت و فرمود: «ای زرد زردی خویش بتابان، و ای سفید سفیدی خود بر رخ بکش. اما غیر مرا بفریب»[3].

این دستاورد من است و گزیده‌اش نیز در آن است. ولی هر که هر چه چیند به دهان خویش برد[4].

عبدی گفته است:

و او می‌گفت: ای دنیا کسی دیگر جز مرا بفریب که من اهل فریب نیستم[5].

---

۱. «الحمد لله الذی اخرجنی منه کما دخلته». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۳۴/۲.

۲. «اتأمرونی ان اطلب النصر بالجور؟ لا والله لا افعل ما طلعت شمس و ما لاح فی السماء نجم. و الله لوکان مالهم لی لواسیت بینهم وکیف و انما هی اموالهم؟» ← طوسی، الامالی، ۱۹۴.

۳. «یا صفراء اصفّری و یا بیضاء ابیضّی و غرّی غیری». ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۳؛ ابن‌اثیر، النهایة فی غریب الاثر، ۲۱۱/۴. همچنین برای روایتی مشروح‌تر ← ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۴۵۸/۶.

۴. هذا جنای و خیاره فیه   و کل جان یده الی فیه

بیت در منابع پاورقی پیشین آمده است. این بیت اشاره‌ای است به ضرب‌المثلی که می‌گوید: جذیمه از مردم خواست از صحرا برایش دنبلان گرد آورند. اما هر کس هرچه مرغوب یافت برای خود برداشت مگر خواهرزاده‌اش عمرو بن عدی لخمی که برای او آورد و این شعر را بر زبان راند. ← زمخشری، المستقصی، ۳۸۶/۲؛ عسکری، جمهرة الامثال، ۳۶۰/۲؛ میدانی، مجمع الامثال، ۱۳۸/۲.

۵. و کان یقول یا دنیای غرّی   سوای فلست من اهل الغرور

همو گفته است:

دل او به دنیا و زیورهایش نگرایید. و بلکه از سر تحقیر به دنیا گفت: غیر مرا بفریب[۱].

خشت بر خشت ننهاد

در روایتی از امام باقر(ع) آمده که فرموده است: «او پنج سال حکومت کرد و در این مدت نه آجری بر آجر و نه خشتی بر خشت نهاد و نه ملکی به تیول داد و نه نقره و طلایی به ارث گذاشت»[۲].

ابن‌بطه از سفیان ثوری نقل کرده است که در یکی از املاک علی(ع) چشمه‌ای برجوشید و مژدهٔ آن را به امام دادند. فرمود: «ارث‌بران را مژده دهید»[۳] ــ و این چشمه را عین ینبع نامید.

ابن‌حماد گفته است:

برای او چشمه‌ای از زمین جوشید و چنان که گویی گردن شتری است از زمین فوران کرد.

مژده‌دهنده‌ای خود را به او رساند و مژدهٔ آن را داد. اما علی(ع) فرمود: ای مژده‌دهنده، تو را بشارتی دیگر دهم:

من آن را وقف مباح قرار دادم، در راه خداوند عزیز قدیر[۴].

جامهٔ او

در فائق[۵] زمخشری آمده است: علی(ع) پیراهنی خرید و آنچه را از آن از انگشتانش افزون بود برید و به مردی گفت: سر آستین‌ها را بدوز.

---

۱. لم تستمل قلبه الدنیا بزخرفها ــــ بل قال غری سوای قول محتقر

۲. «ولقد ولّی خمس سنین و ما وضع آجرة علی آجرة و لا لبنة علی لبنة و لا اقطع قطیعاً و لا اورث بیضا و لا حمرا». ← کلینی، الکافی، ۱۳۰/۸؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۳۵۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷؛ طوسی، الامالی، ۶۹۳.

۳. «بشر الوارث». برای متن به صورت مشروح‌تر ← کلینی، الکافی، ۵۴/۷؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۴۱/۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۸/۹.

۴. لقد نبعت له عین فظلّت ــــ تفور کأنها عنق البعیر
فوافاه البشیر بها مغذا ــــ فقال علی ابشر یا بشیری
فقد صیرتها وقفا مباحا ــــ لوجه الله ذی‌العز القدیر

۵. ← ۳۳۵/۱.

در خصال الکمال[1] ابوالجیش بلخی آمده است که علی‌علیه‌السلام در بازار کوفه می‌گذشت. صندلی‌ای به جامه‌اش گیر کرد و آن را درید. امام جامه را به دست خود گرفت و نزد خیاطان آورد و گفت: خدایتان برکت دهاد! این را برایم بدوزید.

اشعث عبدی گفته است: علی‌علیه‌السلام را در روز جمعه در فرات دیدم. او پیراهن کرباسی به سه درهم خرید و نماز جمعه را برای مردم برپا کرد، در حالی که هنوز گریبان آن پیراهن را ندوخته بودند[2].

از شبیکه نقل شده که گفته است: علی‌علیه‌السلام را دیدم که تا بالای ناف لنگ می‌پوشید و لنگ او تا نیمه ساق پا می‌رسید[3].

امام صادق‌علیه‌السلام فرموده است: علی‌علیه‌السلام پیراهن زابی می‌پوشید و سپس دست خود را دراز می‌کرد و آستین را موازی سر انگشتان خویش می‌برید[4].

در حدیث عبدالله بن هذیل است که چون آستین را می‌کشید به ناخن می‌رسید و چون رها می‌کرد تا نیمهٔ ساعد بود.

علی بن ربیعه گفته است: علی‌علیه‌السلام را زمانی می‌دیدم که لنگ می‌بست. اما پس از آن او را دیدم که جامه‌ای پوشیده است. در این باره از او پرسیدم. فرمود: چه جامه‌ای بهتر از این که شرمگاه را می‌پوشاند و عرق را خشک می‌کند؟[5]

در فضائل احمد آمده است: علی‌علیه‌السلام را با لنگی ضخیم که به پنج درهم خریده بود دیدند و بر او لنگی پینه‌دار نیز دیدند. در این باره از او پرسیدند. فرمود: «تا مؤمنان بدان اقتدا کنند و دل با این کار به فروتنی گراید و نفس خوار گردد و آن‌که مبالغه کند به میانه‌روی آید»[6].

---

۱. نام کامل کتاب خصال الکمال وبعض ما روی فی مناقب الرجال از ابوالجیش مظفر بن محمد بن احمد بلخی خراسانی (د. ۳۶۷ ق.) از استادان شیخ مفید است. دربارهٔ او و کتابش ← ابن‌شهرآشوب، معالم العلماء، ۱۵۹؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۱۶۲/۷.

۲. ← ثقفی، الغارات، ۹۷/۱؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۱۳.

۳. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۲۹/۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۱۲.

۴. ← کلینی، الکافی، ۱۳۰/۸؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۲۵۶؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۱۵۸/۲؛ طوسی، الامالی، ۶۹۳؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۱۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷.

۵. ← طبرسی، مکارم الاخلاق، ۹۹.

۶. «یقتدی به المؤمنون و یخشع له القلب و تذل به النفس و یقصد به المبالغ». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة،

در روایت دیگری است که فرمود: «این با جامهٔ صالحان همانندتر است»[۱].

در روایت دیگری است: «این شرمگاهم را بیشتر حفظ کند»[۲].

باز در روایتی دیگر است: «این مرا بیشتر از تکبر دور کند و رواتر باشد که مسلمان بدان اقتدا کند»[۳].

در مسند احمد[۴] آمده است که جعد بن بعجه خارجی[۵] به علی علیه السلام گفت: ای علی علیه السلام، از خدا بترس، که روزی خواهی مرد. فرمود: «بلکه کشته خواهم شد. ضربتی بر این‌جا. این تقدیری قطعی و خاطره‌ای آشنا است و آن که تهمت زد زیانکار شد»[۶].

آستین پیراهن علی علیه السلام از انگشتانش نمی‌گذشت و می‌فرمود: «آستین‌ها را بر دست‌ها فزونی‌ای نیست»[۷].

یک بار فقیری را دید که آستین پیراهنش پاره است. آستین پیراهن خویش کند و به سوی او افکند[۸].

امیرمؤمنان علیه السلام خود فرموده است: «تنها یک پوست قوچ داشتیم که شب‌ها با فاطمه علیها السلام بر آن می‌خفتیم و [روزها] شتر آبکش بر آن علف می‌خورد»[۹].

در مسند[۱۰] موصلی آمده که شعبی از حارث از امام علی علیه السلام روایت کرده که فرموده است: «شبی که فاطمه علیها السلام را نزد من آوردند چیزی جز یک پوست قوچ برای خفتن بر آن نبود»[۱۱].

---

۱. «اشبه بشعار الصالحین».

۲. «احصن لفرجی».

۳. «هذا ابعدلی من الکبر و اجدر ان یقتدی به المسلم».

۴. ← ۹۱/۱.

۵. نام به استناد منبع اصلاح شده است.

۶. «بل و الله قتلا ضربة علی هذا قضاء مقضیا و عهدا معهودا».

۷. «لیس للکمّین علی الیدین فضل». مجلسی در بحار الانوار (۳۲۳/۴۰) خبر را به نقل از مناقب آورده است.

۸. این روایت نیز در بحار الانوار (۳۲۳/۴۰) به نقل از مناقب آمده است.

۹. «ماکان لنا الا اهاب کبش ابیت مع فاطمة باللیل و یعلف علیها الناضح [بالنهار]». مجلسی این متن را با افزودهٔ «النهار» در بحار الانوار (۳۲۳/۴۰) به نقل از مناقب آورده است.

۱۰. ← ۳۶۳/۱، با اندکی تفاوت.

۱۱. «ماکان لیلة اهدیت لی فاطمة شئ یُنام علیه الاجلد کبش».

یک بار جامه‌ای خرید و آن را پسندید. اما آن را صدقه داد[۱].

غزالی در احیا آورده است: علی‌علیه‌السلام از بیت‌المال امتناع می‌ورزید تا جایی که شمشیر خود می‌فروخت و گاه می‌شد که تنها یک پیراهن داشت و به هنگام غسل کردن جز آن نمی‌یافت[۲].

یک بار عقیل بن عبدالرحمن خولانی علی‌علیه‌السلام را دید که بر جُل الاغی پاره‌پاره نشسته است. در این باره با یکی از زنان خود گفت‌وگویی کرد[۳]. او گفت: مرا نکوهش مکن که خدای را سوگند، او هیچ چیز ناشناسی نمی‌یابد مگر این که آن را می‌گیرد و به بیت‌المال می‌برد.

در فضائل احمد است که یزید، از[۴] محجن گفته: علی‌علیه‌السلام گفت: «چه کسی این شمشیرر مرا می‌خرد؟ خدای را سوگند، اگر بهای یک لنگ داشتم آن را نمی‌فروختم»[۵].

اصبغ، ابو مسعده و امام باقرعلیه‌السلام گفته‌اند: امام علی‌علیه‌السلام به بازار پارچه‌فروشان رفت و به مردی گفت: دو پیراهن به من بفروش. آن مرد گفت: ای امیرمؤمنان آنچه می‌خواهی نزد من هست.

اما چون او امام را شناخته بود، امام از او گذشت و نزد نوجوانی ایستاد و از او دو پیراهن خرید: یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم. پس گفت: ای قنبر، این جامه را که به سه درهم است بردار. قنبر گفت: تو بیش از من بدان سزاواری؛ بر منبر می‌روی و برای مردم خطبه می‌خوانی.

امام‌علیه‌السلام فرمود: «تو جوانی و شور جوانی در تو است، و من از خدای خویش شرم دارم بر تو برتری گیرم. از پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده‌ام که می‌فرمود: از آنچه خود می‌پوشید به ایشان [= بردگان] بپوشانید و از آنچه خود می‌خورید به ایشان بخورانید»[۶].

چون پیراهن را پوشید آستین آن را کشید و فرمود بخش زائد آن را ببرند و برای تهیدستان کلاه کنند.

آن نوجوان گفت: بده تا کناره‌اش بدوزم.

---

۱. ← طبرسی، مجمع البیان، ۳۴۲/۲.

۲. ← احیاء علوم الدین، ۱۲۳/۲.

۳. در روایت طبرسی در مکارم الاخلاق (۱۳۲) آمده است که عقیل بن عبدالرحمن به عمهٔ خود گفت: وای بر تو که خانه‌ات پر از اثاث است و علی‌علیه‌السلام بر جل پارهٔ الاغی نشسته است.

۴. به استناد منبع اصلی تصحیح شده است.

۵. «من یشتری سیفی هذا فوالله لو کان عندی ثمن ازار ما بعته». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۷/۱.

۶. «انت شاب و لک شره الشباب و انا استحی من ربی ان اتفضل علیک. سمعت رسول الله یقول: البسوهم مما تلبسون و اطعموهم مما تأکلون».

فرمود: «آن را همان‌گونه که هست واگذار. عمر زودتر از این‌ها به کرانه رسد»[۱].

لختی بعد پدر آن نوجوان نزد علی علیه السلام آمد و گفت: پسرم تو را نشناخته است و این دو درهم را از تو سود ستانده است.

امام فرمود: «من کسی نیستم که چنین کنم [= آن را بازپس گیرم]؛ من با او چانه زده‌ام و او با من چانه زده است و با رضایت توافق کرده‌ایم»[۲].

این چیزی است که احمد در فضائل روایت کرده است[۳].

ابوایوب موریانی[۴] گفته است:

به یاران دیبا می‌دهد و آنان چون می‌روند کرباس می‌پوشند[۵].

علی بن ابی‌عمران گفته است: در حالی که علی علیه السلام در آستانه نشسته بود یکی از پسران حسن بن علی علیه السلام در حالی که پیراهن خز و گردنبندی از طلا در گردن داشت بیرون آمد. علی علیه السلام پرسید: این فرزند من است؟ گفتند: آری. او را خواست. پیراهن را بر تنش درید و گردنبند را هم از او گرفت و قطعه قطعه کرد[۶].

مرکب او

عمرو بن نعجه سکونی گفته است: برای علی علیه السلام مرکبی را که از یکی از دهقانان بود آوردند تا بر آن سوار شود. چون پای در رکاب نهاد گفت: «بسم الله». چون دست خود بر کوهۀ زین نهاد دستش بر آن لغزید. پرسید: آیا این دیبا است؟ گفت: آری. پس آن مرکب را سوار نشد[۷].

---

۱. «دعه کما هو فان الامر اسرع من ذلک».

۲. «ما کنت لافعل. قد ماکست و ماکسنی و اتفقنا علی رضی».

۳. در فضائل الصحابۀ ابن‌حنبل چنین روایتی نیافتم. آنچه یافتم روایتی ـ البته با اندکی تفاوت ـ در روضة الواعظین (۱۰۷ و ۱۰۸) و مکارم الاخلاق طبرسی (۱۱۲) است.

۴. نام کامل او ابوایوب سلیمان بن ابی‌سلیمان موریانی خوزی (د. ۱۵۴ ق.) از وزیران دولت عباسی است. دربارهٔ او ← ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۳/۷ و ۲۴؛ زرکلی، الاعلام، ۱۳۵/۳.

۵. ینشر دیباجا علی صحبه　　و هم اذا ما نشروا کربسوا

۶. ← طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۰۷؛ به نقل از کتاب زهد امیرالمؤمنین علیه السلام از علی بن ابی‌عمران.

۷. ← همان، ۱۰۸.

خوراک او

در احیاء[1] غزالی آمده است که او شوربایی در ظرفی مهر نهاده داشت و از آن می‌نوشید.

گفتند: با این همه خوراکی در عراق باز هم چنین می‌کنی؟

فرمود: «من از سر زفتی بر آن مهر نمی‌نهم. لیکن خوش ندارم آنچه از آن نیست بدان بیفزایند و خوش ندارم جز پاک به شکمم درآید»[2].

پرهیز از خوراکی‌های عراق

معاویة بن عمار از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: «علی علیه‌السلام از آنچه این‌جا هست نمی‌خورد تا برایش از آن‌جا ـ یعنی حجاز ـ بیاورند»[3].

اصبغ بن نباته گوید: علی علیه‌السلام فرمود: «من با همین چاروق و همین زین و یراق و همین مرکب به سرزمین شما آمده‌ام. اگر با چیزی جز آنچه به سرزمینتان درآمده‌ام از این‌جا بروم از خائنان باشم»[4].

در روایت دیگر است که فرمود: «ای مردمان بصره، بر من چه خرده می‌گیرید؟ این ـ اشاره به پیراهن خویش ـ بافتهٔ خانوادهٔ من است»[5].

یک گرده نان

سوید بن غفله آن حضرت را دید که گرده نانی می‌خورد. آن را با زانو می‌شکند و در ماستی ترش و بویناک می‌زند.

راوی گوید: گفتم: ای فضه، چه غافلی! آیا دربارهٔ این پیرمرد از خدا نمی‌ترسید تا خوراک او را از آردی که در آن نخاله‌ای بسیار می‌بینم الک کنید؟

---

۱. ← ۱۳۸/۲.

۲. «اما انی لا اختمه بخلا به و لکنی اکره ان یجعل فیه ما لیس منه و اکره ان یدخل بطنی غیر طیب».

۳. «کان علی لایأکل مما هنا حتی یؤتی به من ثم» ـ یعنی الحجاز. ← ثقفی، الغارات، ۸۲/۱.

۴. «دخلت بلادکم بأشمالی هذه و رحلتی و راحلتی هذه ها هی فان انا خرجت من بلادکم بغیر ما دخلت فاننی من الخائنین». متن در بحار الانوار مجلسی (۳۲۵/۴۰) از مناقب نقل شده است.

۵. «یا اهل البصرة ما تنقمون منی؟ ان هذا لمن غزل اهلی» ـ و اشار الی قمصیه. ← ثقفی، الغارات، ۶۸/۱؛ مفید، الجمل، ۲۲۴.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «پدر و مادرم به فدای آن‌که نه برایش غذایی الک کردند و نه از نان گندم سیر شد، تا خدا جان او را ستاند»[1].

علی علیه السلام همچنین به عقبة بن علقمه فرمود: «ای ابوجنوب، من خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را درک کردم که خشک‌تر از این می‌خورد و خشن‌تر از این می‌پوشید. اینک اگر او را اسوه نگیرم بیم آن دارم که به او نپیوندم»[2].

عمرو بن حریث خوراک او را زیر نظر گرفت. دید فضه انبانی مهر نهاده حاضر کرد و از آن نانی سفت و دیگرگون شده بیرون آورد. عمرو گفت: ای فضه، کاش آرد این نان را از الک می‌گذراندی و آن را تمیز می‌کردی!

گفت: چنین می‌کردم. اما او مرا از این کار بازداشت. من در انبان او خوراکی خوش می‌نهادم اما او بر انبان مهر زد.

به هر روی، امیرمؤمنان علیه السلام خود آن نان را در کاسه‌ای خرد کرد و بر آن آب ریخت و سپس قدری نمک افزود و آستین بالا زد. چون فراغت یافت فرمود: ای عمرو، زمان این ــ و به ریش خود دست کشید ــ نزدیک شده است و بیم می‌برم این را برای یک خوراک به دوزخ درآورم و این خوراک مرا خوار کند[3].

عدی بن حاتم او را دید که پیش رویش مشک کهنه دریده‌ای است که آن را سفره کرده و بر آن قدری آب، تکه‌هایی از نان جو و مقداری نمک است. گفت: ای امیرمؤمنان، گمان ندارم این پسندیده باشد که همهٔ روز را با شکم گرسنه جهاد کنی و شب را به عبادت زنده بداری و این افطار تو باشد! فرمود:

دل را به قناعت تیمار کن، ورنه از تو فراتر از آنچه بسنده‌اش باشد بطلبد[4].

---

۱. «بابی و امی من لم ینخل له طعام و لم یشبع من خبز البر حتی قبضه الله». دربارهٔ متن و ماجرا با تفصیل بیشتر ← ثقفی، الغارات، ۷۰۷/۲؛ خوارزمی، المناقب، ۱۱۸.

۲. «یا اباجنوب ادرکت رسول الله یأکل ابیس من هذا و یلبس اخشن من هذا فان انا لم آخذ به خفت ان لاالحق به». ← ثقفی، الغارات، ۸۵/۱؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۵۸.

۳. مجلسی در بحار الانوار (۳۲۵/۴۰) این خبر را به نقل از مناقب آورده است.

۴. علل النفس بالقنوع و الا   طلبت منک فوق ما یکفیها

خوراک روز عید

سوید بن غفله گوید: یک روز عید بر او وارد شدم و دیدم پیش رویش تشتی است و در آن نانی از آرد پاک و سینی‌ای که در آن قدری خطیفه[1] و نیز چمچه‌ای. گفتم: ای امیرمؤمنان، روز عید و خطیفه! فرمود: «این عید کسی است که آمرزیده شده باشد»[2].

تنها یک خورش

ابن‌بطه در ابانه از جندب نقل کرده است که گوشتی بی‌چربی برای علی علیه‌السلام آوردند. یکی گفت: آیا قدری چربی بدان نیفزاییم؟[3] فرمود: «ما دو خورش در کنار هم نمی‌خوریم»[4].

در روز عیدی، گونه‌هایی متفاوت از خوراک نزد او گرد آمد. همه را به هم درآمیخت و فرمود: «همه را یک کاسه کنید»[5].

از آن پس این سخن مثل شد.

پالوده، نه

عرنی گفته است: سفره‌ای از پالوده در حضور ایشان گشودند. انگشت خود در آن فروبرد و به ته ظرف رساند و بیرون کشید، ولی از آن چیزی نخورد و انگشت را لیسید و فرمود: «خوب است، خوب است و حرام نیست. اما خوش ندارم خود را به چیزی خو دهم که بدان عادت نداشته‌ام»[6].

←

متن و خبر در دیگر منابع به نقل از مناقب آمده است. از آن جمله ← قندوزی، ینابیع المودة، ۴۴۷/۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ۳۲۵/۴۰؛ بحرانی، حلیة الابرار، ۲۳۳/۲.

۱. آردی که بر آن شیر ریخته، طبخ دهند و زود زود به چمچه بخورند. ← لغت‌نامهٔ دهخدا.

۲. «هذا عید من غفرله». برای متن و داستان ← زمخشری، الفائق، ۳۶۳/۱.

۳. ظاهراً در عادت آن روزگاران چربی مطلوب‌تر بوده است.

۴. «انا لانأکل ادمین جمیعاً». متنی را در بخش موجود از الابانة الکبری نیافتم.

۵. «اجعلها بأجا».

۶. «طیب طیب و ما هو بحرام و لکن اکره ان اعوّد نفسی بما لم‌اجودها». برای متن و ماجرا با تفاوتی اندک ← برقی، المحاسن، ۴۰۹/۲.

در روایتی از امام صادق‌علیه‌السلام آمده است که امام علی‌علیه‌السلام است خود به سوی پالوده گشود، اما آن را پس کشید. در این باره از او پرسیدند. فرمود: «پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را به یاد آوردم که هرگز از آن نخورده است. پس خوش نداشتم آن را بخورم»[۱].

در خبری دیگر از امام صادق‌علیه‌السلام است که از امام علی‌علیه‌السلام پرسیدند: آن را حرام می‌دانی؟ فرمود: «نه، اما بیم دارم که دلم هوس آن کند»[۲].

پس این آیه را تلاوت کرد: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾[۳].

نان جو

در روایتی از امام باقرعلیه‌السلام نقل شده است: «به دیگران نان گندم و گوشت می‌خوراند و خود به خانه می‌رفت و نان جو و روغن و سرکه می‌خورد»[۴].

در فضائل احمد است که علی‌علیه‌السلام فرمود: «اینک در کوفه هیچ کس نیست که در آسایش نباشد. فرودست‌ترین آنان نان گندم می‌خورد و در سایه می‌نشیند و از آب فرات می‌نوشد»[۵].

سید حمیری گفته است:

خوراک او نان و روغن بود و گوشت را به میهمانان گزین می‌ساخت[۶].

سید مرتضی نیز گفته است:

آن هنگام که کارها به شبهه و ابهام درآید، روشن ساختن کار و درمان درد، داوری‌های او است.

---

۱. «ذکرت رسول الله انه لم یأکله قط فکرهت ان آکله». ← همان، ۴۱۰/۲.

۲. «لا و لکن اخشی ان تتوق نفسی الیه».

۳. احقاف/۲۰: نعمت‌های پاکیزهٔ خود را در زندگی دنیایتان خودخواهانه صرف کردید.

برای خبر نیز ← برقی، المحاسن، ۴۰۹/۲؛ ثقفی، الغارات، ۲۹۰/۱؛ مفید، الامالی، ۱۳۴.

۴. «کان لیطعم خبز البر و اللحم و ینصرف الی منزله و یأکل خبز الشعیر و الزیت و الخل». ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۵۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۴۷/۹.

۵. «ما اصبح بالکوفة احد الا ناعماً انّ ادناهم منزلة لیأکل البرّ و یجلس فی الظل و یشرب من ماء الفرات». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۱/۱.

۶. و کان طعامه خبزاً و زیتاً — و یؤثر باللحوم الطارقینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۲.

اگر بدان پرهیزگار درنگری خواهی دید از همهٔ گونه‌های نیکی آکنده است.
شب‌ها را به راز و نیاز و تلاوت کتاب زنده می‌دارد و روزها را روزه می‌گیرد.
از پاکدامنی و تقوا دنیا را به طلاق سه‌گانه وامی‌نهد تا توشهٔ خویش از این سرای برگیرد.
پس پاک و در حالی که به هیچ گناهی نیالوده و به هیچ معصیتی گرفتار نیامده بود درگذشت[1].

حیص بیص نیز گفته است:
دل او از آن توشه که هوس انگیزد رویگردان است و به توشهٔ تقوا و فضیلت علاقمند.
زبان او به گفتن حق جسور است، آن هنگام که فتواها در برابر مسئله‌ها فرومانند.
از عظمت او خورشید برایش بازگردانده شد و در سرزمین بابل سپیدهٔ صبح هویدا گشت[2].

رفتار با همسران

ابوصادق دربارهٔ علی علیه السلام گفته است: او با لیلی ازدواج کرد. برایش حجله‌ای ساختند. آن را درید و فرمود: «خاندان علی علیه السلام را آنچه دارند بسنده است»[3].

حسن بن صالح بن حیّ گفته: به من خبر رسیده است که علی علیه السلام با زنی ازدواج کرد. برایش خانه‌ای برافراشتند. اما از ورود به آن خودداری ورزید.

---

۱. و اذا الامور تشابهت و تبهمّت — فجلاوها و شفاؤها احکامه
و اذا التفتّ الی التقی صادفته — من کل برّ وافراً اقسامه
فالليل فيه قيامه متهجّداً — يتلو الكتاب و فی النهار صيامه
يعفی الثلاث تعففاً و تكرّماً — حتی يصادف زاده و مقامه
فمضی بريئا لم تشنه ذنوبه — يوماً و لاظفرت به آثامُه

← دیوان الشریف المرتضی، ۱۶۳/۳.

۲. صدوف عن الزاد الشهیّ فؤاده — رغيب الی زاد التقی و الفضائل
جریّ الی قول الصواب لسانُه — اذا ما الفتاوی افحمت بالمسائل
اعيدت له الشمس الاصيل جلالة — و قد حال ثوب الصبح فی ارض بابل

← دیوان حیص بیص، ۱۳۱/۱.

۳. «حسب آل علی ما هم فیه». ← ثقفی، الغارات، ۹۲/۱.

کلاب بن علی عامری گفته است: عمه‌ام سوار بر الاغی که بر آن پاره گلیمی افکنده بودند و زیر آن قطیفه‌ای بود و از پشت سر او نیز قفه‌ای[1] آویزان بود به سرای علی علیه‌السلام درآمد.

ابن‌عباس، مجاهد و قتاده دربارهٔ آیهٔ ﴿يَآ أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَآ أَحَلَّ ٱللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓا إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُعْتَدِينَ﴾[2] گفته‌اند: این آیه در شأن علی علیه‌السلام، ابوذر، سلمان، مقداد، عثمان بن مظعون و سالم نازل شده بود. آنان بر این هم‌پیمان شدند که روزها را روزه بگیرند و شب‌ها را زنده بدارند و نه بر بستر بخوابند و نه گوشت بخورند و نه به زنان نزدیک شوند. بلکه کهنه بپوشند و دنیا را واگذارند و در زمین بگردند. حتی برخی از آنان قصد داشتند آلت مردانگی خود ببرند.

اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خطبه ایراد کرد و در آن فرمود: «مردمان را چه شده است که زن و عطر و خواب و لذت‌های دنیا را حرام کرده‌اند. من شما را بدان فرمان نمی‌دهم که کشیش و راهب باشید. در دین من نه وانهادن گوشت و زن است و نه نشستن در صومعه. سیاحت و رهبانیت امت من جهاد است»[3].

امام صادق علیه‌السلام فرموده است: این آیه در شأن علی علیه‌السلام، بلال و عثمان بن مظعون نازل شده بود. علی علیه‌السلام سوگند یاد کرده بود که هرگز شب را نخوابد، مگر آنچه خدا بخواهد. بلال سوگند یاد کرده بود که هیچ روزی بدون روزه نباشد. عثمان بن مظعون نیز سوگند خورده بود هرگز همسر نگیرد[4].

مهیار گفته است:

هرگز، و هیچ پاکدامنی‌اش او را از دنیای حاضر که غیر او را خرسند کند بی‌نیاز نساخت،

او نیز این که با بصیرت با همهٔ هوس‌ها برخورد کرد و با دامن پاک از همهٔ آن‌ها برکنار بود[5].

---

۱. آوندی مانند کدو که از برگ خرما گیرند و زن در آن پنبهٔ خویش را نهد.

۲. مائده/۸۷: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهای پاکیزه‌ای را که خدا برای استفادهٔ شما حلال کرده حرام مشمارید و از حد مگذرید که خدا ازحدگذرندگان را دوست نمی‌دارد.

۳. «ما بال اقوام حرموا النساء و الطيب و النوم و شهوات الدنيا. اما انی لست آمركم ان تكونوا قسيسين و رهبانا فانه ليس في ديني ترك اللحم و النساء و لا اتخاذ الصوامع و ان سياحة امتي و رهبانيتهم الجهاد». ← ثعلبی، الكشف و البيان، ۱۰۱۴؛ واحدی، اسباب النزول، ۱۳۷؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۲۶۰/۱.

۴. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۷۹/۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۴۰۵/۳.

۵.

كلا و لاغنته عفة نفسه	عن جاعل يرضى سواه حاضر
و لقاؤه شهواته ببصيرة	معصومة عنها بذيل طاهر

←

سیرهٔ حکومتی

در نامهٔ آن حضرت به سهل بن حنیف آمده است: «مگر نمی‌دانی که پیشوا از این جهان خود به دو جامه کهنه بسنده کرده است و به دو گردهٔ نان گرسنگی خویش فرومی‌نشاند و سال تا سال جز به هنگام قربانی گوشت تازه نمی‌خورد.

او یتیم را بر دو سبط پیامبر ﷺ ترجیح داده است. لیک شما آن کار را نتوانید انجام داد. پس به پارسایی و تلاش مرا یاری رسانید. به خدا سوگند که نه از جهان شما پارهٔ زری اندوختم و نه از غنیمت‌های آن دارایی بسیاری پس‌انداز کردم و نه برای پوشیدن جامه‌ام کهنه‌جامهٔ دیگری آماده ساختم و نه از سرزمین‌ها یک وجب برای خود در اختیار گرفتم و اندوختم و نه از آن خوراکی جز به اندازه خوراک یک چهارپای پیر برداشتم و اینک این دنیا نزد من از آب دهان یک بز گر بی‌مقدارتر است.

من این جبه خود را آن اندازه پینه زدم که از پینه‌زن شرم بردم و یکی مرا گفت: این را دور افکن که کسی آن را برای زیر پالان مرکب خویش نیز نمی‌پسندد. اما او را گفتم: از من دست بدار که چون صبح شود شبروان را بستایند»[1].

ابن‌رزیک گفته است:

او پارسایی است که بر هر پارسایی برتری دارد و روزها را به شهوت سپری نکرده است.

آن‌گاه که در سختی‌ها بینوایان آهنگ او کنند با گزین ساختن ایشان به خوراک خویش پی‌درپی گرسنگی کشد،

←

بیت‌هایی از شعر مهیار دیلمی در تسلیت‌گویی به سید مرتضی و سید رضی در مرگ دایی آن‌ها ابوالحسین بن ناصر علوی است. ← دیوان مهیار الدیلمی، ۳۴۶/۲.

۱. متنی که ابن‌شهرآشوب آورده چنین است: «أما علمت ان إمامکم قد اکتفی من دنیاه بطبرته و یسد فاقة جوعه بقرصیه و لا یأکل الفلذة فی حولیه إلا فی سنة أضحیته یستشرق الافطار علی ادمیه و لقد آثر الیتیمة علی سبطیه و لم تقدروا علی ذلک فأعینونی بورع و اجتهاد و الله ماکنزت من دنیاکم تبرا و لاادخرت من غنائمها وفرا و لااعددت لبالی ثوبی طمرا و لاحزت من اقطارها شبرا و مااقتات منها إلاکقوت أتان دبرة و لهی فی عینی أهون من عصفة و لقد رقعت مدرعتی هذه حتی استحییت من راقعها فقال قائل: القها فذوالاتن لاترضی لبراذعها فقلت اعزب عنی فعند الصباح یحمد القوم السری».

برای بخش‌هایی از متن با تفاوت‌هایی ← شریف رضی، نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۱۶۰ و نامهٔ ۴۵؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۴۲/۲؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۱۰؛ لیثی، عیون الحکم و المواعظ، ۴۰۵.

و آن هنگام که در رکوع است انگشتر خود را در راه تقرب به خداوند بدهد و از این رهگذر تقرب جوید[۱].

اعتراض عباس

در تاریخ طبری[۲] و بلاذری[۳] آمده است که عباس بن علی علیه‌السلام گفت: هیچ چیز به تو پیشنهاد نکردم مگر این که بدان پشت کردی: در هنگام وفات پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو پیشنهاد کردم در این باره از او بخواهی، اما تو نپذیرفتی؛ پس از وفات او به تو پیشنهاد کردم زودتر به کار حکومت بشتابی، اما نپذیرفتی؛ و آن هنگام که عمر از تو نیز در آن شورا نام برد پیشنهاد کردم به آن جمع درنیایی، ولی تو نپذیرفتی. چارهٔ کار چیست؟

بی‌مقداری حکومت

یک بار ابن‌عباس بر امیرمؤمنان علیه‌السلام درآمد و گفت: حاجیان گرد آمده‌اند تا سخن تو بشنوند. علی علیه‌السلام در این هنگام به پینه کردن پای‌افزار مشغول بود. فرمود: «زنهار، خدای را سوگند که این کار نزد من از فرمان راندن بر شما دوست‌داشتنی‌تر است مگر آن‌که حقی برپا بدارم یا باطل برانم»[۴].

او در نامهٔ خود به ابن‌عباس نیز نوشت: «باری، مباد بهرهٔ تو در زمامداری‌ات مالی باشد که می‌اندوزی یا خشمی که به انتقام فرومی‌نشانی. باید بهره‌ات میراندن باطلی و زنده کردن حقی باشد»[۵].

۱.
هو الزاهد الموفی علی کل زاهد — فما قطع الایام بالشهوات
بایثاره بالقوت یطوی علی الطوی — اذا أمّه المسکین فی الازمات
تقرب للرحمن اذ کان راکعاً — بخاتمه فی جملة القربات

۲. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۸۱/۲.

۳. ← انساب الاشراف، ۵۸۳/۱.

۴. «اما و الله انها احبّ الیّ من امرتکم هذه الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبهٔ ۳۳.

۵. «اما بعد فلایکن حظّک فی ولایتک مالاً تستفیده و لا غیظاً تشتفیه و لکن اماتة باطل و احیاء حق». مجلسی در بحار الانوار (۳۲۸/۴۰) این روایت را به نقل از مناقب آورده است.

طلاق دنیا

هم فرموده است: «ای دنیا، ای دنیا، آیا بر من دست تجاوز گشوده‌ای یا دلدادهٔ من شده‌ای؟ اکنون زمان تو نیست. بسی دور است! غیر مرا بفریب که مرا در تو حاجتی نیست و تو را سه طلاقه کرده‌ام و این طلاق را رجعتی نباشد»[۱].

امام علیه السلام در شعری فرموده است:

دنیا را سه بار طلاق ده و همسری دیگر جز او اختیار کن.
زنی بد است و اهمیتی نمی‌دهد که چه کسی با او هماغوش می‌شود[۲].

صاحب بن عباد گفته است:

چه کسی چون مولایمان علی علیه السلام پارسا است، آن اندازه که دنیا را طلاق داد و به این طلاق پایبند ماند؟[۳]

ابن‌رزیک گفته است:

به آیینم سوگند، او است که دنیا را چون چهره زیبای خویش آشکار ساخت، از سر پارسایی طلاق داد، دشواری‌های پنهان راکه از اندیشه ژرف‌تر و در برابر زیرکی‌ها نافرمان بود روشن ساخت[۴].

صاحب انساب الاشراف آورده است که علی علیه السلام بر دیگری بگذشت که در زباله‌دان افکنده بودند. فرمود: «این چیزی است که زُفتان بدان بخل ورزیده‌اند»[۵].

---

۱. «یا دنیا یا دنیا ابی تعرضتَ ام الیّ تشوّقت؟ لاحان حینک هیهات غری غیری لاحاجة لی فیک قد طلقتک ثلاثاً لا رجعة لی فیک». ← شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۷۷.

۲. طلق الدنیا ثلاثا / و اتخذ زوجاً سواها
انها زوجة سوء / لاتبالی من اتاها

۳. من کمولانا علیّ زاهد / طلق الدنیا ثلاثاً و وفی
← دیوان الصاحب بن عباد، ۲۴۶.

۴. ذاک الذی طلق الدنیا لعمری عن / زهد و قد سفرت عن وجهها الحسنِ
و اوضح المشکلات الخافیات و قد / دقت عن الفکر و اعتاضت علی الفطن

۵. «هذا ما بخل به الباخلون». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۳۴/۲.

روایت شده است که امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از باغ‌های فدک بیلی در دست داشت. در این هنگام یکی از زیباترین زنان به سویش شتافت و گفت: ای پسر ابوطالب، اگر مرا به همسری گیری تو را از این بیل بی‌نیاز سازم و به گنج‌های زمین راه نمایم و تا زنده باشی سلطنت از آن تو باشد.

علی علیه السلام از او پرسید: کیستی تا تو را از کسانت خواستگاری کنم؟

گفت: من دنیایم.

فرمود: «بازگرد و همسری جز من بجوی که تو همتای من نیستی»[1].

آن‌گاه بیل خود در دست گرفت و اشعاری بدین مضمون بر زبان راند:

هر که دنیای پست او را بفریبد ناکام شده است و همین دنیا است که قرن‌ها مردمان را به باطل فریفته است.

در جامهٔ عروسی با ناز و کرشمه و با زینت‌هایی در چنان صورتی نزد ما آمده است.

به او گفتم: غیر مرا بفریب که من از دنیا رویگردانم و نادان نیستم.

مرا با دنیا چه کار، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله میان آن سنگ‌ها و گروگان بیابان است؟

گیرم که دنیا با همهٔ گنج‌ها و بهره‌هایش و با همهٔ دارایی قارون و سلطنت قبایل برایم حاصل آمد،

مگر نه آن است که سرنوشت همهٔ ما نابودی است و از صاحبان گنجینه‌های دنیا بسیار بپرسند؟

پس غیر مرا بفریب که من به همهٔ آن ارجمندی و شوکت و رفاهی که در تو هست بی‌رغبتم،

و خود را به آنچه روزی‌ام شده قانع ساخته‌ام. ای دنیا، پس سراغ آنان گیر که اهل فریفته شدنند.

من از خدای خویش در روز لقای او پروا دارم و از آن عذاب دائم زوال‌ناپذیر بیم می‌برم[2].

---

۱. «ارجعی و اطلبی زوجا غیری فلست من شأنی».

۲.

لقد خاب من غرته دنیا دنیة	و ما هی أن غرت قرونا بباطل
أتتنا علی زی العروس بثینة	و زینتها فی مثل تلک الشمائل
فقلت لها غری سوای فاننی	عزوف عن الدنیا و لست بجاهل
و ما أنا و الدنیا و ان محمداً	رهین بقفر بین تلک الجنادل
و هبها أتتنی بالکنوز و درها	و أموال قارون و ملک القبائل
ألیس جمیعا للفناء مصیرنا	و یُطلب من خزانها بالطوائل

←

استقبال از سخت‌ترین

امام باقر علیه السلام فرموده است: «هرگاه دو کار بر او درمی‌آمد که هر دو مایهٔ خرسندی خداوند بود، آن را که برای بدنش سخت‌تر است می‌گرفت»[1].

وصف علی علیه السلام

یک بار معاویه به صرار بن ضمره گفت: علی علیه السلام را برایم وصف کن.

گفت: خدای را سوگند، او روزها را روزه می‌گرفت. شب‌ها را زنده می‌داشت. از پوشاک آن را که درشت‌تر است و از خوراک آن را که درشت‌خوار تر است دوست می‌داشت. در میان ما می‌نشست و چون سکوت می‌گزیدیم سخن آغاز می‌کرد و چون می‌پرسیدیم پاسخ می‌داد. به برابری قسمت می‌کرد و در میان رعیت عدالت می‌ورزید. نه ضعیف از ستم او بیم می‌برد و نه قوی در جانبداری او طمع می‌بست. خدای را سوگند، شبی در حالی که آسمان خیمهٔ سیاه خود فروافکنده و ستارگان پنهان شده بودند او را دیدم که در محراب چون تبداری به خود می‌پیچد و چون عزاداری می‌گرید. دیدم که اشک بر گونه‌هایش جاری است و ریش خود را در کف گرفته است و خطاب به دنیا می‌گوید: ای دنیا، آیا دلدادهٔ من شده‌ای و به من پرداخته‌ای؟ اکنون زمان زمان تو نیست. تو را سه بار طلاق داده‌ام، چونان که در آن رجعتی نیست. خوشی‌هایت کوتاه است و خطرهایت بسیار. آه از کمی توشه، دوری سفر و تنهایی راه[2].

←

فغری سوای اننی غیر راغب	لما فیک من عز و ملک و نائل
و قد قنعت نفسی بما قد رزقته	فشأنک یا دنیا و أهل الغوائل
فانی أخاف الله یوم لقائه	وأخشی عذابا دائما غیر زائل

بیت‌ها را در دیوان الامام علی علیه السلام نیافتم. منابع متأخر نیز بیت‌ها و داستان را به نقل از مناقب و الاربعین فی قضاء حقوق المؤمنین آورده‌اند. برای نمونه ← مجلسی، بحار الانوار، ۳۲۹/۴۰، ۸۴/۷۰، ۳۶۲/۷۲ و ۳۶۳ و ۱۹۵/۷۴.

۱. «ماورد علیه امران کلاهما رضی الله الا اخذ باشدهما علی بدنه». ← کلینی، الکافی، ۱۳۰/۸؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۳۵۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷؛ طوسی، الامالی، ۶۹۳؛ بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۶.

۲. خبر به اشکال گوناگون و گاه کامل و گاه گزیده در منابع نقل شده است. از آن جمله ← شریف رضی، نهج البلاغه،

←

تنها مؤمنان دوستداران علی‌اند

ابن‌بطه در ابانه[۱] و ابوبکربن عیاش در امالی از ابو داوود، از سبیعی، از عمران بن حصین روایت کرده‌اند که گفته است: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم و علی علیه السلام نیز در کنار او بود و پیامبر صلی الله علیه و آله این آیه را خواند: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ﴾[۲].

راوی گوید: علی علیه السلام لرزید. پیامبر صلی الله علیه و آله بر شانه‌های او زد و پرسید: ای علی علیه السلام، تو را چه شد؟ گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، این آیه را خواندی و بیم بردم بدان مبتلا شوم و آنچه دیدی به من رسد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تا روز قیامت جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را دشمن نگیرد»[۳].

سید حمیری گفته است:

نزد آن پادشاهی که شاهان جبار در برابر ارجمندی او کرنش کنند از تو یاد شد،

و او از هوش رفت و بر زمین افتاد و در برابر خداوند خون و خشیت آشکار ساخت،

و گفت: نزد پروردگارم از من یاد شد و من در برابر او فروتنی فروتنان را هویدا می‌کنم[۴].

حسّان بن ثابت نیز گفته است:

←

حکمت ۷۷؛ همو، خصائص الائمه علیهم السلام، ۷۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۴۴۲؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۲۷۰؛ منتجب الدین، الاربعون حدیثا، ۸۶؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۷۲۴؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۵۱/۲؛ شاذان قمی، الفضائل، ۹۷.

۱. در متن موجود از الابانة الکبری بدین خبر دست نیافتم.

۲. نمل/۶۲: یا کیست آن کس که درمانده را چون وی را بخواند، اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟

۳. «لایحبک الامؤمن و لایبغضک الامنافق الی یوم القیامة». خبر در منابع بسیاری آمده است. از آن جمله ← نسائی، سنن النسائی الکبری، ۱۳۷/۵ و ۵۳۴/۶؛ همو، خصائص علی علیه السلام، ۱۱۹؛ ترمذی، السنن، ۶۴۳/۵؛ طبرانی، المعجم الاوسط، ۳۳۷۲ و ۸۷/۵؛ ابویعلی، المسند، ۲۵۰/۱؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۱۸۵/۴.

۴.
و انک قد ذکرت لدی ملیک ... یذل لعزه المتجبرونا
فخر لوجهه صعقاً و ابدی ... لرب الناس رهبة راهبینا
و قال لقد ذکرت لدی الهی ... فابدی ذلة المتواضعینا

← دیوان السید الحمیری، ۴۳۳ و ۴۳۴.

خداوند که پاداش به دست او است از جانب ما ابوالحسن را ـ و چه کسی چون ابوالحسن است؟ ـ جزای خیر دهاد.

به آنچه سزامند آنی بر قریش پیشی گرفتی. دلت گشاده است و قلبت آزموده[۱].

---

۱. جـزی الله خـیرا و الجـزاء بکـفه ابـاحسن عـنا و مـن کـابی‌حسن
سـبقت قـریشا بـالذی انت اهـله فصدرک مشروح و قلبک مـمتحن

بیت‌ها را در دیوان حسان بن ثابت ندیدم. البته این بیت‌ها در تاریخ الیعقوبی (۱۲۸/۲) و الحماسة المغربیة جراوی (۱۵۷/۱) با انتساب به حسان آمده است.

فصل ۱۱

پیشگامی در فروتنی

گواه‌هایی قرآنی

اصبغ از علی علیه السلام روایت کرده که پیرامون آیهٔ ﴿وَ عِبَادُ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾[۱] فرموده: این آیه دربارهٔ ما نازل شده است[۲].

ابو جارود گفته است: از امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیه‌های ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * وَ ٱلَّذِينَ هُمْ بِـآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ * وَ ٱلَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ * وَ ٱلَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ﴾[۳].

---

۱. فرقان/۶۳: و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند.

۲. برای مضمون ← قمی، تفسیر القمی، ۱۱۶/۲.

۳. مؤمنون/۵۷ ـ ۶۰: در حقیقت، کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند و کسانی که به نشانه‌های پروردگارشان ایمان می‌آورند و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌آورند و کسانی که آنچه را دادند در راه خدا می‌دهند، در حالی که دل‌هایشان ترسان است و می‌دانند که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت.

ناگفته نماند که متن مناقب در همین جا قطع شده، در حالی که ادامهٔ این روایت در برخی منابع حاکی از آن است که

کار در خانه و برای خانه

امام صادق علیه السلام فرموده است: «امیرمؤمنان علیه السلام هیزم گرد می‌آورد، آب می‌کشید، جارو می‌کرد و فاطمه علیها السلام نیز آسیا می‌کرد، خمیر می‌گرفت و نان می‌ساخت»[1].

در ابانه ابن‌بطه و فضائل[2] احمد آمده است که علی علیه السلام در کوفه قدری خرما خرید. آن را در گوشهٔ ردای خویش ریخت تا ببرد. مردمان به برداشتن آن شتافتند و گفتند: ای امیرمؤمنان، ما آن را برمی‌داریم.

فرمود: «پدر خانواده به برداشتن آن سزاوارتر است»[3].

در قوت القلوب ابوطالب مکی است که علی علیه السلام میوه و خوراک برای زن و فرزند خویش بر دوش می‌کشید و این شعر می‌خواند:

این که مرد برای زن و فرزند خویش سودی ببرد از کمال او نمی‌کاهد[4].

با پای برهنه

زیدبن علی علیه السلام گفته است: او در پنج مورد با پای برهنه می‌رفت و پای‌افزار در دست چپ می‌گرفت: در عید فطر، عید قربان، روز جمعه، هنگام عیادت و در تشییع جنازه. می‌فرمود: «این‌ها مواضعی الهی است و دوست دارم در این مواضع پای برهنه باشم»[5].

←

این آیه‌ها در مورد علی بن ابی‌طالب علیه السلام نازل شده است. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۲۸۸. بنابر منابع، ابوجارود در مورد آیهٔ بعدی یعنی ﴿أُولَـٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ﴾ از امام باقر علیه السلام نقل کرده که مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است. ← قمی، تفسیر القمی، ۹۱/۲.

۱. «کان امیرالمؤمنین یحطب و یستقی و یکنس وکانت فاطمة تطحن و تعجن و تخبز». متن با اندک تفاوت «یحتطب و یستقی» به جای «یحطب و یستقی» در منابع آمده است. ← کلینی، الکافی، ۸۶/۵؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۶۹/۳؛ طوسی، الامالی، ۶۶۱.

۲. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۳. «رب العیال احق بحمله».

۴. لاینقص الکامل من کماله   ما جرّ من نفع الی عیاله

← قوت القلوب، ۳۸۸/۲.

۵. «انها مواضع لله و احب ان اکون فیها حافیاً». ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۱۸۵/۱، با عبارت «انها مواطن لله».

رفتار متواضعانه

زادان گفته است: او تنها در بازار راه می‌رفت، گمشده را راه می‌نمود، به ضعیف یاری می‌رساند و بر فروشنده و سبزی‌فروش می‌گذشت و مقابل او قرآن می‌گشود و می‌خواند: ﴿تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَٱلْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾[1].

پیاده در پی من مدوید

امام صادق علیه السلام فرموده است: امیرمؤمنان علیه السلام در حالی که سواره بود به میان یاران درآمد و آن‌ها پیاده او را همراهی کردند. به ایشان رو کرد و پرسید: شما را حاجتی است؟ گفتند: نه، اما دوست داریم همراه تو راه رویم. فرمود: «بازگردید و پی کار خویش گیرید. اثر پای‌افزار در پس مردان تباهی دل‌های سبک‌خردان است»[2].

هنگامی که راهی شام شده بود دهقانان انبار پیاده به استقبالش او شتافتند. پرسید: این چه کاری بود که کردید؟ گفتند: عادتی است که داریم و از این رهگذر امیران خویش را بزرگ بشماریم. فرمود: «به خدا سوگند، فرمانروایان شما سودی از این کار نمی‌برند، در حالی که شما با این آیین در این جهان خودتان را به رنج و دشواری می‌افکنید و در جهان دیگرتان به بدفرجامی و سیه‌روزی می‌نشانید. چه سرمایه باختنی است آن رنج و آن دشواری که در پی آن کیفر باشد و چه پربهره آسایشی که آسودگی از آتش را به همراه داشته باشد»[3].

نهی از تفاخر

امام صادق علیه السلام فرموده است: «دو تن نزد امیرمؤمنان علیه السلام بر همدیگر فخر فروختند. فرمود: آیا به

---

۱. قصص/۸۳: آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام خوش از آن پرهیزگاران است.

برای این روایت نیز ← طبرسی، مجمع البیان، ۴۶۴/۷؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۸۹/۴۲؛ ابوالشیخ انصاری، طبقات المحدثین باصبهان، ۸۶/۲.

۲. «انصرفوا و ارجعوا النعال خلف الرجال مفسدة لقلوب النوکی». دربارهٔ متن با تفاوتی اندک ← برقی، المحاسن، ۶۲۹/۲؛ کلینی، الکافی، ۲۹۷/۲.

۳. «و الله ماینتفع بهذا امراؤکم و انکم لتشقون به علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم و ما اخسر المشقة وراءها العقاب و اربح الدعة معها الامان من النار». ← شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۳۷.

بدن‌هایی که می‌پوسد و جان‌هایی که در آتش جای می‌گیرد به هم فخر می‌فروشید؟ اگر تو را خِردی باشد تو را خلقی هست [؟] و اگر تو را تقوایی باشد تو را کرمی هست، و گرنه الاغ از هر دوی شما بهتر است و تو از هیچ‌کس برتر نیستی»[۱].

ابریق گرفتن برای میهمان

در روایتی طولانی از امام عسکری علیه السلام آمده است که مردی همراه با پسر خود به حضور امیرمؤمنان علیه السلام رسید. امام ایشان را در صدر مجلس نشاند و خود پیش رویشان نشست. پس فرمود خوراکی بیاورند. آوردند و آن هر دو تن از آن خوردند.

پس ابریق را برگرفت تا بر دست مرد آب بریزد. مرد خود را بر خاک افکند و گفت: ای امیرمؤمنان، چگونه خدا مرا در حالی بیند که تو بر دستانم آب می‌ریزی؟

امام علیه السلام فرمود: بنشین و بشوی. خداوند مرا برادر تو می‌بیند؛ برادری که نه خود را از تو برتر داند و نه بر تو فخر کند. او تنها از این رهگذر می‌خواهد ده برابر بردگانی که در دنیا دارد، در آن سرای خداوند بر خدمتگزارانش بیفزاید.

آن مرد نشست و دستان خود شست.

چون از این کار فراغت یافت، محمد بن حنفیه ابریق را گرفت. امام علیه السلام به فرزند خویش فرمود: پسرم، اگر این پسر تنها و بدون پدر خود نزد من آمده بود خود بر دستان او آب می‌ریختم. اما خداوند این را خوش ندارد که پسر و پدر را چون با هم باشند برابر هم سازد. پدر بر دست پدر آب ریخته است. باید که پسر بر دست پسر آب ریزد[۲].

در حلیة الاولیاء[۳] و نزهة الابصار[۴] آمده است که علی علیه السلام در نزاعی با یک یهودی نزد شریح رفت و

---

۱. «افتخر رجلان عند امیرالمؤمنین فقال: اتفتخران باجساد بالیة و ارواح فی النار؟ ان یکن لک عقل فان لک خلقا و ان یکن لک تقوی فان لک کرما و الا فالحمار خیر منک و لست بخیر من احد». متن تا حدی نامفهوم و مشوّش است. آنچه در این‌جا برگزیده شده و ترجمه مطابق آن صورت گرفته متن علل الشرائع ابن‌بابویه (۳۹۳/۲) است.

۲. ← تفسیر الامام العسکری علیه السلام، ۳۲۵.

۳. ← ۱۴۰/۴، البته با مقداری تفاوت.

۴. خبر را در نزهة الابصار نیافتم.

آن‌جا فرمود: ای مرد یهودی، زره زره من است و من نه آن را فروخته و نه آن را هدیه داده‌ام.

مرد یهودی گفت: زره از آن من است و اکنون در دست من است.

شریح از امام بیّنه خواست.

امام علیه السلام فرمود: این قنبر و حسین در این باره به سود من گواهی دهند.

شریح گفت: گواهی پسر برای پدر و گواهی برده برای آقای خود پذیرفته نیست و آنان به سود تو کار کنند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای شریح، وای بر تو که از چند جنبه خطا کرده‌ای: نخست آن‌که من امام توام و خداوند از تو خواسته است از من فرمان ببری. خود نیز می‌دانی که من باطل نمی‌گویم. با این همه، سخن مرا نپذیرفته‌ای و دعوی مرا باطل دانسته‌ای و آن‌گاه از من بینه طلبیده‌ای! بردهٔ من و یکی از دو مهتر جوانان بهشت به سود من گواهی داده‌اند تو گواهی آنان را هم نپذیرفته‌ای و آن‌گاه مدعی شده‌ای آنان در واقع به سود خود گواهی دهند.

اینک کیفر تو را در این می‌بینم که سه روز در میان یهودیان داوری کنی.

او را بیرون برانید.

پس او را به قبا راند و او سه روز میان یهودیان قضاوت کرد و بازگشت.

باری، چون یهودی این سخنان شنید گفت: این امیرمؤمنان است که نزد قاضی آمده و قاضی به زیان او حکم کرده است.

پس اسلام آورد و گفت: زره زره تو است. در نبرد صفین از فراز شتری خاکسترگون فروافتاد و من آن را برداشتم.

در احکام الشرعیه[1] خزاز قمی آمده است که علی علیه السلام در مسجد کوفه بود. عبدالله بن قفل تیمی بر او گذشت، در حالی که زره طلحه را که در نبرد بصره از او در ربوده بود همراه داشت.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: این زره طلحه است که آن را در نبرد بصره از او درربوده‌ای.

ابن‌قفل گفت: ای امیرمؤمنان، میان من و خود کسی را داور قرار ده.

شریح در این باره به داوری نشست.

---

۱. از این کتاب نشانی نیافتم.

علی‌علیه‌السلام فرمود: این زره طلحه است که در نبرد بصره ربوده شده است.

شریح بیّنه خواست.

حسن‌علیه‌السلام در این باره گواهی داد.

شریح گواهی دیگر خواست.

قنبر در این باره گواهی داد.

شریح گفت: این برده است و من بر پایهٔ گواهی بردگان داوری نمی‌کنم.

علی‌علیه‌السلام خشم آورد و فرمود: زره را بگیرید. شریح سه بار به ستم حکم کرده است.

شریح در این‌باره از امام‌علیه‌السلام پرسید و امام‌علیه‌السلام فرمود: چون به تو گفتم این زره طلحه است که در نبرد بصره از او درربوده شده است گفتی: بر آنچه می‌گویی بینه‌ای بیاور. گفتم: پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: هر جا آنچه درربوده شده است یابیده شود بدون بینه ستانده شود. اما گفتی: کسی این حدیث را نشنیده است[1]. دیگر آن‌که حسن را نزد تو آوردم و او گواهی داد. اما گفتی: این تنها یک گواه است و من به گواهی یک شاهد حکم ندهم، مگر آن‌که شاهدی دیگر همراه با او گواهی دهد. این در حالی است که پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله به گواهی یک گواه و سوگند حکم کرد. این دو مورد. دیگر آن‌که قنبر را برای گواهی دادن آوردم و گفتی: این برده است. اما گواهی بردگان هنگامی که عادل باشند بی‌اشکال است. این هم سومین ستم.

امام‌علیه‌السلام سپس فرمود: «ای شریح، امام مسلمانان در کارهای آنان بر آنچه بزرگ‌تر از این است امین دانسته شود»[2].

آشتی دادن زن و شوهر

در روایتی، امام باقرعلیه‌السلام فرموده است: علی‌علیه‌السلام در گرمای ظهر به خانه بازگشت. اما آن‌جا زنی را دید که ایستاده است و می‌گوید: همسرم به من ستم کرده و مرا ترسانده و بر من تعدّی رواداشته و سوگند خورده است که مرا بزند.

---

۱. عبارت به گواهی منابع اندکی جابه‌جا شده است.

۲. «یا شریح، ان امام المسلمین یؤتمن فی امورهم علی ما هو اعظم فیها». ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۱۰/۳؛ بجلی، مسند محمد بن قیس البجلی، ۱۰۶ و ۱۰۷؛ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ۲۶۴/۱؛ همو، تهذیب الاحکام، ۲۷۳/۶؛ همو، الاستبصار، ۳۴/۳.

علی علیه‌السلام فرمود: ای بندهٔ خدا صبر کن تا هوا سردتر شود. آن‌گاه به خواست خدا با تو روانه شوم.

آن زن گفت: در این صورت خشم و تندی‌اش بر من بیشتر شود.

علی علیه‌السلام سر خویش فروانداخت و بالا آورد، و در حالی که می‌گفت: نه، خدای را سوگند، مگر این‌که بدون تردید و تأخیر حق ستمدیده ستانده شود. سرای تو کجا است؟

علی علیه‌السلام همراه آن زن به در سرای او روانه شد. بر در سرای ایستاد و فرمود: درود بر شما. جوانی بیرون آمد.

علی علیه‌السلام به او فرمود: ای بندهٔ خدا، از خدا پرواکن، تو این زن را ترسانده‌ای و از خانه رانده‌ای! آن جوان گفت: تو را به این کار چه؟ خدای را سوگند به واسطهٔ این سخن تو او را آتش خواهم زد.

امیرمؤمنان علیه‌السلام فرمود: تو را به معروف فرامی‌خوانم و از منکر بازمی‌دارم و تو با منکر با من رویاروی می‌شوی و معروف را بد می‌پنداری؟

راوی گوید: در این میان مردمان از کوچه‌ها بدان سو روی نهادند و همه می‌گفتند: درود بر تو ای امیرمؤمنان.

آن مرد از کردهٔ خود پشیمان شد و گفت: ای امیرمؤمنان، از خطای من درگذر، خدای را سوگند، فرش زیر پای او خواهم بود.

علی علیه‌السلام شمشیر خود در نیام برد و بدان زن فرمود: ای بندهٔ خدا، به سرای خویش اندر شو و همسر خود را به چنین رفتارها وادار مکن[1].

فنجکردی در سلوة الشیعة بیت‌هایی بدین مضمون از علی علیه‌السلام آورده است:

برادرم، فخرفروش و خودبزرگ‌بینی واگذار که تکبر مایهٔ تباهی بندگان است،

و دل خود را سرای فروتنی ساز که فروتنی بر ارجمندان زیبنده است[2].

---

۱. خبر را در جایی نیافتم. مجلسی نیز آن را در بحار الانوار (۵۷/۴۱) از مناقب نقل کرده است.

۲. و دع التجبر و التکبر یا اخی / ان التکبر للعبید وبیل

و اجعل فؤادک للتواضع منزلاً / ان التواضع بالشریف جمیل

بیت‌ها را در سلوة الشیعة نیافتم.

فصل ۱۲

پیشگامی در عدالت و امانت

گواه‌هایی قرآنی

عبدالرزاق، از معمر، از قتاده، از عطاء، از ابن مسعود روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾[۱] گفته: زینت زمین مردان هستند و زینت مردان علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.[۲]

حمزة بن عطاء از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾[۳] فرموده: مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است.[۴]

همانند این مضمون از ابوالمضا، از امام رضا علیه السلام نیز روایت شده است.

---

۱. کهف/۷: در حقیقت، ما آنچه را که بر زمین است زیوری برای آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان نیکوکارترند.

۲. روایت را در جایی نیافتم.

۳. نحل/۷۶: آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است؟

۴. مضمونی قریب به این در تفسیر القمی (۳۸۷/۱) وجود دارد.

محاجّه به نُه چیز

در فضائل احمد آمده است که علی‌علیه‌السلام فرمود: «در روز قیامت بر نه چیز با مردم محاجّه کنم: به برپا داشتن نماز، دادن زکات، امر به معروف، نهی از منکر، عدالت در میان رعیت، تقسیم برابر، جهاد در راه خدا، برپاداشتن حدود و همانند این‌ها»[۱].

پرهیز از گماردن‌های ناروا

در فائق آمده است که عباس بن عبدالمطلب و ربیعة بن حارث پسران خود فضل بن عباس و عبدالمطلب بن ربیعه را نزد علی‌علیه‌السلام فرستادند تا از او بخواهند آنان را بر زکات بگمارد. علی‌علیه‌السلام فرمود: خدای را سوگند که هیچ یک از شما را بر زکات نگمارم.

ربیعه گفت: این فرمان تو است. به خویشاوندی پیامبرعلیه‌السلام نایل آمده‌ای و ما در آن بر تو رشک نبرده‌ایم.

علی‌علیه‌السلام ردای خود بر زمین گسترد و بر آن خفت و گفت: من ابوالحسنم، مهتر مردمان. خدای را سوگند، از این‌جا برنخیزم، مگر آن‌که پسرانتان نزدتان بازآیند و خبر ناکامی آنچه ایشان را بدان برانگیخته‌اید باز آورند. پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: این زکات چرک مردمان است و برای محمد و خاندان محمد حلال نیست.

زمخشری گوید: «حور» در این متن به معنای ناکامی است[۲].

استقراض از بیت‌المال، هرگز

میهمانی بر حسن بن علی‌علیه‌السلام درآمد. او از قنبر نیم من عسل، از عسل‌هایی که از یمن آورده بود، قرض کرد. پس از چندی هنگامی که علی‌علیه‌السلام به تقسیم غنایم نشست، گفت: ای قنبر، ماجرایی بر سر این مشک آمده است.

قنبر گفت: راست می‌گویی ــ و داستان را با او در میان نهاد.

---

۱. «احاج الناس یوم القیامة بتسع باقام الصلاة و ایتاء الزکاة و الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و العدل فی الرعیة و القسم بالسویة و الجهاد فی سبیل الله و اقامة الحدود و اشباهه». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۸/۱.

۲. ← زمخشری، الفائق، ۳۲۲/۲، البته بدون جملهٔ پایانی.

علی(ع) آهنگ زدن حسن(ع) کرد و او را گفت: چه چیز تو را بر این داشته است که پیش از قسمت شدن، از آن برداری؟ گفت: ما را در آن حقی بوده است. اما [اگر روا نبوده] آن را بازگردانیم.

علی(ع) فرمود: پدرت به فدایت! هر چند تو را در آن حقی بوده، ولی روا نبوده است پیش از آن‌که مسلمانان از حقوق خویش بهره برند، تو از سهم خود بهره بری. اگر ندیده بودم که پیامبر خدا(ص) بر دهانت بوسه می‌زند تو را به کتکی سخت می‌آزردم.

آن‌گاه چند درهمی به قنبر داد و به او فرمود: با این، بهترین عسلی را که می‌توانی بخر.

رازی گفته است: گویی هم اینک علی(ع) را می‌بینم که دهانهٔ مشک را گرفته است و قنبر در آن عسل می‌ریزد.

پس دهانهٔ آن را بست، در حالی که می‌گفت: «خداوندا، از کار حسن درگذر که او نمی‌دانسته است»[۱].

گردنبند عاریتی از بیت‌المال

در تهذیب آمده که علی بن ابی‌رافع گفته است: مال امیرمؤمنان(ع) نزد من بود. در روزهای عید قربان یکی از دختران او از این مال گردنبند مرواریدی عاریه ستاند تا به صورت ضمانت شده نزدش باشد و پس از سه روز آن را بازگرداند.

علی(ع) آن گردنبند را در گردن او دید و شناخت و به من فرمود: آیا به مسلمانان خیانت می‌کنی؟

داستان را با او در میان نهادم و گفتم: آن را از مال خود ضمانت کرده‌ام.

فرمود: همین امروز آن را بازگردان و مباد دیگر بار چنین کنی و کیفرم به تو رسد.

سپس افزود: اگر دخترم این گردنبند را در قالبی جز عاریهٔ ضمانت شده ستانده بود، نخستین زن از بنی هاشم بود که دست وی به کیفر سرقت بریده می‌شد.

پس از این ماجرا، دختر آن حضرت در این باره با او سخن گفت. امام(ع) فرمود: «ای دخت علی بن ابی‌طالب، از انصاف دور مشو. آیا همهٔ زنان مهاجر در این عید خود را به چنین زینتی می‌آرایند؟»[۲]

---

۱. ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین(ع)، ۷۵/۲.

۲. «یا بنت علی بن ابی‌طالب، لاتذهبن بنفسک عن الحق أکل نساء المهاجرین تنزین فی هذا العید بمثل هذا؟» ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۵۲/۱۰.

تقسیم یک ترنج

در فضائل احمد آمده است که ام‌کلثوم گوید: کاش می‌دیدی که نزد امیرمؤمنان‌علیه‌السلام ترنج آوردند و حسن‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام رفتند و یکی برداشتند و به خوردن مشغول شدند. اما علی‌علیه‌السلام آن را از دستشان گرفت و فرمود میان مردمان قسمت کنند[۱].

علی‌علیه‌السلام را نشناخته‌اید

مردی از خثعم، حسن‌علیه‌السلام و حسین‌علیه‌السلام را دید که نان و سبزی و سرکه می‌خورند. بدیشان گفت: آیا با آن‌که در ایوان آن اموال است که خود می‌دانید باز هم چنین خوراکی دارید؟

گفتند: چقدر از امیرمؤمنان بی‌خبری![۲]

جام‌های طلا و نقره

از زاذان نقل شده است که قنبر جام‌هایی از طلا و نقره در ایوان قصر نزد امیرمؤمنان‌علیه‌السلام آورد و گفت: تو هیچ چیز را قسمت‌ناشده نمی‌گذاری و من این‌ها را برای تو جدا جدا کرده و پنهان کرده‌ام. امام‌علیه‌السلام شمشیر خود کشید و فرمود: ای بدبخت، دوست داری آتش به سرایم درآوری؟

پس آن‌جام‌ها را هدف شمشیر ساخت تا جایی که به سی و اندی پاره شد. فرمود: فرماندهان را بخوانید.

فرماندهان آمدند. فرمود: این سهم‌ها را بردارید، و در آن حال چنین می‌خواند:

هـــذا جـــناي و خـــياره فـــيه   وكـــل جـــان يـــده الى فـــيه[۳]

اجتناب از اموال زکات

در جمل انساب الاشراف آمده است که در یکی از شب‌ها یکی از خدمتکاران قطیفه‌ای به او داد. امام گرمای آن را نامأنوس یافت و پرسید: این چیست؟

---

۱. ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۴۰/۱.

۲. ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۳۹/۲.

۳. این دستاورد من است و گزیده‌اش نیز در آن است، در حالی که هر کس هرچه چیند به دهان خود برد. معنا و داستان این ضرب‌المثل پیشتر گذشت.

خدمتکار گفت: این از قطیفه همان زکات است.

[امام آن را به کناری افکند و] فرمود: بگذارید باقیماندهٔ شب را در سرما باشیم[۱].

رفتار با عقیل

یک بار عقیل به حضور امامعلیه‌السلام رسید. امیرمؤمنانعلیه‌السلام به امام حسنعلیه‌السلام فرمود: عموی خویش را بپوشان. حسنعلیه‌السلام یکی از پیراهن‌ها و یکی از رداهای خود را بر او پوشاند.

چون هنگام شام شد، دیدند شام تنها نان و نمک است. عقیل گفت: چیزی مناسب نمی‌یابم.

فرمود: مگر این نعمت خداوند نیست؟ او را سپاس فراوان باد.

عقیل گفت: مرا مالی ده تا با آن بدهی‌های خویش بدهم و کار مرا زودتر سامان ده تا از نزد تو بروم.

پرسید: ای ابویزید، بدهی‌ات چقدر است؟

گفت: صدهزار درهم.

فرمود: خدای را سوگند، این مقدار ندارم و نزد من فراهم نیست. صبر کن تا نوبت عطای من فرارسد و در آن با تو همدردی کنم. اگر نبود آن‌که ناگزیر باید زن و فرزند را هم چیزی داد همهٔ آن را به تو می‌بخشیدم.

عقیل گفت: بیت‌المال در دست تو است و با من امروز و فردا می‌کنی؟ مگر سهم عطای تو چقدر است و اگر حتی همهٔ آن را به من دهی چقدر خواهد شد؟

فرمود: من و تو هر کدام در این عرصه جز همانند هر مرد مسلمان دیگری نیستیم.

آن دو تن در این گفت‌وگو بر بام قصر حکومتی بودند و صندوق‌های بازاریان را از آن‌جا می‌دیدند. علیعلیه‌السلام به عقیل فرمود: ای ابویزید، اگر آنچه را می‌گویم نمی‌پذیری پایین رو و به سراغ یکی از این صندوق‌ها برو و قفل آن را بشکن و آنچه را در آن است بردار.

پرسید: مگر در این صندوق‌ها چیست؟

فرمود: اموال بازرگانان در این صندوق‌ها است.

گفت: به من می‌گویی صندوق‌های کسانی را بشکنم که بر خدا توکل کرده و اموال خویش در این صندوق‌ها گذارده‌اند؟

---

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ۱۱۷.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: آیا تو از من می‌خواهی بیت‌المال مسلمانان را بگشایم و اموال مردمان به تو دهم، در حالی که آنان بر خدا توکل کرده و بر بیت‌المال خویش قفل نهاده‌اند؟ اگر هم خواستی، شمشیر خود برمی‌گیری و شمشیر خود برمی‌دارم و با هم روانهٔ حیره می‌شویم. در آن‌جا تاجرانی ثروتمند هستند. به سراغ برخی از آن‌ها می‌رویم و دارایی‌هایشان می‌ستانیم!

گفت: مگر دزد شده‌ای؟

فرمود: این که از یک تن بدزدی بهتر از آن است که از همهٔ مسلمانان دزدی کنی.

گفت: آیا مرا اجازه می‌دهی نزد معاویه روم؟

فرمود: اجازه داری.

گفت: مرا بر این سفر یاری ده.

فرمود: ای حسن، به عموی خویش چهارصد درهم ده.

عقیل رهسپار شد، در حالی که بیتی بدین معنا بر زبان داشت:

آن‌که تو را از من بی‌نیاز ساخته است مرا هم بی‌نیاز خواهد کرد و پروردگاری که نزدیک است بدهی ما را خواهد داد[1].

عمروبن عاص گفته است: هنگامی که عقیل از امیرمؤمنان علیه السلام چیزی از بیت‌المال خواست، امیرمؤمنان علیه السلام به او فرمود: تا روز جمعه این‌جا بمان.

او ماند و امیرمؤمنان علیه السلام چون نماز جمعه را خواند از عقیل پرسید: دربارهٔ کسی که به همهٔ اینان خیانت کند چه می‌گویی؟ گفت: چنین کسی بسیار بد است.

فرمود: پس آیا تو از من می‌خواهی به همهٔ اینان خیانت کنم و تو را عطایی دهم؟

از خطبه‌های او است: «خود عقیل را دیدم که به فقر نشسته است و از این گندم‌هایتان نیم من از من می‌خواهد. او بارها برای ده پیمانه جو به دیدارم آمد تا گرسنگانش بخورند. او در سومین روز از شدت گرسنگی نزدیک بود قالب تهی کند. کودکان او را دیدم که از فقر آشفته‌رخسارند و از سختی

---

۱. سیغنینا الذی اغناک عنی — و یقضی دیننا رب قریب

خبر و بیت را در منابع پیشین نیافتم. علامه مجلسی آن را در بحارالانوار (۱۱۲/۴۱ و ۱۳۳) از مناقب نقل کرده است.

گرسنگی گویی صورت‌هایشان سوخته است. چون خواستهٔ خود بارها تکرار کرد به او گوش سپردم و این وضع او را فریفت و گمان برد دین خود به تاراج می‌گذارم و از آنچه او در دل دارد پیروی می‌کنم. اما در این هنگام آهنی گداخته به او نزدیک کردم تا او که تاب آن ندارد پند گیرد و دست بشوید. آن آهن را تنش او نزدیک ساختم و او از آزردگی آن چنان فریادی برداشت که گویی داغ بر تنش مـی‌نهند. نزدیک بود از آن آزردگی خشم آورد و از سر خشم و نابخردی مرا ناسزا گوید.

پس او را گفتم: عزادارانت به عزایت نشینند! آیا تو از این آزردگی فریاد برمی‌داری و من از آتش دوزخ فریاد برنیاورم؟»[1]

از ام‌عثمان که از کنیزان علی علیه السلام بوده روایت شده که گفته است: در سرسرا به حضور عـلی علیه السلام رسیدم و در پیشگاه او مقداری قرنفل مکتوب بود. گفتم: ای امیرمؤمنان، از این قرنفل به دخترم یک گردنبند ببخش.

فرمود: این را بردار ــ و با دست خود به درهمی اشاره کرد ــ که ایـن‌ها در درجـهٔ نـخست مـال مسلمانان است. یا صبر کن تا بهرهٔ ما نیز برسد و از آن به دختر تو گردنبندی بخشیم[2].

رفتار با بیت‌المال

یک بار عبدالله بن زمعه از او مالی خواست. فرمود: «این مال نه از من است و نـه از تـو. تـنها از آن مسلمانان و حاصل شمشیرهای آنان است. تو نیز اگر در جنگ همراه ایشان حضور داشته‌ای تـو را بهره‌ای همانند بهرهٔ آنان خواهد بود و گرنه دستاورد آنان جز زیبندهٔ دهان خود ایشان نخواهد بود»[3].

---

۱. آنچه در مناقب آمده این گونه است: «و لقد رأیتنی عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برّکم صاعا و عاودنی فی عشر وسق من شعیرکم یقضمه جیاعه و کاد یطوی ثالث ایامه خامصا مااستطاعه و لقد رأیت اطفاله شعث الألوان من صرهم کأنما اشمأزت وجوههم من قترهم فلما عاودنی فی قوله وکرره اصغیت الیه سمعی فغره و ظننی أرتغ دینی و اتبع ما اسره أحمیت له حدیدة لینزجر إذ لایستطیع مسها و لایصیر ثم ادنیتها من جسمه فضج من ألمه ضجیج دنف یئن من سقمه و کاد یسبنی سفها من کظیمه و لحرمة فی لظی ادنی له من عدمه فقلت له ثکلتک الثواکل یاعقیل أتئن من أذی و لاآئن من لظی». این متن با روایت نهج البلاغه (خطبهٔ ۲۲۴) و نیز دیگرمنابع در برخی واژه‌ها تفاوت دارد. از آن جـمله ← علم‌الهدی، رسائل المرتضی، ۱۳۹/۳؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۳۲۳/۱؛ همو، الامالی، ۷۲۰.

۲. ← ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۴۵۸/۶.

۳. «ان هذا المال لیس لی و لا لک و إنما هو للمسلمین و جلب اسیافهم فان شرکتهم فی حربهم کان لک مثل حظهم و إلا فجناة ایدیهم لاتکون لغیر افواههم». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۳۲.

در حالی که امام به قسمت کردن مالی مشغول بود عاصم بن میثم نزد او آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، من پیرمردی زمین‌گیرم.

امام فرمود: «خدای را سوگند که این نه دسترنج من است و نه ارث من از پدرم. امانتی است که به من سپرده شده است»[1].

آن‌گاه رو به مردم فرمود: خداوند رحمت کند هر کس را که به پیرمردی زمین‌گیر کمک کند[2].

در تاریخ طبری[3] و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام[4]، ابن‌مردویه آمده است که چون علی علیه السلام راه بازگشت از یمن در پیش گرفت زودتر خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند و یکی از یاران را بر سپاهیانی که همراهش بودند جانشین گذاشت. آن مرد به سراغ غنایم رفت و به هر یک از مردان آن طایفه جامه‌ای از آنچه علی علیه السلام به همراه آورده بود پوشاند. چون سپاه نزدیک شد علی علیه السلام بیرون آمد تا از ایشان استقبال کند. دید جامه‌هایی فاخر بر تن دارند.

پرسید: ای غافل، این چیست؟

گفت: آنان را جامه پوشانده‌ام تا زمانی که به میان مردم می‌آیند آراسته باشند.

فرمود: وای بر تو، پیش از آن‌که این غنایم به پیامبر صلی الله علیه و آله رسد؟

راوی گوید: امام آن‌جامه‌ها را از مردم ستاند و به غنایم بازگرداند و پس از این رخداد بود که سپاهیان از آنچه او کرده بود اظهار گلایه کردند.

در ادامهٔ همین خبر از خدری روایت شده که گفته است: مردم از علی علیه السلام اظهار ناخرسندی کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله در میان ایشان به ادای خطبه برخاست و فرمود: «ای مردم، از علی علیه السلام گلایه مکنید، که خدای را سوگند، او در راه خدا سخت‌گیر است»[5].

چراغی که خاموش کرد

به طریق مذاکره شنیده‌ام که شبی در حالی که علی علیه السلام در بیت‌المال بود عمرو بن عاص بر او درآمد.

---

۱. «و الله ما هو بکد یدی و لا بتراثی عن والدی و لکنها امانة اوعیتها».

۲. در ادامهٔ روایت آمده است که مردم به کمک دادن به او پرداختند. ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۱۰/۲.

۳. ← تاریخ الامم و الملوک، ۲۰۵/۲.

۴. ← ابن‌مردویه، مناقب علی بن ابی‌طالب علیه السلام، ۹۶.

۵. «ایها الناس لاتشکو علیا فوالله انه لخشن فی ذات الله». ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۲۰۵/۲.

علی(ع) چراغ را خاموش کرد و در نور ماه نشست و روا ندانست بی‌آن‌که دلیلی در کار باشد در زیر نور چراغ بنشیند.

بازپس‌گیری تیول‌ها

از سخنان او است که دربارهٔ آنچه از تیول‌سپاری‌های عثمان به مسلمانان بازگرداند فرمود: «خدای را سوگند اگر می‌دیدم که با آن‌ها زنان را مهر داده و کنیزان خریده‌اند آن‌ها را بازمی‌گرداندم؛ چه، در عدالت گشایشی است و آن‌که داد بر او تنگ آید بیداد بر او دشوارتر افتد»[1].

از سخنان او است که چون مردم پس از کشته شدن عثمان از وی خواستند بیعت ایشان بپذیرد، فرمود: «مرا واگذارید و جز من بجویید؛ چه، ما وضعی را پیش روی داریم که درهم تنیده و گوناگون است، نه دل‌ها در برابر آن استوار ماند و نه خردها در برابر آن کارگر افتد. افق‌ها تیره است و راه ناپیدا. بدانید اگر شما را پاسخ گویم با شما آن خواهم کرد که خود دانم و نه به سخن گوینده‌ای گوش خواهم سپرد و نه به نکوهش نکوهشگری»[2].

سهم برابر از بیت‌المال

در روایتی از ابوالهیثم بن تیهان و عبدالله بن ابی‌رافع است که طلحه و زبیر نزد امیرمؤمنان(ع) آمدند و گفتند: عمر ما را این‌گونه عطا نمی‌داد.

پرسید: پیامبر خدا(ص) شما را چه اندازه عطا می‌داد؟

سکوت کردند.

پرسید: مگر نه آن‌که پیامبر خدا(ص) میان مسلمانان به برابری قسمت می‌کرد؟

گفتند: چرا.

---

۱. «و الله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته فان فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۵.

۲. «دعونی و التمسوا غیری فانا مستقبلون امرا له وجوه و الوان لایقوم لها القلوب و لایثبت علیه العقول و ان الأفاق قد اغامت و المحجة قد تنکرت و اعلموا انّی ان اجبت لکم رکبت بکم ما اعلم و لم اصغ الی قول القائل و عتب العاتب». ← همان، خطبهٔ ۹۲.

پرسید: نزد شما، سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شایسته‌تر برای پیروی است یا سنت عمر؟

گفتند: ای امیرمؤمنان، سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، اما ما را سابقه‌ای است و دورانی از رنج و نیز خویشاوندی‌ای.

پرسید: سابقهٔ شما بیشتر است یا سابقهٔ من؟

گفتند: سابقهٔ تو.

پرسید: خویشاوندی شما نزدیک‌تر است یا خویشاوندی من؟

گفتند: خویشاوندی تو.

پرسید: رنجی که شما برده‌اید بیش از رنج من است؟

گفتند: رنج تو.

فرمود: خدای را سوگند، من و این مزدورم ــ و به یکی از مزدبگیران اشاره کرد ــ هر دو یک حکم داریم[1].

در کتاب ابن‌حاشر[2] به سند او از مالک بن اوس بن حدثان نقل شده که در روایتی طولانی گفته است: سهل بن حنیف دست غلام خود گرفت و برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام، این غلام را آزاد کرده‌ام.

علی علیه السلام نیز او را سه دینار داد، درست همان‌گونه که سهل بن حنیف را سه دینار داده بود[3].

همچنین، یکی از وابستگان از او مالی خواست. فرمود: عطایم به من برسد و سپس با شما قسمت کنم.

او گفت: مرا کفایت نکند ــ و به نزد معاویه رهسپار شد.

از آن‌جا به امیرمؤمنان علیه السلام نامه نوشت و آن حضرت را از ثروتی که بدان دست یافت آگاهاند.

امیرمؤمنان علیه السلام به او چنین نوشت: «باری، آن مال که اکنون در دست تو است پیش از تو صاحبانی

---

۱. برای روایت با تفاصیل بیشتر ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۸۴/۱.

۲. نام کامل او ابوعبدالله احمد بن عبدالواحد بن احمد معروف به ابن‌حاشر و ابن‌عبدون است، درگذشته به سال ۴۲۳ ق. و از استادان نجاشی و طوسی. از کتاب او با عنوان تاریخ ابن الحاشر یاد شده است. ← آقابزرگ تهرانی، الذریعة، ۲۲۳/۳. از کتابی دیگر نیز با نام رجال ابن الحاشر یا الفهرست نام برده شده است. ← همان، ۸۶/۱۰. آداب الحکماء نیز کتاب دیگر او است. ← همان، ۱۷/۱.

۳. ← طوسی، الامالی، ۶۸۶.

داشته و پس از تو هم به‌کسانی دیگر خواهد رسید. پس تو را تنها همان چیزی است که برای خویش مهیّا ساخته‌ای. خود را بر نیازمندترین فرزندانت برگزین. آنچه تو فراهم می‌آوری برای یکی از این دو تن خواهد بود: یا مردی که با این مال اطاعت خدا کند و با آنچه تو بدان تیره‌بختی به چنگ آورده‌ای نیکبخت شود؛ و یا مردی که با این مال خدا را نافرمانی کند و با آنچه تو برایش گرد آورده‌ای تیره‌بخت شود. اما هیچ یک از این دو سزامند آن نیستند که ایشان را بر خود برگزینی و پشت خود برای آن‌ها سنگین کنی. پس برای آن‌که در گذشته رحمت خدا را آرزو کن و برای آن‌که مانده است به رزق خدا اعتماد کن»[1].

وسواس در بیت‌المال

حکیم بن اوس گفت: علی علیه‌السلام برایمان مشک‌های عسل می‌فرستاد تا در میان ما قسمت شود. سپس می‌فرمود آن‌ها را بلیسند[2].

یک مرتبه، چند شتربار میوه نزد او آوردند. فرمود آن‌ها را به بیت‌المال برند[3].

سعید بن مسیّب گفته است: علی علیه‌السلام را دیدم که برای حیوان‌های یافته شده طویله‌ای ساخت. او آن حیوان‌ها را از بیت‌المال آن اندازه خوراک می‌داد که نه لاغر شوند و نه چاق. پس هر کس بر حیوانی بیّنه می‌آورد آن را می‌برد و گرنه آن را بر همان حال در آن طویله می‌گذاشت[4].

عاصم بن میثم گفته است: به علی علیه‌السلام چند زنبیل افروشه[5] هدیه دادند. او سفره‌ای خواست. همه را روی آن ریخت. مردمان در دو دایره نشستند و به خوردن آن مشغول شدند[6].

---

۱. «اما بعد فان ما فی یدک من المال قدکان له اهل قبلک و هو صائر الی اهل من بعدک فانما لک ما مهدت لنفسک فآثر نفسک علی احوج ولدک فانما انت جامع لأحد رجلین اما رجل عمل فیه بطاعة الله فسعد بما شقیت و اما رجل عمل فیه بمعصیة الله فشقی بما جمعت له و لیس من هذین احد باهل ان تؤثره علی نفسک و لاتبرد له علی ظهرک فارج لمن مضی رحمة الله و ثق لمن بقی برزق الله». برای متن با تفاوت‌هایی ← شریف رضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۴۱۶.

۲. مجلسی در بحار الانوار (۱۱۷/۴۱) این خبر را به نقل از مناقب آورده است.

۳. این خبر را نیز مجلسی در بحار الانوار (۱۱۷/۴۱) از مناقب نقل کرده است.

۴. ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۴۹۷/۲.

۵. حلوایی سفید که از آرد و روغن و کنجد و شکر فراهم کنند. ← لغت‌نامهٔ دهخدا.

۶. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۸۰/۱؛ ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۷/۱.

ابوحریز گفته است: مجوسیان در روز نوروز برای آن حضرت جام‌هایی سیمین پر از شکر آوردند. امام آن شکرها را میان یاران خود قسمت کرد و برای مجوسیان از جزیهٔ ایشان حساب کرد.

یکی از دهقانان جامه‌ای زربفت برای امام علیه‌السلام فرستاد. عمرو بن حریث آن را به بهای چهارهزار درهم نسیه تا وقت تقسیم عطایا خرید[1].

در حلیه[2] و فضائل[3] احمد آمده و عاصم بن کلیب از پدر خود روایت کرده که گفته است: از اصفهان مالی برای امیرمؤمنان علیه‌السلام آوردند. در آن روزگار کوفیان هفت بخش بودند. آن مال را به هفت قسمت کرد. اما یک گرده نان ماند. آن را نیز هفت تکه کرد و روی هر سهم یک تکه گذاشت. سپس امیران هر بخش را خواست و میان ایشان قرعه زد.

در فضائل احمد[4] آمده است که در بیت‌المال ریسمانی دید. فرمود: آن را به مردم بدهید. یکی از مردمان آن را برداشت.

در مجالس ابن‌مهدی[5] آمده است که دو کودک در این مورد که کدام یک خط بهتری دارند داوری نزد امام علیه‌السلام حسن علیه‌السلام آوردند. امام علیه‌السلام به پدر گفت: ببینم تو را چه نظر است. همان داوری درست است.

به هر روی، علی علیه‌السلام پیوسته سخن حق بر زبان می‌راند و برپادارندهٔ عدالت بود؛ نه به‌گاه خشم جز حق می‌گفت و نه به‌گاه خشنودی از حق کناره می‌گرفت.

مهیار گفته است:

جانم فدای آن‌کس که جانش با خداوند است، در آن روزگار که در میان مردمان آن‌که بیداد نکند اندک باشد.

ابوالحسن علیه‌السلام همان است که اگر مردم فضیلت او را انکار کنند، خدای را سوگند که کسی را که نیک بشناسند انکار کرده‌اند.

---

۱. ← ثقفی، الغارات، ۶۲/۱؛ ابن‌ابی‌شیبه، المصنف، ۲۹۱/۴.

۲. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۳۰۰/۷، با تفاوتی اندک.

۳. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۴۵/۱، با تفاوت.

۴. ← همان، ۵۳۱.

۵. مقصود علی بن محمد طبری مامطیری است. به احتمال قوی، مقصود از مجالس همان نزهة الابصار است.

چون دیانت را به کسی نسبت دهند او نخستین پرستشگر است و چون دنیا را قسمت کند او اولین پارسا و واگذارنده.

آنچه رشکبران را بر تو جسارت داده این بوده است که، بنابر روایت خود ایشان، هرگز در برابر بتی سر فرود نیاورده‌ای.

دوستیِ هر کس که تو را دوست بدارد در سینه دارم و با او همراهم و دشمنی هر که را با تو دشمنی کند آشکار سازم و او را ناسزا گویم[۱].

۱.
بنفسی من کانت مع الله نفسه — اذا قل یوم الخلق من لم یحارف
أبا حسن إن أنکر القوم فضله — علی انه و الله انکار عارف
اذا ما عزوا دیناً فأول عابد — و ان أقسموا دنیا فأول عائف
و أغری بک الحساد انک لم تکن — علی صنم فیما رووه بعاکف
اسر لمن والاک حب موافق — و ابدی لمن عاداک سب مخالف

← دیوان مهیار الدیلمی، ۲۶۰/۲ و ۲۶۱.

فصل ۱۳

پیشگامی در بردباری و مهربانی

گذشت از خرمافروش

مختار تمّار از ابومطر بصری روایت کرده است که امیرمؤمنان‌علیه‌السلام بر خرمافروشان گذشت. کنیزی را دید که می‌گرید.

پرسید: ای کنیز تو را چه شده است که می‌گریی؟

گفت: آقایم مرا با یک درهم فرستاده و من از این مرد خرما خریده‌ام. خرما را نزد او برده‌ام و آنان نپسندیده‌اند. چون خرما را نزد این مرد باز آورده‌ام از پذیرش آن امتناع ورزیده است.

علی‌علیه‌السلام به مرد خرمافروش فرمود: ای بندهٔ خدا، این یک خدمتکار است و از خود اختیاری ندارد. درهمش را به او بازگردان و خرما را بگیر.

اما آن مرد امام‌علیه‌السلام را پس راند.

مردم گفتند: این امیرمؤمنان است.

آن مرد از جا پرید و رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهم را به آن کنیز بازگرداند. پس گفت: ای امیرمؤمنان، از من راضی باش.

امام‌علیه‌السلام فرمود: «چقدر از تو خشنودم که کار خویش به سامان آوردی»[1].

---

۱. «ما ارضانی عنک ان اصلحت امرک». ← عبد بن حمید، المسند، ۶۲؛ ثقفی، الغارات، ۷۱۴/۲؛

در روایت فضائل احمد است که فرمود: «چقدر از تو خشنودم که حق مردم را به ایشان بازگرداندی»[۱].

بخشودن غلام

علی‌علیه‌السلام یکی از غلامان خود را چند بار خواند و او پاسخی نداد.

علی‌علیه‌السلام از خانه بیرون رفت و آن غلام را بر در سرای یافت. از او پرسید: چه چیز تو را به خودداری از پاسخ من واداشت؟

گفت: در پاسخ تو تنبلی کردم و از کیفر تو نیز احساس ایمنی داشتم.

امام‌علیه‌السلام به او فرمود: «سپاس خدایی را که مرا از کسانی قرار داد که مردم از او در امانند. برو که در راه خدا آزادی»[۲].

اشجع[۳] در شعر خود گفته است:

من از ابوحسین‌علیه‌السلام نمی‌ترسم. و آن‌که از خدا بترسد از او ترسی ندارد[۴].

ابونواس گفته است:

از تو بیم داشتم. اما این که از خدا بیم می‌بری مرا از این که از تو بترسم ایمن داشت[۵].

یکی دیگر گفته است:

ترس او از خشیت خداوند مرا از او از بیم او در امان داشته است[۶].

---

۱. «ما ارضانی عنک از اوفیت الناس حقوقم». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۶۲۰/۲.

۲. «الحمدلله الذی جعلنی ممن تأمنه خلقه. امض فانت حرّ لوجه الله». ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام، ۸۶/۲.

۳. مقصود اشجع سلمی، ابوالولید ــ یا ابوعمرو ــ اشجع بن عمرو (د. پس از ۲۰۳ ق.) است.

۴. و لست بخائف لابی‌حسین ... و من خاف الاله فلن یخافا

۵. قد کنت خفتک ثم آمننی ... من ان اخافک خوفک اللاها

بیت را در دیوان ابی‌النواس نیافتم.

۶. آمننی منه و من خوفه ... خیفته من خشیة الباری

گذشت در حال نماز

علی‌علیه‌السلام به نماز صبح مشغول بود که ابن‌کوّاء از پشت سرایشان این آیه را خواند: ﴿وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَاسِرِينَ﴾[۱].

علی‌علیه‌السلام به احترام قرآن سکوت گزید تا او آیه را به پایان برَد و پس از آن به قرائت خویش ادامه داد.

اما ابن‌کواء چون آیه را به پایان رساند، از نو آغاز کرد.

علی‌علیه‌السلام نیز دیگر بار سکوت گزید و پس از پایان یافتن آیه به قرائت خویش ادامه داد.

علی‌علیه‌السلام این بار هم سکوت کرد و سپس این آیه را خواند: ﴿فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ﴾[۲].

آن‌گاه قرائت خویش را خاتمه بخشید و به رکوع رفت[۳].

عفو به واسطهٔ یک سخن نیک

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام یک بار به سبب سخنی که از لبید بن عطارد تیمی به امام رسیده بود، در پی او فرستاد. [اما او حضور نیافت.]

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام چندی بعد در میان بنی‌اسد بر او گذشت. اما نعیم بن دجاجه اسدی برخاست و او را از امام رهاند.

پس امیرمؤمنان‌علیه‌السلام کسانی در تعقیبش فرستاد و او را آوردند.

امام‌علیه‌السلام فرمود تا او را بزنند.

اما او گفت: چه خوب! خدای را سوگند که با تو ماندن خواری است و از تو جدا شدن کفر.

چون امام این سخن از او شنید فرمود: «از تو درگذشتیم. خداوند می‌فرماید: ﴿ٱدْفَعْ بِٱلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ٱلسَّيِّئَةَ﴾[۴]. این که گفتی ماندن با تو خواری است، این گناهی است که به چنگ آوردی. ولی

---

۱. زمر/۶۵: قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: اگر شرک‌ورزی حتماً کردارت تباه خواهد شد و مسلماً از زیانکاران خواهی شد.

۲. روم/۶۰: پس صبر کن که وعدهٔ خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری واندارند.

۳. ← ثقفی، الغارات، ۷۳۸/۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۶/۳.

۴. مؤمنون/۹۶: بدی را به شیوه‌ای نیکو دفع کن.

این که گفتی جدا شدن از تو کفر است این یک حسنه است. این به آن»[۱].

عفو در برابر ناسزا

زنی زیبا گذر کرد. مردمان با نگاه‌های خود او را تعقیب کردند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «چشم‌های این مردان پرتوقع است و همین سبب لغزش‌های آن‌ها است. هرگاه کسی از شما زنی را بیند که خوشایندش افتد به سراغ همسر خویش رود، که او نیز زنی چون زنان دیگر است»[۲].

در این هنگام یکی از خارجیان گفت: خدای او را بر کفر بکشد، چقدر آگاه است!

مردان از جای پریدند تا او را بکشند.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «لختی آرام، ناسزایی است در برابر ناسزایی، یا عفوی در برابر گناهی»[۳].

هم بخشودن هم برآوردن حاجت

ابوهریره نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و در حالی که روز پیشتر دربارهٔ او بدگویی کرده و به گوش او نیز رسانده بود، حاجت‌های خود از او خواست.

امام علیه السلام حاجت‌هایش برآورد. یارانش او را در این‌باره سرزنش کردند. فرمود: «از این شرم دارم که نادانی او بر دانش من و گناه او بر گذشت من و مسئلت او بر دهش من چیرگی یابد»[۴].

از سخنان او است: «تا کی باید چشم بر خار فروهلم، دامن از آزارها درکشم و شاید و باشد گویم؟»[۵]

---

۱. «قد عفونا عنک ان الله عزّ و جلّ یقول: ﴿اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ اَحْسَنُ اَلسَّیِّئَةَ﴾. اما قولک ان المقام معک فذل فسیئة اکتسبتها و اما قولک ان فراقک لکفر فحسنة اکتسبتها فهذه بهذه». ← ثقفی، الغارات، ۱۲۱/۱؛ کلینی، الکافی، ۲۶۸/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۸۷/۱۰.

۲. «انّ ابصار هذه الفحول طوامح و انّ ذلک سبب هنّاتها فاذا نظر احدکم الی امرأة تعجبه فلیلمس اهله فانما هی امرأة کامرأة».

۳. «رویدا انما هو سب بسب اوعفو عن ذنب». ← شریف رضی، نهج البلاغه، حکمت ۴۲.

۴. «انی لاستحی ان یغلب جهله علمی و ذنبه عفوی و مسئلته جودی». مجلسی در بحار الانوار (۴۹/۴۱) متن و ماجرا را از مناقب نقل کرده است.

۵. «الی کَم اغضی الجفون علی القذی و اسحب الذیل علی الاذی و اقول لعلّ و عسی».

رفتار با عثمان

در کتاب عقد[1] و نزهة الابصار[2] آمده که قنبر گفته است: با امیرمؤمنان علیه‌السلام به حضور عثمان رفتیم. او دوست داشت با علی علیه‌السلام خلوت گزینند.

علی علیه‌السلام به من اشاره کرد که کناره گیرم و من نیز کناره گرفتم، بی آن‌که خیلی دور شوم.

عثمان به عتاب کردن علی علیه‌السلام پرداخت، در حالی که او سر خویش فروافکنده بود. عثمان به او نگریست و گفت: تو را چه شده است که سخن نمی‌گویی؟

فرمود: «پاسخ تو جز چیزی که آن را خوش نداری نباشد و نزد من دربارهٔ تو آنچه دوست داری نیست»[3].

پس از آن‌جا بیرون رفت، در حالی که شعری بدین مضمون بر زبان داشت:

اگر او را پاسخ می‌گفتم سخن نافذ و پاسخ آماده‌ام او را سخت می‌آزارد.

اما من بر جوشش درون دیده فرومی‌هلم، در حالی که اگر آهنگ اقدام‌کردن داشتم دستم نیک در خنجر می‌نشست[4].

در نبرد جمل، مالک اشتر مروان بن حکم را به اسارت گرفت. امیرمؤمنان علیه‌السلام مالک را عتاب کرد و مروان را آزاد ساخت[5].

در همین نبرد جمل، عایشه به علی علیه‌السلام گفت: پادشاه شده‌ای؛ اکنون گذشت کن. علی علیه‌السلام او را نیکوترین توشهٔ سفر داد و نود، و به روایت هفتاد، زن با او همراه کرد[6].

در همین نبرد، عایشه از طریق محمد بن ابی‌بکر برای عبدالله بن زبیر امان خواست. علی علیه‌السلام او را و به همراه او دیگر مردمان را امان داد.

---

۱. خبر را در العقد الفرید ابن‌عبدربه نیافتم.

۲. خبر را در این کتاب نیافتم.

۳. «لیس جوابک الا ما تکره و لیس لک عندی الا ما تحب». ← ابن‌بابویه، معانی الاخبار ۳۰۹.

۴. و لو انّنی جاوبته لأمضّه ... نواقد قولی و احتضار جوابی
و لکنّنی اغضی علی مضض الحشا ... و لو شئت اقداما لانشب نابی

۵. بلاذری در انساب الاشراف (۲۶۲/۲) به آزاد شدن او از سوی امیرمؤمنان علیه‌السلام اشاره کرده است.

۶. برای جزئیات بیشتر ← مفید، الجمل، ۱۹۷ و پس از آن؛ همو، الامالی، ۲۴.

بردباری در برابر شامیان

موسی بن طلحة بن عبیدالله را نزد آن حضرت آوردند. امام‌علیه‌السلام به او فرمود: سه بار بگو: «استغفر الله و اتوب الیه» و او را آزاد کرد و به او فرمود: «هر جا می‌خواهی برو و در اردوی ما نیز هر سلاح و توشه‌ای که از آن خویش یافتی بردار و در آنچه پیش روی داری از خدا بترسی و در خانهٔ خود بنشین»[1].

ابن‌بطه عکبری[2] و ابوداوود سجستانی[3] از محمد بن اسحاق، از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده‌اند که علی‌علیه‌السلام در جنگ با شامیان چون اسیری می‌گرفت، سلاح و مرکب او می‌ستاند و او را سوگند می‌داد که دشمنان وی را یاری نرساند.

ابن‌بطه به سند خود از عرفجه، از پدرش نقل کرده که گفته‌اند: چون علی‌علیه‌السلام نهروانیان را کشت آنچه را در اردوی ایشان بود آورد و هرکس هرچه می‌شناخت برمی‌داشت، تا این که تنها یک دیگ بر جای ماند. مدتی بعد دیدم آن را نیز برداشته‌اند[4].

عفو طلحه عبدری

طبری آورده است که چون علی‌علیه‌السلام بر طلحه عبدری ضربت نواخت و او را بر زمین افکند پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله تکبیر گفت. آن‌گاه از علی‌علیه‌السلام پرسید: چرا بر او ضربت خلاص ننواختی؟

فرمود: آن عموزاده، شرمگاه خود آشکار ساخت و مرا به خداوند و به حرمت خویشاوندی سوگند داد و من شرم کردم[5].

تأمل با عمرو بن عبدود

علی‌علیه‌السلام هنگامی که بر عمرو بن عبدودّ دست یافت ضربت نهایی بر او ننواخت. مردمان علی‌علیه‌السلام را در

---

۱. «اذهب حیث شئت و ما وجدت لک فی عسکرنا من سلاح اوکراع فخذه و اتق الله فیما تستقبله من امرک و اجلس فی بیتک». برای متن و داستان ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۸۹/۱.

۲. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۳. خبر را در السنن نیافتم.

۴. روایت در بخش برجای‌مانده از الابانة الکبری وجود ندارد.

۵. ← تاریخ الامم و الملوک، ۶۳/۲.

این باره نکوهیدند. اما حذیفه از او دفاع کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به حذیفه فرمود: ای حذیفه، لختی درنگ کن، علی خود دلیل توقف خویش را خواهد گفت.

دمی بعد، علی علیه السلام ضربت نهایی را بر عمرو نواخت.

چون علی علیه السلام به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بازآمد، پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره از او پرسید. فرمود: «او پدر و مادرم را ناسزا گفت و در صورتم تفو انداخت. بیم آن بردم که برای بهرهٔ خود او را بکشم. او را واگذاشتم تا آنچه در من بود فرونشست و پس از آن برای خشنودی خداوند او را کشتم»[1].

روایت شده است که چون از بیعت کردن خودداری ورزید آن رخدادها بر او گذشت که مشهور است. اما او شکیبایی نشان داد و صبر کرد.

شکیبایی

روایت شده است که چون از او بیعت خواستند، آن نخست به او گفت: بیعت کن.

پرسید: اگر بیعت نکنم؟

گفت: به خداوندی که جز او خدایی نیست، تو را گردن زنیم.

راوی گوید: علی علیه السلام در این هنگام رو به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کرد و این آیه را خواند: ﴿قَالَ ٱبْنَ أُمَّ إِنَّ ٱلْقَوْمَ ٱسْتَضْعَفُونِی وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِی﴾[2].

گذشته گذشته است

جاحظ در البیان و التبیین آورده است: نخستین خطبه‌ای که امیرمؤمنان علیه السلام ایراد کرد این سخن بود که فرمود: «چیزهایی گذشته است که در آن‌ها ستوده‌رای نبوده‌اید. اگر بخواهم بگویم توانم گفت. اما خداوند از آنچه گذشته گذشته است. آن دو تن پیشتر رفتند و آن سومین تن به کار پرداخت، چون کلاغی که اندیشه‌اش شکم است. وای بر او! اگر بال او را کوتاه کرده و سرش بریده بودند برایش بهتر بود»[3].

---

۱. «قدکان شتم امی و تفل فی وجهی فخشیت ان اضربه لحظ نفسی فترکته حتی سکن ما بی ثم قتلته فی الله». مجلسی در بحار الانوار (۵۱/۴۱) این متن و خبر را به نقل از مناقب آورده است.

۲. اعراف/۱۵۰: ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند.

برای روایت نیز ← سلیم بن‌قیس، کتاب سلیم، ۱۵۷؛ ابن‌قتیبه، الامامة و السیاسة، ۳۰/۱.

۳. «قد مضت امور لم تکونوا فیها بمحمودی الرأی اما لو اشاء ان اقول لقلت و لکن عفا الله عما سلف. سبق الرجلان و قام الثالث کالغراب همته بطنه یا ویله لوقص جناحه و قطع رأسه لکان خیرا له». ← جاحظ، البیان و التبیین، ۳۴/۲.

همواره مظلوم

همگان از او روایت کرده‌اند که فرموده است: «خداوندا، از قریش به تو شکایت می‌آورم. آنان در آبادی و بیابان بر من ستم راندند»[۱].

ابراهیم ثقفی از عثمان بن ابی‌شیبه و فضل بن دکین، به سند آن‌ها از امام علی علیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: «از آن روز که خداوند پیامبر خویش را به سوی خود برد تا امروز پیوسته هدف ستم بوده‌ام»[۲].

ابراهیم ثقفی همچنین به سند خود از مسیب بن نجیّه روایت کرده که گفته است: در حالی که علی علیه‌السلام به ایراد خطبه مشغول بود عربی بادیه‌نشین فریاد برآورد: هلا، آیا مرا دادرسی هست؟ امام علیه‌السلام فرمود: نزدیک آی. آن مرد نزدیک شد. امام علیه‌السلام فرمود: «من خود به شمار ریگ‌های بیابان و قطره‌های باران و موی شتران ستم دیده‌ام»[۳].

در روایت کثیر بن یمان است که فرمود: «من خود به شمار ریگ‌های بیابان و قطره‌های باران و موی شتران و بیرون از شمار ستم دیده‌ام»[۴].

ابونعیم فضل بن دکین به سند خود از حریث روایت کرده که گفته است: علی علیه‌السلام هیچ‌گاه بر فراز منبر نرفت، مگر آن‌که در پایان سخن خود و پیش از فرود آمدن فرمود: «از آن زمان که خداوند پیامبر خویش را به سوی خود برد پیوسته هدف ستم بوده‌ام»[۵].

---

۱. «اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم ظلمونی فی الحجر و المدر». آنچه بیشتر در این باره مشهور است جملهٔ «اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم قد قطعوا رحمی ...» است که در نهج البلاغه (خطبهٔ ۲۱۷) و بسیاری از منابع دیگر آمده است. متن با ساختاری که ابن‌شهرآشوب آورده تنها در کتاب مسألتان فی النص علی علی علیه‌السلام اثر شیخ مفید(۲۸) مورد اشاره قرار گرفته است.

۲. «مازلت مظلوماً منذ قبض الله نبیه الی یومی هذا». ← ثقفی، الغارات، ۷۶۸/۲، البته با عبارت «رسوله» به جای «نبیه».

۳. «لقد ظلمت عدد المدر و المطر و الوبر». روایت بدین ساختار در نسخهٔ کنونی الغارات وجود ندارد. این روایت را علم الهدی در الشافی فی الامامة (۲۲۳/۳) آورده است. همچنین ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغة (۱۰۶/۴) آن را از ابوالقاسم بلخی، از سلمة بن کهیل، از مسیّب بن نجیه نقل کرده است.

۴. «لقد ظلمت عدد المدر و المطر و الوبر و ما لایحصی». ← علم الهدی، الشافی فی الامامة، ۲۲۳/۳.

۵. ← سلیم بن‌قیس، کتاب سلیم، ۲۱۴؛ علم الهدی، الشافی فی الامامة، ۲۲۴/۳.

روی گشاده

علی‌علیه‌السلام را پیوسته رویی گشاده و لبی خندان بود، هر که را به او روی می‌آورد یاری می‌رساند و هر که را به او امید می‌بست مدد می‌داد. کانون همهٔ آرزوها بود و پناه همه بیوگان. بر رعیت خود مهر می‌ورزید. آنان را بر راه می‌داشت، به برهان روشن خویش می‌پروراند و با جان از ایشان دفاع می‌کرد.

با همسر و یتیمان شهید

علی‌علیه‌السلام یک بار زنی را دید که مشک آبی بر دوش می‌کشد. مشک را از او گرفت و خود بر شانه کشید و به جایی که آن زن قصد داشت برد. در راه از حال آن زن پرسید و او گفت: علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام همسر مرا به یکی از مرزها فرستاده و او کشته شده و برایم کودکانی یتیم گذاشته است و اکنون چیزی ندارم و ناگزیری مرا به خدمتکاری مردم کشانده است.

علی‌علیه‌السلام به خانه رفت و آن شب را با نگرانی گذراند.

چون صبح شد زنبیلی خوراک برداشت و رهسپار گشت. یکی از مردمان گفت: آن را به من ده تا به جای تو بر دوش کشم.

فرمود: اما چه کسی در روز قیامت بار مرا بر دوش کشد؟

به راه ادامه داد و بر در آن سرای رفت و کوبهٔ در را زد.

زن پرسید: کیست؟

فرمود: من همان بنده‌ای هستم که همراه تو شد و مشک را بر دوش کشید. در را بگشای که برای کودکان چیزی آورده‌ام.

زن گفت: خدا از تو خرسند باشد و میان تو و علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام داوری کند.

علی‌علیه‌السلام به درون رفت و فرمود: من دوست دارم ثواب ببرم. میان این که تو خمیر بسازی و نان بپزی و این که کودکان را مشغول کنی و من نان بپزم یکی را برگزین.

زن گفت: من با نان پختن آشناتر و بر آن تواناترم. اما تو با کودکان باش و آنان را مشغول کن تا از پختن نان فارغ شوم.

زن به سراغ آردها رفت و خمیر ساخت. علی‌علیه‌السلام نیز به سراغ گوشت رفت و آن را پخت.

سپس برای کودکان لقمه‌هایی از گوشت و خرما و دیگر چیزها برگرفت. هرگاه به یکی از آنان لقمه‌ای می‌داد می‌فرمود: فرزندم، علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام را از آنچه بر تو گذشته است حلال کن.

باری، چون خمیر آماده شد زن گفت: ای بندهٔ خدا، تنور را برافروز.

علی‌علیه‌السلام به سراغ تنور رفت و چون آن را برافروخت و شعله‌هایش به صورت او زد می‌گفت: ای علی‌علیه‌السلام، بچش که این کیفر کسی است که بیوگان و یتیمان را واگذارد.

در این میان زنی علی‌علیه‌السلام را دید و او را شناخت. به آن بیوه‌زن گفت: وای بر تو! این امیرمؤمنان است! راوی گفته است: پس به سوی علی‌علیه‌السلام شتافت، در حالی که می‌گفت: ای امیرمؤمنان، شرم من از تو!

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام فرمود: ای بندهٔ خدا، نه، بلکه مرا از تو شرم است که در کارت کوتاهی کردم [۱].

ناشی در شعر خود گوید:

ای تباه‌شدگان، به رفتن او راه‌یافتگی از میان رفت و از این که پس از او دیگربار یافته شود نومید گشته‌ایم.

در فقدان او زنان درستکار گریبان دریده‌اند و از آن روز که تو رفته‌ای در غم تو سیاهپوش شده‌ام [۲].

---

۱. مجلسی در بحار الانوار (۵۲/۴۱) این داستان را به نقل از مناقب آورده است.

۲. یـا هـالکا هـلک الرشـاد بـهلکه فـلقد یـئسنا بـعده ان یـوجدا
هتکت جیوب الصالحات فیا بها اضحی لاجلک مذ نأیت مسودا

فصل ۱۴

پیشگامی در هیبت و همّت

گواهی قرآنی

ابوجارود از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿أُولَـٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي ٱلْخَيْرَاتِ﴾[1] فرموده: مقصودِ علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که هیچ‌کس بر او پیشی نجسته است[2].

هیبتی در دل‌ها

از ابن‌عباس روایت شده که گفته است: چون علی علیه السلام دیده فرومی‌هشت می‌ترسیدیم که با او سخن آغاز کنیم.[3]

از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: چگونه بر همتایان چیره شدی؟

فرمود: با جای گرفتن هیبت من در دل‌های آنان.

بیم عمر

نطنزی در خصائص از سفیان بن عیینه، از شقیق بن سلمه نقل کرده که گفته است:

---

۱. مؤمنون/۶۱: آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۹۲/۲.

۳. ← علم الهدی، الشافی فی الامامة، ۲۰۴/۴.

عمر راه می‌رفت. پشت سر خود را نگریست و بر سرعت افزود.

در این‌باره از او پرسیدم.

گفت: چه غافلی! مگر نمی‌بینی آن شیر شیرزاد، آن بخشندهٔ بخشنده‌زاد، آن دلاور جنگاور راکه بر فرق هر که ستم کرد و سر بر تافت نواخت و او را دو شمشیر است و تدبیر است؟

گفتم: این علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

گفت: مادرت به عزایت نشیند. او راکم می‌شماری؟ در نبرد احد با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بستیم که هر کس از ما که بگریزد گمراه است و هر کس کشته شود شهید است و پیامبر صلی الله علیه و آله برای او بهشت را ضمانت کند. اما چون دو لشکر درآویختند آنان ما را شکست دادند، ولی این مرد به تنهایی می‌جنگید تا همراه با جبرئیل جان پیامبر صلی الله علیه و آله را نجات داد و سپس گفت: با او پیمان بستید و از این پیمان سر بر تافتید؟ و مشتی ماسه برداشت و گفت: رویتان سیاه باد. خدای را سوگند، هیچ‌یک از ما نماند، مگر آن‌که ماسه در چشم او نشست. پس برگشتیم و دست بر صورت‌های خود کشیدیم، در حالی که می‌گفتیم: ای ابوالحسن، تو را به خدا، تو را به خدا، از ما درگذر تا خدا از تو درگذرد. تاختن و بازگشتن خوی عرب است. ببخش.

بسیار اندک اتفاقی می‌افتد که تنها او را ببینم و از او نترسم.

بزرگواری در برخورد با دشمن

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: «هرکس کسی را بکشد ابزار و یراق مقتول از آن او است»[۱]

اما علی علیه السلام از این که از کشته‌ای چیزی برگیرد ابا داشت.

او هرگز کسی راکه گریخته است تعقیب نمی‌کرد، از کسی [از دشمن] که کمک می‌خواست فاصله می‌گرفت و به هیچ مجروحی ضربت خلاص وارد نمی‌آورد.

یکی از سادات گفته است:

نه در پی ربودن ابزار و لوازم هتک عورت کرد و نه در تعقیب گریخته‌ای گام برداشت،

---

۱. «من قتل قتیلا فله سلبه». این متن به فراوانی در منابع اهل سنت نقل شده است. برای نمونه ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۱۴۴/۳؛ ابن‌حبان، الصحیح، ۱۰۲/۸ و ۱۷۳/۱۱ و ۱۷۴؛ ترمذی، السنن، ۱۳۱/۴؛ دارمی، السنن، ۳۰۱/۲؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ۲۴۵/۷ و ۲۴۶.

و نه روزی بر مجروحی ضربت خلاصی وارد آورد و نه حرامی حلال دانست و نه ستمی راند[۱].

شاعری دیگر گفته است:

پیشوایی است که خداوند هیچ روز او را ندیده است که بر یتیمی ستم ورزد،
و در هنگام آورد گریخته‌ای را تعقیب کند یا بر مجروحی ضربت خلاص وارد آورد،
و یا در کنار قرشیان بندگی در برابر کسی جز خدای واحد صمد قدیم بشناسد[۲].

هنگامی که عمرو بن عبدودّ را بر زمین افکند، عمرو گفت: ای عموزاده، از تو حاجتی دارم؛ شرمگاه عموزادهٔ خود برهنه مکن و جامه و ابزار او برمگیر.

فرمود: این برایم آسان‌ترین است.

از امام علیه‌السلام روایت شده که در این‌باره فرموده است:

از جامه‌های او چشم پوشیدم، با آن‌که اگر من بر زمین افتاده بودم، قطعاً او جامه‌هایم درمی‌ربود[۳].

محمد بن اسحاق روایت کرده که عمر از او پرسید: چرا زره وی را برنداشتی که سه هزار می‌ارزیده و در میان عرب‌ها همانند نداشته است؟

فرمود: «از این شرم کردم که عموزادهٔ خود را برهنه کنم»[۴].

روایت شده است که خواهر عمرو بن عبدودّ به کنار جنازه‌اش آمد و آن جنازه را با جامه و زره و ابزارش به خاک سپرد و گفت: بزرگواری او را کشته است[۵].

---

۱. لم یـهتک العـورة یـبغی سـلبا — و لاخـطا مـتتبعا لمـنهزم
و لاقـضی یـوما عـلی جـریحه — و لااسـتباح مـحرما و لاظـلم

۲. امـام لایـراه الله یـوماً — یـحیف عـلی الیـتیمة و الیـتم
و لاولیَ عـلی عـقب غـداة الـ — جـلاد و لاحـاز عـلی کـلیم
و لاعـرف العـبادة مـع قـریش — لغـیر الواحـد الصـمد القـدیم

۳. و عـففت عـن اثـوابـه و لو انـنی — کـنت المـقطّر بـزّنی اثـوابـی

بیت در دیوان الامام علی علیه‌السلام نقل نشده، هرچند بیت‌های پیش از آن در این کتاب (۴۶ و ۴۷) آمده است. برای بیت همراه با چند بیت دیگر ← مفید، الارشاد، ۹۹/۱ و ۱۰۴؛ کراجکی، کنز الفوائد، ۱۳۸.

۴. «استحییت ان اکشف ابن عمی». ← ابن‌ابی‌الدنیا، مکارم الاخلاق، ۶۹.

۵. مجلسی در بحار الانوار (۷۳/۴۱) این خبر را به نقل از مناقب آورده است.

علی علیه السلام به قنبر فرموده بود: «ای قنبر، شکارهای مرا برهنه مکن»[۱].

آری، شیران، همان شیران بیشه، در روز نبرد اندیشه‌شان به آن کس است که می‌کشند، نه آن جامه که از او درمی‌برند[۲].

طلا و نقره یکی است

مردی عرب از او مسئلت کرد. فرمود تا او را هزار دهند. کارگزار پرسید: از طلا یا نقره؟ فرمود: «نزد من هر دو سنگ هستند. بدان عرب آن ده که برایش سودمندتر است»[۳].

سهل‌گیری در حساب

ابن‌زبیر به آن حضرت گفت: من در حساب‌های پدرم دیده‌ام که از پدر تو هشتاد هزار درهم طلب داشته است.

امام علیه السلام فرمود: پدر تو راستگو بوده است. پس آن بدهی را پرداخت.

پس از چندی ابن زبیر بازآمد و گفت: در آنچه گفته بودم خطا کرده‌ام. پدر تو آن مقدار که گفتم از پدر من طلب داشته است.

فرمود: «پدرت را حلال کردم و آنچه از من ستانده‌ای نیز از آن تو»[۴].

او را همت‌هایی است که بزرگش را کرانه نیست و کوچکش فراتر از روزگاران است.

او را دستی پردهش است که اگر یک‌دهم از گشاده‌دستی او را به همهٔ زمین نثار می‌کردند، زمین از دریا سرشارتر بود[۵].

---

۱. «یا قنبر، لاتعر فرائسی».

۲. ان الاسود اسود الغاب همتها — یوم الکریهة فی المسلوب لا السلب

۳. «کلاهما عندی حجران فاعط الاعرابی انفعها له». مجلسی در بحار الانوار (۳۲/۴۱) روایت را به نقل از مناقب آورده است.

۴. «والدک فی حل و الذی قبضته منی هو لک». این روایت نیز به سان روایت پیشین در بحار الانوار (۳۲/۴۱) به نقل از مناقب آمده است.

۵. له همم لا منتهی لکبارها — و همّته الصغری اجلّ من الدهر

له راحة لو انّ معشار جودها — علی البر صار البر اندی من البحر

فصل ۱۵

پیشگامی در یقین و پایداری

گواهی قرآن بر یقین او

ابومعاویه ضریر، از اعمش، از سمی، از ابوصالح، از ابوهریره و ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ﴾[1] گفته‌اند: ای محمد، علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام پس از این تو را در آنچه از حساب بدان ایمان آورده است دروغگو نمی‌خواند.

سخن گفتن از یقین

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام بارها فرموده است: «من باب مقام هستم و حجت بر خصام، دابة الارض و صاحب عصا و فیصله بخش قضا. کشتی نجات که هر کس در آن نشیند رهایی یابد و هر کس از آن فروماند غرق شود»[2].

همچنین فرمود: «من درخت دهش، حجاب مردمان، صاحب دنیا، حجت انبیا، زبان ناب، ریسمان استوار و آن خبر سترگی هستم که از آن روی می‌گردانید و درباره‌اش از شما می‌پرسند و در آن اختلاف دارید»[3].

---

۱. تین/۷: پس چه چیز تو را بعد از این به تکذیب جزا وامی‌دارد.

۲. «انا باب المقام و حجة الخصام و دابة الارض و صاحب العصا و فاصل القضاء و سفینة النجاة من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق». ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۴۳۴.

۳. «انا شجرة الهدی و حجاب الوری و صاحب الدنیا و حجة الانبیاء و اللسان المبین و الحبل المتین و النبأ العظیم الذی

باز هم گفته است: «به عزت و جلال و به علو مکان تو در عظمت و قدرت خویش سوگند، نه از دشمن بیم برده‌ام، نه دوستی را تملق گفته‌ام و نه کسی جز تو را بر نعمتی سپاس گزارده‌ام»[1].

در مناجات آن حضرت آمده است: «خداوندا، من بنده و ولیّ توام که مرا برگزیده‌ای و پسندیده‌ای و مرتبتی بلند داده‌ای و گرامی داشته‌ای، از این رهگذر که مقام اصفیای خویش و خلافت اولیای خود به من داده‌ای و مرا بی‌نیاز ساخته‌ای و مردم را در دین و دنیایشان نیازمند من داشته‌ای. مرا ارجمند کرده‌ای و بندگان را بر درگاهم خوار ساخته‌ای. نور خود در دلم جای داده‌ای و مرا نیازمند کسی جز خود نکرده‌ای. به من نعمت داده‌ای و به واسطهٔ من نعمت داده‌ای. بر من منت هیچ‌کس جز خود ننهاده‌ای و مرا برای زنده داشتن حق تو و گواهی دادن بر مردمان و به این که جز به خرسندی و خشم تو خرسندی و خشم نگیرم و جز حق نگویم و جز صدق بر زبان نیاورم برپا داشته‌ای»[2].

بنگر که چگونه در اظهار حق جسارت داشت و چگونه، آن سان که عامه در حلیة‌الاولیاء و غریب الحدیث و کتاب‌های دیگر خود از طرق اختصاصی خویش روایت کرده‌اند، کسانی را به خواری و خذلان کشاند.

بیم نبردن از مرگ

امیرمؤمنان علیه السلام در نبرد صفین میان دو اردو با جامهٔ زیر جولان می‌داد. حسن علیه السلام گفت: ای پدر، این جامهٔ پیکار نیست. فرمود: «پسرم، پدرت برایش اهمیتی ندارد که او بر مرگ چیره شود یا مرگ بر او چیره گردد»[3].

←

عنه تعرضون و عنه تسألون و فیه تختلفون».

۱. «فوعزتک و جلالک و علو مکانک فی عظمتک و قدرتک ما هبت عدواً و لاتملقت ولیاً و لاشکرت علی النعماء احداً سواک».

۲. «اللهم انی عبدک و ولیک اخترتنی و ارتضیتنی و رفعتنی و کرمتنی بما أورثتنی من مقام اصفیائک و خلافة أولیائک و أغنیتنی و أفقرت الناس فی دینهم و دنیاهم إلی و أعززتنی و أذللت العباد إلی و أسکنت قلبی نورک و لم تحوجنی الی غیرک و أنعمت علی و انعمت بی ولم تجعل منة علی لأحد سواک و أقمتنی لإحیاء حقک و الشهادة علی خلقک و أن لاأرضی و لاأسخط إلا لرضاک و سخطک و لاأقول إلا حقاً و لاأنطق إلا صدقا».

۳. «یا بنی ان اباک لایبالی وقع علی الموت او وقع الموت علیه». ← طبرسی، مجمع البیان، ۳۰۹/۱.

او همچنین می‌فرمود: «چقدر آن تیره‌بخت‌ترین مردمان انتظار می‌کشد که آن را ـ اشاره به ریش خود ـ از بالا به خون وی رنگین سازد»[۱].

رستگار شدم

چون ابن‌ملجم ـ خدایش لعنت کناد ـ بر علی علیه السلام ضربت نواخت، او فرمود: «به خدای کعبه که رستگار شدم»[۲].

خداوند فرموده است: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾[۳].

شاعر گفته است:

تو را پدر مباد، آیا به مرگ که ناگزیر آن را ملاقات خواهم کرد مرا می‌ترسانی؟[۴]

گواهی قرآن بر پایداری او

از صبر و پایداری او است که خداوند درباره‌اش فرموده است: ﴿الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾[۵]. دلیل نزول آیه در شأن علی علیه السلام آن است که همه بر پایداری آن حضرت در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله، از خردسالی تا کهنسالی و پس از وفات پیامبر خدا علیه السلام اجماع دارند و از سویی دیگر خداوند پایداران را در این آیه توصیف کرده: ﴿وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ

---

۱. «ما ینتظر اشقاها ان یخضبها من فرقها بدم». ← ثقفی، الغارات، ۷/۱ و ۳۰ و ۴۴۴/۲ (روایت اخیر با ساختاری متفاوت)؛ مفید، الارشاد، ۱۳/۱ و ۳۲۰ (با اندکی تفاوت)؛ طبرسی، اعلام الوری، ۳۱۰/۱.

۲. «فزت و رب الکعبة». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۴۸۸/۲؛ شریف رضی، خصائص الائمة علیهم السلام، ۶۳؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۳۶۷؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۴۴۲/۲.

۳. جمعه/۶: بگو ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر، پس اگر راست می‌گویید درخواست مرگ کنید.

۴. أبالموت الذی لابد انی ملاق لاباک تخوفینی

بیت از ابوحیه نمیری است. برای آن ← ابن‌منظور، لسان العرب، ۱۱/۱۴ و ۱۲.

۵. آل‌عمران/۱۷: اینانند شکیبایان و راستگویان و فرمانبرداران و انفاق‌کنندگان و آمرزش‌خواهان در سحرگاهان.

وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلْبَأْسِ أُولَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا﴾[۱] و این در حالی است که بی‌تردید این اوصاف اوصاف علی علیه‌السلام است.

در مجمع البیان[۲] و تفسیر علی بن ابراهیم[۳] و ابان بن عثمان[۴] است که علی علیه‌السلام در نبرد احد شصت زخم برداشت.

در تفسیر قشیری[۵] است که انس بن مالک گفته است: علی علیه‌السلام را در حالی که شصت و اندی زخم بر تن داشت به حضور پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آوردند.

ابان گفته است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ام‌سلیم و ام عطیه فرمود تا علی علیه‌السلام را درمان کنند. گفتند: بر او بیمناک شده‌ایم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به عیادت او رفت و مسلمانان نیز او را که یکپارچه زخم و جراحت بود عیادت کردند. در این هنگام پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر زخم‌هایش او دست می‌کشید و می‌فرمود: مردی که چنین زخم‌ها در راه خدا دیده باشد، به راستی که آزمون خویش گذرانده و بهانه را ستانده است» ــ و زخم‌هایی که بر آن‌ها دست می‌کشید بهبود می‌یافت.

علی علیه‌السلام نیز گفت: «سپاس خدایی را که نگریخته‌ام و پشت نکرده‌ام»[۶].

خداوند هم در قرآن کریم در دو جا او را سپاس گزارد؛ و آن این که فرمود: ﴿وَسَنَجْزِي ٱلشَّـٰكِرِينَ﴾[۷] و ﴿سَيَجْزِي ٱللَّهُ ٱلشَّـٰكِرِينَ﴾[۸].

سعید بن جبیر از ابن‌عباس روایت کرده که دربارهٔ آیهٔ ﴿أَفَإِيْن مَاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَـٰبِكُمْ

---

۱. بقره/۱۷۷: کسانی که در سختی و زیان و به هنگام جنگ شکیبایانند. آنانند کسانی که راست گفته‌اند و آنان همان پرهیزگارانند.

۲. ← ۴۰۹/۲.

۳. ← قمی، تفسیر القمی، ۱۱۶/۱. البته در این کتاب نود زخم آمده است، شاید هم میان واژه‌های «تسعون» و «ستون» تصحیفی در میان بوده است.

۴. طوسی در الفهرست (۵۹ ـ ۶۲) از تفسیری برای ابان بن تغلب بن ریاح بکری جریری (درگذشته در روزگار امام صادق علیه‌السلام) نام می‌برد، ولی برای ابان بن عثمان به کتابی در زمینهٔ مغازی و تاریخ اشاره می‌کند.

۵. مقصود تفسیر ابن‌حبیب قشیری است که تاکنون چاپ نشده است.

۶. «الحمدلله الذی لم افرّ و لم اولّ الدبر».

۷. آل‌عمران/۱۴۵: و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد.

۸. آل‌عمران/۱۴۴: و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش دهد.

﴿وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلىٰ عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ ٱللهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي ٱللهُ ٱلشَّاكِرِينَ﴾[۱] گفته: مقصود از سپاسگزاران آقای تو علی بن ابی‌طالب علیه السلام است و مقصود از آنان که به گذشتهٔ خویش برگشتند نیز کسانی است که از علی علیه السلام برگشتند[۲].

سفیان ثوری، از منصور، از ابراهیم، از علقمه، از ابن‌مسعود روایت کرده که دربارهٔ ﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ ٱلْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا﴾ گفته: مقصود صبر[۳] علی بن ابی‌طالب علیه السلام فاطمه علیها السلام حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در این دنیا بر گرسنگی و بر فقر و نیز پایداری آنان در آزمون در راه خدا است و آنان همان رستگارانند[۴].

علی بن عبدالله بن عباس گفته: مقصود از ﴿وَتَوَاصَوْا بِٱلصَّبْرِ﴾[۵] علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.[۶]

هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر درگذشت جعفر را در سرزمین موته به علی علیه السلام داد علی گفت: «انا لله و انا الیه راجعون».

پس خداوند این آیه‌ها را نازل کرد: ﴿ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوٓا إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُهْتَدُونَ﴾[۷].

جامهٔ فقر برای دوستداران او

مردی به علی علیه السلام گفت: خدای را سوگند، برای خدا تو را دوست دارم.

فرمود: «اگر مرا دوست داری جامه‌ای برای فقر مهیا ساز»[۸].

---

۱. آل‌عمران/۱۴۴: آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیدهٔ خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیدهٔ خود بازگردد هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.

۲. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۶۳/۲.

۳. مؤمنون/۱۱۱: من هم امروز به پاس آن که صبر کردند بدانان پاداش دادم.

۴. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۵۳۱/۱.

۵. عصر/۳: و همدیگر را به شکیبایی توصیه کرده‌اند.

۶. ← حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۷۸/۲، ۴۸۰ و ۴۸۱.

۷. بقره/۱۵۶ و ۱۵۷: همان کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او بازمی‌گردیم. بر ایشان درودها و رحمتی از پروردگارشان باد و راه‌یافتگان هم خود ایشانند.

۸. «ان کنت تحبنی فاعد للفقر تجفافا ـ او جلبابا». این متن در نهج البلاغه (حکمت ۱۱۲) بدین صورت آمده است: «من احبنا اهل البیت فلیستعد للفقر جلبابا».

سید حمیری گفته است:

اگر واقعاً از پیروان ابوالحسنعليه‌السلام آن امام هدایتگر هستی، برای تردیدهای روزگار زرهی بر تن کن،
که بلا به همهٔ شیعیان او می‌رسد. پایداری کن و در هنگام اندوه و گرفتاری مشکن[1].

ابوعبید[2] و ثعلب[3] گفته‌اند: معنای آن سخن این است که زرهی از عمل صالح و تقوا آماده کن تا در روز قیامت در برابر فقر سپر باشد. برخی دیگر گفته‌اند که باید دنیا را واگذارد و در آن زهد ورزد و بر فقر صبر کند. گواه این معنای اخیر آن است که امیرمؤمنانعليه‌السلام خود دربارهٔ کسانی فرمود: چرا آنان را در سیمای شیعه نمی‌بینم؟

پرسیدند: ای امیرمؤمنان، سیمای شیعه چیست؟

فرمود: «از گرسنگی شکم تهی دارند، از تشنگی لب‌هایشان خشکیده است و از گریه چشم‌هایشان تر است»[4].

کشاجم گفته است:

مدعی‌اند هرکس علیعليه‌السلام را دوست داشته باشد باید جامه‌ای برای فقر بر تن کند.
دروغ گفته‌اند. چه بسا فقیرانی که او را دوست داشته‌اند و جامه‌هایی از غنا بر تن کرده‌اند.
آنان گفتهٔ وصی را به معنایی دیگر جز آنچه صواب است تحریف کرده‌اند.
او تنها گفته است؛ اگر دوست مایید دنیا را واگذارید[5].

---

۱. ان کنت من شیعة الهادی ابی‌حسن — حقا فاعدد لریب الدهر تجفافا
ان البلاء مصیب کل شیعته — فاصبر و لاتک عند الهمّ مقصافاً

← دیوان السید الحمیری، ۲۹۰ و ۲۹۱.

۲. غریب الحدیث، ۴۶۶/۳.

۳. در متن تغلب آمده، ولی بنابر قراین ثعلب درست است. البته این سخن را در الفصیح و نیز در مجالس نیافتم.

۴. «خمص البطون من الطوی یبس الشفاه من الظما عمش العیون من البکاء». برای متن با ساختاری متفاوت ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۲۱؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنینعليه‌السلام، ۲۹۴/۲؛ ابن‌بابویه، صفات الشیعة، ۱۰؛ مفید، الارشاد، ۲۳۷/۱؛ علم الهدی، الامالی، ۱۳/۱؛ طوسی، الامالی، ۲۱۶ و ۵۷۶؛ اسکافی، المعیار و الموازنة، ۲۴۱.

۵. زعموا ان من أحب علیا — ظل للفقر لابسأ جلبابا

←

پیامبر صلی الله علیه و آله او را به صبر سفارش می‌کند

در مسند[1] ابویعلی و اعتقاد[2] اشنهی و مجموع ابوالعلاء همدانی[3] از انس، ابوبرزه و ابورافع و همچنین در ابانة[4] ابن‌بطه از سه طریق روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله قدم‌زنان عازم قبا شد.

در راه بر باغی گذشت.

علی علیه السلام گفت: چقدر این باغ نیکو است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، باغ تو در بهشت از این نیکوتر است.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر هفت باغ گذشت و همین سخن تبادل شد. آن‌گاه به سوی علی علیه السلام خم شد و او را در آغوش گرفت و گریست.

علی علیه السلام نیز گریست و پرسید: ای پیامبر خدا، چه چیز شما را به گریه واداشته است؟

فرمود: «بر کینه‌های نهفته در سینه‌های کسانی می‌گریم که تنها پس از من آن‌ها را آشکار کنند»[5].

پرسید: ای پیامبر خدا، چه کنم؟

فرمود: «صبر کن، و اگر صبر نکنی با سختی و دشواری رویاروی شوی»[6].

علی علیه السلام پرسید: ای پیامبر خدا، آیا در این امر از تباهی دین من بیم داری؟

فرمود: نه، بلکه حیات دین تو در آن است.

→

کـــذبوا کــم احـــبه مــن فـقير	فـــتردی مـــن الغـــنی أثـوابـا
حـــرفوا مـــنطق الوصــی لمـعنی	خــــالفوا إذ تأولوه الصـــوابـــا
إنـــما قـــال ارفـضوا عـنکم الدنـ	يــــا اذا کــــنتم لنـــا أحـــبابا

← دیوان کشاجم، ۳۶.

۱. ← ۴۲۶/۱.

۲. قبلاً بدین کتاب پرداخته شده است.

۳. مقصود ابوالعلاء حسن بن احمد بن علی بن حسن عطار مشهور به ابن‌عطار همدانی (د. ۵۲۹ ق.) است. دربارهٔ المجموع او اطلاعی به دست نیاوردم. ← بغدادی، هدیة العارفین، ۲۸۰/۱.

۴. روایت را در الابانة الکبری نیافتم.

۵. «ابکی لضغائن فی صدور قوم لن تبدو لک الا من بعدی».

۶. «تصبر فان لم تصبر تلق جهدا و شدة».

سید حمیری گفته است:

در خاطرهٔ آن باغ‌ها و سخن پیامبرﷺ عبرت‌ها بوده است، در آن هنگام که از دیده اشک فرومی‌ریخت،

و علی‌علیه السلام گفت: از چه روی می‌گریی؟ و او فرمود از کینه‌های طایفه‌ای که توقع شرّ ایشان دارم.

شرّی نسبت به تو که پس از مرگ من آن را آشکار کنند و خدایت هدایت کند، در آن چه خواهی کردم؟[1]

عونی نیز گفته است:

در ماجرای آن باغ‌ها، پیامبرﷺ در حالی که آنچه را در آینده از سوی آنان رخ خواهد داد بدیشان نسبت می‌داد،

فرمود: پس از من گروهی از قرشیان با تو و پیمان تو بزرگ‌ترین نیرنگ‌ها خواهند کرد.

آنان رازهایی را که در سینه‌هایشان است و کینه‌ها و خشم‌های کهن را آشکار خواهند ساخت.

در آن هنگام کسانی به سختی در دام فتنه‌ای خواهند افتاد، اما تو از آن فتنه برکنار و ایمن خواهی ماند.

شما مردمان با او حیله‌های گسترده می‌کنید و پیش از مرگ من او را از خشم می‌آکنید.

اما او شکیبا و بردبار و سپاسگزار و مسالمت‌جوی و خویشتندار و صاحب حکمت و تدبیر می‌ماند[2].

---

۱. و قدکان فی یوم الحدائق عبرة — و قول رسول الله و العین تدمع
فقال علی مم تبکی فقال من — ضغائن قوم شرهم أتوقع
علیک و قد یبدونها بعد منیتی — فماذا هدیت الله فی ذاک یصنع

← دیوان السید الحمیری، ۲۸۳.

۲. و قدقال فی یوم الحدائق موعزاً — الیهم بما فی فعلهم هو آت
ستغدر بعدی من قریش عصابة — بعهدک دهراً أعظم الغدرات
سیبدین أسراراً ثوت فی صدورهم — قدیما من الأضغان و الاحنات
سیفتن قوم عندها أی فتنة — و أنت سلیم غیر ذی‌فتنات
و یوسع غدراً منکم بعهوده — و یملأ غیظا قبل حین مماتی
و توجد صباراً شکوراً مسلماً — کظوما لغیظ النفس ذاحکمات

پیوسته در پیکار

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «از آن روز که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را برانگیخت روی آرامش ندیدم و خدای را بر این سپاس. در خردسالی دورانی از بیم گذراندم و در بزرگسالی به پیکار مشرکان و جنگ منافقان پرداختم، تا زمانی که خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله خود را به سوی خویش برد و آن‌گاه هنگامهٔ بزرگ برخاست و پیوسته بیمناک و اندیشناک بودم و از آن می‌ترسیدم چیزی پیش آید که تاب ماندن در آنم نباشد. اما خدای را سپاس که جز خیر ندیدم تا آن هنگام که عمر درگذشت و مسئله‌ها رخ نمود و خدای آنچه خواست کرد. پس از آن فلانی از میان رفت.

پس آن سان که می‌بینید، من همواره به شمشیر خود پیکار کرده‌ام تاکنون که پیرمردی شده‌ام»[1].

عمرو بن حریث در روایتی گوید: امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «در خردسالی می‌پنداشتم امیران بر مردم ستم می‌رانند. اما اینک مردمانند که به امیران ستم می‌کنند»[2].

سید حمیری گفته است:

از آن زمان که محمد صلی الله علیه و آله رهسپار سفر شد او پیوسته بی آن‌که خوار شود ستم دید.

امت بر او ستم روا داشتند و ستم آنان به او هر اندازه که کوچک باشد بزرگ است[3].

همواره مظلوم

ابوالفتح حفّار به سند خود روایت کرده است که علی علیه السلام فرمود: «تا بوده‌ام مظلوم بوده‌ام»[4].

---

۱. «مارأیت منذ بعث الله محمداً رخاء فالحمد لله و لقد خفت صغیراً و جاهدت کبیراً اقاتل المشرکین و اعادی المنافقین حتی قبض الله نبیه فکانت الطامة الکبری فلم‌أزل محاذراً وجلا أخاف أن یکون ما لایسعنی فیه المقام فلم‌أر بحمد الله إلا خیراً حتی مات عمر فکانت أشیاء ففعل الله ما شاء الله ثم اصیب فلان فما زلت بعد فیما ترون دائبا اضرب بسیفی حتی کنت شیخا». ← مفید، الارشاد، ۲۸۴/۱.

۲. «کنت احسب صبیا ان الامراء یظلمون الناس فاذا الناس یظلمون الامراء». ← بلاذری، انساب الاشراف، ۱۴۲/۲.

۳.
مازال مذ سلک السبیلَ محمدٌ ... و مضی لغیر مذلة مظلوماً
ضامته امّته و ضیمهم له ... قدکان اصغر مایکون عظیما

← دیوان السید الحمیری، ۳۸۴.

۴. «مازلت مظلوما مذ کنت».

گفتند: این را که در بزرگسالی ستم دیده‌ای می‌دانیم. ستم دیدنت در خردسالی چگونه بوده است؟ در پاسخ فرمود: «عقیل چشم‌درد داشت و در چشم او دارد نمی‌ریختند، مگر آن‌که از من آغاز می‌کردند»[۱].

ابن‌حجاج گفته است:

در گذشته‌ها، آن هنگام که عقیل درمان می‌شد، جز او که بیمار بود کسی دیگر نیز به ناگزیر بیمار بود!
هرگاه عقیل چشم‌درد داشت آنچه درمان چشم او بود در آغاز در چشمان علی علیه السلام می‌ریختند[۲].

---

۱. «ان عقیلا کان به رمد فکان لایذرهما حتی یبدأوا بی». ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۴۵/۱؛ طوسی، الامالی، ۳۵۰.

۲.
و قـدیماً کـان العـقیل یـداوی — و سـوی ذلک العـلیل عـلیل
حـین کـانت تـذرّ عـین عـلیّ — کـلما التـاث او تشکـی عـقیل

فصل ۱۶

پیشگامی در کارهای شایسته

گواههایی قرآنی

امام باقر علیه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ﴾[1] فرمود: مقصود امیرمؤمنان علیه السلام و شیعیان او هستند و ایشان را پاداشی بدون منّت است[2].

محمد بن عبدالله بن حسن از پدران خود، سدّی از ابومالک از ابن‌عباس و نیز از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِٱلْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ ٱللهِ﴾[3] فرموده است: خدای را سوگند که مقصود علی بن ابی‌طالب علیه السلام است[4].

سدی، ابوصالح و ابن‌شهاب از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که دربارهٔ ﴿وَ يُبَشِّرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّالِحَاتِ﴾[5] گفته است: محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، جعفر، عقیل، حمزه، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام

---

۱. انشقاق/۲۵؛ تین/۶: مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۴۳۰/۲، در تفسیر آیهٔ سورهٔ تین؛ کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۵۷۷ (مشتمل بر نام چند تن دیگر در کنار نام امیرمؤمنان)؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۴۵۵/۲.

۳. فاطر/۳۲: و برخی از آنان در کارهای نیک به فرمان خدا پیشگامند.

۴. ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۳۴۸؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ۱۶۰/۲.

۵. اسراء/۹: و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد.

و حسین(ع) را که کارهای شایسته یعنی طاعت انجام می‌دادند به بهشت مژده می‌دهد و مقصود از ﴿أَمْ نَجْعَلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ﴾[1] علی(ع)، حمزه و عبیدة بن حارث و مقصود از ﴿كَٱلْمُفْسِدِينَ فِي ٱلْأَرْضِ﴾[2] عتبه، شیبه و ولید است.

امام صادق(ع) فرموده است: «امیرمؤمنان(ع) از دسترنج خود هزار برده آزاد کرد»[3].

این همه، عددی فزون از شمار است.

سید حمیری گفته است:

از اصل مال خود هزار برده آزاد کرد و بدین کار خشنودی خداوند را خواست[4].

همو گفته است:

از دسترنج خود هزار بنده آزاد کرد و آنان پس از دوره‌ای بردگی آزاد شدند[5].

وقف‌ها

مردی نزد او یک اشتروار هستهٔ خرما دید. پرسید: ای ابوالحسن این‌ها چیست؟ فرمود: به خواست خداوند، صدهزار نخل.

او آن هسته‌ها را کاشت و حتی یکی از آن‌ها به هدر نرفت[6] و سپس همهٔ آن درخت‌ها را وقف کرد. او همچنین، در خیبر و در وادی‌القری اموالی وقف کرد. اموالی نیز در ابونیرز، بغیبغه، ارباج، اذینه، رعد،

---

۱. ص/۲۸: یا مگر کسانی را که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند قرار می‌دهیم... .

۲. ص/۲۸: چون مفسدان در زمین؟

۳. «ان امیرالمؤمنین اعتق الف مملوک من کد یده». ← کلینی، الکافی، ۷۴/۵؛ ابن‌بابویه، الامالی، ۳۵۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۳۲۶/۶؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷.

۴. و اعتق الفا ثم من صلب ماله / اراد بهم وجه الاله و سیبا
← دیوان السید الحمیری، ۷۷.

۵. و اعتق من یدیه الف نفس / فاضحوا بعد رق معتقینا
← همان، ۴۳۴.

۶. ← کلینی، الکافی، ۷۵/۵؛ ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۳۰۲/۲.

رزین و رباح بر مؤمنان وقف نمود و صاحبان امانت و صلاح از فرزندان فاطمه علیها السلام را بر این اموال گماشت.

امام صد چاه در ینبع حفر کرد و به حاجیان اختصاص داد که تا امروز باقی است.

هم در راه مکه، در راه کوفه، در مسجد فتح در مدینه، در برابر قبر حمزه، در مقیات، در کوفه، در جامع بصره، در آبادان و در جاهایی دیگر چاه‌هایی حفر کرد.

کارهای شایسته

علی علیه السلام روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها هزار رکعت نماز می‌گزارد[1].

امام راه مکه را هموار کرد.

همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله هفت سال و پس از او سی سال روزه گرفت.

در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ده بار حج کرد.

در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله با کافران و پس از رحلت او با منافقان جنگید.

علی علیه السلام همچنین فتوا گستراند، علم‌ها پایه گذارد و سنت‌ها زنده ساخت و بدعت‌ها میراند.

یکی از سادات گفته است:

> احزاب را از هم پراکند و گردن‌ها زد و بت‌ها شکست و اندوه‌ها برگشود.
>
> همان زاهد پرستشگر محراب و همان سجده‌گزار و رکوع‌کننده در ظلمت شب.
>
> در آفتاب سوزان روزه گرفت و به گاه افطار خوراک خویش به گدایی بخشید و بی‌افطاری روزه گشود[2].

عبدی نیز در شعر خود گفته است:

> چه کمین‌گاه‌های مرگ که برای خشنودی خدا بدان‌ها درآمد و چه ژرفای دریاها که در داوری‌ها بدان‌ها فرورفت.

---

۱. ← ابن‌بابویه، الامالی، ۳۵۶.

۲.

مفرق الأحزاب ضراب الطلی	مکسر الاصنام کشاف الغمم
الزاهد العابد فی محرابه	الساجد الراکع فی جنح الظلم
صام هجیراً و علی سائله	جاد بافطار الصیام ثم تم

چه بسیار شب‌های تیره که برای خدا به صبح رساند و چه بسیار صبح‌های گرم و برافروخته چون تنور که روزه گرفت[۱].

نماز شب

ابویعلی در مسند خود روایت کرده که امام علی علیه السلام فرموده است: «از آن هنگام که این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که نماز شب نور است هیچ گاه نماز شب را ترک نکرده‌ام»[۲].

ابن‌کواء پرسید: حتی شب هریر؟

فرمود: و حتی شب هریر[۳].

شب‌زنده‌داری در رمضان و شوال

در ابانه[۴] عکبری است که سلیمان بن مغیره از مادر خود نقل کرده که گفته است: از ام‌سعید که از کنیزان همخوابه علی علیه السلام بود دربارهٔ نمازگزاردن او در ماه رمضان پرسیدم. گفت: ماه رمضان و شوال در این هر دو ماه همهٔ شب را زنده می‌داشت.

عبادتی پیوسته

نیشابوری در روضة‌الواعظین روایت کرده که عروة بن‌زبیر گفته‌است: یکی از تابعان از انس بن مالک شنیده که آیهٔ ﴿أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾[۵] دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است.

۱.

و کم غمرة للموت فی الله خاضها	و لجة بحر فی الحکوم أقامها
و کم لیلة لیلاء لله قامها	و کم صبحة مسجورة الحر صامها

۲. «ماترکت صلاة اللیل منذ سمعت قول النبی صلاة اللیل نور».

۳. ← ابویعلی، المسند، ۲۳۶/۱ و ۲۳۷، با این تفاوت که به جای نماز شب از تسبیح مشتمل بر سی و سه بار «سبحان الله» سی و سه بار «الحمد لله» و سی و چهار بار «الله اکبر» یاد شده و مطابق این روایت امام علی علیه السلام فرموده: هیچ‌گاه آن را وانگذاشته است، حتی در شب صفین.

۴. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۵. زمر/۹: آیا چنین کسی بهتر است یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت خدا می‌کند و از آخرت

آن مرد تابعی گفته است: در هنگام مغرب نزد علیؑ رفتم. او را دیدم که نماز می‌گزارد و در نماز خود قرآن می‌خواند. او این کار را تا طلوع سپیده ادامه داد و سپس وضو نو ساخت و به مسجد روانه شد و آن‌جا نماز صبح مردمان را امامت کرد. آن‌گاه به خواندن تعقیبات نشست و تا طلوع خورشید بر آن حال بود. پس مردم آهنگ او کردند و تا نماز ظهر به کارهای ایشان رسیدگی کرد. آن‌گاه وضو نو ساخت و نماز ظهر را برای یاران امامت کرد. پس از آن برای تعقیب خواندن نشست تا نماز عصر را برای آنان خواند. پس از نماز عصر نیز به داوری و فتوا دادن برای مردم نشست تا زمانی که خورشید غروب کرد[1].

حالت او هنگام نماز

در تفسیر قشیری است که چون هنگام نماز فرامی‌رسید رنگ رخساره‌اش دیگرگون می‌شد و به لرزه می‌افتاد. پرسیدند: تو را چه شده است؟

فرمود: «هنگام امانتی رسیده که خداوند آن را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها نهاد و نپذیرفتند که آن را بردارند. ولی انسان با همهٔ ضعف خود آن را برداشت. اینک نمی‌دانم آیا آن را درست برمی‌دارم یا نه»[2].

راز و نیاز

عروة بن زبیر گفته است: از کارهای شایسته سخن به میان آورده بودیم که ابو دردا راه گفت: پرستشگرترین مردم علی بن ابی‌طالبؑ است. در جایی که هیچ‌کس دیگر نبود، از او شنیدم که با صدایی غمگین و آوایی پراندوه چنین راز و نیاز می‌کرد: «خدایا، چه بسیار گناهانی که در آن‌ها به بردباری بر من گذشت کردی و در برابر آن نعمت خویش را به من دادی و چه بسیار جرم‌ها که به کرم

→

می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟ بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پندپذیرند.

۱. برای متن با اندکی تفصیل بیشتر ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۷.

۲. «جاء وقت امانة عرضها الله تعالی علی السماوات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و حملها الانسان فی ضعفه فلا ادری أحسن اذا ما حملت ام لا». روایت در متون امامیه در عوالی اللئالی ابن ابی‌جمهور (۳۲۴/۱) بدون ذکر منبع آمده و مجلسی در بحارالانوار (۵۷/۴۱) آن را به نقل از مناقب آورده است.

خویش بر من فروپوشاندی. خدایا، اگر در نافرمانی تو عمرم به دراز کشد و در برابر گذشت تو گناهم گران گردد جز بخشایشت را آرزو نکنم و جز به خرسندی‌ات امید نبندم»[۱].

پس چهار رکعت نماز کرد و آن‌گاه به دعا و تضرع پرداخت و از مناجات او بود که گفت: «خدوندا، به بخشایش تو می‌اندیشم و گناهم بر من سبک می‌نماید. اما کیفردهی گران تو را به یاد می‌آورم و گرفتاری‌ام بر من سخت و سنگین می‌نماید»[۲].

پس چنین افزود: «آه، اگر در آن صحیفه‌ها گناهی را خوانم که من خود آن را از یاد برده‌ام ولی تو در شمار آورده‌ای و می‌گویی او را بگیرید! وای بر آن‌که برای کیفر تو بگیرندش و نه خاندانش او را سود بخشد و نه قبیله‌اش او را نفعی رساند و چون به سروش غیبی اجازت داده شود همه هدف تیر بلا قرار گیرند.

آه از آن آتش که جگر و کلیه را بسوزاند!

آه از آن آتش که شعله افروزد و شراره پراکند!

آه از آن دهشتی که از آن شعله‌های برافروخته پیش آید!»[۳]

پس به گریه کردن فروشد و من از او هیچ صدایی نشنیدم. با خود گفتم: خواب بر او چیره شده است. او را برای نماز صبح بیدار می‌کنم.

به سراغش رفتم. دیدم چون تخته‌ای بر زمین افتاده است. او را جنباندم. اما حرکتی نکرد.

گفتم: انا لله و انا الیه راجعون! خدای را سوگند علی بن ابی‌طالب علیه السلام درگذشته است!

راوی گفته است: شتابان به سرایش رفتم تا خبر درگذشت او را به کسانش دهم. اما فاطمه علیها السلام گفت: او را چه شده است؟

او را از ماجرا آگاهاندم. گفت: خدای را سوگند، این همان بیهوشی‌ای است که از خشیت خدای تعالی به وی دست دهد.

---

۱. «إلهی کم من موبقة حلمتها عنی فقابلتها بنعمتک و کم من جریرة تکرمت علی بکشفها بکرمک إلهی ان طال فی عصیانک عمری و عظم فی الصحف ذنبی فما انا مؤمل غیر غفرانک و لا انا براج غیر رضوانک».

۲. «الهی افکر فی عفوک فتهون علیّ خطیئتی ثم اذکر العظیم من اخذک فتعظّم علیّ بلیتی».

۳. «آه ان قرأت فی الصحف سیئة انا ناسیها و انت محصیها فتقول خذوه فیا له من مأخوذ لاتنجیه عشیرته و لاتنفعه قبیلته یرجمهم البلاء اذا اذن فیه بالنداء آه من نار تنضج الاکباد و الکلی آه من نار لواعة للشوی آه من غمرة من ملهبات لظی».

پس قدری آب آوردند و بر صورتش افشاندند.

به هوش آمد و در من که می‌گریستم نگریست و گفت: «ای ابودرداء، از چه می‌گریی؟ چگونه می‌شد، اگر می‌دیدی که مرا به حساب فراخوانده‌اند و گناهکاران به کیفر یقین یافته‌اند و فرشتگانی ستبر و شعله‌هایی پرخشم مرا در میان گرفته‌اند و در پیشگاه آن خداوند ملک جبار قرار گرفته‌ام و دوستان مرا وانهاده‌اند و ساکنان دنیا سخت بر من رحمت طلبیده‌اند و من در پیشگاه آن کسی هستم که هیچ رازی بر او پنهان نیست»[۱].

چه کسی را توان عبادت او است؟

امام زین‌العابدین علیه‌السلام یکی از صحیفه‌های عبادت او را برداشت، اندکی از آن خواند و از سر خستگی آن را از دست نهاد و فرمود: «چه کسی را تاب عبادت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است؟»[۲]

انس بن مالک گفته است: چون آیه‌های پنج‌گانهٔ ﴿أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنۢبِتُوا۟ شَجَرَهَآ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ * أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنْهَٰرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِىَ وَجَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ * أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦٓ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ * أَمَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ﴾[۳] نازل شد علی علیه‌السلام چونان گنجشکی به خود لرزید.

---

۱. «مم بکاؤک یا اباالدرداء فکیف و لو رأیتنی و دعی بی الی الحساب و ایقن اهل الجرائم بالعذاب و احتوشنی ملائکة غلاظ و زبانیة فظاظ فوقفت بین یدی الملک الجبار قد اسلمتنی الاحباء و رحمنی اهل الدنیا اشد رحمة لی بین یدی من لا یخفی علیه خافیة». ← فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۱۲.

۲. «من یقوی علی عبادة علی بن ابی‌طالب؟» ← مفید، الارشاد، ۱۴۲/۲؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۷۲/۳؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ۳۱۸؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۸۹۱/۲.

۳. نمل/۶۰ ـ ۶۴: آیا آنچه شریک می‌پندارند بهتر است یا آن کس که آسمان‌ها و زمین را خلق کرد و برای شما آبی از ←

پیامبرﷺ خدا پرسید: ای علی، تو را چه شده است؟

گفت: ای پیامبر خدا، از کفر آنان و از حلم خدا در برابر ایشان در شگفت شده‌ام.

پیامبرﷺ دستی بر علیؑ کشید و فرمود: «تو را مژده باد. هیچ مؤمنی تو را دشمن ندارد و هیچ منافقی تو را دوست ندارد و اگر تو نبودی حزب خدا شناخته نشده بود»[1].

کار برای رفع گرسنگی پیامبرﷺ

صاحب حلیه[2]، احمد در فضائل[3] از مجاهد، صاحب مسندالعشرة[4] و گروهی دیگر، از محمد بن کعب قرظی روایت کرده‌اند که علیؑ نشانهٔ گرسنگی در صورت پیامبرﷺ دید.

پوستی برداشت، وسط آن شکافت و آن را از گردن گذراند و آویخت و کرانه‌هایش را با لیف خرما بست و در حالی که خود نیز سخت گرسنه بود رهسپار شد تا مردی را دید که با شتری از چاهی آب می‌کشد. از او پرسید: آیا دوست داری برایت به ازای هر دلو یک خرما، از چاه آب بکشم؟ گفت: آری.

←

آسمان فرود آورد، پس به وسیلهٔ آن باغ‌های بهجت‌انگیز رویانیدیم؟ کار شما نبود که درختانش را برویانید. آیا معبودی با خدا هست؟ نه، بلکه آنان قومی منحرفند. آیا شریکانی که می‌پندارید بهتر است یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت و در آن رودها پدید آورد و برای آن کوه‌ها را مانند لنگر قرار داد و میان دو دریا برزخی گذاشت؟ آیا معبودی با خدا هست؟ بلکه بیشترشان نمی‌دانند. یا کیست آن کس که درمانده را، چون وی را بخواند، اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خدا هست؟ چه کم پند می‌پذیرید. یا آن کس که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید و آن کس که بادهای باران‌زا را پیشاپیش رحمتش بشارتگر می‌فرستد؟ آیا معبودی با خدا هست؟ خدا برتر و بزرگ‌تر است از آنچه با او شریک می‌گردانند. یا آن کس که خلق را آغاز می‌کند و سپس آن را بازمی‌آورد و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ آیا معبودی با خدا هست؟ بگو: اگر راست می‌گویید برهان خویش را بیاورید.

۱. «ابشر فانه لایبغضک مؤمن و لایحبک منافق و لولا انت لم یعرف حزب الله». برای متن و داستان با تفاوت‌هایی ← تفسیر فرات الکوفی، ۳۱۰.

۲. ← ابونعیم، حلیة الاولیاء، ۷۱/۱، به صورتی مختصرتر.

۳. ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۳۷/۱.

۴. «مسند العشرة» بخشی از مسند ابن‌حنبل است. خبر را در مسند احمد نیافتم.

علی‌علیه‌السلام برای او از چاه آب کشید تا مشت خود از خرما پر کرد و دلو را واگذاشت و خرما را نزد پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آورد.

سید حمیری در این‌باره گفته است:

وهب که مردی راستگو بود برای ما از جابر نقل کرد که

علی‌علیه‌السلام پیامبر مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله را که از جانب مقتدر قادر وحی آورد دید

که از گرسنگی سر فرود آورده است، و درود خدا بر او که چه‌سان شکیبا بود!

او از آنچه دید که بر پدر همسرش و صاحب آن نسب والا می‌گذرد سرگشته ماند،

و روان شد و در این میان بر صاحب باغی گذشت که خود با دلو چاه آب می‌کشید و کسی را اجیر نکرده بود.

او را گفت: آیا به من در برابر هر دلو پر که از چاه برآورم مزدی قرار می‌دهی؟

گفت: من در برابر هر دلو جز یک خرما نمی‌دهم، شرط آن‌که نیرنگی در کار نباشد.

آن امام هدایت دلو فروفرستاد و از چاه آب برآورد

تا بیست دلو برکشید و به روایت آن خبردهندهٔ آگاه ده خرما ستاند.

سپس آن خرماها را بی‌آن‌که خود بخورد، برای برادر خویش آورد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: ای دیدارکننده که خدایت بر راه بدارد، این چیست که برایمان آورده‌ای؟

او آن داستان را از آغاز تا انجام باز گفت،

و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را در آغوش کشید و از پروردگار خویش برایش خیر پایدار و سرشار طلبید[1].

۱.

حدثنا وهب و كان امرؤ	يصدق بالمنطق عن جابر
ان عليا عاين المصطفى	ذاالوحي من مقتدر قادر
عاينه من جوعه مطرقا	صلى عليه الله من صابر
و ظل كالواله مما رأى	بصهره ذي‌النسب الفاخر
يجول إذ مر بذي‌حائط	يسقي بدلو غير مستأجر
قال له ما أنت لي جاعل	بكل دلو مترع ظاهر
فقال ما عندي سوى تمرة	بكل دلو غير ما غادر

←

همو گفته است:

ابوالحسن علیه السلام برخاست و رهسپار شد و دو مشت خود پر کرد و شتابان بازآمد.

آن را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله که نماز خویش به پایان برده بود آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک آی و داستان را بازگوی.

این از کجا است؟ و او با دلی اندوهگین و دیده‌ای اشکبار داستان را بازگفت.

پس با محبت او را در آغوش کشید و چه خوش آن‌که او دوست داشت و در آغوش کشید!

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این مرد یک بار فاطمه علیها السلام را بر خویش برمی‌گزیند و یک بار مرا،

و اینک تو ای مرد، نخستین بزرگواری هستی که مرا گرامی داشته و بر خویش برگزیده است.[1]

→

فأتـــرع الدلو إمـــام الهـــدى / يســـقى بـه المـاء مـن الخـاسر

حـتى استقى عشرين دلواً عـلى / عشـر بـــقول العـــالم الخـــابر

ثـــم أتـــى بـالتمر يسـعى بـه / الى أخـــــيه غـــير مســـتأثر

فـــقال مـــا هـــذا الذى جـئتنا / بـــه هـــداك الله مـــن زائـــر

فـاقتص مـا قـدكـان مـن أمره / فـــى عـاجل الأمـر و فـى الآخـر

فـــضمه ثـــم دعـــا ربـــه / له بـــخير دائـــم مـــاطر

← ديوان السيد الحميرى، ۲۴۵ ـ ۲۴۷.

۱. فـقام يسـعى حـتى استقى فـملا / كـــفيه يســـعى بـــه ابـوحسن

أدنـــاه مـــنه فـقال حـين قـضى / صـــــلاته ادن لى تـــخبرنى

مـــن أيـــن هـــذا فـقص قـصته / عـــليه مســـتعبراً جـــوى حـزن

فــــضمه أحـــمد كـــوامـــقه / يـــا لک مـــن وامـق و مـحتضن

فــــقال ذا للـــبتول فـــاطمة / اوثـــــرها مــــرة و تـــؤثرنى

و هـــاک هـــذا فأنت أول مـــن / آثـــرنى ذوالعـــلى و اكـــرمنى

← همان، ۴۴۴ و ۴۴۵.

فصل ۱۷

نیابت و ولایت

رساندن سورهٔ توبه

به اجماع همهٔ مفسران و راویان، پیامبر خدا صلی‌الله علیه و آله علی علیه‌السلام را به رساندن سورهٔ توبه گماشت و با گماشتن او ابوبکر را برکنار کرد. این چیزی است که طبری[۱]، بلاذری[۲]، ترمذی[۳]، واقدی[۴]، شعبی، سدی، ثعلبی[۵]، واحدی[۶]، قرطی، قشیری، سمعانی[۷]، احمد بن حنبل[۸]، ابن‌بطه[۹]، محمد بن اسحاق[۱۰]،

---

۱. ← جامع البیان، ۶۵/۱۰.

۲. ← انساب الاشراف، ۱۰۷/۲.

۳. ← السنن، ۶۳۶/۵.

۴. خبر را در المغازی واقدی نیافتم.

۵. ← الکشف و البیان، ۸/۵.

۶. ← الوسیط، ۴۷۸/۲.

۷. ← تفسیر السمعانی، ۲۸۶/۲.

۸. ← فضائل الصحابة، ۶۸۴/۲.

۹. خبر در الابانة الکبری وجود ندارد.

۱۰. خبر را در سیرهٔ ابن اسحاق نیافتم.

ابویعلی موصلی[۱]، اعمش[۲] و سماک بن حرب[۳] در کتاب‌های خود از عروة بن زبیر، ابوهریره، انس، ابورافع، زید بن نقیع، ابن‌عمر و ابن‌عباس روایت کرده‌اند ــ و روایت حاضر متن ابن‌عباس است ــ که گفته است: چون ﴿بَرَآءَةٌ مِنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِ﴾[۴]، تا نه آیه، نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای ابلاغ آن به مکه رهسپار کرد. اما جبرئیل بر او نازل شد و گفت: «جز تو یا مردی از تو آن را ابلاغ نکند»[۵].

پس پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «بر شتر عضباء بنشین و خود را به ابوبکر برسان و برائت را از دست او بگیر»[۶].

راوی گوید: چون ابوبکر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت ناشکیبی کرد و گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تو مرا شایستهٔ کاری دانستی که همه به سوی آن گردن کشیده بودند و چون رهسپار انجامش شدم مرا از آن بازگرداندی.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «این از جانب خداوند بر من فرود آمد که جز تو یا مردی از تو این رسالت را از جانب تو نرساند و علی علیه السلام از من است و جز علی علیه السلام کسی دیگر از جانب من ادا نکند»[۷].

در روایتی است که علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: تو سخنوری و من کم‌سال.

فرمود: ناگزیر یا باید تو آن را ببری یا من ببرم.

گفت: اگر چنین است پس ای پیامبر خدا، من آن را می‌برم.

فرمود: «برو؛ که خداوند زبانت را استوار بدارد و دلت را راه نماید»[۸].

---

۱. ← المسند، ۱۰۰/۱.

۲. مقصود سلیمان بن مهران اسدی کوفی (د. ۱۴۸ ق.) است. کتابی برای او نیافتم.

۳. مقصود سماک بن حرب بن اوس بن خالد ذهلی (د. ۱۲۳ ق.) است. از کتابی برای او نشانی نیافتم.

۴. توبه/۱: این آیات اعلام بیزاری و عدم تعهد است از طرف خدا و پیامبرش.

۵. «لایؤدیها الا انت او رجل منک».

۶. «ارکب ناقتی العضباء و ألحق ابابکر و خذ براءةً من یده».

۷. «الامین هبط الیّ عن الله تعالی انه لایؤدی عنک الا انت او رجل منک و علی منی و لایؤدی عنی الاعلی». افزون بر نقل روایت و مضمون به تعبیرهای متفاوت در نشانی‌های پیشین ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۱۸۹/۱؛ همچنین ← کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، ۳۴۶/۱، ۴۷۱ ـ ۴۷۴؛ ابن‌رستم، المسترشد، ۳۳۹؛ نسائی، خصائص علی علیه السلام، ۹۱ و ۹۲.

۸. «اذهب فسوف یثبت الله لسانک و یهدی قلبک». ← مفید، الارشاد، ۶۶/۱؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۸۰/۲.

ابو بصیر از امام باقرعلیه‌السلام روایت کرده که فرموده است: علی‌علیه‌السلام برای مردم خطبه ایراد کرد و شمشیر خویش از نیام برآورد و فرمود: «زنهار که نه برهنه‌ای خانه را طواف کند، نه مشرکی آهنگ این خانه نماید. هر که مهلتی داشته است مهلت باقی است و هر که مهلتی نداشته مهلت او تنها چهار ماه است»[۱].

در مسند ابویعلی این افزوده نیز هست: «و جز انسان مؤمن کسی به بهشت درنیاید»[۲].

آری، این همان چیزی است که خداوند به ابراهیم‌علیه‌السلام فرمان داده است، آن‌جا که فرمود: ﴿وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ﴾[۳]، گویی خداوند برای نخستین بار در این‌باره، خلیل خود ابراهیم را مخاطب ساخت تا ندای دعوت دردهد، آن‌جا که فرمود: ﴿وَأَذِّنْ فِي ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾[۴] و برای آخرین بار ولیّ خویش را مخاطب ساخت که بانگ زند: ﴿وَأَذَانٌ مِنَ ٱللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى ٱلنَّاسِ يَوْمَ ٱلْحَجِّ ٱلْأَكْبَرِ أَنَّ ٱللهَ بَرِيٓءٌ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾[۵].

سدی، ابومالک، ابن‌عباس و امام زین‌العابدین‌علیه‌السلام گفته‌اند: آن «اذان» همان چیزی است که علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام اعلام کرد.

در تفسیر قشیری[۶] است که مردی به علی بن ابی‌طالب‌علیه‌السلام گفت: پس هر یک از ما که بخواهد پس

---

۱. «لایطوفن بالبیت عریان و لایحجن البیت مشرک و من کان له مدة فهو الی مدته و من لم یکن له مدة فمدته اربعة اشهر». ← برای روایت، عیناً یا با تفاوت‌هایی ← زمخشری، الکشاف، ۲۳۲/۲؛ سمعانی، تفسیر السمعانی، ۲۸۶/۲؛ طبری، جامع البیان، ۶۱/۱۰؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۱۰/۵؛ ضیاء الدین مقدسی، الاحادیث المختارة، ۸۵/۲؛ حاکم، المستدرک، ۳۶۱/۲ و ۵۴/۳؛ ترمذی، السنن، ۲۷۵/۵؛ و منابع فراوان دیگر.

۲. «ولا یدخل الجنة الا نفس مؤمنة» ← ابویعلی، المسند، ۳۵۱/۱. ناگفته نماند در روایت‌های منابع پاورقی پیشین هم این افزوده وجود دارد.

۳. حج/۲۶: و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان پاکیزه دار.

۴. حج/۲۷: و در میان مردم بانگ برآور تا زائران پیاده و سوار بر هر شتر لاغری که از هر راه دوری می‌آیند به سوی تو روی آورند.

۵. توبه/۳: و این آیات اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند.

۶. تفسیر ابوالقاسم ابن‌حبیب قشیری در اختیار نیست.

از این چهار ماه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کند در پناه هیچ پیمانی نخواهد بود؟ علی علیه السلام در پاسخ او فرمود: چرا. خداوند خود فرموده است: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ﴾[1].

در حدیثی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده‌اند: خداش و نیز سعید برادر عمرو بن ود برخاستند و گفتند: چرا ما را چهار ماه مهلت دهی؟ ما اساساً از تو و از عموزاده‌ات بیزاریم و میان ما و عموزاده‌ات جز شمشیر و نیزه نباشد و اگر بخواهی می‌توانیم با تو آغاز کنیم.

علی علیه السلام فرمود: پیش آیید.

پس این آیه‌ها را تلاوت کرد: ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ * وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾[2].

در تفسیر ثعلبی آمده است که مشرکان گفتند: ما از پیمان تو و پیمان عموزاده‌ات بیزاریم و جز به ضربت نیزه و شمشیر نیازی نداریم. سپس پیوسته این سخن بر زبان راندند: خداوندا، ما از این بازداشته شده‌ایم که در راه تو نیکی کنیم[3].

در روایتی از ابن‌الصوفی نسابه آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در سخنی طولانی فرمود: برادرم موسی علیه السلام بود که پروردگارش بر طور سینا با او رازگویی کرد و در پایان این سخن گفتن فرمود: نزد فرعون و قبطیان خاندان او برو و من نیز با تو همراهم. بیم مبر. اما پاسخ موسی علیه السلام آن بود که در قرآن یاد شده است: ﴿إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ﴾[4]. اما این علی علیه السلام است که او را رهسپار

---

۱. توبه/۶: و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست پناهش ده تا کلام خدا را بشنود. پس او را به مکان امنش برسان؛ چراکه آنان قومی نادانند.

۲. توبه/۲ و ۳: و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را به ستوه آورید و این خدا است که رسواکنندهٔ کافران است و این آیات اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش به مردم در روز حج اکبر که خدا و پیامبرش در برابر مشرکان تعهدی ندارند. با این حال، اگر از کفر توبه کنید آن برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید، پس بدانید که شما خدا را درمانده نخواهید کرد و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک خبر ده.

برای روایت تفسیری نیز ← کوفی، تفسیر فرات الکوفی، ۱۶۲.

۳. ← ثعلبی، الکشف و البیان، ۹/۵.

۴. قصص/۳۳: من کسی از ایشان را کشته‌ام. می‌ترسم مرا بکشند.

کردم تا برائت را بازستاند و خود آن را بر مردم مکه بخواند و او در حالی که پیشتر شماری بسیار از مکیان کشته بود، نه بیم به خود راه داد و نه بازایستاد و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری در او اثر نکند[۱].

در روایتی است که آنان که در حج حضور داشتند برای به چنگ آوردن فرصتی در برابرش لحظه می‌شمردند، و در میان ایشان کسی نبود که او پدر، برادر یا دوستی از ایشان نکشته باشد. اما خداوند آنان را از او باز بداشت و او به سلامت به مدینه بازگشت.

پیامبر خدا ﷺ آن حضرت را در روز اول ذی‌الحجه سال نهم هجرت رهسپار کرده بود و او پیام برائت را در روز عرفه و عید قربان به مردم رساند[۲].

سید حمیری گفته است:

چه کسی از ایشان پیام برائت از مشرکان را بدیشان اعلام داشت و کافران را هشدار داد.
که ما از شما بیزاریم و تنها چند ماه فرصت دارید که در زمین بگردید و بگریزید[۳].

همو گفته است:

چه کسی بود که پیامبر ﷺ در حج سوره‌ای را با او فرستاد که پایان‌دهنده و آخرین حکم بود؟[۴]

همو در شعری دیگر گفته است:

آیه‌های برائت که به تبلیغ آن‌ها وسواس داشت، آن هنگام که زریق را از ابلاغ آن‌ها بازگرداند،
و پیامبر خدا ﷺ به او فرمود: وحی را جز آنان که بسیار نزدیکند ابلاغ نتوانند کرد[۵].

---

۱. این روایت در نهج الایمان ابن‌جبر (۲۵۲) نیز آمده است.

۲. ← قمی، تفسیر القمی، ۲۸۱/۱؛ طوسی، مصباح المتهجد، ۶۷۲.

۳. من كان أذن منهم ببراءة ... في المشركين فأنذر الكفارا
منكم برانا أجمعين فأشهرأ ... في الارض سيروا كلكم فرارا
← ديوان السيد الحميري، ۲۲۳.

۴. من كان ارسله النبي بسورة ... في الحج كانت فيصلا و قضاء
← همان، ۵۹.

۵. براءة حين رد بها زريقاً ... و كان بأن يبلغها ضنينا
←

ابن‌حمّاد گفته است:

پیامبر صلی الله علیه و آله برائت را با کسی جز او فرستاد. اما جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و برانگیخت و اندرز داد، و گفت: آن را بازپس گیر و به مهتر مردمان که همان شکم پیش آمده تاس سر است بسپار تا برساند.

پس به این متن از جانب خداوند بنگر و ببین چگونه پروردگارم هر که را بخواهد برمی‌گزیند و بالا می‌برد[۱].

ابن‌ابی‌الحدید در شعری گفته است:

نه در روز غار دل او لرزید و نه در روز آن سایه‌بان خود را پنهان ساخت،

و نه در روز برائت عزل گشت و نه از نمازی که آهنگ امامتش داشت پس زده شد و نه در سریّهٔ پسر زید در فرمان کسی دیگر بود تا بخواهد از پور زید فرمان گیرد[۲].

همو گفته است:

در برائت ابلاغ آن را به تو دادند و ــ تو ای پیامبر ــ چون ابلاغ را به علی علیه السلام سپردی به انجام رساند.

تو به شمشیر و جهاد آیین هدایت به سامان آوری و اگر تو نبودی هیچ‌گاه این آیین به سامان نبود[۳].

→

و قـــال له رســول الله انـــی　　　　یـــؤدی الوحـــی إلا الاقـــربونا

← همان، ۴۳۴، با این تفاوت که در مصراع نخست به جای «زریقا»، «عتیقا» آمده و ادعا شده که «زریقا» تحریفی آشکار است.

۱. بــعث النــبی بــراءة مــع غــیره　　　　فأتــاه جــبریل یــحث و یــوضع

قال ارتــجعها و اعطها أولی الوری　　　　بأدائـــها و هـــو البــطین الانــزع

فانظر إلی ذی‌النص من رب العلی　　　　یــختص ربــی مــن یشاء و یــرفع

۲. و لا کــان یــوم الغار یــهفو جنانه　　　　حــذار و لا یــوم العــریش تســترا

و لا کـــان مـــعزولا غــداة بــراءة　　　　و لا عــن صــلاة أم فــیها مــؤخرا

و لا کان فی بعث ابن زیــد مؤمراً　　　　عــلیه فأضــحی لابــن‌زید مــؤمرا

← الروضة المختارة، ۱۰۸.

۳. فـــفی بـــراءة اعـــطیت الأداء لهـــا　　　　لمـــا اتـــیت عـــلیا بـــالبلاغ وفـــی

←

صاحب بن عباد گفته است:

چه کسی سورهٔ برائت را عهده‌دار شد؟ حق را بگویید، و چه کسی از این کار بازداشته شد؟[۱]

همو گفته است:

ماجرای برائت را به یاد آورید و با من راست بگویید که چه کسی آن را تلاوت کرد؟
و بگویید چه کسی زهرا را به همسری او داد، تا این سخن کرانه کند[۲].

ابن‌علویه اصفهانی گفته است:

یا کدام یک از ایشان است که چون همه در انتظار گردن می‌کشیدند، در یک ویژگی بر همه فخر کرد،
آن هنگام که پیامبر ﷺ آن را که در این‌باره خیانتکار بود با پیام برائت رهسپار منی ساخت،
و در پی او فرستاده‌ای دیگر فرستاد تا به شتاب خود را به او رساند و او را بازگرداند.
این خود به واسطهٔ وحیی بود که روح‌الامین از جانب خداوند صاحب تبیان بر او فرود آوَرده بود.
آن‌گاه که گفت: حجت مرا از جانب من یا خود می‌رسانم و یا کسی که از بستگان نزدیک من است[۳].

شاعری دیگر گفته است:

آگاه‌ترین یاران محمد ﷺ پیامبر، و توانمندترین آنان در قضاوت و دانش و چیره‌دستی،

→

ألفت شمل الهدی بالسیف مجتهداً	لولاک لم تک فی حال بمؤتلف

۱. سورة التوبة من ولیها ... بینوا الحق و من ذا صرفا
بیت را در دیوان نیافتم.

۲. اذکرا امر براءة و اصدقانی من تلاها ... و اذکرا من زوج الزهراء کیما یتناهی
بیت‌ها را در دیوان نیافتم.

۳.
أم أیهم فخر الأنام بخصلة	طالت طوال فروع کل عنان
من بعد إذ بعث النبی الی منی	ببراءة من کان بالخوان
فیها فاتبعه رسولا رده	یعدو به القصوی کالسرحان
کانت لوحی منزل وافی به	الروح الامین فقص عن تبیان
إذ قال لا عنی یؤدی حجتی	إلا أنا او لی نسیب دان

که برائت را به مکیان رساند، به فرمان آن خدایی که به قدرت خویش بر آسمان سیطره افکنده‌است[۱].

در این میان، این که جاحظ گفته عادت عرب‌ها بوده که در انعقاد یا فسخ پیمان‌ها جز پیشوای طایفه یا کسی از یاران ویژهٔ او عهده‌دار نشوند[۲]، سخنی است که گرچه به هدف نکوهش امیرمومنان علیه‌السلام گفته، ولی ناخواسته او را ستوده است.

مأموریت به یمن

باری، صاحبان سیره ــ و آن مورخ چنین گفته است[۳] ــ بر این اجماع دارند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خالد را به یمن فرستاد تا مردمان آن سامان را به اسلام فراخواند. براء بن عازب نیز در میان آن فرستادگان بود. آنان شش ماه در میان مردمان ماندند، ولی هیچ‌کس به آن فرستاده نگروید. این امر بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ناخوشایند افتاد و علی علیه‌السلام را فرمود تا روانه شود و خالد را برکنار کند. چون امیرمؤمنان به میان آن مردم رسید، نماز صبح را با فرستادگان به جا آورد و پس نامهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر مردمان خواند. طایفهٔ همدان در یک روز اسلام آوردند و مردمان یمن پشت سرهم به اسلام گرویدند.

چون نامهٔ مردمان یمن حاکی از اسلام آوردن ایشان به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سجده درافتاد و فرمود: درود بر طایفهٔ همدان[۴].

از ابیات امیرمؤمنان علیه‌السلام در صفین است:

اگر روزی دربان بهشت بودم به همدان می‌گفتم: همه با سلامت به بهشت اندر شوید[۵].

---

۱. و أعلم أصحاب النبی محمد — و أقضاهم من بعد علم و خبرة
براءة أداها الی اهل مكة — بأمر الذی أعلی السماء بقدرة

۲. ← العثمانية، ۱۳۰.

۳. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۹۷/۲.

۴. نیز ← مفید، الارشاد، ۶۲/۱؛ بیهقی، سنن البیهقی الکبری، ۳۶۹/۲؛ همو، دلائل النبوة، ۳۹۶/۵؛ ابن‌عبدالبر، الاستیعاب، ۱۱۲۱/۳.

۵. ان یوما كنت بواب جنة — لقلت لهمدان ادخلوا بسلام
← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۸۷/۴۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۳۲۲/۲؛ منقری، وقعة صفین، ۲۷۴.

دوست و دشمن بر این اتفاق نظر دارند که چون پیامبر ﷺ علی علیه‌السلام را به یمن فرستاد تا در آن سامان قضاوت کند بر سینهٔ او نواخت و گفت: «خداوندا، او را بر راه بدار و سخن فرجامین را به اندیشه‌اش درافکن»[۱].

علی علیه‌السلام بعدها فرمود: «پس از آن روز هیچ‌گاه در داوری میان دو تن به تردید نیفتادم»[۲].

این چیزی است که احمد بن حنبل[۳] و ابویعلی در مسند[۴] خویش و نیز ابن‌بطه در ابانه[۵] از چهار طریق روایت کرده‌اند.

مأموریت به مدینه

پیامبر ﷺ همچنین زمانی که علی علیه‌السلام را برای مأموریتی دینی روانهٔ مدینه کرد، او را نایب خویش قرار داد. این را احمد در مسند[۶] و در فضائل[۷]، ابویعلی در مسند[۸]، ابن‌بطه در ابانه[۹] و زمخشری در فائق[۱۰] نقل کرده ــ و متن حاضر متن روایت احمد است ــ که علی علیه‌السلام فرمود: با پیامبر خدا ﷺ در تشییع جنازه‌ای بودیم. فرمود: چه کسی به مدینه می‌رود و آن‌جا هر قبری بیند هموار کند و هر صورتی بیند بر آن گِل بپاشد و هر بتی بیند بشکند؟

مردی برخاست و گفت: من.

پس مردم مدینه ترسیدند و آن مرد نیز نشست.

---

۱. «اللهم سدده و لقنه فصل الخطاب».

۲. «فما شککت فی قضاء بین اثنین بعد ذلک الیوم».

۳. ← مسند احمد، ۸۳/۱، البته با متنی متفاوت.

۴. ← ۳۲۳/۱؛ با متن متفاوت با متن مناقب و همانند با مسند احمد.

۵. خبر را در الابانة الکبری نیافتم.

۶. ← ۸۷/۱.

۷. ← فضائل الصحابة، ۷۱۷/۲.

۸. ← ۳۹۰/۱.

۹. خبر را در بخش موجود از کتاب الابانة الکبری نیافتم.

۱۰. ← ۳۶۷/۲، با روایتی مختصرتر از دیگر منابع.

اما من روانه شدم و بازگشتم و گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در مدینه هر قبری دیدم هموار کردم، هر صورتی دیدم بر آن گل پاشیدم و هر بتی دیدم شکستم.

علی علیه السلام فرموده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس بازگردد و کاری از آن‌ها که بوده است انجام دهد به آنچه خداوند بر محمد فروفرستاده کافر شده است[1].

نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله در ذبح شتران قربانی

پیامبر صلی الله علیه و آله همچنین پس از نحر شصت و سه نفر از شتران به دست خود، علی علیه السلام را در ذبح باقیماندهٔ آن‌ها نایب خویش ساخت. اسماعیل بخاری[2]، ابوداوود سجستانی[3]، بلاذری[4]، ابویعلی موصلی[5]، احمد بن حنبل[6] و ابوالقاسم اصفهانی[7] در الترغیب[8] از جابر و از ابن‌عباس نقل کرده ـ و متن حاضر متن اصفهانی است ـ که گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله خدا صد شتر برای قربانی روانه ساخت. علی علیه السلام هم از یمن[9] به او پیوست و به ثلث ذبح شتران با او مشارکت کرد. از این روی پیامبر صلی الله علیه و آله شصت و سه نفر ذبح کرد و از علی علیه السلام خواست سی و چهار نفر دیگر را نحر کند. پیامبر صلی الله علیه و آله همچنین به او فرمود تا از دو شتر قربانی قدری گوشت بردارد. گوشت‌ها را پختند و هر دو از آنها خوردند و آبگوشتی نیز فراهم کردند.

در روایت مجاهد از عبدالرحمن بن ابی‌لیلی است که علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از من خواست به آن شتران بپردازم. او همچنین مرا فرمود: چون آن‌ها را انحر کردی پوست، شکمبه و پیه‌های آن‌ها را صدقه ده.

---

۱. «من عاد فصنع شیئا من ذلک فقد کفر بما انزل الله علی محمد».

۲. ← الجامع الصحیح، ۶۱۳/۲.

۳. ← السنن، ۱۴۹/۲.

۴. خبر را در انساب الاشراف نیافتم.

۵. ← المسند، ۲۵/۴ و ۱۰۷/۱۲.

۶. ← مسند احمد، ۲۶۰/۱ و ۳۱۴، ۳۳۱/۳ و ۳۶۶.

۷. مقصود قوام السنه اصفهانی، اسماعیل بن محمد تیمی (۴۵۷ ـ ۵۳۵ ق.) است.

۸. ← تمیمی، الترغیب و الترهیب، ۲۵۶/۱.

۹. در متن مدینه آمده که خطا است.

در روایت دیگری است که فرمود: چیزی از آن‌ها به قصاب ندهیم.

در روایت است که همچنین فرمود: ما از خود گوشت به قصاب می‌دهیم[۱].

در کافی کلینی است که امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دست خود شصت و سه شتر قربانی کرد و علی علیه السلام باقیمانده را نحر کرد»[۲].

در تهذیب الاحکام است که چون پیامبر صلی الله علیه و آله سعی را به پایان برد، فرمود: «این جبرئیل است که می‌فرماید: هر کس قربانی‌ای همراه نساخته است احرام بگشاید. اگر دوباره آنچه را پشت سر نهاده‌ام پیش رو داشتم همانند آنچه اینک به شما گفتم انجام می‌دادم. اما اکنون من قربانی همراه ساخته‌ام»[۳].

در ادامهٔ این روایت است که پیامبر صلی الله علیه و آله شصت و شش شتر برای قربانی همراه کرده بود و علی علیه السلام نیز از یمن سی و سه یا سی و شش شتر آورده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام پرسید: با چه نیت احرام بسته‌ای؟

فرمود: ای پیامبر خدا، به همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله احرام بسته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همانند من بر احرام خویش بمان و تو در قربانی‌هایی که آورده‌ام با من شریک هستی.

باری، چون رمی جمره انجام شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شصت و شش نفر از آن شترها و علی علیه السلام نیز حدود سی و چهار نفر را نحر کرد.[۴]

سید حمیری گفته است:

شریک پیامبر صلی الله علیه و آله است در آن شتران قربانی که در حجة الوداع همراه آورده بود.

چون آن قربانی‌های نشاندار به قربانگاه رسید آن‌ها را پیش آورد و بر زمین افکند.

شصت و شش نفر از آن‌ها را به دست خود، از آن مجموعهٔ صدتایی که آورده بود،

و علی علیه السلام افتخار نحر کردن سی و چهار نفر از آن‌ها را به چنگ آورد.

---

۱. ← ابوداوود، السنن، ۱۴۹/۲.

۲. «نحر رسول الله بیده ثلاثا و ستین و نحر علی علیه السلام ما نحر». ← کلینی، الکافی، ۲۵۰/۴.

۳. «هذا جبرئیل یأمرنی بأن آمر من لم یسق هدیاً ان یحل و لو استقبلت من أمری ما استدبرت لصنعت مثل ما أمرتکم و لکنی سقت الهدی».

۴. ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۴۵۶/۵.

همه را قربانی کرد و آن‌گاه از هر یک از آن‌ها پاره‌ای گوشت برگرفت و افکند،
در دیگی و آن را جوش آورد و هنگامی که گوشت به‌خوبی پخته بود آن را آورد،
و گفت: بخور و از آن شوربایی برگیر و به اذن خدا همانند آنچه من می‌کنم انجام ده،
و از آن گوشت نه قطعه‌ای و نه شوربایی به‌کس دادند، مگر پس از آن‌که خود کامل سیر شدند[1].

نیابت در عید قربان

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همچنین در قربانی کردن در روز عید قربان[2] علی علیه‌السلام را نایب خود گرفت. حاکم نیشابوری، ابن‌البیّع در کتاب معرفة علوم الحدیث آورده است: ابونصر سهل فقیه، از صالح بن محمد بن حبیب، از علی بن حکیم، از شریک، از ابوالحسناء، از حکم بن عتیبه، از رزین بن حنیس روایت کرده که گفته است: علی علیه‌السلام در روز عید قربان دو قوچ می‌کشت: یکی از جانب خود و یکی از جانب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله. او می‌فرمود: «پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا می‌فرمود تا از جانب او قربانی کنم و من همیشه از جانب او قربانی می‌کنم»[3].

احمد نیز در فضائل[4] همین روایت را نقل کرده است.

۱.

شریک رسول الله فی البدن التی	حداها هدایا عام حج فودعا
فلم‌یعد ان وافی الهدی محله	دعا بالهدایا مشعرات فصرعا
بکعبة ستاً بعد ستین بکرة	هدایا له قد ساقها مائة معا
و فاز علی الخیر منه بأنیق	ثلاثین بل زادت علی ذاک أربعا
فنحرها ثم اجتذی من جمیعها	جذاً ثم القی ما اجتذی منه أجمعا
بقدر فأغلاها فلما اتت أتی	بها قد تهوی لحمها و تمیعا
فقال له کل و احس منها و مثل ما	ترانی باذن الله أصنع فاصنعا
و لم یطعمها خلقا من الناس بضعة	و لا حسوة من ذاک حتی تضلعا

← دیوان السید الحمیری، ۲۸۷ و ۲۸۸.

۲. مقصود قربانی برای غیر حاجیان و در غیر منیٰ است که در ادبیات اهل سنت با عنوان «اضحیه» از قربانی اعمال حج که به «هدی» نامور است بازشناسانده می‌شود.

۳. «لان امرنی رسول الله ان اضحّی عنه فانا اضحی عنه ابدا». ← حاکم، معرفة علوم الحدیث، ۹۷.

۴. ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة ۷۰۲/۲.

نیابت در سامان بخشیدن به آنچه خالد تباه ساخت

پیامبرﷺ علیؑ را در سامان بخشیدن به آنچه خالد تباه کرده بود جانشین خود ساخت. بخاری روایت کرده است[۱] که پیامبرﷺ خالد را به سریه‌ای رهسپار کرد. او بر محلهٔ ابوزاهراسدی تاخت. در روایت طبری[۲] است که دستور داد همه را کت بستند و آن‌گاه همه را از دم شمشیر گذراند و کسانی از ایشان کشته شدند.

آن طایفه نامه‌ای را به حضور پیامبرﷺ آوردند که به موجب آن به ابوزاهر و خاندانش پناه داده بود. پیامبرﷺ فرمود: «خداوندا، من نزد تو از آنچه خالد کرده است بیزاری می‌جویم»[۳].

در روایت خدری است که سه بار فرمود: «خداوندا، از خالد برائت می‌جویم»[۴].

سپس به آن مردم فرمود: «کالایتان رفته است و مسلمانان آن را میان خود قسمت کرده‌اند. اما مثل کالایتان به شما برخواهم گرداند»[۵].

در این میان سه پشته از کالاهای یمن برای پیامبر خداﷺ آوردند. پیامبرﷺ به علیؑ فرمود: «ای علی، ذمهٔ خدا و ذمهٔ پیامبرﷺ را ادا کن»[۶].

آن سه پشته را به علیؑ سپرد.

علیؑ فرمود تا خسارت‌هایی که آن طایفه دیده‌اند نوشته شود. آن‌ها را نوشتند. فرمود: این پسته را برگیرید و در ازای آن خسارت‌ها که به شما رسیده است قیمت کنید.

گفتند: سبحان الله! این از آن خسارت که به ما رسیده بیشتر است.

امامؑ فرمود: این پشتهٔ دوم را هم بردارید و زنان و فرزندان و خدمتکاران خود را جامه پوشانید تا آن اندازه که اندوه برده‌اند شاد شوند. این سوم را هم در ازای آنچه می‌دانید و آنچه نمی‌دانید بردارید تا از پیامبر خداﷺ خرسند شوید.

چون علیؑ به حضور پیامبر خداﷺ بازآمد او را از آنچه کرده بود آگاهاند.

---

۱. در روایت بخاری در الجامع الصحیح (۱۵۷۷/۴۱، ۲۳۳۵/۵ و ۳۶۲۸/۶) تنها بیزاری جستن از کردهٔ خالد دیده می‌شود.

۲. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۶۴/۲.

۳. «اللهم انی ابرأ الیک مما صنع خالد».

۴. «اللهم انی ابرأ من خالد».

۵. «اما متاعکم فقد ذهب فاقتسمه المسلمون و لکنی ارد علیکم مثل متاعکم».

۶. «یا علی فاقض ذمة الله و ذمة رسوله».

پیامبر ﷺ چونان خندید که دندان‌هایش هویدا شد و فرمود: «خداوند ذمهٔ تو را اداکند، چونان‌که تو ذمهٔ من اداکردی»[۱].

همانند این داستان دربارهٔ بنی‌جذیمه نیز روایت شده است[۲].

سید حمیری گفته است:

چه کسی است که محمد ﷺ به او سپرد تا وعده‌های وی را اداکند و او همه را اداکرد؟[۳]

پیامبر ﷺ پیش از آن علی علیه السلام را به بازگرداندن امانت‌های نزد آن حضرت نیز گمارده بود. او زمانی که به مدینه هجرت کرد، علی علیه السلام را در میان خانوادهٔ خود جانشین ساخت و او را فرمود تا بدهی‌های وی را بپردازد و هر امانتی نزد وی هست بازگرداند.

پیامبر ﷺ همچنین به علی علیه السلام سفارش کرد دیون او را اداکند.

طبری به سند خود از عباد، از علی علیه السلام روایت کرده که فرموده است: پیامبر خدا ﷺ پرسید: چه کسی از جانب من بدهی‌هایم را می‌دهد و به وعده‌هایی که داده‌ام عمل می‌کند و در بهشت مرا همراه می‌شود؟ گفتم: من، ای پیامبر خدا[۴].

در فردوس دیلمی آمده است که سلیمان گفت: پیامبر خدا ﷺ فرمود: «علی بن ابی‌طالب علیه السلام به وعده‌های من عمل می‌کند و بدهی مرا می‌پردازد»[۵].

احمد در فضائل از ابن‌آدم سلولی و حبشی بن جناده سلولی نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود:

---

۱. «ادّی الله عن ذمتک کما ادّیت عن ذمتی».

۲. منابع پیش‌گفته در سخن مؤلف دربارهٔ بنی‌جذیمه است. همچنین ← ابن‌بابویه، علل الشرائع، ۴۷۴/۲؛ همو، الخصال، ۵۶۲؛ همو، الامالی، ۲۳۸.

۳. من ذا الذی اوصی الیه محمد — یقضی العدات فأنفذ الاقضاء

← دیوان السید الحمیری، ۵۹، با واژهٔ «الایصاء» به جای «الاقضاء».

۴. در تاریخ الامم و الملوک و جامع البیان طبری به این روایت برنخوردم. شاید هم مقصود مؤلف از طبری، ابن‌رستم باشد. او در المسترشد (۵۷۶) این خبر را آورده است.

۵. «علی بن ابی‌طالب ینجز عداتی و یقضی دینی». ← الفردوس، ۶۱/۳.

«علی علیه‌السلام از من است و من از اویم و بدهی مرا جز من یا علی علیه‌السلام نمی‌دهیم»[۱].

هم در روایت دیگر است: «بدهی مرا می‌دهد و به وعدهٔ من عمل می‌کند»[۲].

همچنین در روایت‌های بسیاری است که فرمود: «و تو پرداخت‌کنندهٔ بدهی‌های منی»[۳].

قتاده گفته است: به ما رسیده که علی علیه‌السلام سه سال در مراسم حج بانگ برآورد که هرکس از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله طلبی دارد نزد ما آید تا از جانب آن حضرت آن بدهی را ادا کنیم[۴].

عامه از حبشی بن جناده روایت کرده‌اند که مردی نزد ابوبکر آمد و گفت: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مرا وعده داده است که به من سه مشت خرما بدهد. ابوبکر گفت: ای علی سه مشت به او بده. پس ابوبکر آن خرماها را شمرد و دید در هر مشتی شصت خرما بوده است. گفت: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله راست گفت. از او شنیدم که می‌فرمود: «ای ابوبکر دست من و دست علی علیه‌السلام یک اندازه است»[۵].

بدهی‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همان وعده‌های او بود که هشتاد هزار درهم می‌شد و علی علیه‌السلام همه را ادا کرد[۶].

سید حمیری گفته است:

تو هر پیمان و تعهدی که او داشت و در آن‌ها به وفای تو اطمینان کرد از جانب او ادا کردی،

و گفتی همهٔ بدهی‌های تو را می‌دهم و همهٔ آنچه تو وعده داده‌ای به انجام می‌رسانم.

هشتاد هزار یا بیشتر از آن ادا کردی و با تدبیر درست خود او را از همهٔ آن‌ها فارغ ساختی[۷].

---

۱. «علی منی و انا منه و لایقضی عنی دینی الا انا اوعلی». ← ابن‌حنبل، فضائل الصحابة، ۵۹۴/۲.

۲. «یقضی دینی و ینجز وعدی». ← متقی، کنز العمال، ۶۵/۱۳، به نقل از ابن‌مردویه. اما در فضائل الصحابة ابن‌حنبل (۶۱۵/۲) آمده است که «فان وصیی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعودی علی بن ابی‌طالب». برای همانند روایت‌ها همچنین ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۷/۴۱، با واژهٔ «موعدی»، و ۵۶/۴۲، با واژه «موعودی».

۳. «انت قاضی دینی». ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۹/۱؛ شریف رضی، خصائص الائمة علیهم‌السلام، ۴۹؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ۵۵۹/۲.

۴. ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۱۱۳.

۵. «یا ابوبکر کفّی و کف علی فی العدد سواء».

۶. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۳۶۹/۴۲؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ۷۶/۸؛ خوارزمی، المناقب، ۲۹۶.

۷. و أدیت عنه کل عهد و ذمة — و قد کان فیها واثقا بوفائکا

فقلت له أقضی دیونک کلها — و أقضی بانجاز جمیع عداتکا

ثمانین الفا أو تزید قضیتها — فأبرأته منها بحسن قضائکا

← دیوان السید الحمیری، ۲۹۷.

همو گفته است:

او هشتادهزار را به شکلی کامل از جانب وی ادا کرد، بلکه افزون بر آن نیز داد و در این کار زیان نکرد،
بل سود برد.
مدعیان را بی‌آن‌که بیّنه‌ای بطلبد خواند و هر که را در این باره دعوی داشت تأیید کرد،
تا ذمهٔ پیامبر ﷺ را از هر بدهی رها سازد. آری، این وصیّ است که هیچ تعهدی نشکند[۱].

همو در شعری دیگر گفته است:

بدهی‌های محمد ﷺ را از جانب او پرداختی و بدهی‌های او خسارت نبود[۲].

سرانجام، گفته است:

هشتادهزار که برای ادای آن‌ها ارث پدری خود فروخت و همه را فراهم آورد تا بر کسی ستمی نرود.
پیوسته بدهی‌های او را می‌پرداخت و وعده‌های او را به انجام می‌رساند و هر سال در زمان برگزاری
حج برمی‌خاست و مردم را بدان می‌خواند.
بی‌آن‌که بر طلبکاران منتی نهد و یا بر آنان بتازد، بدیشان خوشامد می‌گفت،
و حتّی بدهی‌های او را می‌جست تا با بذل عطا از کف پردهش خود ذمهٔ پیامبر ﷺ را فارغ
سازد[۳].

---

۱. أدی ثمانین الفأ عنه کاملة — لا بل یزید فلم‌یغرم و قدغنما
یدعو الیها و لایدعو ببینة — لا بل یصدق فیها زعم من زعما
حتی یخلصه منها بذمته — ان الوصی الذی لایخفر الذمما
← همان، ۳۸۲.

۲. قضیت دیونه عنه فکانت — دیون محمد لیست بغرم
بیت در دیوان وجود ندارد.

۳. ثمانین الفا باع فیها تلاده — موقرة اربابها لم تهضم
فمازال یقضی دینه و عداته — و یدعو الیها قائما کل موسم
←

در این میان یکی از بدهی‌ها که از جانب پیامبر ﷺ اداکرد دین الهی او بود و خود بزرگ‌تر از همه؛ همان چیزی که خداوند بر پیامبر ﷺ خویش واجب کرد، اما پیش از آن‌که به انجامش رساند جان او ستاند، و پیامبر ﷺ انجام آن از جانب او را به علی علیه السلام سپرد. این سخن خداوند است که فرمود: ﴿یَآ أَیُّهَا ٱلنَّبِیُّ جَاهِدِ ٱلْکُفَّارَ وَٱلْمُنَافِقِینَ﴾[1].

پیامبر ﷺ در حیات خود باکافران جنگید و علی علیه السلام را فرمود تا پس از او با منافقان پیکار کند، و او نیز با ناکثان، قاسطان و مارقان جنگید و از این رهگذر دینی راکه پیامبر ﷺ در برابر خداوند داشت اداکرد.

نیابت در طلاق زنان پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ همچنین اختیار طلاق زنان خود را به علی علیه السلام سپرد.

ابوالدر علی مرادی و صالح وابستهٔ تومه، از عایشه نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ طلاق زنان خویش به علی علیه السلام سپرد[2].

اصبغ بن نباته گفته است: علی علیه السلام در نبرد جمل کسی نزد عایشه فرستاد و چنین پیغام داد: «برگرد وگرنه آن واژه‌ها را بگویم که از خدا و پیامبر ﷺ او ببری»[3].

امیرمؤمنان علیه السلام به حسن علیه السلام فرمود: نزد فلانی برو و به او بگو: امیرمؤمنان به تو گفته است: به خدایی که دانه و هسته را آفرید و مردمان را پدید ساخت سوگند، اگر همین دم بازنگردی، آنچه را تو خود دانی برایت خواهم فرستاد.

چون حسن علیه السلام عایشه را از سخن امیرمؤمنان علیه السلام آگاهاند، عایشه برخاست و گفت: مرا روانه کنید. یکی از زنان بنی‌مهلب به او گفت: ابن‌عباس که پیر بنی‌هاشم است نزد تو آمد، ولی با او سخن گفتی و او خشمناک از نزد تو بیرون شد. اما جوانی نزد تو آمد و تو دست شستی!

←

یقول لاهل الدین اهلا و مرحبا	مقالة لا منّ و لا متهجّم
و ینشدها حتی یخلص ذمة	ببذل عطایا ذی‌ندی متقسم

← همان، ۴۰۲، با اندکی تفاوت و بدون بیت نخست.

۱. تحریم/۹: ای پیامبر، باکافران و منافقان جهاد کن.

۲. ← ابن‌بابویه، کمال الدین، ۴۵۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ۲۰۰/۱ و ۲۷۱/۲.

۳. «ارجعی و الا تکلمت بکلام تبرین من الله و رسوله». ← مفید، الکافئة، ۳۲. نیز به مضمون ← ابن‌شاذان، الایضاح

گفت: این جوان پسر پیامبر خدا ﷺ است. هر کس می‌خواهد چشمان پیامبر خدا ﷺ را ببیند به چشمان این جوان بنگرد. برای من پیامی آورد که خود می‌دانم.

آن زن گفت: تو را به حقی که پیامبر ﷺ بر تو دارد سوگند می‌دهم ما را از پیامی که او آورد آگاه کن.

عایشه گفت: پیامبر ﷺ طلاق زنان خود را به علی علیه‌السلام سپرده است و هر که او در دنیا طلاقش دهد در آخرت نیز از پیامبر ﷺ جدا است[1].

در روایتی است که پیامبر ﷺ غنیمتی را میان یاران خویش قسمت می‌کرد. ما از او خواستیم چیزی از آن به ما دهد، و در این‌باره پای فشردیم. اما علی علیه‌السلام ما را نکوهید و گفت: شما را همین بس که پیامبر خدا ﷺ را دل‌آزرده کرده‌اید!

ما بر علی علیه‌السلام تاختیم.

پیامبر ﷺ از آنچه با علی علیه‌السلام رویاروی شده بودیم خشمگین شد و فرمود: ای علی علیه‌السلام، من طلاق اینان را به تو سپرده‌ام. هر کدام از آنان را که طلاق دهی، جدا شده است. این در حالی است که پیامبر ﷺ این اختیار را به زندگی و مرگ مقید نساخته است و بیم آن دارم که از پیامبر ﷺ خدا جدا شوم[2].

خطیب خوارزم گفته است:

علی علیه‌السلام وصی امین او در میان زنان است که به حجاب از ایشان بازداشته نشده است[3].

نیابت در مواردی دیگر

باری، پیامبر ﷺ در شب غار علی علیه‌السلام را برای خفتن در بستر، نایب خویش گرفت، در انتقال زنان به مدینه سه روز پس از هجرت نایب خود گرفت، در کشتن گردنکشان قریش نایب خویش گرفت و او را پس از شکست ایشان بر ایشان ولایت داد، در کارهای ویژه و در رازهای شخصی خود، از قبیل داستان ماریه چون بر وی تهمت بستند، او را نایب خویش گرفت[4]، در هنگام رهسپار شدن به مدینه علی علیه‌السلام را نایب خود در مکه گذاشت.

---

۱. ← ابن‌شاذان، الایضاح، ۷۹.

۲. ← ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۸۴/۲.

۳. علی فی النساء له وصی   امین لم یمانع بالحجاب

۴. ← مفید، الفصول العشرة، ۲۶/۳.

ولایت سپردن به علی علیه‌السلام

همچنین زمانی که او را به فدک رهسپار کرد به او ولایت داد، او را به ولایت به نبرد بنی‌زهره گماشت، در نبرد احد ولایت بردوش کشیدن پرچم خود را به او سپرد و از میان همهٔ دیگر حاجیان تنها او صاحب پرچم بود، و سرانجام در دم مرگ او را بر خود و به غسل و کفن و نماز و خاکسپاری گماشت.

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده که فرموده است: «ما خاندان نبوت و رسالت و امامیم و روا نیست که به گاه ولادت، دایه‌ای ما را بر دست گیرد»[1].

همچنین، ولادت امام، بستن چشمان امام و غسل دادن و به خاک سپردن پس از مرگ را جز امامی همانند خود او برعهده نگیرد. چنین است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ولادت علی علیه‌السلام را عهده‌دار شد و علی علیه‌السلام وفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را. یا امیرمؤمنان ولادت حسن علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام را عهده‌دار شد و آن دو تن وفات او را.

همچنین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، آن‌گونه که به خواست خدا خواهد آمد، کار پیشوایی مردم را به علی علیه‌السلام سپرد.

نیابت در تطهیر کعبه

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز فتح مکه نیز در مأموریتی بزرگ، علی علیه‌السلام را نایب خویش گرفت. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایستاد تا علی علیه‌السلام بر شانه‌هایش رفت و دست به بام کعبه در آویخت و خود را بدان بالا رساند. او بت‌ها را با قدرت از جای می‌کند و بر زمین می‌افکند و درهم می‌شکست. این داستان را احمد بن حنبل[2] و ابویعلی موصلی[3] هر دو در مسند خویش، ابوبکر خطیب در تاریخ[4] خود، محمد بن صباح زعفرانی در فضائل[5]، خطیب خوارزمی در اربعین[6] خویش، ابوعبدالله نطنزی در خصائص روایت کرده و ابوالمضا

---

۱. «انا اهل بیت النبوة و الرسالة و الامامة و انه لایجوز ان یقبلنا عند ولادتنا القوابل». ← خصیبی، الهدایة الکبری، ۹۵.

۲. ← مسند احمد، ۸۴/۱.

۳. ← المسند، ۲۵۱/۱.

۴. تاریخ بغداد، ۳۰۲/۱۳.

۵. ظاهراً فضائل الصحابة است که در منابع و از جمله در طرائف از آن با نام الفضائل یاد شده است. محمد بن صباح از اصحاب امام کاظم علیه‌السلام و احتمالاً نام پدر او نیز ابوعلی حسن بن محمد بن صباح زعفرانی (د. ۲۶۰ ق.) بوده است. ← کلبرگ، کتابخانهٔ ابن‌طاووس، ۲۵۵.

۶. این کتاب در اختیار نیست.

صبیح وابستهٔ امام رضاعليه‌السلام روایت کرده و گفته است: از آن حضرت شنیدم که از پدران خویش، از جد خود دربارهٔ ﴿وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا﴾ نقل کرد که فرموده: این آیه در مورد رفتن علی‌عليه‌السلام بر شانه‌های پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله برای درهم شکستن بتان نازل شده است[1].

ابوبکر شیرازی در نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین‌عليه‌السلام از قتاده، از ابن‌مسیب، از ابوهریره نقل کرده که گفته است: جابر بن عبدالله انصاری به من گفت: با پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله به مکه درآمدیم، در حالی که در کعبه و پیرامونش سیصد و شصت بت بود. پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله دستور تخریب آن‌ها را داد و همه بر زمین افکنده شدند. بر خانهٔ بتی بلند بود که آن را هبل می‌نامیدند. پیامبر به علی‌عليه‌السلام نگریست و فرمود: ای علی‌عليه‌السلام، بر شانه‌ام می‌روی یا من بر شانه‌ات روم تا این بت را از بام کعبه به زیر افکنیم؟

گفتم: ای پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله، تو بر پشت من می‌روی.

چون بر پشتم رفت از سنگینی بار رسالت نتوانستم او را تاب آورم. گفتم: ای پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله، من بر پشت تو می‌روم.

پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله خندید و فرود آمد و برایم پشت خود خم کرد و بر پشت او قرار گرفتم. به آن‌که دانه را آفریده و مردمان را پدید آورده است سوگند، اگر می‌خواستم آسمان را با دست بگیرم می‌گرفتم.

هبل را از پشت بام کعبه فروافکندم و این آیه نازل گشت: ﴿وَقُلْ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَزَهَقَ ٱلْبَاطِلُ إِنَّ ٱلْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾[2].

احمد بن حنبل[3] و ابوبکر خطیب[4]، هر کدام در کتاب خود، به سند از نعیم بن حکیم مدائنی نقل کرده‌اند که گفته است: ابومریم برایم از علی بن ابی‌طالب‌عليه‌السلام نقل کرده که گفته است: پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله مرا به سراغ بت‌ها برد و فرمود: بنشین.

در کنار کعبه نشستم.

پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله بر شانه‌هایم بالا رفت و فرمود: برخیز و مرا به بت برسان.

برخاستم. اما چون ضعف مرا در تحمل خویش دید فرمود: بنشین.

---

۱. مجلسی در بحار الانوار (۷۶/۳۸) این خبر را به نقل از مناقب آورده است.

۲. اسراء/۸۱: و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابودشدنی است.

۳. ← مسند احمد، ۸۴/۱.

۴. ← تاریخ بغداد، ۳۲/۱۳.

نشستم و او را از شانه‌های خود فرود آوردم.

پیامبر ﷺ برای من نشست و فرمود: ای علی، بالا رو.

بر شانه‌های او رفتم و برخاست. چون مرا بلند کرد چنان به خیالم رسید که اگر بخواهم به آسمان دست یابم، می‌توانم.

بر فراز کعبه رفتم و پیامبر ﷺ فاصله گرفت.

بت بزرگ آنان، یعنی بت قریش را که از مس بود و با میخ‌هایی از آهن به کف محکم شده بود فروافکندم.

در روایت خطیب است که فرمود: چنان به خیالم رسید که اگر بخواهم می‌توانم به اوج آسمان رسم[۱].

ابوالحسن علی بن احمد عاصمی، از اسماعیل بن احمد واعظ، از ابوبکر بیهقی به سند وی از ابو مریم، از امیرمؤمنان علیه السلام برایم نقل کرده که فرموده است: پیامبر خدا ﷺ به من فرمود: مرا بر شانه‌گیر تا بت‌ها را از کعبه فروافکنیم. اما من نتوانستم او را بر دوش کشم. او مرا بر دوش کشید. اگر می‌خواستم در آسمان چنگ افکنم می‌توانستم.

در خبری دیگر است که فرمود: خدای را سوگند، اگر می‌خواستم با دستان خود به آسمان برسم می‌رسیدم.

قاضی ابوعمرو عثمان بن احمد، از [یکی از] استادان خود به سند وی از ابن‌عباس روایت کرده که گفته است: پیامبر خدا ﷺ به علی علیه السلام فرمود: برخیز تا با هم به سراغ بتی که بر فراز کعبه است رویم و آن را درهم شکنیم.

هر دو برخاستند و چون بدان‌جا رسیدند، پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: بر شانه‌هایم رو تا تو را بلند کنم و بدان برسی.

علی علیه السلام دستار خود به پیامبر ﷺ داد و پیامبر ﷺ آن را روی شانه انداخت. پس علی علیه السلام را روی شانه بلند کرد و بر بام کعبه نهاد.

علی علیه السلام آن بت را که از مس بود از فراز کعبه افکند.

---

۱. ← همان، ۳۰۲/۱۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی، فرود آی.

علی علیه السلام چونان که گویی دو بال دارد از فراز کعبه به زمین پرید.

گفته‌اند: عمر آرزو کرده بود این کار را انجام دهد. اما پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «کسی که آن را پرستش کرده است نتواند آن را از جای برکند»[1].

هنگامی که ابوبکر [پس از پیامبر صلی الله علیه و آله] بر منبر او رفت یک پله فروتر نشست. چون عمر بر آن منبر رفت باز یک پله فروتر نشست. چون عثمان بر آن منبر رفت یک پله فروتر نشست. اما چون علی علیه السلام بر منبر رفت همان‌جا نشست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن می‌نشست.

در این میان از مردم همهمه‌ای شنید. پرسید: این چیست که می‌شنوم؟

گفتند: این که بر جایی نشسته‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نشست و آنان که پیش از تو بودند بر آن ننشستند!

فرمود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که می‌فرمود: «هرکس جانشین من شود و آن‌که من می‌کرده‌ام نکند خداوند او را به روی در آتش افکند. اینک، خدای را سوگند، من همانم که کرداری چون او کنم، سخن او و جامهٔ عمل پوشانم و به داوری او داوری کنم. از این روی بر این‌جا نشسته‌ام»[2].

آن‌گاه در خطبهٔ خود فرمود: «ای مردم، من در جایگاه برادر و عموزادهٔ خود ایستاده‌ام؛ که او خود مرا از رازهایم و از آنچه از من سر خواهد زد آگاهاند»[3].

گویی علی علیه السلام فرموده باشد: من آن کسی هستم که بر شانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و بر مهر نبوت پای نهاده‌ام. این چوب‌ها کدام است؟ من از محمدم و محمد از من است.

امام علیه السلام در خطبهٔ افتخار فرموده است: «من بت‌ها را شکستم، من پرچم‌ها برافراشتم و من اسلام را بنا نهادم»[4].

ابن‌نباته گفته است: تا آن زمان که به دست او ریسمان اسلام استواری یافت، دارودستهٔ

---

۱. «ان الذی عبده لایقلعه». روایت در بحار الانوار (۷۷/۳۸) از مناقب نقل شده است.

۲. «من قام مقامی و لم یعمل بعملی اکبه الله النار و انا و الله العامل بعمله المتمثل لقوله الحاکم بحکمه فلذلک قمت هنا».

۳. «معاشر الناس. قمت مقام اخی و ابن‌عمی و لانه اعلمنی بسری و ما یکون منی». روایت در بحار الانوار (۷۸/۳۸) از مناقب نقل شده و در نهج الایمان ابن‌جبر (۶۱۱) نیز آمده است.

۴. «انا کسرت الاصنام، انا رفعت الاعلام انا بنیت الاسلام».

بت‌پرستان از هم گسست و ایمان با همهٔ جلوه‌هایش همه جا گسترد و تهمت و تهمت‌زنان با همهٔ میدانداری به نابودی پیوست.

مقام ابراهیم را بر هر سنگی شرافت است، از آن روی که ابراهیم‌علیه‌السلام بر آن پای نهاده است. پس باید پای علی‌علیه‌السلام از سر دشمنان او والاتر باشد؛ زیرا آن پای بر مهر نبوت نهاده شده است. البته، غالیان و مشبّهه از این نیز فراتر گویند، آن‌سان که شاعرانشان در اشعار خود گفته‌اند. برای نمونه، از ابونواس نقل شده که گفته است:

مرا گفتند: دربارهٔ علی مرتضی‌علیه‌السلام سخن بگوی که آتش برافروخته عشق او را فرونشاند.

گفتم: سخن من به مردی نرسد که نادانان درباره‌اش آن اندازه سرگشته شده‌اند که او را پرستیده‌اند.

علی‌علیه‌السلام آن کسی است که پای خود بر جایی نهاد که خداوند دست خویش بر آن نهاده بود[1].

دیگری گفته است:

گفتند: علی‌علیه‌السلام آن مرد پاک را ستوده‌ای. گفتم: هر که در هر جای زمین مدیحه گوید او مقصود است.

چه گویم دربارهٔ آن‌که بر جایی پای نهاد که خداوند رحمان بر آن دست نهاده بود[2].

سید مرتضی گفته است:

در آن خانهٔ پرحرمت هر سال و هر گاه که کسی بر آن طواف کند برای ما او را نشان قدم است،

و به جدّ ما و به همتای خویش از بیت‌الحرام دفاع کرد و بت‌های آن خانه را لرزاند.

آن دو خورشید هدایت را بر ما هویدا ساختند تا زمانی که حلال و حرام خدا روشن گشت[3].

---

۱. قیل لی قل فی علی المرتضی — کلمات تطفؤ ناراً موقده
قلت لایبلغ قولی رجلا — حار ذوالجهل الی ان عبده
و علی واضعا رجلا له — بمکان وضع الله یده

بیت‌ها را در دیوان ابی‌النواس ندیدم.

۲. قالوا مدحت علی الطهر قلت لهم — کل امتداح جمیع الارض مضاه
ماذا اقول لمن حطت له قدم — فی موضع وضع الرحمن یمناه

۳. و لنا من البیت المحرم کلما — طافت به فی موسم أقدامه

←

مهیار دیلمی گفته است:

چه کسی در نبرد با یهودیان آیت بود و چه کسی در نبرد خسیف همدم جنیان شد؟

و چه کسی در نبرد بدر و احد با پراکندن آن صف‌ها، دین را سامان داد؟

و در راه خدا بتان آن قوم را در مقابل دیدگان جمعی که آن‌جا گرد آمده بودند درهم شکست؟[۱]

ابو الحسن قمی گفته است:

همان‌کس که در مکه و در جمع انبوه مسلمانان بر شانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله رفت[۲].

ابن حجاج گفته است:

رومیان و مسیحیان را در حالی پشت سر نهاد که بر مرگ صلیبیان اندوه داشتند.

همانند آن‌که از جانب علی علیه السلام آن امام هدایت بر بتان گذشت[۳].

عونی گفته است:

علی علیه السلام بر پشت پیامبر صلی الله علیه و آله پای نهاد. اما آیا آن دو پیر شما بر پشت او پای نهادند؟[۴]

←

و بجدنا و بصنوه دعبت عن ال ... بیت الحرام و زعزعت اصنامه

و هما علینا اطلعا شمس الهدی ... حتی استنار حلاله و حرامه

← دیوان الشریف الرضی، ۱۶۲/۳.

۱. فمن آیة الباب یوم الیهود ... و من صاحب الجن یوم الخسیف

و من جمع الدین فی یوم بدر ... و احد بتفریق تلک الصفوف

و هدم فی الله أصنامهم ... بمرأی عیون علیه عکوف

← دیوان مهیار الدیلمی، ۲۶۳/۲ و ۲۶۴.

۲. و المرتقی کتف النبی بمکة ... فی مجمع للمسلمین کثیف

۳. جاوز الروم و النصاری یحا ... نون بمقتل الصلبان

مثل ما کان قدجری من علیّ ... من امام الهدی علی الاوثان

۴. علیّ علی ظهر النبی توطیا ... فهل ظهره شیخاکما یطئان

همو را است:

بت‌های شرک را درهم شکستی و وای بر آنان باد، آن هنگام که بر شانه‌های پیامبر هدایت صلی الله علیه و آله رفتی[۱].

همو گفته است:

امیرمؤمنان علیه السلام، همان ابوتراب، اسلام را به شمشیرهای تیز بنا کرد.

همو که در هر گرفتاری‌ای و آن زمان که جنگ شعله می‌افروخت یاور محمد صلی الله علیه و آله بود.

در راه خدا پیکار کرد و هرگز در این جهاد نه سست شد و نه خستگی پذیرفت.

علی علیه السلام درهم‌شکنندهٔ بتان است، آن هنگام که بر شانه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و خود را بدان بلندا رساند[۲].

همچنین گفته است:

چه کسی بر شانهٔ محمد پیامبر صلی الله علیه و آله رفته است و چه کسی پدر فرزندان فاطمه علیها السلام است؟

خویشاوندی آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله را چه معنا است و چگونه آن‌سان که در کتاب‌ها ثبت است پیامبر صلی الله علیه و آله از میان همه، تنها با ایشان به مباهله رفت؟[۳]

سرانجام گفته است:

این، و همچنین محمد صلی الله علیه و آله در روز فتح حیدر علیه السلام را فراخواند که برخیز تا به سراغ بتان رویم،

---

۱. کسرت اصنام اهل الشرک ویلهم	لمّا علوت من الهادی علی الکتف

۲. امیرالمؤمنین ابوتراب	بنی الاسلام بالبیض الرقاق
غیاث محمد فی کل کرب	اذا ما الحرب قامت فوق ساق
و جاهد فی سبیل الله ما ان	یحانی فی الجهاد و لایتاقی
علی کاسر الأصنام لما	رقی کتف النبی الی بساق

۳. و من ارتقی کتف النبی محمد	و کذلک ابنا فاطم الزهراء
ما شأن عرسهم و کیف تباهلوا	دون الوری کما هی الاملاء

و برای او خم شد تا بر پشت وی رفت. وه که این چه جایگاهی بلند و ارجمند است!

علی علیه السلام گفت: اگر در آن هنگام می‌خواستم به آسمان خدا دست اندازم می‌توانستم و اگر می‌خواستم ستارگان را برانم مرا همراهی می‌کردند[۱].

دعبل گفته است:

علی علیه السلام بر شانهٔ پیامبر محمد صلی الله علیه و آله رفت. آیا کسی از مردمان جز علی علیه السلام بتان را شکسته است؟[۲]

زاهی گفته است:

او درهم‌شکنندهٔ بتان است در آن روز که اندوه از چهرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله برگرفت.

بر شانهٔ برترین مردمان بالا رفت و البته جنبش دین با او همدم است.

و لات را نگونسار کرد و هبل را در حالی که درهم شکسته بود بر زمین افکند،

و مولای من بر فراز خانه رفت و آن را از ناپاکی‌هایی که در آن بود پیراست[۳].

ابن‌رزیک گفته است:

اما علی علیه السلام پای بر فراز شانهٔ برترین مردمان نهاد تا ارجمندی را از هبل ستاند[۴].

---

۱. فهذا و یوم الفتح نادی محمد ... ألا قم الی الأصنام حیدر فاقلع
و طاطا له حتی اعتلی فوق ظهره ... فأجلل بهذا من مقام و أرفع
فقال علی لو أشأ نلت عندها ... سما الله أو رمت النجوم أتت معی

۲. علی رقی کتف النبی محمّد ... فهل کسر الاصنام خلق سوی علیّ
بیت‌ها را در شعر دعبل بن علی الخزاعی نیافتم.

۳. مکسر الاصنام فی الیوم الذی ... اربح عن وجه الهدی عماسه
رقی علی الکاهل من خیر الوری ... و الدین مقرون به انباسه
و نکس اللات و ألقی هبلا ... مهشما یقلبه انتکاسه
و نام مولای علی البیت و قد ... طهر إذ فارقه انجاسه

۴. اما علی علت رجلاه کاهل خیر الخلق حتی ازال العزّ عن هبل

قمی گفته است:

علی عليه‌السلام برفراز شانهٔ احمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، آن نور الهی رفت و صلیب درهم شکسته را بر زمین افکند[۱].

خطیب خوارزم گفته است:

علی عليه‌السلام درهم‌شکنندهٔ بت‌ها است، آن هنگام که بی‌هیچ مانعی بر شانه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پای نهاد[۲].

مفجع گفته است:

آهنگ آن داشت که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را بر شانه نهد تا او از ناخرسندی بتان که بر کعبه آویخته و نصب شده‌اند آن‌ها را از جای برکند.

اما سنگینی بار نبوت بر او فشار آورد تا جایی که نزدیک بود در زیر این سنگینی خم شود.

پس علی عليه‌السلام آن همتای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر شانهٔ او رفت و این چه بلند جایگاهی است!

او بت‌ها را از لبهٔ کعبه فروافکند و کعبه را از این ناپاکی‌ها پاک ساخت.

اگر وصی در آن هنگام می‌خواست کف دست را به ستاره رساند آن را دور نمی‌یافت[۳].

مرزوقی ـ و به گفتهٔ برخی، حصفکی ـ گفته است:

خداوندا، به آن قدم که آن‌ها را بر شانهٔ آن‌که به قاب قوسین بار یافته بود نهادی،

و به حرمت آن پای که شانه آن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تأیید شده به رسالت را پلکانش ساختی،

آن دو تن را در روز رستاخیز وسیله‌ام قرار ده تا جهنم را دیدار نکنم[۴].

---

۱. علیّ تعالی منکب النور احمد — فاهوی الیه بالصلیب المهشّم

۲. علی کاسر الاصنام لمّا — علا کتف النبی بلا احتجاب

۳. رام حمل النبی کی یقلع الاصـ — ـنام من سخطها المثول الجثیا

فحباه ثقل النبوة حتی — کاد ینأد تحته مثنیا

فارتقی منکب النبی علیّ — صنوه ما أجل ذاک رقیا

فأماط الأوثان عن طابة الکعـ — ـبة ینقی الارجاس عنها نقیا

و لو ان الوصی حاول مس الـ — ـنجم بالکف لم یجده قصیا

۴. یا رب بالقدم التی أوطأتها — من قاب قوسین المحل الأعظما

←

سروجی گفته است:

حیدرعليه‌السلام در حضور جمعی از مردمان شهر و بیابان بر پشت پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله رفت،

تا به بالای خانه رسید و شتابان هبل را از فراز کعبهٔ خداوند بر زمین افکند و فرود آمد[۱].

ناشی گفته است:

گو این که شانه‌های علیعليه‌السلام ستبر بود و تاب بر پشت کشیدن پیامبرصلى‌الله‌عليه‌وآله را داشت، اما مگر نه آن است که علیعليه‌السلام بر فراز شانه‌های آن آخرین پیامبران رفت؟

پیامبر خداصلى‌الله‌عليه‌وآله از سر عمد او را بر شانه برد تا فضیلت‌های او را بیکران سازد،

و آن رخداد در روز فتح مکه بود، و پیش از آن بتان پیرامون خانه بودند و کفر آن را در میان گرفته بود.

سپس آن برترین مردمان او را به بر دوش کشیدن گرامی بداشت و خجسته باد آن‌که بردوش کشید و خجسته باد آن‌که بر دوش کشیده شد.

چون بتان را باژگون ساخت، با دست اشاره کرد و نزدیک بود، انگشتان وی به افق رسد.

آیا آن کس که باب خیبر را که شتران و اسبان جابه‌جایش می‌کردند از جا کند، از چنین کاری عاجز ماند؟[۲]

←

و بحرمة القدم التی جعلت لها ... کتف المؤید بالرسالة سلما

اجعلهما ربی الیک وسیلتی ... فی یوم حشر أن أزور جهنما

۱. رقی علی ظهر النبی حیدر ... من دون جمع بین بدو و حضر

حتی علا البیت و ألقی هبلا ... من کعبة الله سریعا و انحدر

۲. أما علا من خاتم الرسل کاهلا ... و قدکان عبلا یحمل الظهر کاهله

و لکن رسول الله علاه عامداً ... علی کتفیه کی تناهی فضائله

و ذلک یوم الفتح و البیت قبله ... و من حوله الاصنام و الکفر شامله

فشرفه خیر الأنام بحمله ... فبورک محمولا و بورک حامله

فلما دحی الاصنام أومی بکفه ... فکادت تنال الافق منه أنامله

أیعجز عنه من دحی باب خیبر ... و یحمله أفراسه و رواحله

همو گفته است:

دین خدا را برپا بداشت، آن هنگام که پس از فتح مکه دستان او هبل را درهم شکست.

بر شانه‌های پیامبر ﷺ بالا رفت، در حالی که اگر می‌خواست تاب بر دوش کشیدن پیامبر ﷺ را داشت،

و اگر می‌خواست به ستارگان دست برساند می‌رساند. صاحب عرش آنچه را او عهده‌دار شده بود بر او آسان ساخت[1].

همچنین گفته است:

در هنگام فتح مکه، بت‌هایی شکست و در دل آنان که بت‌پرستند کینه‌ها بر جای نهاد،

و سران قریش کینهٔ خود از او آشکار ساختند و او پس از پیامبر مصطفی ﷺ به محنت گرفتار آمد.

با او دشمنی ورزیدند که شمشیرش کفر را سرنگون کرده و دین حنیف به برکت آن چیرگی یافته است[2].

خطیب منبج گفته است:

کسی است که پیامبر ﷺ او را بلند کرد تا بتان آن بنا را خوار کند.

او لات و عزی را با هم بر هبل کوبید و همه را به زبونی درافکند.

پیشتر نیز هیچ کدام از آن‌ها را سجده نکرده بود، با آن‌که مکیان همه را سجده گزارده بودند.

دعای ابراهیم علیه‌السلام دربارهٔ او اجابت شد و او در آن شهر از محبوبان گشت[3].

---

۱. أقام دین الاله إذ کسرت — یداه من فتح مکة هبلا
علا علی کاهل النبی و لو — رام احتمالا لأحمد حملا
و لو أراد النجوم لامسها — هناه ذوالعرش ما به کفلا

۲. و کسر أصناما لدی فتح مکة — فأورث حقداً کل من عبد الوثن
فأبدت له علیا قریش تراتها — فأصبح بعد المصطفی الطهر فی محن
یعادونه إذ أخفت الکفر سیفه — و اضحی به الدین الحنیفی قد علن

۳. و من نهض النبی به فأضحی — بأصنام البنیة مستهینا

←

دیگری گفته است:

چه کسی بر پشت پیامبر ﷺ رفت و بتان را با پیروزی درهم شکست؟[۱]

به هر روی، حدیث رفتن علی علیه السلام بر شانه‌های پیامبر ﷺ درست همانند حدیث معراج است و هر یک از آن‌ها در دو زمان مختلف و از دو ناحیهٔ متفاوت نقل شده‌اند و این خود نشان می‌دهد که هر یک از این دو رخداد دوبار به وقوع پیوسته‌اند.

در مسند ابویعلی است که ابومریم گفته: علی علیه السلام فرموده است: شبانه با پیامبر خدا ﷺ رهسپار شدم تا به کعبه رسیدیم. فرمود: بنشین.

نشستم.

پیامبر خدا ﷺ بر شانه‌ام رفت و او را بلند کردم.

چون ضعف مرا در بلند کردن خود دید فرمود: بنشین.

نشستم.

پیامبر ﷺ فرود آمد و نشست و فرمود: بر شانه‌هایم بالا رو.

بر شانه‌های او بالا رفتم و برخاست تا جایی که به خیالم رسید که اگر می‌خواستم، می‌توانستم به آسمان دست یابم. بر بام خانه شدم و به سراغ بت قریش رفتم که تمثال مردی از مس یا سرب بود ــ و ادامهٔ حدیث[۲].

اسماعیل بن محمد کوفی در روایتی طولانی از ابن‌عباس نقل کرده که گفته است: بتی از آن خزاعه بر بام کعبه بود. پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای علی، همراه شو تا آن بت را از خانه به زیر افکنیم.

شبانه روانه شدند و پیامبر ﷺ به علی علیه السلام فرمود: ای ابوالحسن، بر پشت من برو.

→

۱.

دحی باللات و العزی جمیعا	علی هبل فغادر مستهینا
و لم یسجد له من قبل طوعا	کما کانوا بمکة ساجدینا
اجیب دعاء ابراهیم فیه	فکان لها من المتحببینا
و من علا ظهر النبی و ارتقی	و کسر الاصنام بالنصر

۲. ← ابویعلی، المسند، ۲۵۱/۱.

ارتفاع کعبه در آن زمان چهل ذراع بود و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام را بلند کرد و پرسید: ای علی، آیا به بالا رسیدی؟

علی علیه‌السلام گفت: به آن‌که تو را به حق برانگیخته است سوگند، اگر بخواهم آسمان را با دستان خود لمس کنم می‌توانم چنین کنم.

پس بت را برداشت و بر زمین کوبید و آن بت قطعه قطعه شد.

علی علیه‌السلام آن‌گاه از ناودان آویزان شد و خود را بر زمین افکند.

چون به زمین رسید خندید.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید: ای علی، خدایت خندان بدارد، از چه روی می‌خندی؟

گفت: ای پیامبر خدا، از شگفتی این خندیدم که خود را از بالای خانه بر زمین افکندم و نه آزرده شدم و نه دردی به من رسید.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای ابوالحسن چگونه تو را دردی باشد؟ آیا در حالی که محمد تو را بلند کرده و جبرئیل تو را پایین آورده است دردی به تو می‌رسد؟[1]

در اربعین خوارزمی در روایتی طولانی آمده است که من و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روانه شدیم و از این بیمناک بودیم که کسی از قریش ما را ببینند. من آن بت را پرتاب کردم و درهم شکست و پس از آن از کعبه فرودآمدم[2].

ابن‌اسود کاتب گفته است:

یا چه کسی بود که چون شبانه به یاری خداوند و پیشگامانه روانه شدند با او همراه شد؟

به سوی آن بنا، خانهٔ بلند او که همواره به بنیاد برافراشتهٔ خویش شناخته است.

تا چون در آن ظلمت و با نگرانی به آن خانه رسیدند،

در آن هنگام کافران از پیرامونش پراکنده بودند و مقام خلوت بود و مردمان طوایف در خواب.

وصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آهنگ آن کرد که او را بر دوش کشد، اما احساس ضعف کرد و سست شد.

---

۱. «کیف تألم یا ابا الحسن ـ او یصیبک وجع ـ انما رفعک محمد و انزلک جبرئیل». ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۳۹۵/۲ (با تفاصیلی متفاوت)؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۲۱۷/۱.

۲. ← خوارزمی، المناقب، ۲۴؛ کوفی، مناقب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ۶۰۶/۲.

نبوت باری نبود که جز پیامبری که خدایش تأیید کرده است بتواند بر دوش کشد.

پس پیامبر ﷺ پشت خم کرد و او را فرمود: سوار شو و نگران و ترسان مباش.

او که فرمانبر بود و گوشی شنوا داشت سوار شد، و پدر و مادرم به خدای آن فرمانبر و آن فرمانروای مهربان باد.

اگر آن دم می‌خواست با انگشت ستاره‌ای را برگیرد، می‌توانست به دو ستارهٔ شب دست یازد.

او بت بزرگ را در دست گرفت و از بام کعبه کند و از آن‌جا بر زمین افکند.

تا شانه و سر بت بشکست، پاهایش از هم پاشید و هر کرانه‌اش به سویی افتاد،

و همچنان به سراغ بت‌های سنگ و چوب رفت و آن‌ها را با خواری درهم شکست.

زان پس کافران که بتی نداشتند بر آن‌ها حسرت خوردند[1].

سید حمیری گفته است:

شبی با نگرانی بیرون رفتند و در آن ظلمت آهنگ کعبه کردند.

تا چون بدان رسیدند، پیامبر ﷺ او را گفت: ما می‌خواهیم که این بت را از فراز خانه فروافکنیم.

۱.

أمن سری معه سواء عندما	مضیا بعون الله یبتدران
نحو البنیة بیته العالی الذی	ما زال یعرف شامخ البنیان
حتی اذا أتیا الیه بسدفة	و هما لما قصدا له وجلان
و یفرق الکفار عن ارکانه	و خلا المقام و هوّم الحیان
أهوی لیحمله رآه وصیه	فونی ونی سوی لالف هدان
ان النبوة لم‌یکن لیقیلها	إلا نبی أید النهضان
فحنی النبی له مطاه و قال قم	فارکب و لاتک عنه بالخشیان
فعلاه و هو له مطیع سامع	بأبی المطیع مع المطاع الحانی
و لو انه منه یروم بنانه	نجما لنال مطالع الدبران
فتناول الصنم الکبیر فرجه	من فوقه و رماه بالکذان
حتی تحطم منکباه و رأسه	و وهی القوائم و التقی الطرفان
و نحا بصم جلامد اوثانهم	فأبادها بالکسر و الایهان
و غدا علیه الکافرون بحسرة	و هم بلا صنم ولا اوثان

پس بر پشت من شو. بهترین مردمان آن‌گاه برخاست و بی‌آن‌که شرم کند یا هیبتش مانع شود او را بلند کرد.

تا چون پای ابوالحسن علیه السلام به بام کعبه رسید بت را بر زمین افکند و آن بت درهم شکست،

و احمد صلی الله علیه و آله او را بانگ زد که‌ای علی علیه السلام، بپر. کاری شایسته به انجام رساندی. خدایم تو را خجسته بدارد؛ و بدین‌سان کار خویش پیش بردند[۱].

همو گفته است:

شبی که در ظلمت رهسپار شدند و تاریکی شب را پوشش خود ساختند،

سوی بتی که خزاعه آن را بزرگ می‌داشت رفتند تا آن را درهم شکنند و بگریزند.

پس گفت: ای علی بر پشت من رو و آن بت را فروافکن، و بدین‌گونه مهتر مردمان او را مرکب شد.

تا او بت را خرد کرد و درهم شکست و آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله او را گفت: بپر که خدایم تو را پاداش دو چندان دهد[۲].

این‌ها همه آیت‌هایی روشن از این حقیقت است که علی علیه السلام نزدیک‌ترین کسان به پیامبر صلی الله علیه و آله و

۱.
و لیلة خرجا فیها علی وجل — و هما یجوبان دون الکعبة الظلما
حتی اذا انتهیا قال النبی له — انا نحاول ان نستنزل الصنما
من فوقها فاعل ظهری ثم قام به — خیر البریة ما استحیی و ما احتشما
حتی اذا ما استوت رجلا ابی‌حسن — اهوی به لقرار الارض فانحطما
ناداه احمد ان ثب یا علی لقد — احسنت بارک ربی فیک فاقتحما

← دیوان السید الحمیری، ۳۸۲ و ۳۸۳.

۲.
و لیلة قاما یمشیان بظلمة — یجوبان جلبابا من اللیل غیهبا
الی صنم کانت خزاعة کلها — توقره کی یکسراه و یهربا
فقال اعل ظهری یا علی و حطه — فقام به خیر الأنام مرکبا
یغادره فضاً جذاذاً و قال ثب — جزاک به ربی جزاه مؤربا

← همان، ۷۷ و ۷۸.

گزیده‌ترین مردمان نزد او و ولیعهد و وصیّ او بر امت در دوران پس از پیامبر ﷺ است.

این در حالی است که از دیگر سوی، پیامبر ﷺ هیچ یک از آن سه تن دیگر را در کاری نایب خود نگرفت، مگر آنچه دربارهٔ ابوبکر نقل شده که او را در حج نیابت داد و مگر آنچه در سخن عایشه است که گفت: به ابوبکر بگویید تا نماز مردم را امامت کند[۱]. اما در این هر دو اختلاف نظر وجود دارد[۲].

باری، علی علیه‌السلام را مزیت‌های بسیار است. هیچ‌کس بر او ولایت نیافت و پیامبر ﷺ او را در هیچ جا نگذاشت و با هیچ جماعتی همراه نکرد، مگر آن‌که او را بر آنان گمارد، با آن‌که آن دو نخست در زیر ولایت اسامه، عمرو بن عاص و کسان دیگر بودند[۳].

منصور نمیری گفته است:

چه کسی است که احمد ﷺ او را به ولایت بر علی علیه‌السلام گمارده باشد تا بر او ولایت یابد؟

اما ابوالقاسم پیامبر ﷺ را بگو: آن‌که تو ولایتش دادی هیچ چیز از آنچه داشت برایش نگذاشتند[۴].

---

۱. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۲۰۹/۱.

۲. برای آگاهی بیشتر ← ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۲/۲؛ مفید، الفصول المختارة، ۱۲۴.

۳. ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۴۱/۱.

۴.

مـــن کـــان ولی احـــمد والیـــا	عـــــلی عـــلیّ فـــیولوا عـــلیه
قـــــل لابـــیالقـــاسم ان الذی	ولیت لم یـــترک و مـــا فـــی یـــدیه

فصل ۱۸

پیشگامی در تدبیر و پرهیز از کوتاه آمدن

ستاندن کلید کعبه در روز فتح

در تفسیر ثعلبی[۱]، قشیری، واحدی[۲]، قزوینی، معانی زجاج[۳]، مسند موصلی[۴] و اسباب نزول القرآن واحدی[۵] آمده است که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روز فتح به مکه درآمد، عثمان بن طلحه عبدی در خانه کعبه را بست و بر بالای بام رفت.

پیامبر صلی الله علیه و آله کلید را از او خواست.

گفت: اگر او را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌دانستم او را بازنمی‌داشتم.

پس علی بن ابی‌طالب علیه السلام بر بام رفت، دست او را پیچاند و کلید را از او ستاند و در را گشود.

پیامبر صلی الله علیه و آله به درون کعبه رفت و در آن دو رکعت نماز خواند.

چون بیرون آمد، عباس از آن حضرت خواست کلید را به او بسپارد. اما این آیه نازل شد: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ

---

۱. ← الکشف و البیان، ۳/۳۳۲.

۲. ← الوجیز، ۱/۲۷۰.

۳. ← معانی القرآن و اعرابه، ۲/۶۶، با اختصار.

۴. روایت را در المسند نیافتم.

۵. ← اسباب النزول، ۱۰۴.

يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾[1].

بدین‌سان پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود تا کلید را به عثمان بازگردانند و از او پوزش طلبند.

عثمان به علی علیه السلام گفت: ای علی، اجبار کردی و آزار دادی و اینک آمده‌ای و پوزش می‌طلبی.

علی علیه السلام فرمود: خداوند در شأن تو آیه‌ای نازل کرده است، و سپس آن آیه را خواند.

عثمان که این شنید اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله کلید را در دست او باقی گذاشت.

در روایت صاحب اسباب النزول است که جبرئیل آمد و فرمود: تا این خانه برپا است کلید و پرده‌داری در دست فرزندان عثمان باشد.

این کلید تا روزگار حاضر در دست ایشان است[2].

کشف‌نامهٔ جاسوس

در دو صحیح[3]، در دو تاریخ[4]، در دو مسند[5] و در بیشتر تفسیرها[6] آمده است که ساره وابستهٔ ابو عمرو بن صیفی بن هشام از مکه به دریوزگی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله بنی عبدالمطلب را فرمود او را عطا دهند.

در این میان، حاطب بن ابی‌بلتعه به او ده دینار داد تا با خود نامه‌ای به مکه برد و مکیان را از این که پیامبر صلی الله علیه و آله آهنگ آن‌جا دارد بیاگاهاند.

پیامبر صلی الله علیه و آله رهسپاری به سوی مکه را پنهان می‌داشت تا آنان را غافلگیر کند.

آن زن نامه را گرفت و لابه‌لای موهای خود پنهان کرد و روانه شد.

---

۱. نساء/۵۸: خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آن‌ها رد کنید.

۲. ← واحدی، اسباب النزول، ۱۰۵.

۳. ← بخاری، الجامع الصحیح، ۱۰۹۵/۳، ۱۴۶۳/۴ (مطابق‌ترین با روایت کتاب حاضر)، ۱۵۵۷ و ۱۸۵۵ و ۲۳۰۹/۵ و ۲۵۴۳/۶؛ مسلم، الصحیح، ۱۹۴۱/۴.

۴. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۱۵۵/۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ۳۵۴/۱ و ۳۵۵.

۵. ← ابن‌حنبل، مسند احمد، ۷۹/۱، ۱۰۵، ۳۵۰/۳؛ ابویعلی، المسند، ۳۱۶/۱ ـ ۳۲۱.

۶. برای نمونه ← مقاتل، تفسیر مقاتل بن‌سلیمان، ۳۴۷/۳؛ زمخشری، الکشاف، ۵۱۰/۴؛ ثعلبی، الکشف و البیان، ۲۹۱/۹؛ طبری، جامع البیان، ۵۸/۲۸.

اما جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد و او را از داستان آگاه ساخت.

پیامبر ﷺ علی ؑ، زبیر، مقداد، عمار، عمر، طلحه و ابومرثد را به تعقیب او فرستاد.

آنان در روضة خاخ خود را به او رساندند و نامه را از او خواستند.

زن انکار کرد و با او نامه‌ای نیافتند و آهنگ بازگشت داشتند.

ولی علی ؑ گفت: خدای را سوگند که نه پیامبر ﷺ ما را دروغ گفته و نه ما او را دروغگو دانسته‌ایم.

شمشیر برکشید و گفت: آن نامه را بیرون آور ورنه، خدای را سوگند، تو را گردن زنم.

ساره نامه را از میان گیسوان بیرون کشید و امیرمؤمنان ؑ نامه را گرفت و به حضور پیامبر ﷺ بازگشت.

پیامبر ﷺ حاطب بن ابی‌بلتعه را خواست و از او پرسید: چه چیز تو را به این کار واداشت؟

گفت: من در میان مردمان مکه و در پناه آنان ارجمند بودم و اینک دوست داشتم با این نامه دوستی بیشتر آنان را به چنگ آورم تا از این رهگذر خطر از کسانم دور کنند.

پس این آیه نازل شد: ﴿یَآ أَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیَآءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ﴾[1].

سدی و مجاهد[2] در تفسیر خود از ابن‌عباس روایت کرده‌اند که در آیهٔ ﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیَآءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِم بِٱلْمَوَدَّةِ﴾ گفته: یعنی با نامه‌نگاری و راهگشایی برای ایشان با آن‌ها دوستی می‌کنید ﴿وَ قَدْ کَفَرُوا بِمَا جَآءَکُم مِّنَ ٱلْحَقِّ﴾[3]، در حالی که ایشان به آن حق و کتابی که بر شما نازل شده است کافر شده‌اند ﴿یُخْرِجُونَ ٱلرَّسُولَ﴾ محمد و شما را بیرون می‌رانند، و پیش از این نیز مؤمنان را بیرون رانده‌اند ﴿أَن تُؤْمِنُوا بِٱللَّهِ رَبِّکُمْ﴾[4]، بدان بهانه که شما به پروردگارتان ایمان آورده‌اید. پیامبر ﷺ، علی ؑ و حاطب هر سه از کسانی بودند که از مکه رانده شده بودند. اما

---

۱. ممتحنه/۱: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی مگیرید، به‌طوری که با آن‌ها اظهار دوستی کنید.

۲. در تفسیر مجاهد در ذیل سورهٔ ممتحنه نیافتم.

۳. ممتحنه/۱: و حال آن‌که قطعاً به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند.

۴. ممتحنه/۱: چرا به خدا پروردگارتان ایمان آورده‌اید.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن مرد را بدان واسطه که ایمان آورده بود از ایشان جدا دانست ﴿إِنْ كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾[1]؛ یعنی پنهانی به آنان نامه می‌نگارید و خبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ایشان می‌دهید و خیر آنان می‌خواهید ﴿وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ﴾[2] یعنی بدان نامه که پنهان داشتید ﴿وَمَا أَعْلَنتُمْ﴾ و آن‌که آشکار ساختید و نیز این که امیرمؤمنان علیه‌السلام به زبیر فرمود: خدای را سوگند، آن زن در این که می‌گوید نامه‌ای به همراه ندارد دروغ می‌گوید و خداوند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او راست گفته‌اند و بدین ترتیب نامه را از آن زن ستاند. ﴿وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ﴾ هر کدام از شما که این کار را با نامه‌نگاری برای مکیان به انجام رساند همو ﴿فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ سخت گمراه است.

چشم فتنه را درآوردم

این جمله نیز از آن آمام مشهور است که فرمود: «من چشم فتنه را درآورده‌ام و کسی جز من مرد درآوردن این چشم نبوده است»[3].

طبری[4] و مجاهد[5] در تاریخ‌های خود آورده‌اند که عمر بن خطاب مردم را گرد آورد و از ایشان پرسید تاریخ را از چه روزی بنویسند.

علی علیه‌السلام فرمود: از آن روز که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هجرت کرد و مشرکان فرونشستند. گویی امام در این سخن خود بدان اشاره می‌کند که بدعتی مگذارید و همان‌گونه تاریخ تعیین کنید که در روزگار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌کردند؛ چه، آن حضرت در ماه ربیع‌الاول به مدینه آمد و از همان زمان فرمود این هنگام مبدأ تاریخ باشد. مسلمانان نیز بر این پایه که یک ماه و دو ماه و چند ماه از آن زمان گذشته است تاریخ رخدادها را معین می‌کردند تا آن‌که یک سال بر هجرت گذشت.

طبری مورخ این خبر را به نقل از ابن‌شهاب [زهری] آورده است[6].

---

۱. ممتحنه/۱: اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من بیرون آمده‌اید.

۲. ممتحنه/۱: و من به آنچه شما پنهان داشتید داناترم.

۳. «انا فقأت عين الفتنة و لم يكن ليفقأها غيري». ← شریف رضی، نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۳، با اندکی تفاوت.

۴. ← تاریخ الامم و الملوک، ۴/۲.

۵. ظاهراً مقصود تاریخ بنی امیة یا اخبار بنی امیة از ابن‌مجاهد کابلی (حدود ۲۱۰ق.) است که البته از آن نشانی نیافته‌ام.

۶. ← تاریخ الامم و الملوک، ۴/۲.

سیاست‌های اعجازین

سیاست‌های علی علیه السلام به واسطهٔ دشواری و گوناگونی حکم اعجاز داشت؛ چراکه پیروان او بر دو گروه بودند: گروهی عقیده داشتند عثمان به ستم کشته شده است. این گروه عثمان را دوست داشتند و از دشمنانش او بیزاری می‌جستند. اما گروهی دیگر که تودهٔ مردان جنگی و صاحبان ثروت و قدرت را در برمی‌گرفت عقیده داشتند که عثمان به واسطهٔ رخدادهایی که پیش آورده و او را سزاوار مرگ کرده کشته شده است. حتی برخی از این گروه صریحاً او راکافر می‌خواندند.

هر یک از این دو گروه هم می‌پنداشتند که علی علیه السلام موافق ایشان است. او خود می‌دانست هرگاه با یکی از این دو گروه همراهی کند، گروه دیگر از او بپراکند و او را واگذارد.

از این روی در سخن خود تعبیرهایی به کار می‌گرفت که ظاهراً با هر دوی آن‌ها سازگاری داشته باشد، آن‌سان که فرمود: «خدا عثمان راکشت و من نیز همراه او»[1].

فروماندن خلیفه و تدبیر علی علیه السلام

در تاریخ طبری[2] است که ابوبکر هذلی گفته است: مردمان همدان، ری، نهاوند، قومس و اصفهان گرد آمدند و بر ابوبکر شوریدند.

طلحه برخاست و اظهار وفاداری کرد[3].

عثمان گفت: با شامیان و مردمان یمن و کوفه و بصره به پیکار ایشان می‌روی.

اما امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «اگر شامیان را از شام رهسپار کنی رومیان بر زنان و کودکان ایشان می‌تازند. اگر رومیان را از یمن روانه کنی حبشیان بر زنان و کودکان ایشان می‌تازند. اگر سپاهیانی از این دو حرم گسیل داری عرب‌ها از هر سوی بر تو بشورند تا جایی که آن رخنه‌ها و خلل‌ها که پشت جبههٔ خود داری تو را بیش از آنچه پیش روی داری مشغول کند.

---

۱. «الله قتل عثمان و انا معه». این سخن دو گونه تفسیر می‌شود: یکی این‌که من نیز قتل او را تأیید می‌کنم؛ و دیگری این‌که من هم چون او کشته می‌شوم. در این باره ← رامهرمزی، المحدث الفاصل، ۴۸۳؛ مفید، الجمل، ۱۰۸، بدون «انامعه»؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۴۵۷/۳۹ و ۴۵۸؛ ابن‌شبه، تاریخ المدینة المنورة، ۲۷۴/۴.

۲. ← طبری، تاریخ الامم و الملوک، ۵۲۳/۲ ـ ۵۲۵.

۳. ابن‌شهرآشوب این بخش از روایت طبری راکاملاً مختصر کرده است.

این که گفتی سپاهیان عجم بسیارند و از فزونی ایشان بیم می‌بری، بدان که ما در روزگار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به شمار کسان پیکار نمی‌کرده‌ایم، بلکه به یاری الهی می‌جنگیده‌ایم.

این هم که به تو رسیده است که گرد آمده‌اند تا بر مسلمانان بتازند، خداوند بیش از تو از این تصمیم ایشان ناخرسند باشد و او خود به برهم زدن آنچه خوش ندارد سزاوارتر است.

اگر عجم‌ها تو را بینند گویند: این فرمانروای عرب است و اگر او را بشکنید عرب را درهم شکسته‌اید، و این امر آنان را بیشتر در برابر تو مصمم کند، و تو بدین‌سان آنان را بیشتر بر خود بشورانی، و کسانی که ایشان را یاری نمی‌رسانده‌اند در این وضعیت یاری رسانند.

مرا این نظر است که این مردمان را در شهرهای خود بگذاری و برای مردمان بصره نامه بنویسی تا سه گروه شوند: گروهی بمانند و از زنان و کودکان خود پاسداری کنند، گروهی در میان هم‌پیمانان خود بمانند تا آنان شورش نکنند، و گروهی به یاری برادران خویش به پیکار آن مردمان روند»[1].

ابو بریده اسلمی گفته است:

علی علیه السلام صاحبان خرد را رهبری بسنده است و حرزی که از هر ناخوشایند و هر رخداد بد نگه دارد.

اگر ما را مشکلی در میان گیرد در پیشگاه او زانو زنیم و سخن او را در روشنگری بپذیریم.

او آن وسواس‌ها و آن اندیشه‌های نابودکننده را که در دل است روشن سازد[2].

---

۱. متنی که ابن‌شهرآشوب آورده چنین است: «ان أشخصت أهل الشام من شامهم سارت الروم الی ذراریهم و ان أشخصت أهل الیمن من یمنهم سارت الحبشة الی ذراریهم و ان أشخصت من هذین الحرمین انقضت العرب علیک من أطرافها و أکنافها حتی یکون ماتدع وراء ظهرک من عیالات العرب أهم الیک مما بین یدیک و اما ذکرک کثرة العجم و رهبتک من جموعهم فانا لم نکن نقاتل علی عهد رسول الله بالکثرة و إنما کنا نقاتل بالنصرة و اما ما بلغک من اجتماعهم علی المسیر الی المسلمین فان الله لمسیرهم أکره منک لذلک و هو أولی بتغییر ما یکره و ان الأعاجم اذا نظروا الیک قالوا هذا رجل العرب فان قطعتموه قطعتم العرب فکان أشد لکلبهم فکنت البتهم علی نفسک و أمدهم من لم یکن یمدهم و لکنی أری أن تقر هؤلاء فی أمصارهم و تکتب الی اهل البصرة فلیتفرقوا علی ثلاث فرق فلتقم منهم فرقة علی ذراریهم حرسا لهم و لتقم فرقة فی أهل عهدهم لئلا ینقضوا و لتسر فرقة منهم الی اخوانهم مدداً لهم». این متن با روایت تاریخ الامم و الملوک طبری (۵۲۴/۲) به ویژه در تقدم و تأخر عبارت‌ها تفاوت دارد. همچنین ← مفید، الارشاد، ۲۰۹/۱؛ دینوری، الاخبار الطوال، ۱۳۴.

۲.

کفی بعلی قائداً لذوی النهی	و حرزاً من المکروه والحدثان
و نربع الیه ان ألمت ملمة	علینا و نرضی قوله ببیان
یبین اخفاء النفوس التی لها	من الهلک و الوسواس هاجستان

از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

محال است که آتش در سرای ظلمت باشد یا سرگشته‌ای در تاریکی راه یابد.

پس نه به عدالت جز نزد کسانش دل بندید و نه به هدایت جز نزد صاحبان بصیرت[۱].

تنها کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله در نماز جمعه ماندند

در تفسیر مجاهد[۲] و تفسیر ابویوسف یعقوب بن سفیان [فسوی] آمده که ابن‌عباس دربارهٔ آیهٔ ﴿وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا﴾[۳] گفته است: در روز جمعه ابن‌دحیه کلبی از شام بازگشت. او در کنار احجار الزیت بار گشود و سپس بر طبل نواخت تا آمدن خود را به مردم خبر دهد.

مردم همه، مگر علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، فاطمه علیها السلام، سلمان، ابوذر، مقداد و صهیب، به سوی او شتافتند و پیامبر صلی الله علیه و آله را که بر منبر ایستاده بود و خطبه می‌خواند واگذاردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند روز جمعه به مسجد من نگریست. اگر این گروه که در مسجدم نشستند نبودند مدینه یکپارچه بر ساکنانش آتش می‌شد و مردم چون قوم لوط به زیر سنگ می‌رفتند»[۴].

خداوند دربارهٔ آنان که مانده بودند این آیه را نازل کرد: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَوٰةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ﴾[۵].

---

۱. محال وجود النار فی بیت ظلمة — و ان یعتدی فی‌ظل حیران حائر

فلانطمعوا فی العدل من غیر أهله — و لا فی هدی من غیر أهل البصائر

ابن‌جبر در نهج الایمان (۳۷۳) این بیت‌ها را از جد خود در نخب المناقب نقل کرده است. آن‌ها را در جایی دیگر نیافتم.

۲. ← تفسیر مجاهد، ۶۷۴/۲، با اختصار بسیار.

۳. جمعه/۱۱: و چون دادوستد یا سرگرمی‌ای بینند به سوی آن روآور می‌شوند.

۴. «لقد نظر الله یوم الجمعة الی مسجدی فلولا الفئة الذین جلسوا فی مسجدی لانصرمت المدینة علی اهلها نارا و حصبوا بالحجارة کقوم لوط».

۵. نور/۳۷: مردانی که نه تجارت و نه دادوستدی آنان را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زکات به خود مشغول نمی‌دارد و از روزی که دل‌ها و دیده‌ها در آن روز زیرورو می‌شود می‌هراسند.

از احترام سهل بن حنیف

در تاریخ طبری[۱] آمده است که امیرمؤمنان‌علیه‌السلام در جریان هجرت در قبا بر ام‌کلثوم بنت هدم[۲] وارد شد و دو یا سه شب آن‌جا ماند.

علی‌علیه‌السلام دید آن زن در نیمه‌های هر شب بیرون می‌رود و با مردی که از بیرون آمده است دیدار می‌کند و چیزی از او می‌گیرد.

در این‌باره از او پرسید. گفت: این سهل بن حنیف است که می‌داند من زنی بی‌کس هستم. او به سراغ بت‌های خاندان خود رفته و آن‌ها را درهم شکسته و از این شکسته‌ها برایم آورده و گفته است: این‌ها را هیزم ساز.

امیرمؤمنان‌علیه‌السلام پس از این ماجرا سهل بن حنیف را حرمت می‌نهاد.

روی برگرداندن از عقیل

حسن حسینی در کتاب نسب آورده است که امیرمؤمنان‌علیه‌السلام در نبرد بدر عقیل را در فضایی باز دید. اما راه خود از سوی او برگرداند.

عقیل بر او بانگ آورد: ای پسر مادرم، ای علی‌علیه‌السلام، خدای را سوگند که تو نیک دیدی کجا هستم. اما عمداً راه خویش از سوی من برگرداندی.

علی‌علیه‌السلام نزد پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: ای پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله، آیا می‌خواهی ابویزید را در حالی که با نه تن دیگر دستانش به گردنش زنجیر شده است ببینی؟

فرمود: ما را نزد او ببر[۳].

بهترین کس

در قوت القلوب آمده است: به علی‌علیه‌السلام گفتند: تو در فلان مسئله با فلانی مخالفت کرده‌ای؟

---

۱. ← تاریخ الامم و الملوک، ۵۷۱/۱.

۲. در منبع پیش‌گفته «کلثوم بن هدم» آمده است که بنا بر یک روایت علی‌علیه‌السلام بر او وارد شد و بنا بر روایتی دیگر بر زنی مسلمان که شوهر نداشت.

۳. ← ابن‌عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ۱۴/۴۱؛ کلینی، الکافی، ۲۰۲/۸؛ ابن‌حیون، شرح الاخبار، ۲۳۹/۳؛ عیاشی، تفسیر العیاشی، ۶۹/۲.

فرمود: «بهترین ما کسی است که بیشتر از همه از دین پیروی کند»[۱].

برخورد با میهمانی که از کسی دیگر شکایت کرد

مردی میهمان او شد. پس در حضور او از کسی شکایت کرد. امام علیه‌السلام به او فرمود: «به جایی دیگر رو. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ما را از این نهی کرده است که کسی را به حضور پذیریم، مگر آن‌که طرف نزاع او نیز با او باشد»[۲].

شرط او برای پذیرش دعوت

حارث اعور او را به خوردن چیزی در سرای خود دعوت کرد. فرمود: «دعوت تو را پاسخ دادم، بر این شرط که سه چیز را برایم تضمین کنی: چیزی از بیرون برایمان فراهم نسازی، چیزی از آنچه در سرای است کنار نکشی و به زن و فرزند خود احجاف نورزی»[۳].

سه سفارش به عمر

امام صادق علیه‌السلام فرموده‌است: امیرمؤمنان علیه‌السلام به عمر بن خطاب فرمود: «سه چیز است که اگر آن‌ها را بدانی و مراعات کنی تو را از هر چه جز آن است بی‌نیاز کند و اگر آن‌ها را واگذاری هیچ چیز تو را سود ندهد»[۴].

عمر پرسید: ای ابوالحسن، آن‌ها چیست؟

فرمود: «اجرای حدود بر نزدیک و دور، حکم به کتاب خدا در خشنودی و خشم، دادگری میان مردم از سرخ و سیاه»[۵].

---

۱. «خیرنا اتبعنا لهذا الدین». ← ابوطالب مکی، قوت القلوب، ۲۷۵/۱.

۲. «تحول عنا فان رسول الله نهانا ان نضیف رجلا الا و ان یکون خصمه معه». ← کلینی، الکافی، ۴۱۳/۷؛ ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۱۳/۳؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۲۷/۶.

۳. «قد اجبتک علی ان تضمن لی ثلاث خصال لاتدخل علینا شیئا من خارج و لاتدخر عنا شیئا فی البیت و لاتجحف بالعیال». برای متن، با تفاوت‌هایی اندک ← ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۴۵/۱ و ۲۳۵/۲؛ همو، الخصال، ۱۸۹.

۴. «ثلاث ان حفظتهن و علمتهن کفتک ما سواهن و ان ترکتهن لم ینفعک شئ سواهن».

۵. «اقامة الحدود علی القریب و البعید و الحکم بکتاب الله فی الرضا و السخط و القسم بین الناس بالعدل بین الاحمر و الاسود».

عمر گفت: به آیینم سوگند که به ایجاز گفتی و رساندی[۱].

اجرای حد بر ابن‌عمر

زراره گفته است: از امام باقر﵇ شنیدم که فرمود: عبیدالله بن عمر را که شراب خورده بود آوردند.

عمر دستور داد او را تازیانه زنند.

اما هیچ‌کس برای این کار گام پیش ننهاد تا آن‌که علی﵇ با تازیانه‌ای دولایه برخاست و با آن بر او چهل ضربت نواخت[۲].

اجرای حد بر ولید

زراره همچنین گفته است: از امام باقر﵇ شنیدم که می‌فرمود: هنگامی که در مورد ولید بن عقبه گواهی دادند که شراب خورده است، عثمان به علی﵇ گفت: میان من و این کسان که مدعی‌اند او شراب خورده است داوری کن.

علی﵇ فرمود او را با تازیانه‌ای دو شاخه چهل ضربت زنند[۳].

اجرای حد بر مردی از بنی‌اسد

مردی از بنی‌اسد را به جرمی که کیفرش حد بود گرفتند. طایفهٔ او گرد آمدند تا در این باره سخن گویند. آنان از حسن﵇ خواستند با ایشان همراه شود. اما او فرمود: شما خود نزد وی روید که وی به کار شما آگاه‌تر است.

نزد امیرمؤمنان﵇ رفتند و خواستهٔ خود را با او در میان نهادند.

فرمود: «هرچه در اختیار من باشد و از من بخواهید، به شما خواهم داد»[۴].

---

۱. برای روایت و متن‌های پیش‌گفته ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۲۷/۶.

۲. ← کلینی، الکافی، ۲۱۴/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۹۰/۱۰.

۳. ← کلینی، الکافی، ۲۱۵/۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۹۰/۱۰.

۴. «لا تسألونی شیئاً املک الا اعطیتکم».

آنان از حضور امام علیه السلام بیرون آمدند، در حالی که می‌پنداشتند خواسته‌شان برآورده شده است. امام حسن علیه السلام از ایشان در این‌باره پرسید.

گفتند: نزد بهترین کسی رفتیم که می‌توان نزدش رفت ـ و ماجرا را با او بازگفتند.

فرمود: اکنون همان کاری را بکنید که اگر رفیق شما را تازیانه زدند، خواهید کرد.

علی علیه السلام نیز آن مرد را بیرون آورد و بر او حد جاری کرد و فرمود: «خدای را سوگند، این چیزی است که در اختیار من نبوده است»[1].

اجرای حد بر نجاشی شاعر

در تهذیب الاحکام آمده است که نجاشی شاعر را در حالی که در ماه رمضان شراب خورده بود نزد آن حضرت آوردند. امام علیه السلام او را هشتاد تازیانه زد و یک شب زندانی کرد. فرداروز او را خواست و بیست تازیانه دیگر براو زد.

گفت: ای امیرمؤمنان، مرا برای شرب خمر هشتاد تازیانه زدی. این بیست تازیانه چیست؟

فرمود: «این کیفر جسارت تو در شراب خوردن در ماه رمضان است»[2].

به معاویه خبر رسید نجاشی او را هجو کرده است. گروهی را به دسیسه فرستاد تا نزد امیرمؤمنان علیه السلام دربارهٔ او گواهی دادند که شراب خورده است.

علی علیه السلام او را گرفت و بر او حد جاری ساخت.

گروهی در این‌باره از علی علیه السلام خشمگین شدند. یکی از ایشان طارق بن عبدالله نهدی بود که گفت: ای امیرمؤمنان، نمی‌دانسته‌ایم که نزد امیران خرد و خاستگاه‌های فضیلت، اهل معصیت و طاعت و اهل فرقت و جماعت در کیفر با هم برابرند تا دیدیم برادرم حارث ـ و مقصود او نجاشی بود ـ چنین رفتار کردی و دل ما را چرکین ساختی، کارمان بی‌سامان کردی و ما را بر راهی داشتی که می‌پنداشته‌ایم هر که در آن رود به دوزخ راه برد.

---

۱. «هذا و الله لست املکه». برای متن با تفاوت‌هایی همراه با داستان ← ابن‌حیون، دعائم الاسلام، ۴۴۳.

۲. «هذا لتجرئک علی شرب الخمر فی شهر رمضان». ← طوسی، تهذیب الاحکام، ۹۴/۱۰ و ۹۵. همچنین ← ابن‌بابویه، من لایحضره الفقیه، ۵۵/۴؛ کلینی، الکافی، ۲۱۶/۷.

علی علیه السلام در پاسخ آنان فرمود: «این کار جز بر فروتنان فرمانبر سنگین است. ای مرد نهدی، مگر جز آن است که او مردی از مسلمانان بوده که حرمتی از حرمت‌های الهی را هتک کرده و ما برای پاک کردن و پیراستن او بر او حد جاری کرده‌ایم. ای مرد نهدی، هرکس کاری موجب حد انجام دهد و حد بر او اجرا شود این کیفر کفارهٔ او شود. ای مرد نهدی، خداوند و کتاب ارجمند خود می‌گوید: ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـٰانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾»[1].

پس طارق و نجاشی بیرون رفتند و سوی معاویه رهسپار شدند. گفته می‌شود: نجاشی برگشت.

بگذار مرا جلاد خوانند

مطر وراق و ابن‌شهاب زهری در روایتی آورده‌اند که چون ابو زینب اسدی، ابومزرع، سعید بن مالک اشعری، عبدالله بن خنیس ازدی و علقمة بن زید بکری بر ولید بن عقبه شهادت دادند که شراب خورده است عثمان در ظاهر فرمان داد بر او حد جاری کنند، لیکن در خفا از این کار نهی کرد.

امیرمؤمنان علیه السلام که بیم برد بر او حد جاری نشود، همراه با حسن علیه السلام برخاست تا او را تازیانه زند.

ولید گفت: تو را به خداوند و خویشاوندی سوگند می‌دهم.

امام فرمود: ای ابووهب، خاموش! بنی‌اسرائیل با خودداری از اجرای حدود تباه شدند. او را تازیانه نواخت و فرمود: «بگذار پس از این قریش مرا جلاد خود بخواند»[2].

رشید وطواط گفته است:

---

۱. «انها لكبيرة إلا على الخاشعين يا اخا بني‌نهد هل هو إلا رجل من المسلمين انتهک حرمة من حرم الله فأقمنا عليه حدها زكاة له و تطهيراً يا اخا بني‌نهد انه من اتى حدا فاقيم كان كفارته يا اخا بني‌نهد ان الله عزّ و جلّ يقول فی كتابه العظيم ﴿وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَـٰانُ قَوْمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾».

در آغاز این سخن بخشی از آیهٔ ۴۵ سورهٔ بقره اقتباس شده است: ﴿وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلْخَـٰشِعِينَ﴾. در پایان سخن نیز آیهٔ ۸ سورهٔ مائده آمده و ترجمهٔ آن چنین است: و البته نباید دشمنی گروهی شما را بر آن دارد که عدالت نکنید.

برای روایت و متن نیز ← ثقفی، الغارات، ۵۳۹/۲ و ۵۴۰.

۲. «لتدعونی قريش بعد هذا جلادها». روایت را با این تفصیل و نیز متن را در این ساختار در منابع کهن نیافتم. اما این مضمون و نیز این متن با تفاوتی در تاریخ المدینة المنورة (۱۰۷/۲) اثر ابن شبه نقل شده است.

مصطفی صلی الله علیه و آله گفت: هیچ واحدی نیست که به جای شماری و طایفه‌ای بسنده کند مگر ابوالحسن.
این همان عظمتی است که جایی دیگر می‌جویید. علی علیه السلام مردی درشت است و فرمانبر مردی درشت[1].

در احد

روایت شده است علی علیه السلام مردی را که با پسری بدکاری کرده بود مخیر داشت از سه کیفر کشته شدن با شمشیر، ویران شدن دیوار روی او و سوزانده شدن در آتش یکی را برگزینند.

آن مرد سوزانده شدن در آتش را به دلیل سختی‌اش برگزید. اما مهلت خواست تا دو رکعت نماز بگزارد.

پس از خواندن نماز سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا، من کاری زشت انجام دادم و نزد ولیّ تو آمدم و توبه کردم و اینک سوخته شدن را برگزیده‌ام تا از آتش روز قیامت رهایی یابم.

علی علیه السلام گریست و اطرافیان گریستند. آن‌گاه فرمود: برو که خدا تو را آمرزید.

مردی گفت: ای امیرمؤمنان، حدی از حدود الهی را تعطیل می‌کنی؟

فرمود: «چه غافلی! اگر امام از جانب خداوند باشد و بنده از گناهی که میان او و خدایش بوده است توبه کند، امام حق دارد از او درگذرد»[2].

یک تدبیر

زنی نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و از شوهر خود شکایت کرد که کنیز مرا آبستن کرده است.

آن مرد گفت: زن کنیز را به من هبه کرده است.

علی علیه السلام به آن مرد فرمود: بیّنه می‌آوری و گرنه تو را سنگسار کنم.

چون زن دید که سنگسار شدن در میان است و راهی جز این نیست اقرار کرد که کنیز را به شوهر خود هبه داده است.

---

۱. المصطفی قال فی رهط و فی عدد — لکن واحدة إلا کفی ابوالحسن
هذا هو المجد من تبغونه عوجا — ان العلی خشن ینقاد للخشن

۲. «و یلک ان الامام اذا کان من قبل الله ثم تاب العبد من ذنب بینه و بین الله فله ان یغفر له». ← کلینی، الکافی، ۲۰۱۷؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۵۴/۱۰.

علی علیه السلام مرد را تازیانه زد و ملکیت مرد بر آن کنیز را نافذ دانست[۱].

پرداخت دیهٔ متمرّد

زمان که امیرمؤمنان علیه السلام مردم را به حضور در جنگ صفین برانگیخت اربد بن ربیعه فزازی برخاست و گفت: ای علی علیه السلام، آیا می‌خواهی آن‌سان که مردمان بصره را در آشوب کشتیم مردمان شام را هم بکشی؟

ابوعلاقه تمیمی که آن‌جا بود گفت:

به خدا پناه می‌برم از این که مرگ من آن‌سان باشد که اربد در بازار بزازان مرد.

قاریان ما او را در میان گرفتند و در پی ایشان چون دستی به کیفر مرگ او بلند شود دست‌ها فروافتد[۲].

پس علی علیه السلام دیهٔ او را بر بیت‌المال قرار داد[۳].

صاحب بن عبّاد گفته است:

کدام فتوادهنده چون مولایمان علی علیه السلام است که همه در برابرش زبان به اعتراف گشایند و کرنش کنند[۴].

همو گفته است:

کار مردمان را عهده‌دار شد و هیچ‌گاه از ایشان بهره‌کشی نکرد. زنهار که گاه آنان که عهده‌دار امور شوند تردید آوردند،

و هرگز به دانش غیر خود نیاز نداشت. آن‌گاه که طایفه‌ای در مسئله‌های خود نیازمند باشند به حماقت افتند[۵].

---

۱. این خبر را نیز مجلسی در بحار الانوار (۵۲/۷۶) به نقل از مناقب آورده است.

۲. اعوذ بربی ان تکون منیتی — کما مات فی سوق البزازین اربد
تغاوره قراؤنا تبعا لهم — اذا رفعت اید بها وقعت ید

۳. ← منقری، وقعة صفین، ۹۴؛ ابن‌اعثم، الفتوح، ۴۹۹/۲؛ دینوری، الاخبار الطوال، ۱۶۴.

۴. من کمولانا علی مفتیا — خضع الکل له و اعترفا
بیت را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

۵. تولّی امور الناس لم یستغلهم — الا ربما یرتاب من یتقلّد

←

باری، این‌ها که گذشت مزیت‌هایی از علی علیه السلام است که در آن‌ها با دیگر مردمان مشارکت داشته است و بدین‌سان امتیازهایی که در میان صحابه پراکنده و هر کدام یکی یا چندتایی از آن‌ها را داشته‌اند همه در او گرد آمده و این خود دلیلی بر برتری او بر دیگران است و از دیگر سوی مقدم داشتن دیگران بر آن‌که برتر باشد کاری است ناصواب.

صاحب بن عباد گفته است:

آنچه از خلق و خلق و فضیلت و بلندی که در میان همهٔ مردمان پراکنده در او گرد هم آمده است[1].

رشید وطواط گفته است:

آن نکویی‌ها که ممکن است در یاران پراکنده باشد همه یکجا در آن هدایتگر ابوالحسن گرد آمده است[2].

دیگری گفته است:

آن خوبی‌ها که در آن شیر دلاور ابوالحسن گرد آمده بود در هیچ‌یک از مردمان یکجا نبود[3].

علی بن هارون گفته است:

آیا یکی از ارجمندی‌ها را توان سراغ داشت که ابوالحسن در آن بر همهٔ مردمان پیشگام نباشد؟[4]

منجم گفته است:

آنچه را از این پسندیدگی‌ها که آنان به چنگ نیاورده بودند به او واگذاردند و در آنچه هم با او شریک بودند او سهمی از همه فزون‌تر داشت[5].

←

و لم یک محتاجاً الی علم غیره ... اذا احتاج قوم فی القضایا تبلدّوا

بیت‌ها را در دیوان الصاحب بن عباد نیافتم.

۱. تجمع فیه ما تفرق فی الوری ... من الخلق و الاخلاق و الفضل و العلی

بیت را در دیوان نیافتم.

۲. لقد تجمع فی الهادی ابی‌الحسن ... ما قد تفرق فی الاصحاب من حسن

۳. و لم یکن فی جمیع الناس من حسن ... ما کان فی الضیغم العادی ابی الحسن

۴. و هل خصلة من سؤدد لم یکن بها ... ابوحسن من بینهم ناهضا قدما

۵. فما فاتهم منها به سلموا له ... و ماشار کوه کان اوفرهم حظّا

در کتاب ابوموسی حامض نحوی[۱] است که یکی از عباسیان به سید حمیری کنایه زد که توانمندترین شاعران سرایندهٔ این بیت است:

محمد خیر من یمشی علی قدم و صاحباه و عثمان بن عفان[۲]

سید حمیری در پاسخ گفت: ای جوان، علی علیه السلام از خاندان تو است و با دشمنی با او برخورد می‌کنی؟

گفت: این سنت است.

سید گفت: این حجتی برای من است. من از آن سراینده توانمندترم که گویم:

اگر تو را تردید است در این‌باره از قریش بپرس: کدامشان در دین استوارتر و پایمردتر بوده است؟

و کدامشان نخستین اسلام‌آور، آگاه‌ترین و دارای پاک‌ترین خاندان و فرزندان است؟

کدامشان در داوری عادل‌ترین و در فتوا درست‌ترین و در وعده دادن راستگوترین و پایبندترین بوده است؟

و در آن روزگار که آیین را دروغ می‌شمردند و بتان و همتایان پرستش می‌شدند کدامشان خدا را باور کرد؟

اگر بخواهند راست بگویند و اگر نیکان را رشکبرانی بسیار نیابی از ابوالحسن فرانخواهند رفت[۳].

ابن‌حماد نیز گفته است:

او همان «نبأ اعلی»[۴] است که فردا روز و آن‌گاه که خدا هر که را بخواهد به او بیازماید در این‌باره از مردمان پرسند.

---

۱. مقصود ابوموسی سلیمان بن محمد بن احمد بغدادی حامض نحوی (د. ۳۰۵ ق.) است که از آثاری چند برایش نام برده‌اند، اما از آثار او چیزی در اختیار نیست. ← بغدادی، هدیة العارفین، ۳۹۶/۱؛ قمی، الکنی و الالقاب، ۱۷۳/۲.

۲. محمد و دو یاورش و عثمان بن عفان برترین کسانی‌اند که بر زمین گام نهاده‌اند.

۳.

سائل قریشا ان کنت ذاعمه	من کان أثبتهم فی الدین أوتادا
من کان اولها سلما و اکثرها	علما و اطیبها اهلا و اولادا
من کان اعدلهم حکما و اقسطهم	فتیا و اصدقهم وعداً و ایعادا
من صدق الله إذ کانت مکذبة	تدعو مع الله اوثانا و اندادا
ان یصدقوک فلن تعدو أباحسن	ان أنت لم تلق للابرار حسادا

← دیوان السید الحمیری، ۱۶۰ ـ ۱۶۱.

۴. اشاره به آیهٔ ۲ سورهٔ نبأ: ﴿عَنِ ٱلنَّبَإِ ٱلْعَظِیمِ﴾؛ از آن خبر بزرگ.

او همان «ذکر حکیم»[۱] است و او «مثل اعلی»[۲] است که برایش همانندی نیست.
او «عروة الوثقی»[۳] است و او همان «جَنب»[۴] است که زیانکاران سرگشته خرد دربارهاش کوتاهی کنند.
او همان «قبله وُسطی» است که زائران آن حرم پرشکوه و نیز جِلّ را پیرامونش بینند.
او همان «آیت کبری»[۵] و حجت خداوند است که برای هر که به عقل دسترسی دارد نهاده شده است.
او همان دروازه است و مقصودم «دروازهٔ بخشایش»[۶] است که مردم را جز از طریق او به خدای رحمان

---

۱. اشاره به آیهٔ ۵۸ سورهٔ آل‌عمران: ﴿ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾؛ این‌ها است که ما آن را از آیات و قرآن حکمت‌آمیز بر تو می‌خوانیم.

۲. اشاره است به دو آیه:

نحل/۶۰: ﴿وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْأَعْلىٰ﴾؛ و بهترین وصف از آن خدا است.

روم/۲۷: ﴿وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلىٰ﴾؛ نمونهٔ والای هر صفت از آن او است.

۳. اشاره به دو آیه است:

ـ بقره/۲۵۶: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است. پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن راگسستی نیست چنگ زده است و خداوند شنوای دانا است.

ـ لقمان/۲۲: ﴿وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقىٰ وَإِلَى اللّٰهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾؛ و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ درزده و فرجام کارها به سوی خدا است.

۴. اشاره به آیهٔ ۵۶ سورهٔ زمر: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتىٰ عَلىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّٰهِ﴾؛ تا آن‌که مبادا کسی بگوید: دریغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم. بی‌تردید، من از ریشخندکنندگان بودم.

۵. اشاره به آیه‌هایی چون آیهٔ ۲۰ نازعات: ﴿فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرىٰ﴾؛ پس معجزهٔ بزرگ خود را بدو نمود.

۶. اشاره است به دو آیه:

ـ بقره/۵۸: ﴿وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ﴾؛ و نیز به یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآیید و از نعمت‌های آن هرگونه خواستید فراوان بخورید و سجده‌کنان از در بزرگ درآیید و بگویید: خداوندا، گناهان ما را بریز تا خطای شما را ببخشایم و پاداش نیکوکاران را خواهیم افزود.

ـ اعراف/۱۶۱: ﴿وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ

راهی نیست.

آری، او «صراط الله»[۱] است که وابستهٔ او برهد و هر که دربارهٔ‌اش بلغزد تباه شود[۲].

→

لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴾؛ و یاد کن هنگامی را که بدیشان گفته شد: در این شهر سکونت گزینید و از آن هرچه که خواستید بخورید و بگویید: خداوندا، گناهان ما را فروریز و سجده‌کنان از دروازهٔ شهر درآیید تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم و به زودی بر اجر نیکوکاران بیفزاییم.

۱. اشاره به آیهٔ ۵۳ سورهٔ شوری: ﴿ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴾؛ راه همان خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آن او است.

هش دار که همهٔ کارها به خدا بازمی‌گردد.

۲.

هو النبأ الأعلى الذی یسأل الوری	غدا عنه إذ یبلو به الله من یبلو
فذاک هو الذکر الحکیم و انه	هو المثل الأعلی الذی ما له مثل
هو العروة الوثقی هو الجنب إنما	یفرط فیه الخاسر العمه العقل
هو القبلة الوسطی یری الوفد حولها	لها حرم الله المهیمن و الحل
و آیته الکبری و حجته التی	اقیمت علی من کان منا له عقل
هو الباب أعنی باب حطة لم یکن	لخلق الی الرحمن من غیره وصل
نعم و صراط الله ینجو ولیه	و یهلک من زلت علیه به الرجل